میراث حوزه اصفهان

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

۵

بسم الله الرحمن الرحیم

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میراث حوزه اصفهان جلد ۵

مشخصات کتاب

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۱ : ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۶۴-۹۶۰۸-۰-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۳ : ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۳-۶ ؛ ج.۴ : ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۸-۹ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۰۲-۷ : ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۱-۹ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۱ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۱۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸،۲۴، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تالیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سیدمحمود نریمانی تالیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) .

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹) .

یادداشت : ج.۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیپا).

یادداشت : ج.۸ (چاپ اول:۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیپا).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت : ج.۱۲ (چاپ اول:تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س۳م۹ ۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ -، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ص :۱

اشاره

فهرست

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مقدمه

اشاره

سرنوشت تراث اسلامی و نسخه های خطی عالمان و اندیشمندان شیعه حکایت تأسف باری است که گفتن از آن«یک دهان خواهد به پهنای فلک»و یا مصداق این سخن است که:«اگر گویم زبان سوزد و اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد».چه می توان گفت که حکایت سستی ها و کوتاهی های ما-و بیشتر ناهماهنگی ها و سلیقه دوستی ها-در عرصه ی پاسداری از میراث بی بدیل اسلامی ناگفتنی است!

به قول آن فرهیخته فقیه که فرمود:کتاب هایی که صد سال پیش در زمان ناصر الدین شاه چاپ شده در دست نیست درحالی که حفظ کتب شیعه از مقاصد مهمه است؛هر چند ما حفظ نمی کنیم.خدا می داند چه کتاب هایی را از دست ما ارزان گرفتند و به خارج بردند.ما قدردان علم و عالم نیستیم.در فرانسه نام بعضی از خیابانها را به نام خواجه نصیر الدین و شیخ طوسی و شیخ صدوق گذاشته اند،ولی در ایران اسلامی به نام های...؟ (1).

یا در جایی دیگر می فرماید:چه کتاب هایی نفیس و گرانقدر که علمای ما نوشته اند و از بین رفته و در دسترس ما نیست.بزرگترین شخصیّت مذهبی ما شیعیان،مرحوم شیخ مفید و شیخ صدوق هستند که هرکدام دویست تا سیصد کتاب و رساله تألیف

1- (1)) -600 نکته در محضر بهجت،محمد حسین رخشاد،ص 206.

نموده اند ولی شاید نیمی از کتاب های آن ها به چاپ نرسیده است.ای کاش هیأتی برای شناسایی،جست وجو،پیدا کردن،چاپ یا عکسبرداری از کتب شیعه تشکیل می شد و کتاب های خطّی علما را که در دسترس نیست به طبع می رساند زیرا اسلام ناب و خالص در کتب تشیّع است، «فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۱)» (۲)

ناهماهنگی ها و نامرادی ها و ارباب متفرّقونی که احدی نگفت خیر است در این عرصه،مصیبت آفرین و ذلت آور است.غریبه ها و غربی ها هم خوب فهمیدند و هم زود! میراث ما را به تاراج بردند و هزینه کردند و گوهرهای آن را استخراج کردند و به قول اندیشمند بزرگ محمد رضا حکیمی کاخ تمدن و سیطره و حاکمیت خود را بر پایه های میراث علمی و فرهنگی ما گذاشتند.

امّا ما چه کردیم جز بی مهری؟و آیا تا کی این تلخ آب در این بستر می دود؟خدا داند...!

اهل تحقیق و اصحاب نگارش بر این عقیدت باورمندند که پژوهش گران یک جامعه قبل از اینکه درباره نو یا دیرین بودن سخنان خود حرفی بزنند باید ابتدا تمام تراث علمی خود را احیا کنند و سپس کاخ رفیع اندیشه خود را بر بنای استوار میراث گذشته خویش بنهند.این چنین می توان گفت که محققان وادی علم در عمر خویش و در سرمایه های انسانی و غیرانسانی شان صرفه جویی کرده اند.در این صورت و با نگاه به ثروت علمی گذشته یک ملت است که اشخاص می توانند سخن بگویند و آنکه می گوید:«لن یتفوه بهذا أحد قبلی»و یا«لا یقولون رجال العلم هذه اللطیفه قبل هذا الزمان»با این نظاره گری گزافه گویی نکرده است.و الاّ-غیر از این و با غفلت از ثروت علمی گذشتگان علم و معرفت یک جامعه،چنین سخنی غیر از جفا و گزافه گوییی درشت چیزی نیست.

صرف نظر از اینکه کارهای احیا شده امروز تماما بر اسلوب های شایسته و بایسته

۱- ((۱)) -سوره مبارکه بیّنه،آیه ۳.

۲- ((۲)) -۶۰۰ نکته در محضر بهجت،ص ۱۲۱.

تحقیق و پژوهش استوار نشده است و بر بعضی از آن تصحیح و تحقیق ها نام«احیاء تراث»صدق نمی کند و برخی دیگر نیز به یقین بهتر قابل عرضه خواهد بود؛بسیاری از آثار فرهیختگان و اندیشه وران شیعه هنوز نیز احیا نشده است.از شخصیت های گمنام و پرتوان علمی و هرکدام چند اثر فخیم که بگذریم آثار بسیاری از فحول و بزرگان شیعه همچنان دست نخورده است.

به عنوان نمونه هنوز بسیاری از آثار علامه مجلسی(۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق)تصحیح نشده است.چرا که از تعداد ۱۶۹ کتاب و رساله معرفی شده از ایشان در زندگی نامه علامه مجلسی بیش از ۱۰۹ اثر چاپ نشده از ایشان باقی است. (۱)این آمار بیانگر آن است که حدود ۶۴٪این آثار همچنان چاپ نشده باقی مانده است.

در فهرست خودنوشت فیض کاشانی(۱۰۰۶-۱۰۹۱ ق)که پژوهیده جناب محسن ناجی است به لحاظ عنوانی ۵۴٪از آثار فیض به زیور چاپ-و البته بدون در نظر گرفتن ملاحظه کیفیت تحقیق و تصحیح که آن خود جای حرف و حدیث دیگری است - آراسته نشده است.

در این کتاب ۱۱۳ عنوان تألیف از فیض کاشانی معرفی و نسخه پژوهی شده است که از این تعداد ۶۱ عنوان چاپ نشده است. (۲)البته نباید فراموش کرد که ترجمه ها، حاشیه ها،تلخیص ها،ردّیه ها و تعلیقاتی نیز دانشمندان شیعه بر آثار فیض نوشته اند که آنان نیز اغلب چاپ نشده است.

۱- (۱) -زندگی نامه علامه مجلسی،سید مصلح الدین مهدوی با حواشی علامه سید محمد علی روضاتی،همایش بزرگداشت علامه مجلسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،۱۳۷۸،تهران. ج ۲،ص ۱۲۸-۲۱۷.

۲- (۲) -این اثر در سال ۱۳۷۷ از سوی آستان قدس رضوی چاپ شده است.البته پس از آن آثار دیگری از فیض به زیر طبع آراسته گردیده است.

آیا مجلسی اوّل(۱۰۰۳-۱۰۷۰ ق)چه تعداد آثار چاپ نشده دارد؟براساس اطلاع بنده از چهل و نه اثر شناسایی شده از ایشان سی و سه اثر هنوز چاپ نشده است. (۱)

در کتاب«تقویم الایمان»اثر حکیم الهی و معلم ثالث میرداماد(...-۱۰۴۰ ق)با اندکی اختلاف در برخی تألیفات،بیش از ۷۰ اثر معرفی شده است که از این تعداد ۳۸ اثر چاپ شده و بقیه که ۴۵٪کل آثار است همچنان بدون تحقیق مانده است.البته این مقدار با احتساب آثار چاپ سنگی است و علاوه بر این نامه ها و اجازات چاپ نشده نیز-که شمار آن به شانزده عدد می رسد-در زمره این آمار قرار نگرفته است. (۲)

از جناب فاضل سراب(...-۱۱۲۴ ق)به نوشته کتاب:«مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی»و غیر آن به دست می آید از میان حدود ۴۲ اثر علمی -اعم از کتاب و اجازات-ایشان تعداد ۷ کتاب و رساله چاپ یا آماده چاپ شده است؛ یعنی ۸۳٪آثار ایشان همچنان تصحیح و تحقیق نشده مانده است.

آثار ملا اسماعیل خواجویی(...-۱۱۷۳ ق)به سپاس حق تعالی اکثر چاپ شده است-هرچند شایسته تحقیق قویم و پرمایه تر است-و اندک آثاری از ایشان تحقیق نشده مانده است.

از ۱۵۴ اثر ملاـ حبیب اللّه کاشانی(...-۱۳۴۰ ق)که در مقاله کتابشناسی آثار ملاـ حبیب اللّه کاشانی معرفی شده است و به خواست خدا در همین دفتر ارائه می شود، حدود ۴۲ اثر به صورت چاپی ارائه شده و اغلب آنها نیز چاپ سنگی است و در حدود

ص:۲۰

۱- (۱)) -زندگی نامه علامه مجلسی،سید مصلح الدین مهدوی،ج ۲،ص ۳۷۵-۳۹۲.

۲- (۲)) -بنگرید به تقویم الایمان،میرداماد تحقیق علی اوجبی،ص ۹۴-۱۲۱؛نبراس الضیاء و تسواء السّواء،میرداماد،تحقیق حامد ناجی اصفهانی،ص ۸۷-۹۲ مقدمه؛حکیم استرآباد، دکتر سید علی موسوی مدرس بهبهانی،صص ۱۰۷-۱۷۵.

۱۱۶ اثر همچنان چاپ نشده باقی مانده است.از آیت اللّه حاج محمد ابراهیم کلباسی (...-۱۲۶۱ ق)۲۴ رساله و مقاله و اجازه معرفی شده است و از این تعداد ۲۰ اثر همچنان چاپ نشده باقی مانده است. (۱)

از حکیم میرفندرسکی(۹۷۰-۱۰۵۰ قمری)۲۲ اثر و اجازه معرفی شده و از آثار این حکیم بزرگ ۹ اثر چاپ و بقیه همچنان خطی باقی مانده است. (۲)

فقیه بزرگوار آیت اللّه حاج آقا منیر الدین بروجردی(۱۲۶۹-۱۳۴۲ ق)دارای بیش از ۲۰ اثر فقهی،اصولی و رجالی است درحالی که از این مجموعه تاکنون ۴ اثر به چاپ رسیده است.

تراجم نگاران به فقیه و عالم متضلّع محمد بن حسن اصفهانی مشهور به فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۷ ق)۸۰ اثر نسبت داده اند (۳)که معدودی از آنها از جمله کشف اللثام، اجاله الفکر،الّلآلی العبقریّه،بینش غرض آفرینش،حکمت خاقانیّه و الکوکب الدرّی به چاپ رسیده و در حدود ۹۰٪آثار آن جناب همچنان در زاویه کتابخانه ها به صورت خطّی باقی مانده است.

البته از آثار چاپ نشده دانشمندان شیعه این سرزمین هم برخی آثار نسخه ای از آن موجود نیست یا اگر هست دست یافتنی نیست یا به سختی به دست می آید که آن نیز واگویه دردی دیگر است.

آثار خاندان های علمی و به خصوص بزرگان خاندان ها همتی جمعی را می طلبد و می تواند به صورت یک پروژه عظیم علمی مطرح شود.مثلا آثار خاندان آل ترکه و به

ص:۲۱

۱- (۱) -کتابشناسی حاج محمد ابراهیم کلباسی،سید محمد حسین حکیم.

۲- (۲) -راه نمای پژوهش درباره میرفندرسکی،محمد رضا زادهوش.

۳- (۳) -رجال اصفهان،دکتر سید محمد باقر کتابی،جلد اوّل،ص ۶۹-۷۰؛فوائد رضویه،محدث قمی،به کوشش عقیقی بخشایشی،ص ۶۱۵-۶۱۶ و غیر آن.

خصوص شخصیت بزرگوار و مشهور این خاندان صائن الدین علی ترکه اصفهانی (...۸۳۵ ق)با ۱۵ اثر فخیم و گرانسنگ از قبیل:اسرار الصلوه،تمهید القواعد،شرح فصوص قیصری،شرح تائیه ابن فارض و...که هنوز نیز بخش زیادی از آن چاپ نشده مانده است.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که بررسی خانواده های علمی و چگونگی شکل گیری آنها از منظر علمی و جامعه شناسی ثمراتی نغز به همراه دارد و نمایانگر جلوه ای از شکوه و عظمت تمدن اسلامی را در خود دارد و تصحیح و پژوهش علمی آثار خاندانی این ثمرات علمی و جامعه شناختی را نیز به همراه خواهد داشت.

اگرچه سخن درباره این آمار و ارقام به درازا می کشد ولی امید است پرگویی و گزافه گویی نشود و این درد غفلت در تراث پژوهی به خواست صاحب (ن وَ الْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ) (۱)درست واگویه شود و بی توجهی ما به این ثروت علمی تبیین شود.شاید این دردانديشی زمینه های جدیدی را برای شروع ها و فتوحاتی در عرصه تراث فراهم آورد.

باز بنگرید به آثار شیخ محسن عاصی اصفهانی رشتی(۱۲۲۴-۱۲۹۰ ق)که دارای آثار فراوان است و خود در«دافع البلیه»جایی می گوید که تا آن تاریخ ۷۱۰ کتاب به نظم و نثر دارد. (۲)وی در آن زمان شصت و شش ساله بوده است.از آثار او تاکنون چیزی -جز رساله«مرآه العاشقین»که در میراث دفتر سوم عرضه شده-چاپ نشده است و ما درباره افق علمی و ساحت فکری و فرهنگی وی به دلیل چاپ نشدن آثارش قضاوتی درست و کامل نمی توانیم داشته باشیم.در مقدمه مرآه العاشقین ۵۴ اثر از آثار او معرفی اجمالی شده است.همچنین از فقیه بزرگ میرزا محمد شهدادی مصاحبی نائینی

۱- ((۱)) -سوره مبارکه قلم،آیه ۱.

۲- ((۲)) -میراث حوزه اصفهان،ج ۳،ص ۲۳۵.

(...-۱۲۷۸ ق)۱۱ تألیف سراغ داریم که تنها دو رساله از آن تاکنون به چاپ رسیده است.

سیّد بزرگوار شفتی(۱۱۸۰ یا ۱۱۷۵-۱۲۶۰ ق)با ۳۳ اثر علمی ارزشمند،میر زین العابدین پدر صاحب روضات با ۱۲ نگارش،میرزا عیسی بیگ با ۱۶ کتاب و رساله،میر سید احمد علوی با ۴۸ تألیف هرکدام آثاری گرانسنگ به رشته تألیف درآوردند و همچنان به صورت خطی باقی مانده است.

آنچه ذکر شد از باب نمونه بود.بنده برای نمایاندن قصورها و تقصیرها یکصد نفر از شخصیت های مهم اصفهان را انتخاب نمودم و درباره وضعیت آثارشان تحقیق کردم امّا در نگارش و نگرش باز از آوردن همه آن آمار و ارقام چشم پوشیدم امّا عده ای از آن عالمان را دریغ دارم که ذکر نکنم.

عالمانی چون سید بهاء الدین محمد حسینی مشهور به مختاری نائینی(۱۰۸۰- ۱۱۳۰ تا ۱۱۴۰ ق) (۱)با ۱۸ اثر،ملا علی نوری(...-۱۲۴۶ ق)با ۱۳ پژوهش (۲)،مرحوم محقّق سبزواری(...-۱۰۹۰ ق)با ۱۰ تألیف (۳)،آقا سید محمد باقر درچه ای(۱۲۶۴ - ۱۳۴۲ ق)با حدود ۱۰ اثر علمی که از آن جمله است دوره فقه و اصول ایشان در شانزده مجلد (۴)،ملا صالح مازندرانی(...-۱۰۸۶ ق) ۵با ۱۰ عنوان تألیف،ابن مسکویه

ص:۲۳

۱- (۱)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،سید مصلح الدین مهدوی،ج ۲،ص ۸۹۶.

۲- (۲)) -همان،۵۰۱.

۳- (۳)) -رجال اصفهان،دکتر محمد باقر کتابی،ص ۲۶؛دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۳۷۲.

۴- (۴)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،۳۷۰-۳۷۱؛ستاره ای از شرق،ص ۶۳۰-۶۳۸.در ص ۶۳۵ این کتاب آمده مهم ترین اثر او یک دوره ۱۸ جلدی فقه و اصول است که شامل مطالبی درباره فقه،اصول،کلام،درایه،رجال و دیگر باب های علمی است،هریک از این مجلدات معادل ۶۰۰ تا ۷۰۰ صفحه دست نویس با خط ریز است که می توان حدس زد مجلدات چاپی آن به بیش از پنجاه جلد بالغ شود.

(...-۴۲۱ ق)بـا گزارش تراجـم نگـاران از ۲۸ اثر علمی وی (۱)،سـید عبـد الحسیب عـاملی (...-۱۱۲۱ ق)بـا ۱۰ نگـارش (۲)،صاحب عبّاد(...-۳۳۴ یا ۳۳۵ ق)با ۱۵ تألیف. (۳)

کتابشناسان ۱۲ تألیف برای سید صدر الدین عاملی (۴)،۳۱ اثر برای مولی محمد باقر فشارکی(...-۱۳۱۴ ق) (۵)و ۳۵ کتاب و رساله برای سید محمد رضوی خوانساری (۱۲۹۲-۱۳۷۴ ق) (۶)و ۱۳ اثر و تعلیقات فراوان بر کتب رجالی برای شیخ الشریعه اصفهانی گزارش کرده اند. (۷)

از مرحوم میر محمـد صالح خـاتون آبـادی(۱۰۵۸-۱۱۱۶ یـا ۱۱۲۶ ق)۲۵ اثر از تراث علمی (۸)و از آقـا سـید ابوالقاسم دهکردی(۱۲۷۲-۱۳۵۳ ق)۲۴ تألیف و حاشیه و شرح بر آثار مفاخر شیعه (۹)و از سـید محمد حسن مجتهد اصفهانی(۱۲۰۷-۱۲۶۳ ق)۳۰ کتاب و رساله (۱۰)معرفی کرده اند.

آقا محمد علی هزار جریبی(۱۱۸۸-۱۲۴۵ ق)با ۲۲ اثر (۱۱)و ملا محمد تقی هروی

ص:۲۴

۱- ((۱)) -همان،ص ۱۳۲.

۲- ((۲)) -همان،۲۴۵.

۳- ((۳)) -فوائد رضویه،محدث قمی،ص ۱۱۰؛دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۲۷۵.

۴- ((۴)) -رجال اصفهان،محمد باقر کتابی،ص ۱۲۱،دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۲۸۵.

۵- ((۵)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۳۱۸.

۶- ((۶)) -همان،ص ۶۶۰-۶۶۲.

۷- ((۷)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۷۰۶-۷۰۷.

۸- ((۸)) -رجال اصفهان،محمد باقر کتابی،ص ۵۵-۵۶؛دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۷۲۶- ۷۲۷.

۹- ((۹)) -منبر الوسیله،آیت اللّه دهکردی،ج ۱،ص ۳۲-۳۳.

۱۰- ((۱۰)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،ص ۴۸۷.

۱۱- ((۱۱)) -همان،ص ۵۰۳-۵۰۴.

اصفهانی(۱۲۱۷-۱۲۹۹ ق)با ۳۹ رساله و کتاب (۱)در زمره این عالمان اند که بسیاری از آثارشان تحقیق و عرضه نشده است.

این وضعیت آثار مؤلفان و عالمان سرشناس و مشهور است؛حال و وضعیت آثار و تألیفات عالمان گمنامی که از چشم تراث پژوهان دور مانده و یا یکی و دو اثر مهم و مشهور دارند به مراتب بدتر و ناگوارتر از این است.

امروز همراهی و هماهنگی علم و فرهیختگی در کنار تدبیر و درایت و هنر،و ذوق و سلیقه در همه عرصه های احیاء تراث از پژوهش گرفته تا چاپ و توزیع از ضرورت های انکارناپذیری است که می تواند در توجه مردم ما جاذبه ایجاد کند و جامعه فرزانگان و جوانان با استعداد را به پیشینه با عظمت خودشان واقف کند.این توجه به میراث گرانسنگ کهن شیعه است که می تواند جوانان ما را با اعتماد به روح خودباوری،به بیگانه ستیزی و مرعوب نشدن در برابر زخارف فریبنده دنیای غرب سوق دهد.

یکی از بزرگان علم (۲)نکته ای بس لطیف و حرکت آفرین و تحول ساز فرمودند که آن را چنین تقریر می کنم:

امروزه هیچکس در قرآن از جهت شماره سوره و آیات آن اختلافی ندارد؛یعنی همه سوره چهلم،آیه بیست و دوم را سوره مؤمن آیه ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا... می دانند.اگر در موقعیت کنونی که در فضای حاکمیت اسلامی زندگی می کنیم مجموعه ای و زین و معتبر یا گروهی از زعمای علمی کشور گرد هم جمع می شدند و گروههایی در رشته های مختلف علوم تشکیل می دادند و پس از آن در هر رشته تعدادی از بزرگان و فرزانگان آن عالم را دعوت می کردند و از آنها می خواستند

۱- (۱) -همان،ص ۴۰۶-۴۰۸؛رجال اصفهانی،محمد باقر کتابی،ص ۱۳۶-۱۳۷.

۲- (۲) -مجله حوزه،ش ۲۲ مهر و آبان ۱۳۶۶،ص ۲۶ و ۲۷،قسمت دوم مصاحبه با استاد علامه حسن زاده آملی.

بهترین کتابهای آن رشته را معرفی کنند و در صورتی که مناسب تحقیق شده است آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت براساس یک اسلوب واحد و شیوه نامه،سفارش تحقیق دهند،مجموعه ای از صدها جلد کتاب مختلف و متنوع در رشته های گوناگون علوم اسلامی می شد که با عنوان«گنجینه میراث علمی و فرهنگی شیعه»چاپ می شد.

علاوه بر این کار با هماهنگی های به عمل آمده،به همه ناشران کشور نیز بدون دریافت حق التألیف اجازه چاپ این آثار داده شود.اگر چنین اقدام بزرگی انجام شود، هزاران ساعت از عمر گرانبهای نخبگان جامعه صرفه جویی خواهد شد و همه می توانند در پژوهشهای خود به این مجموعه عظیم علمی آدرس بدهند.این مجموعه در طول زمان نیز قابل گسترش است و می تواند یک تحوّل بزرگ فرهنگی ایجاد کند.

تحقق این پروژه عظیم فرهنگی و علمی مشروط به وحدت رویه و پشتیبانی همه نهادهای پژوهشی و متولیان فرهنگی می تواند نقش تأثیرگذار و سهم مهم شیعه و ذخایر تفسیری،عرفانی،اخلاقی،فقهی،فلسفی و...آن را در شاکله فرهنگ اسلامی بهتر و بیشتر به جهانیان معرفی کند.

باری موقعیت مهم اصفهان از نظر جغرافیایی و قرار گرفتن آن در نقطه میانی کشور از ابعاد گوناگون فرهنگی،اجتماعی و علمی یک موقعیت ممتاز و استثنایی است.از طرفی راههای ارتباطی اصفهان با نقاط مختلف کشور،مناسب و سهل الوصول است.یعنی اصفهان برای ارتباط برقرار کردن با نقاط مختلف کشور،از آذربایجان تا مشهد و از کردستان تا سیستان و بلوچستان و خوزستان و امثال آنها نقطه مرکزی است.این توانمندی در کمتر استان شمالی،جنوبی یا شرقی و غربی کشور وجود دارد و بهتر از هر جایی می تواند با کل کشور ارتباط فرهنگی و علمی داشته باشد.بعلاوه ارتباط و نزدیکی این مرکز با مرکز بزرگ مذهبی-روحانی کشور-یعنی قم-و نیز تهران حائز اهمیّت است.

فضاهای شهری مناسب و برای کار فرهنگی آماده است.شهری با پیشینه فرهنگی و میراث دار زحمات عالمان بزرگ شیعه در چندین قرن گذشته و به خصوص در دوره

حاکمیت سلسله صفویه در اصفهان میراثی بزرگ برای استفاده و رشد روزافزون است.

این استعدادهای خداوندی همه و همه مسئولیت آور و برای خداباوران، تلاش آفرین و غیرت زا است.

حال مائیم و این همه زمینه های بکر و دست نیالوده کار تراثی و پژوهش و با استعدادهای فراوان در بدنه ساختاری؛آیا وقت آن نرسیده که بر این ناسپاسی به درگاه پروردگار و کوتاهی ها و ناهماهنگی ها مهر پایان بزنیم و تلاش خود را در این عرصه دو چندان کنیم؟!به امید آن روز.

****

درباره این دفتر

در این دفتر هفت رساله ارائه شده است که در این جا به اختصار معرفی می شوند تفصیل مطالب و چند و چون پژوهش و تصحیح را در فهرست مطالب رساله ها و مقدمه های محققان رسائل جستجو کنید.

رساله اول:با عنوان دابه الارض از آثار علامه میر سید احمد علوی عاملی و پژوهشی قرآنی درباره آیه ۸۲ از سوره نمل است که در آن از دابه الارض سخن به میان آورده و محقق گرامی آن جناب آقای حامد ناجی اصفهانی در پژوهشی متین و گرانقدر در مقدمه به بررسی نظرات پیرامون دابه الارض پرداخته و سپس متن را تحقیق و تصحیح نموده است.

رساله دوم:رساله ای بلند با عنوان«شرح خطبه البیان»-از مصادر بحار الانوار- است که آخوند مولی محمد تقی مجلسی اعلی اللّه مقامه دست به نگارش آن زده است و قبل از آنکه شروع به شرح خود خطبه البیان نماید،ناتمام مانده است.این تصحیح و تحقیق به همت محقق ارجمند جویا جهانبخش صورت انجام پذیرفته است.محقق اثر نسخه را براساس دو نسخه از این اثر تصحیح و تحقیق کرده است.

رساله سوم:متنی است مختصر که به خامه قلم علامه میر سید احمد علوی عاملی

شـاگرد و داماد میرداماد فراهم آمـده است.وی این رساله را در تقـدم نماز زیارت بر زیارت در زیارت از راه دور نگاشـته و به بررسی ابعاد این مسئله پرداخته است.این اثر براساس تنها نسخه موجود از آن که به محبت جناب دکتر حامد ناجی اصفهانی به دستمان رسید.و آن نسخه از کتابخانه علامه بزرگوار سید محمد علی روضاتی می باشد، تصحیح و تحقیق گردیده است.

رسـاله چهـارم:هفت اسـتفتاء فقهی است که به همت محقـق توانـا و فرهیخته جنـاب حجه الاسـلام علی صـدرایی خویی تحقیق گردیـده است.محقق گرامی اثر در مقـدمه تحقیق تحلیلی محتوایی و موضوعی پیرامون آثار شـیخ بهایی پرداخته و در نهایت با بحثی دربـاره مجموعه اسـتفتاءات چـاپ نشـده شیخ بهـایی به تحقیق این رساله کوتاه پرداخته است.ارزشـمندی این اسـتفتاءها گذشـته از سؤالاـت آن شخصـیت پرآوازه، ذوفنون و متضلّع شـیخ بهایی است که چاپ همه آثار و تألیف های او و حتی آثار وابسته به آثارش را اعم از ترجمه و شرح و حاشیه و تعلیق ها ضروری و ارزشی نموده است.

رساله پنجم:«مشارع الاحکام»اثر فقهی ارزشمندی از صاحب فصول مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی حایری است.

محقق ارجمند جناب حجه الاسـلام حاج شـیخ مهدی باقری با دقت و امعان نظر به تحقیق و تصـحیح و اسـتخراج منابع و تنظیم مقدمه ای نیکو پرداخته است و اثر را به شایسـتگی احیا نموده است.این اثر از آن جهت که اولین اثر فقهی تصحیح شده از این فقیه اصولی است نیز حائز اهمیت می باشد.

رسـاله شـشم:کتابشناسـی خودنوشت آثـار ملاـ حبیب اللّه کاشـانی است که براسـاس نسـخه مؤلف به همت جنـاب آقای مجید غلامـی جلیسه فراهم آمـده است.محقق محـترم اثر در پـاورقی هـای مفصـل و سودمنـد نسـخ موجود از آثـار و نیز گزارشـی از چاپهای

سنگی و حروفی آن ارائه کرده است که رساله را به اثری کامل پیرامون آثار ملا حبیب کاشانی درآورده است.

رساله هفتم:رساله ای کوتاه از خاندانی فخیم پیرامون حیات سراسر معنویت و فیض علامه فقیه و عارف سترگ حاج شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب تفسیر شریف مجد البیان است که به مساعدت محقق گرامی جناب حجه الاسلام مجید هادی زاده تحقیق گردیده است.

در پایان این مقال به چند تذکر لازم اشاره می کنم:

۱-نظرات محققان این اثر در مقدمه رساله ها و تصحیح ها الزاما نظر مرکز نیست و از آنجا که نظر هر پژوهشگر محترم است در مواقعی که میان نظر ما و محقق رساله اختلاف نظری وجود داشته،در صورت عدم توافق علمی،بر نظر محقق احترام گزارده و بدون اعمال نظر خود،به درج آن مبادرت ورزیده ایم.

۲-در ویرایش رساله ها-به جز خطبه البیان-سعی نموده ایم بر یک سبک و اسلوب پیش رویم تا هماهنگی و همخوانی ویرایش رساله ها حفظ شود.

۳-از محققان گرامی و پژوهشگران حوزه و دانشگاه برای پربار شدن این مجموعه دعوت به همکاری می کنیم و در صورتی که رساله هایی از تراث اصفهان به نظر دقیق و دست مبارک محققی غبار غربت از چهره آن زدوده شده باشد،برای درج در این رساله نامه تراث اصفهان استقبال می کنیم.

۴-صمیمانه سپاسگذار می شویم که اهل علم و ادب و تحقیق معایب کار را تذکر دهند و نکته هایی درباره این مجموعه یا تحقیق محققان یا نقد تصحیحی برایمان ارسال دارند.امید آن داریم در دفترهای آینده این تراث قیّم،مقالاتی نیز در زمینه نقدنامه تراث پژوهشی داشته باشیم.

ص:۲۹

۵-تکرار سپاس های دفترهای قبل را بر خود شکر نامکرّر می دانم و از همه سرورانی که در به سامان رسیدن این سفر سلف صالح،همکار و پشتیبان و همراه بوده اند،صمیمانه سپاسگزاری می کنیم.به خصوص از دفتر آیت اللّه مظاهری،مسئول محترم مرکز تحقیقات رایانه ای و محققان گرامی و همکاران محترم مرکز تحقیقات رایانه ای و بخش احیاء تراث و قسمت خدمات رایانه.امید که این خدمت ناقابل به دیده نورانی رضایت مندی حضرت ولی اللّه الاعظم رسیده باشد.آمین.

و السلام صفر المظفر ۱۴۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۸۶ بنده امیدوار خدا،محمّد جواد نورمحمّدی

ص:۳۰

منابع تحقیق مقدمه

۱-نبراس الضیاء و تسواء السّواء،معلم ثالث،میرداماد،با تعلیقات حکیم ملا علی نوری،تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی،نشر میراث مکتوب و انتشارات هجرت، اول،۱۳۷۴،قم.

۲-تقویم الایمان با شرح آن به نام کشف الحقایق از علامه میر سید احمد علوی و تعلیقات حکیم ملا علی نوری،معلم ثالث میرداماد،تحقیق و تقدیم علی اوجبی،نشر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و نشر میراث مکتوب،اول،۱۳۷۶،تهران.

۳-مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی،به اهتمام گروه تاریخ دانشگاه اصفهان با مشارکت مجموعه تاریخی،فرهنگی و مذهبی تخت فولاد،به کوشش دکتر اصغر منتظر القائم،و انتشارات دانشگاه اصفهان،اول،۱۳۸۲.

۴-زندگی نامه علامه مجلسی،ج ۱-۳،سید مصلح الدین مهدوی،با حواشی علامه سید محمد علی روضاتی،چاپ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،اول،۱۳۷۸.

۵-میراث حوزه علمیه اصفهان،دفتر سوم،به اهتمام محمد جواد نور محمدی،اول، ۱۳۸۶،قم.

۶-راه نمای پژوهش درباره میرفندرسکی،محمد رضا زادهوش،مهر قائم،اول، اصفهان،۱۳۸۳.

۷-فواید رضویّه،حاج شیخ عباس قمی،با کوشش دکتر عقیقی بخشایشی،نشر نوید اسلام،اول،۱۳۸۵،قم.

۸-رجال اصفهان،دکتر سید محمد باقر کتابی،ج ۱،انتشارات گلها،اول،۱۳۷۵.

ص:۳۱

۹-دانشمندان و بزرگان اصفهان،سید مصلح الدین مهدوی،تحقیق و تصحیح رحیم قاسمی،محمد رضا نیلفروشان،نشر گلدسته،اول،۱۳۸۴،اصفهان.

۱۰-منبر الوسیله،آیت اللّه سید ابوالقاسم دهکردی،به کوشش مجید جلالی دهکردی،ج اول،دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،اول،۱۳۷۹.

۱۱-ستاره ای از شرق،سید تقی درچه ای«موسوی»،مؤسسه اطلاعات،تهران، اول،۱۳۸۳.

۱۲-حکیم استرآباد میرداماد،دکتر سید علی موسوی بهبهانی،دانشگاه تهران، دوم،۱۳۷۷.

۱۳-کتابشناسی خاندان کلباسی،سید محمد حسین حکیم،دست نوشته مؤلّف.

ص:۳۲

دابه الارض

اشاره

مؤلّف:علاّمه میر سیّد احمد علوی عاملی

تحقیق و تصحیح:حامد ناجی اصفهانی

[مقدمه محقق]

درآمد:

«دابه الارض (۱)»یکی از آموزه های قرآنی است که در سوره مبارکه نمل،آیه ۸۲ به صراحت از آن یاد شده است: وَ إِذٰا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ .

«و چون قول(-فرمان عذاب)بر ایشان فرود آید،جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم[چنان که سزد]به نشانه های ما یقین نداشتند»

بنا بدین آیه شریفه:

۱-ظهور«دابه الارض»(-جنبنده زمین)به هنگام فرمان خداوند است،که این فرمان به اطلاق قرآنی می تواند در مقطعی از زمان خاص باشد یا با طلیعه قیامت در پایان دنیا.

۱- (۱) -در پاره ای از تفاسیر نام وی«جسّاسه»دانسته شده است؛بنگرید به روح البیان،ج ۶، ص ۳۷۲؛الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۴،ص ۲۳۵.

۲-رسالت«دابه الارض»گفتگو با مردم و اسکات آنان است.

طرفه درین مقام آن است که اجمال آیه بعد از این آیه وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ) (۱)«و آن روز که از هر امتی،گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم،پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند.»-در بدو امر با قیامت سازگار است و با توجّه به آموزه های شیعی با مساله رجعت،زیرا در قیامت همه گروه ها محشور می شوند ولی به دلالت این آیه «مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً» فقط دسته ای محشور می شوند.

مفسّران اهل سنّت درباره شناسایی«دابه الارض»روایات متهافت و ناسازگاری را عرضه کرده اند که به اخبار اسرائیلیات شبیه است و بنا به مفاد اکثر آنها این موجود، موجودی غیرانسانی می باشد (۲)،از همین رو از دیرباز این روایات اگرچه در تفاسیر گوناگون سنی و شیعی راه یافته مورد تردید قرار گرفته است.در تفسیر فخر الدین رازی آمده است:«و اعلم أنّه لا دلاله فی الکتاب علی شیء من هذه الامور،فإن صحّ الخبر فیه عن الرسول صلّی اللّه علیه و آله قبل،و الاّ لم یلتفت الیه (۳)».و سید محمّد طنطاوی در تفسیر خود آورده است:«و نحن نؤمن بأنّ هناک دابه تخرج فی آخر الزمان و أنها تکلّم الناس بکیفیه یعلمها اللّه-عزّ و جلّ-أمّا ما یتعلّق بالمکان الذی تخرج منه هذه الدابه و بالهیئه التی تکون علیها من حیث الطول و القصر،فنکل ذلک الی علمه سبحانه-حیث لم یرد حدیث صحیح یعتمد علیه فی بیان ذلک» (۴).

البته به استناد روایتی منقول از امیر مؤمنان علیه السّلام پاره ای از مفسّران اهل سنت (۵)این جنبنده را انسان دانسته اند.

۱- ((۱)) -سوره مبارکه نمل،آیه ۸۲.

۲- ((۲)) -آلوسی در روح المعانی،ج ۱۰،ص ۲۳۴ همین رأی را به صراحت برگزیده است.

۳- ((۳)) -مفاتیح الغیب،ج ۲۴،ص ۵۷۲.

۴- ((۴)) -التفسیر الوسیط للقرآن الکریم،ج ۱۰،ص ۳۵۹.

۵- ((۵)) -الجامع لاحکام القرآن،ج ۱۴،ص ۲۳۷.

معرفی رساله علوی عاملی:

نگاشته علاّمه علوی عاملی،دربردارنده دو بخش است،الف:نقل روایات مفسّران اهل سنت؛

وی درین مقام با تتبعی ژرف تمامی اقوال موجود درین موضوع را در هجده نقل گرد هم آورده است،و بنابر جستار ما مرجع اصلی وی در نقل هفت قول اوّل،تفسیر روض الجنان رازی با واسطه و یا بی واسطه بوده است،که در منقول ذیل تأثّر وی از رازی آشکار می نماید.

روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۳:«در خبر دیگر آمده که بر شکل مرغی باشد،پر و بال دارد و چهار پای دارد،و اللّه اعلم بصحته».

رساله:«در خبر دیگر آمده است بر شکل مرغی باشد،پر و بال دارد و چهار پای دارد،و اللّه اعلم».

البته در خور ذکر است که او،خود در ذیل نقل هفتم از رازی نام برده است:«شیخ جلیل ابو الفتوح خزاعی رازی...نقل نموده است»و این بخش از عبارات او در واقع پایان نقل وی از روض الجنان است!

ب:نقل روایات مفسّران شیعه؛

علوی عاملی خود به صراحت تمامی منقولات خود را از تفسیر مجمع البیان علاّمه طبرسی نقل کرده است (۱)و در مآل به منقولات وی صحّه نهاده است،درین مقام نیز اسلوب وی از عبور از اقوال مفسّران اهل سنّت به نظر شیعه بسان سبک روض الجنان است.

۱- (۱)) -منقول وی از عیاشی نیز بر پایه نقل مجمع البیان است،زیرا در تفسیر عیاشی چنین مطلبی وجود ندارد.

رساله:«این جمله اقوال در شکل و بیرون آمدن و طرز و سیرت دابه الارض است و جمیع این اخبار به طرز سنّیان است و امّا نزد ما شیعیان آن است که...».

روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵:«و این اخباری است از طریق عامّه مخالفان و موافق اخباری است که آمد،از طرق اصحاب ما که گفتند دابه کنایت است از...»

*** بنابر رساله عاملی در تحقیق«دابه الارض»چهار جنبه از وی به شرح ذیل قابل شناسایی است: (۱)

الف:صفات ظاهری:

موجودی شگفت که ترکیبی از اعضاء گاو،خوک،فیل،بز کوهی،شتر مرغ،شیر، پلنگ،گربه،گوسفند و شتر دارد.(۱)

در جایی دیگر وی بسان مرغ دارای پر و بال دانسته شده است.(۲)،(۱۲)

موجودی است بسان آدمیان.(۱۰)

موجودی بدون مو و پشم ولی دارای محاسن.(۷)

دارای خلقت مهیب و دژم،چنان که حضرت موسی علیه السّلام از خدا خواست که این موجود به جای خود رود.(۱۳)

همان بچه شتر ناقه حضرت صالح علیه السّلام است.(۱۷)

اشاره به ماری است که در دیوار مکّه بود و عقاب آن را در هنگام تجدید بنای کعبه توسّط قریش گرفت. (۲)

ب:محل خروج:

۱-کوه صفا در مسجد الحرام.(۱۱)

۲-از درختی در مکه،در موسم حج.(۱۵)

ص:۳۶

۱- ((۱)) -شماره های مندرج بین دو کمان نشانگر شماره حدیث آن در متن رساله علوی عاملی است.

۲- ((۲)) -فتح القدیر،ج ۴،ص ۱۷۴.

۳-مسجد کوفه از تنور حضرت نوح علیه السّلام.(۱۶)

۴-طائف.(۱۶)

۵-شب عیدی از مکه به منی رود.(۶)

۶-مسجد الحرام.(۹)

۷-از ناحیه دور دستی در یمن دو بار ظاهر شود و سپس از مکه بیرون آید.(۳)

ج:رسالت دابه الارض:

تمییز مؤمن از کافر با گذاشتن علامتی خاصّ بر هریک،بدون آن که بتوانند از وی بگریزند(۳،۵،۹)

داشتن مأموریتی فراگیر،به نحوی که تمامی موجودات متوجه او شوند.(۱۴)

د:وجه تسمیه:

۱-سرعت تند،چنان که کسی بدو نرسد(۴)

۲-داشتن طیّ الارض(نظر مؤلّف)

***

و امّا برطبق روایات شیعه،مراد از«دابه الارض»امیر مؤمنان،علی بن أبی طالب علیه السّلام است که رسالت خود را در رجعت پس از ظهور به انجام خواهد رسانید(۱۹)،(۲۰)؛ و این معنی در آیه بعد(سوره نمل،آیه ۸۳)به اجمال مورد گفتگو قرار گرفته است.

برطبق رأی برخی از مفسّران،مراد از«دابه الارض»حضرت حجّت علیه السّلام (۱)است که در زمانی خاصّ ظهور خواهد فرمود.ولی گویا این رأی موردنظر علوی عاملی نیست و از آن صحبتی به میان نیاورده است.

تذکّر:بنابر صحّت روایات ۵،۹ قرائت واژه«تکلمهم»بدون تشدید و به فتح«تاء» خواهد بود (۲)،و این همان قول منقول از ابن عبّاس در این موضوع است.

۱- (۱) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵.

۲- (۲) -نیز بنگرید:جامع البیان،ج ۲۰،ص ۱۱.

تصحیح رساله:

(۱)

در تحقیق این اثر از تنها نسخه یافت شده آن در اواسط مجموعه ای خطّی در هفت صفحه استفاده گردید،که حضرت استاد علاّمه سید محمد علی روضاتی-حفظه اللّه-با سماحت تامّ آن را از کتابخانه شخصی خود در اختیار نگارنده قرار دادند،و للّه درّه.

این نسخه بنابر پاره ای از خطخوردگی ها بظاهر خطّ مؤلّف است،جز آن که این دست نوشت از سویی با سایر خطوط مسلّم وی،همچون نسخه مصابیح القدس،العروه الوثقی،الخطفات القدسیه و...چندان سازگار نمی نماید.

و از سوی دیگر وجود پاره ای از اخطاء در آن،انتساب آن را به مؤلّف علاّمه آن ردّ می نماید.از این رو در تصحیح اثر حاضر با عنایت به تصحیح قیاسی،رساله حاضر عرضه گردید.

۱- (۱) -جهت تفصیل زندگی نامه و نسخه شناسی آثار علوی عاملی به مقدمه نگارنده بر شرح قبسات و مصقل صفا مراجعه شود.

[متن رساله]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد از حمد نامحدود بر معبود بی زوال و درود نامعدود بر محمد و آل،چنین گوید افقر عباد اللّه الی رحمه ربی الغنی احمد بن زین العابدین العلوی،که باری تعالی در سوره نمل در کریمه وَ إِذٰا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّٰاسَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا لاٰ يُوقِنُونَ (۱)

یعنی چون قول بر ایشان واقع شود-یعنی چون عذاب بر ایشان واقع شود-واجب شود (۲)-به معصیت-در آخر الزمان بیرون آریم جانوری از زمین.

امّا حدیث دابه الارض و اخباری که در این معنی وارد شده است.

[۱]: ابن جریح در وصف دابه الارض نقل نموده که سرش شبیه به سر گاو، و چشمش به چشم خوک،و گوشش به گوش پیل،و شاخش به شاخ بز کوهی، و گردنش به گردن شتر مرغ،و سینه اش به سینه شیر،و رنگش رنگ پلنگ و تهی گاهش چنانکه گربه،و دنبالش مثل دنبال گوسفند،و پایش پای شتر،و فراخی در میان هر دو پایش دوازده گز باشد،و ما بین سرش تا قدم یک فرسنگ.و بعضی گویند که فراخی میان هر دو شاخش به قدر نیزه باشد. (۳)

ص:۴۱

۱- (۱) -سوره مبارکه نمل،آیه ۸۲.

۲- (۲) -کذا در نسخه،بظاهر نسخه بدل«واقع شود»در نسخه است که در نسخه تصحیح ما در متن قرار گرفته است.

۳- (۳) -بنگرید:زاد المسیر،ج ۳،ص ۳۶۹؛الکشاف،ج ۳،ص ۳۸۴؛روض الجنان،ج ۱۵، ص ۷۳.

[۲]: و در خبری دیگر آمده است که:بر شکل مرغی باشد،پر و بال دارد و چهار پای دارد و اللّه اعلم. (۱)و اخباری که بعد از این بیایند به صواب و راستی نزدیکتر است.

[۳]: عبید اللّه بن عمر لیثی روایت کرده است از ابی سرحه[انصاری]اخباری،که رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده است که:این دابه را سه بیرون آمدن باشد،

یکبار،از اقصای یمن،و در بادیه و صحرا خبرش فاش شود،و لیک به مکّه نرسد.

و چون مدت مدیدی بر این گذرد یکبار دیگر بیرون آید،خبر آن در بادیه آشکار شود،و به مکّه خبر آن برسد.

در روزی مردمان در مسجد الحرام جمع باشند،از ناحیه و طرفی[از]مسجد از رکن و مقام بیرون آید،و خاک را از سر دور سازد،و در قبیله بنی مخزوم ظاهر شود، و مردمان ازو ترسیده گریزان شوند.و جمعی دانند که گریختن از آیات باری تعالی وجهی ندارد متوجّه آن شوند (۲)،پس روی هایشان مانند ستارگان روشن و مستضیء گردد.پس دابه الارض روی به زمین گزارد کسی به او نرسد،و گریزنده از آن نتواند گریخت؛پس اگر به دشمن رسد که راه باطل داشته باشد از ترس و بیم آن در پناه نماز گزاردن گریزد،و بعد از آن در پس پشت او در آید و گوید که ای فلان،اکنون مشغول نماز گزاردن شدی،پس آن کس نگاه در عقب کند داغی بر بازوی او نهد،و با مردمان در حضر و سفر رفاقت کند.مؤمنان را از کافران شناسد،پس یکی مؤمن گوید و دیگری را کافر،به اینکه«یا کافر»گوید نسبت به کافر و«یا مؤمن»گوید نسبت به مؤمن. (۳)

[۴]: حذیفه بن یمان روایت کرده از رسول صلّی اللّه علیه و آله که بالای«دابه الارض»بیست گز باشد،و در تند رفتنها کسی به او نرسد،و گریزنده ازو نتواند گریخت،مؤمن را علامت بر

۱- ((۱)) -بنگرید:زاد المسیر،ج ۳،ص ۳۶۹؛روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۳.

۲- ((۲)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۴:«مردم از او بترسند و بگریزند و جماعتی که دانند که از خودی نتوان گریختن،به پیش او شوند».

۳- ((۳)) -ر.ک:مجمع البیان،ج ۷،ص ۳۶۶؛روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵.

روی کند،و کافر را داغی بر روی نهد،عصای موسی با او باشد با خاتم سلیمان». (۱)

[۵]: و بعضی (۲)دیگر روایت کرده اند از رسول صلّی اللّه علیه و آله که فرموده باشد که:دابه الارض چون بیرون آید عصاء موسی با او باشد و انگشتری سلیمان؛روی مؤمن را نقش کند به انگشتری،و بینی کافر را بشکند به عصا،و چون مؤمنان و کافران بر او حاضر شوند مؤمن را از کافر شناسد،خطاب نماید«یا مؤمن»!مؤمن را،و«یا کافر»!کافر را. (۳)

[۶]: و بعضی روایت (۴)نموده اند که«دابّه الارض»شب عیدی که حاجیان از مکّه به منی روند،بیرون آید (۵)و مردمان از پیش او و از پس او روند و هیچ منافقی نبوده باشد مگر بینیش کَنَد (۶)،و هیچ مؤمن نباشد مگر آن که گرامیش دارد.

[۷]: شیخ جلیل ابو الفتوح خزاعی رازی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل نموده است که از آن حضرت پرسیدند صفت دابه را،او دنبال دارد یا ندارد؟فرمود که:ندارد.و مو و پشم ندارد و محاسن. (۷)

[۸]: و بعض از متأخّرین مفسّرین نقل نموده اند که دابه انسانی است گویا که با صاحبان بدعت و کفر خواهد نمود،و ایشان را مغلوب خواهد گرداند.

[۹]: حذیفه بن الیمان نقل نموده است که رسول صلّی اللّه علیه و آله را پرسیدم که یا رسول اللّه این

۱- ((۱)) -ر.ک:مجمع البیان،ج ۷،ص ۳۶۶؛زاد المسیر،ج ۳،ص ۳۷۱؛روض الجنان،ج ۱۵، ص ۷۴.

۲- ((۲)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵:ابو هریره.

۳- ((۳)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵؛جامع البیان،ج ۲۰،ص ۱۲.

۴- ((۴)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵:عبد اللّه عمر.

۵- ((۵)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵:«دابه الارض شب جمع برون آید،یعنی شب عید که حاجیان از مکه به منی شوند».

۶- ((۶)) -روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵:«هیچ منافق نباشد و الاّ او مهار در بینیش کند».

۷- ((۷)) -در روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۵ آمده است:«گفت او دنبال ندارد،و وبر و پشم ندارد،انّما او محاسن دارد چنان که مردان شما».

دابه از کجا بیرون می آید؟گفت:از مسجدی که حرمت آن زیاده تر باشد از سائر مساجد که آن مسجد الحرام باشد، (1)در حالتی که عیسی علیه السّلام طواف خانه کعبه با مسلمانان کند،و زمین در زیر قدم ایشان بجنبد،چنانچه قندیلهای کعبه بجنبد و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر الحرام،و آن از کوه صفا به در آید،هیچ رونده آن را نرسد،و هیچ گریزنده[ای]از آن نتواند گریخت رستن (2)مردم را به نام ایمان و کفر خواند،امّا مؤمن را نکته و نقطه بر روی او زند سفید،و آن نقطه پهن شود تا همه روی او نورانی شود؛و کافر را نقطه سیاه بر روی او زند که همه روی او سیاه شود گردد.بر روی آن بنویسد که این مؤمن است و بر روی این بنویسد که کافر است. (3)

[10]: و بعضی نقل نموده اند که روی آن چون روی آدمیان باشد. (4)

[11]: و بعضی گفته اند که از شکافی بیرون آید که در کوه صفاست سه روز بیرون آید (5)که هنوز ثلثی از آن بیرون نیامده باشد،چون بیرون آید بعد از آن که بیرون آید سر او باید رسد به منافق،رسد که در نماز بوده باشند.به ایشان گوید که شما را به نماز چه حاجت است؟آنگاه مهار در بینی ایشان کند.

[12]: و وهب گوید که تن آن چون تن مرغان بود. (6)

[13]: و حسن بصری گوید که موسی علیه السّلام از خدای تعالی درخواست تا دابه را به او نماید،سه شبانه روز از کوه بیرون می آمد و در حوالی رفت، (7)خلقت مهیب و منظری فقیع داشت،موسی فرمود بار خدایا فرمان ده تا به جای خود رود. (8)

1- ((1)) -ر.ک:الکشاف،ج 3،ص 384.

2- ((2)) -هکذا در نسخه.

3- ((3)) -الکشاف،ج 3،ص 385؛روض الجنان،ج 15،ص 76.

4- ((4)) -روض الجنان،ج 15،ص 76 به نقل از وهب.

5- ((5)) -الجامع لاحکام القرآن،ج 14،ص 237.

6- ((6)) -زاد المسیر،ج 3،ص 370؛روض الجنان،ج 15،ص 76.

7- ((7)) -اصل:در هوالی رفعت.

8- ((8)) -کشف الاسرار،ج 7،ص 258؛منهج الصادقین،ج 7،ص 37.

[۱۴]: و بعضـی نقل کرده اند از رسول صلّی اللّه علیه و آله که بیرون آید«دابه الارض»،پس فریاد کند سه نوبت که بشنود آواز آن را هرکس که میان مشرق و مغرب باشد.

[۱۵]: و قتیبی در کتاب عیون اخبار نقل کرده است که در موسم حج از درختی از مکه بیرون آید که سرش به این رسد، (۱)و پای او از خاک هنوز بیرون نیامده باشد.

[۱۶]: و بعضی نقل کرده اند که بیرون آید از مسجد کوفه از موضعی که فأر تنّور نوح، و بعضی گویند از طائف. (۲)

[۱۷]: و بعضـی را اعتقـاد آنست که«دابه الارض»عبارت است از بچه ناقه صالـح علیه السّـلام (۳)که چون کافری ناقه صالـح را کشت آن بچه اش (۴)گریزان شد،سنگی شق شد (۵)پس آن بچه در اندرون آن سـنگ رفت،پس آن سنگ به هم آمد و در آن سـنگ پنهان است تا حکم حق تعالی[بر]بیرون آمدن آن شود. (۶)و بعضـی از شعراء عرب این مضمون را به بیتی درآورده گفته است

و اذکر خروج فصیل ناقه صالح یسم الوری بالکف و الایمان

و معنی این بیت آن است که به خاطر رسان بچه ناقه صالح را،نام خواهد برد خلق آن را به کافر و مؤمن.

[۱۸]: ابو الجوزا گفت عبـد اللّه عبـاس را گفتم که بـاری تعـالی فرموده است در حق دابه الا‌رض که«تکلمهم»از«کلام»است به معنی سخن گفتن،یا از«کلم»است به معنی جراحت؟

ص:۴۵

۱- ((۱)) -کذا در نسخه.

۲- ((۲)) -بنگرید:الجامع لأحکام القران،ج ۱۴،ص ۲۳۷.

۳- ((۳)) -الجامع لأحکام القرآن،ج ۱۴،ص ۲۳۵؛فتح القدیر،ج ۴،ص ۱۵۱.

۴- ((۴)) -کذا در نسخه به همین عبارت/شاید بچه شتر.

۵- ((۵)) -یعنی شکاف برداشت.

۶- ((۶)) -هکذا در نسخه/نسخه خطخوردگی دارد و احتمالا در اول چنین بوده است:«حکم حق تعالی شود بیرون آید».

گفت:که از هر دو باشد،با مؤمنانش کلام باشد،و با کافران«کلم»به معنی جراحت. (۱)

پس حاصل معنی آن است که هرگاه مردمان امر معروف و نهی منکر را رها کنند بیرون آوریم برای ایشان جانوری از زمین که حرف گوید با مؤمنان،و مجروح سازد کافران را.

این جمله اقوال در شکل و بیرون آمدن و طرز و سیرت«دابه الارض»است،و جمیع این اخبار به طرز سنیان است.و اما نزد ما شیعیان آن است که در وقت خروج صاحب الزمان (۲)حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام بیرون آید،و عصاء موسی در یک دست، خاتم سلیمان در دست دیگر اوست.و چون آن حضرت را طیّ الارض باشد تعبیر از آن به«دابه الارض»شده است به شکل مبارک خود و به هیبت تمام،

[۱۹]: شیخ جلیل،طبرسی که از اکابر شیعه است در مجمع البیان آورده است به این عبارت:«و قد روی عن علی علیه السّلام أنّه صاحب العصا و المیسم»،یعنی روایت کرده شده است از حضرت علی علیه السلام من صاحب عصا و میسمم (۳)،یعنی انگشتری سلیمان. (۴)

[۲۰]: و باز شیخ طبرسی نقل نموده است از علی بن ابراهیم بن هاشم که او در تفسیر خود روایت کرده است از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که آن حضرت فرموده که مردی در زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به عمار بن یاسر گفت که ای ابا الیقظان آیه[ای]در کتاب اللّه است که دل مرا خراب و فاسد کرده است،عمار گفت که کدام آیه است؟پس آن مرد گفت که «دابه»است که بیرون خواهد آمد در آخر الزمان.عمار گفت به خدای که ننشینم و نخورم و نیاشامم تا که آن را به تو بنمایم،پس عمار آن کس را برداشته به خدمت

۱- (۱) -بسنجید:کشف الأسرار،ج ۷، ص ۲۵۸؛الکشاف،ج ۳، ص ۳۸۵؛زاد المسیر،ج ۳، ص ۳۷۱؛روض الجنان،ج ۱۵،ص ۷۷؛التبیان،ج ۸،ص ۱۱۹.

۲- (۲) -در نسخه اساس بالای«الزمان»آمده است:الأمر-خ ل.

۳- (۳) -اصل:میسم.

۴- (۴) -مجمع البیان،ج ۷،ص ۳۶۶.

امیر المؤمنین علیه السّلام آورد و آن حضرت تناول می نمود خرما و روغن تازه با شیر،پس آن حضرت به عمار خطاب نمود که نزدیکتر آی!پس عمار نشست و با حضرت رفیق چیز خوردن شد،آن مرد تعجّب کرد از عمار،پس چون عمار برخواست آن مرد اعتراض کرد که تو گفتی قسم یاد نمودی که نخوری و نیاشامی تا مرا«دابه الارض»نمائی پس عمار گفت به تو نمودم،اگر ادراک و شعور می داشتی. (۱)

[۲۱]: و باز عیاشی همین حکایت را از ابی ذر غفاری-رضی اللّه عنه-نقل نموده است،و چون آن حضرت قسیم بهشت و دوزخ است،پس مؤمن را خطاب به بهشتی کند و غیر مؤمن را به دوزخ. (۲)

و آیه دلالت دارد بر صحّت رجعت (۳)جمعی از اموات در زمان خروج صاحب الزمان علیه السّلام (۴)زنده خواهند گردید،و متصل به آیه«دابه الارض»فرموده است که وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ (۵)و چون این آیه دلالت دارد بر آن که پاره ای از مردمان حشر خواهند شد،پس پیش از قیامت خواهد بود؛زیرا که در قیامت جمیع خلائق حشر خواهند شد،چنانچه حقّ تعالی در قیامت فرموده که: وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً . (۶)

۱- ((۱)) -همان جا.

۲- ((۲)) -بسنجید:مجمع البیان،ج ۷،ص ۳۶۷؛التبیان،ج ۸،ص ۱۲۰؛تفسیر الصافی،ج ۴، ص ۷۶.

۳- ((۳)) -مجمع البیان،ج ۷،ص ۳۶۶ و تفسیر الصافی،ج ۴،ص ۷۵ به نقل از عیاشی.

۴- ((۴)) -در بالای آن«الامر»آمده است.

۵- ((۵)) -سوره مبارکه نمل،آیه ۸۳.

۶- ((۶)) -سوره مبارکه کهف،آیه ۴۷.

پاره از منابع پژوهش

۱-الکشاف،محمود الزمخشری،۴ ج،دار الکتاب العربی،بیروت،۱۴۰۷ ق.

۲-کشف الاسرار،رشید الدین میبدی،تحقیق علی اصغر حکمت،۱۰ ج،امیر کبیر، تهران،۱۳۷۱.

۳-زاد المسیر،ابو الفرج ابن جوزی،تحقیق عبد الرزاق مهدی،۴ ج،دار الکتاب العربی، بیروت،۱۴۲۲ ق.

۴-روض الجنان،ابو الفتوح رازی،تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح،۲۰ ج، بنیاد پژوهشهای آستان قدس،مشهد، ۱۴۰۸ ق.

۵-التبیان،الشیخ حسن الطوسی،تحقیق احمد قصیر العاملی،۱۰ ج،دار احیاء التراث العربی،بیروت.

۶-مجمع البیان،فضل بن حسن الطبرسی،۱۰ ج،ناصر خسرو،تهران،۱۳۷۲ ش.

۷-الصافی،الملا محسن الفیض الکاشانی،تحقیق حسین اعلمی،۵ ج،الصدر،تهران، ۱۴۱۵ ق.

۸-جامع البیان،ابو جعفر محمد الطبری،۳۰ ج،دار المعرفه،بیروت،۱۴۱۲ ق.

۹-الجامع لاحکام القرآن،محمد بن احمد القرطبی،۲۱ ج،ناصر خسرو،تهران ۱۲۶۴ ش.

۱۰-فتح القدیر،محمد بن علی الشوکانی،۶ ج،دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب،دمشق و بیروت ۱۴۱۴ ق.

۱۱-مفاتیح الغیب،فخر الدین الرازی،۳۲ ج،دار احیاء التراث العربی،بیروت،۱۴۲۰ ق.

۱۲-روح البیان،اسماعیل الحقی البروسوی،۱۰ ج،دار الفکر،بیروت.

۱۳-التفسیر الوسیط للقرآن الکریم،السید محمد الطنطاوی،۱۵ ج،دار النهضه،مصر.

۱۴-روح المعانی،السید محمود آلوسی،تحقیق علی عبد الباری عطیه،۱۶ ج،دار الکتب العلمیه،بیروت،۱۴۱۵ ق.

۱۵-منهج الصادقین،ملا فتح اللّه کاشانی،۱۰ ج،کتابفروشی علمی،تهران،۱۳۳۶ ش.

ص:۴۸

شرح خطبه البیان

اشاره

مؤلّف:آخوند مولانا محمّد تقی مجلسی قدس سرّه(۱۰۷۰ ق)

تحقیق و تصحیح:جویا جهانبخش

پیشگفتار پژوهنده

اشاره

متنی که در معرض دید و داوری أرباب تحقیق و نظر قرار می گیرد،تألیفی است نویافته از آثار محدّث نامی عصر صفوی،آخوند ملّا محمّد تقی مجلسی(مجلسی أوّل/ ف:۱۰۷۰ ه.ق.)که به آهنگ شرح خطبه البیان نگارش آن را آغاز نموده و به تمهید مقدّمات درازدامن پرداخته و علی الظّاهر تألیف آن را در نیمه راه و پیش از ختم مقدّمات و آغاز شرح نصّ خطبه البیان رها کرده است.به هر روی،متنی که به دست آمده-چنان که ملاحظه خواهید فرمود-ناتمام است و البتّه به تفصیلی که این مقام را گنجایش آن نیست،گمان می رود بعمد از پیگیری آن عنان بر تافته باشند.

خطبه البیان،گفتاری است با کاست و فزود و نقلهای ناهمسان که-به قول علاّمه مولانا محمّد باقر مجلسی و شماری از دیگر حدیث شناسان إمامیّه-برخی از غالیان و پیروان ایشان به أمیر مؤمنان علی علیه السّلام نسبت داده اند و اگرچه از حیث لفظ و مضمون

ص:۴۹

مورد خرده گیری بوده و در حدیثنامه های معتبر و مهمّ شیعی نیز نیامده است، دریغمندانه از معدودی جلب نظر کرده و سبب گردیده است أحیانا بدان استشهاد یا استناد کنند.

متن حاضر،چون:أوّلا-از مؤلّفات مجلسی أوّل است و برای اطّلاع بر سیر و صیرورت علمی این دانشمند نامی به کار می آید؛ثانیا،إقدام به تألیف و باز ایستادن از إتمام آن-در کنار پاره ای قرائن-،نمودار دگردیسی فکری و فرهنگیی تواند بود که جامعه علمی در عصر صفوی به خود می دید؛ثالثا،سررشته ای در باب نحوه ترویج روایت موسوم به«حدیث نورانیّت»به دست می دهد؛رابعا،تنها بر پاره ای مفاهیم نااستوار یا أخبار مشکوک،اشتمال نداشته،بلکه پاره ای از فضائل و مناقب ممتاز أمیر مؤمنان علی-علیه السّلام-و دیگر پیشوایان پاک-علیهم السّلام-را نیز شامل است که دیده وران شیعی و سنّی بدان باورمند بوده و هستند؛و خامسا،از روزگار تألیف تاکنون بیشتر در زاویه خمول بوده و زین رو در مطالعات تاریخی و حدیثی و تراثی در معرض نقد و بررسی نیامده است،شاینده تحقیق و نشر دیده شد.

از برای تصحیح و تحقیق این متن دو دستنوشت به دست داشته ایم-هرچند پسان تر دستنوشت سومی نیز از این متن شناخته ایم-؛و آن دو دستنوشت از این قراراند:

یکی دستنوشت کتابخانه ملّی ملک(به شماره ۱۵۷۳)،و دیگر دستنوشت متعلّق به علاّمه آیه اللّه حاج سیّد محمّد علی روضاتی-دام علاه.

تصویر دستنوشت ملک را دوست ارجمند،حجّه الإسلام و المسلمین علی صدرائی خوئی-حفظه اللّه و رعاه-،إتحاف فرمود.این دستنوشت که به آن رمز M داده ایم سخت مغلوط و آلوده به تصحیفات و تحریفات فراوان است،و تنها از برای آنکه خواننده به چون و چند آن نیک آگاه شود،رنج گزارش اختلافات آن را با نسخه دیگر بر خود هموار داشته ایم؛اختلافاتی که أغلب پشیزی ارزش ندارند.

دسترس به تصویر دستنوشت ملکی آیه اللّه روضاتی-أدام اللّه ظلّه-به مرحمت خود ایشان حاصل شد.این دستنوشت که با رمز R از آن یاده کرده ایم نسبتا صحیح و مضبوط است و مؤلّف به قلم خویش در آن إصلاحاتی کرده.با وجود دستنوشت آیه اللّه روضاتی که أوّلا-چنان که اشاره شد-آثار قلم مجلسی أوّل در آن است،و ثانیا- آنسان که از یادداشتهای پایان آن برمی آید-در تملّک ملاّ محمّد جعفر فرزند مؤلّف بوده،هیچ شکّی در نسبت این متن به مجلسی أوّل باقی نمی ماند.

به نظر می رسد که ماتن فقید،در مطالعه دستنوشت R ،نه تنها برخی سهو القلم های رونویسگر را إصلاح و تدارک نموده،در عبارات و نوشتار خویش نیز بازنگری می کرده و به نوعی کتاب خود را بازویرائی نموده است.

گواه این گمان،عبارات مشترکی است که در دستنوشت R و M موجودانـد و در R قلم زده شده یا مورد تجدید نظر قرار گرفته اند.پیداست بیشینه این عبارات از قلم خود مجلسی یکم تراویده بوده است؛چه،نه R از روی M استنساخ گردیده و نه M از روی R ،و این عبارات در مادر نسخه هر دو وجود داشته است.

یادداشتهای توضیحی و تخریجات و تعلیقات و موادّی که برای این متن فراهم کرده بودیم،با مقدّمه ای مفصّل-از جمله در باب«خطبه البیان»و حدیث موسوم به «نورانیّت»و...-،بس درازدامن تر از آن بود که در میراث حوزه اصفهان تواند گنجید.

پس به نشری دیگر وانهاده شد؛ لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً .

از همه کسانی که در سامان یافتن این ویراست یاری کرده انـد،از جمله بزرگوارانی که تصویر نسخه ها را مرحمت نمودنـد و نیز آقای علیرضا رحمانی ملک آباد که در مقابله یکچند مساعدت کردند،سپاسگزارم.

و الحمد للّه أوّلا و اخرا کمین خادم کتاب و سنّت:

جویا جهانبخش اصفهان۱۳۸۶/ هش.

ص:۵۱

پینوشتها

(۱)-این داوری از علاّمه مولانا محمّد باقر مجلسی(مجلسی ثانی)-رضوان اللّه علیه-است که «خطبه البیان»جز در کتابهای غالیان و مانند ایشان نیامده است.

تفصیل گفتگو را در باب این داوری و داوریهای مشابه و چون و چند«خطبه البیان»،به پژوهشنامه ای که در همین باره در دست تدوین است،وامی نهیم.

از پژوهشهای چاپ شده موجود،دست کم نوشته های شادروان شیخ محمّد جواد مغنیه و آقای سیّد جعفر مرتضی عاملی در این باره سزاوار مراجعه است.

(۲)-سخت مایه تأسّف است که بسیاری أحادیث معتبر و باورآفرین در این مجموعه با مشتی أخبار سست و مشکوک همنشین گردیده اند و اگر خواننده خود در نقد تراث و دانش حدیث دیده ور نباشد ای بسا أخبار استوار کتاب را تحت الشّعاع پاره ای مرویّات ضعیف بنهد و از یک سنخ بپندارد.

البتّه این خلط و در آمیختن غثّ و سمین،منحصر به این کتاب و مجلسی یکم نیست.در کثیری از مناقب نامه ها چنین مسامحات و برف انبار أخبار مشهود می افتد بدان سان که گروهی را- حشویانه-به پذیرش هر رطب و یابس تشویق می کند و گروهی را به تشکیک در فقره های مناقشه ناپذیر می اندازد.

پالایش عالمانه مناقب نامه و رده بندی اعتباری أخبار مناقب،از بایسته های علمی روزگار ماست.

(۳)-قرآن کریم:س ۶۵،ی ۱.

[متن رساله]

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

[مقدمه مؤلف]

سبحان من تقدّس بجلال عظمته عن أن تحیط به أوهام العارفین و تعالی بعظمه (۱)کبریآئه عن أن تناله (۲)أفکار الواصلین و تنزّه بکبریاء لاهوتیّته (۳)عن أن تدرکه (۴)قلوب المخلصین (۵)و الصّلوه علی حبیب إله العالمین و فصّ خاتم الأنبیاء و المرسلین،محمّد المبعوث إلی الإنس و الجنّ أجمعین،و عترته شموس سمآء الدّین و نجوم فلک الیقین، علیّ بن أبی طالب و ذرّیّته المطهّرین،صلوه دائمه بدوام السّموات و الأرضین. (۶)

أمّا بعد (۷)،

مخفی نماند که چون خطبه مبارکه موسومه به«خطبه البیان» (۸)از جمله خطب (۹)مولای (۱۰)مؤمنان و پیشوای متّقیان و وارث علوم جمیع پیغمبران و قسمت کننده خلد و نیران و در وجوب متابعت شریک قرآن،برگزیده پروردگار عالمیان و نفس و جان پیغمبر آخر الزّمان،لا أحصی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک، (۱۱)

۱- ((۱)) -بعظمه/ M بعظمته.

۲- ((۲)) -تناله/ R تناله.

۳- ((۳)) -لاهوتیّته/ M لاهوتیّه[کذا!].

۴- ((۴)) -تدرکه/ R تدرکه.

۵- ((۵)) -المخلصین/ R المخلصّین.

۶- ((۶)) -الأرضین/ M الأرضین.

۷- ((۷)) -أمّا بعد/ M ندارد.

۸- ((۸)) -خطبه البیان/ M خطبه البیان.

۹- ((۹)) -خطب/ M خطبه.

۱۰- ((۱۰)) -مولای/زبر میم از M است.

۱۱- ((۱۱)) -لا أحصی ثناء.../حدیث نبوی است.نگر:فرهنگ مأثورات متون عرفانی،باقر

آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و (۱)ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای (۲)تو بود

مولانا و مولی الثّقلین و مقتدانا و مقتدی الکونین،کلام اللّه (۳)النّاطق،علیّ بن أبی طالب -علیه من (۴)الصّلوات أزکاها و من التّحیّات أنماها-،خطبه ای (۵)بود در کمال إغلاق و نهایت إشکال؛و درین أوقات در عالی مجلس نوّاب أشرف أقدس أعلی،کلب آستان علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-،شاه عبّاس الحسینیّ الموسویّ الصّفوی- خلّد اللّه ملکه أبدا- مذکور شده بود و خواهان آن بودند،این فقیر بی بضاعت،محمّد تقی بن المجلسی (۶)الاصفهانی،در خور فهم خود آن را شرحی کرد تا عالی مجلس شریف به آن مزیّن گردد و شیعیان حضرت أمیر المؤمنین(ع)از آن بهره مند گردند و ثواب آن به روزگار (۷)فرخنده آثار أشرف أقدس أعلی عاید گردد-و من اللّه الاستعانه و التّوفیق.

و چون إیضاح آن مبتنی بود بر ذکر بعضی از آیات و أحادیث و کلام أصحاب تحقیق و عرفان،لا جرم مقدّم بر مطلوب،شروع در آنها شد.

ای طالب دین قویم!و ای پیماینده صراط مستقیم!اندکی از چاه طبیعت بیرون آی، و آنچه بر مذاق تو درست نیاید،حمل بر قصور فهم خود کن،نه بر غلو (۸)،زیرا که ذات مقدّس مطهّر مرتضوی-تعالی شأنه (۹)-نه در مرتبه ایست (۱۰)که أمثال ما و تو گمگشتان تیه (۱۱)طبیعت پی بدان توانیم برد،بلکه ملائکه مقرّبین و أنبیاء مرسلین به حقیقت آن حضرت

۱- ((۱)) -و/در M نیست.

۲- ((۲)) -سزای/در M رضای.

۳- ((۳)) -اللّه/در M نیامده است.

۴- ((۴)) -من/ M من.

۵- ((۵)) -خطبه ای/ M خطبه.

۶- ((۶)) -المجلسی/ R مجلسی.

۷- ((۷)) -به روزگار/ M پروردگار.

۸- ((۸)) -غلو/ M علو.از همینجا پیداست که مشکّکان و منکران خطبه البیان را گفتاری غالیانه می شمرده اند.

۹- ((۹)) -تعالی شانه/چنین است در M و R .

۱۰- ((۱۰)) -مرتبه ایست/ M مرتبه.

۱۱- ((۱۱)) -تیه/«تیه»یعنی:بیابان خشک و بی آب و علف.

نمی توانند رسید چنانکه منقولست از آن پیشوای (۱)پیغمبران که:یا علی!نمی شناسد خدای-تبارك و تعالی-را کسی بغیر از من و (۲)تو،و نمی شناسد (۳)مرا کسی بغیر از خدای عزّ و جلّ-و تو،و نمی شناسد تو را کسی بغیر از خدای-تقدّس و تعالی-و من.

هرچند که جان عارف آگاه بود کی در حرم قدس تواش راه بود

دست همه أهل کشف و أرباب شهود از دامن إدراك تو کوتاه بود (۴)

و دیگر أحادیث که به گوش هوش تو خواهم رسانید.

أوّلا بدان که واردست (۵)در أخبار از نبیّ مختار و ائمّه أطهار-صلوات اللّه علیهم أجمعین- آنکه:ذات مقدّس إلهی-جلّت عظمته-در أزل الازال با کمال ظهور مخفی بود؛خواست که ظاهر گردد،نور مقدّس مطهّر مصطفی و مرتضی را آفرید چنانکه در حدیث قدسی (۶)واردست (۷)که:کنت کنزا مخفیّا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف، (۸)یعنی:من گنجی بودم (۹)مخفی خواستم (۱۰)که شناخته شوم آفریدم خلق را تا شناخته شوم و بنابر حدیث سابق کسی را غیر از محمّد و علی (۱۱)-صلوات اللّه علیهما-قابلیّت معرفت حضرت حق-سبحانه و تعالی-نبود.پس مراد از خلق درین حدیث ایشان بوده باشند چنانکه مولوی معنوی بدین إشاره کرده اند:

۱- ((۱)) -پیشوای/ R پیش وای[کذا].

۲- ((۲)) -و/در M «و»آشکارا زبر دارد.

۳- ((۳)) -نمی شناسد/در M سین زیر دارد.

۴- ((۴)) -این چارانه در شمار چارانه های منسوب به أبو سعید أبو الخیر است.

۵- ((۵)) -واردست/ M وارد است.

۶- ((۶)) -قدسی/ M ندارد.

۷- ((۷)) -واردست/ M وارداست.

۸- ((۸)) -لأعرف/در هامش M به خطّی روشن نوشته شده:لکی اعرف. از برای این حدیث قدسی،نگر:فرهنگ مأثورات متون عرفانی،ص ۳۸۶.

۹- ((۹)) -بودم/در M دال زیر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -خواستم/در M با هیأت«خواستم»کتابت کرده و در واقع معدوله بودن«واو»را اینگونه خاطرنشان کرده اند.

۱۱- ((۱۱)) -علی/ M علّی.

أحمدا!خود کیست اسپاه (۱)زمین ماه بین بر چرخ و بشکافش جبین

کنت کنزا رحمه مخفیّه فابتغیت أمّه مهدیّه

تاج«کرّمنا»ست بر فرق سرت (۲) طوق«أعطیناك»آویز (۳)درت

قفلهای ناگشوده مانده بود از کف«إنّا فتحنا»برگشود

صد هزاران آفرین بر جان او بر قدوم دور (۴)فرزندان او

آن خلیفه زادگان (۵)مقبلش زاده اند از عنصر جان و دلش (۶)

ما را طلب و نیاز دادی (۷)آغاز پس برحسب طلب تو در (۸)کردی باز

اینها همه چیست؟!تا کنی گنج نهان بر خلق جهان عیان (۹)ز گنجینه راز

و دیگر حدیث أوّل ما خلق اللّه نوری (۱۰)،یعنی:أوّل چیزی که خدای-تبارک و تعالی-

---

۱- (۱)) -اسپاه/ M اسپای.

۲- (۲)) -سرت/در M (گویا به خطّی الحاقی)دستکاری شده و به«سراست»[!]بدل گردیده.

۳- (۳)) -آویز/در M بالای سطر«د»افزوده شده تا«آویزد»خوانده شود.

۴- (۴)) -دور/چنین است در R .در M دوز.در مثنوی ی تصحیح نیکلسون(چ لاهوتی،د:۶،ب: ۱۷۵)«و دور»آمده است.

۵- (۵)) -خلیفه زادگان/ M خلیفه زادکان.

۶- (۶)) -این بیتها را-به ترتیب-نگر در:مثنوی(چاپ لاهوتی)،د:۲،ب:۳۵۳ و ۳۶۴؛د:۵،ب: ۳۵۷۴؛د:۶،ب:۱۶۶،۱۷۵،۱۷۶-البتّه با تفاوت هائی در ضبط.

۷- (۷)) -دادی/ M داری.

۸- (۸)) -تو در/ R ندارد.ضبط نص،موافق M است.

۹- (۹)) -عیان/در M عین آشکارا زبر دارد.

۱۰- (۱۰)) -نوری/ M نوری. «أوّل ما خلق اللّه نوری»را به عنوان حدیث نبوی نگر در:عوالی اللّالی،۹۹/۴؛و:الرّواشح السّماویّه،ط.دار الحدیث،ص ۶۴؛و:نور البراهین جزائری،۱۷۹/۱؛و:الحاشیه علی أصول الکافی ی میرزا رفیعا،ص ۴۷۳ و ۵۷۸؛و...

آفرید (۱)نور من بود،و حدیث قدسی یا محمّد!لو لاک لما خلقت الأفلاک، (۲)یعنی:ای محمّد!اگر تو نمی بودی من نمی آفریدم أفلاک را.و آیه کریمه وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ (۳)بر اتّحاد (۴)نور محمّد و علی (۵)شاهدست و حدیث مشهور أنا و علیّ من نور واحد (۶)- یعنی:من و علی از یک نوریم-بدین معنی ناطق؛و آنکه در أحادیث وارد شده است که:

أوّل ما خلق اللّه العقل (۷)یعنی أوّل چیزی که خدای-تبارک و (۸)تعالی-آفرید عقل بود و مذهب جماهیر حکما آنست که أوّل فیضی که از مبدإ فیّاض فایض (۹)شد (۱۰)إیجاد عقل

ص:۶۱

۱- ((۱)) -آفرید/ M افریده.ضبط نص،موافق R است.

۲- ((۲)) -یا محمّد لولاک.../حدیث قدسی«لولاک لما خلقت الأفلاک»-که تحقیق در آن محتاج مجالی فراخ تر از این است- از مشهورات فریقین است(از جمله،نگر:فرهنگ مأثورات متون عرفانی،ص ۴۴۰)لیک به صورت«یا محمّد!لولاک لما خلقت الأفلاک»در مصادر و منابع نیافتم؛ پس جای فحص و تتبع همچنان باقی است.

۳- ((۳)) -قرآن کریم:س ۳،ی ۶۱.

۴- ((۴)) -بر اتّحاد/ M بر اتّخاذ(که مکرّر نیز نوشته).

۵- ((۵)) -و/ M آشکارا زبر دارد.

۶- ((۶)) -أنا و علیّ من نور واحد/این عبارت به عنوان حدیث نبوی آمده است در:عوالی اللآلی، ۱۲۴/۴؛و:الرّواشح السّماویّه،ط.دار الحدیث،ص ۶۴؛و:بحار الأنوار،۴۸/۳۳(در ضمن توضیحات مؤلّف)؛و:الحاشیه علی أصول الکافی ی میرزا رفیعا،ص ۵۷۸؛و... البتّه حدیث«خلقت أنا و علیّ من نور واحد»در متون بس کهن تر و پرشمارتر دستیاب می شود.

۷- ((۷)) -العقل/ R العقل.ضبط نص موافق M است. عبارت«أوّل ما خلق اللّه العقل»را به عنوان حدیث نبوی نگر در:عوالی اللآلی،۴ /۹۹؛و: الرّواشح السّماویّه،ط.دار الحدیث،ص ۶۴؛و:... مزید آگاهی را همچنین نگر:بحار الأنوار،۱۰۲/۱؛و:فیض القدیر مناوی،ط.أحمد عبد السّلام، ۶۶۸/۴؛و:...

۸- ((۸)) -و/در R از قلم افتاده است.

۹- ((۹)) -فایض/ M فایز.

۱۰- ((۱۰)) -شد/ M شده.

أوّل بود یا محمولست بر آنکه أوّلیّت إضافی باشد یعنی بعد از إیجاد نور آن حضرت،أوّل چیزی که مخلوق شد،عقل بود (۱)و یا محمولست بر آنکه أکثر محقّقین ذکر کرده اند که مراد از عقل نور مقدّس مطهّر مصطفوی و مرتضوی است (۲)که ایشان عقل کلّند؛و علی أیّ حال،قبل از إیجاد عالم و آدم به چندین هزار سال در حظایر قدس و (۳)مجامع أنس منظور نظر إلهی بودند و حضرت با آن نور عشق بازی می کرد و آن نور به تسبیح و تقدیس داد عاشقی می داد چنانکه مضمون آیه کریمه یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ (۴)برین معنی شاهد است و آیه (۵)کریمه وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۶)،ازین معنی خبر می دهد:

آن دم که ز هر دو کون آثار نبود بر لوح وجود نقش أغیار نبود

معشوقه عشق و ما به هم می بودیم در گوشه خلوتی که دیّار نبود

چنانکه منقولست از آن حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه-که:کنت نبیّا و ادم بین المآء و الطّین، (۷)یعنی:پیغمبر بودم و هنوز آدم میان آب و گل بود.

و حضرت شیخ العارفین،عراقی (۸)،بدین معنی إشارت کرده اند (۹):

۱- ((۱)) -بود/ M ندارد.

۲- ((۲)) -مرتضوی است/ M مرتضویست.

۳- ((۳)) -و/ M در.

۴- ((۴)) -قرآن کریم:س ۵،ی ۵۴.

۵- ((۵)) -آیه/ R ندارد.

۶- ((۶)) -قرآن کریم:س ۸۵،ی ۳.

۷- ((۷)) -کنت نبیّا و ادم بین الماء و الطّین/این حدیث که از مشهورات است،از جمله آمده است در:عوالی اللآلی، ۱۲۱/۴؛و:مناقب ال أبی طالب-علیهم السلام-،ابن شهر آشوب،ط. دار الأضواء، ۲۶۶/۱.

۸- ((۸)) -شیخ العارفین عراقی/مراد،فخر الدّین إبراهیم عراقی(ف:۶۸۸ یا ۶۸۶ ه.ق)،صوفی و شاعر ایرانی و نویسنده لمعات،است.

۹- ((۹)) -بدین معنی إشارت کرده اند/این سروده ها را عراقی در رساله لمعات اش آورده و بالتّبع جامی نیز در أشعّه اللّمعات گزارش کرده است.

فإنّی و إن کنت ابن ادم صوره

فلی فیه معنی شاهد بأبوّتی (۱)

گفتا:به صورت ارچه ز أولاد (۲)آدمم

از وی به مرتبه به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه (۳)عکس جمال خویش

گردد همه جهان بحقیقت مصوّرم

خورشید آسمان ظهورم (۴)،عجب مدار

ذرّات کاینات اگر گشت مظهرم (۵)

أرواح قدس چیست؟نمودار معنیم

أشباح أنس چیست؟نگهدار پیکرم

بحر محیط رشحه ای (۶)از فیض فایضم

نور بسیط،لمعه ای از نور أزهرم

از عرش تا به فرش همه ذرّه ای (۷)بود

در نور آفتاب ضمیر منوّرم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان

گر پرده صفات خود از هم فرودرم

۱- ((۱)) -این بیت-چنان که جامی نیز در أشعّه اللّمعات(ط.گوهری،ص ۵۹)إشارت کرده-از چکامه تائی ابن فارض است.

۲- ((۲)) -ز أولاد/ M باولاد.

۳- ((۳)) -در آینه/ M باینه.

۴- ((۴)) -ظهورم/ M ظهورهم.

۵- ((۵)) -مظهرم/ M مطهرم.

۶- ((۶)) -رشحه ای/ M رشحه.

۷- ((۷)) -ذرّه ای/ M ذره.

عالم بسوزد از سبحات جلال من

از روی لطف گر به جهان بازبنگرم

پیش از وجود خلق به هفصد هزار سال

شد علم آخرین و نخستین مقرّرم

بر لوح ممکنات،قلم آنچه ثبت کرد

حرفی بود همه (۱)ز حواشیّ دفترم

بحر ظهور و بحر بطون و قدم به هم

در من ببین که مجمع بحرین أکبرم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان

آن آب چیست؟قطره ای (۲)از حوض کوثرم

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفحه ایست (۳)از نفس روح پرورم

فی الجمله مظهر همه أسماست ذات من

بل اسم أعظمم بحقیقت چو (۴)بنگرم

[روایات متعدّده در فضائل رسول خدا حضـرت محمّد(صلّی اللّه علیه و آله)و علی بن ابیطالب(علیه السلام)و الأئمه المعصومین(علیهم السّلام)]

[روایت اول:از طریق عامّه و خاصّه]

و چنـانکه منقولست به طرق مختلفه و أسانیـد متکثّره از طرق عـامّه و خـاصّه از رسول خـدا-صـلوات اللّه علیه-که آن حضـرت فرمود که:کنت أنـا و علیّ نورا بین یـدی اللّه-تبارک و تعالی-یسبّح اللّه (۵)ذلـک النّور و یقـدّسه قبل أن یخلق اللّه ادم بأربعه عشر الاف سنه فلمّا

۱- ((۱)) -همه/ M ندارد.

۲- ((۲)) -قطره ای/ M قطره.

۳- ((۳)) -نفحه ایست/ R نفثه است.بالای آن«نفحه خ ل»نوشته شده است بدین معنا که نسخه بدل است.ضبط نص موافق M است به جز این که در M به جای حاء،خاء ضبط شده است.

۴- ((۴)) -چو/ M چه.

۵- ((۵)) -اللّه/در R «اللّه»نوشته و در عین حال لام أوّل را کسره هم داده و گویا روی ألف یک

خلق اللّه تعالى ادم سلک ذلک النّور فی صلبه فلم یزل اللّه تعالى ینقله من صلب إلى صلب حتّى أقرّه صلب (۱)عبد المطّلب ثمّ أخرجه من صلبه فقسمه (۲)قسمین قسما فی صلب عبد اللّه و قسما فی صلب أبی طالب فعلیّ منّی و أنا منه لحمه لحمی و دمه (۳)دمی فمن أحبّه فبحبّی أحبّه و من أبغضه فببغضی أبغضه (۴)،یعنی:بودم (۵)من و علی نوری در برابر خدای-تبارک و تعالى-و آن نور تسبیح و تقدیس إلهی می کرد پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافرینند (۶)به چهارده هزار سال.پس چون خدای-تبارک و تعالی-آدم را آفرید آن نور را در پشت (۷)او جای داد.پس خدای-عزّ و جلّ-آن نور را از پشت به پشت می آورد (۸)تا قرار داد او را در پشت عبد المطّلب پس آن نور را از پشت عبد المطّلب بیرون آورد (۹)و او را دو قسمت کرد:قسمی را در پشت عبد اللّه جای داد و قسمی (۱۰)را در

۱- ((۱)) -صلب/در M نیامده است.

۲- ((۲)) -فقسمه/ M فقسّمه.

۳- ((۳)) -دمه/ M دمه.

۴- ((۴)) -این حدیث را-و لو با تفاوتهائی جزئی در ضبط نص-نگر در: نظم درر السّمطین زرندی حنفی،ص ۷۹؛و:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۳۰۱/۱؛و:کشف الیقین علاّمه حلّی،ط.درگاهی،ص ۱۱ و ص ۱۲. ؛و:مناقب علیّ بن أبی طالب-علیهما السّلام-ابن مردویه،ط.حرز الدّین،ص ۲۸۶؛و:الخصال صدوق،ط.غفّاری،ص ۶۴۰؛و:المحتضر حسن بن سلیمان حلّی،ص ۱۷۴؛و:ینابیع المودّه ی قندوزی،ط.أسوه،۴۷/۱ و ۴۸؛و:غایه المرام بحرانی،۲۷/۱-۲۹؛و:...همچنین،تفصیل را، نگر:موسوعه الإمام علیّ بن أبی طالب(علیه السّلام)،۶۴/۸-۶۶.

۵- ((۵)) -بودم/در R و M چنین است.

۶- ((۶)) -بیافرینند/ M بیافرینند.

۷- ((۷)) -پشت/«پشت»را مرحوم مجلسی-طاب ثراه-در ترجمه«صلب»آورده است.

۸- ((۸)) -می آورد/در M ،راء،زبر دارد.

۹- ((۹)) -تا قرار داد...آورد این بهره در M نیامده است.

۱۰- ((۱۰)) -قسمی/چنین است در M .در R .

پشت أبی طالب.چون ما هر دو یک نوریم،لا جرم علی از منست و من ازو؛گوشت او گوشت منست،و خون او خون منست؛پس کسی که او را دوست دارد پس به سبب دوستی من (۱)او را دوست (۲)داشته است و (۳)کسی که او را دشمن دارد پس به سبب دشمنی من (۴)او را دشمن داشته است.

[روایت دوم:از مسند احمد بن حنبل]

و باز روایت کرده است أحمد بن حنبل در مسند خود و همچنین فقیه شافعی ابن مغازلی (۵)هر دو به إسناد (۶)خود از جابر بن عبد اللّه الأنصاری از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله و آله-أنّه (۷)قال ذات یوم بعرفات و علیّ تجاهه: (۸)ادن (۹)منّی یا علیّ!خلقت أنا و أنت من شجره واحده،فأنا أصلها و أنت فرعها و الحسن (۱۰)و الحسین (۱۱)أغصانها، فمن تعلّق بغصن (۱۲)منها أدخله اللّه الجنّه.یعنی:آن حضرت-صلوات اللّه علیه-روزی در عرفات نشسته بود و حضرت أمیر المؤمنین،علیّ بن أبی طالب،در برابر آن حضرت نشسته بود. (۱۳)فرمود:یا علی! (۱۴)به نزد من آی!یا علی!مخلوق شده ام (۱۵)من و تو از یک

۱- ((۱)) -دوستی من/یعنی:دوستی با من و محبّت به من.

۲- ((۲)) -دوست/ M +می دارد.

۳- ((۳)) -و/ M پس.

۴- ((۴)) -دشمنی من/یعنی:دشمنی با من.

۵- ((۵)) -نگر:مناقب أهل البیت-علیهم السّلام-،ابن المغازلی،تحقیق محمودی،ص ۱۶۱(با لحاظ تفاوت در ضبط). همچنین سنج:همان،ص ۳۵۷.

۶- ((۶)) -به أسناد/ M باسناد.

۷- ((۷)) -أنّه/ M و R انّه.

۸- ((۸)) -تجاهه/ M تجاهد.

۹- ((۹)) -ادن/ M ادن.

۱۰- ((۱۰)) -الحسن/ M الحسن.

۱۱- ((۱۱)) -الحین/ M الحسین.

۱۲- ((۱۲)) -بغصن/ M بغض[کذا!].

۱۳- ((۱۳)) -بود/ M +و.

۱۴- ((۱۴)) -علی/ M علی.

۱۵- ((۱۵)) -مخلوق شده ام/چنین است در M و R .

درخت؛من بیخ (۱)آن درختم (۲)و تو شاخهای (۳)بزرگ آن و حسن و (۴)حسین شاخهایی (۵)که از آن شاخ جدا شده اند.پس هرکه چنگ زند به شاخی از آن شاخها،خدای-تبارک و تعالی-او را داخل بهشت گرداند.

[روایت سوم:از پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله)]

و روایتست از سیّد و مهتر و بهتر پیغمبران-صلّی اللّه علیه و آله-أنّه (۶)قال:کنّا ظلالا تحت العرش قبل خلق البشر و قبل خلق الطّینه الّتی منها البشر أشباحا عالیه لا أجساما نامیه.إنّ أمرنا صعب مستصعب لا یعرف کنهه إلاّ ملك مقرّب أو نبیّ مرسل أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان فإن انکشف لکم سرّ أو وضح لکم أمر (۷)فاقبلوه و إلاّ فاسکتوا تسلموا و ردّوا علمه إلی اللّه فأیّکم أوسع ممّا بین السّماء و الأرض. (۸)

آن حضرت می فرمایند که:ما بودیم أرواح در زیر سایه عرش پیش از خلق آدم و (۹)پیش از مخلوق شدن طینتی که آدم را از آن آفریدند أرواحی چند بلند مقدار،نه جسمی که نمو کند.بدرستی که کار ما دشوارست (۱۰)دشوار. (۱۱)نمی یابد کنه او را مگر فرشته مقرّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که آزموده باشد خدای-تبارك و تعالی-دل او را از برای إیمان.پس اگر ظاهر شود شما را سرّی از أسرار ما یا روشن گردد شما را کاری از

۱- ((۱)) -بیخ/«بیخ»یعنی ریشه.

۲- ((۲)) -درختم/در M دال زبر دارد.خوانش«درخت»-به جای«درخت»-هنوز در میان عامّه مردم اصفهان متداول است.

۳- ((۳)) -شاخهای/چنین است در R و آشنایان به هنجارهای نگارشی پیشینیان می دانند که این ریخت نگارشی را در دستنوشتهای قدیم هم برای«شاخها»(جمع شاخ)و هم برای«شاخه ها» (جمع شاخه)به کار می برده اند.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -شاخهایی/ M شاخهای.

۶- ((۶)) -أنّه/ R انّه.

۷- ((۷)) -أمر/ M اسر.

۸- ((۸)) -نظیر این روایت به عنوان حدیث علوی آمده است در:عوالی اللّآلی،۱۲۹/۴؛و:شرح نهج البلاغه ی ابن أبی الحدید، ۱۰۵/۱۳.

۹- ((۹)) -پیش از خلق آدم و/در M نیامده است.

۱۰- ((۱۰)) -دشوارست/ M دشوار است.

۱۱- ((۱۱)) -دشوار/ M ندارد.

کارهای ما،پس او را قبول کنید،و اگرنه خاموش (۱)شوید تا بسلامت باشید و (۲)علم او را به خدا گذارید.پس کدامیک از شما فراخ تر از میان (۳)آسمان و زمین است. (۴)ایشان را وسعت این معنی نیست.شما چه باشید که توانید به این معنی رسید؟!

روزی که مدار چرخ أفلاک نبود و آمیزش آب و آتش و خاک نبود

بر یاد تو مست بودم و باده پرست هرچند نشان باده و تاک نبود

[روایت چهارم:منقول از جابر بن عبدالله الأنصاری]

دیگر منقولست از جابر بن عبد اللّه الأنصاری که گفت:شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که آن حضرت فرمود که:إنّ اللّه-تبارک و تعالی-خلقنی و خلق علیّا و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمّه من نور واحد فعصر ذلک النّور عصره فخرج (۵)منه شیعتنا (۶)فسبّحنا (۷)فسبّحوا و قدّسنا فقدّسوا و هلّلنا فهلّلوا و مجّدنا (۸)فمجّدوا (۹)و وحّدنا فوحّدوا ثمّ خلق اللّه السّموات و الأرضین و خلق الملائکه (۱۰)فمکثت الملائکه مائه عام لا تعرف تسبیحا و لا تقدیسا و لا تمجیدا فسبّحنا فسبّحت شیعتنا فسبّحت الملائکه لتسبیحنا و قدّسنا (۱۱)فقدّست شیعتنا فقدّست (۱۲)الملائکه لتقدیسنا و مجّدنا فمجّدت شیعتنا فمجّدت الملائکه لتمجیدنا و وحّدنا فوحّدت (۱۳)شیعتنا فوحّدت الملائکه لتوحیدنا و کانت الملائکه لا تعرف تسبیحا و لا تقدیسا من قبل تسبیحنا و تسبیح شیعتنا،فنحن

۱- ((۱)) -خاموش/ M خواموش.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -میان/ M +آن.

۴- ((۴)) -است/ M هستند.

۵- ((۵)) -فخرج/ M فخرج.

۶- ((۶)) -شیعتنا/ R شیعتنا.ضبط نص،موافق M است.

۷- ((۷)) -فسبّحنا/ M ندارد.

۸- ((۸)) -مجّدنا/ M عبدنا.

۹- ((۹)) -فمجّدوا/ M فسجدوا.

۱۰- ((۱۰)) -الملائکه/ R الملائکه.ضبط نص،موافق M است.

۱۱- ((۱۱)) -قدّسنا/ M قدّسنا.

۱۲- ((۱۲)) -فقدّست/ M و قدّست.

۱۳- ((۱۳)) -فوحّدت/ M توحّدت.

الموحّدون حيث لا موحّد غيرنا (۱)و حقيق على اللّه تعالى كما اختصّنا (۲)و اختصّ شيعتنا أن ينزلنا و شيعتنا فی أعلا علّيين.إنّ اللّه-تبارک (۳)و تعالی-اصطفانا و اصطفى شيعتنا من قبل أن نكون أجساما فدعانا فأجبنا (۴)فغفر لنا و لشيعتنا من قبل أن نستغفر (۵)اللّه. (۶)

آن حضرت می فرمایند که:

خدای-تبارک و تعالی-آفرید مرا و آفرید علی را و فاطمه و (۷)حسن و حسین و إمامان را از یک نور.پس آن نور را افشرد (۸)پس شیعه ما از آن نور (۹)به هم رسیدند.پس ما تسبیح کردیم و خدای-تبارک و تعالی-را به پاکی یاد کردیم.پس شیعه ما نیز تسبیح کردند.و ما تقدیس و (۱۰)تنزیه کردیم.پس شیعه نیز تقدیس و تنزیه کردند.و ما تهلیل کردیم.شیعه نیز تهلیل کردند.و ما تمجید و (۱۱)تعظیم کردیم.پس ایشان (۱۲)نیز تمجید و تعظیم کردند.و (۱۳)ما توحید کردیم و خدا را به یگانگی یاد کردیم.پس ایشان نیز توحید کردند.پس خدای-تبارک و تعالی-آفرید آسمانها و (۱۴)زمینها را و فرشتگان را پس صد سال برآمد که فرشتگان تسبیح و (۱۵)تقدیس و (۱۶)تمجید نمی دانستند.پس ما تسبیح

۱- ((۱)) -غیرنا/ M غیرنا.

۲- ((۲)) -اختصّنا/ R اختصنّا.

۳- ((۳)) -تبارک/ M تبارک.

۴- ((۴)) -فأجبنا/ M فاحببنا.

۵- ((۵)) -نستغفر/ R يستغفر.ضبط نص،موافق M است.

۶- ((۶)) -این روایت را با تفاوت در ضبط نگر در: كشف الغمّـه ى اربلى،ط.دار الأضواء،۸۵/۲؛و:جامع الأخبار سبزواری،ط.مؤسّسه آل البیت- علیهم السّلام،ص ۴۵ و ۴۶؛و:المحتضر حسن بن سلیمان حلّی،تحقیق سیّد علی أشرف، ص ۲۰۲.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -افشرد/ضبط نص موافق M است.

۹- ((۹)) -نور/ M بود.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

کردیم و شیعیان ما تسبیح کردند.پس ملائکه نیز تسبیح کردند از جهت تسبیح ما.و ما تقدیس کردیم.پس شیعیان ما تقدیس کردند.پس ملائکه (۱)تقدیس کردند از جهت تقدیس (۲)ما.

و ما تمجید کردیم.پس شیعیان ما تمجید کردند.پس ملائکه تمجید کردند از جهت تمجید ما.و ما توحید کردیم.پس شیعیان ما توحید کردند.پس ملائکه توحید کردند از جهت توحید ما؛و حال آنکه فرشتگان تسبیح و تقدیس نمی دانستند پیش از تسبیح ما و تسبیح شیعیان ما.مائیم توحیدکنندگان در وقتی که توحیدکننده نبود به غیر از ما و سزاوارست خدای-تبارک و تعالی-را که همچنانکه ما را مخصوص گردانید و شیعیان ما را برگزید،که (۳)درآورد ما را و شیعیان ما را (۴)در أعلی علّیین بالاترین مراتب بهشت.

بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-برگزید ما را و برگزید شیعیان ما را پیش از آنکه (۵)بوده باشیم ما جسم.پس خواند ما را پس ما إجابت کردیم.پس آمرزید ما را و شیعیان ما را پیش از آنکه طلب آمرزش کنیم.

ما سالها مقیم در یار بوده ایم اندر حریم محرم أسرار بوده ایم

با یار خویش خرّم و خندان به کام دل بی زحمت مشقّت أغیار بوده ایم

پیش از ظهور این قفس تنگ کاینات ما عندلیب گلشن دیدار بوده ایم

چندین هزار سال در اوج فضای قدس بی پرّ و بال طایر طیّار بوده ایم

[روایت پنجم:منقول از امام جعفر صادق(علیه السّلام)]

و دیگر منقولست از حضرت عالم أهل بیت،جعفر بن محمّد الصّادق-صلوات اللّه و سلامه علیهم-،که آن حضرت فرمود که:

أتی یهودیّ إلی النّبیّ-صلّی اللّه علیه و آله-فقام بین یدیه یحدّ النّظر إلیه فقال:یا یهودیّ!

۱- ((۱)) -ملائکه/ R ملایکه. M ملایکه(البتّه حرف چهارم را مهمل نهاده و بر زیر و زبر آن هیچ نقطه یا نشان نگذاشته است.)

۲- ((۲)) -تقدیس/ M ندارد.

۳- ((۳)) -که/چنین است در R و M ؛و پیداست که از دیدگاه دستور امروز فارسی زائد می نماید.

۴- ((۴)) -و شیعیان ما را/ M ندارد.

۵- ((۵)) -آنکه/ M اینکه.

ما حاجتک؟قال:أنت أفضل أم موسی بن عمران (۱)الّذی کلّمه اللّه و أنزل علیه التّورئه (۲)و العصی (۳)و فلق له البحر و أظلّه بالغمام؟فقال له النّبیّ-صلّی اللّه علیه و آله-:انّه یکره للعبد أن یزکّی (۴)نفسه و لکنّی أقول:إنّ ادم-علیه السّلام-لمّا أصاب الخطیئه کانت توبته أن قال:

اللّهمّ!إنّی أسألک بحقّ محمّد و ال محمّد أن تغفرلی خطیئتی فغفرها اللّه (۵)تعالی له و إنّ نوحا (۶)لمّا رکب فی السّفینه و خاف الغرق (۷)قال:اللّهمّ!إنّی أسألک بحقّ محمّد و ال محمّد أن تنجینی من الغرق فنجّاه اللّه تعالی عنها (۸)و إنّ إبراهیم(ع)لمّا ألقی فی النّار قال:اللّهمّ! إنّی أسألک بحقّ محمّد و ال محمّد أن تنجینی منها فجعلها (۹)اللّه علیه بردا و سلاما و إنّ (۱۰)موسی لمّا ألقی عصاه فأوجس فی نفسه خیفه قال:اللّهمّ!إنّی أسألک بحقّ محمّد و ال محمّد أن امنتنی منها فقال اللّه تعالی-جلّ جلاله (۱۱)-لا تخف إنّک أنت الأعلی.یا یهودیّ!إنّ موسی(ع)لو أدرکنی (۱۲)ثمّ لم (۱۳)یؤمن بی و بنبوّتی ما نفعه إیمانه (۱۴)شیئا و لا نفعته النّبوّه.

یا یهودیّ!و من (۱۵)ذرّیّتی المهدیّ إذا خرج نزل عیسی بن (۱۶)مریم لنصرته فقدّمه و صلّی خلفه. (۱۷)

ص:۷۱

۱- ((۱)) -موسی بن عمران/ M موسی ابن عمران[کذا!].

۲- ((۲)) -التّورئه/ R التّوریه.در M بنا درست واپسین حرف را هم زبر داده اند و هم زیر.

۳- ((۳)) -العصی/چنین است در R و M . در رسم الخطّ امروزین«العصا»ضبط باید کرد.

۴- ((۴)) -یزکّی/ M یزکیّ[کذا].

۵- ((۵)) -فغفرها اللّه/چنین است در M .و R فغفر.

۶- ((۶)) -نوحا/ R ندارد.از M ضبط شد.

۷- ((۷)) -الغرق/ M الغرق.

۸- ((۸)) -عنها/در R زیر«عنها»«عنه ل»(به عنوان نسخه بدل)نوشته شده است. M عیناه.

۹- ((۹)) -فجعلها/ M فجعله.

۱۰- ((۱۰)) -إنّ/ M انّ.

۱۱- ((۱۱)) -جلاله/ M جلاله.

۱۲- ((۱۲)) -أدرکنی/ M ادرکنی. R موافق متن است.

۱۳- ((۱۳)) -لم یؤمن/ M کم یؤمن.

۱۴- ((۱۴)) -إیمانه/ M ایمانه.

۱۵- ((۱۵)) -من/ R من.

۱۶- ((۱۶)) -بن/ M ابن.

۱۷- ((۱۷)) -آمده است-با تفاوت در ضبط-در:الأمالی ی صدوق،تحقیق مؤسّسه البعثه،ص ۲۸۷

آن حضرت فرمودند که:

یهودی به نزد رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-آمد (۱)و در برابر آن حضرت ایستاد و نگاهی تند بر روی آن حضرت می کرد.پس آن حضرت فرمود که:ای یهودی!چه حاجت داری؟گفت:تو بهتری یا موسی بن (۲)عمران-آن (۳)پیغمبری که خدای-تبارک و تعالی-با او سخن گفت و تورات و عصی (۴)به او فرستاد و دریا از برای او شکافت و ابر را بر سر او سایه بان (۵)ساخت-؟پس رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- (۶)فرمود که:ناخوش است که کسی (۷)ستایش خود کند (۸)؛و لیکن چون می پرسی بگویم:بدرستی که حضرت آدم-صلوات اللّه علیه-چون ترک أولی (۹)ازو واقع شد (۱۰)،توبه اش این بود که گفت:

بار خدایا!بدرستی که (۱۱)از تو سؤال می کنم به حقّ محمّد و آل محمّد که گناه مرا بیامرزی.

پس خدای تعالی گناه او را آمرزید و بدرستی که نوح چون در کشتی نشست و ترسید که غرق شود گفت:بار خدایا!بدرستی که از تو سؤال (۱۲)می کنم به حقّ محمّد و آل محمّد که مرا از طوفان نجات دهی. (۱۳)پس خدای-تبارک و تعالی-او را نجات داد و بدرستی که حضرت إبراهیم(ع)را چون در آتش انداختند گفت:بار خدایا!بدرستی (۱۴)که از تو

۱- ((۱)) -آمد/در M ،میم،زیر دارد.

۲- ((۲)) -بن/ M ابن.

۳- ((۳)) -آن/ R ندارد.از M افزوده شد.

۴- ((۴)) -عصی/چنین است در M و R .

۵- ((۵)) -سایه بان/چنین است در M و R .

۶- ((۶)) -علیه و آله/ R ندارد.

۷- ((۷)) -کسی/ M کسی که.

۸- ((۸)) -کند/ M ندارد.

۹- ((۹)) -ترک أولی/این تعبیر از ترجمان روایت است.در نصّ روایت از«خطیئه»سخن رفته است.

۱۰- ((۱۰)) -شد/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -بدرستی که/ M +بار خدایا که.

۱۲- ((۱۲)) -سؤال/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۳- ((۱۳)) -دهی/زیر دال در M آشکارا نوشته شده است.

۱۴- ((۱۴)) -بدرستی/ M بدرستی[کذا].

سؤال می کنم به حقّ محمّد و آل محمّد (۱)که مرا از آتش نجات دهی.پس خدای-تبارک و تعالی-آتش بر او سرد و سلامت گردانید و بدرستی که حضرت موسی(ع)چون عصای خود را انداخت و اژدها شد و ترسان شد،گفت:خداوندا!بدرستی که از تو سؤال می کنم به حقّ محمّد و آل محمّد که مرا ازین (۲)إیمن گردان.پس خدای-تبارک و تعالی- فرمود که:ای موسی!مترس که تو غالبی.ای یهودی!بدرستی که موسی(ع)اگر زمان مرا در می یافت،پس (۳)إیمان نمی آورد (۴)به من و پیغمبری من،إیمان او به او هیچ نفع نمی رسانید و پیغمبری او به او فایده نمی بخشید.ای یهودی!از جمله ذرّیّت من مهدیست که چون بیرون می آید عیسی بن (۵)مریم از آسمان به زیر می آید از جهت یاری او و مهدی را پیش می دارد و در عقب آن حضرت نماز خواهد گزارد. (۶)

[روایت ششم:منقول از اهل سنت به طرق مختلف از عبدالله عمر]

و باز علمای سنّیان به طرق مختلفه (۷)نقل کرده اند از عبد اللّه بن عمر که گفت:سؤال کردیم ما از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۸)-از مرتبه و حال علیّ بن أبی طالب.پس آن حضرت (۹)فرمود که:

ما بال (۱۰)أقوام (۱۱)یذکرون من له منزله عند اللّه کمنزلتی و مقام (۱۲)کمقامی إلاّ النّبوّه. (۱۳)

۱- ((۱)) -محمّد/ M ندارد.

۲- ((۲)) -ازین/ M از این.ضبط نص موافق R است.

۳- ((۳)) -پس/امروز در این مقام مثلا می گوئیم:«و آنگاه»یا«و آنگاه اگر».خلاصه،این جمله، هنوز در مقام بیان شرط است،نه جزای شرط.با نصّ عربی مقایسه فرمائید.

۴- ((۴)) -نمی آورد/ M نمی یافت(بدون نقطه های یاء).

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -گزارد/ M کذارد.

۷- ((۷)) -مختلفه/ M مختلفه.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۹- ((۹)) -پس آن حضرت/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -بال/ M بال.

۱۱- ((۱۱)) -أقوام/ M و R اقوام.

۱۲- ((۱۲)) -مقام/ M مقامی(گویا به قصد إصلاح،بالای«می»یک«م»نوشته اند).

۱۳- ((۱۳)) -النّبوّه/در M حرکتگذاری مخدوش است و مضطرب.

ألا (۱)و من أحبّ عليّا فقد أحبّنى و من أحبّنى رضى اللّه عنه و من رضى اللّه عنه كافاه (۲)بالجنّه.ألا! (۳)و من أحبّ عليّا أعطاه اللّه كتابه بيمينه و حاسبه حساب الأنبيآء.ألا! و من أحبّ عليّا لا يخرج من الدّنيا حتّى يشرب (۴)من الكوثر و يأكل من شجره طوبى و يرى مكانه من الجنّه.ألا! (۵)و من أحبّ عليّا هوّن اللّه عليه سكرات (۶)الموت و جعل قبره (۷)روضه (۸)من رياض الجنّه.ألا! (۹)و من أحبّ عليّا أعطاه اللّه تعالى فى الجنّه بكلّ عرق فى بدنه حورآء و شفّعه فى ثمانين من أهل بيته و له بكلّ شعره على بدنه مدينه فى الجنّه.

ألا! (۱۰)و من عرف (۱۱)عليّا و أحبّه بعث اللّه إليه ملك الموت (۱۲)كما بعث اللّه (۱۳)إلى الأنبياء و دفع عنه أهوال منكر (۱۴)و نكير و نوّر (۱۵)قبره و فسحه مسيره سبعين عاما و بيّض وجهه يوم القيمه.ألا! (۱۶)و من أحبّ عليّا أظلّه (۱۷)اللّه فى ظلّ عرشه مع الصدّيقين و الشّهدآء و الصّالحين و امنه من الفزع الأكبر و أهوال الصّاخّه.ألا! (۱۸)و من أحبّ (۱۹)عليّا تقبّل اللّه منه حسناته و تجاوز عن سيّئاته و كان فى الجنّه رفيق حمزه (۲۰)سيّد الشّهدآء.ألا!و من أحبّ عليّا أثبت اللّه الحكمه فى قلبه و أجرى على لسانه الصّواب و فتح اللّه عليه أبواب الرّحمه.

۱- ((۱)) -ألا/ M الا.

۲- ((۲)) -كافاه/ M كاناه.

۳- ((۳)) -ألا/ M الاّ.

۴- ((۴)) -يشرب/ M (يا:يشرب).

۵- ((۵)) -ألا/ M الاّ.

۶- ((۶)) -سكرات/ M و سكر.

۷- ((۷)) -قبره/در M راء هم زير دارد و هم زبر.

۸- ((۸)) -روضه/ M روضه.

۹- ((۹)) -ألا/ M الاّ.

۱۰- ((۱۰)) -ألا/ M ألاّ.

۱۱- ((۱۱)) -عرف/ M عرف.

۱۲- ((۱۲)) -ملك الموت/ M ملك الموت.

۱۳- ((۱۳)) -اللّه/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -منكر/ M منكو.

۱۵- ((۱۵)) -نوّر/ M نور.

۱۶- ((۱۶)) -ألا/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -أظلّه/ M اظلله.

۱۸- ((۱۸)) -ألا/ M الاّ.

۱۹- (۱۹)) -أحبّ/ M أجّب.

۲۰- (۲۰)) -حمزه/چنین است در M و R.

ألا!و من أحبّ عليّا سمّی أسیر (۱)اللّه فی أرضه و باهی اللّه به ملائکته و حمله (۲)عرشه.

ألا! (۳)و من أحبّ علیّا ناداه ملک من تحت العرش أن:یا عبد اللّه!استأنف العمل فقد غفر اللّه لک الذّنوب کلّها.ألا!و من أحبّ علیّا جاء یوم القیمه و وجهه کالقمر لیله البدر ألا! و من أحبّ علیّا (۴)وضع اللّه علی رأسه تاج الکرامه و ألبسه حلّه العزّه.ألا! (۵)و من أحبّ علیّا مرّ علی الصّراط کالبرق الخاطف و لم یر صعوبه المرور.ألا! (۶)و من أحبّ علیّا کتب اللّه له براءه من النّار و براءه من النّفاق و جوازا علی الصّراط و أمانا من العذاب.ألا!و من أحبّ علیّا لا ینشر (۷)له دیوان و لا ینصب له میزان و قیل له:ادخل الجنّه بغیر حساب.

ألا!و من أحبّ علیّا أمن من الحساب و المیزان و الصرّاط.ألا!و من مات علی حبّ ال محمّد صافحته (۸)الملائکه و زارته أرواح الأنبیاء و قضی اللّه له کلّ حاجه کانت له عند اللّه.ألا!و من (۹)مات علی بغض ال محمّد مات کافرا.ألا!و من مات علی حبّ ال محمّد مات علی الإیمان و کنت أنا کفیله بالجنّه. (۱۰)

آن حضرت می فرمایند که:

چه برین (۱۱)داشته است جماعتی را که یاد می کنند کسی را که منزلت او و (۱۲)مرتبت او نزد خدای-تبارک و تعالی-مثل منزله (۱۳)و مرتبه من است و پایه او مثل پایه

۱- ((۱)) -أسیر/ R اسیر.ضبط نص،موافق M است.

۲- ((۲)) -حمله/ M حمله.

۳- ((۳)) -ألا/در M مخدوش شده(گویا دستنوشت پارگی دارد).

۴- ((۴)) -کالقمر...علیّا/ M ندارد.

۵- ((۵)) -ألا/ M الاّ.

۶- ((۶)) -ألا/ M الاّ.

۷- ((۷)) -ینشر/ M ینشر.

۸- ((۸)) -صافحته/ M صافحته.

۹- ((۹)) -من/ M +و.

۱۰- ((۱۰)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،صص ۶۴-۶۷(منقبت ۳۷)؛و:بشاره المصطفی- صلّی اللّه علیه و آله-،صص ۷۰-۷۲.

۱۱- ((۱۱)) -برین/ M بر این.

۱۲- ((۱۲)) -و/«و»در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -منزله/چنین است در R . M منزله.

منست (۱)مگر پیغمبری.بدان و (۲)آگاه باش که هرکه علی را دوست دارد،پس بتحقیق (۳)که مرا دوست داشته است،و هرکه مرا دوست (۴)دارد خدای-تبارك و تعالی-ازو خشنود (۵)است،و هرکه خدای-تبارك و تعالی-از وی خشنود گشت (۶)پس مکافات می دهد او را به (۷)بهشت. (۸)بدرستی که هرکه علی را دوست دارد خدای-تبارك و تعالی-فردای روز قیامت نامه عمل او را به دست راست (۹)او دهد و حساب کند او را مانند حساب پیغمبران. (۱۰)بدان و آگاه باش که هرکه علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از حوض (۱۱)کوثر آب دهند و از درخت طوبی طعام دهند (۱۲)و (۱۳)ببیند جایگاه خود را در بهشت بدرستی و (۱۴)راستی که هرکه علی را دوست دارد آسان گرداند خدای-تبارك و تعالی-بر وی (۱۵)سکرات مرگ را و بگرداند قبر او را روضه ای (۱۶)از روضه های بهشت.بدرستی که هرکه علی را دوست دارد خدای-تبارك و تعالی-بدهد (۱۷)او را به عدد هر رگی که در بدن اوست حوری در بهشت و شفیع گرداند او را در هشتاد کس از أهل بیت (۱۸)او و بوده باشد او را به عدد هر مویی (۱۹)که در بدن اوست شهری در بهشت.بدان و (۲۰)آگاه باش که هرکه علی را

۱- ((۱)) -منست/ M من است.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -بتحقیق/ M بحقیقت.

۴- ((۴)) -دوست/در M سین زبر دارد(!!).

۵- ((۵)) -خشنود/ M خوشنود.

۶- ((۶)) -گشت/ M کشت[!].

۷- ((۷)) -به/ R ندارد ولی در M هست.

۸- ((۸)) -بهشت/ M بهشت.

۹- ((۹)) -راست/در M سین زبر دارد(!!).

۱۰- ((۱۰)) -پیغمبران/ M بیغمبری.

۱۱- ((۱۱)) -حوض/ M حوض[!].

۱۲- ((۱۲)) -دهند/در M هاء زیر دارد!

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -بروی/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -روضه ای/ M روضه.

۱۷- ((۱۷)) -بدهد/ M میدهد.

۱۸- ((۱۸)) -أهل بیت/ M اهل بیت(پیداست که بی انضباطی در حرکتگذاری است).

۱۹- ((۱۹)) -مویی/ M موئی.ضبط نص،از R است.

۲۰- (۲۰)) –و/در M زبر دارد.

بشناسد و او را دوست دارد خدای-تبارك و تعالی-ملك الموت را به سوی او فرستد چنانكه به سوی پیغمبران می فرستد و دفع كند از وی هول (۱)و بیم و ترس منكر و نكیر را و منوّر و روشن گرداند قبر او را و فراخ گرداند قبر او را هفتاد ساله راه (۲)و سفید گرداند روی او را در قیامت.آیا نه چنین است كه هركه علی را دوست دارد خدای-تبارك و تعالی -او را در سایه عرش خود درآورد با صدّیقان و شهیدان و صالحان (۳)روزی كه سایه ای (۴)نباشد مگر سایه عرش إلهی (۵)،و إیمن (۶)گرداند او را خدای-تبارك و تعالی-از ترس عظیم روز قیامت و از هولهای (۷)آن روز؟آیا نه چنین است كه هركه علی را دوست دارد قبول كند خدای-تبارك و تعالی (۸)-از وی حسنات او را و در گذرد از گناهان او و بوده باشد در بهشت رفیق حمزه سیّد الشّهداء (۹)؟بدرستی و راستی كه هركه علی را دوست (۱۰)دارد خدای-تبارك و تعالی-علم و حكمت را در دل او جای دهد و جاری گرداند بر زبان او سخنان نیكو و بگشاید خدای-تبارك و تعالی-بر او درهای رحمت را.بدرستی كه هركه علی را دوست دارد او را می نامند به أسیر خدا در زمین و مباهات می كند خدای-تبارك و تعالی-به او با فرشتگان و حاملان عرش كه مرا چنین بندگان در زمین هست.بدرستی كه هركه علی را دوست دارد ندا كند او را فرشته ای (۱۱)از زیر عرش كه:ای بنده خدا!عمل

۱- ((۱)) -هول/زبر هاء در M آشكارا كتابت شده است.

۲- ((۲)) -هفتاد ساله راه/ M هفتاد سال راه.

۳- ((۳)) -صالحان/در M «ن»زیر دارد.

۴- ((۴)) -سایه ای/ R و M سایه.

۵- ((۵)) -إلهی/ M +را.در R ،پس از این،پرهیب یک«را»ی كمرنگ دیده می شود.گویا تراشیده باشندش.

۶- ((۶)) -إیمن/در M «م»آشكارا زبر دارد.

۷- ((۷)) -هولهای/زبر هاء در M آشكارا كتابت شده است.

۸- ((۸)) -تبارك و تعالی/ M تعالی.

۹- ((۹)) -سیّد الشّهداء/زبر سین در M آشكارا كتابت گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -دوست/در M یک زبر سرگردان بالای«و»یا«س»هست!!

۱۱- ((۱۱)) -فرشته ای/ M فرشته.

را از سر گیر که خدای-تبارك و تعالی-جمیع گناهان تو را آمرزید (۱).بدرستی که هرکه علی را دوست دارد فردای (۲)روز قیامت در صحرای محشر حاضر گردد و روی او مثل ماه شب (۳)چهارده باشد.بدرستی که هرکه علی را دوست دارد خدای-تبارك و تعالی-بر سر او نهد تاج کرامت را و (۴)بپوشاند (۵)او را حلّه (۶)عزّت.بدرستی که هرکه علی را دوست دارد بگذرد (۷)بر صراط (۸)مثل برق جهنده و نبیند سختی گذشتن بر (۹)صراط را.بدرستی که هرکه علی را دوست دارد بنویسد خدای-تبارك و تعالی-از برای او براتی (۱۰)از آتش جهنّم و (۱۱)براتی از نفاق و گذشتن بر (۱۲)صراط و إیمن (۱۳)بودن از عذاب را (۱۴).بدرستی که هرکه علی را دوست دارد باز نمی کنند (۱۵)در روز قیامت دیوان عمل او را و به پای نمی دارند ترازویی (۱۶)از جهت کردار او و می گویند او را که:داخل بهشت شو بی حساب (۱۷).پس

۱- ((۱)) -آمرزید/ M امرزیدم.

۲- ((۲)) -فردای/در M روی یاء نشان جزم نهاده؛لیک در این دستنوشت جزم های سرگردان بسیار است و قابل اعتماد نیست؛کما این که در«صحرای»در همین سطر روی یاء همان جزم را نهاده!!

۳- ((۳)) -شب/در M یکی از آن جزم های سرگردان روی«ب»نهاده شده!

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -بپوشاند/در M زیر باء آشکارا کتابت شده است.

۶- ((۶)) -حلّه/در M حاء زیر دارد.

۷- ((۷)) -بگذرد/در M باء آشکارا زیر دارد.

۸- ((۸)) -صراط/در M «ط»آشکارا زیر دارد!!

۹- ((۹)) -بر/ M پل.

۱۰- ((۱۰)) -براتی/ R برآتی.ضبط نص،موافق M است.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بر/ M ندارد ولی کاتب،بالای سطر«از»افزوده است.

۱۳- ((۱۳)) -إیمن/در M «م»آشکارا زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -را/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -نمی کنند/ M نمی کند.

۱۶- ((۱۶)) -ترازویی/ M ترازوی.

۱۷- ((۱۷)) -بی حساب/ R بیی حساب.ضبط نص،موافق M است.

بدرستی که هرکه علی را دوست دارد إیمن گردد از حساب و میزان (۱)و صراط. (۲)

آیا نه چنین است که هرکه بر دوستی آل محمّد بمیرد مصافحه (۳)می کنند او را فرشتگان و زیارت می کنند او را أرواح پیغمبران و خدای-تبارک و تعالی-برمی آورد هر حاجتی که او دارد به نزد او؟آیا نه (۴)چنین است که هرکه بر دشمنی آل محمّد بمیرد (۵)کافر (۶)مرده است؟آیا نه چنین است (۷)که هرکه بر دوستی آل محمّد بمیرد با إیمان از دنیا رفته است و من ضامن (۸)اویم که به بهشت رود.

[روایت هفتم:از سیّد کائنات(صلّی اللّه علیه و آله)]

دیگر منقولست از سیّد (۹)کاینات و (۱۰)خلاصه پیغمبران که آن حضرت روایت کرد از جبرئیل و او از میکائیل و (۱۱)او از إسرافیل و او از لوح و او از قلم و او از خدای-تبارک و تعالی عزّ شانه-که:پادشاه عالمیان فرمود:أنا اللّه الّذی لا إله إلاّ أنا خلقت الخلق بقدرتی و اخترت (۱۲)منهم أنبیآء و اصطفیت (۱۳)من الکلّ محمّدا و (۱۴)جعلته (۱۵)أمینی و خلیفتی و ولیّی علی عبادی یبیّن لهم کتابی و یشرّفهم بحکمی و جعلته (۱۶)العلم الهادی من الضّلاله و بابی (۱۷)الّذی یؤتی (۱۸)منه (۱۹)و بیتی (۲۰)الّذی (۲۱)من دخله کان امنا و حصنی الّذی من لجأ إلیه

۱- ((۱)) -میزان/ R تیران(/یا:یتران).ضبط نص،موافق M است.

۲- ((۲)) -صراط/در M «ط»زیر دارد!!

۳- ((۳)) -مصافحه/در M «ح»زیر دارد.

۴- ((۴)) -نه/زبر نون در M صریح است.

۵- ((۵)) -بمیرد/ R بمیر.

۶- ((۶)) -کافر/زیر فاء در M صریح است.

۷- ((۷)) -چنین است/ M چنینست.

۸- ((۸)) -ضامن/در M «م»زبر دارد!!

۹- ((۹)) -سیّد/زبر سین در M صریح است.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -اخترت/ M اختره.

۱۳- ((۱۳)) -اصطفیت/ M اطصفیت[!؟].

۱۴- ((۱۴)) -و/ M +من.

۱۵- ((۱۵)) -جعلته/ M جعلته[کذا!!].

۱۶- ((۱۶)) -جعلته/ M جعلته.

۱۷- ((۱۷)) -بابی/ M یأتی.

۱۸- ((۱۸)) -یؤتی/ M تؤتی[کذا].

۱۹- ((۱۹)) -منه/ M امنه[؟!].

۲۰- ((۲۰)) -بیتی/ M بیتی.

۲۱- ((۲۱)) -الّذی/ M +توتی منه و بیتی الّذی[کذا].

حصنته (۱)من مکروه الدّنیا و الاخره و وجهی الّذی (۲)من توجّه إلیه لم أصرف عنه وجهی و حجّتی علی أهل سمواتی و أرضی و علی جمیع من رضیته (۳)من خلقی فلا أقبل (۴)عمل عامل إلاّ مع الإقرار بولایته و نبوّه أحمد (۵)رسولی،و یدی المبسوطه (۶)فی عبادی فبعزّتی حلفت (۷)و بجلالی أقسمت أنّه لا یوالی علیّا عبد من عبادی إلاّ أخرجته عن ناری و أدخلته (۸)جنّتی و لا یعدل (۹)عن ولایته (۱۰)إلاّ من أبغضته و أدخلته ناری فمن زحزح عن النّار (۱۱)الّتی هی (۱۲)بغض علیّ و أدخل الجنّه الّتی هی حبّه فقد فاز. (۱۳)

خدای-تبارک و تعالی؛جلّ جلاله-می فرماید که:منم آن خدایی (۱۴)که بجز من خداوندی نیست.آفریدم خلق را به قدرت خود و برگزیدم ازیشان (۱۵)پیغمبران را و گزیدم از همه پیغمبران محمّد را و گردانیدم او را پیغمبر و برگزیده و ازو (۱۶)خشنود (۱۷)گشتم و فرستادم او را به خلق به پیغمبری و برگزیدم از برای او علی را و مؤیّد ساختم او را به علی و (۱۸)گردانیدم علی را أمین خودم و خلیفه خودم و ولیّ خودم بر بندگان خود که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و مشرّف سازد بندگان مرا به حکم من و (۱۹)گردانیدم او را

۱- ((۱)) -حصنته/ M حضنته.

۲- ((۲)) -و وجهی الّذی/در M مکرّر نوشته شده است.

۳- ((۳)) -رضیته/ M رضیته[!].

۴- ((۴)) -أقبل/ M +و.

۵- ((۵)) -أحمد/ M احمد.

۶- ((۶)) -یدی المبسوطه/چنین است حرکتگذاری در M و R .

۷- ((۷)) -حلفت/ M خلقت.

۸- ((۸)) -أدخلته/ M ادخله عن.

۹- ((۹)) -یعدل/ M یعدل.

۱۰- ((۱۰)) -ولایته/ M ولایته.

۱۱- ((۱۱)) -النّار/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -هی/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -نگر:مشارق أنوار الیقین،ط.سیّد علی عاشور،ص ۱۸۰.

۱۴- ((۱۴)) -خدایی/ M خدای.

۱۵- ((۱۵)) -ازیشان/ M اریشان.

۱۶- ((۱۶)) -ازو/ M از او.

۱۷- ((۱۷)) -خشنود/ M خوسنود.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹– (۱۹)) –و/در M زبر دارد.

علامتی (۱)راه نماینده خلق از ضلالت به هدایت و گردانیدم او را خانه خود به منزله خانه کعبه (۲)که هرکه داخل آن خانه شود یعنی دست در دامن ولای او زند إیمن باشد از عذاب و گردانیدم او را حصار خود که هرکه پناه به او برد او را نگاه دارم از مکروه دنیا و آخرت و گردانیدم او را روی خود که هرکه (۳)توجّه به او کند و پیروی او کند روی إحسان خود و لطف از وی نگردانم و گردانیدم او را حجّت خود بر أهل آسمانها و زمین و هرکه من ازو خشنودم (۴)از خلق خودم پس قبول نمی کنم عمل کسی را مگر بإقرار (۵)به ولایت آن حضرت و نبوّت أحمد رسول من،و گردانیدم او را دست إحسان و إنعام و قهر و غضب خود که باز کرده ام در میان بندگان خود.پس به عزّت خودم قسم می خورم و به بزرگواری خود (۶)سوگند (۷)یاد می کنم که دوست ندارد (۸)علی را بنده ای (۹)از بندگان من مگر آنکه بیرون می آورم او را از آتش جهنّم و داخل می گردانم او را به (۱۰)بهشت و رو نمی گرداند (۱۱)از دوستی او مگر کسی که من او را دشمن دارم و داخل کنم او را در جهنّم.پس کسی که دور گردانیده شد (۱۲)از آتشی که دشمنی علی است (۱۳)و داخل شد در بهشتی که دوستی علی ست پس بتحقیق که رستگار شد.

۱- ((۱)) -علامتی/چنین است در R . M علومتی.

۲- ((۲)) -کعبه/در M یک زبر بالای عین یا باء نهاده شده است.

۳- ((۳)) -هرکه/ M +کا.

۴- ((۴)) -خشنودم/ M خوشنودم.

۵- ((۵)) -بإقرار/ M اقرار.

۶- ((۶)) -خود/ M خودم[کذا].ضبط نص،موافق R است.

۷- ((۷)) -سوگند/در M سین زبر دارد.

۸- ((۸)) -ندارد/در M نیست.

۹- ((۹)) -بنده ای/ M بنده.

۱۰- ((۱۰)) -به/در M «از»بوده ولی خط زده شده و یک«به»إضافه گردیده است.

۱۱- ((۱۱)) -نمی گرداند/در M «نمی کردانم»بوده ولی بالای ألف یک«ند»افزوده اند.

۱۲- ((۱۲)) -شد/ M شده.

۱۳- ((۱۳)) -علی است/ M علیست.

[روایت هشتم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس أنّه قال:قلت:یا رسول اللّه!أوصنی (۱).فقال:علیک بحبّ علیّ بن أبی طالب.قلت:یا رسول اللّه!أوصنی.(۲)قال:علیک بمودّه علیّ بن أبی طالب(ع).و الّذی بعثنی بالحقّ نبیّا إنّ (۳)اللّه لا یقبل من عبد حسنه حتّی یسأله (۴)عن حبّ علیّ بن أبی طالب و هو أعلم،فإن جاءه بولایته قبل عمله علی ما فیه، (۵)و إن لم یأت بولایته لم یقبله و أمر به إلی النّار.یابن عبّاس!و الّذی بعثنی (۶)بالحقّ نبیّا إنّ اللّه لأشدّ غضبا علی مبغض (۷)علیّ (۸)ممّن زعم أنّ للّه ولدا.یابن عبّاس!لو أنّ الملائکه (۹)المقرّبین و الأنبیآء (۱۰)المرسلین أجمعوا علی بغضه و لم (۱۱)یفعلوا لعذّبهم اللّه (۱۲)بالنّار.

قلت:یا رسول اللّه! (۱۳)و هل یبغضه أحد؟فقال:نعم، (۱۴)یبغضه قوم یذکرون أنّهم من أمّتی لم یجعل اللّه لهم فی الإسلام نصیبا.یابن عبّاس!إنّ من علامه (۱۵)بغضهم (۱۶)له (۱۷)تفضیلهم (۱۸)علیه من هو دونه.و الّذی بعثنی بالحقّ نبیّا (۱۹)ما خلق اللّه نبیّا أکرم منّی و لا

۱- ((۱)) -أوصنی/در R «أوصینی»بوده و سپس روی نقطه های یاء خط زده شده است.

۲- ((۲)) -أوصنی/در R «اوصینی»بوده و سپس روی نقطه های یاء خط زده شده است.

۳- ((۳)) -إنّ/چنین است در M .در R حرف یکم حرکت ندارد.

۴- ((۴)) -حتّی یسأله/ M یسال اللّه.

۵- ((۵)) -علی ما فیه/در M مکرّر نوشته شده است.

۶- ((۶)) -بعثنی/ M +و خلقنی.

۷- ((۷)) -مبغض/ M مبغض.

۸- ((۸)) -علیّ/ M علّی.

۹- ((۹)) -الملائکه/ M لل للملائکه.

۱۰- ((۱۰)) -الأنبیآء/ M الأنبیآء.

۱۱- ((۱۱)) -و لم/ M فلم.ضبط نص بنابر R است.

۱۲- ((۱۲)) -اللّه/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -یا رسول اللّه/ R +صلّی اللّه علیه و آله.این افزونه در M نیست.

۱۴- ((۱۴)) -نعم/ M نعم.

۱۵- ((۱۵)) -علامه/ M علامه.

۱۶- ((۱۶)) -بغضهم/ M بعضهم.

۱۷- ((۱۷)) -له/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -تفضیلهم/ R و M تفصیلهم.

۱۹- ((۱۹)) -نبیّا/ M ندارد.

وصیّا أکرم (۱)من وصیّی (۲)علیّ (۳). (۴)

روایتست (۵)از ابن عبّاس که او گفت:که گفتم:یا رسول اللّه!مرا وصیّتی فرمای.پس حضرت فرمود که:بر تو باد به دوستی علیّ بن أبی طالب.گفتم:یا رسول اللّه!مرا وصیّتی فرمای.پس حضرت فرمود که:بر تو باد به دوستی علیّ بن أبی طالب.به حقّ آن خدایی (۶)که مرا براستی به خلق فرستاد که خدای-تبارک و تعالی-قبول نمی کند از بنده که حسنه دارد یا نه و لیکن (۷)می پرسد (۸)از برای إتمام حجّت پس اگر محبّت آن حضرت را با خود آورده است،عمل او را قبول (۹)می کند،هرچه باشد،و اگر ولایت آن حضرت با خود نیاورده است،قبول نمی کند از او عمل او را و می فرمایند که او را به (۱۰)آتش اندازند یابن (۱۱)عبّاس (۱۲)!به حقّ آن (۱۳)خداوندی که مرا براستی به خلق فرستاد (۱۴)و پیغمبر (۱۵)گردانید که خدای-تبارک و تعالی-غضبش بر دشمنان علی بیشتر از آنهایست (۱۶)که از برای

۱- ((۱)) -أکرم/ M اکرم.

۲- ((۲)) -وصیّی/ M وصّیتی.

۳- ((۳)) -دستنوشت R در هامش در اینجا حاشیه ای دارد که مع الأسف بخشی از آن در برش کنار صفحه واقع شده و جز حروفی از آن دیده نمی شود(و ما به جای این بخش ناخوانا نقطه چین گذاشتیم):«أفضلیت علی بن أبی طالب بر جمیع پیغمبران،چون أوصیاء پیغمبران پیغمبر بوده اند و هریک وصی دیگری بوده اند......».

۴- ((۴)) -نگر:الفضائل شاذان بن جبرئیل،ص ۶.

۵- ((۵)) -روایتست/ M روایت است.

۶- ((۶)) -خدایی/ M خدائی.

۷- ((۷)) -و لیکن/در M حرف یکم زبر دارد.

۸- ((۸)) -می پرسد/ M میپرسد.

۹- ((۹)) -قبول/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -به/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -یابن/ M بابن.

۱۲- ((۱۲)) -عبّاس/«س»در M زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -آن/چنین است در M و R لیک به نظر می رسد در R دو خطّ ترقین بر روی آن کشیده اند.

۱۴- ((۱۴)) -فرستاد/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -پیغمبر/ M بیغمبری.

۱۶- ((۱۶)) -آنهایست/ M انهائیست.

خدا (۱)فرزنـد قرار می دهنـد.یابن عبّاس (۲)!اگر آنکه فرشـتگان مقرّب (۳)و پیغمبران مرسـل جمع می شدنـد بر دشـمنی آن حضـرت و حال آنکه جمع نشدنـد و (۴)محـالست که جمع شونـد و لیکن بر سبیل تقـدیر و فرض اگر جمع می شدنـد هر آینه خدای-تبارك و تعالی -ایشان را معذّب می گردانید به آتش جهنّم.

ابن عبّاس گفت که:گفتم:یا رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله- (۵)آیا دشمن دارد کسی او را و چگونه کسی او را دشمن دارد؟ (۶)پس حضرت فرمود (۷)که:بلی دشـمن دارنـد او را جماعتی که یاد کننـد که ایشان از أمّت منند و خدای-تبارك و تعالی- ایشان را در إسلام (۸)نصیبی و بهره (۹)مقرّر نگردانیده است.یابن عبّاس (۱۰)!از علامت دشـمنی ایشان آن حضرت را آنست که غیر او را بر او تفضیل دهند. (۱۱)به حقّ آن خدایی (۱۲)که مرا براستی به خلق فرستاد که خدای-تبارك و تعالی-نیافریده است پیغمبری گرامی تر از من و نه وصیّی گرامی تر از علی. (۱۳)

[روایت نهم:از سیّد پیغمبران(صلّی الله علیه و آله)]

دیگر روایتست (۱۴)از سـیّد پیغمبران و شفیع إنس و (۱۵)جان که آن حضـرت فرمود که:لمّا أن خلق اللّه تعالی ادم و نفـخ فیه من روحه عطس ادم فقال:الحمد للّه،فأوحی اللّه تعالی

۱- ((۱)) -خدا/ M خداوند.

۲- ((۲)) -عبّاس/در M «س»زیر دارد.

۳- ((۳)) -مقرّب/در متن M از قلم افتاده است ولی چون کاتب در رکابه صفحه پیش آورده پیداست که در نسخه مبناش بوده است.

۴- ((۴)) -و/ M +جمع.

۵- ((۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/چنین است در R . M ص.

۶- ((۶)) -کسی او را و چگونه کسی او را دشمن دارد/ M ندارد.

۷- ((۷)) -فرمود/ M فرمودند.

۸- ((۸)) -إسلام/در M «م»زیر دارد.

۹- ((۹)) -بهره/ M بهره.

۱۰- ((۱۰)) -عبّاس/در M «س»زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -دهند/ M دهد.

۱۲- ((۱۲)) -خدایی/ M حداوندی.

۱۳- ((۱۳)) -علی/ M علّی.

۱۴- ((۱۴)) -روایتست/ M روایت است.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

إلیه حمدنی عبدی و عزّتی و جلالی لو لا عبدان أرید أن أخلقهما (۱) فی (۲)دار الدّنیا ما خلقتک.قال:إلهی!فیکونان منّی؟قال:نعم،یا ادم!ارفع رأسک و انظر فرفع رأسه فإذا مکتوب علی العرش لا إله إلاّ اللّه محمّد نبیّ الرّحمه و علیّ مقیم الحجّه.من عرف (۳)حقّ علیّ زکی و طاب و من أنکر حقّه لعن و خاب.أقسمت بعزّتی أن أدخل الجنّه من أطاعه و إن عصانی و أقسمت بعزّتی أن أدخل (۴)النّار من عصاه و إن أطاعنی. (۵)

یعنی:

چون خدای-تبارک و تعالی- (۶)آدم را آفرید و روح در قالب او دمید عطسه کرد و گفت:

الحمد للّه.پس خدای-تبارک و تعالی-وحی کرد به او که بنده من حمد کرد مرا.قسم به عزّت من و جلال من که اگرنه دو بنده بودند که می خواستم که بیافرینم ایشان را در دنیا تو را نمی آفریدم.گفت:إلهی!این هر دو فرزندان من باشند؟حضرت ربّ العزّه فرمود که:

بلی ای آدم!سر بالا کن و نظر کن.پس سر بالا کرد.دید که نوشته است بر عرش (۷):لا إله إلاّ اللّه (۸)تا به آخر (۹)،یعنی:نیست خدایی (۱۰)بجز معبود بر حق و خداوند مطلق.محمّد پیغمبر رحمتست و رحمت عالمیانست و علی إقامت کننده حجّت و حجّت عالمیانست.

هرکه حقّ علی را شناخت طینت او پاکست (۱۱)و أعمال او (۱۲)پاکیزه و هرکه إنکار کرد حقّ او را (۱۳)ملعونست و (۱۴)زیانکار.سوگند (۱۵)یاد می کنم به عزّت خود که داخل بهشت گردانم

۱- ((۱)) -أخلقهما/ M اخلقها.

۲- ((۲)) -فی/در R مکرّر نوشته شده است.

۳- ((۳)) -عرف/ M عرف.

۴- ((۴)) -أدخل/ M ادخل.

۵- ((۵)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۸۳.

۶- ((۶)) -تبارک و تعالی/چنین است در R . M تعالی جلّ و جلاله.

۷- ((۷)) -بر عرش/ M ندارد.

۸- ((۸)) -اللّه/ R للّه.

۹- ((۹)) -آخر/در M خاء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -خدایی/ M خدا.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -او/ M ان.

۱۳- ((۱۳)) -را/ M ر.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -سوگند/در M «س»زبر دارد.

هرکه او را إطاعت کند و (۱)اگرچه عصیان من کرده باشد،و قسم می خورم به عزّت خود که داخل جهنّم گردانم هرکه عصیان او کرده باشد و اگرچه إطاعت من کرده باشد.

[روایت دهم:از طرق شیعه و سنّی از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله)]

و دیگر وارد (۲)است از طرق شیعیان (۳)و سنّیان (۴)از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- که:حبّ علیّ حسنه لا یضرّ معها سیّئه و بغضه سیّئه لا ینفع معها حسنه (۵)،یعنی:دوستی علیّ بن (۶)أبی طالب-صلوات اللّه علیه-حسنه ایست و (۷)عمل خیریست (۸)که ضرر نمی کند با او گناهی و دشمنی آن حضرت گناهی است که نفع نمی کند با آن عمل خیری.

[روایت یازدهم:از طرق عامّه و خاصّه از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله)]

و دیگر در خبر است از آن حضرت از طرق عامّه (۹)و خاصّه (۱۰)که:لو اتّفق النّاس علی حبّ علیّ بن أبی طالب لما (۱۱)خلق اللّه النّار،یعنی:اگر مردمان جمع می شدند بر دوستی حضرت علیّ بن أبی طالب هر آینه خدای تعالی آتش جهنّم را نمی آفرید.

و ازین (۱۲)باب أحادیث (۱۳)زیاده از حد و حصر است و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد.

فصل (۱۴)

بدان که حضرت شیخ مفید-رحمه اللّه علیه (۱۵)-در حدیث سابق برین حدیث پنج وجه ذکر کرده است: (۱۶)

۱- ((۱)) -و/ M ندارد.

۲- ((۲)) -وارد/ M روایت.

۳- ((۳)) -شیعیان/ M سنیان.

۴- ((۴)) -سنّیان/ M شیعیان.

۵- ((۵)) -نگر:الأربعون حدیثا،منتجب الدّین،ص ۴۴ و ۴۵.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -خیریست/زبر خاء و سکون یاء از خود R است.

۹- ((۹)) -عامّه/ M عام.

۱۰- ((۱۰)) -خاصّه/ M خاص.

۱۱- ((۱۱)) -لما/ M لمّا.

۱۲- ((۱۲)) -ازین/ M از این.

۱۳- (۱۳)) -أحاديث/ M +بسيار.

۱۴- (۱۴)) -فصل/ M ندارد.

۱۵- (۱۵)) -رحمه اللّه عليه/ M ره.

۱۶- (۱۶)) -مصدر نقل قول را نيافتم.

أوّل آن كه (۱)دوستان و مواليان آن حضرت هرگاه معصيتى از ايشان صادر شود، محبّت آن حضرت نمى گذارد كه آن شخص از دنيا بدر رود مگر با توبه و (۲)إنابتى كه از عقوبت آن گناهان خلاص شود يا مبتلا شود در جان يا در مال يا به غمى و اندوهى.پس اگر اينها نشود جان كندن بر او دشوار شود تا چون از دار دنيا بيرون رود او را گناهى نمانده باشد و بدين مضمون نيز أخبار از أئمّه أطهار واقع شده است.

دويم، (۳)آنكه مراد از عدم ضرر،ضررى است (۴)كه صاحب آن سيّئه را به جهنّم برد يعنى با دوستى آن حضرت گناه سبب دخول جهنّم نمى شود هرچند (۵)عقوبات ديگر بكشد مثل عذاب قبر و قيامت و أهوال آن و ليكن داخل جهنّم نمى شود زيرا كه خداى- تبارك و تعالى-حرام گردانيده است بر آتش گوشت دوستداران (۶)حضرت أمير المؤمنين (۷)را -صلوات اللّه عليه (۸)-و بدين مضمون نيز أخبار وارد شده است از أهل بيت (۹)-صلوات (۱۰)اللّه عليهم.

سيم (۱۱)، آن كه مراد ازين (۱۲)گناهى كه ضرر ندارد،گناهان صغيره است،زيرا كه هرگاه (۱۳)بنده (۱۴)از گناهان كبيره اجتناب نمايد،خداى-تبارك و تعالى-به فضل عميم خود از گناهان صغيره در مى گذرد،و اين معنى دوستان آن حضرت راست،زيرا كه غير دوستان آن حضرت از سلسله مؤمنان بيرون اند.

چهارم، آن كه محبّت هرگاه با شرايط باشد گناه ازين كس صادر نمى گردد (۱۵)چنانكه

۱- ((۱)) -آن كه/ M ندارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -دويم/ M دوّيم.

۴- ((۴)) -ضررى است/ M ضرريست.

۵- ((۵)) -هرچند/ M چند.

۶- ((۶)) -دوستداران/ M دوستان.

۷- ((۷)) -أمير المؤمنين/ M +ع.

۸- ((۸)) -صلوات اللّه عليه/ M ندارد.

۹- ((۹)) -بيت/ M بيت[كذا].

۱۰- ((۱۰)) -صلوات/ M صلوه.

۱۱- ((۱۱)) -سيم/ M سيّم.

۱۲- ((۱۲)) -ازين/ M از اين.

۱۳- ((۱۳)) -گاه/ M كناه.

۱۴- ((۱۴)) -بنده/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -نمى گردد/ R +و.ليك به نظر مى رسد روى آن دو خط زده شده است.

در أخبار از أئمّه أطهار وارد شده است که:دوست ما کسیست که پیرو ما باشد.از آن جمله منقولست که شبی حضرت أمیر المؤمنین و إمام المتّقین،علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه علیه-،از کوفه بیرون آمده بود و متوجّه نجف بود و جماعتی از عقب آن حضرت بیرون آمده بودند.حضرت فرمود (۱)که:شما کیستید؟ایشان گفتند که:ما شیعه توایم یا أمیر المؤمنین!حضرت فرمود که:چرا من در شما نمی بینم سیماء (۲)شیعه را (۳)؟ایشان گفتند:یا حضرت! (۴)سیماء (۵)شیعه کدامست (۶)؟حضرت فرمود (۷)که:آنست (۸)که رویهای ایشان زرد باشد از بیداری شب؛چشمهای ایشان (۹)کوروش باشد از گریه بسیار (۱۰)، و لبهای ایشان خشک باشد از بسیاری دعا و شکمهای ایشان خالی باشد به سبب روزه، و پشتهای (۱۱)ایشان کج شده باشد از بسیاری عبادت و بریشان (۱۲)باشد عبرت (۱۳)خاشعان.

و چنانکه شخصی به حضرت إمام (۱۴)مجتبی حسن بن مرتضی-صلوات اللّه علیهما- گفت که:من از شیعیان شمایم (۱۵).حضرت فرمود که:اگر أوامر و نواهی ما را مطیعی، راست می گویی. (۱۶)و (۱۷)چنانکه منقولست از إمام به حق ناطق،جعفر بن محمّد الصّادق- صلوات اللّه علیهما-که آن حضرت فرمود که دوست نمی دارد خدای-تبارک و تعالی-را

ص:۸۸

۱- ((۱)) -فرمود/ M فرمودند.

۲- ((۲)) -سیماء/ M سیمای.

۳- ((۳)) -را/در R نیامده است.از M ضبط شد.

۴- ((۴)) -یا حضرت/ M ندارد.

۵- ((۵)) -سیماء/ M سیمای.

۶- ((۶)) -کدامست/ M کدام است.

۷- ((۷)) -فرمود/ M فرمودند.

۸- ((۸)) -آنست/ M آن است.

۹- ((۹)) -چشمهای ایشان/ M ندارد. M +و.

۱۰- ((۱۰)) -گریه بسیار/ M بسیاری کریه.

۱۱- ((۱۱)) -و پشتهای/ M پشتهای.

۱۲- ((۱۲)) -بریشان/ M پریشان.

۱۳- ((۱۳)) -عبرت/چنین است در M و R .ظاهرا«غبرت»باید باشد.سنج:أمالی ی طوسی،ط. البعثه،ص ۲۱۶.

۱۴- ((۱۴)) -إمام/زیر«م»از خود M است.

۱۵- ((۱۵)) -شمایم/ M شماایم.

۱۶- ((۱۶)) -می گویی/ M میکوئی.

۱۷- ((۱۷)) -و/ M ندارد.

کسی (۱)که عصیان او می کند.پس حضرت این شعر را خواندند (۲)که:

تعصی (۳)الاله و أنت تظهر حبّه هذا لعمری فی الفعال بدیع (۴)

لو کان حبّک صادقا لأطعته إنّ المحبّ لمن یحبّ مطیع (۵)

یعنی:

عصیان پروردگار می کنی و ظاهر می گردانی دوستی او را.به جان خودم قسم که این در کردارها غریب و بدیع است.اگر دوستی تو صادق می بود هر آئینه (۶)إطاعت می کردی پروردگار خود را بدرستی (۷)که هرکه دوست کسی است محبوب خود را مطیع است.

و مؤیّد این معنی است که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ (۸)یعنی:بگو-یا محمّد!-که اگر شما دوست می دارید خدا را پس متابعت من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد.

پنجم، آنچه روایت شده است از باقر علوم أوّلین و آخرین (۹)،محمّد بن (۱۰)علی بن (۱۱)الحسین-صلوات اللّه علیهم-در وقتی که از معنی این حدیث از آن حضرت پرسیدند حضرت فرمود که:معنی اش آنست که هرکه (۱۲)حضرت علی را-صلوات اللّه علیه-دوست دارد و أعمال طاعت و عبادات بکند،خدای-تبارک و تعالی-ازو (۱۳)قبول کند.پس اگر گناه کند گناه او برهم نمی زند عبادات او را و ثواب طاعات (۱۴)او از برای او ذخیره است

۱- ((۱)) -را کسی/ M کسی را.
۲- ((۲)) -خواندند/ M خواند.
۳- ((۳)) -تعصی/ M تعصی.
۴- ((۴)) -بدیع/ M بدیع.
۵- ((۵)) -مطیع/ M و R مطیع.این دو بیت-با تفاوت در ضبط-در مناقب ابن شهر آشوب(ط. دار الأضواء،۲۹۷/۴)به نقل از إمام صادق-علیه السّلام-آمده است.
۶- ((۶)) -هر آئینه/ M هر اینه.
۷- ((۷)) -بدرستی/ M ندارد.
۸- ((۸)) -قرآن کریم:س ۳،ی ۳۱.
۹- ((۹)) -آخرین/در M خاء زبر دارد.
۱۰- ((۱۰)) -بن/ M ابن.
۱۱- ((۱۱)) -بن/ M +ابن.

۱۲- (۱۲)) -هرکه/ M ندارد.

۱۳- (۱۳)) -ازو/ M از او.

۱۴- (۱۴)) -طاعات/ M طاعت.

و عقاب معصیت او موقوفست به مشیّت اللّه-سبحانه و تعالی-و هرکه حضرت علی را- صلوات اللّه و سلامه علیه-دشمن دارد با آن دشمنی حسنه از برای او نمی نویسند و هر عمل خیری که بکند این بغض همه را ضایع می گرداند. (۱)پس کسی که دوست ولیّ خداست، حسنات او مقبولست و سیّئات او به او ضرر نمی کند،و دشمن ولیّ خدا را حسنه نیست از جهت (۲)جرم عظیم و بغضی (۳)که به آن حضرت دارد و (۴)شکّی که در خلافت آن حضرت (۵)او را هست و اینست که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که:می آوریم أعمالی (۶)که کرده اند و همه را هبآء منثورا می کنم.از أهل بیت (۷)آن حضرت پرسیدند که:

أعمال کیست این أعمال که چنین خواهند کرد؟ایشان فرمودند که:این أعمال دشمنان ما و (۸)دشمنان شیعیان ماست. (۹)

[روایت دوازدهم:از امام محدّ باقر(علیه السّلام)]

و عن أبی خالد (۱۰)الکابلیّ قال: (۱۱)سألت أبا جعفر(ع)عن قول اللّه-عزّ و جلّ-: فَآمِنُوا (۱۲)بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا فقال: (۱۳)یا أبا خالد (۱۴)!النّور و اللّه (۱۵)الأئمّه من ال محمّد- صلوات (۱۶)اللّه علیهم-إلی (۱۷)یوم القیمه و هم و اللّه (۱۸)نور اللّه الّذی أنزل و هم و اللّه (۱۹)نور اللّه فی السّموات و فی الأرض.و اللّه (۲۰)-یا أبا خالد (۲۱)-لنور (۲۲)الإمام فی قلوب المؤمنین أنور من

۱- ((۱)) -می گرداند/ M می کند.

۲- ((۲)) -از جهت/ M بجهت.

۳- ((۳)) -بغضی/ M بعضی.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -آن حضرت/ M ندارد.

۶- ((۶)) -أعمالی/ M اعمال.

۷- ((۷)) -بیت/در M باء آشکارا زبر دارد.

۸- ((۸)) -دشمنان ما و/ M ندارد.

۹- ((۹)) -ماست/ M ما است.

۱۰- ((۱۰)) -أبی خالد/ M و R ابی خالد.

۱۱- ((۱۱)) -قال/ M قل.

۱۲- ((۱۲)) -فامنوا/ M فامومنوا[؟!].

۱۳- ((۱۳)) -فقال/ M و قال.

۱۴- ((۱۴)) -خالد/ M خالد.

۱۵- ((۱۵)) -و اللّه/ M و اللّه.

۱۶- (۱۶)) -صلوات/ M صلواه.

۱۷- (۱۷)) -إلی/ M ندارد.

۱۸- (۱۸)) -اللّه/ M اللّه.

۱۹- (۱۹)) -و اللّه/ M و R و اللّه.

۲۰- (۲۰)) -و اللّه/ M و اللّه.

۲۱- (۲۱)) -خالد/ M خالد.

۲۲- (۲۲)) -لنور/ M لنور.

الشّمس المضيئه بالنّهار و هم و اللّه (۱)ینوّرون (۲)قلوب (۳)المؤمنین و یحجب اللّه-عزّ و جلّ- نورهم عمّن (۴)یشآء فتظلم قلوبهم.و اللّه-یا أبا خالد (۵)!-لا یحبّنا عبد و لا یتولاّنا حتّی یطهّر اللّه قلبه و لا یطهّر (۶)اللّه (۷)قلب عبد حتّی یسلّم لنا و یکون سلما لنا (۸)فإذا کان سلما لنا سلّمه اللّه (۹)من شدید الحساب و امنه من فزع (۱۰)یوم (۱۱)القیامه الأکبر. (۱۲)

روایتست (۱۳)از أبی خالد کابلی (۱۴)که گفت:سؤال کردم از حضرت إمام محمّد باقر- صلوات اللّه (۱۵)و سلامه علیه-از تفسیر قول خدای-تبارک و تعالی-که می فرماید که:إیمان آورید به خدا (۱۶)و به رسول او و (۱۷)به نوری (۱۸)که فرستادیم او را؛مراد از این نور چیست؟حضرت فرمودند که:ای أبا خالد!و اللّه که مراد از نور درین آیه أئمّه معصومین اند از آل محمّد-صلوات (۱۹)اللّه علیهم-تا روز قیامت؛و ایشانند و اللّه نور إلهی که نازل شده است از جانب خدای-تبارک و تعالی-و اللّه که ایشانند نور إلهی در آسمانها و (۲۰)در زمین.و اللّه-ای أبا خالد!-که نور إمام در دلهای مؤمنان روشن تر از آفتاب روشنی دهنده است در روز.و اللّه که ایشان منوّر می گردانند دلهای مؤمنان را و محجوب می گرداند (۲۱)خدای-تبارک و تعالی-نور ایشان را از هرکه می خواهد.پس تاریک می گردد

۱- ((۱)) -و اللّه/ M و R و اللّه.

۲- ((۲)) -ینوّرون/ M ینوّرون.

۳- ((۳)) -قلوب/ M قلوب.

۴- ((۴)) -عمّن/ M +سالت.

۵- ((۵)) -خالد/ M خالد.

۶- ((۶)) -یطهّر/ M یطهّر.

۷- ((۷)) -اللّه/ M ندارد.

۸- ((۸)) -لنا/ M ندارد.

۹- ((۹)) -اللّه/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -فزع/ M فزغ.

۱۱- ((۱۱)) -یوم/ M یوم.

۱۲- ((۱۲)) -نگر:الکافی،ط.غفّاری،۱۹۴/۱.

۱۳- ((۱۳)) -روایتست/ M روایتست.

۱۴- ((۱۴)) -کابلی/ M کابلی.

۱۵- ((۱۵)) -اللّه/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -خدا/ M خدای.

۱۷- ((۱۷)) -و/«و»در R و M نبود.

۱۸- ((۱۸)) -به نوری/ M ندارد.

۱۹- (۱۹)) -صلوات/ M صلو[؟!].

۲۰- (۲۰)) -و/در M زبر دارد.

۲۱- (۲۱)) -می گرداند/ M میکردانند.

دلهای آن جماعت.و اللّه-ای أبا خالـد!-هیچ بنده ما را دوست نمی دارد و به ما تولاّ نمی کند تا آنکه خدای-تبارک و تعالی-دل او را (۱)مطهّر گرداند (۲)و خدای-تبارک و تعالی- مطهّر نمی گرداند (۳)دل (۴)بنده را تا آنکه منقاد و (۵)مطیع ما نشود.(۶)پس چون منقاد ما (۷)می گردد (۸)خدای-تبارک و تعالی-سالم می گرداند او را از سختیهای حساب و إیمن می گرداند او را از ترس عظیم تر (۹)روز قیامت.

[روایت سیزدهم:از امام جعفر صادق(علیه السّلام)]

و عن الإمام أبی عبد اللّه جعفر بن (۱۰)محمّد الصّادق-صلوات اللّه و سلامه علیهما-أنّه قال:ما جآء به علیّ-علیه السّلام-أخذ به و ما نهی عنه انتهی (۱۱)عنه. (۱۲)جری له من الفضل ما جری لمحمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-و لمحمّد(ص) (۱۴)الفضل علی جمیع من خلق اللّه-عزّ و جلّ- المتعقّب علیه فی شیء من أحکامه کالمتعقّب (۱۵)علی اللّه و علی رسوله و الرّادّ علیه فی صغیره أو کبیره علی حدّ الشّرک باللّه.کان أمیر المؤمنین(ع)باب اللّه الّذی لا (۱۶)یؤتی إلاّ منه و سبیله الّذی من سلک بغیره یهلک.و کذلک یجری لأئمّه (۱۷)الهدی واحد (۱۸)بعد واحد.

جعلهم اللّه أرکان الأرض أن تمید (۱۹)بأهلها و حجّته البالغه (۲۰)علی من

۱- ((۱)) -دل او را/ M ندارد.

۲- ((۲)) -گرداند/ M می کرداند.

۳- ((۳)) -و خدای-تبارک و تعالی-مطهّر نمی گرداند/ M ندارد.

۴- ((۴)) -دل/ M +ان.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -نشود/ M شود.

۷- ((۷)) -منقاد ما/ M منقاد[کذا].

۸- ((۸)) -می گردد/ M کردد.

۹- ((۹)) -عظیم تر/ M عظیم.

۱۰- ((۱۰)) -بن/ M ابن.

۱۱- ((۱۱)) -انتهی/ M انتهی.

۱۲- ((۱۲)) -عنه/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -ص/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -کالمتعقّب/در M باء پیش دارد!.

۱۶- ((۱۶)) -الّذی لا/ M لا الّذی.

۱۷- (۱۷)) -للأئمّه/ M الائمه(بدون«ء»بر کرسی حرف چهارم).

۱۸- (۱۸)) -واحد/ M واحدا.

۱۹- (۱۹)) -تمید/ M تمید.

۲۰- (۲۰)) -البالغه/ M البالغه.

فوق (۱)الأرض و من تحت الثّرى.و كان أمير المؤمنين-صلوات اللّه عليه-كثيرا ما يقول: (۲)أنا قسيم اللّه بين الجنّه و النّار،و أنا الفاروق الأكبر،و أنا صاحب العصا و الميسم و لقد أقرّت لى جميع الملائكه (۳)و الرّوح (۴)و الرّسل بمثل ما أقرّوا به لمحمّد-ص-و لقد حمّلت (۵)على مثل حمولته (۶)و هى حموله (۷)الرّبّ؛و إنّ رسول اللّه-ص (۸)-يدعا فيكسا (۹)و أدعا فأكسا و يستنطق (۱۰)فأستنطق (۱۱)،فأنطق على حدّ منطقه و لقد أعطيت (۱۲)خصالا ما سبقنى إليها (۱۳)أحد قبلى علّمت علم المنايا و البلايا و الأنساب (۱۴)و فصل (۱۵)الخطاب (۱۶)فلم يفتنى ما سبقنى و لم يعزب (۱۷)عنّى ما غاب عنّى؛أبشّر بإذن اللّه و أؤدّى عنه كلّ ذلك من اللّه مكّننى فيه بعلمه. (۱۸)

منقولست به طرق مختلفه از إمام به حق ناطق،جعفر بن محمّد الصّادق-عليه (۱۹)صلوات اللّه الملك الأكبر-كه آن حضرت فرمود كه:هرچه را حضرت أمير المؤمنين-صلوات اللّه عليه-أمر كند واجبست كه به آن عمل كنند و هرچه را نهى كند واجبست كه از آن

ص:۹۳

۱- ((۱)) -فوق/ R فوق.ضبط نص،موافق M است.

۲- ((۲)) -يقول/ M تقول.

۳- ((۳)) -الملائكه/ M الملئكته.

۴- ((۴)) -الرّوح/ M الرّوح.

۵- ((۵)) -حمّلت/ M حمّلت.

۶- ((۶)) -حمولته/در M به پيش يكم است!

۷- ((۷)) -حموله/در M حرف يكم پيش دارد و حرف واپسين زير.

۸- ((۸)) -ص/ M ندارد.

۹- ((۹)) -فيكسا/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -يستنطق/ M يستنطق.

۱۱- ((۱۱)) -فأستنطق/ M فاستنطق.

۱۲- ((۱۲)) -أعطيت/ M اعطيت.

۱۳- ((۱۳)) -إليها/ M اليه.

۱۴- ((۱۴)) -الأنساب/ M الأنصاب.

۱۵- ((۱۵)) -فصل/ M و R فصل.

۱۶- ((۱۶)) -الخطاب/ M الخطّاب.

۱۷- ((۱۷)) -لم يعزب/ R لم يغرب.ضبط نص،موافق M است.

۱۸- ((۱۸)) -نگر:الكافى،ط.غفّارى،۱۹۶/۱ و ۱۹۷.

۱۹- ((۱۹)) -عليه/ M ندارد.

بازایستند. (۱)ثابتست (۲)آن حضرت را از فضیلت آنچه ثابتست (۳)رسول خدا را-ص-؛ و حضرت محمّد راست-صلّی اللّه علیه و آله (۴)-فضیلت بر هرکه خدای-تبارک و تعالی- آفریده است و کسی که مخالفت کند بر آن حضرت در چیزی از أحکام آن حضرت مثل کسیست که مخالفت کرده باشد خدا و رسول او را و کسی که رد کند بر آن حضرت،خواه کوچک (۵)و خواه بزرگ را،بر حدّ شرکست به خدای-تبارک و تعالی-و (۶)کافر است.

و حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه-باب اللّه بود یعنی دریست که به خدا نمی توان رسید مگر از آن در و آن حضرت راه خدا بود که هرکه از غیر آن راه برود هلاک می شود و همچنین اند أئمّه (۷)معصومین-صلوات اللّه علیهم-هریک بعد از دیگری و خدای- تبارک و تعالی-ایشان را رکنهای زمین گردانیده است که به وجود ایشان دنیا باقی است و اگر ایشان نباشند زمین در می گردد همان ساعت و ایشانند حجّت کامله إلهی بر هرکه بر روی زمین اند از آدمیان و بر هرکه در زیر زمین است از جنّیان و (۸)حضرت أمیر المؤمنین -صلوات اللّه علیه-بسیار می فرمود که:من قسمت کننده ام (۹)به أمر إلهی میان بهشت و دوزخ؛ منم (۱۰)فاروق أکبر که جداکننده ام حق را از باطل؛منم صاحب عصا و داغ-چنانکه منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۱)-که آن حضرت فرمود که:دابّه الأرض (۱۲)درازی او (۱۳)شصت گز است و (۱۴)کسی ازو (۱۵)نمی تواند گریخت و داغ (۱۶)می کند مؤمن را

۱- ((۱)) -بازایستند/ M بارایستد.

۲- ((۲)) -ثابتست/ M ثابت است.

۳- ((۳)) -ثابتست/ M ثابت است.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ع.

۵- ((۵)) -کوچک/ M ندارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -أئمّه/زبر«م»در M صریح است.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -کننده/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۰- ((۱۰)) -منم/در M از قلم افتاده است.

۱۱- ((۱۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -دابّه الأرض/در M «ض»زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -او/ M و.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -ازو/ M از او.

۱۶- ((۱۶)) -و داغ/ M و داع.

در میان چشمهای او و با او خواهد بود عصای موسی و خاتم سلیمان. (۱)پس منوّر می گرداند روی مؤمن را (۲)به عصا و مهار می کند بینی کافر (۳)را به خاتم تا (۴)آنکه می گویند:ای مؤمن و ای کافر (۵)! . (۶)و منقولست از حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه-که از آن حضرت پرسیدند (۷)از دابّۀ الأرض؛حضرت فرمود که:و اللّه که او را دم (۸)نیست و او را ریش است.و این إشاره است (۹)که دابّه الأرض،از إنس باشد.و این حدیث با أحادیث دیگر دلالت دارد که آن حضرت باشد یا مثل آن کلمات باشد که فرمود:منم آدم و نوح؛اللّه أعلم. (۱۰)

و بتحقیق که إقرار کردند به إمامت من جمیع فرشتگان و روح و پیغمبران چنانکه إقرار (۱۱)کردند به نبوّت محمّد رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-و بر دوش من گذاشته اند آنچه بر دوش رسول خدا-ص-گذاشته بودند و آن خلافت إلهی است و بدرستی که فردای روز قیامت أوّل کسی را که بخوانند حضرت رسالت پناه (۱۲)محمّدی است-صلّی اللّه علیه و آله-پس چون آن حضرت سر از خاک بیرون آورد آن حضرت را لباس عزّت و کرامت بپوشانند (۱۳)و بعد از آن مرا بخوانند و لباس عزّت و کرامت در من پوشانند؛و آن حضرت را به سخن درآورند؛دیگر مرا به سخن درآورند؛و خواهم گفت آنچه آن حضرت خواهد فرمود که آن شفاعت أمّت باشد.و بتحقیق که به من داده اند صفاتی چند که به

۱- ((۱)) -سلیمان/در M «ن»زیر دارد.

۲- ((۲)) -را/در R نیامده است.از M ضبط شد.

۳- ((۳)) -کافر/ M کافران.

۴- ((۴)) -تا/ M یا.

۵- ((۵)) -کافر/زیر فاء در M صریح است.

۶- ((۶)) -سنج:بحار الأنوار،۳۰۰/۶،و ۳۴۵/۳۹،و ۱۲۵/۵۳.

۷- ((۷)) -پرسیدند/ M +که.

۸- ((۸)) -دم/ M دم.

۹- ((۹)) -است/ M ایست.

۱۰- ((۱۰)) -أعلم/ M ادم.

۱۱- ((۱۱)) -إقرار/در M حرف واپسین زیر دارد!.

۱۲- ((۱۲)) -رسالت پناه/ M رسالت پناهی.

۱۳- ((۱۳)) -بپوشانند/ M بپوشاند.

کسی (۱)پیش از من نـداده انـد.می دانم علم منایـا را-و آن علمی است که چون کسـی را می بیننـد (۲)قـدر حیات او و مدّت بقـای او و زمان مرگ او دانسـته می شود-و می دانم علم بلایا را-که هر بلایی در چه وقت می آیـد (۳)و (۴)به که می آید و هرکس به چه بلا (۵)مبتلا (۶)می گردند و آن حضـرت این دو علم را به بعضـی از خواصّ خود تعلیم کرده بود مثل سـلمان و رشید (۷)هجری و میثم (۸)تمّار و حبیب بن مظاهر أسدی،علمدار (۹)حضرت سیّد الشّهدا (۱۰)-صلوات اللّه علیه (۱۱)-چنانکه بعضی از آن بتفصیل خواهد آمد.

منم صـاحب (۱۲)علم فصـل الخطـاب (۱۳)-کـه حکـم می کنـم میـان هر دو کس بـه علـم لـدنّی کـه حق ظـاهر می گردد (۱۴)؛چنانکه خواهد آمد-.پس فوت نشد (۱۵)از من آنچه غایبست (۱۶)از من.بشارت می دهم به إذن خدا و (۱۷)أدا می کنم از خـدای-تبارک و تعالی-همه (۱۸)اینها از جانب خـدای-تبارک و تعالی-است که مرا بر اینها اسـتوار گردانیـده است به إذن خود.

[روایت چهاردهم:از امام جعفر صادق(علیه السّلام)]

و عن أبی عبـد اللّه جعفر بن محمّـد الصّادق-صـلوات اللّه و سـلامه علیه-أنّه قال:نحن ولاه (۱۹)أمر اللّـه و خزنه علم اللّه و عیبه وحی اللّه. (۲۰)

ص:۹۶

۱- ((۱)) -چند که به کسی/در M مکرّر است.

۲- ((۲)) -می بینند/ M می بیند.

۳- ((۳)) -می آید/ M می کونیدابد[؟!].

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -بلا/ M بلاء.

۶- ((۶)) -مبتلا/ M مبتلاء.

۷- ((۷)) -رشید/در M «ر»زبر دارد.

۸- ((۸)) -میثم/ M میشم.

۹- ((۹)) -علمدار/ M علم دار[!].

۱۰- ((۱۰)) -سیّد الشّهدا/ M سید الشهداء[کذا بسکون الیاء!].

۱۱- ((۱۱)) -اللّه/ M +و سلامه.

۱۲- ((۱۲)) -صاحب/در M حاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -فصل الخطاب/ M فضل الخطاب[!].

۱۴- ((۱۴)) -می گردد/ M می کرداند.

۱۵- ((۱۵)) -نشد/در M شین زبر دارد؛فتأمّل.

۱۶- (۱۶)) -غایبست/ M غایب است.

۱۷- (۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -ولاه/هم در R و هم M به ریخت«ولات»کتابت گردیده است.

۲۰- (۲۰)) -نگر:الکافی،ط.غفّاری،۱۹۲/۱.

منقولست از آن حضرت که فرمود:ما والیان أمر خدائیم و (۱)ما خازنان علم خدائیم و ما محلّ أسرار علوم خدائیم.

[روایت پانزدهم:از امام ابی الحسن موسی بن جعفر(علیهما السّلام)]

و عن أبی الحسن موسی بن (۲)جعفر (۳)-صلوات اللّه و سلامه علیه-أنّه قال:قال أبو عبد اللّه (ع) (۴):إنّ اللّه-عزّ و جلّ-خلقنا (۵)فأحسن خلقنا (۶)و (۷)صوّرنا فأحسن صورنا و جعلنا خزّانه فی سمائه و أرضه،و لنا نطقت (۸)الشّجره و بعبادتنا عبد اللّه-عزّ و جلّ-و لولانا ما عبد اللّه. (۹)

منقولست از آن حضرت که فرمود که:

خدای-تبارک و تعالی-آفرید ما را پس نیکو گردانید خلق ما را به آنکه طینت ما را از أعلی علّیّین (۱۰)گردانید و روح ما را از (۱۱)نور خود آفرید و صورت داد پس نیکو گردانید (۱۲)صورت ما را-یعنی:ما را موصوف به صفات خود گردانید-و گردانید ما را از خزینه داران (۱۳)خود در (۱۴)آسمان و زمین و ما را مظهر علوم خود گردانید و از برای ما به (۱۵)سخن می آید درخت هرگاه که خواهیم و به سبب عبادت ما بندگی کرده شد (۱۶)

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -بن/ M ابن.

۳- ((۳)) -جعفر/ M جعفر.

۴- ((۴)) -ع/ M ندارد.

۵- ((۵)) -خلقنا/ M خلقنا.

۶- ((۶)) -خلقنا/ M خلقنا.ضبط نص،موافق R است.

۷- ((۷)) -و/در M نیست ولی در R هست.

۸- ((۸)) -نطقت/ M نطقت.

۹- ((۹)) -...اللّه/ M +عزّ و جلّ. نگر:الکافی،ط.غفّاری،۱۹۳/۱.

۱۰- ((۱۰)) -أعلی علّیّین/ M اعلی عّلیّین[!؟].

۱۱- ((۱۱)) -از/ M ز.

۱۲- ((۱۲)) -صورت داد پس نیکو گردانید/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -خزینه داران/در M خاء و نون زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -در/ M و در.

۱۵- ((۱۵)) -به/در M زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -شد/ M شده.

خدای-تبارک و تعالی (۱)-زیرا که آنچه شرط عبادت بود بر وجه کمال ایشان می دانستند (۲)و بر وجه کمال به جای (۳)می آوردند؛و اگر ما نمی بودیم کسی عبادت خدای -تبارک و تعالی-نمی کرد. (۴)

[روایت شانزدهم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس-رضی اللّه عنهما-،قال:سمعت رسول اللّه (۵)-صلّی اللّه علیه و آله-یقول:

معاشر النّاس!اعلموا أنّ للّه (۶)بابا من دخله أمن من النّار و من الفزع الأکبر.فقام إلیه أبو سعید الخدریّ-رضی اللّه عنه (۷)-فقال:یا رسول اللّه!اهدنا إلی هذا الباب حتّی نعرفه.قال:

هو علیّ بن (۸)أبی طالب سیّد الوصیّین و أمیر المؤمنین و أخو رسول ربّ العالمین و خلیفه اللّه علی النّاس أجمعین.یا معاشر النّاس!من أحبّ أن یستمسک بالعروه الوثقی الّتی (۹)لا انفصام لها فلیتمسّک (۱۰)بولایه (۱۱)علیّ بن أبی طالب بعدی فإنّ ولایته ولایتی (۱۲)و طاعته طاعتی.یا معاشر (۱۳)النّاس!من سرّه أن یقتدی بی (۱۴)فعلیه أن یتولّی بولایه (۱۵)علیّ بن أبی طالب بعدی و الأئمّه (۱۶)من ذرّیّتی فإنّهم خزائن (۱۷)علمی.فقام جابر (۱۸)بن (۱۹)عبد اللّه (۲۰)

۱- ((۱)) -و تعالی/ M ندارد.

۲- ((۲)) -می دانستند/ M +و.

۳- ((۳)) -به جای/ M ندارد.

۴- ((۴)) -نمی کرد/در M «ن»زبر دارد.

۵- ((۵)) -رسول/ M رسول.

۶- ((۶)) -للّه/ M اللّه.

۷- ((۷)) -عنه/ M عنهما.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -الّتی/در R به خطّ ریز به سطر إقحام گردیده است.در M نیست.

۱۰- ((۱۰)) -فلیتمسّک/در M حرف واپسین زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -بولایه/ M بولایت.

۱۲- ((۱۲)) -ولایتی/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -معاشر/در M واپسین حرف هم زبر دارد و هم زیرا!

۱۴- ((۱۴)) -یقتدی بی/ M یقتدی.

۱۵- ((۱۵)) -بولایه/در M «و»زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -الأئمّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۷- ((۱۷)) -خزائن/ M خزان.

١٨- (١٨)) -جابر/ M جابر.

١٩- (١٩)) -بن/ M ابن.

٢٠- (٢٠)) -عبد اللّه/ M عبد اللّه.

الأنصاریّ و قال (۱):کم عدّتهم؟ (۲)فقال: (۳)یا جابر!سألتنی-رحمک اللّه (۴)!-عن الإسلام بأجمعه.عدّتهم عدّه الشّهور و هو عند اللّه اثنی عشر شهرا فی کتاب اللّه یوم خلق السّموات و الأرض (۵)و عدّتهم عدّه العیون الّتی انفجرت (۶)لموسی بن (۷)عمران حین ضرب بعصاه فانفجرت منه اثنتا عشره (۸)عینا و عدّتهم عدّه (۹)نقباء بنی إسرائیل.قال اللّه تعالی:

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ (۱۰)نَقِیباً (۱۱)فالأئمّه-یا جابر!-اثنی عشر إماما أوّلهم (۱۲)علیّ بن أبی طالب و اخرهم (۱۳)القائم-صلوات اللّه علیهم. (۱۴)

منقولست از ابن عبّاس-رضی اللّه عنهما-که گفت:شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که می فرمود که:ای گروه مردمان!بدانید که خدای-تبارک و تعالی-را دری است که هرکه داخل شد به آن در،إیمن شد از عذاب جهنّم و از ترس عظیم روز قیامت.پس أبو سعید خدری-رضی اللّه عنه-برخاست (۱۵)و (۱۶)گفت:یا رسول اللّه! (۱۷)ما را راه نما به آن در تا ما (۱۸)بشناسیم او را.حضرت رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۹)-فرمود که:او علیّ بن

۱- ((۱)) -و قال/ M فقال.

۲- ((۲)) -عدّتهم/ M عدد الأئمه من ذرّتیک[کذا!].

۳- ((۳)) -فقال/ M و قال.

۴- ((۴)) -اللّه/ M ندارد.

۵- ((۵)) -الأرض/ M الارض.

۶- ((۶)) -انفجرت/ R انفجرت.ضبط نص،موافق M است.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -اثنتا عشره/ M اثنتی عشره.

۹- ((۹)) -عدّه/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -اثنی عشر/ M اثنی عشر.

۱۱- ((۱۱)) -قرآن کریم:س ۵،ی ۱۲.

۱۲- ((۱۲)) -أوّلهم/ R و M أوّلهم.

۱۳- ((۱۳)) -اخرهم/در M راء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -نگر:الیقین ابن طاوس،تحقیق أنصاری،ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۱۵- ((۱۵)) -برخاست/ R برخواست؛ M برخواست[!].

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -رسول اللّه/ M +ص.

۱۸- ((۱۸)) -ما/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

أبی طالب است (۱)بهترین أوصیاء پیغمبران و (۲)پادشاه مؤمنان و برادر رسول پروردگار عالمیان و خلیفه خدا بر جمیع مردمان.ای گروه مردمان!هرکه خواهد که چنگ زند به رشته محکمی که گسستن و شکستن نداشته باشد،پس باید که چنگ زند به ولایت علیّ بن أبی طالب بعد از من و او را إمام خود داند.پس بدرستی که ولایت آن حضرت ولایت من است، (۳)و إطاعت او (۴)إطاعت من.ای گروه مردمان!هرکه خوش می آید که متابعت (۵)من کند،پس بر اوست که تولّا کند به ولایت علیّ بن أبی طالب بعد از من و (۶)إمامان از ذرّیّت من و ایشان را إمام خود داند.پس بدرستی (۷)که ایشان خزینه های علم من اند. (۸)

پس جابر بن (۹)عبد اللّه الأنصاری برخاست (۱۰)و گفت:یا رسول اللّه! (۱۱)عدد ایشان چند است؟پس حضرت فرمود که: (۱۲)ای جابر!خدای-تبارك و تعالی-تو را ببخشاید که مرا سؤال کردی از همه (۱۳)إسلام-یعنی:إسلام (۱۴)همه (۱۵)اینست،زیرا که هرکه إمام زمان خود را نداند و بمیرد کافر مرده است.

پس حضرت فرمود که:عدد ایشان عدد ماههاست (۱۶)و آن نزد خدای-تبارك و تعالی- دوازده ماه است (۱۷)در کتاب خدا (۱۸)روزی که (۱۹)آفرید آسمانها و (۲۰)زمین را،

۱- ((۱)) -ست/ M است.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -من است/ M منست.

۴- ((۴)) -او/ M ندارد.

۵- ((۵)) -متابعت/ M اطاعت.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -بدرستی/در M «ر»زبر دارد.

۸- ((۸)) -من اند/ M منند.

۹- ((۹)) -بن/ M ابن.

۱۰- ((۱۰)) -برخاست/ M و R برخواست.

۱۱- ((۱۱)) -اللّه/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -که/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -همه/در M میم زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -إسلام/ M اسلم[کذا].

۱۵- ((۱۵)) -همه/در M میم زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -ماههاست/ M ماها است.

۱۷- ((۱۷)) -ست/ M است.

۱۸- (۱۸)) -خدا/ M خدای تع.

۱۹- (۱۹)) -که/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -و/در M زبر دارد.

و (۱)عدد ایشان عدد چشمه هایی (۲)است که شکافته شد از جهت حضرت موسی بن (۳)عمران وقتی که عصای خود را بر سنگ زد و ازو (۴)گشوده شد دوازده چشمه (۵)،و عدد ایشان عدد نقبای (۶)بنی إسرائیل است چنانکه خدای-تبارک و تعالی-می فرماید:بتحقیق که ما عهد و پیمان بنی إسرائیل را (۷)گرفتیم (۸)و مبعوث (۹)گردانیدیم از ایشان دوازده (۱۰)نقیب.پس أئمّه-ای جابر!-دوازده إمامند،أوّل ایشان علیّ بن أبی طالب و آخر (۱۱)ایشان مهدی (۱۲)-صلوات اللّه علیهم أجمعین.

[روایت هفدهم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس (۱۳)قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-:علیّ بن (۱۴)أبی طالب أفضل خلق اللّه تعالی غیری و الحسن و الحسین سیّدا (۱۵)شباب (۱۶)أهل الجنّه و أبوهما خیر منهما و إنّ (۱۷)فاطمه سیّده نسآء العالمین و إنّ (۱۸)علیّا ختنی و لو وجدت لفاطمه (۱۹)خیرا من علیّ لم أزوّجها منه. (۲۰)

۱- ((۱)) -و/ M ندارد.

۲- ((۲)) -چشمه هایی/ M چشمهای.

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -ازو/ M ندارد.

۵- ((۵)) -چشمه/ M چشمه.

۶- ((۶)) -نقبای/ M +امت.

۷- ((۷)) -را/در M نیامده ولی در R هست.

۸- ((۸)) -گرفتیم/ M کرفتم[کذا].ضبط نص،موافق R است.

۹- ((۹)) -مبعوث/ M +و.

۱۰- ((۱۰)) -دوازده/ M درازده[!].

۱۱- ((۱۱)) -آخر/در M خاء زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -مهدی/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -ابن عبّاس/ R ابن عبّاس؛ M ابن عبّاس[کذا].

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M ابن.

۱۵- ((۱۵)) -سیّدا/ M سیّد.

۱۶- ((۱۶)) -شباب/ R شباب.ضبط نص،موافق M است.

۱۷- ((۱۷)) -إنّ/ R انّ.ضبط نص،موافق M است.

۱۸- ((۱۸)) -إنّ/ R انّ.ضبط نص،موافق M است.

۱۹- ((۱۹)) -لفاطمه/ M لفاطمه.

۲۰- (۲۰)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،صص ۱۹-۲۱(منقبت ۲).

روایتست از عبد اللّه بن عبّاس (۱)-رضی اللّه عنهما-که گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:علیّ بن أبی طالب بهترین خلق خداست غیر از من،و حسن و حسین بهترین جوانان أهل بهشت اند (۲)،و پدر ایشان بهتر از ایشانست (۳)،و بدرستی که فاطمه بهترین زنان عالمیانست،و بدرستی (۴)که علی داماد منست،و اگر می یافتم از برای فاطمه (۵)شوهری بهتر از علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه علیه-من به علی نمی دادم او را.

[روایت هجدهم:(حدیثِ مَعرفتِ نورانیّه)از محمد بن صدقه]

و دیگر:روی محمّد بن (۶)صدقه (۷)أنّه (۸)قال سأل (۹)أبوذرّ (۱۰)الغفاریّ (۱۱)سلمان (۱۲)الفارسیّ-رضی اللّه عنهما-:یا أبا عبد اللّه!ما معرفه أمیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه- (۱۳)بالنّورانیّه.قال:یا جندب! (۱۴)فامض بنا حتّی نسأله (۱۵)عن ذلک.قال:فأتیناه (۱۶)فلم نجد.

قال:فانتظرناه حتّی جاء فقال-صلوات اللّه علیه-:ما جآء بکما؟قالا:جئناک-یا أمیر المؤمنین!-نسألک عن معرفتک بالنّورانیّه.قال-صلّی اللّه علیه-:مرحبا بکما من ولیّین للّه متعاهدین لدینه لیسا بمقصّرین. (۱۷)لعمری إنّ (۱۸)ذلک لواجب علی کلّ مؤمن و مؤمنه.

۱- ((۱)) -عبّاس/در M «س»زیر دارد!

۲- ((۲)) -بهشت اند/ M بهشتند.

۳- ((۳)) -ایشانست/ M ایشانند.

۴- ((۴)) -بدرستی/در M «ر»زبر دارد!

۵- ((۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -صدقه/ M صدقه.

۸- ((۸)) -أنّه/ R انّه.

۹- ((۹)) -سأل/ M سالنی.

۱۰- ((۱۰)) -أبوذرّ/ R ابوذر.

۱۱- ((۱۱)) -الغفاریّ/ M الغفاری.

۱۲- ((۱۲)) -سلمان/ M سلمان.

۱۳- ((۱۳)) -علیه/«علیه»در R و M از قلم افتاده است.

۱۴- ((۱۴)) -جندب/ R جندب؛ M جندب. واژه تازی«جندب»،به ضبطهای«جندب»و«جندب»و«جندب»در واژه نامه های مدرسی تازی آمده است(نگر:القاموس المحیط فیروزآبادی،ط.دار الفکر،ص ۶۳-زیر«ج د ب»-؛ و:المعجم الوسیط،ص ۱۴۰).

۱۵- ((۱۵)) -حتّی نسأله/ M نسأله.

١٦- (١٦)) -فأتيناه/ M فاتيناه.

١٧- (١٧)) -بمقصّرين/ M بمقصّرين[كذا].

١٨- (١٨)) -إنّ/ M انّ.

ثمّ قال-صلوات اللّه عليه-:يا سلمان و يا جندب! (۱)قالا:لبّيک (۲)يا أمير المؤمنين!قال- صلوات اللّه عليه-إنّه لا يستكمل أحد الإيمان (۳)حتّى يعرفني (۴)كنه معرفتي بالنّورانيّه،فإذا عرفني بهذه المعرفه فقد امتحن اللّه قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام و صار عارفا مستبصرا و من قصّر عن معرفه ذلك فهو شاكّ (۵)مرتاب.يا سلمان و يا جندب! (۶)قالا:لبّيک يا أمير المؤمنين!قال-صلّى اللّه عليه-:معرفتي بالنّورانيّه معرفه اللّه-عزّ و جلّ-؛معرفتي بالنّورانيّه هو الدّين الخالص الّذى قال اللّه (۷)تعالى:و مآ أمروا إلّا ليعبدوا اللّه مخلصين له الدّين حنفآء للّه (۸)و يقيموا الصّلوه (۹)و يؤتوا الزّكوه و ذلك دين القيّمه (۱۰). (۱۱)يقول:ما أمروا إلّا بنبوّه (۱۲)محمّد-صلّى اللّه عليه و آله-و هو دين (۱۳)الحنيفيّه (۱۴)المحمّديّه (۱۵)السّمحه (۱۶)و قوله:

وَ يُقِيمُوا الصَّلاٰةَ (۱۷)و إقام ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله إلّا ملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للإيمان فالملك إذا لم يكن مقرّبا لم يحتمله و النّبيّ (۱۸)إذا لم يكن مرسلا لم يحتمله و المؤمن إذا لم يكن ممتحنا (۱۹)لم يحتمله.قلت:يا أمير المؤمنين! من المؤمن (۲۰)و ما نهايته (۲۱)و ما حدّه حتّى أعرفه؟قال-صلّى اللّه عليه و آله-:

۱- ((۱)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۲- ((۲)) -لبّيک/ M لبيّك[كذا].

۳- ((۳)) -الإيمان/در M واپسين حرف پيش دارد.

۴- ((۴)) -يعرفني/ M يعرفني.

۵- ((۵)) -شاكّ/ M شاك.

۶- ((۶)) -جندب/ M و R جندب.

۷- ((۷)) -قال اللّه/در M مكرّر نوشته شده است.

۸- ((۸)) -للّه/ M اللّه.

۹- ((۹)) -الصّلوه/ M الصّلوه.

۱۰- ((۱۰)) -القيّمه/در M حرف واپسين پيش دارد.

۱۱- ((۱۱)) -مقايسه كنيد با قرآن كريم(س ۹۸،ی ۵).

۱۲- ((۱۲)) -بنبوّه/ M نبوّه.

۱۳- ((۱۳)) -دين/چنين است در M . R الدّين.

۱۴- ((۱۴)) -الحنيفيّه/ R الحنيفيّه. M الحنفيّه.

۱۵- ((۱۵)) -المحمّديّه/ R المحمّديّه؛ M المحمّدين.

۱۶- ((۱۶)) -السّمحه/ R السّمحه؛ M السمحه.

۱۷- ((۱۷)) -قرآن كريم:س ۱۴،ی ۳۱.

۱۸- ((۱۸)) -النّبيّ/ M النّبى[كذا].

۱۹- ((۱۹)) -ممتحنا/چنين است در R .و M ممتحنا.

۲۰- (۲۰)) -من المؤمن/ M من المؤمن[!].

۲۱- (۲۱)) -نهايته/در M حرف يكم زبر دارد و در R هيچ حركتى ندارد.

یا أبا عبد اللّه!قلت:لبّیک!یا أخا رسول اللّه! (۱)قال:المؤمن الممتحن هو الّذی لا یرد من أمرنا علیه شیء إلاّ شرح (۲)صدره لقبوله و لم یشکّ (۳)و لم یرتب.اعلم-یا أبا ذرّ!-إنّی عبد اللّه-عزّ و جلّ-و خلیفته علی عباده.لا تجعلونا أربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم فإنّکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایته. (۴)فإنّ اللّه-عزّ و جلّ-قد أعطانا (۵)أکبر و أعظم ممّا یصفه (۶)واصفکم (۷)أو یخطر علی قلب (۸)أحدکم فإذا عرفتمونا هکذا فأنتم المؤمنون.قال سلمان: (۹)

قلت:یا أخا رسول اللّه! (۱۰)و من أقام الصّلوه أقام ولایتک (۱۱)قال:نعم (۱۲)یا سلمان!تصدیق ذلک قوله (۱۳)تعالی فی الکتاب العزیز: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی (۱۴)الْخٰاشِعِینَ (۱۵)فالصّبر رسول اللّه(ص) (۱۶)و الصّلوه (۱۷)إقامه (۱۸)ولایتی (۱۹).ففیها قال اللّه- تعالی-: وَ (۲۰)إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ (۲۱)(۲۲)و لم یقل:و إنّهما (۲۳)لکبیره (۲۴)لأنّ (۲۵)الولایه (۲۶)کبیره حملها إلاّ علی الخاشعین و (۲۷)الخاشعون (۲۸)هم الشّیعه

ص:۱۰۴

۱- ((۱)) -رسول اللّه/ R +ص.این افزونه در M نیست.

۲- ((۲)) -شرح/ M شرح.

۳- ((۳)) -لم یشکّ/ R لم یشکّ؛ M لم یشک.

۴- ((۴)) -نهایته/در M و R حرف یکم زبر دارد.

۵- ((۵)) -أعطانا/ M اعطا.

۶- ((۶)) -یصفه/ M یصفه.

۷- ((۷)) -واصفکم/ M واصفکم.

۸- ((۸)) -قلب/ M قلب.

۹- ((۹)) -سلمان/ M سلمان.

۱۰- ((۱۰)) -رسول اللّه/ R +ص.

۱۱- ((۱۱)) -ولایتک/ M ولایتک.

۱۲- ((۱۲)) -نعم/ M نعم.

۱۳- ((۱۳)) -قوله/ M قوله.

۱۴- ((۱۴)) -إلاّ علی/در M از قلم افتاده است.

۱۵- ((۱۵)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۴۵.

۱۶- ((۱۶)) -(ص)/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -و الصّلوه/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -إقامه/ M اقامه.

۱۹- ((۱۹)) -ولایتی/در M حرف یکم زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -و/در M نیامده است.

۲۱- ((۲۱)) -إلّا علی الخاشعین/ R ندارد.

۲۲- ((۲۲)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۴۵.

۲۳- ((۲۳)) -إنّهما/ M انّها.

۲۴- ((۲۴)) -لکبیره/ M ندارد.

۲۵- ((۲۵)) -لأنّ/ M لان.

۲۶- ((۲۶)) -الولایه/در M «و»زبر دارد.

۲۷- ((۲۷)) -الخاشعین و/ M ندارد.

۲۸- ((۲۸)) -الخاشعون/ M +اما.

المستبصرون (١)و ذلک أنّ أهل (٢)الأقاویل (٣)من المرجئه (۴)و القدریّه و الخوارج و غیرهم (۵)من النّاصبیّه (۶)یقرّون (٧)لمحمّد-صلّی اللّه علیه و آله (٨)-بالنّبوّه لیس بینهم خلاف (٩)و هم مختلفون فی ولایتی (١٠)منکرون لذلک جاحدون لها إلاّ القلیل (١١)و هم الّذین وصفهم اللّه فی کتابه العزیز فی نبوّه محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (١٢)-و فی ولایتی (١٣)فقال-عزّ و جلّ-: وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ (١۴)فالقصر (١۵)محمّد (١۶)(ص)و البئر المعطّله ولایتی (١٧)عطّلوها و جحدوها و من لم یقرّ (١٨)بولایتی لم ینفعه الإقرار بنبوّه (١٩)محمّد(ص) (٢٠).ألا إنّهما (٢١)مقرونان و ذلک أنّ النّبیّ (٢٢)محمّدا (٢٣)-صلّی اللّه علیه و آله (٢۴)-نبیّ مرسل و هو إمام الخلق و علیّ من بعده إمام الخلق و وصیّ محمّد(ص) (٢۵)کما قال له النّبیّ:أنت منّی بمنزله هرون

ص:١٠۵

١- ((١)) -المستبصرون/ M +حین.

٢- ((٢)) -أهل/ M +الایمان.

٣- ((٣)) -الأقاویل/در M واپسین حرف زبر دارد.

۴- ((۴)) -المرجئه/در M میم زبر دارد.

۵- ((۵)) -و غیرهم/ M غیرهم.

۶- ((۶)) -من النّاصبیّه/ M ناصبیه.

٧- ((٧)) -یقرّون/ M یقرّون.

٨- ((٨)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

٩- ((٩)) -خلاف/ R خلاف. M ندارد.

١٠- ((١٠)) -ولایتی/در M حرف یکم زبر دارد.

١١- ((١١)) -القلیل/ M قلیل؛ R القلیل.

١٢- ((١٢)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

١٣- ((١٣)) -ولایتی/ضبط نص،موافق R است.در M حرف یکم حرکتی ندارد.

١۴- ((١۴)) -قرآن کریم:س ٢٢،ی ۴۵.

١۵- ((١۵)) -فالقصر/ M و القصر.

١۶- ((١۶)) -محمّد/ M محمّد.

١٧- ((١٧)) -ولایتی/چنین است در R و M به زیر یکم.

١٨- ((١٨)) -یقرّ/ M یقر.

١٩- ((١٩)) -بنبوّه/در M دندانه و نقطه باء دوم از قلم افتاده ولی حرکتش را گذاشته اند!

٢٠- ((٢٠)) -ص/ M ندارد.

٢١- ((٢١)) -إنّهما/ M انّهما.

٢٢- ((٢٢)) -النّبیّ/در M واپسین حرف پیش دارد!

۲۳- (۲۳)) -محمّدا/ M محمّد.

۲۴- (۲۴)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۲۵- (۲۵)) -ص/ M ندارد.

من موسى إلاّ (۱)أنّه لا نبىّ بعدى،و أوّلنا (۲)محمّد و أوسطنا محمّد (۳)و اخرنا (۴)محمّد- صلوات اللّه عليهم أجمعين-؛فمن استكمل معرفتى فهو على الدّين القيّم كما قال اللّه تعالى: وَ ذٰلِكَ دِينُ (۵)الْقَيِّمَهِ (۶)و سأبيّن ذلك بعون اللّه و توفيقه يا سلمان و يا جندب! (۷)قالا:لبّيك يا أمير المؤمنين!قال-صلوات اللّه (۸)عليه-:كنت (۹)أنا و محمّد نورا واحدا من نور اللّه-عزّ و جلّ-فأمر اللّه-تبارك (۱۰)و تعالى-ذلك النّور أن ينشقّ فقال للنّصف:كن محمّدا (۱۱)، و قال للنّصف:كن عليّا؛فمنها قال رسول اللّه-صلّى اللّه عليه و آله-:علىّ منّى و أنا منه و لا يؤدّى (۱۲)عنّى إلاّ علىّ و قد وجّه أبا بكر (۱۳)ببراءه إلى مكّه (۱۴)فنزل جبرئيل(ع)فقال:يا محمّد!قال:لبّيك!قال:إنّ اللّه يأمرك أن تؤدّيها أنت أو رجل منك فوجّهنى فى استرداد أبى بكر (۱۵)فرددته فوجد (۱۶)فى نفسه و قال:يا رسول اللّه!أنزل فىّ القرءان (۱۷)؟قال:لا و لكن لا يؤدّى إلاّ أنا أو علىّ.يا سلمان و يا جندب! (۱۸)قالا:لبّيك (۱۹)!يا أخا رسول اللّه!- صلّى اللّه عليه و آله (۲۰).قال علىّ-صلوات اللّه و سلامه عليه-:من لا يصلح (۲۱)لحمل (۲۲)صحيفه

ص:۱۰۶

۱- ((۱)) -إلاّ/ M الا.

۲- ((۲)) -أوّلنا/ M اوّلنا.

۳- ((۳)) -و أوسطنا محمّد/ M ندارد.

۴- ((۴)) -اخرنا/ M اخرنا.

۵- ((۵)) -دين/ M دين.

۶- ((۶)) -قرآن كريم:س ۹۸،ى ۵.

۷- ((۷)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۸- ((۸)) -اللّه/ M ندارد.

۹- ((۹)) -كنت/ M كنت.

۱۰- ((۱۰)) -تبارك/ M تبارك.

۱۱- ((۱۱)) -محمّدا/ M محمّد.

۱۲- ((۱۲)) -يؤدّى/ M يؤدىّ[كذا].

۱۳- ((۱۳)) -أبا بكر/ M ابا بكر[كذا].

۱۴- ((۱۴)) -مكّه/ M مكه[كذا].

۱۵- ((۱۵)) -أبى بكر/ M ابى بكر[كذا].

۱۶- ((۱۶)) -فوجد/ M فوجد.

۱۷- ((۱۷)) -فىّ القرءان/ M فى القران.

۱۸- ((۱۸)) -جندب/ M و R جندب.

۱۹- ((۱۹)) -لبّيك/ M لبّيك.

۲۰- ((۲۰)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۲۱- ((۲۱)) -یصلح/ R یصلح.ضبط نص،موافق M است.

۲۲- ((۲۲)) -لحمل/ M لحمل.

يؤدّيها عن رسول اللّه-صلّى اللّه عليه و آله (۱)-كيف يصلح (۲)للإمامه؟!يا سلمان و يا جندب! (۳)فأنا و رسول اللّه نور واحد؛صار رسول اللّه(ص) (۴)محمّد مصطفى و صرت أنا وصيّه (۵)المرتضى و صار محمّد (۶)النّاطق (۷)و صرت أنا الصّامت (۸)فإنّه لابدّ فى كلّ عصر من الأعصار أن يكون فيه ناطق و صامت.يا سلمان! (۹)صار محمّد المنذر (۱۰)و صرت أنا الهادى و ذلك قوله (۱۱)-عزّ و جلّ-: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (۱۲)فرسول اللّه-صلّى اللّه (۱۳)عليه و اله المنذر و أنا الهادى.اللّه يعلم ما تحمل كلّ أنثى (۱۴)و ما تغيض الأرحام و ما تزداد و كلّ شيء عنده بمقدار (۱۵)عالم الغيب و الشّهاده الكبير المتعال (۱۶)سواء منكم من أسرّ القول (۱۷)و من جهر به و من هو مستخف باللّيل و سارب بالنّهار له معقّبات من بين يديه و من خلفه يحفظونه (۱۸)من أمر اللّه.قال:قال:فضرب بيده على الأخرى و قال:صار محمّد صاحب الجمع و صرت أنا صاحب النّشر و صار محمّد صاحب الجنّه و صرت أنا (۱۹)صاحب النّار؛ أقول لها:خذى هذا و ذرى هذا و صار محمّد صاحب الرّجفه (۲۰)و صرت أنا صاحب العدد

۱- ((۱)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -يصلح/ M يصلح؛ R يصلح.

۳- ((۳)) -جندب/ M و R جندب.

۴- ((۴)) -ص/ M ندارد.

۵- ((۵)) -وصيّه/ R وصيّه. M موافق متن ماست.

۶- ((۶)) -محمّد/ M محمّد.

۷- ((۷)) -النّاطق/ R النّاطق.در M واپسين حرف حركتى ندارد.

۸- ((۸)) -الصّامت/ R الصّامت؛ M الصّامت.

۹- ((۹)) -سلمان/ M سلمان.

۱۰- ((۱۰)) -المنذر/ M و R المنذر.

۱۱- ((۱۱)) -قوله/ M قوله.

۱۲- ((۱۲)) -قرآن كريم:س ۱۳،ى ۷.

۱۳- ((۱۳)) -صلّى اللّه/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -أنثى/ M اثنى.

۱۵- ((۱۵)) -بمقدار/ M بمقدار.

۱۶- ((۱۶)) -المتعال/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -القول/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۸- ((۱۸)) -يحفظونه/ M يحفظونه.

۱۹- ((۱۹)) -صاحب النّشر...الجنّه و صرت أنا/ M ندارد.

۲۰- ((۲۰)) -الرّجفه/ M الدّجفه.

و أنا صاحب (۱)اللّوح المحفوظ ألهمنی اللّه-عزّ و جلّ-علم ما فیه نعم یا سلمان و یا جندب (۲)!صار محمّد یس و القرءان الحکیم (۳)و صار محمّد ن و القلم (۴)و صار محمّد طه ما أنزلنا علیک القرءان لتشقی و صار محمّد صاحب الدّلالات و صرت أنا صاحب (۵)الایات و صار محمّد (۶)خاتم (۷)النّبیّین و صرت أنا خاتم (۸)الوصیّین و أنا الصّراط المستقیم و أنا النّبأ (۹)العظیم الّذی (۱۰)هم فیه مختلفون و لا أحد اختلف إلاّ فی ولایتی و صار محمّد صاحب الدّعوه و صرت أنا صاحب السّیف و صار محمّد نبیّا مرسلا و صرت أنا صاحب (۱۱)أمر (۱۲)النّبیّ(ص) (۱۳).قال اللّه-عزّ و جلّ- یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ (۱۴)هو روح اللّه لا یعطیه و لا یلقی هذا الرّوح (۱۵)إلاّ علی ملک (۱۶)مقرّب أو نبیّ مرسل أو وصیّ منتجب (۱۷)فمن أعطاه اللّه هذا الرّوح (۱۸)فقد أبانه من النّاس و فوّض (۱۹)إلیه (۲۰)القدره (۲۱)و إحیاء (۲۲)الموتی و علم بها ما (۲۳)کان و ما یکون و سار (۲۴)من

۱- ((۱)) -صاحب/ M صاحب.

۲- ((۲)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۳- ((۳)) -الحکیم/ M الحکیم.

۴- ((۴)) -القلم/ M القلم[!].

۵- ((۵)) -صاحب/در M واپسین حرف پیش است.

۶- ((۶)) -محمّد/ M محمّد.

۷- ((۷)) -خاتم/ M خاتم.

۸- ((۸)) -خاتم/ M خاتم المرسلین.

۹- ((۹)) -النّبأ/ M النّبآء.

۱۰- ((۱۰)) -الّذی/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -السّیف...صاحب/ M ندارد.ضبط نص موافق R است مگر در«نبیّا مرسلا»که در R «نبیّ مرسل»است!.

۱۲- ((۱۲)) -أمر/ M امن.

۱۳- ((۱۳)) -ص/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -قرآن کریم:س ۴۰،ی ۱۵.

۱۵- ((۱۵)) -الرّوح/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -ملک/ M ملک.

۱۷- ((۱۷)) -أو وصیّ منتجب/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -الرّوح/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -فوّض/ M قوض.

۲۰- ((۲۰)) -إلیه/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -القدره/ M القدره.

۲۲- ((۲۲)) -إحیاء/در M حرف یکم زبر دارد.

۲۳- ((۲۳)) -ما/ M من.

۲۴- ((۲۴)) -سار/ M سائر.

الشّرق (۱)إلى (۲)و من الغرب إلى الشّـرق (۳)فى (۴)لحظه عين و علم مـا فى الضّـمائر (۵)و القلوب و علم مـا فى السّـموات و الأرض يا سـلمان و يا جندب (۶)!صار محمّـد الـذّكر الّـذى قال اللّه-عزّ و جلّ-:إنّا أرسـلنا إليكم ذكرا رسولا يتلوا عليكم اياتى أفلا تعقلون (۷).

إنّى أعطيت (۸)علم المنايـا و البلايا و فصل (۹)الخطاب و استودعت (۱۰)علم القرءان و مـا هو كآئن إلى يوم القيمه و محمّـد-صلّى اللّه عليه و آله (۱۱)-أقام الحجّه (۱۲)على النّاس و صرت أنا حجّه (۱۳)اللّه جعل اللّه لى (۱۴)ما لم (۱۵)يجعل لأحد من الأوّلين و الاخرين (۱۶)لا لنبىّ (۱۷)مرسل و لا لملك مقرّب.يا سـلمان (۱۸)و يا جندب (۱۹)!قالا:لبّيك يا أمير المؤمنين!قال-صلّى اللّه عليه و آله (۲۰)-:أنا الّذى حملت نوحا فى السّفينه بأمر ربّى،و أنا الّذى أخرجت (۲۱)يونس من بطن (۲۲)الحوت بإذن ربّى،و أنا الّذى جاوزت بموسى (۲۳)بن (۲۴)عمران البحر (۲۵)بأمر ربّى، و أنا الّذى أخرجت إبراهيم من النّار بإذن ربّى، (۲۶)و أنا الّذى أجريت أنهارها

ص:۱۰۹

۱- ((۱)) -الشّرق/ M الشّرق.

۲- ((۲)) -إلى/ M و.

۳- ((۳)) -و من الغرب إلى الشّرق/ M ندارد.

۴- ((۴)) -فى/ M فى[!؟].

۵- ((۵)) -الضّمائر/ M الضماير.

۶- ((۶)) -جندب/ M و R جندب.

۷- ((۷)) -مقايسه كنيد با:قرآن كريم:س ۶۵،ى ۱۰ و ۱۱.

۸- ((۸)) -أعطيت/ M اعطيت على.

۹- ((۹)) -فصل/ M فضل[!].

۱۰- ((۱۰)) -استودعت/در M تاى نخست پيش دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -الحجّه/در M حرف واپسين زير دارد!

۱۳- ((۱۳)) -حجّه/در M حرف واپسين زير دارد.

۱۴- ((۱۴)) -لى/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -لم/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -الاخرين/در M خاء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -لنبىّ/ M نبىّ.

۱۸- ((۱۸)) -سلمان/ M سليمان.

۱۹- ((۱۹)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۲۰- (۲۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲۱- (۲۱)) -أخرجت/ M خرجت.

۲۲- (۲۲)) -بطن/ M بطن.

۲۳- (۲۳)) -بموسی/ M بموسی.

۲۴- (۲۴)) -بن/ M ابن.

۲۵- (۲۵)) -البحر/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۶- (۲۶)) -و أنا الّذی أخرجت...ربّی/ M ندارد.

و فجّرت (۱)عیونها و غرست أشجارها بإذن ربّی،و أنا عذاب یوم (۲)الظّلّه و أنا المنادی من مکان قریب قد سمعه الثّقلان الجنّ و الإنس (۳)و فهمه (۴)قوم إنّی لأسمع (۵) کلّ (۶)قوم الجبّارین (۷)و المنافقین بلغاتهم و أنا الخضر عالم موسی و أنا معلّم سلیمان (۸)و داود و (۹)أنا ذو القرنین و أنا قدره (۱۰)اللّه-عزّ و جلّ.یا سلمان (۱۱)و یا جندب! (۱۲)أنا محمّد و محمّد أنا و أنا من محمّد و محمّد (۱۳)منّی.قال اللّه تعالی: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ . (۱۴)یا سلمان و یا جندب! (۱۵)قالا:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!قال-صلوات اللّه علیه-:

إنّ میّتنا (۱۶)لم یمت و غائبنا (۱۷)لم یغب و إنّ (۱۸)قتلانا (۱۹)لن یقتلوا (۲۰).یا سلمان (۲۱)و یا جندب! (۲۲)قالا:لبّیک! (۲۳)یا أمیر المؤمنین!قال-صلّی اللّه علیه و آله-:أنا أمیر کلّ (۲۴)مؤمن و مؤمنه من مضی و من بقی (۲۵)و أیّدت (۲۶)بروح العظمه و أنا تکلّمت علی لسان عیسی بن

ص:۱۱۰

۱- ((۱)) -فجّرت/ M +انها.

۲- ((۲)) -یوم/ M یوم.

۳- ((۳)) -الإنس/ M الإنس.

۴- ((۴)) -فهمه/ M فهمه.

۵- ((۵)) -لأسمع/ M لاسمع.

۶- ((۶)) -کلّ/ M کلّ.

۷- ((۷)) -الجبّارین/ M جباریّن.

۸- ((۸)) -سلیمان/ M ندارد.

۹- ((۹)) -و/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -قدره/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -سلمان/ M سلمان.

۱۲- ((۱۲)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۱۳- ((۱۳)) -و محمّد/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -قرآن کریم:س ۵۵،ی ۱۹ و ۲۰.

۱۵- ((۱۵)) -جندب/ M و R جندب.

۱۶- ((۱۶)) -میّتنا/ M متیّنا[؟!].

۱۷- ((۱۷)) -غائبنا/ M و R غایبنا.

۱۸- ((۱۸)) -إنّ/ M انّ.

۱۹- ((۱۹)) -قتلانا/ M قتلالنا.

۲۰- ((۲۰)) -یقتلوا/ M یقتلوا.

۲۱- (۲۱)) -سلمان/در M واپسین حرف هم پیش دارد و هم زیر.

۲۲- (۲۲)) -جندب/ R جندب.

۲۳- (۲۳)) -لبّیک/ M لبیّك.

۲۴- (۲۴)) -کلّ/ M کلّ.

۲۵- (۲۵)) -بقی/ M بقی.

۲۶- (۲۶)) -أیّدت/ M ایّدت.

مریم فی المهـد و أنا ادم (۱)و أنا نوح (۲)و أنا إبراهیم و أنا موسـی (۳)و أنا عیسی (۴)و أنا محمّد أتقلّب (۵)فی الصّور کیف أشاء. (۶)من رءانی (۷)فقـد رءاهم و من رءاهم فقـد رءانی،و لـو ظهرت (۸)للنّاس فی صوره (۹)واحده لهلک (۱۰)فیّ النّاس (۱۱)و قـالوا:هو لاـ یزول و (۱۲)لاـ یتغیّر و إنّما أنا عبـد من عباد (۱۳)اللّه تعالی لا تسـمّونا (۱۴)أربابا و قولوا فی فضـلنا ما شـئتم فإنّکم لم تبلغوا من فضلنا (۱۵)کنه ما جعله اللّه لنا و لا معشار العشر لأنّا ایات اللّه و دلائله (۱۶)و حجج اللّه و خلفاؤه و أمناء اللّه (۱۷)و أئمّته (۱۸)و وجه اللّه و عین اللّه (۱۹)و لسان اللّه؛بنا یعذّب (۲۰)اللّه عباده و بنا یثیب (۲۱)و من بین خلقه طهّرنا و اختارنا (۲۲)و اصـطفانا و لو قال قائل: (۲۳)لم و کیف و فیم لکفر و أشـرک لأـنّه لاـ یسـئل عمّا یفعل و هم یسألون (۲۴).یا سلمان و یا جندب (۲۵)!قالا:لبّیک! (۲۶)یا أمیر المؤمنین!قال-صلّی اللّه علیه و آله (۲۷)-:من امن بما قلت (۲۸)و صدّق (۲۹)بما بیّنت (۳۰)

۱- ((۱)) -ادم/ M ادم.

۲- ((۲)) -نوح/ M نوح.

۳- ((۳)) -موسی/ M عیسی.

۴- ((۴)) -عیسی/ M موسی.

۵- ((۵)) -أتقلّب/ M یتقلت(بدون نقطه های حرف یکم).

۶- ((۶)) -أشاء/ M اشاء.

۷- ((۷)) -رءانی/ M دانی.

۸- ((۸)) -ظهرت/ M ظهرت.

۹- ((۹)) -صوره/ M صوره.

۱۰- ((۱۰)) -لهلک/ M یهلک.

۱۱- ((۱۱)) -فیّ النّاس/ M فی الناس.

۱۲- ((۱۲)) -هو لا یزول و/ M اهؤلاء.

۱۳- ((۱۳)) -عباد/ M عبد[!].

۱۴- ((۱۴)) -تسمّونا/ M یسمّون.

۱۵- ((۱۵)) -ما شئتم...فضلنا/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -دلائله/ M دلائله.

۱۷- ((۱۷)) -أمناء اللّه/ M امناؤه.

۱۸- ((۱۸)) -أئمّته/ M ائمتّه.

۱۹- ((۱۹)) -اللّه/ M ندارد.

۲۰- ((۲۰)) -یعذّب/ M یعذّب.

۲۱- ((۲۱)) -یثیب/ M یثبت.

۲۲- ((۲۲)) -اختارنا/ M اختارنا.

۲۳- (۲۳)) -قائل/ M قائل.

۲۴- (۲۴)) -یسألون/ M یَسألون.

۲۵- (۲۵)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۲۶- (۲۶)) -لبّیک/ M لبّیک.

۲۷- (۲۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲۸- (۲۸)) -قلت/ M قلت.

۲۹- (۲۹)) -صدّق/ M صدق.

۳۰- (۳۰)) -بیّنت/ M تبنت.

و فسّرت و شرحت و أوضحت و نوّرت (۱)و برهنت فهو مؤمن ممتحن (۲)امتحن اللّه قلبه للإيمان و شرح صدره للإسلام (۳)و هو عارف مستبصر قد انتهى و بلغ (۴)و كمل (۵)و من شكّ و عند و جحد و وقف (۶)و تحيّر و ارتاب فهو مقصّر (۷)و ناصب.يا سلمان (۸)و يا جندب (۹)!قالا (۱۰):لبّيك! (۱۱)يا أمير المؤمنين!قال-صلّى اللّه عليه و آله (۱۲)-:أنا أحيى و أميت بإذن ربّى و أنا أنبّئكم بما تأكلون و ما تدّخرون (۱۳)فى بيوتكم بإذن ربّى و أنا عالم بضمائر (۱۴)قلوبكم و الأئمّه (۱۵)من أولادى-عليهم السّلام-يعلمون و يفعلون هذا إذا أحبّوا و أرادوا لأنّا كلّنا (۱۶)واحد أوّلنا محمّد (۱۷)و اخرنا محمّد (۱۸)و أوسطنا محمّد (۱۹)و كلّنا محمّد (۲۰)فلا تفرّقوا (۲۱)بيننا فإنّا نظهر (۲۲)فى كلّ زمان و وقت و أوان،فى أىّ صوره شئنا (۲۳)بإذن اللّه-عزّ و جلّ-كنّا و نحن إذا شئنا شآء اللّه و إذا كرهنا كره اللّه.الويل كلّ (۲۴)الويل لمن

ص:۱۱۲

۱- ((۱)) -و نوّرت/ M ندارد.

۲- ((۲)) -ممتحن/ M ندارد.

۳- ((۳)) -للإسلام/ M للاسلم.

۴- ((۴)) -بلغ/ M بلغ.

۵- ((۵)) -كمل/ M كمل.

۶- ((۶)) -و وقف/ M ندارد.

۷- ((۷)) -مقصّر/ M مقصّر.

۸- ((۸)) -سلمان/ M سلمان.

۹- ((۹)) -جندب/ M و R جندب.

۱۰- ((۱۰)) -قالا/ M قال.

۱۱- ((۱۱)) -لبّيك/در M حرف يكم هم زبر دارد و هم زير!

۱۲- ((۱۲)) -صلّى اللّه عليه و آله/چنين است در M و R . M +و.

۱۳- ((۱۳)) -تدّخرون/در M خاء هم زير دارد و هم زبر.

۱۴- ((۱۴)) -بضمائر/ M بضماير.

۱۵- ((۱۵)) -الأئمّه/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۶- ((۱۶)) -لأنّا كلّنا/ R لانا كلّنا.ضبط نص،موافق M است.

۱۷- ((۱۷)) -محمّد/ M محمّد.

۱۸- ((۱۸)) -محمّد/ M محمّد.

۱۹- ((۱۹)) -محمّد/ M محمّد.

۲۰- ((۲۰)) -محمّد/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -تفرّقوا/ M تفرّقوا.

۲۲- ((۲۲)) -نظهر/ M تظهر.

۲۳– (۲۳)) –شئنا/ M شیئا.

۲۴– (۲۴)) –کلّ/در M چنین است. R کلّ.

أنكر فضلنا (۱)و خصوصیّتنا (۲)و ما أعطانا اللّه ربّنا (۳)،لأنّ من أنکر شیئا ممّا أعطانا اللّه فقد أنکر قدره اللّه-عزّ و جلّ-و مشیّته فینا.یا سلمان (۴)و یا جندب (۵)!قالا:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!قال-صلوات اللّه و سلامه علیه-:لقد أعطانا (۶)اللّه ربّنا (۷)ما هو أجلّ (۸)و أعظم و أعلا و أکبر من (۹)هذا کلّه (۱۰).قلنا:یا أمیر المؤمنین!أیّ شیء أعطاکم (۱۱)اللّه أعظم و أکبر من هذا کلّه.قال-صلوات (۱۲)اللّه علیه-:قد أعطانا ربّنا-عزّ و جلّ-علمنا للاسم الأعظم الّذی لو شئنا (۱۳)خرقنا (۱۴)السّموات و الأرض (۱۵)و الجنّه و النّار و نعرج به السّماء و نهبط به الأرض و نغرّب و نشرّق و ننتهی به إلی (۱۶)العرش فنجلس علیه بین یدی اللّه-عزّ و جلّ-و یطیعنا کلّ شیء حتّی السّموات و الأرض و الشّمس و القمر و النّجوم و الجبال و الشّجر و الدّوابّ و البحار و الجنّه و النّار (۱۷)أعطانا اللّه ذلک کلّه (۱۸)بالاسم (۱۹)الأعظم الّذی علّمنا (۲۰)و خصّنا به و مع هذا (۲۱)کلّه نأکل و نشرب (۲۲)و نمشی فی الأسواق و نعمل هذه الأشیآء بأمر ربّنا

۱- ((۱)) -فضلنا/ M ندارد.

۲- ((۲)) -خصوصیّتنا/در M تاء زیر دارد.

۳- ((۳)) -ربّنا/در M نیست.

۴- ((۴)) -سلمان/ M سلیمان.

۵- ((۵)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۶- ((۶)) -أعطانا/ M اعطینا.

۷- ((۷)) -ربّنا/ M ربّنا.

۸- ((۸)) -أجلّ/ M اجل.

۹- ((۹)) -من/ M من[!؟].

۱۰- ((۱۰)) -کلّه/ M کلّه.

۱۱- ((۱۱)) -أعطاکم/ M أعطیکم(بدون نقطه های حرف چهارم).

۱۲- ((۱۲)) -صلوات/در M حرف واپسین هم زیر دارد و هم پیش.

۱۳- ((۱۳)) -شئنا/ M شینا.

۱۴- ((۱۴)) -خرقنا/ M خرقناه.

۱۵- ((۱۵)) -الأرض/در M حرف واپسین زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -إلی/در M نیامده است.

۱۷- ((۱۷)) -السّموات و...و النّار/همه این معطوفهای مرفوع در R به همینسان اند.در تمام این معطوفهای مرفوع در M تنها تای«السّموات»زیر دارد و ضاد«الأرض»زبر.الباقی به همینسان مرفوع اند.

۱۸- ((۱۸)) -کلّه/ M کلّه.

۱۹- ((۱۹)) -بالاسم/ M بالاسم.

۲۰- ((۲۰)) -علّمنا/ M علّمنا.

۲۱- (۲۱)) -هذا/ M ندارد.

۲۲- (۲۲)) -نشرب/ M نشرب.

و نحن عباد (۱)اللّه المکرمون الّذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و جعلنا (۲)معصومین مطهّرین (۳)و فضّلنا (۴)علی کثیر من عباده المؤمنین فنحن نقول:الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هدانا اللّه و حقّت کلمه العذاب علی الکافرین أعنی الجاحدین بکلّ ما أعطانا اللّه من الفضل و الإحسان.یا سلمان (۵)و یا جندب! (۶)هذا معرفتی بالنّورانیّه فتمسّک بها راشدا فإنّه لا یبلغ أحد من شیعتنا حدّ الاستبصار حتّی یعرفنی بالنّورانیّه (۷)فإذا عرفنی (۸)بها کان مستبصرا بالغا کاملا قد خاض بحرا من العلم و ارتقی درجته من الفضل و اطّلع سرّا من سرّ اللّه و مکنون خزآئنه. (۹)

و (۱۰)دیگر از آنچه وارد شده است در أخبار،حدیث معرفت نورانیّه است و أکثر فقره های (۱۱)این حدیث از بابت (۱۲)خطبه البیان است و بعضی مانند شرح او.هرچه مخفی ماند در ضمن شرح خطبه-إن شاء اللّه-مبیّن خواهد شد.

منقولست که:

روزی أبوذرّ (۱۳)غفاری-که نام او جندب (۱۴)است-از سلمان فارسی پرسید که:ای

۱- ((۱)) -عباد/ M عباد.

۲- ((۲)) -جعلنا/ M جعلنا.

۳- ((۳)) -مطهّرین/ R مطّهرین.ضبط نص،موافق M است.

۴- ((۴)) -فضّلنا/ M فضّلنا.

۵- ((۵)) -سلمان/ M سلیمان.

۶- ((۶)) -جندب/ R جندب؛ M جندب.

۷- ((۷)) -فتمسّک...بالنّورانیّه/ M ندارد.

۸- ((۸)) -عرفنی/ M عرفنی.

۹- ((۹)) -مقایسه کنید با بحار الأنوار(۱/۲۶-۷).همچنین تردید مجلسی ثانی را درباره آن نگر در: همان،۱۷/۲۶.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -فقره های/ M فقرهاء.

۱۲- ((۱۲)) -بابت/حرف واپسین در M زبر دارد!

۱۳- ((۱۳)) -أبوذرّ/تشدید راء در خود R بروشنی کتابت گردیده است.در M روی راء جزم نهاده شده است.

۱۴- ((۱۴)) -جندب است/در M نخست«جندب اللّه»نوشته شده و سپس(گویا)بر«للّه»خطی-

سلمان!به من خبر ده شناخت حضرت أمیر المؤمنین را به نورانیّت. (۱)گفت:ای جندب (۲)! بیا تا برویم و از آن حضرت سؤال کنیم.سلمان می گوید که:چون آمدیم آن حضرت حاضر نبود.انتظار کشیدیم (۳)تا آمد.پس-حضرت صلوات (۴)اللّه علیه (۵)-فرمود که:به چه کار (۶)آمده اید؟گفتند که: (۷)یا أمیر المؤمنین!آمده ایم که از شما سؤال کنیم از معرفت شما به نورانیّت.

حضرت فرمود که:خوش آمدید!ای دو دوست خدای رعایت کننده دین خدا که تقصیر نمی کنید در آنچه شما را در کار است!به جان خودم قسم که این معرفت واجبست (۸)بر هر مؤمن و (۹)مؤمنه.پس آن حضرت-صلوات اللّه علیه-فرمود که:هیچکس إیمان خود را کامل نمی گرداند تا مرا بشناسد چنانکه می باید شناخت به نورانیّت.پس چون مرا به این معرفت شناخت (۱۰)،پس او از کسانیست که خدای-تبارك و تعالی-دل او را به إیمان جای داده است و سینه او را روشن (۱۱)گردانیده است (۱۲)به إسلام (۱۳)و گردیده (۱۴)است عارف و (۱۵)بینا،و کسی که این معرفت ندارد،او صاحب شك و ریب (۱۶)است.ای سلمان و ای جندب! (۱۷)گفتند:لبّیك!یا أمیر المؤمنین!حضرت فرمود

۱- ((۱)) -نورانیّت/ M نورانیه.

۲- ((۲)) -جندب/در M باء زبر دارد!

۳- ((۳)) -کشیدیم/ M کشیدم.

۴- ((۴)) -صلوات/در M واپسین حرف زیر دارد!

۵- ((۵)) -علیه/در R نیامده است.از M ضبط شد.

۶- ((۶)) -کار/در M راء زیر دارد.

۷- ((۷)) -که/ M ندارد.

۸- ((۸)) -واجبست/ M واجب است.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -شناخت/در M تاء زبر دارد!

۱۱- ((۱۱)) -روشن/ M روشن[!].

۱۲- ((۱۲)) -است/در M تاء زبر دارد!

۱۳- ((۱۳)) -إسلام/در M میم زیر دارد!

۱۴- ((۱۴)) -گردیده/ M کرده.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -ریب/زبر راء در M بروشنی کتابت گردیده است.

۱۷- ((۱۷)) -جندب/در M باء زبر دارد.

که:از جمله شناخت (۱)خدای-تبارك و تعالی-معرفت (۲)منست (۳)به نورانیّت؛و اینست (۴)دین خالصی که خدای-تبارك و تعالی-فرموده است که: وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا (۵)اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفٰاءَ وَ يُقِيمُوا (۶)الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰاةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَهِ (۷)(۸).

ترجمه (۹)این آیت آنست (۱۰)که مأمور نشده اند مگر به آنکه عبادت کنند پروردگار خود را و خالص گردانند دین را از برای او و میل کنند از دینهای باطل به دین حق و به پای دارند نماز را و بدهند زکات مال را و اینست (۱۱)دین درست.حضرت می فرماید (۱۲)که:معنی این آیه آنست که خلایق مأمور نشده اند مگر به نبوّت محمّد رسول اللّٰه (۱۳)-صلّی اللّه علیه و آله (۱۴)-و این دین حنیفیّه (۱۵)محمّدیّه سهله (۱۶)خوش آیند (۱۷)آسانست (۱۸)و (۱۹)آنکه خدای-تبارك و تعالی-می فرماید که: وَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ (۲۰)پس هرکه إقامت (۲۱)کند ولایت (۲۲)مرا و مرا إمام خود داند و مرتبت مرا بداند و به شرایط آن عمل کند،پس او به پای داشته است نماز را و به پای داشتن ولایت (۲۳)من کاریست دشوار

ص:۱۱۶

۱- ((۱)) -شناخت/در M تاء زبر دارد!

۲- ((۲)) -معرفت/ M شناخت.

۳- ((۳)) -منست/ M من است.

۴- ((۴)) -اینست/ M این است.

۵- ((۵)) -لیعبدوا/در M حرف یکم زبر دارد!همچنین در M ألف پایانی هم از قلم افتاده است.

۶- ((۶)) -یقیموا/ R یقیمو.ضبط نص،موافق M است.

۷- ((۷)) -القیّمه/در M حرف واپسین پیش دارد.

۸- ((۸)) -قرآن کریم:س ۹۸،ی ۵.

۹- ((۹)) -ترجمه/در M جیم پیش دارد.

۱۰- ((۱۰)) -آنست/ M این است.

۱۱- ((۱۱)) -اینست/ M این است.

۱۲- ((۱۲)) -می فرماید/ M فرمود.

۱۳- ((۱۳)) -رسول اللّٰه/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۵- ((۱۵)) -حنیفیّه/ M حنفیه.

۱۶- ((۱۶)) -سهله/در M لام زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -خوش آیند/ M خوش اینده.

۱۸- ((۱۸)) -آسانست/ M انسان است.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۳.

۲۱- ((۲۱)) -إقامت/در M تاء زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -ولایت/در M تاء زبر دارد.

۲۳- ((۲۳)) -ولایت/در M حرف یکم زبر دارد.

بس (۱)دشوار. (۲)نمی تواند این بار را برداشتن (۳)مگر فرشته[ای]مقرّب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی که خدای-تبارك و تعالی-إیمان را در دل او جای داده باشد.پس فرشته هرگاه مقرّب نباشد این بار (۴)برنمی دارد و پیغمبر هرگاه مرسل نباشد به این نمی تواند رسید و مؤمن هرگاه ممتحن نباشد این بار (۵)نمی تواند کشید.سلمان گوید:گفتم:یا أمیر المؤمنین!کیست این مؤمن و چیست نهایت او (۶)و حدّ او تا (۷)ما او را بشناسیم؟پس حضرت-صلوات (۸)اللّه علیه-فرمود که:ای سلمان!گفتم:لبّیك!ای برادر رسول خدا!فرمود که:مؤمن ممتحن آنست که هرچیز از کارهای ما و صفات ما و بزرگی ما که به او رسد سینه اش روشن شود (۹)و گنجایش قبول او داشته باشد (۱۰)و قبول کند (۱۱)و (۱۲)شك و ریبی (۱۳)او را حاصل نشود.بدان-ای أبوذر!-که من بنده خدای-تبارك و تعالی-ام و خلیفه خداام بر بندگان او.ما را خدا مدانید و (۱۴)بگویید (۱۵)در فضیلت ما هرچه خواهید؛ که شما به کنه ما نمی رسید و وصف ما را نهایت نیست.پس بدرستی که خدای-تبارك و تعالی-به ما داده است (۱۶)مرتبه[ای]عظیم تر و بالاتر از آنکه شما توانید صفت ما را بیان کرد یا در خاطر شما تواند گذشت (۱۷)که ما در چه مرتبه ایم. (۱۸)وقتی که ما را چنین

۱- ((۱)) -بس/در R این کلمه سه نقطه زیر سین دارد و دیگر هیچ. M پس.

۲- ((۲)) -دشوار/ M ندارد.

۳- ((۳)) -برداشتن/در M باء زیر دارد.

۴- ((۴)) -بار/ M +را.

۵- ((۵)) -بار/ M +را.

۶- ((۶)) -او/ M آن.

۷- ((۷)) -حدّ او تا/ M چون.

۸- ((۸)) -صلوات/ M صلوه.

۹- ((۹)) -شود/ M کردد.

۱۰- ((۱۰)) -باشد/در M شین زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و قبول کند/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -ریبی/زبر راء در M صریح است.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -بگویید/ M بکوئید.ضبط نص،موافق R است.

۱۶- ((۱۶)) -است/در M سین زبر دارد!

۱۷- ((۱۷)) -گذشت/در M شین زبر دارد!

۱۸- ((۱۸)) -ایم/ M ندارد.

دانستید شما مؤمنید.سلمان گفت که:گفتم:ای برادر رسول خدا (۱)! مراد (۲)از این إقامت صلوه (۳)،إقامت ولایتست (۴)؟حضرت فرمود که:بلی ای سلمان!و تصدیق این می کند قول (۵)خدای-تبارک (۶)و تعالی-در قرآن مجید که: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَةٌ (۷)إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ (۸)یعنی:یاری جویید (۹)به صبر و (۱۰)صلوه (۱۱)و (۱۲)بدرستی که صلوه (۱۳)بزرگست و گرانست مگر بر خاشعان. (۱۴)پس صبر درین آیت مراد از آن رسول خداست-صلّی اللّه علیه و آله (۱۵)-و صلوه (۱۶)إقامت (۱۷)ولایت من است ازین (۱۸)جهت است که خدای-تبارک و تعالی-«صلوه»را گفت که گرانست؛نفرمود که«صبر»و«صلوه»هر دو گرانست زیرا که ولایت أمری است (۱۹)عظیم و باریست که گرانست برداشتن او (۲۰)مگر بر خاشعان (۲۱)و مراد از خاشعان (۲۲)شیعیانی اند که بینا شده اند به معرفت ما زیرا که أهل

۱- ((۱)) -رسول خدا/ R +ص.این افزونه در M نیست.

۲- ((۲)) -مراد/ M مرا.

۳- ((۳)) -صلوه/ R صلواه.ضبط نص،موافق M است.

۴- ((۴)) -ولایتست/ M ولایه است.

۵- ((۵)) -قول/زبر قاف در M صریح است.

۶- ((۶)) -تبارک و/ M ندارد.

۷- ((۷)) -لکبیره/ M لکبیره.

۸- ((۸)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۴۵.

۹- ((۹)) -جویید/ M جوئید.ضبط نص،موافق R است.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صلوه/ R صلواه.ضبط نص،موافق M است.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -صلوه/ R صلواه.

۱۴- ((۱۴)) -خاشعان/ M خاشعین.

۱۵- ((۱۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۶- ((۱۶)) -صلوه/ R صلواه.

۱۷- ((۱۷)) -إقامت/ M اقامه.

۱۸- ((۱۸)) -ازین/ M از این.

۱۹- ((۱۹)) -أمری است/ M امریست.

۲۰- ((۲۰)) -او/ M ان.

۲۱- ((۲۱)) -خاشعان/در M «ن»نیز زبر دارد!

۲۲- ((۲۲)) -خاشعان/در M «ن»نیز زبر دارد!

مذاهب (۱)فاسده چون مرجئه (۲)و قدریّه و خوارج و (۳)غیر ایشان (۴)از سنّیان (۵)إقرار می کنند (۶)به نبوّت محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-و میان ایشان (۸)خلافی نیست و ایشان مخالفت کرده اند در ولایت من و منکر آنند و إقرار به آن ندارند مگر اندکی و (۹)آنهااند که خدای-تبارک و تعالی-وصف کرده است ایشان را به خشوع و (۱۰)خدای-تبارک و تعالی- در جای دیگر در کتاب خود یاد کرده است در نبوّت محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۱۱)- و ولایت من و فرموده است که: وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ . (۱۲)مراد ازین (۱۳)چاه تعطیل کرده شده ولایت من است که سبب حیات أبدی ایشان بود؛آن را معطّل ساختند و إنکار آن کردند (۱۴)و (۱۵)کسی که إقرار نکند به ولایت من نفع نمی کند او را إیمان به محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-بدرستی (۱۶)که این هر دو قرین یکدگرند (۱۷)زیرا که محمّد(ص) پیغمبر مرسل بود (۱۸)و او (۱۹)پیشوای خلق بود و حضرت علی بعد از آن حضرت پیشوای خلق است و وصیّ محمّد است(ص) (۲۰)چنانکه پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله-به او گفت که:

۱- ((۱)) -مذاهب/ M مذاهب.

۲- ((۲)) -مرجئه/ R مرجبه. M مرجه.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -ایشان/«ن»در M زیر دارد!

۵- ((۵)) -سنّیان/ M ستنیان.

۶- ((۶)) -می کنند/ M میکند.

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۸- ((۸)) -ایشان/در M «ن»زیر دارد!

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -قرآن کریم:س ۲۲،ی ۴۵. زیر«قصر مشید»در R به خطّی ریز نوشته شده است:کوشک استوار.

۱۳- ((۱۳)) -ازین/ M ار این.

۱۴- ((۱۴)) -کردند/ M کرده اند.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بدرستی/در M سین زبر دارد!

۱۷- ((۱۷)) -یکدگرند/ M یکدیکراند.

۱۸- ((۱۸)) -بود/ M بود.

۱۹- ((۱۹)) -و او/ M و.

۲۰- ((۲۰)) -ص/ M ندارد.

یا علی!تو از من به منزله هارونی از موسی،غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، (۱)و اگرنه تو پیغمبر می بودی.و أوّل ما محمّد است (۲)و میان ما محمّد است (۳)و آخر ما محمّد است-صلوات اللّه علیهم.پس کسی که کامل کند معرفت مرا پس او بر دین ثابت و مستقیم است چنانکه خدای-تبارك و تعالی-فرموده است که:اینست دین قیّم و راست و (۴)درست و من بیان کنم به یاری خدا و توفیق خدا.ای سلمان و ای جندب!گفتند:

لبّیک!یا أمیر المؤمنین!حضرت-صلوات اللّه علیه-فرمود که:بودم (۵)من و محمّد یک نور از نور خدای-تبارک و تعالی-؛پس خدای-تبارك و تعالی-آن نور را (۶)دو قسمت کرد،به نصفی از آن گفت (۷)که:باش محمّد،و به نصفی دیگر فرمود که:باش علی.پس ازین (۸)جهت است که پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۹)-فرمود که:علی از منست و من از علی ام (۱۰)و أدا نمی کند به نیابت من رسالت را مگر علی و (۱۱)بتحقیق که أبو بکر (۱۲)را سوره برائت داد و به جانب مکّه روانه ساخت (۱۳).پس جبرئیل آمد (۱۴)و گفت:یا محمّد!حضرت فرمود که:لبّیك! حضرت جبرئیل فرمود که:خدای-تبارك و تعالی-می فرماید که:این سوره را تو برسانی (۱۵)یا مردی که از تو باشد.پس مرا فرستاد (۱۶)تا أبو بکر را باز گردانیدم (۱۷)و أبو بکر را بد آمد و (۱۸)گفت:یا رسول اللّه!-صلّی اللّه علیه و آله (۱۹)-آیا در شان من چیزی نازل شد؟

۱- ((۱)) -بود/ M بود.

۲- ((۲)) -است/ M +ص.

۳- ((۳)) -است/ M +ص.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -بودم/چنین است در R و M .

۶- ((۶)) -نور را/ M نورا.

۷- ((۷)) -گفت/در M تاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -ازین/ M از این.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۰- ((۱۰)) -علی ام/ M علّیم.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -أبو بکر/ M ابو بکر.

۱۳- ((۱۳)) -ساخت/ M ساخت.

۱۴- ((۱۴)) -آمد/در M میم زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -برسانی/ M برسان.

۱۶- ((۱۶)) -فرستاد/در M دال زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -باز گردانیدم/ M بازاکردانیدم.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.
۱۹- ((۱۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

حضرت فرمود که:نه،و لیکن خدای-تبارک و تعالی-می خواهد که أدای رسالت را نکند به غیر از من و (۱)علی.ای سلمان و ای جندب! (۲)گفتند:لبّیک!ای برادر رسول خدا! (۳)حضرت فرمود که:شخصی که قابلیّت نداشته باشد که نامه[ای]را أدا کند از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-، (۴)چگونه صلاحیت إمامت (۵)داشته باشد؟ای سلمان و ای جندب!بدرستی که من و رسول خدا یک نوریم،رسول خدا محمّد (۶)مصطفی-صلّی اللّه علیه و آله- (۷)- و (۸)برگزیده (۹)حضرت (۱۰)إله است (۱۱)و (۱۲)من وصیّ آن حضرت و مرتضی و پسندیده پروردگارم و محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-ناطق بود و من خاموش (۱۴)بودم زیرا که در هر عصری می باید یک معصوم گویا باشد و (۱۵)یک معصوم خاموش (۱۶).ای سلمان!محمّد منذر و بیم کننده است و (۱۷)من هادی و راه نماینده ام چنانکه خدای-تبارک و تعالی- می فرماید: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ (۱۸)یعنی:یا محمّد!تو بیم کننده ای (۱۹)و ترساننده بندگان مرا از عذاب من و هر قومی را هدایت کننده مقرّر کرده ام.پس رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲۰)-منذر بود و من هادیم و بعد از آن حضرت أولاد (۲۱)أمجاد

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -جندب/در M باء زبر دارد.

۳- ((۳)) -رسول خدا/ R +ص.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۵- ((۵)) -إمامت/ M امامیت.

۶- ((۶)) -محمّد/ M و حضرت.

۷- ((۷)) -علیه و آله/ R ندارد.از M ضبط شد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -برگزیده/ M حرف یکم در M هم زیر دارد و هم زبر.

۱۰- ((۱۰)) -حضرت/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -است/ M است[!].

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -خاموش/ M خواموش.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -خاموش/ M خواموش.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -قرآن کریم:س ۱۳،ی ۷.

۱۹- ((۱۹)) -بیم کننده ای/ M بیم کننده.

۲۰- ((۲۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

٢١- (٢١)) -أولاد/ M +و.

آن حضرت.پس فرمود که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید از عقب (۱)این آیه که: اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ (۲)کُلُّ أُنْثیٰ وَ مٰا تَغِیضُ الْأَرْحٰامُ وَ مٰا (۳)تَزْدٰادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْکَبِیرُ الْمُتَعٰالِ (۴)سَوٰاءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ (۵)مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ . (۶)ترجمه آیه کریمه اینست که:خدای-تبارک و تعالی-می داند آنچه بار برمی دارد هر ماده به آنکه نر است یا ماده،صحیح است یا معیوب،سعید است یا شقی،عمر او کوتاه (۷)خواهد (۸)بود یا دراز، (۹)و (۱۰)به کجا خواهد مدفون (۱۱)شد،و می داند کمی و زیادتی رحم را از عدد فرزند که یکی است یا زیاده تا چهار (۱۲)واقع شده است،و (۱۳)از کمی اندام و زیادتی آن،و (۱۴)از مدّت ولادت که کمتر از نه ماه است (۱۵)یا زیاده،و (۱۶)هر چیزی نزد او به قدری و اندازه ایست که از آن در نمی گذرد و از آن کمتر نمی باشد.خداوندیست که دانای پنهان و آشکارست (۱۷)و بزرگوارست به حسب (۱۸)مرتبه و بلندست بر هر چیزی به قدرت یا بزرگوارست از آنکه او را صفتی باشد مثل صفات مخلوقات و (۱۹)متعالیست (۲۰)

۱- ((۱)) -عقب/ M عقب.

۲- ((۲)) -تحمل/در R حرف یکم هم دو نقطه بر زبر دارد و هم در زیر. M یحمل.

۳- ((۳)) -ما/ M و R ندارد.

۴- ((۴)) -المتعال/ M لام هم زیر دارد و هم پیش.

۵- ((۵)) -یحفظونه/در M فاء زیر دارد.

۶- ((۶)) -قرآن کریم:س ۱۳،ی ۸-۱۱.

۷- ((۷)) -کوتاه/ M دراز.

۸- ((۸)) -خواهد/در M هاء زیر دارد.

۹- ((۹)) -دراز/ M کوتاه.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -خواهد مدفون/ M مدفون خواهد.

۱۲- ((۱۲)) -چهار/ M چهار.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -ست/ M است.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -ست/ M است.

۱۸- ((۱۸)) -به حسب/ M بحسب.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -متعالیست/ M تعالی است.

از آن و مساوی است از شما نسبت به او هرکه آهسته سخن گوید و یا بلند گوید و (۱)کسی که پنهان باشد در ظلمت شب یا روان باشد در ضیاء روز،مر او را جمعی از فرشتگان (۲)هست از پیش روی آن کس و از پس سر او که حفظ می کنند (۳)او را به فرموده إلهی یا از عذاب إلهی به دعا (۴)هرگاه بندگان گناه می کنند پس پروردگاری که چنین عالم است (۵)به أحوال بندگان خود چنین مشفق است به ایشان (۶)از برای هر قومی در هر زمانی هادی مقرّر گردانیده که معصوم باشد و خلق را از ضلالت به هدایت آورند (۷)و از معصیت به طاعت (۸)و از کفر به إیمان.پس آن حضرت دستی بر (۹)دست دیگر زد و فرمود (۱۰)که:گردید محمّد صاحب (۱۱)جمع و (۱۲)گردیدم من صاحب (۱۳)نشر.معنی اش (۱۴)آنست-اللّه أعلم-که:

فردای قیامت أمّت آن حضرت جمع خواهند شد هشتاد هزار صف و لیکن علیّ بن أبی طالب همه (۱۵)را پراکنده خواهد ساخت به آنکه شیعیان خود را در بهشت درآورد و (۱۶)دشمنان (۱۷)خود را در دوزخ (۱۸).و گردید محمّد صاحب بهشت و گردیدم من صاحب دوزخ زیرا که از أمّت آن حضرت دشمنان علیّ بن (۱۹)أبی طالب و ستمکاران بر آن حضرت و أولاد آن حضرت و مخالفان او داخل جهنّم خواهند شد؛می گویم به جهنّم

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -فرشتگان/در M «ن»زیر دارد.

۳- ((۳)) -می کنند/ M می کند.

۴- ((۴)) -دعا/ M دعاء.

۵- ((۵)) -است/ M است.

۶- ((۶)) -ایشان/در M «ن»زیر دارد.

۷- ((۷)) -آورند/زبر«و»در M صریح است.

۸- ((۸)) -طاعت/ M طاعت.

۹- ((۹)) -بر/ M بر.

۱۰- ((۱۰)) -و فرمود/ M و گفت.

۱۱- ((۱۱)) -صاحب/در M باء زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -صاحب/در M حاء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -اش/ M است.

۱۵- ((۱۵)) -همه/زبر میم در M صریح است.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -دشمنان/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

١٩- (١٩)) -بن / M ابن.

که:نگاه دار این دشمن مرا،و (۱)بگذار این دوست مرا.و گردید محمّد-صلّی اللّه علیه و آله- صاحب زلزله قیامت،و (۲)گردیدم من صاحب (۳)شمار أهل محشر.منم صاحب (۴)لوح محفوظ که خدای-تبارك و تعالی-إلهام کرده است مرا آنچه در لوح (۵)است.بلی ای سلمان (۶)و ای جندب!گردید محمّد،یس و القرءان الحکیم.أشهر در تفسیر او آنست که:

ای سیّد! (۷)به حق قرآن با حکمت که از تو جمله پیغمبران مرسلی.و بعضی گفتند که:یس اسم آن حضرتست (۸)و از این (۹)جهت است که أهل بیت (۱۰)را«آل یس»می نامند و گردید محمّد، (۱۱)ن و القلم.أظهر (۱۲)در تفسیر او آنست که«ن» (۱۳)عبارت از دواتست چنانکه منقولست از حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه-که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- فرمود که:أوّل چیزی که خدای-تبارك و تعالی-آفرید قلم بود.پس نون را بیافرید و قلم از آن دوات (۱۴)نوشت آنچه بوده و هست و خواهد بود. (۱۵)و چون پیشتر گذشت که أوّل چیزی که خدای-تبارك و تعالی-آفرید ذات مقدّس مطهّر (۱۶)مصطفوی (۱۷)و مرتضوی بود، پس نون و (۱۸)قلم (۱۹)که مظهر علوم إلهی اند کنایت از ایشان باشد.

و گردید محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۲۰)-، طه مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقیٰ (۲۱).در

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -صاحب/در M باء زبر دارد.

۴- ((۴)) -صاحب/در M باء زبر دارد.

۵- ((۵)) -لوح/ M +محفوظ.

۶- ((۶)) -سلمان/در M «ن»زیر دارد.

۷- ((۷)) -سیّد/زبر سین در M صریح است.

۸- ((۸)) -حضرتست/ M حضرت است.

۹- ((۹)) -از این/ M ان.

۱۰- ((۱۰)) -بیت/زبر باء در M صریح است.

۱۱- ((۱۱)) -محمّد/ M +ص.

۱۲- ((۱۲)) -أظهر/ M اظهر.

۱۳- ((۱۳)) -ن/ M ان.

۱۴- ((۱۴)) -دوات/در M تاء زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -سنج:بحار الأنوار ۳۷۲/۵۴.

۱۶- ((۱۶)) -مطهّر/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -مصطفوی/ M مصطوی[!].

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -قلم/چنین است در M. R القلم.

۲۰- (۲۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲۱- (۲۱)) -قرآن کریم:س ۲۰،ی ۱-۲.

تفسیر«طه»اختلاف بسیاری واقع شده است (۱)میان مفسّران.أمّا جمعی کثیر ازیشان (۲)براننـد که از جمله هفت نام رسالت پناه محمّدی است-صلّی اللّه علیه و آله (۳)-که در قرآن واقع شـده است چنانکه از ابن عبّاس مرویست که او از رسول خـدا(ص) (۴)روایت کرد که:

آن حضرت فرمود که:خـدای-تبارک و تعالی-مرا در قرآن به هفت نام خوانـد:محمّـد و أحمـد و طه و یس و مزّمّل و مـدّثّر و عبد اللّه. (۵)پس برین (۶)تقدیر منادی (۷)باشد که حرف ندا ازو (۸)حذف شده است.یعنی:ای محمّد!ما قرآن را نفرستادیم به سوی تـو که تو تعب (۹)بکشـی چنانکه منقولست که (۱۰)آن حضرت-صلوات (۱۱)اللّه علیه-در ابتـدای رسالت به قیام شـب إقدام نمودی و بر یک پا ایستادی تا پشت پای او ورم کردی؛این سوره نازل شد. (۱۲)

و از حضـرت إمـام به حق ناطق،جعفر بن (۱۳)محمّد الصّادق (۱۴)-صلوات اللّه و سلامه (۱۵)علیهما-منقولست که:طه سوگند است به طهارت أهل بیت (۱۶)رسول خدا(ص)که:

وَ یُطَهِّرَکُمْ (۱۷)تَطْهِیراً . (۱۸)و آنچه این بی بضـاعت (۱۹)را به خاطر رسـیده است-و (۲۰)اللّه أعلم-آنست که طـا به حساب جمّل نه است و (۲۱)ها پنج.مجموع،چهارده می شود.ممکن

۱- ((۱)) -شده است/ M ندارد.

۲- ((۲)) -ازیشان/ M از ایشان.

۳- ((۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۴- ((۴)) -ص/ M ندارد.

۵- ((۵)) -عبد اللّه/در M حرف پایانی زیر دارد.

۶- ((۶)) -برین/ M بر این.

۷- ((۷)) -منادی/در M مکرّر نوشته شده است.

۸- ((۸)) -ازو/ M از او.

۹- ((۹)) -تعب/ M تعب[!].

۱۰- ((۱۰)) -که/ M از.

۱۱- ((۱۱)) -صلوات/ M و R صلواه.

۱۲- ((۱۲)) -..نازل شد/«شد»در M نیست.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن.

۱۴- ((۱۴)) -الصّادق/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -سلامه/در M میم زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بیت/زبر باء در M صریح است.

۱۷- (۱۷)) -یطهّرکم/در M راء زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -قرآن کریم:س ۳۳،ی ۳۳.

۱۹- (۱۹)) -بی بضاعت/در M تاء زیر دارد!

۲۰- (۲۰)) -و/در R نیامده ولی در M هست.

۲۱- (۲۱)) -و/در M زبر دارد.

است که قسم باشد به چهارده معصوم (۱)که خدای-تبارک و تعالی-عالم را از برای وجود ایشان إیجاد کرده-و اللّه أعلم (۲)بحقائق (۳)الأمور. (۴)

و دیگر حضرت می فرماید که:گردید محمّد صاحب (۵)دلالات (۶)و (۷)معجزات و (۸)گردیدم من نیز صاحب (۹)ایات و (۱۰)علامات و معجزات؛و (۱۱)گردیدم محمّد خاتم (۱۲)پیغمبران و گردیدم (۱۳)من خاتم أوصیاء پیغمبران (۱۴)؛منم راه راستی که خدای-تبارک و تعالی-أمر کرده است به پیروی (۱۵)آن راه؛منم آن خبر عظیمی که مردمان در آن اختلاف کردند و (۱۶)کسی اختلاف نکرد مگر در ولایت من و گردید محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۱۷)- صاحب (۱۸)دعوت که خلق را به زبان به خدا می خواند و گردیدم من صاحب شمشیر محمّد(ص) (۱۹)که مردم را به شمشیر به راه آوردم.گردید محمّد پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب أمر پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۲۰)-که خدای-تبارک و تعالی-فرموده است که:

یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ (۲۱)یعنی إلقا می کند خدای (۲۲)-تبارک

۱- ((۱)) -معصوم/واپسین حرف در M زیر دارد.

۲- ((۲)) -أعلم/ M یعلم.

۳- ((۳)) -بحقائق/ M بحقایق.

۴- ((۴)) -الأمور/ M ندارد.

۵- ((۵)) -صاحب/در M واپسین حرف زبر دارد!

۶- ((۶)) -دلالات/در M واپسین حرف زبر دارد!

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -صاحب/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در R نیامده ولی در M هست.

۱۲- ((۱۲)) -خاتم/در M هر دو حرف واپسین زبر دارند.

۱۳- ((۱۳)) -و گردیدم/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -پیغمبران/در M «ن»زیر دارد!

۱۵- ((۱۵)) -پیروی/ R بی روی.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۸- ((۱۸)) -صاحب/در M باء زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -ص/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲۱- (۲۱)) -قرآن کریم:س ۴۰،ی ۱۵.

۲۲- (۲۲)) -خدای/ R خدایی.ضبط نص،موافق M است.

و تعالی-روح را از أمر خود بر هرکه می خواهد از بندگان خود و این روح برگزیده خداست که عطا نمی کند و (۱)إلقا نمی کند این روح را مگر بر فرشته مقرّب یا پیغمبر مرسل یا وصیّ پیغمبر برگزیده.پس کسی که خدای-تبارک و تعالی-او را این روح کرامت کند،او را از سایر مردمان ممتاز می گرداند و او را قادر می گرداند به قدرت خود و می دهد او را زنده (۲)گردانیدن مردگان (۳)و می داند به سبب این روح آنچه بوده است (۴)و آنچه خواهد بود و می تواند که برود (۵)از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق (۶)در یک چشم برهم زدن و می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و می داند آنچه (۷)در خاطر خطور می کند و آنچه در دلها می گذرد.

ای سلمان و ای جندب! (۸)گردید محمّد آن ذکری که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که:بدرستی که فرستادیم (۹)به سوی شما ذکری را یعنی یادآورنده خدای-تبارک و تعالی- و ثواب و (۱۰)عقاب او که آن پیغمبری است که تلاوت می کند بر شما آیات مرا.آیا عقل خود را به کار نمی فرمایید؟ (۱۱)بدرستی که به من داده اند علم مرگها که می دانم که هرکس در چه وقت می میرد و به چه مرگ می میرد و به من داده اند علم بلاهایی (۱۲)که نازل می شود که چه بلا نازل می گردد (۱۳)و در چه وقت می آید و به من داده اند علم جدایی (۱۴)میان خصمها که هر دو کس را می دانم که در میان ایشان چه نحو حکم می باید کرد و به من أمانت داده اند (۱۵)علم قرآن را و آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت و محمّد-صلّی اللّه

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -زنده/در M دال زبر دارد.

۳- ((۳)) -مردگان/در M «ن»زیر دارد!

۴- ((۴)) -است/ M است.

۵- ((۵)) -برود/ M ندارد.

۶- ((۶)) -مشرق/در M واپسین حرف زیر دارد.

۷- ((۷)) -آنچه/ M +را.

۸- ((۸)) -جندب/ M جندب.

۹- ((۹)) -فرستادیم/ M فرستاده ایم.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -نمی فرمایید/ M نمی فرماید.

۱۲- ((۱۲)) -بلاهایی/ M بلاهای.

۱۳- ((۱۳)) -می گردد/ M میٔ اید کردد.

۱۴- ((۱۴)) -جدایی/ M جدائی.

۱۵- ((۱۵)) -داده اند/ M داده ند.

علیه و آله (۱)-إقامت حجّت کرد بر خلق و تبلیغ رسالت کرد و از آن جمله إمامت و ولایت مرا واضح گردانید و (۲)گردیدم من حجّت خدا بر خلق خدای-تبارک و تعالی.داده است به من آنچه نداده است به کسی دیگر،نه از پیشینیان و نه از پسینیان، (۳)نه (۴)پیغمبر مرسل را (۵)و نه (۶)فرشته مقرّب را.ای سلمان و (۷)ای جندب!گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین! (۸)حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه (۹)-فرمود که:منم آن کس (۱۰)که برداشتم نوح را در کشتی به أمر پروردگار خود.منم آن کسی (۱۱)که (۱۲)بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی به إذن پروردگار.منم آن کسی (۱۳)که گذرانیدم موسی بن عمران را از دریا به أمر پروردگار. (۱۴)منم آن کسی (۱۵)که بیرون آوردم إبراهیم را از آتش به أمر پروردگار. (۱۶)منم آن کس که جاری (۱۷)گردانیدم نهرها را در آن آتش و شکافتم چشمه های او را و کشتم درختهای او را به إذن پروردگار.منم عذاب روز ظل و آن ابری بود که قوم شعیب را فرا گرفت (۱۸)و ایشان (۱۹)از سختی گرما پناه به او بردند؛پس همه (۲۰)را فرا گرفت و (۲۱)هلاک کرد.منم نداکننده در نفخ

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -پسینیان/در M حرف واپسین زیر دارد! M +و.

۴- ((۴)) -نه/ M +ار[ظ:از].

۵- ((۵)) -را/ M ندارد.

۶- ((۶)) -نه/ M +از.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -أمیر المؤمنین/ M +ع.

۹- ((۹)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -آن کس/ R آنکسی(که البتّه به نظر می رسد خطّ خردی روی یاء کشیده شده است). ضبط نص،موافق M است.

۱۱- ((۱۱)) -آن کسی/ M انکس.

۱۲- ((۱۲)) -که/ M +یونس را.

۱۳- ((۱۳)) -آن کسی/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -پروردگار/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -آن کسی/ M انکس.

۱۶- ((۱۶)) -پروردگار/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -جاری/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -گرفت/در M تاء زبر دارد!

۱۹- ((۱۹)) -ایشان/ M +را.

۲۰- ((۲۰)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) –و/در M زبر دارد.

صور از جایی (۱)نزدیک که بشنوند او را جن و (۲)إنس و جماعتی چنین فهمند که من به همه (۳)کس می توانم فهمانید و (۴)شنوانید از ستمکاران و (۵)منافقان به زبانهای ایشان. (۶)

منم (۷)خضر عالم موسی.منم یاددهنده سلیمان (۸)و داود.منم ذو القرنین.منم قدرت خدای-تبارک و تعالی.

ای سلمان و (۹)ای جندب!منم محمّد و محمّد منست، (۱۰)و منم از (۱۱)محمّد و محمّد از من. (۱۲)خدای-تبارک و تعالی-می فرماید: مَرَجَ (۱۳)الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیٰانِ بَیْنَهُمٰا بَرْزَخٌ (۱۴)لاٰ یَبْغِیٰانِ . (۱۵)در تفسیر أهل بیت (۱۶)وارد شده (۱۷)است که مراد ازین (۱۸)آیه آنست که خدای- تبارک و تعالی-در آمیخت دو دریا را تا آمیخته شوند (۱۹)و مراد ازین (۲۰)دو دریا حضرت أمیر المؤمنین و فاطمه زهراست-صلوات اللّٰه علیهما-که یکی دریای علم بود و (۲۱)یکی دریای (۲۲)حلم؛ (۲۳)یکی دریای (۲۴)شجاعت و یکی دریای سخاوت،و در میان حایلی هست تا باهم آمیخته نشوند و آن رسول خداست (۲۵)(ص) (۲۶)و بیرون می آید

۱- ((۱)) -جایی/ M جای.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -و/ M +منقا.

۶- ((۶)) -ایشان/در M «ن»زیر دارد.

۷- ((۷)) -منم/ M ندارد.

۸- ((۸)) -سلیمان/زبر لام در M صریح است.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -منست/ M من است.

۱۱- ((۱۱)) -از/در M روی آن(ظ)خطی کشیده شده.

۱۲- ((۱۲)) -محمّد از من/ M من محمد.

۱۳- ((۱۳)) -مرج/ M مرج.

۱۴- ((۱۴)) -برزخ/ M برزخ.

۱۵- ((۱۵)) -قرآن کریم:س ۵۵،ی ۱۹.

۱۶- ((۱۶)) -بیت/زبر باء در M صریح است.

۱۷- ((۱۷)) -شده/در M دال زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -ازین/ M از این.

۱۹- ((۱۹)) -شوند/ M نشوند.

۲۰- (۲۰)) -ازین/ M از این.

۲۱- (۲۱)) -و/در M زبر دارد.

۲۲- (۲۲)) -دریای/ R دریاء.ضبط نص،موافق M است.

۲۳- (۲۳)) -حلم/ M حکم.

۲۴- (۲۴)) -دریای/ R دریاء. M دریای.

۲۵- (۲۵)) -ست/ M است.

۲۶- (۲۶)) -ص/ M ندارد.

ازین (۱)دو دریا مروارید و مرجان که حسن و حسین باشند-صلوات اللّه و سلامه علیهما.ای سلمان و ای جندب (۲)!گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!حضرت فرمود که: (۳)بدرستی که مرده ما نمی میرد و غایب ما غایب نمی گردد و کشته ما کشته نمی شود (۴)هرگز.ای سلمان و ای جندب!گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!حضرت فرمود که:منم پادشاه هر مؤمن و مؤمنه از هرکه گذشته است و هرکه می آید و مؤیّد ساخته اند مرا به روح عظمت و من حرف زدم بر زبان عیسی بن مریم در گهواره.منم آدم.منم نوح.منم إبراهیم.منم موسی.

منم عیسی (۵).منم به هر صورتی که می خواهم می گردم.هرکه مرا ببیند ایشان را دیده است و اگر ظاهر شوم بر مردم در یک صورت هر آینه همه (۶)هلاك شوند (۷)در من و گویند که:او را زوال و تغیّر (۸)نیست و کافر شوند. (۹)و بدرستی که نیستم من مگر بنده ای (۱۰)از بندگان خدای-تبارك و (۱۱)تعالی.ما را خدا مدانید و در فضیلت ما هرچه خواهید بگوئید؛که هرچه بگوئید نرسیده است به حقیقت آنچه مقرّر ساخته است (۱۲)خدای-تبارك و تعالی-از برای ما بلکه به صد یک او نمی رسید زیرا که ما آیات و علامات پروردگاریم و دلایل

۱- ((۱)) -ازین/ M از این.

۲- ((۲)) -جندب/در M واپسین حرف زبر دارد.

۳- ((۳)) -که/ M و R +منم پادشاه ولی در R روی آن خط زده شده است.

۴- ((۴)) -نمی شود/ R نمی شوند.ضبط نص،موافق M است.

۵- ((۵)) -منم عیسی/در M پیش از«منم موسی»آمده است.

۶- ((۶)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۷- ((۷)) -شوند/ M می شوند.ضبط نص،موافق R است.

۸- ((۸)) -تغیّر/ R و M تغیر.در R پس از«تغیر»لفظی شبیه«باشد»نوشته شده و البتّه خط زده شده است.

۹- ((۹)) -و کافر شوند/در R به خطّی ریز بالای سطر نوشته شده است. M به جای«و»،«همه» دارد.

۱۰- ((۱۰)) -بنده ای/ M بنده.

۱۱- ((۱۱)) -تبارك و/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -ساخته است/ M کردانیده.

و (۱)بیّنات اوئیم و حجّتهای خدائیم بر خلق و خلیفه های اوئیم و أمینان حضرت إلهیم و إمامان اوئیم.مائیم وجه اللّه و (۲)عین اللّه و (۳)لسان اللّه-و تفسیر أکثر اینها خواهد آمد در ضمن شرح؛إن شاء اللّه.

به سبب دشمنی ما خدای-تبارک و تعالی-بندگان خود را عذاب می کند و به سبب دوستی و متابعت ما ثواب می دهد و از میان خلق خود ما را معصوم و مطهّر گردانید و ما را برگزید و اگر کسی بگوید که:چرا؟و چگونه؟ (۴)و در کجا؟، (۵)هر آینه کافر می گردد و مشرک،زیرا که نمی رسد کسی را که ازو سؤال کند از آنچه او می کند چه هرچه می کند همه بر وفق حکمت می کند (۶)و او را می رسد که از همه سؤال کند از هرچه می کنند.ای سلمان و ای جندب!

گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!

حضرت (۷)-صلوات اللّه علیه-فرمود که:هرکه (۸)إیمان بیاورد به آنچه گفتم و تصدیق کند به آنچه بیان کردم و تفسیر کردم و شرح کردم (۹)و واضح گردانیدم و روشن ساختم و مبرهن ساختم،پس او مؤمنیست ممتحن که خدای-تبارک و تعالی-إیمان را در دل او جای داده است و سینه او را باز کرده و روشن ساخته است از برای إسلام و او عارفی است بینا که به نهایت عرفان رسیده است (۱۰)و تمام و کامل شده است؛و هرکه شک کند

۱- (۱) -و/ M ندارد.

۲- (۲) -و/در M زبر دارد.

۳- (۳) -و/در M زبر دارد.

۴- (۴) -و چگونه/در M «و»یا«چ»زبر دارد.

۵- (۵) -کجا/ M +و.

۶- (۶) -آنچه او...حکمت می کند/ M هرچه میکنند.

۷- (۷) -حضرت/در M روی واپسین حرف دو زبر نهاده شده است!!

۸- (۸) -هرکه/در R مکرّر نوشته شده است.

۹- (۹) -و شرح کردم/ M ندارد.

۱۰- (۱۰) -رسیده است/ M رسید است.

و (۱)عناد ورزد و توقّف کند و حیران شود و صاحب (۲)شک شود،پس او تقصیر کرده است و دشمن ماست. (۳)ای سلمان و جندب!

گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!

حضرت فرمود که:من میرانم و من (۴)زنده می گردانم به إذن پروردگار خود،و من خبر می دهم شما را به آنچه می خورید و آنچه ذخیره می سازید در خانه های (۵)خود به إذن پروردگار،و منم دانا به پنهان دلهای (۶)شما و إمامان از فرزندان من نیز می دانند (۷)و هرچه خواهند می توانند کرد،زیرا که ما همه (۸)یکی ایم (۹)،أوّل ما محمّد است و آخر ما محمّد است و همه ما محمّدیم.پس جدایی میندازید (۱۰)میان ما.پس بدرستی که ما ظاهر می شویم در هر زمانی و در هر وقتی در هر دوری (۱۱)در هر صورتی که خواهیم به إذن خدای-تبارک و تعالی-و خواهش ما خواهش خداست و هرگاه ما نخواهیم (۱۲)خدا نمی خواهد.وای همه وای بر کسی که إنکار کند فضیلت ما را و برگزیدگی ما را و آنچه پروردگار ما به ما داده است،زیرا که هرکه إنکار کند چیزی از آن چیزهایی (۱۳)که خدای -تبارک و تعالی-به ما ارزانی داشته است (۱۴)،پس بتحقیق که إنکار قدرت إلهی و خواهش

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -صاحب/در M واپسین حرف زبر دارد!

۳- ((۳)) -ماست/ M ندارد.

۴- ((۴)) -من/ M ندارد.

۵- ((۵)) -خانه های/ M و R خانهای. آشنایان به هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان می دانند که«خانهای»هم جمع«خان»تواند بود و هم جمع«خانه».

۶- ((۶)) -دلهای/در M حرف یکم زبر دارد.

۷- ((۷)) -می دانند/ M می داند.

۸- ((۸)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۹- ((۹)) -یکی ایم/ R یکی ام.ضبط نص،موافق M است.

۱۰- ((۱۰)) -میندازید/ M می سازید.

۱۱- ((۱۱)) -دوری/ M دوری و.

۱۲- ((۱۲)) -نخواهیم/ M نمی خواهیم.

۱۳- ((۱۳)) -چیزهایی/ M چیزهای.

۱۴- ((۱۴)) -است/ M ندارد.

إلهی کرده است (۱)در حقّ ما.ای سلمان و ای جندب!

گفتند:لبّیک!یا أمیر المؤمنین!

حضرت فرمود که:بتحقیق که پروردگار ما به ما عطا کرده است آنچه بزرگتر و عظیم تر و بالاتر و بزرگوارتر ازینهاست. (۲)

همه گفتیم:یا أمیر المؤمنین!چه چیز است آنچه عطا کرده است شما را پروردگار شما که ازینها همه (۳)عظیم تر (۴)و بزرگ تر (۵)است؟

حضرت-صلوات (۶)اللّه علیه-فرمود که:به ما داده است پروردگار ما اسم أعظم خود را که اگر خواهیم بدریم و (۷)پاره کنیم (۸)آسمانها و (۹)زمینها و بهشت و دوزخ را،و (۱۰)به سبب آن به آسمان بالا رویم یا به (۱۱)زمین به زیر رویم و به مغرب رویم و به مشرق رویم و به (۱۲)عرش رویم (۱۳)و بر عرش نشینیم و با خدا سخن گوئیم (۱۴)و إطاعت می کنند ما را هرچیز حتّی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و (۱۵)کوهها و درختان و چهارپایان و دریاها و بهشت (۱۶)و دوزخ.اینها همه را خدای-تبارک و تعالی-به ما داده است به برکت (۱۷)اسم أعظمی که به ما یاد داده است و ما را به آن مخصوص گردانیده است،و با

۱- ((۱)) -و خواهش إلهی کرده است/ R در إدامه افزوده است:«و خواهش الهی»؛آنگاه روی دو لفظ«خواهش»و«الهی»را در این افزونه خط زده اند.

۲- ((۲)) -ازینهاست/ M از اینها است.[کذا].

۳- ((۳)) -همه/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -عظیم تر/ M عظیم.

۵- ((۵)) -بزرگ تر/ M بزرکوارتر.

۶- ((۶)) -صلوات/ M صلواه.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -کنیم/در M «ن»زبر دارد!

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -به/ M بر.

۱۲- ((۱۲)) -به/ M با.

۱۳- ((۱۳)) -رویم/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -گوئیم/ M کوییم[!].

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶)) -بهشت/ M بهشتها(ولی روی«سها»-ظ.به نشانه حذف نقطه چین شده است).

۱۷- (۱۷)) -برکت/در M حرف واپسین زبر دارد!

اینها همه،چیزی می خوریم و می آشامیم و در بازارها راه می رویم و این کارها (۱)می کنیم به أمر پروردگار،و ما بندگان خاص پروردگاریم که سبقت بر وی نمی گیریم به سخن و به أمر او کار (۲)می کنیم و ما را (۳)گردانید همه معصوم و مطهّر و زیادتی داد بر بسیاری از بندگان مؤمن خود.پس ما می گوئیم که:حمد و سپاس و ستایش آن پروردگاری را که هدایت کرد ما را به این مرتبه و ما نبودیم که هدایت یابیم اگر خدای-تبارك و تعالی-ما را هدایت نمی کرد،و تمام است (۴)کلمه عذاب بر کافران یعنی آنهائی (۵)که إنکار می کنند آنچه خدای-تبارك و تعالی-ما را داده است از فضل و إحسان.ای سلمان و (۶)ای جندب! (۷)این معرفت منست (۸)به نورانیّت.پس به این دست زنید تا راه یابید.پس بدرستی که هیچ یک از شیعیان ما به حدّ بینایی (۹)نمی رسند تا مرا به نورانیّت نشناسند.پس چون مرا به نورانیّت (۱۰)شناختند بینااند و به تمام و کمال خود رسیده اند و به دریای (۱۱)علم فرو رفته اند و به مرتبه فضل خود رسیده اند و مطّلع شده اند (۱۲)بر سرّی از أسرار إلهی و پنهان خزینه های او.

[روایت نوزدهم:نقل کرده ثقه الاسلام کلینی در کافی از عبد العزیز بن مسلم]

و روی ثقه الإسلام فی الکافی،عن عبد العزیز بن مسلم قال:کنّا مع الرّضا-صلوات اللّه (۱۳)علیه-بمرو (۱۴)فاجتمعنا فی الجامع یوم (۱۵)الجمعه فی بدء مقدمنا فاداروا (۱۶)أمر

۱- ((۱)) -کارها/ M کارها[کذا].

۲- ((۲)) -کار/در M مکرّر نوشته شده است.

۳- ((۳)) -را/ M ر.

۴- ((۴)) -تمام است/ M تمامت.

۵- ((۵)) -آنهائی/ M انهایی.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -جندب/واپسین حرف در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -منست/ M من است.

۹- ((۹)) -بینایی/ M بینائی.

۱۰- ((۱۰)) -نشناسند...نورانیّت/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -و به دریای/ M ریای.

۱۲- ((۱۲)) -شده اند/ R شداند. M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -مع...اللّه/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -بمرو/ M بمرو. R ؟.

۱۵- ((۱۵)) -یوم/ M یوم.

۱۶- ((۱۶)) -فاداروا/ M فارادوا.

الإمامه و ذكروا خوض النّاس فيها فدخلت على سيّدى-عليه السّلام (۱)-فأعلمته خوض النّاس فيه،فتبسّم-عليه السّلام-ثمّ قال:يا عبد العزيز!جهل القوم (۲)و خدعوا عن ارائهم (۳)إنّ اللّه-عزّ و جلّ-لم يقبض نبيّه (۴)-صلّى اللّه عليه و آله-حتّى أكمل له الدّين و أنزل عليه القرءان (۵)فيه تبيان (۶)كلّ شىء بيّن فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج (۷)إليه النّاس (۸) كملا (۹).فقال-عزّ و جلّ-: مٰا فَرَّطْنٰا فِي الْكِتٰابِ مِنْ شَيْءٍ (۱۰)و أنزل فى حجّه (۱۱)الوداع و هى اخر عمره (۱۲)-صلّى اللّه عليه و آله (۱۳)- اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (۱۴)وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ (۱۵)لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ (۱۶)دِيناً (۱۷)(۱۸)و أمر الإمامه من تمام الدّين و لم يمض-صلّى اللّه عليه و آله (۱۹)-حتّى بيّن لأمّته معالم (۲۰)دينهم (۲۱)و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد (۲۲)سبيل الحقّ و أقام لهم عليّا-صلوات اللّه و سلامه عليه (۲۳)-علما (۲۴)و إماما و ما ترك

۱- ((۱)) -عليه السّلام/ M ع.

۲- ((۲)) -القوم/ M القوم.

۳- ((۳)) -ارائهم/در M حرف يكم زبر دارد.

۴- ((۴)) -نبيّه/در M ياء پيش دارد.

۵- ((۵)) -القرءان/در M واپسين حرف زير دارد.

۶- ((۶)) -تبيان/ M بيان.

۷- ((۷)) -يحتاج/در M واپسين حرف زبر دارد.

۸- ((۸)) -النّاس/ R النّاس.در M واپسين حرف نشان جزم دارد.

۹- ((۹)) -كملا/ M كهلا.

۱۰- ((۱۰)) -قرآن كريم:س ۶،ى ۳۸.

۱۱- ((۱۱)) -حجّه/ M حجّه.

۱۲- ((۱۲)) -عمره/ M عمره.

۱۳- ((۱۳)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -لكم دينكم/در M از قلم افتاده است.

۱۵- ((۱۵)) -رضيت/ M رضيت.

۱۶- ((۱۶)) -الإسلام/در M واپسين حرف پيش دارد.

۱۷- ((۱۷)) -دينا/ M +قيّما.گويا خود كاتب يا ديگر كه زائد بودن اين افزونه را دريافته آن را نشاندار كرده است.

۱۸- ((۱۸)) -قرآن كريم:س ۵،ى ۳.

۱۹- ((۱۹)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۲۰- ((۲۰)) -معالم/در M واپسين حرف پيش دارد.

۲۱- ((۲۱)) -دينهم/ M دينهم.

۲۲- ((۲۲)) -على قصد/ M حتّى قصد.

۲۳- (۲۳)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M ص.

۲۴- (۲۴)) -عَلَما/ M عِلمْا.

لهم شيئا يحتاج إليه الأـمّه إلاّـ بيّنه فمن زعم أنّ اللّه-عزّ و جلّ-لم يكمل (۱)دينه (۲)فقد ردّ كتاب اللّه و من ردّ كتاب اللّه (۳)فهو كافر.هل يعرفون (۴)قدر الإمامه و محلّها (۵)من الأـمّه فيجوز (۶)فيها اختيارهم؟! (۷)إنّ الإمامه (۸)أجلّ قدرا و أعظم شأنا (۹)و أعلى مكانا و أمنع (۱۰)جانبا و أبعد غورا (۱۱)من أن يبلغها النّاس بعقولهم أو ينالوها بارائهم (۱۲)أو يقيموا إماما باختيارهم.إنّ (۱۳)الإمامه (۱۴)خصّ اللّه-عزّ و جلّ-بها إبراهيم الخليل (۱۵)-صلوات اللّه عليه (۱۶)-بعد النّبوّه و الخلّه (۱۷)مرتبه ثالثه و فضيله شرّفه بها و أشاد (۱۸)بها ذكره فقال: إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً (۱۹)فقال الخليل(ع)سرورا بها: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي .قال اللّه تبارك و تعالى: لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي (۲۰)الظّٰالِمِينَ فأبطلت هذه الآيه إمامه كلّ ظالم إلى يوم القيمه و صارت فى الصّفوه ثمّ أكرمه اللّه تعالى بأن جعلها فى ذرّيّته أهل (۲۱)الصّفوه و الطّهاره.

۱- ((۱)) -يكمل/ M يكمل.

۲- ((۲)) -دينه/ M دينه[كذا].

۳- ((۳)) -و من ردّ كتاب اللّه/ M ندارد.

۴- ((۴)) -يعرفون/در R حرف يكم هم دو نقطه بر فراز دارد و هم دو نقطه بر فرود. M تعرفون.

۵- ((۵)) -محلّها/در M لام مشدّد زير دارد.

۶- ((۶)) -فيجوز/چنين است در R و M به پيش زاى.

۷- ((۷)) -اختيارهم/در M راء زبر دارد.

۸- ((۸)) -الإمامه/در M واپسين حرف پيش دارد.

۹- ((۹)) -شأنا/ M شانا.ضبط نص موافق R است.

۱۰- ((۱۰)) -أمنع/در M واپسين حرف زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -غورا/در M حرف يكم پيش دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بارائهم/در M حرف دوم زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -إنّ/ M انّ.

۱۴- ((۱۴)) -الإمامه/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۵- ((۱۵)) -الخليل/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۶- ((۱۶)) -صلوات اللّه عليه/ M ص.

۱۷- ((۱۷)) -الخلّه/در M و R به زبر خاء كتابت شده است.

۱۸- ((۱۸)) -أشاد/ M اشار.

۱۹- ((۱۹)) -قرآن كريم:س ۲،ى ۱۲۴.

۲۰- ((۲۰)) -عهدى/ R عهدى. M سازگار با ضبط ماست.

۲۱- ((۲۱)) -أهل/ M اهل.

فقال: وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ نٰافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنٰا صٰالِحِينَ وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرٰاتِ وَ إِقٰامَ الصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءَ الزَّكٰاةِ وَ كٰانُوا لَنٰا (۱)عٰابِدِينَ (۲)فلم تزل (۳)فى ذرّيّته يرثها بعض (۴)عن بعض قرنا فقرنا حتّى ورّثها (۵)اللّه (۶)-عزّ و جلّ-النّبىّ (۷)- صلّى اللّه عليه و اله (۸)-فقال-جلّ و تعالى-: إِنَّ أَوْلَى النّٰاسِ بِإِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ (۹)اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰)فكانت له خاصّه (۱۱)فقلّدها-صلّى اللّه عليه و آله (۱۲)-عليّا-صلوات اللّه و سلامه عليه (۱۳)-بأمر اللّه-عزّ و جلّ-على رسم (۱۴)ما فرض اللّه فصارت فى ذرّيته الأصفيآء (۱۵)الّذين ءاتاهم اللّه العلم و الإيمان بقوله-جلّ و علا (۱۶)-: وَ قٰالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ (۱۷)فهى فى ولد علىّ(ع)خآصّه إلى يوم القيمه إذ لا نبىّ بعد محمّد-صلّى اللّه عليه و آله (۱۸)-فمن أين يختار هؤلآء الجهّال (۱۹)؟!

إنّ الإمامه هى منزله الأنبيآء و إرث (۲۰)الأوصيآء.إنّ الإمامه (۲۱)خلافه (۲۲)اللّه (۲۳)

۱- ((۱)) -لنا/ M لها.

۲- ((۲)) -قرآن كريم:س،.

۳- ((۳)) -تزل/ M يزل.

۴- ((۴)) -بعض/ R بعض.

۵- ((۵)) -ورّثها/ M ورثه.

۶- ((۶)) -اللّه/در M واپسين حرف زير دارد.

۷- ((۷)) -النّبىّ/در M واپسين حرف پيش دارد.

۸- ((۸)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۹- ((۹)) -للّذين/ M للّذين.

۱۰- ((۱۰)) -قرآن كريم:س ۳،ى ۶۸.

۱۱- ((۱۱)) -خاصّه/ M خاصه.

۱۲- ((۱۲)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.ضبط نص،بنابر R است.

۱۳- ((۱۳)) -صلوات اللّه و سلامه عليه/ M ع.

۱۴- ((۱۴)) -رسم/ M رسم.

۱۵- ((۱۵)) -الأصفيآء/در R واپسين حرف پيش دارد.ضبط نص،موافق M است.

۱۶- ((۱۶)) -علا/ M على.

۱۷- ((۱۷)) -قرآن كريم:س ۳۰،ى ۵۶.

۱۸- ((۱۸)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۹- ((۱۹)) -الجهّال/در M واپسين حرف زير دارد.

۲۰- ((۲۰)) -و إرث/ M وارث.

۲۱- (۲۱)) -إنّ الإمامه/در M از قلم افتاده است.

۲۲- (۲۲)) -خلافه/در R و M به زبر خاء کتابت گردیده است.در M واپسین حرف افزون بر پیش، زیر نیز دارد.

۲۳- (۲۳)) -اللّه/در M از قلم افتاده است.

و خلافه (۱)الرّسول-صلّى اللّه عليه و آله (۲)-و مقام (۳)أمير المؤمنين-عليه السّلام (۴)-و ميراث الحسن و الحسين-صلوات اللّه عليهما.إنّ الإمامه زمام الـدّين و نظام المسـلمين و صـلاح الـدّنيا و عزّ المؤمنين.إنّ الإمامه أسّ الإسـلام النّامى (۵)و فرعه السّامى بالإمام تمام الصّلوه و الزّكوه و الصّيام و الحجّ و الجهاد و توفير الفىء و الصّدقات و إمضاء الحـدود و الأحكام و منع الثّغور و الأطراف. (۶)الإمـام يحلّ حلال اللّه و يحرّم (۷)حرام اللّه و يقيم حـدود (۸)اللّه و يذبّ (۹)عن دين اللّه و يـدعو (۱۰)إلى سبيل ربّه بالحكمه و الموعظه الحسنه و الحجّه البالغه.

الإمام كالشّمس الطّالعه المجلّله (۱۱)بنورها للعالم و هى فى الأفق بحيث لا تنالها (۱۲)الأيدى و الأبصار (۱۳).الإمام البدر المنير و السّراج الزّاهر و النّور السّاطع و النّجم الهـادى فى غيـاهب (۱۴)اللّجى و أجواز البلـدان القفار و لجـج (۱۵)البحار.الإمام المآء العـذب على الظّمآء و الـدّالّ على الهـدى و المنجى (۱۶)من الرّدى.الإمـام النّار على اليفـاع الحارّ لمن اصـطلى به و الـدّليل فى المهالك؛من فارقه (۱۷)فهالك.الإمام السّحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشّمس المضيئه و السّمآء الظّليله و الأرض البسيطه و العين الغزيره و الغدير و الرّوضه.

۱- ((۱)) -خلافه/در R و M به زبر خاء كتابت گرديده است.در M واپسين حرف زير دارد.

۲- ((۲)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص. M +فمن اين يختار.

۳- ((۳)) -مقام/در M واپسين حرف زير دارد.

۴- ((۴)) -عليه السّلام/ M ع.

۵- ((۵)) -النّامى/ M النّاهى[كذا].

۶- ((۶)) -الأطراف/ M +و.

۷- ((۷)) -يحرّم/ M يحرّم.

۸- ((۸)) -حدود/در M واپسين حرف زير دارد.

۹- ((۹)) -يذبّ/در R به پيش حرف يكم كتابت گرديده است. M يذّب.

۱۰- ((۱۰)) -يدعو/ M يدعوا.

۱۱- ((۱۱)) -المجلّله/ M المجلله.

۱۲- ((۱۲)) -تنالها/در M لام زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -الأبصار/در M باء زير دارد. M +و.

۱۴- ((۱۴)) -غياهب/در R به زبر هاء كتابت شده است.

۱۵- ((۱۵)) -لجج/ M يحج.

۱۶- ((۱۶)) -المنجى/ M المنجى.

۱۷- ((۱۷)) -فارقه/ M ندارد.

الإمـام الأنيس الرّفيق و (۱)الوالد الشّـفيق و الأخ الشّـقيق (۲)و الأمّ البرّه بالولـد (۳)الصّغير (۴)و مفزع العبـاد (۵)فی الدّاهيه النّادّ (۶).الإمام أمين اللّه (۷)فی خلقه و حجّته علی عباده و خليفته فی بلاده و الدّاعی إلی اللّه و الذّابّ عن حرم اللّه.الإمام المطهّر من الـذّنوب و المـبرّأ (۸)من العيوب،المخصوص بـالعلم،الموسوم بـالحلم،نظـام الـدّين و عزّ (۹)المسـلمين و غيـظ المنـافقين و بوار الكافرين.الإمام واحد دهره لا يدانيه أحد و لا يعادله (۱۰)عالم (۱۱)و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له و لاـ اكتسـاب بـل اختصـاص (۱۲)من المفضّـل الوهّـاب فمن ذا الّـذی يبلغ معرفه (۱۳)الإمام أو يمكنه اختياره (۱۴)؟! هيهات! (۱۵)هيهات! (۱۶)ضلّت العقول (۱۷)و تاهت (۱۸)الحلوم و حارت (۱۹)الألباب و خسئت (۲۰)العيون و تصاغرت العظمآء (۲۱)و تحيّرت (۲۲)الحكمآء و تقاصرت الحلمآء (۲۳)و حصرت

۱- ((۱)) -و/ M ندارد.

۲- ((۲)) -الشّقيق/ M الّشفيق[كذا].

۳- ((۳)) -بالولد/ M بالوالد.

۴- ((۴)) -الصّغير/ M الصّغير.

۵- ((۵)) -العباد/ M العباد.

۶- ((۶)) -النّادّ/ M النّاذ.

۷- ((۷)) -اللّه/ M اللّه.

۸- ((۸)) -المبرّأ/ M المبرّ.

۹- ((۹)) -عزّ/ M عزّ.

۱۰- ((۱۰)) -يعادله/ M يعادله.

۱۱- ((۱۱)) -عالم/در R حرف سوم هم زير دارد و هم زبر.

۱۲- ((۱۲)) -اختصاص/ M اختصاص.

۱۳- ((۱۳)) -معرفه/ M معرفه.

۱۴- ((۱۴)) -اختياره/در M راء زير دارد.

۱۵- ((۱۵)) -هيهات/در M واپسين حرف حركت ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -هيهات/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۷- ((۱۷)) -العقول/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۸- ((۱۸)) -تاهت/ M ناهت.

۱۹- ((۱۹)) -حارت/ M حارت.

۲۰- ((۲۰)) -خسئت/در R حرف سوم دو نقطه در زير نيز دارد.ضبط نص،موافق M است.

۲۱- ((۲۱)) -العظماء/ M العظماء.

۲۲- ((۲۲)) -تحيّرت/ M +العظمآء[كذا].

۲۳- (۲۳)) -الحلماء/در M واپسین حرف زیر دارد.

الخطبآء (۱)و جهلت الألبّآء و كلّت الشّعرآء و عجزت (۲)الأدبآء و عييت البلغآء عن وصف شأن من شأنه أو فضيله من فضائله و أقرّت بالعجز و التّقصير و كيف يوصف بكلّه أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه (۳)و يغنى غناه لا كيف و أنّى؟و هو بحيث النّجم (۴)من يد المتناولين و وصف الواصفين.فأين الاختيار من (۵)هذا أو أين (۶)العقول عن هذا و أين (۷)يوجد مثل هذا-؟أتظنّون أنّ ذلك يوجد فى غير ال الرّسول محمّد -صلوات اللّه عليه و عليهم السّلام-؟كذّبتهم (۸)و اللّه (۹)أنفسهم (۱۰)و منّتهم الأباطيل فارتقوا (۱۱)مرتقا (۱۲)صعبا دحضا تزلّ عنه إلى الحضيض أقدامهم راموا إقامه الإمام بعقول حائره بائره ناقصه و اراء مضلّه فلم يزدادوا منه إلاّ بعدا قاتلهم اللّه أنّى يؤفكون لقد راموا صعبا (۱۳)و قالوا إفكا و ضلّوا ضلالا بعيدا و وقفوا فى الحيره إذ تركوا الإمام عن بصيره و زيّن لهم الشّيطان أعمالهم و صدّهم عن السّبيل و كانوا مستبصرين رغبوا (۱۴)عن اختيار (۱۵)اللّه و اختيار رسوله (۱۶)-صلّى اللّه عليه و آله (۱۷)-و أهل بيته إلى اختيارهم و القرءان يناديهم: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ يَخْتٰارُ مٰا كٰانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ (۱۸)وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۱۹)و قال- عزّ و جلّ-: وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَهٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ (۲۰)أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ

۱- ((۱)) -و حصرت الخطباء/ M ندارد.

۲- ((۲)) -عجزت/در M جيم زير دارد.

۳- ((۳)) -مقامه/ R و M مقامه.

۴- ((۴)) -النّجم/ R النّجم.ضبط نص،موافق M است.

۵- ((۵)) -من/ M من.

۶- ((۶)) -أين/ M اين.

۷- ((۷)) -أين/ M اين.

۸- ((۸)) -كذّبتهم/ M كذّبتهم.

۹- ((۹)) -اللّه/در M واپسين حرف پيش دارد.

۱۰- ((۱۰)) -أنفسهم/ M أنفسهم.

۱۱- ((۱۱)) -فارتقوا/ M فارتقوا.

۱۲- ((۱۲)) -مرتقا/ M مرتقا. R مرتقا.

۱۳- ((۱۳)) -دحضا...صعبا/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -رغبوا/ M رغبوا.

۱۵- ((۱۵)) -اختيار/در M راء زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -رسوله/ M رسول اللّه.

۱۷- ((۱۷)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۸- ((۱۸)) -اللّه/واپسين حرف در M پيش دارد.

۱۹- ((۱۹)) -قرآن كريم:س ۲۸،ى ۶۸.

۲۰- (۲۰)) -رسوله/در M لام زبر دارد.

اَلْخِيَرَهُ (۱)الایه،و قال: مٰا (۲)لَکَمْ کَیْفَ تَحْکَمُونَ أَمْ لَکَمْ کِتٰابٌ فِیهِ تَـدْرُسُونَ إِنَّ لَکَمْ فِیهِ لَمٰا تَخَیَّرُونَ أَمْ لَکَمْ أَیْمٰانٌ عَلَیْنٰا بٰالِغَهٌ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ إِنَّ لَکُم لَمٰا تَحْکُمُونَ (۳)سَلْهُمْ أَیُّهُمْ بِذٰلِکَ زَعِیمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَکٰاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکٰائِهِمْ إِنْ کٰانُوا صٰادِقِینَ (۴)و قال-عزّ و جلّ-: أَ فَلاٰ یَتَـدَبَّرُونَ (۵)الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا (۶)أم طبع اللّه علی قلوبهم فهم لاـ یفقهون (۷)أم قٰالُوا سَـمِعْنٰا وَ هُمْ لاٰ یَسْـمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ (۸)عِنْـدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاـ یَعْقِلُـونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْـمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْـمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۹)أم قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا (۱۰)بل هو فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیم (۱۱)فکیف لهم باختیار الإمام و الإمـام عالم (۱۲)لاـ یجهـل راع لا ینکل معـدن (۱۳)القـدس و الطّهـاره و النّسـک و الزّهـاده و العلم و العباده مخصوص بـدعوه الرّسول-صـلّی اللّه علیه و آله-و نسل المطهّره البتول لا مغمز فیه فی نسب و لا یدانیه ذو حسب فی البیت من قریش و الذّروه من هاشم و العتره (۱۴)من الرّسول-صـلوات اللّه علیه و آله-و الرّضا من اللّه-عزّ و جلّ-شـرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامی العلم کامـل الحلم مضـطلع بالإمـامه عـالم بالسّـیاسه مفروض الطّاعه قائم بأمر اللّه-عزّ و جلّ (۱۵)-ناصـح لعباد اللّه حافظ لدین اللّه.إنّ الأنبیاء (۱۶)و الأئمّه (۱۷)

۱- ((۱)) -قرآن کریم:س ۳۳،ی ۳۶.

۲- ((۲)) -ما/در M از قلم افتاده است.

۳- ((۳)) -أم لکم کتاب...تحکمون/ M ندارد.

۴- ((۴)) -قرآن کریم:س ۴۸،ی ۳۸.

۵- ((۵)) -یتدبّرون/ R یتّدبرون. M یتدّبرون.

۶- ((۶)) -قرآن کریم:س ۴۷،ی ۲۴.

۷- ((۷)) -مقایسه کنید با قرآن:س ۹،ی ۹۳.

۸- ((۸)) -الدّوابّ/در M باء مشدّد پیش دارد.

۹- ((۹)) -قرآن کریم:س ۸،ی ۲۱-۲۳.

۱۰- ((۱۰)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۹۳.

۱۱- ((۱۱)) -قرآن کریم:س ۲۱،ی ۵۷.

۱۲- ((۱۲)) -عالم/ M +و.

۱۳- ((۱۳)) -معدن/ M معدن.

۱۴- ((۱۴)) -العتره/ M العثره.

۱۵- ((۱۵)) -شرف الأشراف...عزّ و جلّ/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -الأنبیآء/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -الأئمّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

-صلوات اللّه عليهم-يوفّقهم اللّه و يؤتيهم من مخزون (۱)علمه و حكمه ما لا يؤتيه (۲)غيرهم فيكون علمهم فوق (۳)علم (۴)أهل (۵)زمانهم فی قوله-جلّ و تعالی-: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ (۶)أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدى (۷)فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۸)و قوله-تبارک (۹)و تعالی-: وَ مَنْ يُؤْتَ (۱۰)الْحِكْمَةَ (۱۱)فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً (۱۲)و قوله تعالی فی طالوت: (۱۳)إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۱۴)و قال لنبيّه-صلّی اللّه عليه و آله-: أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ (۱۵)وَ الْحِكْمَةَ (۱۶)وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۷)[و قال فی الأئمّه من أهل بيت نبيّه و عترته و ذرّيّته-صلوات اللّه عليهم-: أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ] (۱۸)وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً ۱۹فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

۱- ((۱)) -مخزون/ M مخزون.

۲- ((۲)) -يؤتيه/ M يوتيهم.

۳- ((۳)) -فوق/چنين است در M . R فوق.

۴- ((۴)) -علم/ M علم.

۵- ((۵)) -أهل/ M اهل.

۶- ((۶)) -يتّبع/ M يتّبع.

۷- ((۷)) -إلّا أن يهدی/ M ندارد.

۸- ((۸)) -قرآن کريم:س ۱۰،ی ۳۵.

۹- ((۹)) -تبارک/ M تبارک[كذا].

۱۰- ((۱۰)) -يؤت/ M و R يؤتی(در R حرف يکم نقطه ندارد).

۱۱- ((۱۱)) -الحکمه/واپسين حرف در M پيش دارد.

۱۲- ((۱۲)) -قرآن کريم:س ۲،ی ۲۶۹.

۱۳- ((۱۳)) -طالوت/در M واپسين حرف هم زير دارد و هم زبر.

۱۴- ((۱۴)) -قرآن کريم:س ۲،ی ۲۴۷.

۱۵- ((۱۵)) -الكتاب/در M واپسين حرف پيش دارد.

۱۶- ((۱۶)) -الحکمه/در M واپسين حرف پيش دارد.

۱۷- ((۱۷)) -قرآن کريم:س ۴،ی ۱۱۳.

۱۸- ((۱۸)) -و قال فی...الحکمه/همه اين بخش که درون قلّاب نهاده ايم،نه در M هست و نه در R ؛ ليک پيداست که از قلم افتاده،چه ماتن،ما به إزای آن را در ترجمه آورده است.ما اين بخش را نقل کرديم از:الکافی،تحقيق غفّاری،۲۰۲/۱.-

وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۱)و إنّ العبد إذا اختاره اللّه-عزّ و جلّ-لأمور (۲)عباده شرح صدره لذلک و أودع قلبه ينابيع (۳)الحكمه (۴)و ألهمه (۵)العلم إلهاما فلم يعى بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصّواب فهو معصوم مؤيّد موفّق مسدّد قد أمن (۶)من الخطاء و الزّلل و العثار يخصّه اللّه بذلک ليكون (۷)حجّه (۸)على عباده و شاهده على خلقه و ذلک فضل اللّه (۹)يؤتيه من يشاء و اللّه ذو الفضل العظيم. (۱۰)فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه أو يكون مختارهم بهذه الصّفه فيقدّمونه تعدّوا (۱۱)-و بيت (۱۲)اللّه!-الحقّ و نبذوا كتاب اللّه وراء ظهورهم (۱۳)كأنّهم لا يعلمون و فى كتاب اللّه الهدى و الشّفاء فنبذوه و اتّبعوا أهوائهم فذمّهم (۱۴)اللّه و مقتهم (۱۵)و أتعسهم (۱۶)فقال-جلّ و علا-: وَ مَنْ أَضَلُّ (۱۷)مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ و قال: فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ و قال كَبُرَ (۱۸)مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ (۱۹)اللّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ و صلّى اللّه على محمّد و آله و سلّم (۲۰)تسليما. (۲۱)

۱- ((۱)) -قرآن كريم:س ۴،ى ۵۴ و ۵۵.

۲- ((۲)) -لأمور/ M الامور.

۳- ((۳)) -ينابيع/در M واپسين حرف پيش دارد.

۴- ((۴)) -الحكمه/در M واپسين حرف زبر دارد.

۵- ((۵)) -ألهمه/ R الهمه.

۶- ((۶)) -أمن/ M امن.

۷- ((۷)) -ليكون/ M ليكون.

۸- ((۸)) -حجّه/ M حجّه.

۹- ((۹)) -اللّه/در M از قلم افتاده است.

۱۰- ((۱۰)) -العظيم/در M واپسين حرف پيش دارد.

۱۱- ((۱۱)) -تعدّوا/ M تعدّوا.

۱۲- ((۱۲)) -بيت/ M بيت.

۱۳- ((۱۳)) -ظهورهم/ M ظهورهم.

۱۴- ((۱۴)) -فذمّهم/ M فدمهم.

۱۵- ((۱۵)) -مقتهم/ M مقتهم.

۱۶- ((۱۶)) -أتعسهم/ضبط نص موافق R است. M تعسهم.

۱۷- ((۱۷)) -أضلّ/ M اضّل.

۱۸- ((۱۸)) -كبر/ M كبر.

۱۹- ((۱۹)) -يطبع/ M يطبع.

۲۰- ((۲۰)) -سلّم/ M سلّم.

۲۱- ((۲۱)) -نگر:الكافى،تحقيق غفّارى،۱۹۸/۱-۲۰۳؛و:أصول كافى،با ترجمه و شرح مرحوم آيه اللّه كمره اى،ط.أسوه،

.۱۳۰-۱۱۶/۲

روایت کرده (۱)است محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی به إسناد او از عبد العزیز بن مسلم که ما با حضرت إمام ثامن،علیّ بن موسی الرّضا-صلوات اللّه و سلامه علیه-بودیم در مرو.پس ما جمعی از موالیان آن حضرت در روز جمعه (۲)در مسجد جامع جمع شدیم در ابتدای دخول ما به آن شهر.پس در میان انداختند جمعی أمر إمامت را و نقل کردند (۳)که مردم بسیار در آن متفکّراند (۴)و در تبیین (۵)آن می کوشند.پس من داخل شدم بر آن حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه-و إعلام کردم آن حضرت را که مردمان (۶)بسیار در إمامت سخن می گویند.پس آن حضرت تبسّم (۷)فرمود و (۸)فرمود که:ای عبد العزیز!این قوم همه جاهل و نادانند و ایشان فریب خورده اند (۹)از رای و (۱۰)تدبیر و فکرشان.بدرستی که خدای-عزّ و جلّ-رسول خود را-صلّی اللّه علیه و آله-از دنیا نبرد (۱۱)تا آنکه دین را از برای او کامل نگردانید (۱۲)و قرآنی به سوی او فرستاد که در اوست بیان هرچیز و مبیّن است (۱۳)در او حلال و حرام و حدود و أحکام (۱۴)و هرچه مردمان به آن (۱۵)احتیاج دارند بالتّمام و الکمال. (۱۶)پس خدای-تبارک و تعالی-فرمود که:ما تقصیر نکردیم در قرآن هیچ تقصیر.و در حجّه الوداع که آخر عمر آن حضرت بود(ص) (۱۷)این آیه را فرستاد (۱۸)که

ص:۱۴۴

۱- ((۱)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۲- ((۲)) -جمعه/در M عین زبر دارد.

۳- ((۳)) -کردند/ M کردم.

۴- ((۴)) -متفکّراند/ M متفکرند.

۵- ((۵)) -تبیین/ M تبین.

۶- ((۶)) -مردمان/ M مردم.

۷- ((۷)) -تبسّم/ M تبسم.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -خورده اند/در M دال پس از راء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -نبرد/ M نبرد.

۱۲- ((۱۲)) -نگردانید/ M کردانید.

۱۳- ((۱۳)) -است/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -أحکام/ M احکام.

۱۵- ((۱۵)) -آن/ M او.

۱۶- ((۱۶)) -بالتّمام و الکمال/ M بالتمام و الکمال.

۱۷- ((۱۷)) -ص/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -فرستاد/ M فرستاد[کذا].

ترجمه اش (۱)اینست:امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و خشنود (۲)گردیدم (۳)از برای شما دین إسلام را و أمر إمامت از تمامی (۴)دین است و آن حضرت-صلّی اللّه علیه و آله (۵)-از دنیا نرفت تا آنکه بیان کرد از برای أمّت خود چیزهایی (۶)که سبب دانش دین ایشان بود و روشن گردانید از برای ایشان (۷)راه ایشان را و (۸)ایشان را گذاشت بر آنکه به راه حق می رفتند و إقامت کرد از برای ایشان حضرت (۹)أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب را-صلوات اللّه علیه-که راهنما و إمام و پیشوای (۱۰)ایشان باشد و نگذاشت (۱۱)از برای ایشان چیزی که أمّت به آن احتیاج داشته باشند مگر آن که بیان کرد.پس کسی که گمان کند که خدای-تبارک و تعالی-دین خود را کامل (۱۲)نکرد.پس بتحقیق که رد کرده (۱۳)است کتاب خدا را و هرکه رد کند کتاب خدا را پس او کافر است.آیا می دانید شما قدر إمامت را و مرتبه او را و نسبت او را (۱۴)به أمّت تا آنکه جایز باشد در آن اختیار أمّت؟بدرستی که قدرش (۱۵)از آن بزرگترست و شانش از آن عظیم تر و مرتبه اش از آن بلندتر و (۱۶)جانبش از آن مانع تر و غورش از آن دورتر است که مردمان به آن توانند رسید به عقول خودشان (۱۷)یا توانند یافت او را به فکرهای خود یا إقامت کرد إمامی به اختیار خود.بدرستی (۱۸)که إمامت (۱۹)

۱- ((۱)) -ترجمه اش/زبر جیم در M آمده است.

۲- ((۲)) -خشنود/ M خوشنود.

۳- ((۳)) -گردیدم/ M کردانیدم.

۴- ((۴)) -تمامی/ M امام.

۵- ((۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۶- ((۶)) -چیزهایی/ M چیزهای.

۷- ((۷)) -بود و...ایشان/در M نیامده است.

۸- ((۸)) -و/ M و راه.

۹- ((۹)) -حضرت/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -و پیشوای/ M و بیشوای.

۱۱- ((۱۱)) -نگذاشت/ M نکذاشت.

۱۲- ((۱۲)) -کامل/ M کامل[!].

۱۳- ((۱۳)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و نسبت او را/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -قدرش/ M قدراش.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -خودشان/ M خودشان.

۱۸- ((۱۸)) -بدرستی/ M بدرستی.

١٩- (١٩)) -إمامت/ M اقامت.

مخصوص گردانید خدای (۱)-عزّ و جلّ-به آن،حضرت إبراهیم خلیل را-صلوات اللّه (۲)علیه- بعد از مرتبه نبوّت و مرتبه محبّت و این مرتبه سیّم (۳)بود فوق آن دو مرتبه زیرا که إمامت ریاست (۴)دین و دنیاست (۵)و فضیلتی بود که آن حضرت را به آن مشرّف گردانید و نام آن حضرت را به این بلند (۶)گردانید و فرمود که: إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً (۷)یعنی بدرستی که من گردانیدم تو را إمام مردمان. (۸)پس حضرت خلیل(ع) (۹)از روی خوشحالی به این مرتبه فرمود: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی (۱۰)یعنی:خداوندا!چنانکه مرا به این شرف مشرّف گردانیدی بعضی از ذرّیّت مرا نیز به این مرتبه (۱۱)مشرّف گردان.خدای-تبارک و تعالی-فرمود (۱۲)که:دعای تو را مستجاب گردانیدیم (۱۳)و لیکن (۱۴)نمی رسد (۱۵)به عهد من که إمامت و خلافتست، (۱۶)ستمکاران (۱۷)از ذرّیّت تو.پس باطل گردانید این آیه إمامت هر ظالمی (۱۸)را تا روز قیامت و گردید إمامت در معصومان.و (۱۹)صاحب (۲۰)کشّاف

۱- ((۱)) -خدای/ M خدای.

۲- ((۲)) -صلوات اللّه/ M صلواه.

۳- ((۳)) -سیّم/تشدید یاء از M است.

۴- ((۴)) -ریاست/ M ریااست.

۵- ((۵)) -ست/ M است.

۶- ((۶)) -بلند/ M مشرف.

۷- ((۷)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۱۲۴.

۸- ((۸)) -مردمان/ M ندارد.

۹- ((۹)) -ع/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۱۲۴.

۱۱- ((۱۱)) -مرتبه/ M +کردانیدی بعضی از ذریت مرا نیز باین مرتبه.

۱۲- ((۱۲)) -فرمود/ M فرمود[!].

۱۳- ((۱۳)) -گردانیدیم/ M کردانیدم.

۱۴- ((۱۴)) -و لیکن/ R و ولیکن.ضبط نص،موافق M است.

۱۵- ((۱۵)) -نمی رسد/زبرهای راء و سین از M است.

۱۶- ((۱۶)) -خلافتست/ M خلافت است.

۱۷- ((۱۷)) -ستمکاران/ M ستمکارانر[کذا].

۱۸- ((۱۸)) -ظالمی/ M ظلمی.

۱۹- ((۱۹)) -و/از«و صاحب کشّاف...»تا«...تدبّر»در R و M پس از«...به کمال إیمان مشرف»- که لختی پس از این است- آمده.در R رونویسگر نشانه تقدیم و تأخیر نهاده و محلّ صحیح این بخش را نشان داده است.

۲۰- ((۲۰)) -و صاحب/در M مکرّر نوشته شده و در یک مورد روی باء زبر نهاده شده است!

و قاضی بیضاوی استدلال کرده اند به این آیت بر عصمت أنبیا و أئمّه (۱)و قاضی گفته که:

این آیه دلالت می کند که می باید که پیغمبران معصوم باشند پیش از زمان بعثت و بعد از زمان بعثت و أئمّه (۲)می باید که در زمان إمامت معصوم باشند. (۳)و برو بحث کرده است (۴)مولانا عصام الدّین (۵)که یک آیه و (۶)یک دلالت (۷)چگونه دلالت می کند بر عصمت أنبیا پیش از زمان بعثت (۸)و دلالت نمی کند بر عصمت أئمّه پیش از زمان إمامت؟و اگر دلالت کند لازم می آید که أبا بکر و عمر و عثمان (۹)إمام نباشند زیرا (۱۰)که هریک ازیشان سالها کافر بودند و آنکه گفتند که:می باید که در زمان إمامت معصوم باشند آن را هم که (۱۱)قایلست (۱۲)که أئمّه (۱۳)ایشان معصوم بودند با (۱۴)آن مطاعنی (۱۵)که خود از برای هریک نقل کرده اند و إجماع صحابه بر تکفیر عثمان و (۱۶)قتل او و دفن نکردن او (۱۷)؛تدبّر.

پس (۱۸)خدای-تبارک و تعالی-گرامی ساخت حضرت إبراهیم را به آنکه گردانید در

۱- ((۱)) -نگر:تفسیر البیضاوی،۳۹۸/۱؛و:الکشّاف،۳۰۹/۱.

۲- ((۲)) -أئمّه/ R ایمه. M ائمه.

۳- ((۳)) -نگر:تفسیر البیضاوی،۳۹۸/۱.

۴- ((۴)) -کرده است/ R کرد است.

۵- ((۵)) -عصام الدّین/ M عصام الدین[!].گویا مراد از«مولانا عصام الدّین»،همانا«عصام الدّین إبراهیم بن محمّد بن عربشاه اسفراینی(۸۷۳-۹۴۵ ه.ق)است که بر تفسیر بیضاوی حاشیه نوشته است(نگر:کشف الظّنون،۱۹۰/۱ و ۱۹۱؛و روضات الجنّات،ط.إسماعیلیان،۱۸۰/۱؛ و:الأعلام زرکلی،۶۶/۱).

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -دلالت/زبر دال در M هست.

۸- ((۸)) -بعثت/ M بعثت.

۹- ((۹)) -عثمان/ M عثمان.

۱۰- ((۱۰)) -زیرا/ M زیرا زیرا.

۱۱- ((۱۱)) -هم که/ M که هم.

۱۲- ((۱۲)) -قایلست/ M قابلست.

۱۳- ((۱۳)) -أئمّه/ R ایمه.

۱۴- ((۱۴)) -با/ M یا.

۱۵- ((۱۵)) -مطاعنی/ M مطاعتی.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -دفن نکردن او/ M دفن او نکردن. البتّه در M روی«او»و«نکردن»دو نشان ناخواناست که دور نیست نشان تأخیر و تقدیم باشد.

۱۸- ((۱۸)) -پس/در R بالای این کلمه به خطّی.

ذرّيّت او أهل اصطفا (۱)و عصمت را.پس فرمود كه:بخشيديم و داديم به (۲)حضرت إبراهيم (۳)به واسطه اين دعا حضرت إسحاق و يعقوب را كه فرزند فرزند او بود و همه را (۴)گردانيديم (۵)صالح و شايسته (۶)و گردانيديم (۷)ايشان را إمامان كه هدايت كنند خلق را به أمر ما و وحى (۸)كرديم به ايشان (۹)كردن أعمال خير را و (۱۰)به پاى داشتن نماز را و دادن زكات را و (۱۱)بودند ايشان (۱۲)عبادت كنندگان ما.پس هميشه اين إمامت در ذرّيّت حضرت إبراهيم بود (۱۳)و ميراث مى بردند إمامت را بعضى از بعضى قرن قرن تا خداى-تبارك و تعالى-به ميراث به حضرت رسالت پناه (۱۴)محمّدى (۱۵)-صلّى اللّه عليه و آله (۱۶)-،ارزانى داشت. (۱۷)پس خداى-تبارك و تعالى-فرمود كه: (۱۸)بدرستى كه سزاوارترين مردمان (۱۹)به حضرت إبراهيم هر آينه (۲۰)آنهايى اند (۲۱)كه متابعت آن حضرت كردند و (۲۲)اين پيغمبر-صلّى اللّه عليه و آله- (۲۳)و آنهايى كه به كمال إيمان مشرّف گشتند از خويشان آن حضرت و خداى-تبارك و تعالى-ولىّ مؤمنانست. (۲۴)پس اين إمامت،مخصوص رسول

۱- ((۱)) -اصطفا/ R اصطفى. M اصطفى.

۲- ((۲)) -به/ M ندارد.

۳- ((۳)) -إبراهيم/ M +را.

۴- ((۴)) -را/ M ندارد.

۵- ((۵)) -گردانيديم/ M كردانيدم.

۶- ((۶)) -شايسته/ M شايسته.

۷- ((۷)) -گردانيديم/ M كردانيدم[كذا].

۸- ((۸)) -وحى/ M وحى.

۹- ((۹)) -ايشان/ M ايشان.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -ايشان/ M ايشان.

۱۳- ((۱۳)) -بود/ M بودند.

۱۴- ((۱۴)) -رسالت پناه/ M رسالت پناهى.

۱۵- ((۱۵)) -محمّدى/ M محمّد مصطفى.

۱۶- ((۱۶)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۷- ((۱۷)) -داشت/ M داشت.

۱۸- ((۱۸)) -كه/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -مردمان/ M مردمان.

۲۰- ((۲۰)) -هر آينه/«ن»در M زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -انهایی اند/ M آنهای.

۲۲- ((۲۲)) -و/در M زبر دارد.

۲۳- ((۲۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ R «و آله»ندارد. M ص.

۲۴- ((۲۴)) -مؤمنانست/ M مومنا است.

خدا (۱)بود(ص). (۲)پس آن حضرت در گردن حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب (ع) (۳)انداخت (۴)به أمر خدای-تبارک و تعالی-بر آن نحوی که خدای-تبارک و تعالی-مقرّر گردانیده بود.پس گردید در ذرّیّت آن حضرت برگزیدگانی که خدای-تبارک و تعالی-به ایشان داد علم و إیمان را به آنکه فرمود که:گفت خدای-تبارک و تعالی-آن جماعتی را که به ایشان داده شده بود علم و إیمان که بتحقیق که شما درنگ خواهید کرد به حسب نوشته إلهی تا روز قیامت (۵)زیرا که بعد از محمّد(ص) (۶)دیگر پیغمبری نخواهد بود. (۷)پس از کجا اختیار می توانند کرد این جهّال إمامت را؟بدرستی (۸)که إمامت منزلت و مرتبه پیغمبرانست و میراث أوصیاء ایشانست.بدرستی که إمامت، (۹)،جانشینی خدا و (۱۰)جانشینی رسول خداست و مرتبه حضرت أمیر المؤمنین(ع)و میراث إمام حسن و إمام حسین است-صلوات اللّه علیهما.بدرستی که إمامت،مهار دین است و نظام مسلمانان است (۱۱)و (۱۲)صلاح دنیا و سبب عزّت مؤمنانست. (۱۳)بدرستی که إمامت پی إسلام است که عالی است (۱۴)و (۱۵)شاخ بلند اوست.به سبب إمام (۱۶)تمام است نماز و (۱۷)زکات و (۱۸)حج و (۱۹)روزه و (۲۰)جهاد و رسانیدن غنایم و تصدّقات به مستحقّان ایشان

۱- ((۱)) -خدا/ M خدای.

۲- ((۲)) -ص/ M ندارد.

۳- ((۳)) -علیّ بن أبی طالب(ع)/ M ندارد.

۴- ((۴)) -انداخت/ M انداخت.

۵- ((۵)) -قیامت/ M قیامت.

۶- ((۶)) -ص/ M ندارد.

۷- ((۷)) -بود/ M بود.

۸- ((۸)) -بدرستی/ M بدرستی.

۹- ((۹)) -منزلت...إمامت/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -مسلمانان است/ M مسلمانانست.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -مؤمنانست/ M موممنااست.

۱۴- ((۱۴)) -عالی است/ M عالیست.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -إمام/ M امام.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰– (۲۰)) –و/در M زبر دارد.

و جاری ساختن حدود إلهی و أحکام باری و محفوظ گردانیدن سرحدها و أطراف (۱)از أعادی.إمام حلال می کند حلال خدا را و حرام می کند حرام خدا را و إقامت می کند حدود إلهی را و دفع می کند از دین خدا شبه ملحدان را و می خواند مردمان را به راه خدا به حکمت و موعظه (۲)نیکو و حجّت کامل.إمام مثل آفتاب طالعست که روشن می کند به نور خود تمام (۳)عالم را و آن آفتاب در أفق آسمان به مرتبه ایست که نمی رسد به آن دستها و (۴)دیده ها.إمام ماه شب چهارده است که روشن می گرداند عالم را و چراغی است روشنائی دهنده (۵)و نوریست لامع (۶)و ستاره ایست راه نماینده در شبهای تار و در میان (۷)شهرهای خالی و (۸)کنارهای (۹)دریاها.إمام آب شیرینست بر تشنگان و راه نماینده است به راه هدایت و نجات دهنده است از راه هلاکت.إمام به منزله آتشی است که در بلندیها می گذارند (۱۰)در صحراها که کسی که راه را گم کند بر سر راه آید به دیدن آن.آتش گرم کننده است سرماخورده ها را که خواهند از آن گرم شوند.راهنماست در مهلکه ها. (۱۱)

هرکه ازو (۱۲)مفارقت کند هالکست.إمام ابریست باران دهنده.بارانیست پی درپی آینده.

ص:۱۵۰

۱- ((۱)) -أطراف/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲- ((۲)) -موعظه/در M،ظاء،زبر دارد.

۳- ((۳)) -تمام/ M تمام.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -روشنائی دهنده/ R روشنایی دهنده.در M «روشنائی»مکرّر نوشته شده است.و در بار دوم حرف پیش از آخر نه نقطه دارد و نه«ء».

۶- ((۶)) -لامع/ M ندارد.

۷- ((۷)) -میان/ M +ان.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -کنارهای/چنین است در R و M .زیر کاف از M است. بر بنیاد هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان،«کنارهای»را،هم می توان به صورت جمع«کنار» خواند و هم جمع«کناره».

۱۰- ((۱۰)) -می گذارند/ M +و.

۱۱- ((۱۱)) -مهلکه ها/ R مهلکها. M مهلکها.

۱۲- ((۱۲)) -ازو/ M ازان.

آفتابیست روشنائی دهنده. (۱)آسمانی است سایه اندازنده.زمینی است گسترده (۲)از برای نفع خلایق.چشمه ایست بسیار آب محلّ جمع شدن آبهای بارانست. (۳)باغستانست (۴).

إمام أنیس بیچارگانست.رفیق دردمندانست.پدر مشفق مهربانست.برادر با جان برابرست. (۵)به منزله مادر مهربانست.نسبت به فرزند خرد (۶).فریادرس بندگانست در مصیبتهای (۷)سخت.إمام أمین خداست در میان خلق او (۸)،و حجّت خداست بر بندگان او و خلیفه خداست در (۹)بلاد او.خواننده (۱۰)است مردم را به خدا.دفع کننده است دشمنان را از حرم إلهی.إمام پاکست از گناهان و بری است از عیبها.مخصوص است به علم.نشانه است در حلم.نظام دین است (۱۱)و سبب عزّت مسلمانانست و سبب خشم کافرانست (۱۲)و سبب هلاک کافرانست.إمام یگانه زمانست.نمی باید در آن زمانه کسی (۱۳)بهتر ازو (۱۴)باشد.کسی در مرتبه (۱۵)نزدیک او نیست و در دانائی (۱۶)عدیل او نیست و بدل او یافت نمی شود و او را شبیه و (۱۷)نظیر نیست. (۱۸)مخصوص است به همه فضیلتها بی آنکه او طلب او کرده (۱۹)باشد یا کسب کرده باشد بلکه (۲۰)مخصوص گردانیدنی است (۲۱)از منعم

۱- ((۱)) -روشنائی دهنده/در M چنین است. R روشنایی دهنده.

۲- ((۲)) -گسترده/ M گسترنده.

۳- ((۳)) -آبهای بارانست/ M اینها باران.

۴- ((۴)) -باغستانست/ M +و.

۵- ((۵)) -ست/ M است.

۶- ((۶)) -خرد/ M و R خورد.

۷- ((۷)) -مصیبتهای/ M معصیتهای.

۸- ((۸)) -در میان خلق او/ M ندارد.

۹- ((۹)) -حجّت...در/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -خواننده/ M خوانده.

۱۱- ((۱۱)) -دین است/ M دینست.

۱۲- ((۱۲)) -کافرانست/چنین است در M و R لیک گویا سهو القلم ماتن است و به قیاس نصّ عربی «منافقانست»باید باشد.

۱۳- ((۱۳)) -کسی/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -ازو/ M از او.

۱۵- ((۱۵)) -مرتبه/ R مرتبه.

۱۶- ((۱۶)) -دانائی/ R دانایی.ضبط نص.موافق M است.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -نیست/ M ندارد.

۱۹- (۱۹)) -کرده/ M +است.

۲۰- (۲۰)) -بلکه/ M +او.

۲۱- (۲۱)) -مخصوص گردانیدنی است/ M مخصوص کردانیدنست.

بخشنده پروردگار عالمیان.پس که می تواند شناخت إمام را یا که را ممکن است که اختیار إمام کند؟!دور افتاده اند عقلها همه گم اند و خردها همه سرگردانند و عقول همه حیرانند و چشمها همه کند و بی نورند و (۱)بزرگان همه ذلیل اند (۲)و حکما همه متحیّرند و صاحبان خرد همه قاصرند (۳)و زبان فصحا همه بازمانده است و (۴)صاحبان عقل همه جاهلند (۵)و (۶)شعرا همه لالند و عربیّت دانان همه عاجزاند (۷)و صاحبان بلاغت بازمانده اند از آنکه وصف توانند کرد مرتبه ای (۸)از مراتب إمام (۹)را یا فضیلتی از فضایل او را و (۱۰)همه مقرّند به عجز و تقصیر.و چگونه وصف توان (۱۱)کرد او را بتمامی یا توان رسید به کنه (۱۲)وصف او یا توان فهمید چیزی از کارهای او را یا یافت شود کسی که جانشین او باشد (۱۳)و (۱۴)یا فایده إمام (۱۵)را رساند؟حاشا نه و (۱۶)چگونه و (۱۷)کجا؟!و حال (۱۸)آنکه به منزله ستاره است که دست هیچکس به او (۱۹)نمی رسد و (۲۰)وصف هیچکس به او نمی رسد.پس کجا اختیار توانند کرد أمّت چنین کس را یا کجا عقلها می رسد به این مرتبه و (۲۱)کجا یافت می شود مثل (۲۲)این مرتبت؟!آیا گمان دارید که این مرتبه یافت

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -ذلیل اند/ M ذلیلند.

۳- ((۳)) -قاصرند/ M قاصراند.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -جاهلند/ M جاهلند[کذا].

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -عاجزاند/ M عاجزند.

۸- ((۸)) -مرتبه ای/ M مرتبه.

۹- ((۹)) -إمام/ M امام.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -توان/ M توانند.

۱۲- ((۱۲)) -کنه/ M کنه.

۱۳- ((۱۳)) -باشد/در M شین زیر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -إمام/ M او.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -حال/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -او/ M ان.

۲۰- ((۲۰)) -و/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -و/در M زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -مثل/ M ندارد.

می شـود در غیر آل (۱)رسول-صلّی اللّه علیه و آله و علیهم السّلام-؟!و اللّه که خود تکـذیب خود می کنند و (۲)ایشان را به این دروغ باز داشته انـد باطل چنـد پس به پایه چند بالا رفتند مشـکل لغزنده (۳)که می لغزد از آنجا قـدمهای (۴)ایشان و می افتند به أسفل السّافلین.

إراده کردنـد إقـامت إمـام را به عقلهـای حیران هالـک ناقص و عقلهای گمراه کننـده. (۵)پس زیاده نشـد ایشان را از خـدای-تبارک و تعالی-یا از إمام مگر دوری.

بکشد خدای-تبارک و تعالی (۶)-ایشان را!از کجا این افترا می بندند.هر آینه اراده کاری مشکل کردند و دروغی عظیم بستند و (۷)گم شدنـد گم شـدنی که از راه دور افتادنـد و در حیرت افتادنـد زیرا که بـا آنکه إمـام را می دانسـتند ترک او کردنـد و زینت داد از برای ایشان شـیطان کرده های (۸)ایشان را و ایشان را از راه خـدا بازداشت (۹)و حال آنکه راه را می دانسـتند رو گردانیدند از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و (۱۰)أهل بیت (۱۱)او و خود اختیار کردند و حال آنکه قرآن ایشان را فریاد می کنـد که: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ (۱۲)یعنی:پروردگار تو می آفرینـد آنچه را می خواهد و اختیار می کنـد هرکه را می خواهـد و ایشـان را اختیاری نیست در اختیار إمام. (۱۳)منزّه است خـدای -تبـارک و تعالی-و تعالی است از آنچه شرک به او می آورند و دیگر خدای-تبارک و تعالی-

ص:۱۵۳

۱- ((۱)) -آل/ M آن.

۲- ((۲)) -و/ M ندارد.

۳- ((۳)) -لغزنده/ M لغزیده.

۴- ((۴)) -قدمهای/ M قدمهاء.

۵- ((۵)) -گمراه کننده/ M کمراه کنند.

۶- ((۶)) -یا از...تعالی/ M ندارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -کرده های/ M کردهای. R کردهای.

۹- ((۹)) -بازداشت/در M «باز داشتند»بوده و سپس به خطّ رونویسگر من یک«شت»بالای آن إضافه شده است.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -بیت/در M در متن-که آغاز سطر أوّل صفحه چپ باشد-نیامده ولی در رکابه صفحه پیش از آن آمده است(البتّه به ضبط«بیت»!).

۱۲- ((۱۲)) -قرآن کریم:س ۲۸،ی ۶۸.

۱۳- ((۱۳)) -إمام/ M امام.

می فرماید که:نیست هیچ مرد (۱)مؤمن و زن مؤمنه ای (۲)را که چون خدا و رسول أمری کنند ایشان را اختیاری باشد و دیگر خدای-تبارک و تعالی-می فرماید:چیست شما را و چه شده است؟چگونه حکم می کنید؟آیا شما را کتابی هست که در آن کتاب می خوانید که شما را باشد که آنچه خواهید اختیار کنید یا شما را هست پیمانها و سوگندها بر ما که می رسد تا روز قیامت که شما را باشد که آنچه خواهید حکم کنید؟یا محمّد!سؤال کن از ایشان که کدامیک ازیشان (۳)به این معنی کفیل و ضامن می شوند یا ایشان را شریکهاست. (۴)پس باید که بیاورند شریکهای خود را اگر راست می گویند و دیگر خدای - تبارک و تعالی-می فرماید که:آیا تدبّر نمی کنند در معانی قرآن یا بر دلهای ایشان زده شده است قفلها یا زنگ گرفته است دلهای ایشان و مهر زده شده است (۵)که ایشان چیزی نمی فهمند یا می گویند که شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند.بدرستی که بدترین حیوانات نزد خدای-تبارک و تعالی- (۶)کران و (۷)گنگانی اند (۸)که عقل ندارند و عقل خود را به کار نمی فرمایند و اگر خدای-تبارک و تعالی-دریشان (۹)خیری (۱۰)می دید هر آینه به ایشان می شنوانید و اگر به ایشان بشنواند (۱۱)که هر آینه ایشان پشت می کنند و رو می گردانند یا می گویند که شنیدیم و لیکن (۱۲)عصیان می کنیم بلکه أمر إمام از فضل خدای-تبارک و تعالی- است.به هرکه می خواهد می دهد (۱۳)و خدای-تبارک و تعالی-صاحب (۱۴)فضل عظیم است.

۱- ((۱)) -مرد/ M مردی.

۲- ((۲)) -مؤمنه ای/ M مومنه[کذا].

۳- ((۳)) -ازیشان/ M از ایشان.

۴- ((۴)) -شریکهاست/ M شریکها است.

۵- ((۵)) -است/ M ندارد.

۶- ((۶)) -و تعالی/ M ندارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -گنگانی اند/ M کنکانند.

۹- ((۹)) -دریشان/ M در ایشان.

۱۰- ((۱۰)) -خیری/ M چیزی.

۱۱- ((۱۱)) -و اگر به ایشان بشنواند/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -و لیکن/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -می دهد/در M دال نیز زبر دارد. M +و خدای تبارک و تعالی است بهر که می خواهد بدهد.

۱۴- ((۱۴)) -صاحب/در M باء زبر دارد.

پس چگونه ایشان (۱)اختیار إمام توانند کرد و حال آنکه إمام عالمی است که جهل را به او راهی نیست؛رعایت کننده ایست که از کار خود باز نمی ایستد؛معدن (۲)پاکی و پاکیزگی و عصمت و عبادت و (۳)زهادت (۴)و (۵)علم و (۶)بندگی است. (۷)مخصوص است (۸)به خواندن رسول-صلّی اللّه علیه و آله-و از نسل مطهّره فاطمه زهراست. (۹)در نسب او عیبی نیست و صاحب (۱۰)حسبی نزدیک او نمی تواند بود.أصل او از قریش (۱۱)است (۱۲)و از بهترین قریش هاشم و از خویش نزدیک رسول خدا (۱۳)-صلّی اللّه علیه و آله-است (۱۴)و خواسته خدای- تبارک و تعالی.او شرف جمیع شرفهاست (۱۵)و از أولاد عبد مناف.علم او بلندترین علمهاست.حلم او کامل ترین حلمهاست. (۱۶)بار سنگین إمامت را از روی قوّت و قدرت برداشته است.داناست (۱۷)به تدبیر خلق.واجبست إطاعت او.ایستاده است به أمر إلهی.

نصیحت کننده است بندگان خدا را.حفظکننده است دین خدا را.بدرستی که پیغمبران و (۱۸)إمامان-صلوات اللّه علیهم-خدای-تبارک و تعالی-ایشان را توفیق می دهد (۱۹)و می دهد (۲۰)ایشان را از علم و حکمتهای مخزون پوشیده آنچه به غیر ایشان نمی دهد تا بوده باشد علم ایشان بالاتر از علم أهل زمان ایشان در آنجا که می فرماید خدای-تبارک

۱- ((۱)) -ایشان/ M +را.

۲- ((۲)) -معدن/در M دال زبر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -زهادت/ M زهاده.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -است/ M ندارد.

۸- ((۸)) -است/ M است.

۹- ((۹)) -فاطمه زهراست/ M فاطمه زهراء.

۱۰- ((۱۰)) -صاحب/ M صاحب.

۱۱- ((۱۱)) -قریش/زبر حرف دوم از M است.

۱۲- ((۱۲)) -است/ M است.

۱۳- ((۱۳)) -خدا/ M +است.

۱۴- ((۱۴)) -است/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -شرفهاست/ M شرفها است.

۱۶- ((۱۶)) -حلم او کامل ترین حلمهاست/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -داناست/ M دانا است.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹– (۱۹)) –می دهد/در M دال نیز زبر دارد.
۲۰– (۲۰)) –می دهد/در M دال نیز زبر دارد.

و تعالي-که:آيا کسی که هدايت می کند مردمان را به حق سزاوارترست (۱)که پيروی او کنند يا کسی که راه نيافته است مگر آنکه او را راه نمايند؟پس چه شده است شما را؟ چگونه حکم می کنيد؟و (۲)آنجا که خدای-تبارك و تعالي-می فرمايد (۳)که:هرکه خدای- تبارك و تعالي-حکمت داد (۴)پس بتحقيق که او را خيری (۵)بسيار داده شده است و آنجا که می فرمايد در حکايت طالوت که:بدرستی که خدای تعالي (۶)برگزيده او را بر شما و زياده کرد او را در فراخي علم و بدن و خدای-تبارك و تعالي-می دهد ملك و پادشاهي خود (۷)را به هرکه می خواهد و خدای-تبارك و تعالي-واسع العطاياست (۸)و داناست (۹)که به که می بايد داد و باز خدای-تبارك و تعالي-گفت به رسول خدا-صلّي اللّه عليه و آله-که:

فرستاد پروردگار تو بر تو (۱۰)قرآن و حکمت را (۱۱)و ياد داد تو را آنچه نمی دانستی و هست فضل خدای-تبارك و تعالي-بر تو عظيم.و باز خدای-تبارك و تعالي-در شان إمامان أهل بيت (۱۲)رسول خودش و خويشان و ذرّيّت آن حضرت-صلوات اللّه عليهم- فرمود که:آيا حسد می برند مردمان را بر آنچه خدای-تبارك و تعالي-داده است به ايشان از فضل خود.پس بتحقيق که داديم ما آل إبراهيم را کتاب و (۱۳)حکمت و (۱۴)داديم ايشان را ملکی عظيم.پس بعضی از مردمان (۱۵)إيمان آوردند و (۱۶)بعضی إيمان نياوردند و بس

۱- ((۱)) -سزاوارترست/ M سزاوارتر است.

۲- ((۲)) -و/ M در.

۳- ((۳)) -می فرمايد/ M می فرمايند.

۴- ((۴)) -داد/ M ندارد.

۵- ((۵)) -خيری/ M و R چيزی(در R حرف دوم بی نقطه است).ضبط نص به تصحيح قياسی است.

۶- ((۶)) -تعالي/ M تبارك و تعالي.

۷- ((۷)) -خود/ M او.

۸- ((۸)) -واسع العطاياست/ M واسع العطايا است.

۹- ((۹)) -داناست/ M دانا است.

۱۰- ((۱۰)) -تو/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -را/ M داد.

۱۲- ((۱۲)) -بيت/زبر يکم در M آمده است.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -مردمان/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

است جهنّم آتشی (۱)افروخته (۲)ایشان را و بدرستی (۳)که بنده هرگاه خدای-تبارک و تعالی- او را اختیار کند از برای أمور بندگان (۴)خود و او را والی ایشان گرداند (۵)سینه او را منبسط و پهن و روشن می گرداند از برای أمر إمامت و (۶)جا می دهد در دل او چشمه های (۷)حکمت را و إلهام (۸)می کند به او علوم را تا بعد از آن در نماند در جواب کسی و حیران نشود در جواب از آنچه صوابست.پس او معصوم است و مؤیّد است از خدای-تبارک و تعالی-و توفیق داده شده است و به راه راست است و ایمن (۹)است از خطا و (۱۰)لغزش و سر در آمدن و خدای-تبارک و تعالی-او را به این مخصوص گردانیده تا بوده باشد حجّت بر بندگان او و شاهد و (۱۱)گواه خدا باشد بر خلق إلهی و این فضل (۱۲)خدای-تبارک و تعالی- است؛به هرکه می خواهد می دهد و (۱۳)خدای-تبارک و تعالی-صاحب (۱۴)فضل عظیم است.

پس آیا قادر می توانند بود خلق بر مثل این مرتبه تا او را اختیار کنند (۱۵)یا بوده باشد اختیار کرده ایشان به این صفات تا او را مقدّم دارند؟!به حقّ خانه خدای-تبارک و تعالی- که از حق بدر (۱۶)رفتند و کتاب خدای-تبارک و تعالی-در پس پست خود انداختند که گویا هیچ نمی دانند و حال آنکه در کتاب خدای-تبارک و تعالی- (۱۷)-است (۱۸)هدایت و شفای خلق.پس او را بدور انداختند و متابعت کردند خواهشهای خود را. (۱۹)پس خدای-تبارک

۱- ((۱)) -آتشی/ M اتش.(بدون نقطه های حرف دوم).

۲- ((۲)) -افروخته/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -بدرستی/ M بدرستی.

۴- ((۴)) -بندگان/در M دال زبر دارد.

۵- ((۵)) -گرداند/ M کرده اند.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -چشمه های/ M و R چشمهای.

۸- ((۸)) -إلهام/«م»در M زیر دارد.

۹- ((۹)) -ایمن/در M «م»زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -خدا...فضل/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -صاحب/در M حاء زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -کنند/ M +و.

۱۶- ((۱۶)) -بدر/ M پدر.

۱۷- ((۱۷)) -و تعالی/ M ندارد.

۱۸- (۱۸)) -است/ M ندارد.

۱۹- (۱۹)) -پس او را...خود را/ M ندارد.

و تعالی-ایشان را مذمّت کرد (۱)و (۲)از برای ایشان عذاب و (۳)هلاکت مقرّر ساخته چنانکه خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که:کیست گمراه تر از کسی که پیروی کند خواهش خود را بی هدایت إلهی؟بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-هدایت نمی کند و به مطلب نمی رساند قوم ستمکاران را. (۴)و دیگر فرمود که:هلاکت باد ایشان را و (۵)ضایع باد أعمال ایشان.و دیگر فرمود که:دشمنی و گناه (۶)عظیم است (۷)نزد خدای-تبارک و تعالی-و نزد مؤمنان همچنین مهر می نهد (۸)خدای-تبارک و تعالی (۹)-بر دل هر متکبّری که بزرگی کند و حق را قبول نکند،و درود فرستد خدای-تبارک و تعالی-بر محمّد و آل او و (۱۰)سلام فرستد سلام فرستادنی.

[روایت بیستم:در مناقب خطیب خوارزم و وسیله المتعبّدین منقولست:]

و در مناقب خطیب خوارزم (۱۱)و وسیله المتعبّدین (۱۲)منقولست که:در روز فتح خیبر (۱۳)پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله-به حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب(ع) (۱۴)گفت که:یا علی!لو لا أن یقول فیک طوائف (۱۵)من أمّتی ما قالت النّصاری فی عیسی لقلت فیک قولا لا تمرّ بملإ (۱۶)إلّا أخذوا تراب رجلیک (۱۷)و فضل طهورک (۱۸)یستشفون به لکن حسبک

۱- (۱) -کرد/ M کرده.

۲- (۲) -و/ M ندارد.

۳- (۳) -و/در M زبر دارد.

۴- (۴) -ستمکاران را/ M ستمکار.

۵- (۵) -و/در M زبر دارد.

۶- (۶) -و گناه/ M من.

۷- (۷) -عظیم است/ M عظیمست.

۸- (۸) -مهر می نهد/ M ندارد.

۹- (۹) -تعالی/ M +و نزد مومنان هم مهر می نهد.

۱۰- (۱۰) -و/ M ندارد.

۱۱- (۱۱) -نگر:مناقب خوارزمی،ص ۱۲۹ و ۱۵۸؛و سنج:بشاره المصطفی-صلّی اللّه علیه و آله-، ص ۲۴۶؛و:إعلام الوری، ۳۶۶/۱.

۱۲- (۱۲) -نگر:مناقب خوارزمی،ص ۱۲۹ و ۱۵۸؛و سنج:بشاره المصطفی-صلّی اللّه علیه و آله-، ص ۲۴۶؛و:إعلام الوری، ۳۶۶/۱.

۱۳- (۱۳) -خیبر/ M خبر.

۱۴- (۱۴) -ع/ M علیه السلم.

۱۵- (۱۵) -طوائف/ M طوائف.

۱۶- (۱۶) -بملإ/ R بملاء.

۱۷- ((۱۷)) -رجليك/ M برجليك.

۱۸- ((۱۸)) -طهورك/چنين است در R . M ظهورك.

أن تكون منّی کهرون من موسی إلّا إنّه (۱)لا نبیّ (۲)بعدی و إنّک تبرئ عن ذمّتی و تقاتل علی سنّتی و إنّک فی الاخره معی و إنّک علی الحوض خلیفتی و إنّک أوّل من یکسی معی و إنّک أوّل من یدخل الجنّه (۳)معی من أمّتی و إنّ شیعتک علی منابر من نور مبیضّه (۴)وجوههم أشفع لهم و یکونون جیرانی و إنّ حربک (۵)حربی و سلمک سلمی و إنّ سرّک سرّی و علانیتک علانیتی و إنّ الحقّ معک و علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و إنّ الإیمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی لن یرد (۶)علی الحوض مبغض لک و لن یغیب عنه محبّ لک. (۷)فخرّ علیّ-رضی اللّه عنه-ساجدا و قال:الحمد للّه الّذی أنعم علیّ بالإسلام و علّمنی القرءان (۸)و حبّبنی (۹)إلی خیر البریّه خاتم (۱۰)النّبیّین و سیّد المرسلین إحسانا و تفضیلا.

آن حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه-می فرمایند که:یا علی!اگرنه آن بود که طائفه ای (۱۱)چند از أمّت من می گفتند در شان تو آنچه گفتند نصاری در شان (۱۲)عیسی و او را خدا دانستند،هر آینه من در شان تو می گفتم سخنی چند که نمی گذشتی به هیچ قوم مگر آنکه برمی داشتند از خاک (۱۳)پای تو و بازمانده وضوی تو که به آن شفا یابند و لیکن همین بس است تو را که تو از من به منزله هارونی از موسی چنانکه هارون خلیفه موسی

۱- ((۱)) -إلّا إنّه/ M الا انّه.

۲- ((۲)) -نبیّ/ M نبیّی.

۳- ((۳)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۴- ((۴)) -مبیضّه/چنین است در R . M مبیّضه.

۵- ((۵)) -حربک/در M باء پیش دارد(شاید به قلمی إلحاقی).

۶- ((۶)) -یرد/ M یرد.

۷- ((۷)) -لک/ R +قال.این افزونه در M نیست.

۸- ((۸)) -القرءان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -حبّبنی/ M حبّبنی.

۱۰- ((۱۰)) -خاتم/چنین است در R به زبر تاء. M خاتم.

۱۱- ((۱۱)) -طائفه ای/ M طائفه.

۱۲- ((۱۲)) -تو...شان/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -خاک/ M خاک.

بود (۱)و (۲)تـو نیز خلیفـه و (۳)جانشـین منی،غیر از آنکـه بعـد از من پیغمـبری نخواهـد بـود (۴)و (۵)اگرنه تـو می بـودی و (۶)بـدرستی کـه تـو بری می گردانی ذمّـت مرا از حقـوق مردم و قرضـهای ایشـان را کـه بر مـن دارنـد تـو أدا خـواهی کرد و وعدهایی (۷)که (۸)به ایشـان کرده ام وفا خواهی کرد و تو بر سـنّت و (۹)طریق من جهاد خواهی کرد با سه گروه و بـدرستی که تـو در آخرت بـا من خـواهی بود و بـدرستی که تو در حوض (۱۰)کـوثر جانشـین من خواهی بود در آب دادن أمّت من و بدرستی که تو أوّل کسی که حلّه های (۱۱)بهشت بپوشانند تو را با من و بدرستی که تو أوّل کسی که داخل بهشت شود با من از أمّت من (۱۲)و بدرستی که فردای قیامت شـیعیان تو بر منبرها باشند از نور و (۱۳)رویهای ایشان سـفید و نورانی باشد و من شفاعت کنم ایشان (۱۴)را و بوده باشـند در بهشت همسایگـان من و بـدرستی که حرب با تو حرب با منست و (۱۵)صلح با تو صلح با من و بدرستی که پنهان تو پنهان منست و (۱۶)آشکار تو آشکار من (۱۷)و بدرستی که حق با تست و بر زبان تست و در دل تست و برابر چشمهای تست یعنی حق می گویی (۱۸)و حق می دانی و (۱۹)حق می بینی و بدرستی که

۱- ((۱)) -بود/ M بود.

۲- ((۲)) -و/ M ندارد.

۳- ((۳)) -و/ M منی و.

۴- ((۴)) -نخواهد بود/ M نخواهد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -وعدهایی/چنین است در R . M وعدهای. بر بنیاد هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان«وعدهایی»را می توان هم صورت جمع«وعده» گرفت و هم صورت جمع«وعد».

۸- ((۸)) -که/ M ندارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -حوض/زبر یکم در M آشکارا آمده است.

۱۱- ((۱۱)) -حلّه های/ M حلها.

۱۲- ((۱۲)) -بدرستی که تو أوّل...من/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -ایشان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -من/ M من است.

۱۸- ((۱۸)) -می گویی/ M می کوئی.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

إیمان (۱)مخلوطست به گوشت و خون تو چنانکه مخلوطیست به گوشت و خون من (۲)و بدرستی که وارد نمی گردد بر حوض (۳)کوثر دشمن تو و غایب نخواهد بود ازو (۴)دوست تو.پس حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه (۵)-به سجده افتاد و (۶)گفت:حمد و (۷)سپاس آن پروردگاری را که منّت نهاد و (۸)إنعام (۹)کرد بر من به إسلام (۱۰)و (۱۱)به یاد داد (۱۲)مرا قرآن و دوست گردانید مرا به نزد بهترین أنام و خاتم پیغمبران و سیّد (۱۳)و مهتر و (۱۴)بهتر مرسلین،و (۱۵)اینها به من کرد از روی إحسان و تفضیل و تفضیل (۱۶)دادن من (۱۷)بر دیگران.

ای عزیز!نیکو تأمّل کن در هریک از ألفاظ این حدیث که دلیلیست واضح و (۱۸)هویدا بر أفضلیّت آن حضرت و جلالت (۱۹)قدر (۲۰)و رتبت آن بزرگوار.و (۲۱)علمای

۱- ((۱)) -می بینی...إیمان/ M ندارد.

۲- ((۲)) -مخلوطیست...من/ M ندارد. M +می بینی.

۳- ((۳)) -حوض/در M زبر یکم آشکارا کتابت گردیده است.

۴- ((۴)) -ازو/ M از او.

۵- ((۵)) -علیه/ R ندارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -إنعام/در M حرف یکم زبر دارد!!

۱۰- ((۱۰)) -إسلام/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -به یاد داد/ M یاد.«به یاد دادن»یعنی؟

۱۳- ((۱۳)) -سیّد/زبر سین در M آشکارا کتابت گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و تفضیل/در R بالای سطر و میان کلمات إقحام شده است.در M نیست.

۱۷- ((۱۷)) -من/ M مرا.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -جلالت/ M جلالیت.

۲۰- ((۲۰)) -قدر/ M قدر.

۲۱- ((۲۱)) -و/در M زبر دارد.

عامّه (۱)در أکثر کتب خود این حدیث را ذکر کرده اند و از مفاد آن غافلند؛ خَتَمَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلیٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلیٰ أَبْصٰارِهِمْ غِشٰاوَةٌ (۲).

[روایت بیست و یکم:در کفایت الطّالب و چهل حدیث و در وسیله المتعبّدین

هم از دارقطنی مروی است]

و در کفایت الطّالب (۳)و (۴)چهل حدیث که حافظ أبو نعیم در شان مهدی جمع کرده (۵)و در وسیله المتعبّدین (۶)هم از دارقطنی که صاحب جرح (۷)و تعدیلست مروی شده است که:أبو هرون عبدی گفت:از أبو سعید خدری (۸)طلب کردم حدیثی که از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۹)-شنیده باشی در فضل حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه-؛ أبو سعید خدری گفت که:رسول خدا(ص)بیمار شد و حضرت فاطمه زهرا به عیادت وی آمد و (۱۰)من از طرف دست راست رسول خدا(ص)نشسته بودم.چون رسول خدا را ضعیف و نحیف دید گریه (۱۱)بر وی غالب شد تا بر روی آن حضرت روان (۱۲)شد.حضرت فرمود که:ما یبکیک (۱۳)؟قالت:أخشی الضّیعه من بعدک-یا رسول اللّه!.فقال:یا فاطمه! أما (۱۴)علمت (۱۵)أنّ (۱۶)اللّه اطّلع علی أهل الأرض اطّلاعه (۱۷)فاختار منها أباک (۱۸)ثمّ اطّلع

۱- ((۱)) -عامّه/در M میم زیر دارد.

۲- ((۲)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۷.استشهاد بدین آیه در این مقام صواب نیست و نمونه ای است از کین توزیهای فرقه ای،که مع الأسف از دیرباز میان عامّه و خاصّه بوده است.

۳- ((۳)) -نگر:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۵۳/۱.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -نگر:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۵۳/۱،و ۲۶۷/۳.

۶- ((۶)) -سنج:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۵۳/۱.

۷- ((۷)) -جرح/ M خرج.

۸- ((۸)) -خدری/ M جدری.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -گریه/زیر یکم در M آشکارا کتابت شده است.

۱۲- ((۱۲)) -روان/ M جاری.

۱۳- ((۱۳)) -یبکیک/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -أما/ M امّا.

۱۵- ((۱۵)) -علمت/ R علمت. M علمت.

۱۶- (۱۶)) -أنّ/ M انّ.

۱۷- (۱۷)) -اطّلاعه/ R اطلّاعه.

۱۸- (۱۸)) -أباك/ M و R اباك. M +ثمّ اطّلع ثانيه فاختار منها اباك.

ثانیه فاختار (۱)منها (۲)بعلک (۳)فأوحی إلیّ فأنکحته (۴)و أخذته وصیّا.أما (۵)علمت (۶)أنّه لکرامه اللّه إیّاک. (۷)زوّجک (۸)أعظمهم علما و أکثرهم حلما و أقدمهم سلما.

فاستبشرت فقال:یا فاطمه!إنّا أهل بیت أعطینا سبع (۹)خصال لم یعطها (۱۰)أحد من الأوّلین و لا یدرکها أحد من الاخرین:نبیّنا خیر الأنبیاء و هو أبوک و وصیّنا خیر الأوصیاء و هو بعلک (۱۱)و شهیدنا خیر الشّهداء و هو عمّ أبیک حمزه (۱۲)و منّا من له جناحان (۱۳)یطیر بهما فی الجنّه حیث شاء و هو جعفر و منّا سبطا هذه الأمّه و هما ابناک (۱۴)و منّا مهدیّ هذه الأمّه الّذی یصلّی خلفه عیسی بن (۱۵)مریم-علی نبیّنا و آله و علیهما (۱۶)السّلام.ثمّ ضرب منکب (۱۷)الحسین فقال:من (۱۸)هذا مهدیّ (۱۹)هذه الأمّه.

حضرت رسالت پناه-صلوات اللّه و سلامه علیه (۲۰)-پرسیدند که:چه چیز تو را به گریه

۱- ((۱)) -فاختار/ R فاختار.

۲- ((۲)) -منها/ R منهم.در M هم«منهم»بوده ولی خود رونویسگر دستکاری کرده و آن را«منها» گردانیده است.

۳- ((۳)) -بعلک/ R بعلک.

۴- ((۴)) -فأنکحته/در M به زبر تاء آمده است.

۵- ((۵)) -أما/ M امّا.

۶- ((۶)) -علمت/ R علمت.

۷- ((۷)) -إیّاک/ M ایّاک.

۸- ((۸)) -زوّجک/ M زوجک.

۹- ((۹)) -سبع/ M سبع.

۱۰- ((۱۰)) -یعطها/در M طاء هم زیر دارد و هم زبر.

۱۱- ((۱۱)) -بعلک/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -حمزه/ M حمزه.

۱۳- ((۱۳)) -جناحان/ M و R جناحان.

۱۴- ((۱۴)) -ابناک/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -علیهما/ R علیهما.

۱۷- ((۱۷)) -منکب/ M منکب.

۱۸- ((۱۸)) -من/ M من.

۱۹- ((۱۹)) -مهدیّ/ M مهدّی.

۲۰- ((۲۰)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M صلّی اللّه علیه و آله.

درآورده است؟حضرت فاطمه (۱)-صلوات اللّه علیها (۲)-فرمود که:چون تو از دنیا می روی من بیکس و غریب می شوم و از بیکسی و فروماندگی ترسانم.پس حضرت فرمود که:ای فاطمه (۳)!آیا نمی دانی که خدای-تبارک و تعالی-نظر کرد به أهل زمین نظری و از ایشان اختیار کرد و برگزید پدر تو را؛پس نظری دیگر فرمود و (۴)و برگزید ازیشان (۵)شوهر تو را؛پس وحی کرد به من تا تو را به فرمان او به او دادم و او را وصیّ خود گردانیدم؟آیا نمی دانی که خدای-تبارک و تعالی-تو را گرامی داشت که تو را گردانید زن عالمترین مردمان (۶)و بردبارترین عالمیان (۷)و پیشتر از همه (۸)به شرف إسلام مشرّف شده.

پس حضرت فاطمه-صلوات اللّه علیها-خوشحال گردید.پس حضرت-صلوات اللّه علیه- فرمود که:ای فاطمه! (۹)بدرستی که ما أهل بیتیم که داده اند ما را هفت خصلت که نداده اند هیچ یک از پیشینیان را و (۱۰)در نمی یابد این صفات (۱۱)را أحدی از پسینیان. (۱۲)پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و آن پدر تست و (۱۳)وصیّ ما بهترین أوصیاء پیغمبرانست و آن شوهر تست و شهید ما بهترین (۱۴)شهیدان است (۱۵)و آن عمّ پدر تست حمزه و از ماست کسی که او را دو بالست و به آن طیران می کند در بهشت به هرجا که خواهد و (۱۶)آن جعفر است،

۱- ((۱)) -فاطمه/ M فاطمه.

۲- ((۲)) -صلوات اللّه علیها/ M علیها السّلام.

۳- ((۳)) -فاطمه/ M فاطمه.

۴- ((۴)) -و/ M ندارد.

۵- ((۵)) -ازیشان/ M ار ایشان.

۶- ((۶)) -مردمان/در M «ن»زیر دارد.

۷- ((۷)) -عالمیان/در M «ن»زیر دارد.

۸- ((۸)) -همه/در M «م»زیر دارد.

۹- ((۹)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صفات/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -پسینیان/ M پسنینان.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -أوصیاء...بهترین/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -شهیدان است/ M شهیدانست.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

برادر حضرت أمیر المؤمنین،و از ماست دو سبط و فرزندزاده پیغمبر این أمّت و آن هر دو فرزندان تست (۱)و از ماست مهدیّ این أمّت که نماز خواهد گزارد (۲)در عقب او عیسی بن مریم-علی نبیّنا و آله و علیه السّلام. (۳)پس پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۴)- دست بر دوش حضرت إمام حسین (۵)زد-صلوات اللّه و سلامه علیه (۶)-و فرمود که:از صلب این (۷)فرزند خواهد بود مهدیّ این أمّت.

[روایت بیست و دوم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و آله-انّه (۸)قال لمّا وصلت (۹)إلی العرش رأیت قدّامی (۱۰)تحت العرش علیّا یسبّح اللّه (۱۱)و یقدّسه.فقلت:یا جبرئیل! (۱۲) سبقنی (۱۳)علیّ بن (۱۴)أبی طالب (۱۵)- علیه السّلام-!فقال جبرئیل (۱۶): لا (۱۷)،لکنّی أخبرک-یا محمّد!-أنّ (۱۸)اللّه-تبارک و تعالی-کان یکثر من (۱۹)الثّناء و الصّلوه علی علیّ بن أبی طالب(ع)فوق عرشه فاشتاق العرش (۲۰)إلی (۲۱)رؤیته فلذلک خلق اللّه-تبارک و تعالی-ملکا بصورته تحت العرش لینظر (۲۲)العرش إلی علیّ

۱- ((۱)) -تست/ M تست.

۲- ((۲)) -گزارد/ M کذارد[کذا].

۳- ((۳)) -آله و علیه السّلام/ M علیهم السّلام[کذا].

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۵- ((۵)) -حسین/ M ندارد.

۶- ((۶)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M ندارد.

۷- ((۷)) -این/ M ای.

۸- ((۸)) -انّه/در M نون مشدّد هم زیر دارد و هم زبر!

۹- ((۹)) -وصلت/در M صاد مشدّد است.

۱۰- ((۱۰)) -قدّامی/ M قدامی.

۱۱- ((۱۱)) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۲- ((۱۲)) -جبرئیل/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -سبقنی/ M صبقنی.

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M ابن.

۱۵- ((۱۵)) -أبی طالب/ M طالب.

۱۶- ((۱۶)) -جبرئیل/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -لا/در M نیامده است.

۱۸- ((۱۸)) -أنّ/ M انّ.در R حرف یکم حرکت ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -من/ R +و.گویا روی آن خط زده شده است.چنین افزونه ای در M نیست.

۲۰- (۲۰)) -العرش/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۱- (۲۱)) -إلى/ M على.

۲۲- (۲۲)) -لینظر/در M واپسین حرف پیش دارد.

بن أبی طالب فیسکن (۱)شوقه (۲)و یکون (۳)تسبیح (۴)هذا الملک (۵)و تمجیده (۶)ثوابا لشیعه أهل بیتک یا محمّد!ثمّ قال جبرئیل(ع) (۷):إنّی أحبّ علیّ بن (۸)أبی طالب و أحبّ من یحبّه لأنّه لا یحبّه (۹)إلاّ مؤمن تقیّ و لا یبغضه إلاّ منافق شقیّ.أری-یا محمّد!- أنّ حمله العرش و الکرسیّ و الصّافّون (۱۰)حول العرش و الکرسیّ و الرّوحانیّین (۱۱)أشدّ (۱۲)معرفه لعلیّ بن (۱۳)أبی طالب(ع) (۱۴)من أهل الأرض له.یا محمّد!من أحبّ أن ینظر إلی یحیی بن زکریّا (۱۵)(ع) (۱۶)فی زهده و إلی المسیح عیسی بن (۱۷)مریم(ع) (۱۸)فی صفوته و إلی سلیمان فی سخائه (۱۹)و إلی موسی الکلیم فی عظمته و إلی داود فی خوفه و رجائه و إلی أیّوب فی صبره فلینظر إلی وجه علیّ بن أبی طالب(ع) (۲۰). (۲۱)

۱- ((۱)) -فیسکن/واپسین حرف در R و M پیش دارد.

۲- ((۲)) -شوقه/ M شوقه.

۳- ((۳)) -یکون/واپسین حرف در R پیش دارد.

۴- ((۴)) -تسبیح/ M یسبّح.

۵- ((۵)) -الملک/در M لام و کاف هم زبر دارند و هم زیرا!

۶- ((۶)) -تمجیده/ M تمجیده.

۷- ((۷)) -ع/ M ندارد.

۸- ((۸)) -بن/ R ابن. M بن.

۹- ((۹)) -لأنّه لا یحبّه/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -الصّافّون ضبط نص،موافق M و R است.

۱۱- ((۱۱)) -الرّوحانیّین/ R الرّوحانیّین.ضبط نص موافق M است.

۱۲- ((۱۲)) -أشدّ/ R أشّد.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن.

۱۴- ((۱۴)) -ع/ M علیه السّلام.

۱۵- ((۱۵)) -زکریّا/ M زکریّاء.

۱۶- ((۱۶)) -ع/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -بن/ M ابن.

۱۸- ((۱۸)) -ع/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -سخائه/ضبط نص،موافق R است. M سخاوته.

۲۰- ((۲۰)) -ع/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -سنج:مناقب ال أبی طالب-علیهم السّلام-،ابن شهر آشوب،۲۶۶/۲؛و:نهج الإیمان،۶۳۴ و ۶۳۵.

و باز (۱)منقولست از رسول خدا(ص)که فرمود که:چون به (۲)عرش رسیدم در شب معراج (۳)دیدم در پیش خود علیّ بن أبی طالب را در زیر عرش که تسبیح و تقدیس (۴)إلهی می کرد.پس گفتم:ای جبرئیل!علیّ بن (۵)أبی طالب پیشی گرفته است بر من.پس جبرئیل گفت که:او پیشی نگرفته است و لیکن خبر دهم تو را-یا محمّد!-که خدای- تبارك و تعالی-مدح حضرت علیّ بن (۶)أبی طالب بسیار می کرد (۷)و صلوات بر آن حضرت بسیار می فرستاد.پس عرش مشتاق جمال آن حضرت شد.پس ازین جهت (۸)خدای-تبارك و تعالی (۹)-فرشته ای (۱۰)آفریده است به صورت آن حضرت در زیر عرش تا آنکه عرش به او نظر کند و اشتیاق او ساکن شود و تا آنکه بوده باشد ثواب تسبیح و تمجید این فرشته از برای شیعیان أهل بیت (۱۱)تو یا محمّد!پس جبرئیل(ع)فرمود که:

من دوست می دارم علیّ بن (۱۲)أبی طالب را و (۱۳)دوست می دارم کسی را که او را دوست (۱۴)دارد زیرا که دوست نمی دارد او را مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمی دارد او را مگر منافق با شقاوت. (۱۵)می دانم و می بینم-یا محمّد!-که فرشتگان حاملان عرش و کرسی و فرشتگان صف زننده در دور عرش و (۱۶)کرسی و ملائکه (۱۷)روحانیان علیّ

۱- ((۱)) -و باز/ M ندارد.

۲- ((۲)) -به/ M ندارد.

۳- ((۳)) -معراج/در M حرف یکم زبر دارد.

۴- ((۴)) -تسبیح و تقدیس/ M تقدیس و تسبیح.

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -بسیار می کرد/ M ندارد.

۸- ((۸)) -جهت/زبر یکم دو دوم در M آشکارا کتابت شده است.

۹- ((۹)) -و تعالی/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -فرشته ای/ M فرشته.

۱۱- ((۱۱)) -بیت/زبر یکم در M آشکارا کتابت شده است.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -و/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -دوست/ M دوست[!].

۱۵- ((۱۵)) -با شقاوت/زبر شین آشکارا در M کتابت گردیده.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -ملائکه/ M ملائکه و.

بن (۱)أبی طالب را-صلوات اللّه علیه-بیشتر از أهل زمین می شناسند. (۲)یا محمّد!هرکه خواهد که ببیند زهد و ترک دنیا و ترس حضرت یحیی بن زکریّا را-صلوات اللّه علیهما- و صفوت و برگزیدگی حضرت عیسی بن مریم را-صلوات اللّه علیهما-و سخا (۳)و جوانمردی سلیمان بن داود را-علیهما السّلام (۴)-و (۵)عظمت و بزرگواری (۶)حضرت موسی بن عمران را-علی نبیّنا و آله (۷)و علیه السّلام-و بیم و (۸)امید حضرت داود نبی را-صلوات اللّه (۹)علیه-و صبر حضرت أیّوب پیغمبر را-سلام اللّه علیه-پس باید که نظر کند به سوی علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه علیه-که جمیع این خصال (۱۰)که هریک از پیغمبران برگزیده به یکی از آنها موصوف بودند بر وجه کمال در آن حضرت مجتمع است.

و (۱۱)این حدیث دالّست بر أفضلیّت آن حضرت بر پیغمبران اولی العزم چنانکه بر متبصّر (۱۲)پوشیده نیست.

[روایت بیست و سوم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس (۱۳)قال:قال رسول (۱۴)اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-لمّا عرج بی إلی السّماء انتهی بی المسیر (۱۵)مع جبرئیل (۱۶)إلی السّماء الرّابعه فرأیت بیتا من یاقوت (۱۷)أحمر فقال

۱- ((۱)) -بن/ M ابن.

۲- ((۲)) -می شناسند/ M می شناسد.

۳- ((۳)) -سخا/ M سخاوت.

۴- ((۴)) -علیهما السّلام/در M واپسین حرف زیر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -بزرگواری/در M حرف یکم زیر دارد!

۷- ((۷)) -و آله/ M ندارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -اللّه/ M +و سلامه.

۱۰- ((۱۰)) -خصال/ M خصال.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -متبصّر/ضبط نص،موافق R است. M مستبصر.

۱۳- ((۱۳)) -عبّاس/ M عبّاس.

۱۴- ((۱۴)) -رسول/در M لام زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -بی المسیر/ M الی المسیر.

۱۶- ((۱۶)) -جبرئیل/ M جبرئیل.

۱۷- ((۱۷)) -یاقوت/ M یاقوت.

لی:یا محمّد (۱)!هـذا هو البیت المعمور (۲)؛خلقه (۳)اللّه-عزّ و جلّ-قبل خلق السّمـوات و الأرض بخمسین ألف (۴)عام.قم-یا محمّد!-فصلّ فیه.قال النّبیّ-صـلّی اللّه علیه و آله (۵)-:و جمع اللّه-تبارک (۶)و تعالی-لی (۷)النّبیّین و صفّهم جبرئیل (۸)-علیه السّلام-ورائی صفّا فصلّیت (۹)بهم فلمّا سلّمت أتانی ات من عند ربّی فقال لی:یا محمّد! (۱۰)ربّک یقرئک (۱۱)السّلام (۱۲)و یقول لـک:سل الرّسل (۱۳)علی ماذا أرسلتم (۱۴)من قبلـک؟فقلت:معاشـر الرّسل! علی ماذا بعثکم ربّی قبلی.فقالت الرّسل:علی ولایتک و ولایه (۱۵)علیّ بن أبی طالب (ع) (۱۶)و هو قوله:و اسئل (۱۷)من أرسلنا قبلک من رسلنا (۱۸). (۱۹)

و باز منقولست از عبد اللّه (۲۰)بن (۲۱)عبّاس که گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- فرمود که:چون شب معراج مرا به آسمان (۲۲)بردنـد و با حضـرت جبرئیل به آسـمان چهارم رسـیدم،پس دیدم خانه ای (۲۳)از یاقوت سـرخ.پس جبرئیل به من گفت که:یا محمّد!این

۱- ((۱)) -محمّد/در M واپسین حرف زبر دارد.

۲- ((۲)) -البیت المعمور/واپسین حرف هر دو کلمه در M زیر دارد.

۳- ((۳)) -خلقه/ M خلقه.

۴- ((۴)) -ألف/ M الف.

۵- ((۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۶- ((۶)) -تبارک/در M راء زیر دارد.

۷- ((۷)) -لی/ M ندارد.

۸- ((۸)) -جبرئیل/ M جبرئیل.

۹- ((۹)) -فصلّیت/ M فصلّیت.

۱۰- ((۱۰)) -محمّد/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -یقرئک/ M یقرئک.

۱۲- ((۱۲)) -السّلام/ M و R السّلام.

۱۳- ((۱۳)) -الرّسل/ M الرّسل.

۱۴- ((۱۴)) -أرسلتم/چنین است در هر دو دستنوشت.

۱۵- ((۱۵)) -ولایه/ M و R ولایت.

۱۶- ((۱۶)) -ع/ M علیه السّلم.

۱۷- ((۱۷)) -و اسئل/ M و اسئل.

۱۸- ((۱۸)) -در قرآن کریم(س ۴۳،ی ۴۵)می خوانیم: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا

۱۹- ((۱۹)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان قمی،ط.أبطحی،ص ۱۴۹ و ۱۵۰(منقبت ۸۲).

۲۰- ((۲۰)) -عبد اللّه/ M عبد.

۲۱- (۲۱)) -بن/ M ابن.

۲۲- (۲۲)) -آسمان/در M «ن»زیر دارد.

۲۳- (۲۳)) -خانه ای/ M خانه.

بیت المعمور است که خدای-تبارک و تعالی-پیش از آفریدن آسمانها آفریده است به پنجاه هزار سال.بایست-یا محمّد!-و (۱)در اینجا نمازگزار. (۲)حضرت پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:خدای-تبارک و تعالی-جمع کرد از برای من جمیع پیغمبران را و حضرت جبرئیل ایشان را در عقب (۳)من به یک صف باز داشت. (۴)پس (۵)من پیشنمازی ایشان کردم.پس چون سلام دادم فرشته ای (۶)از جانب پروردگار عالمیان به سوی من آمد (۷)و (۸)مرا گفت (۹)که:یا محمّد!پروردگارت سلام می رساند (۱۰)و می فرماید که:بپرس ازین (۱۱)پیغمبران که به چه (۱۲)چیز مبعوث شدند (۱۳)پیش از تو؟پس من گفتم که:ای گروه پیغمبران!شما پیش از من به چه چیز مبعوث شدید؟پس جمیع پیغمبران گفتند:بر ولایت (۱۴)تو و ولایت علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیهما (۱۵)و علی جمیع الأنبیاء و المرسلین.و این است معنی این آیه (۱۶)که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: وَ سْئَلْ (۱۷)مَنْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنٰا (۱۸)یعنی:یا محمّد!بپرس آنهایی ۱۹را که فرستادیم به

۱- ((۱)) -و/ M ندارد.

۲- ((۲)) -نمازگزار/ M نمازکذار[کذا].

۳- ((۳)) -عقب/ M عقب. R حرکتگذاری ندارد.

۴- ((۴)) -باز داشت/ M باز داشته.

۵- ((۵)) -پس/ M ندارد.

۶- ((۶)) -فرشته ای/ M فرشته.

۷- ((۷)) -آمد/ M امد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -گفت/ M کفت.

۱۰- ((۱۰)) -می رساند/در M راء زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -ازین/ M از این.

۱۲- ((۱۲)) -چه/در M نیامده است.

۱۳- ((۱۳)) -شدند/در R در آغاز«شدید»نوشته شده و سپس دو نقطه زیرین را قلم گرفته «شدند»نوشته اند. M موافق ضبط متن است.

۱۴- ((۱۴)) -ولایت/ M ولایت.

۱۵- ((۱۵)) -و سلامه علیهما/ M علیه(که البتّه بالای سطر هم افزوده شده است).

۱۶- ((۱۶)) -آیه/ M ایه.

۱۷- ((۱۷)) -و اسئل/ M و اسئل.

۱۸- ((۱۸)) -چنانکه پیشتر بیامد-در قرآن کریم(س ۴۳،ی ۴۵)می خوانیم: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنٰا -

رسالت پیش از تو از پیغمبران ما که بر (۱)چه چیز مبعوث شدید (۲)پیش از من و ایشان آن جواب دادند.

ای عزیز!نیکو تأمّل (۳)نما در بزرگواری این دو بزرگوار که غرض کلّی از بعثت جمیع پیغمبران ولایت (۴)ایشان است و (۵)این کم است از رتبه ایشان.

[روایت بیست و چهارم:از جابر بن عبداللّه الأنصاری]

و عن جابر بن عبد اللّه الأنصاریّ-رضی اللّه عنه (۶)-أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-جاءنی (۸)جبرئیل (۹)من عند (۱۰)اللّه-عزّ و جلّ-بورقه (۱۱)اس خضراء (۱۲)مکتوب (۱۳)ببیاض إنّی (۱۴)افترضت (۱۵)محبّه علیّ بن (۱۶)أبی طالب علی خلقی فبلّغهم (۱۷)ذلک. (۱۸)

و باز منقولست از جابر بن عبد اللّه أنصاری که گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه

۱- ((۱)) -که بر/ M بر که.

۲- ((۲)) -شدید/ M شدند.سنج با نصّ عربی روایت.

۳- ((۳)) -تأمّل/ M تامل.

۴- ((۴)) -ولایت/ M ولایت.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -عنه/ R عنهما.در M «عنه»نوشته شده و بالای آن«هما».

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۸- ((۸)) -جاءنی/ M جائی.

۹- ((۹)) -جبرئیل/در M نیامده است.

۱۰- ((۱۰)) -عند/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر.

۱۱- ((۱۱)) -بورقه/ M من ورقه.

۱۲- ((۱۲)) -خضراء/ M خضراء.

۱۳- ((۱۳)) -مکتوب/ M مکتوبا.

۱۴- ((۱۴)) -إنّی/ R أنّی. M انّی.

۱۵- ((۱۵)) -افترضت/ R افترصت. M افرضت.

۱۶- ((۱۶)) -بن/ M ابن.

۱۷- ((۱۷)) -فبلّغهم/ M فبلغهم.

۱۸- ((۱۸)) -نگر:الأمالی ی طوسی،ط.البعثه،ص ۶۱۹.

و آله (۱)-فرمود که:حضرت جبرئیل (۲)از جانب ملک (۳)جلیل به نزد من آمـد (۴)و برگی سـبز از مورد آورد (۵)که برو به سفیـدی نوشـته بود که:من واجب گردانیدم محبّت علیّ بن (۶)أبی طالب را بر جمیع آفریـدگان خودم.پس به ایشان (۷)برسان این (۸)را-یا محمّد!

[روایت بیست و پنجم:از جابر بن عبداللّه الأنصاری]

و عن جـابر بن عبـد اللّه الأنصـاریّ أنّه (۹)قال:قال (۱۰)رسول اللّه(ص):إنّ اللّه-تبـارک و تعـالی -لمّا خلق السّمـوات و الأرض (۱۱)دعاهنّ فأجبنه ففرض (۱۲)علیهنّ نبوّتی و ولایه (۱۳)علیّ بن أبی طالب فقبلتاهما (۱۴)ثمّ خلق الخلق و فوّض (۱۵)إلینا أمر الدّین،فالسّعید (۱۶)من سعد بنا و الشّقیّ من شقی (۱۷)بنا.نحن المحلّلون (۱۸)لحلاله و المحرّمون (۱۹)لحرامه. (۲۰)

و باز از جابر بن عبد اللّه أنصاری (۲۱)روایتست که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲۲)-فرمود که:چون خدای-تبارک و تعالی-آسمانها و زمینها را آفرید ایشان را

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -جبرئیل/زبر جیم آشکارا در M کتابت گردیده است.

۳- ((۳)) -ملک/ M ملک.

۴- ((۴)) -آمد/ M امد.

۵- ((۵)) -از مورد آورد/ M بنزد من اورد[کذا].

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -به ایشان/ M بایشا(بدون نقطه حرف یکم).

۸- ((۸)) -این/ M ندارد.

۹- ((۹)) -أنّه/در M نون مشدّد هم زیر دارد و هم زبر.

۱۰- ((۱۰)) -قال/ R ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -الأرض/ M الارض.

۱۲- ((۱۲)) -ففرض/ M ففرض[کذا].

۱۳- ((۱۳)) -ولایه/ R ولایت. M ولایت.

۱۴- ((۱۴)) -فقبلتاهما/ M فقبلتاهما.

۱۵- ((۱۵)) -فوّض/ M فوضّ[کذا].

۱۶- ((۱۶)) -فالسّعید/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -شقی/ M شقا.

۱۸- ((۱۸)) -المحلّلون/ M المجلّون.

۱۹- (۱۹)) -المحرّمون/ M المجرمّون[کذا].

۲۰- (۲۰)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۲۵ و ۲۶(منقبت ۷).

۲۱- (۲۱)) -أنصاری/ M الأنصاری.

۲۲- (۲۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

خواند،إجابت کردند،پس واجب گردانید بریشان (۱)نبوّت من و ولایت علیّ بن (۲)أبی طالب را.پس آسمان و زمین نبوّت و ولایت را قبول کردند.پس خلق را آفرید و أمر دین را به ما باز گذاشت و ما را إمام (۳)و حافظ دین گردانید.پس سعادتمند کسی است که به متابعت ما سعادت یابد و شقی کسی است (۴)که به مخالفت ما شقاوت یابد.مائیم (۵)حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام خدا.

[روایت بیست و ششم:از عمر بن خطّاب]

و عن عمر (۶)بن الخطّاب عن رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-أنّه (۸)قال:حبّ علیّ براءه من النّار. (۹)

و باز از عمر بن خطّاب منقولست که او از رسول خدا(ص)نقل کرده است که آن حضرت فرمود که (۱۰):دوستی علیّ بن أبی طالب سبب بیزاریست از آتش دوزخ (۱۱).

به واسطه همین این مقدار دوستی کرد!

[روایت بیست و هفتم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس (۱۲)أنّه قال:قال رسول اللّه (۱۳)-صلّی اللّه علیه و آله-:حبّ علیّ بن أبی طالب یأکل الذّنوب (۱۴)کما تأکل النّار (۱۵)الحطب. (۱۶)

۱- ((۱)) -بریشان/ M بر ایشان.
۲- ((۲)) -بن/ R ابن. M موافق ضبط متن است.
۳- ((۳)) -إمام/در M واپسین حرف زیر دارد.
۴- ((۴)) -کسی است/ M کسیست.
۵- ((۵)) -مائیم/ M ماییم.
۶- ((۶)) -عمر/ M عمر.
۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.
۸- ((۸)) -أنّه/ M انّه.
۹- ((۹)) -نگر:مناقب ال أبی طالب،ابن شهر آشوب،ط.دار الأضواء،۲۳۲/۳(به نقل از فضائل أحمد و فردوس دیلمی)؛و:الصّراط المستقیم بیاضی،۵۰/۲(به نقل از فردوس دیلمی)؛و:کتاب الأربعین محمّد طاهر قمی شیرازی،ط.رجائی ص ۴۶۳ به نقل از فردوس دیلمی و با نقل توضیحاتی از نخب ابن جبر).
۱۰- ((۱۰)) -که/ M ندارد.
۱۱- ((۱۱)) -دوزخ/ M ندارد.

۱۲- (۱۲)) -عبّاس/ M عبّاس.

۱۳- (۱۳)) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۴- (۱۴)) -الذّنوب/در M واپسین حرف هم زیر دارد هم زبر.

۱۵- (۱۵)) -النّار/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۶- (۱۶)) -نگر:مناقب ال أبی طالب،ابن شهر آشوب،ط.دار الأضواء،۳/۲۳۰؛و...

و باز از عبد اللّه بن عبّاس منقولست که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱)- فرمود که:دوستی علیّ بن أبی طالب می خورد گناهان را و محو می گرداند چنانکه می خورد (۲)آتش هیمه را.

[روایت بیست و هشتم:از أمّ سلمه]

و عن أمّ سلمه أنّه قالت:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۳)-:علیّ و شیعته هم الفائزون یوم القیمه. (۴)

باز از أم سلمه روایتست (۵)که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۶)-فرمود که:

حضرت علیّ بن أبی طالب و (۷)شیعه آن حضرت ایشان اند (۸)رستگاران در روز قیامت،نه غیر ایشان.

[روایت بیست و نهم:از حسن بصری]

و عن الحسن (۹)البصریّ أنّه قال:قال رسول (۱۰)اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۱)-:إذا کان یوم (۱۲)القیمه یقعد علیّ (۱۳)بن (۱۴)أبی طالب علی الفردوس و هو جبل (۱۵)قد علا (۱۶)علی الجنّه و فوقه (۱۷)عرش ربّ العالمین و من صفحته ینفجر أنهار الجنّه و یتفرّق فی الجنّه و هو جالس علی کرسیّ من نور یجری بین یدیه التّسنیم لا یجوز أحد الصّراط إلاّ و معه براءه

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -می خورد/ M می خورد.

۳- ((۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۴- ((۴)) -نگر:الصّراط المستقیم بیاضی،۲۰۹/۱؛و:شرح الأخبار قاضی نعمان،۴۵۴/۳.

۵- ((۵)) -روایتست/در M به زبر راء کتابت گردیده است.

۶- ((۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -ایشان اند/ M ایشانند.

۹- ((۹)) -الحسن/ M +ابن.البتّه این افزونه نابجا بالای سطر إقحام گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -رسول/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -یوم/ M یوم.

۱۳- ((۱۳)) -علیّ/ M علّی.

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M بن.

۱۵- ((۱۵)) -جبل/ R حبل.

۱۶- ((۱۶)) -علا/ M علی.

۱۷- ((۱۷)) -فوقه/ M فوقه.

بولایته (۱)و ولایه أهل بیته یشرف علی الجنّه فیدخل (۲)محبّیه (۳)الجنّه (۴)و یدخل مبغضیه (۵)النّار. (۶)(۷)

و باز از حسن بصری منقولست که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و اله-فرمود که:چون روز قیامت شود خواهد نشست حضرت علیّ بن (۸)أبی طالب بر فردوس و (۹)آن کوهی است که مشرفست (۱۰)بر بهشت و (۱۱)بالای او عرش حضرت ربّ العالمین است و از دامان آن (۱۲)کوه روان می گردد نهرهای بهشت و آن حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه- خواهد نشست بر کرسی[ای]از نور و روان خواهد بود (۱۳)در برابر آن حضرت چشمه تسنیم که مخصوص أهل بیت (۱۴)است و نمی گذرد بر صراط مگر کسی (۱۵)که با او بوده باشد براءت (۱۶)ولایت آن حضرت و ولایت أهل بیت آن حضرت،و (۱۷)مشرف می گردد بر بهشت،پس داخل می گرداند دوستان خود را به بهشت و (۱۸)دشمنان خود را به دوزخ.

ص:۱۷۵

۱- ((۱)) -بولایته/ M بولایته.

۲- ((۲)) -فیدخل/ M فیدخل.

۳- ((۳)) -محبّیه/ M محبّته.

۴- ((۴)) -الجنّه/ M الجنّه.

۵- ((۵)) -مبغضیه/ M مبغضه.

۶- ((۶)) -النّار/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر و هم جزم!!!

۷- ((۷)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۸۵ و ۸۶(منقبت ۵۲)؛و:العقد النّضید و الدّرّ الفرید قمی،ص ۷۸؛و:مناقب خوارزمی،ط.محمودی،ص ۷۱.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -مشرفست/ M مشرف است.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -آن/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -بود/ M بود.

۱۴- ((۱۴)) -بیت/زبر باء در M آشکارا کتابت گردیده است(البتّه با قدری تسامح در محل).

۱۵- ((۱۵)) -کسی/در M «جسمی»و بالایش«کسی»نوشته شده است.

۱۶- ((۱۶)) -براءت/چنین است در M . R برات.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

[روایت سی ام:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:یا علیّ!لو أنّ عبدا عبد اللّه مثل ما قام (1)نوح فی قومه و کان له مثل أحد ذهبا فأنفقه فی سبیل اللّه و مدّه (2)فی عمره حتّی حجّ ألف حجّه (3)علی قدمیه (4)ثمّ قتل (5)بین الصّفا و المروه مظلوما ثمّ لم یوالک-یا علیّ!-لم یشمّ (6)رائحه (7)الجنّه (8)و لم یدخلها. (9)

و (10)باز منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-،فرمود که:یا علی!اگر آنکه بنده[ای]عبادت کند خدای-تبارک و تعالی-را (11)آن مقدار که حضرت نوح(ع)در میان قوم بود که نهصد و پنجاه سالست و بوده باشد او را به مقدار (12)کوه أحد طلا و او را صرف کند در راه خدای-تبارک و تعالی-و خدای-تبارک و تعالی (13)-آن مقدار عمرش بدهد که هزار حجّ پیاده بکند پس کشته (14)شود مظلوم در میان صفا و مروه و تو را إمام ندانـد بوی بهشت نشنود (15)و داخل بهشت نشود-زیرا که إمامت از أصول دین است.

ص:176

1- ((1)) -ما قام/ R ما قام.

2- ((2)) -مدّه/ M مّده.

3- ((3)) -حجّه/ M حجّه.

4- ((4)) -قدمیه/ M قدمه.

5- ((5)) -قتل/ M قبل.

6- ((6)) -لم یشمّ/ R لم یشمّ. M لم یشّم.

7- ((7)) -رائحه/ M و R رایحه.

8- ((8)) -الجنّه/در M واپسین حرف زبر دارد.

9- ((9)) -نگر:الصّراط المستقیم بیاضی،49/2؛و:کتاب الأربعین محمّد طاهر قمی،ط.رجائی،ص 462؛و:ریاض السّالکین سیّد علیخان،27/7؛و:بشاره المصطفی-صلّی اللّه علیه و اله-،ط. قیّومی،ص 153؛نیز سنج:الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل،ص 96 و 97.و:المناقب خوارزمی، ط.محمودی،ص 67 و 68؛و:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،100/1؛و:ینابیع المودّه ی قندوزی، 293/2؛و:منهاج الکرامه ی علاّمه حلّی،ط.مبارک،ص 88 و 89.

10- ((10)) -و/در M زبر دارد.

11- ((11)) -را/ M ندارد.

12- ((12)) -به مقدار/ضبط نص،موافق R است،هرچند«به»-که موافق هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان متّصل به لفظ پسین کتابت گردیده-،چندان خردست که آدمی از درستی خوانش خویش به گمان می افتد. M مقدار.

13- ((13)) -و خدای تبارک و تعالی/ M ندارد.

14- ((14)) -کشته/ M کشته.

15- ((15)) -نشنود/ M نشود.

[روایت سی و یکم:از ابوذر غفاری]

و عن أبی ذرّ (۱)الغفاریّ (۲)أنّه قال:قال رسول اللّه (۳)-صلّی اللّه علیه و اله:-یا أباذرّ! (۴)علیّ أخی و صهری و عضدی و إنّ اللّه لا یقبل (۵)فریضه إلاّ بحبّ علیّ بن (۶)أبی طالب.یا أباذرّ! (۷)لمّا أسری بی إلی السّمآء مررت بملک جالس علی سریر من نور و علی رأسه تاج من نور إحدی رجلیه فی المشرق و الأخری فی المغرب و بین یدیه لوح ینظر فیه و الدّنیا کلّه بین عینیه و الخلق بین رکبتیه و یده فی المشرق و المغرب.فقلت (۸):

یا جبرئیل!من هذا؟فقال:عزرائیل (۹).تقدّم و سلّم علیه.فقال:تقدّمت و سلّمت علیه و قلت (۱۰):السّلام علیک حبیبی ملک الموت!فقال:و علیک السّلام یا أحمد!ما فعل (۱۱)ابن عمّک علیّ بن أبی طالب (۱۲)؟ فقلت: (۱۳)و هل تعرف ابن عمّی علیّا؟قال:و کیف لا أعرفه فإنّ اللّه و کّلنی بقبض أرواح (۱۴)الخلائق (۱۵)ما خلا روحک (۱۶)و روح (۱۷)علیّ بن أبی طالب فإنّ اللّه یتوفّا کما بمشیّته. (۱۸)

۱- ((۱)) -أبی ذرّ/ M ابی ذری.

۲- ((۲)) -الغفاریّ/ M الغفّاری.

۳- ((۳)) -اللّه/ M اللّه.

۴- ((۴)) -یا أباذرّ/ R یا باذرّ.

۵- ((۵)) -یقبل/ M یقبل.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -یا أباذرّ/ R یا باذرّ.

۸- ((۸)) -فقلت/ M فقلت.

۹- ((۹)) -عزرائیل/چنین است در M و R به زبر یکم.اگرچه لفظ«عزرائیل»در تداول بیشتر به زیر یکم شنیده می شود،به زبر یکم نیز درست است. زبیدی در تاج العروس(تحقیق علی شیری،۲۱۵/۷؛ذیل«عزر»)گوید: «...عزرائیل-ضبطوه بالکسر و الفتح-:ملک مشهور؛علیه السّلام».

۱۰- ((۱۰)) -قلت/ M لک.

۱۱- ((۱۱)) -فعل/ M فعل.

۱۲- ((۱۲)) -أبی طالب/ M ابیطالب.

۱۳- ((۱۳)) -فقلت/ M فقلت.

۱۴- ((۱۴)) -أرواح/ M الارواح.

۱۵- ((۱۵)) -الخلائق/ M الخلایق.

۱۶- ((۱۶)) -روحک/در M راء هم زبر دارد و هم پیش.

۱۷- ((۱۷)) -روح/در M راء زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -نگر:مناقب ال أبی طالب،ابن شهر آشوب،ط.دار الأضواء،۲۶۸/۲.

و (۱)از أبو ذرّ غفاری-رضی اللّه عنه-منقولست که:او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:ای أبوذر!علی برادر منست و (۲)داماد منست و باهو (۳)و مددکار منست (۴)و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-قبول نمی کند عمل واجبی را مگر با دوستی علیّ بن أبی طالب.ای أبوذر!چون مرا به آسمان بردند گذشتم به (۵)فرشته[ای]که نشسته بود بر تختی از نور و بر سر او تاجی بود از نور.یکی از پایهای آن فرشته در مشرق (۶)بود و دیگری در مغرب (۷)و در برابر او لوحی بود که نظر می کرد درو (۸)و (۹)همه دنیا در برابر چشمهای او بود و جمیع خلایق در میان زانوهای او و دست او در مشرق بود و در مغرب.پس گفتم:یا جبرئیل! (۱۰)این کیست؟!پس حضرت فرمود که:این عزرائیل است. (۱۱)پیش (۱۲)رو و بر او سلام کن.پس حضرت فرمود که پیش رفتم و سلام (۱۳)کردم و گفتم:السّلام علیک حبیب من و دوست من ملک الموت!او (۱۴)گفت که:و علیک السّلام یا أحمد!چه حال دارد پسر عمّت علیّ بن أبی طالب؟پس من گفتم:آیا تو می شناسی پسر (۱۵)عمّ من علی را؟او گفت که:چگونه نشناسم او را؟پس بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-موکّل ساخته است مرا به قبض روح جمیع خلایق به غیر از روح تو و روح علیّ بن (۱۶)أبی طالب که خدای-تبارک و تعالی-قبض روح شما می کند به إراده خود.

ص:۱۷۸

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -باهو/چنین است در R و M .

۴- ((۴)) -منست/ M من است.

۵- ((۵)) -به/ M بر.ضبط نص موافق R است.

۶- ((۶)) -مشرق/ M مغرب.

۷- ((۷)) -مغرب/ M مشرق.

۸- ((۸)) -درو/ M در او.

۹- ((۹)) -و/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -جبرئیل/در M زبر حرف یکم آشکارا نوشته شده است.

۱۱- ((۱۱)) -است/ M ست.

۱۲- ((۱۲)) -پیش/ M پیش.

۱۳- ((۱۳)) -کن...سلام/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -او/ M باو.

۱۵- ((۱۵)) -پسر/ M پس.

۱۶- ((۱۶)) -بن/ M ابن.

[روایت سی و دوم:از انس بن مالک]

و عن أنس بن مالک أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱)-:خلق اللّه من نور وجه علیّ بن أبی طالب سبعین ألف ملک یستغفرون له و لمحبّیه إلی یوم القیمه. (۲)

و (۳)از أنس بن مالک (۴)مرویست که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:خدای-تبارک و تعالی-آفریده است از نور روی (۵)علیّ بن أبی طالب هفتاد هزار (۶)فرشته را که استغفار می کنند از برای آن حضرت و (۷)دوستان آن حضرت تا روز قیامت.

[روایت سی و سوم:از انس بن مالک]

و عن أنس (۸)بن مالک (۹)أنّه قال:قال رسول اللّه (۱۰)-صلّی اللّه علیه و اله-:مررت لیله أسری بی إلی السّمآء فإذا أنا بملک جالس علی منبر من نور و الملائکه محدقون (۱۱)به.

فقلت: (۱۲)یا جبرئیل! (۱۳)من هذا الملک؟فقال:ادن منه و سلّم علیه.فدنوت منه و سلّمت علیه فإذا أنا بأخی و ابن عمّی علیّ بن أبی طالب. (۱۴)فقلت:یا جبرئیل! (۱۵)سبقنی علیّ إلی السّمآء الرّابعه.فقال:لا یا محمّد!و لکنّ الملائکه (۱۶)شکت حبّها (۱۷)لعلیّ فخلق اللّه هذا

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۲- ((۲)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۴۳(منقبت ۱۹)؛و:مناقب خوارزمی،ص ۷۱.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -مالک/ M مالک.

۵- ((۵)) -روی/ M نور.

۶- ((۶)) -هزار/زبر هاء در M آشکارا نوشته شده است.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -أنس/ M انس.

۹- ((۹)) -مالک/ M مالک[کذا].

۱۰- ((۱۰)) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۱- ((۱۱)) -محدقون/چنین است در M . R محدقین. در R بالای سطر به خطّی ریزتر آمده:«قون ط». حرف«ط»(قاعدتا:ظ)نمودار استظهار است و این استظهاری نحوی است.

۱۲- ((۱۲)) -فقلت/ M فقلت.

۱۳- ((۱۳)) -جبرئیل/در M راء زیر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -علیّ بن أبی طالب/ M +ع.این افزونه در R نیست.

۱۵- ((۱۵)) -جبرئیل/در M راء زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -الملائکه/در M حرف واپسین نقطه ندارد و زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -حبّها/ M حبّا.

الملك من نور علیّ یزورونه (۱)فی کلّ لیله جمعه (۲)و یوم جمعه (۳)سبعین ألف مرّه و (۴)یسبّحون اللّه و یقدّسونه و یهدون (۵)ثوابه لمحبّ علیّ-علیه سلام اللّه (۶). (۷)

و (۸)باز از أنس بن (۹)مالک مرویست که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۰)-فرمود که:

شبی که مرا به معراج بردند دیدم فرشته[ای]را که نشسته بود بر منبری از نور و فرشتگان دور (۱۱)او در آمده بودند.پس گفتم:یا جبرئیل!کیست این فرشته؟جبرئیل گفت که:

پیش رو و (۱۲)سلام کن بر او.پس (۱۳)پیش رفتم و سلام کردم بر او.پس ناگاه دیدم برادرم و پسر عمّم،علیّ بن أبی طالب،را.پس گفتم:یا جبرئیل!حضرت علی پیش از من به آسمان چهارم آمده است.پس گفت:نه یا محمّد!و لیکن (۱۴)فرشتگان (۱۵)به خدای-تبارک و تعالی-شکایت کردند دوستی خود را به (۱۶)علیّ بن أبی طالب که ما او را نمی بینیم (۱۷).

پس خدای-تبارک و تعالی-این فرشته را از نور روی علیّ بن أبی طالب آفرید که زیارت

۱- ((۱)) -یزورونه/ M یزرونه.

۲- ((۲)) -لیله جمعه/ M لیله جمعه.

۳- ((۳)) -یوم جمعه/ M یوم جمعه.

۴- ((۴)) -و/ M و یستحبّ.

۵- ((۵)) -یهدون/ M یهدونه[کذا].

۶- ((۶)) -علیه سلام اللّه/چنین است در R.در R ،پیشتر،لفظ«سلام»«ال»داشته که پسان تر محوش ساخته اند. M علیه السّلم.

۷- ((۷)) -نگر:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۳۷/۱ و ۱۳۸؛و:کشف الیقین علاّمه حلّی،ط.درگاهی، ص ۲۳۳.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -بن/ M ابن.

۱۰- ((۱۰)) -و آله/در R نیامده است.

۱۱- ((۱۱)) -دور/زبر یکم در M آشکارا کتابت گردیده است.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -پس/در M نیامده است.

۱۴- ((۱۴)) -و لیکن/زبر یکم در M آشکارا کتابت گردیده است.

۱۵- ((۱۵)) -فرشتگان/زیر تاء آشکارا در M آمده است.

۱۶- ((۱۶)) -به/باء در M زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -که ما او را نمی بینیم/ R دارند و او را نمی بینند.در R بالای«واو»به خطّی ریزتر«انکه» إضافه شده است. M نه می

بینم.

می کنند او را در هر شب جمعه و (۱)روز جمعه هفتاد هزار بار و (۲)تسبیح إلهی و تقدیس او می کنند و (۳)هدیّه می فرستند ثواب آن را از برای دوستان علیّ بن (۴)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه. (۵)

[روایت سی و چهارم:از مسند احمد بن حنبل]

و من مسند (۶)أحمد (۷)بن حنبل أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه (۸)علیه و اله-مکتوب علی باب الجنّه:محمّد رسول اللّه،علیّ أخو رسول (۹)اللّه(ص) (۱۰)قبل أن یخلق السّموات بألفی (۱۱)عام. (۱۲)

و از مسند أحمد بن (۱۳)حنبل مرویست که او گفت که:رسول خدای (۱۴)-صلّی اللّه علیه و آله (۱۵)-فرمود که:نوشته بود بر در بهشت که:محمّد رسول خداست و (۱۶)علی برادر رسول خدای (۱۷)است (۱۸)-صلّی اللّه علیه و آله (۱۹)-پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی- بیافریند آسمانها را به دو هزار سال.

[روایت سی و پنجم:از جابر بن عبد اللّه الأنصاری]

و عن جابر بن (۲۰)عبد اللّه الأنصاریّ أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی (۲۱)اللّه علیه و اله-مکتوب

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -و سلامه علیه/ R علیه و آله.ضبط نص موافق M است.

۶- ((۶)) -مسند/ M مسند.

۷- ((۷)) -أحمد/ M احمد.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه/ M ص.

۹- ((۹)) -رسول/ M رسول.

۱۰- ((۱۰)) -ص/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -بألفی/ M بالف[کذا].

۱۲- ((۱۲)) -نگر:فضائل أهل البیت-علیهم السّلام-من کتاب فضائل الصّحابه،ط.محمودی،ص.۱۷۸ و سنج:مناقب أهل البیت-علیهم السّلام-ابن المغازلی،ط.محمودی،ص ۱۶۲.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن

۱۴- ((۱۴)) -خدای/ M خدا.

۱۵- ((۱۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۶- (۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- (۱۷)) -خدا/ M خدای.

۱۸- (۱۸)) -است/ M ست.

۱۹- (۱۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -بن/ M ابن.

۲۱- (۲۱)) -اللّه صلّی/در M نیامده است.

على باب الجنّه:لا إله إلاّ اللّه، (۱)محمّد رسول اللّه علىّ أخوه ولىّ اللّه أوجب اللّه (۲)ولايته و حبّه على الذّرّ قبل خلق السّموات و الأرض بألفى (۳)عام فمن سرّه أن يلقى (۴)اللّه و هو عنه راض فليوال عليّا و عترته فإنّهم أوليائى و نجبائى و أحبّائى و خلفآئى. (۵)

و (۶)باز از جابر بن عبد اللّه أنصارى (۷)روايتست كه او گفت كه:رسول خدا-صلّى اللّه عليه و آله (۸)-فرمود كه:نوشته (۹)است بر در بهشت كه لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه، (۱۰)علىّ أخوه ولىّ اللّه، (۱۱)يعنى:على برادر رسول و (۱۲)ولىّ خداست و خداى-تبارك و تعالى-واجب گردانيد ولايت (۱۳)آن حضرت و دوستى آن حضرت را بر أرواح پيش از خلق آسمانها و زمينها به دو هزار سال.هركه خواهد كه چون (۱۴)روز قيامت شود (۱۵)خداى-تبارك و تعالى -ازو (۱۶)راضى باشد،پس بايد كه مرتضى على و فرزندان او را إمام داند.پس بدرستى كه ايشان دوستان و برگزيدگان (۱۷)من و محبوبان من و (۱۸)خليفه هاى منند.

[روايت سى و ششم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس أنّ رسول (۱۹)اللّه-صلّى اللّه عليه و اله (۲۰)-قال:شيعه علىّ هم الفائزون يوم

۱- ((۱)) -اللّه/در M واپسين حرف هم پيش دارد و هم زير.

۲- ((۲)) -اللّه/در M نيامده است.

۳- ((۳)) -بألفى/ M بالف.

۴- ((۴)) -يلقى/ M يلقى.

۵- ((۵)) -شيخ حرّ عاملى در الجواهر السّنيّه(ص ۳۰۴)اين حديث را-با مختصر تفاوتى-به نقل از برسى آورده و او از فردوس ديلمى نقل كرده است.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -أنصارى/ M الانصارى.

۸- ((۸)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۹- ((۹)) -نوشته/ M نوشته[!].

۱۰- ((۱۰)) -اللّه/در M نيامده است.

۱۱- ((۱۱)) -اللّه/ M اللّه.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -ولايت/ M ولايت.

۱۴- ((۱۴)) -چون/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -شود/ M +و.

۱۶- (۱۶)) -ازو/ M از او(به نظر می رسد ألف را پس از کتابت میان زای و واو إقحام کرده اند).

۱۷- (۱۷)) -برگزیدگان/ M برکزیده کان.

۱۸- (۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -رسول/ M رسول.

۲۰- (۲۰)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ندارد.

القیمه.یا علیّ!أنا منک و أنت منّی.شیعتک شیعتی و روحک روحی و أولیاؤک أولیائی.

من أحبّهم فقد أحبّنی و من أبغضهم فقد أبغضنی و من عاداهم فقد عادانی.یا علیّ!شیعتک مغفور لهم علی ما کان منهم من عیوب و ذنوب و أنا الشّفیع لهم إذا قمت المقام المحمود (۱)فبشّرهم بذلک.یا علیّ!شیعتک شیعه اللّه و أنصارک أنصار اللّه و أولیاؤک أولیاء اللّه (۲)و حزبک حزب اللّه و حزب اللّه (۳)هم المفلحون.یا علیّ!سعد من والاک و شقی من عاداک. (۴)

و (۵)از عبد اللّه عبّاس (۶)منقولست که رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:شیعیان علیّ بن (۷)أبی طالب،ایشانند رستگاران در روز قیامت،نه غیر ایشان. (۸)یا علی!من از توام و تو از منی.شیعه تو شیعه و پیرو (۹)من است (۱۰)و روح تو روح من است و دوستان تو دوستان منند (۱۱).هرکه ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است (۱۲)و هرکه إظهار دشمنی با او کند با من إظهار دشمنی کرده است.یا علی!شیعه تو را عاقبت خواهند آمرزید با همه عیبها و (۱۳)گناهان و (۱۴)من شفیع ایشانم چون در مقام شفاعت بایستم.پس ایشان را بشارت ده به این.یا علی! شیعه و پیرو تو (۱۵)شیعه خداست و یاوران تو یاوران خدااند و دوستان تو دوستان

۱- ((۱)) -المقام المحمود/در هر دو کلمه در M حرف واپسین پیش دارد.

۲- ((۲)) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۳- ((۳)) -و حزب اللّه/ M ندارد.

۴- ((۴)) -مقایسه کنید با:أمالی ی صدوق،ط.البعثه،ص ۴۱۱.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -عبّاس/در M واپسین حرف زیر دارد.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -ایشان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -پیرو/در M راء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -من است/ M منست.

۱۱- ((۱۱)) -منند/در R گویا نخست«منست»بوده و آنگاه با دستکاری به«منند»تبدیل شده و-احتمالا برای آنکه ناخوانا نباشد- زیرش نوشته شده:«من اند». M من است.

۱۲- ((۱۲)) -داشته است/زیر تاء در M إظهار گردیده.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -تو/در M تاء زبر دارد-که احتمالا بایستی ناشی از مسامحه کاری رونویسگر در باب-

خدااند و (۱)لشکر تو لشکر خداست،و (۲)لشکر خدا،ایشانند رستگاران.یا علی! سعادتمند کسی که دوست تو باشد و شقی کسی که دشمن تو باشد.

[روایت سی و هفتم:از حذیفه]

و عن حذیفه (۳)قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-:علیّ (۴)خیر البشر،من أبی فقد کفر. (۵)

یعنی:علی بهترین خلایق است. (۶)هرکه إبا کند کافر است.

[روایت سی و هشتم:از حافظ بن مردویه]

و حافظ ابن (۷)مردویه (۸)دوازده حدیث نقل کرده است به این مضمون و (۹)غیر (۱۰)او نیز از علمای عامّه (۱۱)به طرق متکثّره نقل کرده اند. (۱۲)

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:یا علیّ!أنت أخی و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی أهلی و أمینی فی حیوتی (۱۳)و بعد مماتی.محبّک محبّی و مبغضک مبغضی.یا علیّ!أنا و أنت و الأئمّه من ولدک ساده فی الدّنیا و ملوک فی الاخره.من عرفنا فقد عرف اللّه و من أنکرنا فقد أنکر اللّه. (۱۴)

و (۱۵)از رسول خدا (۱۶)-صلّی اللّه علیه و آله-منقولست که فرمود:یا علی!تو برادر منی و وصیّ منی و (۱۷)خلیفه منی در أهل من و أمین منی در زندگانی من و بعد از مرگ من

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -حذیفه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۴- ((۴)) -علیّ/ M ندارد.

۵- ((۵)) -نگر:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۵۵/۱.

۶- ((۶)) -است/ M است[کذا].

۷- ((۷)) -ابن/ M بن.

۸- ((۸)) -مردویه/ M مردویه.در R هیچ حرکتگذاری ندارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -غیر/در M زبر یکم إظهار گردیده است.

۱۱- ((۱۱)) -عامّه/در M «م»زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -کرده اند/ M کرده اند.

۱۳- (۱۳)) -حیوتی/ M حیواتی[کذا].

۱۴- (۱۴)) -نگر:أمالی ی صدوق،ط.مؤسّسه البعثه،ص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۱۵- (۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- (۱۶)) -خدا/ M +ص.

۱۷- (۱۷)) -و/در M زبر دارد.

دوست تو دوست من است و (۱)دشمن تو دشمن من است.یا علی!من و (۲)تو به منزله (۳)پدر و مادر (۴)این أمّتیم (۵).یا علی!تو و إمامان از فرزندان تو (۶)سیّدان (۷)و مهترانند (۸)در دنیا و پادشاهانند در آخرت.هرکه ما را شناخت (۹)به وسیله ما خدا را شناخت و هرکه ما را نشناخت خدا را نشناخت.

[روایت سی و نهم:از أسماء بنت عمیس]

و عن أسمآء بنت (۱۰)عمیس قال: (۱۱)سمعت سیّدتی فاطمه-علیها السّلام-تقول:لیله (۱۲)دخل بی علیّ بن (۱۳)أبی طالب أفزعنی فی فراشی فقلت: (۱۴)أفزعت (۱۵)-یا سیّده النّسآء!-؟ قالت:بلی (۱۶).سمعت الأرض یحدّثه و یحدّثها فأصبحت و أنا فزعه (۱۷)فأخبرت والدی- صلّی اللّه علیه و اله-فسجد سجده طویله ثمّ رفع رأسه و قال:یا فاطمه!أبشری بطیب النّسل فإنّ اللّه فضّل بعلک علی سائر (۱۸)خلقه و أمر الأرض أن یحدّثه (۱۹)بأخبارها و ما یجری

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -منزله/در M لام زیر دارد.

۴- ((۴)) -مادر/ M +من است.

۵- ((۵)) -اینجا،ترجمه با نصّ عربی ناهماهنگ است.دقّت شود.

۶- ((۶)) -تو/ M +و.

۷- ((۷)) -سیّدان/زبر سین در M إظهار گردیده است.

۸- ((۸)) -مهترانند/در R چنین است. M مهترند.

۹- ((۹)) -شناخت/در M دستکاری شده و یک«ن»به أوّل آن إضافه گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -بنت/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر.

۱۱- ((۱۱)) -قال/چنین است در R و M !.

۱۲- ((۱۲)) -لیله/ M و R لیله.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن.

۱۴- ((۱۴)) -فقلت/ M فقلت.

۱۵- ((۱۵)) -فزعت/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بلی/ R ندارد.ولی در M آمده است.

۱۷- ((۱۷)) -فزعه/در M عین هم زبر دارد و هم زیر!

۱۸- ((۱۸)) -سائر/ M سایر.

۱۹- ((۱۹)) -یحدّثه/ M یحدّث.

علی وجهها من شرق الأرض إلی غربها. (۱)

روایتست از أسماء دختر عمیس که او گفت:شنیدم از سیّده (۲)خودم،فاطمه (۳)زهرا (۴)-صلوات اللّه علیها-که می فرمود (۵)که:آن شبی که حضرت علیّ بن (۶)أبی طالب-صلوات اللّه علیه-بر من داخل شد،مرا در خوابگاه ترسانید!من گفتم:ای سیّده (۷)زنان!آیا ترسیدی (۸)؟!گفت:بلی؛شنیدم زمین را که با او سخن می گفت و آن حضرت با زمین سخن می گفت؛پس چون صبح شد من همان ترسناك (۹)بودم.پس خبر (۱۰)دادم پدرم را- صلوات اللّه علیه-؛پس آن حضرت سجده درازی کرد؛پس سر برداشت (۱۱)و گفت:ای (۱۲)فاطمه (۱۳)!خوشحال باش که نسل تو نیکو و (۱۴)پاکیزه و معصوم خواهند بود.پس بدرستی (۱۵)که خدای-تبارك و تعالی-تفضیل داد شوهر تو را بر جمیع خلایق و آفریده های خود و أمر کرد زمین را که خبرهای خود را به آن حضرت حکایت کند و آنچه بر وی

ص:۱۸۶

۱- ((۱)) -نگر الإقبال ابن طاوس،ط.قیّومی،۹۴/۳؛و:الطّرائف ابن طاوس،ط.رجائی،ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛و:المحتضر حلّی،ص ۱۷۲؛و:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۲۸۹/۱.

۲- ((۲)) -سیّده/زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است.

۳- ((۳)) -فاطمه/ M فاطمه.

۴- ((۴)) -زهرا/ M زهراء.

۵- ((۵)) -می فرمود/ M می فرمودند.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -سیّده/زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است.

۸- ((۸)) -ترسیدی/ M ترسندی.

۹- ((۹)) -ترسناك/در M واپسین حرف زبر دارد.«ترسناك»به معنای خائف و بیمناك از دیرباز در پارسی به کار می رفته است؛چنان که نظامی گفته:توانگر که باشد زرش زیر خاك/ز دزدان بود روز و شب ترسناك.سنج:فرهنگ بزرگ سخن،ص ۱۶۹۷.

۱۰- ((۱۰)) -خبر/در M به زیر باء کتابت شده و این خوانش موافق تلفّظ عوام اصفهان امروز است.

۱۱- ((۱۱)) -برداشت/در M واپسین حرف زبر دارد!

۱۲- ((۱۲)) -ای/در M زیر حرف یکم إظهار گردیده.

۱۳- ((۱۳)) -فاطمه/در M زیر طاء إظهار گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -بدرستی/ M بدرستی.

واقع خواهد شد (۱)از آفتاب برآمدن تا آفتاب فرورفتن.

و این حدیث نیز دلالت می کند بر أفضلیّت آن حضرت بر جمیع پیغمبران.

[روایت چهلم:از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)]

و عن أمیر المؤمنین (۲)و إمام المتّقین علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-قال:

قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-:ما خلق اللّه خلقا (۳)أفضل منّی و لا أکرم علیه منّی.قال علیّ-صلوات اللّه و سلامه علیه-فقلت:یا رسول اللّه (۴)!فأنت (۵)أفضل أم جبرئیل؟فقال:یا علیّ!إنّ اللّه فضّل أنبیاءه المرسلین علی ملائکته (۶)المقرّبین و فضّلنی علی جمیع النّبیّین و المرسلین و الفضل بعدی لک و للأئمّه (۷)من بعدک و إنّ الملائکه (۸)لخدّامنا (۹)و خدّام محبّینا (۱۰)-یا علیّ!-الّذین یحملون العرش و من حوله یسبّحون بحمد ربّهم و یستغفرون للّذین امنوا بولایتنا. (۱۱)یا علیّ!لو لا نحن ما خلق اللّه ادم و لا حوّا و لا الجنّه و لا النّار و لا السّمآء و لا الأرض.فکیف لا نکون (۱۲)أفضل من الملائکه و قد سبقناهم إلی معرفه ربّنا و تسبیحه و تهلیله و تقدیسه لأنّ أوّل ما خلق اللّه-عزّ و جلّ-أرواحنا فأنطقها بتوحیده و تمجیده ثمّ خلق الملائکه فلمّا شاهدوا أرواحنا نورا واحدا استعظمت أمرنا فسبّحنا لتعلم الملائکه أنّا خلق (۱۳)مخلوقون و أنّه منزّه (۱۴)عن صفاتنا فسبّحت الملائکه لتسبیحنا

۱- ((۱)) -شد/در M شین زبر دارد.

۲- ((۲)) -أمیر المؤمنین/در M و R بر روی راء زبر نهاده شده است!

۳- ((۳)) -خلقا/در R روی خاء دو زبر نهاده شده و روی لام-کما فی المتن-سکون.ضبط نص موافق M است.

۴- ((۴)) -رسول اللّه/ R +ص.در M روی حرف پایانی رسول پیش نهاده شده!

۵- ((۵)) -فأنت/ M فامنت.

۶- ((۶)) -ملائکته/ M الملائکه.

۷- ((۷)) -للأئمّه/ M الأئمه.

۸- ((۸)) -الملائکه/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم زبر!

۹- ((۹)) -لخدّامنا/ M الخدّامنا.

۱۰- ((۱۰)) -محبّینا/ M محبّنا.

۱۱- ((۱۱)) -بولایتنا/ M بولایتنا.

۱۲- ((۱۲)) -نکون/ M تکون[کذا].

۱۳- ((۱۳)) -خلق/ M خلق.

۱۴- ((۱۴)) -منزّه/ M منزّه.

و نزّهته عن (۱)صفاتنا (۲)فلمّا شاهدوا عظم (۳)شأننا هلّلنا لتعلم (۴)الملائكه أن لا إله إلاّ اللّه و أنّا عبيد و لسنا بالهه يجب (۵)أن لا نعبد معه أو دونه.فقالوا:لا إله إلاّ اللّه.فلمّا شاهدوا كبر محلّنا كبّرنا لتعلم الملائكه أنّ اللّه أكبر من أن ينال (۶)عظم (۷)المحلّ إلاّ به.فلمّا شاهدوا ما جعله لنا من العزّ و القوّه قلنا:لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلىّ العظيم لتعلم الملائكه أن لا حول و (۸)لا قوّه إلاّ باللّه.فلمّا شاهدوا ما أنعم اللّه علينا و أوجبه (۹)علينا (۱۰)من فضل الطّاعه قلنا:الحمد للّه لتعلم الملائكه ما يحقّ اللّه-تعالى ذكره-علينا من الحمد على نعمه.فقالت:الحمد للّه فبنا (۱۱)اهتدوا (۱۲)إلى معرفه توحيد (۱۳)اللّه-عزّ و جلّ-و تسبيحه (۱۴)و تهليله و تحميده و تمجيده. (۱۵)ثمّ إنّ اللّه-تبارك (۱۶)و تعالى-خلق ادم فأودعنا صلبه و أمر الملائكه بالسّجود له تعظيما لنا و إكراما و كان سجودهم للّه-عزّ و جلّ-عبوديّه و لادم إكراما و طاعه لكوننا فى صلبه.فكيف لا نكون (۱۷)أفضل من الملائكه و قد سجدوا (۱۸)لادم كلّهم أجمعون و إنّه

ص:۱۸۸

۱- ((۱)) -عن/ M من.

۲- ((۲)) -صفاتنا/در M صاد زبر دارد!

۳- ((۳)) -عظم/ M عظم.

۴- ((۴)) -لتعلم/ M لتعلم[كذا].

۵- ((۵)) -يجب/ M يحبّ[كذا].

۶- ((۶)) -ينال/ R ينال. M ينال.

۷- ((۷)) -عظم/ R عظيم. M عظم.

۸- ((۸)) -لا حول و/ M ندارد.

۹- ((۹)) -أوجبه/ M اوحئه[كذا].

۱۰- ((۱۰)) -علينا/در R در إدامه«لنا ظ»نوشته شده بوده است كه خط زده اند و با خطّى ريزتر بالاى سطر«لنا ط ل»نوشته شده.ضبط M موافق متن است.

۱۱- ((۱۱)) -فبنا/ M فينا.

۱۲- ((۱۲)) -اهتدوا/ M اهتدوا.

۱۳- ((۱۳)) -معرفه توحيد/ M و R توحيد معرفه.در R روى لفظ نخست«خ»و روى لفظ دوم«م» نهاده شده است،به نشانه مؤخّر و مقدّم.

۱۴- ((۱۴)) -تسبيحه/ R تسبحه. M تسبيحه.

۱۵- ((۱۵)) -تهليله و تحميده و تمجيده/در M در هر سه كلمه معطوف حرف پيش از آخر زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -تبارك/در M راء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -نكون/ M تكون.

۱۸- ((۱۸)) -سجدوا/ M سجد.

لمّا عرج (۱)بی إلی السّماء أذّن جبرئیل مثنی مثنی و أقام مثنی مثنی ثمّ قال لی:تقدّم (۲)یا محمّد!فقلت (۳)له:یا جبرئیل! (۴)أتقدّم علیک؟قال:نعم، (۵)لأنّ اللّه-تبارک و تعالی (۶)-فضّل أنبیاءه علی ملائکته أجمعین و فضّلک خاصّه.قال:فتقدّمت و صلّیت بهم و لا فخر.فلمّا انتهیت به إلی حجب (۷)النّور قال لی (۸)جبرئیل:تقدّم-یا محمّد!و تخلّف عنّی.فقلت: (۹)یا جبرئیل (۱۰)فی مثل هذا الموضع (۱۱)تفارقنی؟فقال:یا محمّد!إنّ انتهاء حدّی الّذی وضعنی اللّه فیه إلی هذا المکان فإن جاوزته احترقت أجنحتی بتعدّی (۱۲)حدود ربّی-جلّ جلاله (۱۳)-؛ فزخّ بی زخّه فی النّور حتّی انتهیت إلی ما شاء اللّه من علوّ مکانی فنودیت:یا محمّد! قلت (۱۴):لبّیک-ربّ!-و سعدیک!تبارکت و تعالیت!فنودیت:یا محمّد!أنت عبدی و أنا ربّک فإیّای فاعبد و علیّ فتوکّل فإنّک نوری (۱۵)فی عبادی و رسولی إلی خلقی و حجّتی علی بریّتی (۱۶).لک و لمن تبعک خلقت جنّتی،و لمن خالفک خلقت ناری (۱۷)و لأوصیائک (۱۸)أوجبت کرامتی و لشیعتهم أوجبت ثوابی.فقلت:یا ربّ!و من أوصیائی (۱۹)؟فنودیت:یا

۱- ((۱)) -عرج/چنین است در M و R .

۲- ((۲)) -تقدّم/ M تقدّم.

۳- ((۳)) -فقلت/ M و R فقلت.

۴- ((۴)) -جبرئیل/در M راء زیر دارد.

۵- ((۵)) -نعم/ M نعم[کذا].قابل توجّه است که«نعم»نیز ریختی است از«نعم».نگر: مختار الصّحاح.

۶- ((۶)) -و تعالی/ M ندارد.

۷- ((۷)) -حجب/در M حرف واپسین هم زیر دارد و هم پیش.پس از کتابت یک«ال»هم بر سر حاء افزوده اند.

۸- ((۸)) -لی/ M و R +یا.ولی در R روی آن خط زده شده است.

۹- ((۹)) -فقلت/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -جبرئیل/در M راء زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -الموضع/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بتعدّی/ M تتعدّی.

۱۳- ((۱۳)) -جلاله/ M جلاله.

۱۴- ((۱۴)) -قلت/ M قلت.

۱۵- ((۱۵)) -نوری/ M نودی.

۱۶- ((۱۶)) -بریّتی/در M پس از راء یک دندانه إضافه کتابت گردیده است.

۱۷- ((۱۷)) -ناری/ M نادی.

۱۸- ((۱۸)) -لأوصیائک/ M لاوصائک.

۱۹- ((۱۹)) -أوصیائی/ M اوصائی.

محمّد!أوصياؤك (١)المكتوبون على ساق العرش فنظرت و أنا بين يدى ربّى-جلّ جلاله (٢)-إلى ساق العرش فرأيت اثنى عشر (٣)نورا سطرا أخضر عليه اسم أوصيائى (۴)أوّلهم علىّ بن (۵)أبى طالب (۶)و اخرهم مهدىّ أمّتى.فقلت:يا ربّ!أهؤلآء أوصيائى بعدى؟فنوديت:يا محمّد!هؤلآء (٧)أوليائى (٨)و أحبّائى و أوصيائى و حججى بعدك على بريّتى (٩).و عزّتى و جلالى لأظهرنّ بهم دينى و لأغلبنّ (١٠)بهم كلمتى و لأطهّرنّ الأرض باخرهم من أعدآئى و لأملّكنّه (١١)مشارق الأرض و مغاربها و لأسخّرنّ له الرّياح و لأذلّلنّ (١٢)له السّحاب الصّعاب و لأرقينّه (١٣)فى الأسباب و لأنصرنّه بجندى و لأمدّنّه (١۴)بملائكتى حتّى يعلن (١۵)دعوتى و يجمع (١۶)الخلق (١٧)على توحيدى ثمّ لأديمنّ ملكه و لأداولنّ (١٨)الأيّام بين أوليآئى إلى يوم القيمه. (١٩)

ديگر روايتست از حضرت أمير المؤمنين و (٢٠)إمام (٢١)المتّقين علىّ بن أبى طالب-

ص:١٩٠

١- ((١)) -أوصياؤك/ M اوصائك.

٢- ((٢)) -جلّ جلاله/ M حلّ جلاله.

٣- ((٣)) -اثنى عشر/ R اثنا عشر.ضبط نص موافق M است.

۴- ((۴)) -أوصيائى/ M اوصآئى.

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -طالب/ M طالب.

٧- ((٧)) -هؤلآء/در M حرف واپسين پيش دارد.

٨- ((٨)) -أوليائى/ M اوصيائى.(البتّه بدون دندانه ياء!درحالى كه نقطه هاى ياء را دارد!!).

٩- ((٩)) -بريّتى/در M پس از راء يك دندانه إضافه كتابت گرديده است.

١٠- ((١٠)) -لأغلبنّ/ R لاغلينّ. M لاغلبنّ.

١١- ((١١)) -لأملّكنّه/ M لاملكته.

١٢- ((١٢)) -لأذلّلن/در M بجاى«ذ»،«ز»نوشته شده است.

١٣- ((١٣)) -لأرقينّه/ M لارقّينّه.

١۴- ((١۴)) -لأمدّنه/ M لامدّنه.

١۵- ((١۵)) -يعلن/ M يعلن.

١۶- ((١۶)) -يجمع/در M واپسين حرف پيش دارد.

١٧- ((١٧)) -الخلق/ M الخلق.

١٨- ((١٨)) -لأداولنّ/در M تشديد روى واو نهاده شده است!

١٩- ((١٩)) -نگر:علل الشرائع،ط.حيدريّه،١/۵-٧؛و:كمال الدّين صدوق،ط.غفّارى،صص ٢۵۴- ٢۵۶؛و:عيون أخبار الرّضا-عليه السّلام-ط.أعلمى،٢٣٧/١.

٢٠- ((٢٠)) -و/در M زبر دارد.

۲۱- (۲۱)) -إمام/در M واپسین حرف زبر دارد.

صلوات اللّه و سلامه علیه-که آن حضرت فرمود که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:

نیافریده است خدای (۱)-تبارك و تعالی-خلقی أفضل از من و نه خلقی گرامی تر بر خدای تعالی (۲)از من.حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه (۳)و سلامه علیه (۴)-فرمود که:من گفتم:یا رسول اللّه!تو فاضل تری یا جبرئیل؟پس حضرت فرمود که:یا علی!بدرستی که خدای -تبارك و (۵)تعالی-تفضیل داده است پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرّب خود و مرا تفضیل داده است بر همه پیغمبران و مرسلان (۶)و بعد از مرتبه من فضل و زیادتی بر پیغمبران تو راست و إمامان بعد از تو و بدرستی که فرشتگان خدمتکاران ماانِد و خدمتکاران دوستان ماانِد.یا علی!آن فرشتگان که حاملان عرش اند و (۷)آنهایی (۸)که در (۹)دور عرشند (۱۰)تنزیه می کنند خدای-تبارك و تعالی-را (۱۱)و مشغولند به حمد پروردگار خود و استغفار می کنند و طلب آمرزش می کنند از برای آن کسانی که إیمان آورده اند به ولایت ما.یا علی! (۱۲)اگر ما نمی بودیم خدای-تبارك و تعالی-نمی آفرید نه آدم را و (۱۳)نه حوّا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان را و (۱۴)نه (۱۵)زمین را.پس

۱- ((۱)) -خدای/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲- ((۲)) -تعالی/ M تبارك و تعالی.

۳- ((۳)) -اللّه/ M ندارد.

۴- ((۴)) -علیه/ R ندارد.

۵- ((۵)) -تبارك و/در متن R نیامده ولی به خطّی ریزتر لفظ«تبارك»بالای سطر افزوده شده است.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -آنهایی/چنین است در R . M انهائی.

۹- ((۹)) -در/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -عرشند/ M عرش اند.

۱۱- ((۱۱)) -را/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -علی/ M علّی.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -نه/زبر نون در M إظهار گردیده است.

چگونه ما بهتر از فرشتگان نباشیم و (۱)حال آنکه ما پیشی گرفته ایم (۲)ایشان را به معرفت پروردگار (۳)خود و تسبیح او و (۴)تهلیل او و تقدیس او و زیرا که أوّل چیزی که خدای-تبارك و تعالی-آفرید أرواح ما را آفرید؛پس (۵)ایشان را گویا ساخت به توحید خود و (۶)تعظیم خود.پس آفرید فرشتگان را.پس چون فرشتگان دیدند أرواح ما را از یک (۷)نور بزرگ (۸)دانستند شان ما را.پس ما پروردگار خود را به تنزیه یاد کردیم تا بدانند فرشتگان که ما خلقیم آفریده شده و خدای-تبارک و تعالی-منزّه است از صفات ما.پس تسبیح گفتند فرشتگان از جهت تسبیح ما و منزّه دانستند خدای-تبارك و تعالی-را از صفات ما.پس دیگر چون فرشتگان بزرگواری شان ما را مشاهده کردند،ما تهلیل کردیم و خداوند خود را به یگانگی یاد کردیم تا بدانند فرشتگان که بجز او خداوندی نیست و (۹)ما بندگان اوئیم و (۱۰)ما را نمی سزد خدایی (۱۱)پس نباید که ما را بندگی (۱۲)کنند،نه با او و نه بی او.

پس (۱۳)ایشان نیز گفتند:لا إله إلاّ اللّه و خدای-تبارک و تعالی-را به یگانگی یاد کردند.پس دیگر فرشتگان چون مشاهده (۱۴)نمودند بزرگواری مرتبه ما را ما خداوند خود را-عزّ شانه -به بزرگواری یاد کردیم به گفتن«اللّه أکبر»تا بدانند فرشتگان که خدای-تبارک و تعالی- از آن بزرگوارتر است که به مرتبه[ای]عظیم توان رسید بدون فضل او.پس دیگر چون فرشتگان مشاهده کردند آنچه را که خدای-تبارک و (۱۵)تعالی-مقرّر ساخته بود از برای ما از

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -گرفته ایم/زیر تاء در M إظهار گردیده است.

۳- ((۳)) -پروردگار/ M خدای.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -پس/ M ندارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -یک/در M واپسین حرف زبر دارد.

۸- ((۸)) -بزرگ/در M واپسین حرف زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -خدایی/ضبط نص موافق R است. M خدائی.

۱۲- ((۱۲)) -بندگی/ M بزرک.

۱۳- ((۱۳)) -پس/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۴- ((۱۴)) -مشاهده/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -تبارک و/ M ندارد.

عزّت و (۱)قوّت گفتیم (۲)که:لاـ حول و لاـ قوّه إلاّـ باللّه العلیّ العظیم-یعنی:نیست حولی (۳)و قوّتی مگر به سبب خداوند بزرگوار (۴)عظیم تا بدانند فرشتگان که نیست ما را حولی (۵)و قوّتی مگر به خدای-تبارک و تعالی.پس دیگر چون مشاهده نمودند نعمتهایی (۶)را که خدای-تبارک و تعالی-به ما إنعام کرده بود و واجب گردانیده بود بر ما از فضیلت طاعت (۷)ما او را،و یا واجب گردانیده (۸)بود از برای ما (۹)از فضیلت إطاعت خلاـیق ما را، گفتیم ما (۱۰):الحمد للّه و شکر او به جای آوردیم تا بدانند فرشتگان حقّی را که واجبست از خدای-تبارک و تعالی-بر ما از شکر نعمتهای او.پس ملاـئکه (۱۱)گفتند:الحمد للّه.پس به سبب ما راه یافتند فرشتگان به شناختن توحید خدای-تبارک و تعالی-و (۱۲)تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او.پس بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-آدم را آفرید و أنوار ما را در پشت او جای داد (۱۳)و أمر کرد فرشتگان را که سجده او کنند از جهت (۱۴)تعظیم و إکرام ما و سجده ایشان خدای را بود از روی بندگی و (۱۵)آدم را بود (۱۶)از روی إکرام و (۱۷)إطاعت؛چون ما در صلب او بودیم.پس چگونه ما أفضل از ملائکه نباشیم

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -گفتیم/ M کفتم.

۳- ((۳)) -حولی/در M بر حرف یکم آشکارا زبر کتابت گردیده است.

۴- ((۴)) -بزرگوار/در M راء زبر دارد.

۵- ((۵)) -حولی/در M بر حرف یکم آشکارا زبر کتابت گردیده ست.

۶- ((۶)) -نعمتهایی/چنین است در R . M نعمتهائی.

۷- ((۷)) -طاعت/ M اطاعت.

۸- ((۸)) -گردانیده/ M کرد و بنده.

۹- ((۹)) -ما/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -گفتیم ما/ M کفتم.

۱۱- ((۱۱)) -ملائکه/ M ملایك(البتّه بدون نقطه های یاء).

۱۲- ((۱۲)) -و/در M نیامده است.

۱۳- ((۱۳)) -داد/ M داده.

۱۴- ((۱۴)) -جهت/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بود/در M واو زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

و حال (۱)آنکه ایشان همه سجده آدم کردند و بدرستی که چون مرا به آسمان بردند جبرئیل أذان گفت دو دو و إقامت گفت (۲)دو دو.پس مرا گفت (۳)که:پیش رو یا محمّـد! پس گفتم:یا جبرئیل!پیشی گیرم بر تو؟گفت:بلی،زیرا که خدای-تبارک و تعالی-تفضیل داده است پیغمبران خود را بر فرشتگانش تمام و بتخصیص تو را بر همه تفضیل (۴)داده است (۵).حضرت فرمود که:من پیش رفتم و با ایشان نماز کردم و به این فخر نمی کنم.پس چون با جبرئیل (۶)به حجابهای نور رسیدم جبرئیل مرا گفت (۷)که:یا محمّـد!پیش رو و مرا بگذار. (۸)پس گفتم:یا جبرئیل (۹)!در چنین جایی (۱۰)تو از من جدایی (۱۱)می کنی؟پس گفت:

یا محمّـد!بدرستی که نهایت حدّ من که خدای-تبارک و تعالی-مقرّر ساخته است (۱۲)تا این موضع است.پس اگر بالاتر روم (۱۳)خواهد سوخت پرهای من که از حدود پروردگار خود تجاوز کرده ام.پس به یک مرتبه (۱۴)در افتادم در عالم نور تا رسیدم (۱۵)به جایی (۱۶)که خدای -تبارک و تعالی-می خواست.پس ندا کردند مرا که:یا محمّـد!پس گفتم که:لبّیك و سعدیك!ای پروردگار من!بزرگواری و بلندی قدر (۱۷)و مرتبه توراست.پس ندا آمد (۱۸)

۱- ((۱)) -و حال/ M و حال.

۲- ((۲)) -گفت/ M کفت.

۳- ((۳)) -گفت/ M کفت.

۴- ((۴)) -تفضیل/ R تفصیل. M ندارد.

۵- ((۵)) -پیغمبران...است/ M ندارد.

۶- ((۶)) -جبرئیل/در M باء زبر دارد.

۷- ((۷)) -مرا گفت/ M کفت مرا.

۸- ((۸)) -بگذار/در M یک واو کوچک یا یک پیش اندکی پس از راء و البتّه بالاتر از سطر کتابت شده است.

۹- ((۹)) -جبرئیل/در M باء زیر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -جایی/ M جائی.

۱۱- ((۱۱)) -جدایی/در M حرف چهارم نقطه ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -است/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -روم/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -به یک مرتبه/در M یاء زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -رسیدم/ M رسیدم[کذا].

۱۶- ((۱۶)) -جایی/ M جائی.

۱۷- ((۱۷)) -بلندی قدر/ M بلند قدری.

۱۸- ((۱۸)) -آمد/ M آمد.

که:یا محمّد!تو بنده منی و من پروردگار توام.پس مرا عبادت کن و بس (۱)،و (۲)بر من توکّل کن و بس. (۳)پس (۴)بدرستی که تو (۵)نور منی و هدایت کننده (۶)بندگان منی و رسول منی به سوی خلق من و حجّت منی بر آفریدگان من.از برای تو و از برای پیروان تو آفریده ام (۷)بهشت خود را و از برای مخالفان تو آفریده ام (۸)دوزخ را و از برای أوصیای تو واجب گردانیدم کرامت خود را و از برای شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثواب خود را.پس گفتم:پروردگارا!کیستند (۹)أوصیای من؟پس ندا آمد که:یا محمّد!أوصیآء تو آنهااند که أسامی ایشان بر ساق عرش نوشته است.پس نظر کردم و حال آنکه بودم به نزد خدای-تبارك و تعالی-،به ساق عرش.دیدم دوازده نور به سطری (۱۰)سبز بر او نوشته شده بود اسم أوصیای من.أوّل ایشان علیّ بن (۱۱)أبی طالب بود و آخر ایشان مهدی أمّت (۱۲)من.پس گفتم:یا رب!آیا این جماعت أوصیای منند بعد از من؟ندا آمد که:یا محمّد!اینها أولیاء (۱۳)منند و دوستان منند و أوصیای منند و حجّتهای منند بعد از تو بر خلق من.به عزّت من (۱۴)و (۱۵)جلال من که هر آینه (۱۶)دینم را به ایشان ظاهر گردانم و به

۱- ((۱)) -بس/ M پس.

۲- ((۲)) -و/ M ندارد.

۳- ((۳)) -بس/ M پس.

۴- ((۴)) -پس/ M و.

۵- ((۵)) -تو/در M تاء زبر دارد!

۶- ((۶)) -هدایت کننده/در M حرف یکم زبر دارد.

۷- ((۷)) -آفریده ام/ M افریدم.

۸- ((۸)) -آفریده ام/ M افریدم.

۹- ((۹)) -کیستند/در R نخست«کیست»نوشته شده بوده و سپس دستکاری شده و به«کیستند» بدل گردیده است. M کیست.

۱۰- ((۱۰)) -سطری/ M سطر.

۱۱- ((۱۱)) -بن/ M ابن.

۱۲- ((۱۲)) -أمّت/ M غائب.

۱۳- ((۱۳)) -أولیاء/چنین است در M و R .در M روی کلمه سپسین یک«ی»کتابت گردیده است، احتمالاـ بدین معنا که«اولیای»نیز توان خواند؛فلاحظ.

۱۴- ((۱۴)) -من/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

ایشان آشکارا کنم کلمه توحید را و پاک گردانم به آخر (۱)ایشان زمین را از دشمنانم و هر آینه مالک (۲)گردانم او را بلاد مشرق و مغرب و همه را در تحت تصرّف او درآورم (۳)و هر آینه بادها (۴)را مسخّر او (۵)گردانم و ابرهای (۶)دشوار را ذلیل او گردانم و هرآینه او را بلند گردانم در جمیع سببهای بلندی و هرآینه او را یاری کنم به (۷)لشکر خود (۸)و (۹)هر آینه (۱۰)مدد کنم او را به فرشتگان خود تا ظاهر گردد دعوت من و جمع گردد (۱۱)خلق بر توحید من.پس دایم گردانم ملک (۱۲)او را و هر آینه أیّام دولت (۱۳)دوستان خود را بکشم تا روز قیامت.

ای عزیز!اگر به غیر ازین حدیث نباشد در فضل ایشان،همین کافی است تو را.پس نیکو تدبّر کن!

[روایت چهل و یکم:روایت شده که از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)پرسیدند]

و روی أنّه سئل (۱۴)أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب (۱۵)-صلوات اللّه و سلامه علیه-عن معنی

۱- ((۱)) -آخر/در M خاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -مالک/ M مالک.

۳- ((۳)) -درآورم/زبرهای واو و راء در M إظهار گردیده است.

۴- ((۴)) -بادها/ M بادها.

۵- ((۵)) -او/ M ندارد.

۶- ((۶)) -ابرهای/ R ابرها.ضبط نص موافق M است لیک روی یاء را در M قدری مخدوش کرده و شاید خط زده باشند.

۷- ((۷)) -به/ M از.

۸- ((۸)) -خود/در M واو زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -گردد/چنین است در M و R لیک در R یک نقطه هم روی دال هست موهم این که کاتب «گردند»نوشته ولی در مدّ دندانه نون تقصیر کرده باشد؛و العلم عند اللّه.در M روی دال زبر إظهار گردیده است.

۱۲- ((۱۲)) -ملک/ M ملک.

۱۳- ((۱۳)) -دولت/زبر دال در M إظهار گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -سئل/ M +عن.در R ،در زیر سطر،پس از«سئل»إضافه شده:«عن».

۱۵- ((۱۵)) -أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب/ R امیر المؤمنین علّی بن ابی طالب. M امیر المؤمنین علّی ابن ابیطالب.

قول رسول (۱)اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-:«إنّی مخلّف (۲)فیکم الثّقلین:کتاب (۳)اللّه و عترتی»، من العتره؟فقال:أنا و الحسن و الحسین و الأئمّه (۴)المعصومین (۵)من ولد الحسین تاسعهم مهدیّهم و قائمهم لا یفارقون کتاب اللّه و لا یفارقهم حتّی یردوا (۶)علی رسول (۷)اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-حوضه (۸).

روایتست (۹)از طرق أهل بیت (۱۰)که پرسیدند از حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه علیه- از معنی قول رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که آن حضرت فرمود که:«من از دنیا می روم و بعد از خود می گذارم در میان شما دو چیز عظیم:یکی کتاب خدا و دیگر عترت من»؛ پرسیدند که:این عترت کیست؟حضرت فرمود که:منم و حسن و حسین (۱۱)و نه إمام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشانست (۱۲)و می ایستد به أمر إلهی در إعلای (۱۳)کلمه (۱۴)اللّه (۱۵)بالسّیف (۱۶)و ایشان مفارقت نمی کنند کتاب إلهی را و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی گردد تا وارد شوند در حوض کوثر بر رسول خدا(ص).

۱- ((۱)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۲- ((۲)) -مخلّف/ M مخلّف.

۳- ((۳)) -کتاب/در M باء پیش دارد.

۴- ((۴)) -الأئمّه/چنین است در M .در R واپسین حرف زیر دارد.

۵- ((۵)) -المعصومین/کذا فی R و M !در R ضبط«التّسعه»به خطّ رونویسگر متن،بالای سطر افزوده شده است،با نشان«ل».

۶- ((۶)) -یردوا/در M از قلم افتاده است.

۷- ((۷)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۸- ((۸)) -سنج:عیون أخبار الرّضا-علیه السّلام-،ط.أعلمی،۶۰/۱؛و:کمال الدّین صدوق،ط.غفّاری، ص ۲۴۰.

۹- ((۹)) -روایتست/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -بیت/در M زبر یکم إظهار گردیده است(ولی با تسامح در محلّ گذاشتن آن).

۱۱- ((۱۱)) -حسین/زبر سین در M إظهار گردیده است.

۱۲- ((۱۲)) -ایشانست/ M ایشان است.

۱۳- ((۱۳)) -إعلای/ M اعلای.

۱۴- ((۱۴)) -کلمه/چنین است در M . R کلمه.

۱۵- ((۱۵)) -اللّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بالسّیف/ R با السّیف. M بالسّیف.

و این حدیث ثقلین از طرق أهل سنّت قریب به دویست طریق منقول شده که نقل آنها سبب ملال می شود و (۱)در جمیع کتب ایشان مسطور است و إنکار این نمی توانند کرد زیرا که از حدّ تواتر گذشته است،بلکه از ضروریّات دین شده است.

[روایت چهل و دوم:از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)]

و عن أمیر المؤمنین علیّ بن (۲)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-قال:قال رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و اله-:یا علیّ!طوبی لمن أحبّک و صدّق بک و ویل لمن أبغضک و کذّب بک.

محبّوک معروفون فی السّمآء السّابعه و الأرض السّابعه السّفلی و ما بین ذلک.هم أهل الدّین و الورع و السّمت الحسن و التّواضع للّه-عزّ و جلّ-؛خاشعه (۳)أبصارهم و جله قلوبهم لذکر اللّه-عزّ و جلّ-و قد عرفوا (۴)حقّ ولایتک (۵)و ألسنتهم ناطقه بفضلک و أعینهم ساکبه تحنّنا علیک و علی الأئمّه (۶)من ولدک یدینون للّه بما أمرهم فی کتابه و جاءهم به البرهان من سنّه نبیّه؛عاملون بما یأمرهم به و أولوا (۷)الأمر منهم؛متواصلون غیر (۸)متقاطعین؛متحابّون غیر (۹)متباغضین؛و إنّ الملائکه لتصلّی علیهم و تؤمّن (۱۰)علی دعآئهم و تستغفر (۱۱)للمذنب منهم و تشهد لحضرتهم (۱۲)و تستوحش (۱۳)لفقدهم (۱۴)إلی یوم القیامه. (۱۵)

و (۱۶)دیگر روایتست از پادشاه مؤمنان و (۱۷)پیشوای متّقیان،حضرت علیّ بن (۱۸)

۱- ((۱)) -و/در M نیامده است.

۲- ((۲)) -بن/ M ابن.

۳- ((۳)) -خاشعه/ M خاشعه.

۴- ((۴)) -عرفوا/ M عرفوا.

۵- ((۵)) -ولایتک/در M حرف یکم زبر دارد.

۶- ((۶)) -الأئمّه/در M واپسین حرف زبر دارد.

۷- ((۷)) -أولوا/در R ألف پایانی در آغاز نبوده و بعدا إضافه شده است.

۸- ((۸)) -غیر/ M غیر.

۹- ((۹)) -غیر/ M غیر.

۱۰- ((۱۰)) -تؤمّن/ M ثومنّ[کذا].

۱۱- ((۱۱)) -تستغفر/ M یستغفر.

۱۲- ((۱۲)) -لحضرتهم/ R لحضرته. M کحضرتهم.

۱۳- ((۱۳)) -تستوحش/ M تتوحّش.

۱۴- ((۱۴)) -لفقدهم/ R لفقده. M لفقدهم.

۱۵- ((۱۵)) -سنج:عیون أخبار الرّضا-علیه السّلام-،ط.أعلمی،۲۳۶/۱؛و:بحار الأنوار،۱۵۰/۶۵ (حدیث منقول از عیون به شماره

۳).

۱۶- (۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- (۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -بن/ M و R ابن.

أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-که آن حضرت فرمود که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱)-فرمود که:یا علی!خوشا حال کسی (۲)که تو را دوست دارد و تو را تصدیق کند به إمامت (۳)و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تو را باور ندارد به إمامت.یا علی!دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم و هرچه میان این هر دو است و (۴)آفریدگان تمام ایشان را می شناسند.ایشانند أهل دین و ورع و (۵)سیرت نیکو و تواضع از برای خدای-تبارک و تعالی-؛چشمهای ایشان با خشوع است؛دلهای ایشان با خوف است از جهت ذکر خدای-تبارک و تعالی-؛و ایشان می دانند حقّ ولایت و إمامت و (۶)دوستی تو را و زبان ایشان گویاست (۷)به فضل تو و آب چشمهای ایشان روانست (۸)از روی شفقت بر تو و بر إمامان از فرزندان تو.إطاعت می کنند خدای-تبارک و تعالی-را به آنچه أمر کرده است ایشان را در کتاب خود و به آنچه آمده است به ایشان دلیل او از سنّت رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله-عمل کنندگانند به آنچه أمر می کنند ایشان را به آن حضرات (۹)أئمّه معصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین.با یکدیگر مشفق و مهربان و نیکوکارند.از یکدیگر جدایی (۱۰)نمی کنند.با یکدیگر دوستی کنندگانند (۱۱)،نه دشمنی کنندگان؛و بدرستی که فرشتگان صلوات می فرستند بریشان (۱۲)و بر دعای ایشان آمین می گویند و از برای (۱۳)

۱- ((۱)) -و آله/ R ندارد.ولی در M هست.

۲- ((۲)) -خوشا حال کسی/ M خوشحال کسی[کذا].

۳- ((۳)) -به إمامت/ M بامامت[کذا].

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -گویاست/ M کویا است.

۸- ((۸)) -روانت/ M روانست.

۹- ((۹)) -حضرات/ M حضرت.

۱۰- ((۱۰)) -جدایی/ M جدائی.ضبط نص موافق R است.

۱۱- ((۱۱)) -دوستی کنندگانند/ M دوستی کنند.

۱۲- ((۱۲)) -بریشان/ M بر ایشان.

۱۳- ((۱۳)) -برای/ M ندارد.

گناهکاران ایشان استغفار می کنند و (۱)جایی (۲)که ایشان حاضرند فرشتگان حاضر می شوند و چون می روند فرشتگان وحشت می گیرند تا روز قیامت.

[روایت چهل و سوم:از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام)]

و عن أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب-علیه الصّلوه و السّلام (۳)-قال:قال (۴)رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله-:یا علیّ!إنّی سألت ربّی-عزّ و جلّ-فیک خمس خصال فأعطانی:

فأمّا أوّلها فإنّی سألته أن تنشقّ الأرض عنّی و أنفض (۵)التّراب عن رأسی و أنت معی (۶)فأعطانی.

و أمّا الثّانیه فإنّی سألته (۷)أن أقضی عند کفّه (۸)المیزان و أنت معی فأعطانی.

و أمّا الثّالثه فإنّی سألته (۹)-عزّ و جلّ-أن یجعلک حامل لوآئی و هو لوآء (۱۰)اللّه الأکبر علیه مکتوب:المفلحون الفآئزون (۱۱)بالجنّه فأعطانی (۱۲).

و أمّا الخامسه (۱۳)فإنّی سألته (۱۴)أن یجعلک قائد (۱۵)أمّتی فأعطانی.

و الحمد للّه الّذی منّ علیّ به. (۱۶)

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -جایی/چنین است در R . M جائی.

۳- ((۳)) -الصّلوه و السّلام/در M در هر دو کلمه معطوف واپسین حرف زیر دارد.

۴- ((۴)) -قال/ M ندارد.

۵- ((۵)) -أنفض/ M انفض.

۶- ((۶)) -معی/ M معی.

۷- ((۷)) -سألته/در M تاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -کفّه/ M کفّه.

۹- ((۹)) -سألته/در M تاء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -لوآء/ M لوآء.

۱۱- ((۱۱)) -الفآئزون/ R الفایزون.ضبط نص موافق M است.

۱۲- ((۱۲)) -هم در نصّ عربی روایت-چنان که دیده می شود-و هم در ترجمه آن-چنان که خواهید دید-،خبری از فقره چهارم نیست و از«سوم»به«پنجم»رفته اند.

۱۳- ((۱۳)) -الخامسه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۴- (۱۴)) -سألته/در M تاء زبر دارد.

۱۵- (۱۵)) -قائد/ M قايد.

۱۶- (۱۶)) -نگر:خصال صدوق،ط.غفّارى،ص ۳۱۴ و ۳۱۵؛و:عيون أخبار الرّضا-عليه السّلام-،ط. أعلمى،۲۵۱/۱.

و دیگر (۱)روایتست از حضرت أمیر المؤمنین و إمام المتّقین،علیّ بن (۲)أبی طالب- صلوات اللّه و سلامه علیه (۳)-که:او فرمود که رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:یا علی!بدرستی که من سؤال کردم از خدای-تبارك و تعالی-در شان تو پنج خصلت و (۴)خدای تعالی به من ارزانی داشت:

أمّا أوّل آن:پس (۵)بدرستی که من سؤال کردم از خدای-تبارك و تعالی-که چون زمین شکافته شود و من از زمین بیرون آیم و خاك از سر خود پاك کنم تو با من باشی.خدای -تبارك و تعالی-به من عطا کرد.

دویم:از خدای-تبارك و تعالی-طلب کردم که در وقتی که ترازوی أعمال خلایق کشند و (۶)من حکم کنم تو با من باشی.پس قبول کرد (۷)خدای-تبارك و تعالی.

سیم:سؤال کردم از خدای-تبارك و تعالی-که بگرداند تو را بردارنده علم من و آن علم أکبر خدای-تبارك و تعالی-است و بر او نوشته است که:رستگاران کسانی اند که به نعیم بهشت فایز گردند.پس خدای-تبارك و تعالی-به من عطا کرد.

و أمّا سؤال پنجم:پس بدرستی که از پروردگار عالمیان طلب کردم که بگرداند تو را پیشرو و کشاننده أمّت من در دنیا و (۸)آخرت،در دنیا به إمامت،و در آخرت به رسانیدن به مراتب عالی بهشت.پس خدای-تبارك و تعالی-به من عطا کرد.

و شکر و (۹)سپاس خداوندگاری را که منّت نهاد (۱۰)بر من به آنکه حاجات مرا برآورد. (۱۱)

۱- ((۱)) -و دیگر/در M واو و دال هر دو زبر دارند.

۲- ((۲)) -بن/ M ابن.

۳- ((۳)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M علیه السّلم.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -پس/ M ندارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -قبول کرد/در R نخست«قبول کردم»نوشته شده و سپس سعی گردیده است که«م» إمحاء گردد.ضبط نص موافق M است.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -نهاد/ M نهاد.

۱۱- ((۱۱)) -آورد/ M اورد[کذا].

[روایت چهل و چهارم:منقولست مردی نزد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(علیه السلام) آمد و از تفسیر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ پرسید]

روی أنّ رجلا جاء إلی أمیر المؤمنین فقال:أخبرنی عن قول اللّه-عزّ و جلّ-: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ما تفسیره؟فقال:الحمد للّه هو أن عرّف عباده بعض نعمه علیهم جملا إذ لا یقدرون علی نعمه (۱)معرفه جمیعا بالتّفصیل لأنّها أکثر من أن تحصی أو تعرف. (۲)

فقال:قولوا:الحمد للّه علی ما أنعم به علینا ربّ (۳)العالمین و هم الجماعات من کلّ مخلوق من الجمادات و الحیوانات (۴)فأمّا الحیوانات ۵فهو یقلّبها فی قدرته و یغذّیها من رزقه (۵)و یحوطها بکنفه و یدبّر کلاّ منها بمصلحته.و أمّا الجمادات فهو یمسکها بقدرته و یمسک المتّصل (۶)منها أن تتهافت و یمسک المتهافت (۷)منها أن یتلاصق (۸)و یمسک السّمآء أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه و یمسک الأرض أن تنخسف إلاّ بأمره إنّه بعباده رحیم.قال- علیه السّلام-:و ربّ العالمین مالکهم و خالقهم و سآئق أرزاقهم إلیهم من حیث یعلمون و من حیث لا یعلمون فالرّزق مقسوم و هو یأتی ابن ادم علی أیّ سیره سارها من الدّنیا لیس بتقوی (۹)متّقی بزیاده و لا بفجور (۱۰)فاجر بنقیصه بینه و بینه ستر و هو طالبه و لو أنّ أحدکم یفرّ من رزقه لطلبه (۱۱)رزقه کما یطلبه الموت.فقال اللّه-عزّ و جلّ-:قولوا:الحمد للّه علی ما أنعم علینا و ذکرنا (۱۲)به من خیر فی کتب الأوّلین قبل أن نکون ففی هذا إیجاب علی

۱- ((۱)) -نعمه/ M ندارد.

۲- ((۲)) -تعرف/ R تعرف.ضبط نص موافق M است.

۳- ((۳)) -ربّ/ R ربّ.

۴- (۴ و ۵)) -الحیوانات/در هر دو مورد در R ،حرف یاء به سکون کتابت گردیده است.در M در مورد نخست سکون دارد ولی مورد دوم حرکتگذاری نشده است لیک در M در مورد دوم واپسین حرف هم زبر دارد و هم پیش.

۵- ((۶)) -رزقه/ M رزقها.

۶- ((۷)) -المتّصل/در R صاد زبر دارد.

۷- ((۸)) -المتهافت/در M فاء زبر دارد.

۸- ((۹)) -یتلاصق/ M و R یتلاصق.

۹- ((۱۰)) -بتقوی/ R بتقوی.

۱۰- ((۱۱)) -بفجور/در M چنین است. R فجور.

۱۱- ((۱۲)) -لطلبه/ M لطلبه.

۱۲- ((۱۳)) -ذکرنا/ M ذکّرنا.

محمّد و ال محمّد-صلوات اللّه عليهم-و على شيعتهم أن يشكروه لما فضّلهم و ذلك أنّ (۱)رسول (۲)اللّه-صلّى اللّه عليه و اله-قال:لمّا بعث اللّه-عزّ و جلّ-موسى بن (۳)عمران(ع) و اصطفاه نجيّا و فلق له البحر و نجّا به (۴)بنى إسرائيل و أعطاه التّوريه (۵)و الألواح و مكانه من ربّه-عزّ و جلّ-فقال:يا ربّ!لقد أكرمتنى بكرامه لم تكرم به أحدا قبلى.فقال اللّه-جلّ جلاله (۶)-:يا موسى!أما علمت أنّ محمّدا عندى أفضل من جميع ملائكتى و جميع خلقى.

قال موسى:يا ربّ!فإن كان محمّد (۷)أكرم عندك من جميع خلقك فهل فى ال الأنبيآء أكرم من الى (۸)؟قال اللّه-جلّ جلاله (۹)-:يا موسى!أما علمت أنّ فضل ال محمّد على جميع ال النّبيّين كفضل محمّد كذلك؟قال:فهل فى أمم الأنبيآء أفضل عندك من أمّتى؟ظلّلت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و السّلوى و فلقت لهم البحر. (۱۰)فقال اللّه-جلّ جلاله (۱۱)-:يا موسى!أما علمت أنّ فضل أمّه محمّد على جميع أمم الأنبيآء كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى:يا ربّ! (۱۲)ليتنى كنت أراهم فأوحى اللّه-عزّ و جلّ-إليه:يا موسى!إنّك تراهم فى الجنان جنّات عدن و الفردوس (۱۳)بحضره محمّد فى نعيمها يتقلّبون (۱۴)و فى خيراتها

۱- ((۱)) -أنّ/چنين است در R . M انّ.

۲- ((۲)) -رسول/در M لام زير دارد.

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -به/در M بالاى سطر-گويا خطّ كاتب متن-افزوده شده ولى در R از بن نيامده است.

۵- ((۵)) -التّورئه/در R ،راء و حرف پسين خالى از هرگونه إعجام در حركت و نقطه است.زين رو، هم آنسان كه ما آورديم،«التّورئه/(التّوراه)»مى توان خواند و هم«التّوريه».در M نيز چنان است ليك روى راء يك ألف كوچك هست.

۶- ((۶)) -جلاله/ M جلاله.

۷- ((۷)) -محمّد/ M محمّدا.

۸- ((۸)) -الى/ M الى[كذا].

۹- ((۹)) -جلاله/ M جلاله.

۱۰- ((۱۰)) -البحر/ M البحر.

۱۱- ((۱۱)) -جلاله/ M جلاله.

۱۲- ((۱۲)) -ربّ/ M ربّ.

۱۳- ((۱۳)) -الفردوس/در M واپسين حرف هم زير دارد و هم زبر.

۱۴- ((۱۴)) -يتقلّبون/ M يتقلبّون[كذا].

يتبجّحون.أفتحبّ أن أسمعك (١)كلامهم؟فقال:نعم،إلهى!قال اللّه-عزّ و جلّ-:قم بين يدىّ و اشدد ميزرك (٢)قيام العبد الذّليل بين يـدى الملك (٣)الجليل.ففعل موسى(ع) (۴)فنـادى ربّنا-عزّ و جلّ-:يا أمّه محمّـد!فأجابوه كلّهم و هم فى أصلاب آبآئهم و أرحام أمّهاتهم:

لبّيـك اللّهمّ!لبّيـك لبّيك!إنّ الحمـد و النّعمه و الملك لك لا شـريك لك لبّيك.فقال:فجعل اللّه تلك الإجابه شـعار الحاجّ.ثمّ نـادى ربّنـا-عزّ و جلّ-:يا أمّه محمّـد!إنّ قضائى عليكم أنّ (۵)رحمتى سـبقت غضبى و عفوى قبـل عقابى (۶).فقد استجبت لكم قبل أن تـدعونى و أعطيتكم (٧)قبـل أن تسألونى.من لقينى (٨)منكم بشـهاده أن لا إله إلاّ اللّه وحـده لا شـريك له و أنّ محمّدا عبـده و رسـوله صـادق فى أقـواله محـقّ فى أفعـاله و أنّ علىّ بن (٩)أبى طـالب أخاه (١٠)وصـيّه من بعـده و وليّه و يلتزم طـاعته (١١)كما يلتزم طاعه (١٢)محمّد و أنّ أولياءه المصطفين الطّاهرين المطهّرين المنابين بعجائب (١٣)ايات اللّه و دلائل (١۴)حجج اللّه من بعـدهما أوليـاؤه أدخلته جنّتى و إن كانت ذنوبه مثل زبـد البحر.قال:فلمّا بعث اللّه-عزّ و جلّ-نبيّنا (١۵)محمّدا -صلّى اللّه عليه و اله-قال:يا محمّـد!و ما كنت بجانب الطّور إذ نادينا أمّتك بهـذه الكرامه.ثمّ قال-عزّ و جلّ-لمحمّـد-صـلّى اللّه عليه و اله-:قل الحمد للّه ربّ العالمين على ما اختصّنى به

١- ((١)) -أسمعک/در M عين زبر دارد.

٢- ((٢)) -ميزرك/چنين است در R . M مئيزرك[كذا].

٣- ((٣)) -الملك/ R الملک.ضبط نص موافق M است.

۴- ((۴)) -ع/ M عليه السّلم.

۵- ((۵)) -أنّ/ M انّ.

۶- ((۶)) -عقابى/ M عقابى.

٧- ((٧)) -أعطيتكم/در M تاء زبر دارد.

٨- ((٨)) -لقينى/ M لقينى.

٩- ((٩)) -بن/ M ابن.

١٠- ((١٠)) -أخاه/ M و R +و.در R روى«و»را خط زده اند.

١١- ((١١)) -طاعته/چنين است در R . M طاعته.

١٢- ((١٢)) -طاعه/چنين است در R . M طاعه.

١٣- ((١٣)) -بعجائب/ M و R بعجايب.

١۴- ((١۴)) -دلائل/ M و R دلايل.

١۵- ((١۵)) -نبيّنا/ M تبينا[كذا].

من هذه الفضيله (۱)و قال لأمّته:قولوا:الحمد للّه ربّ العالمين على ما اختصّنا به من هذه الفضائل. (۲)

و ديگر منقولست از طرق أهل بيت (۳)-صلوات اللّه عليهم-كه مردى آمد به نزد حضرت أمير المؤمنين علىّ بن (۴)أبى طالب و (۵)گفت:خبر ده مرا از تفسير قول خداى-تبارك و تعالى (۶)-: اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ،كه (۷)چه معنى دارد؟پس حضرت فرمود كه:

خداى-تبارك و تعالى-تعليم مى دهد بندگان خود را كه ستايش و حمد او به جاى آورند به آنكه به ايشان شناسانيد بعضى از نعمتهاى خود را بريشان (۸)از روى إجمال زيرا كه بندگان قادر نيستند بر شناختن نعمتهاى او و بتمامى بتفصيل زيرا كه نعمتهاى إلهى زياده از آنست كه توان شمرد (۹)يا توان دانست.پس فرمود كه:بگوييد: (۱۰)الحمد للّه بر هر نعمتى كه خداى-تبارك و تعالى-به ما إنعام كرده است؛آن خداوندى كه ربّ العالمين است يعنى آفريننده و روزى دهنده است و تربيت كننده (۱۱)هر مخلوقى (۱۲)از جمادات و حيوانات. (۱۳)أمّا

۱- ((۱)) -الفضيله/ M ندارد.

۲- ((۲)) -نگر:علل الشّرائع،۴۱۶/۲-۴۱۸؛و:عيون أخبار الرّضا-عليه السّلام-،ط.أعلمى،۲۵۴/۱- ۲۵۶؛و:بشاره المصطفى-صلّى اللّه عليه و آله-،صص ۳۲۹-۳۳۱.

۳- ((۳)) -بيت/در M زبر يكم إظهار گرديده است.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -تعالى/ M و R +كه.در R روى«كه»خط زده شده است.

۷- ((۷)) -كه/ M ندارد.در R بالاى سطر افزوده شده است.

۸- ((۸)) -بريشان/ M بر ايشان.

۹- ((۹)) -شمرد/در M دال زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -بگوييد/چنين است در R . M بكوئيد.

۱۱- ((۱۱)) -تربيت كننده/ضبط نص موافق M است. R ترتيب كننده.

۱۲- ((۱۲)) -مخلوقى/ M مخلوق.

۱۳- ((۱۳)) -حيوانات/در M واپسين حرف زير دارد.

حیوانات (۱)را پس او در قبضــه (۲)قدرت دارد، (۳)از روزی خود ایشـان را عطـا می دهـد (۴)و تربیت ایشان می کنـد (۵)به حفظ خود و (۶)هریک را آنچه مصلحت می داند عطا می کند و جزا می دهد.و أمّا جمادات را به قدرت خود نگاه می دارد و آنچه متّصلست از او (۷)نگـاه می دارد که از هم نپاشـد و آنچه از یکـدیگر جداانـد نگـاه می دارد (۸)به حکمت خـود که به یکدیگر متّصل نگردند و آسمان را نگاهبانی می کند که بر زمین نیفتد مگر به إذن او و (۹)فرمان او (۱۰)و زمین را نگاهداری می کند که فرو نرود و معدوم نگردد مگر به إذن او.

بـدرستی که او به بنـدگان خود رحیم است و مهربـان.پس حضـرت فرمود که:ربّ العـالمین یعنی مالـك عالمیـان و آفریـدگار ایشـان و روزی دهنـده ایشـان از جایی (۱۱)که داننـد و (۱۲)از جایی (۱۳)که ندانند.پس روزی از برای ایشـان قسـمت کرده (۱۴)است (۱۵)و روزی به فرزند آدم می رسد در دنیا به هر نوعی که سر کند، (۱۶)نه به تقوی و پرهیزکاری زیاده می گردد و نه به فسق و فجور (۱۷)کم می گردد. (۱۸)میانه او و روزی پرده است و روزی طلب کننده

ص:۲۰۶

۱- ((۱)) -حیوانات/در M واپسین حرف زبر دارد.

۲- ((۲)) -قبضه/در M زبر ضاد إظهار گردیده است.

۳- ((۳)) -دارد/ M داد.

۴- ((۴)) -می دهد/در M دال نخست و هاء زبر دارد.

۵- ((۵)) -می کند/چنین است در R . M می کنند.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -از او/ M ازو.

۸- ((۸)) -که از هم...نگاه می دارد/در M نیامده است.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -او/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -جایی/چنین است در M . R جائی.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -جایی/ M جائی.

۱۴- ((۱۴)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -کند/ M کنند.

۱۷- ((۱۷)) -فجور/در M راء زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -می گردد/ M می شود و.

آدمی است،و اگر آنکه شخصی از روزی خود (۱)بگریزد چنان که از مرگ می گریزد، (۲)هر آینه (۳)روزی او را طلب کند چنان که مرگ او را طلب می کند، (۴)و (۵)دیگر آنکه خدای- تبارک و تعالی-می فرماید که:بگویند:الحمد للّه بر آنچه خدای-تبارک و تعالی-إنعام کرده (۶)است بر ما و ما را به خوبی یاد کرده است در کتابهای پیشینیان پیش از آنکه ما موجود گردیم.پس واجب گردانید خدای-تبارک و تعالی-بر محمّد و آل محمّد(ص) و شیعیان ایشان که شکر او به جای آورند چون خدای-تبارک و تعالی (۷)-ایشان را تفضیل داد و آن چنان بود که رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:چون خدای-تبارک و تعالی -حضرت موسی بن (۸)عمران را مبعوث گردانید و او را برگزید و صاحب مناجات خود گردانید و دریا از برای او شکافت و (۹)بنی إسرائیل را نجات داد و (۱۰)او را عطا کرد تورات (۱۱)و ألواح و آن مرتبه به نزد خدای-تبارک و تعالی-به هم رسانید پس گفت:

پروردگارا!مرا گرامی داشتی به کرامتی که کسی را پیش از من به این کرامت مکرّم نگردانیدی.پس خدای-تبارک و تعالی-فرمود که:یا موسی!آیا نمی دانی که محمّد نزد من أفضل است از جمیع فرشتگان من و جمیع خلق من؟موسی گفت:یا ربّ! پس (۱۲)اگر محمّد نزد تو بزرگوارتر است از جمیع خلق تو،پس آیا در آل أنبیا کسی گرامی تر از آل من هست؟ (۱۳)خدای-عزّ و جلّ-فرمود که:یا موسی!آیا ندانستی که فضیلت آل محمّد بر

۱- ((۱)) -خود/در M روی«و»زبر هست.

۲- ((۲)) -می گریزد/چنین است در R . M می کریزند.

۳- ((۳)) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

۴- ((۴)) -چنان که مرگ او را طلب می کند/ M ندارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۷- ((۷)) -و تعالی/ M ندارد.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -تورات/ R تورایه[کذا]. M توریت[کذا].

۱۲- ((۱۲)) -پس/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -هست/ M است.

جمیع آل پیغمبران مثل فضیلت محمّد است بر پیغمبران (۱)؟!پس موسی گفت:إلهی!آیا در أمّتهای پیغمبران کسی گرامی تر از أمّت من هست نزد تو؟ابر را سایه بان (۲)ایشان گردانیدی:ترنجبین و مرغ (۳)بریان از برای ایشان فرستادی و (۴)دریا از برای ایشان شکافتی.پس خدای-جلّ جلاله (۵)-فرمود که:یا موسی!آیا ندانستی که فضیلت أمّت محمّد بر جمیع أمّتهای پیغمبران مثل فضیلت محمّد است بر جمیع خلایق من؟پس موسی گفت:یا رب!کاش من ایشان را می دیدم.پس خدای-تبارک و تعالی-وحی کرد به او که:یا موسی!بدرستی که تو خواهی دید ایشان را در بهشتها،در باغستانهای بهشت عدن و فردوس در حضور حضرت محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-،در حالتی که در نعمتهای بهشت گردان باشند و حوریان با کمال حسن و جمال را در منازل خود درآورده باشند.

یا موسی!آیا دوست می داری که بشنوانم به تو سخن ایشان را؟موسی گفت:بلی،یا إلهی!خدای-تبارک و تعالی-فرمود که: برخیز (۶)نزد من و (۷)میان خود دربند و بایست به نحوی که بنده ذلیل در برابر (۸)پادشاه عظیم الشّان می ایستد.پس موسی چنان کرد.پس خدای-تبارک و تعالی-ندا کرد که:ای أمّت محمّد!پس همه (۹)جواب دادند و حال آنکه ایشان همه (۱۰)در پشت پدران و رحمهای مادران بودند. (۱۱)گفتند:لبّیک اللّهمّ!لبّیک لبّیک! بدرستی (۱۲)که حمد و سپاس و (۱۳)نعمت و پادشاهی تو راست و تو را شریک نیست؛لبّیک.

پس حضرت فرمود که:خدای-تبارک و تعالی-این لبّیک و این إجابت را شعار

۱- ((۱)) -پیغمبران/ R بیغمبرآن.

۲- ((۲)) -سایه بان/ M سایبان.

۳- ((۳)) -مرغ/ M مزع[!].

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -جلّ جلاله/ M تعالی جل و جلاله.

۶- ((۶)) -برخیز/در M باء زیر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -در برابر/ M بنزد.

۹- ((۹)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -همه/در M «م»زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -بودند/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -بدرستی/در M به جای آن بیاض است.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

حاجیان گردانید.پس خدای-تبارک و تعالی-ندا کرد که:یا أمّه (۱)محمّد!بدرستی (۲)که حکم من بر شما چنین رفته است که رحمت من پیشی گیرد بر غضب من و عفو من بوده باشد پیش از عقاب من.پس بتحقیق که پیش از آنکه شما مرا بخوانید دعاهای شما را مستجاب گردانیدم و پیش از آنکه از من سؤال کنید شما را عطاها کردم.هرکه (۳)از شما فردای روز قیامت در صحرای محشر حاضر گردد و معتقد باشد به وحدانیّت من که مرا شریک نیست و آنکه محمّد (۴)بنده منست و رسول منست (۵)و صادق بود در أقوال خود و درست کردار بود و (۶)آنکه علیّ بن (۷)أبی طالب برادر اوست و وصیّ اوست بعد از او و ولیّ خداست و بر خود واجب دانسته باشد إطاعت آن حضرت را چنانکه واجب دانسته باشد إطاعت محمّد را-صلّی اللّه علیه و آله-و بداند که إمامانی (۸)که والیانند از جانب خدای-تبارک و تعالی-و برگزیدگان اویند و پاکان و پاکیزگانند از گناهان صغیره و (۹)کبیره و سهو و (۱۰)نسیان و قایم مقام رسول خدااند و هریک را داده اند عجایب آیات إلهی (۱۱)و معجزات (۱۲)و دلایل حجّتهای خدای-تبارک و تعالی-بعد از محمّد و (۱۳)علی ایشان را إمام (۱۴)خود داند و إطاعت ایشان کند،داخل گردانم او را در بهشت خود و اگرچه گناهان او مثل کف دریا باشد.

پس حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه (۱۵)علیه-فرمود که:چون خدای-عزّ

۱- ((۱)) -أمّه/در M بالای سطر افزوده شده است.به إملای«امت».

۲- ((۲)) -بدرستی/در M راء زبر دارد.

۳- ((۳)) -هرکه/ M و هرکس[کذا].

۴- ((۴)) -محمّد/ M +ص.

۵- ((۵)) -منست/ M من است.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -إمامانی/ M +و.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -إلهی/ R اللهی.

۱۲- ((۱۲)) -معجزات/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -إمام/ M امام.

۱۵- ((۱۵)) -و سلامه/ M ندارد.

و جلّ-پیغمبر ما را محمّد(ص) (۱)مبعوث گردانید فرمود که:یا محمّد!نبودی تو در جانب طور آن وقتی که ما ندا کردیم و (۲)خواندیم أمّت تو را و (۳)گرامی داشتیم ایشان را (۴)به این کرامت.پس خدای-تبارک و تعالی-به (۵)رسول خود می فرماید که:بگو:الحمد للّه ربّ العالمین بر (۶)آنچه مرا مخصوص گردانید به این (۷)فضیلت و آنگاه به (۸)أمّت خود فرمود که (۹):بگویید: (۱۰)الحمد للّه ربّ العالمین که خدای-تبارک و تعالی-ما را مخصوص گردانید به این فضیلتها.الحمد للّه ربّ العالمین.

[روایت چهل و پنجم:از ابن معتَمِر]

و عن ابن المعتمر (۱۱)قال:رأیت أبا ذرّ الغفاریّ (۱۲)-رضی اللّه عنه-اخذا بباب الکعبه و هو یقول:ألا!من عرفنی (۱۳)فقد عرفنی (۱۴)و من لم یعرفنی فأنا أبوذرّ جندب (۱۵)بن (۱۶)السّکن.

سمعت رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-یقول:إنّی خلّفت فیکم الثّقلین:کتاب (۱۷)اللّه و عترتی (۱۸)أهل (۱۹)بیتی و إنّهما لن یفترقا (۲۰)حتّی یردا علیّ الحوض.ألا!و إنّ (۲۱)

۱- (۱) -ص/در M نیامده است.

۲- (۲) -و/در M زبر دارد.

۳- (۳) -و/در M زبر دارد.

۴- (۴) -ایشان را/ M ندارد.

۵- (۵) -به/ M بر.

۶- (۶) -بر/ M به.

۷- (۷) -این/ M این.

۸- (۸) -به/در M باء زبر دارد.

۹- (۹) -که/ M ندارد.

۱۰- (۱۰) -بگویید/ M بکوئید.ضبط نص موافق R است.

۱۱- (۱۱) -المعتمر/چنین است در R (البتّه بدون زیر میم و زیر راء که در آنجا از بن این دو حرف واپسین حرکتگذاری نشده اند). M المعمّر.لزوما نگر:کمال الدّین صدوق،ط.غفّاری، ص ۲۳۹،هامش.

۱۲- (۱۲) -الغفاریّ/ M الغفاریّ.

۱۳- (۱۳) -عرفنی/در M راء زیر دارد.

۱۴- (۱۴) -عرفنی/در M راء زیر دارد.

۱۵- (۱۵) -جندب/ R جندب. M موافق متن ماست.

۱۶- (۱۶) -بن/ R بن. M ابن.

١٧- (١٧)) -كتاب/ M كتاب.

١٨- (١٨)) -عترتى/ M +و.

١٩- (١٩)) -أهل/ M اهل.

٢٠- (٢٠)) -يفترقا/ M يفترقا.

٢١- (٢١)) -إنّ/ M انّ.

مثلهما (۱)کسفینه نوح من رکب فیها نجی (۲)و من تخلّف عنها غرق (۳). (۴)

روایتست (۵)از ابن معتمر (۶)که گفت: (۷)دیـدم أبوذرّ غفاری را که در کعبه (۸)را گرفته بود و می گفت:بدرستی که هرکه مرا شناسد (۹)و هرکه مرا نشناسد بداند که (۱۰)من أبوذرّ غفاریم صـحابه رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۱)-؛بدرستی که شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۲)-که می فرمود که:من می روم و (۱۳)در میان شما می گذارم دو چیز عظیم:

یکی کتاب خدای-تبارک و تعالی (۱۴)-و دیگر عترت من،أهل بیت (۱۵)من،و این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر به من (۱۶)رسند (۱۷)یعنی هرگز أهل بیت من مخالفت قرآن نخواهنـد کرد چرا که معصوم اند (۱۸)یا آنکه علم قرآن بـه نزد ایشـانست زیرا کـه در قرآنسـت علم گذشـته و (۱۹)آینـده تـا روز قیـامت و کسـی این علم را نمی دانـد به غیر از راسخان در علم که أهل بیت نبی اند، (۲۰)أئمّه معصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین.بدرستی که

ص:۲۱۱

۱- ((۱)) -مثلهما/ M مثلهما.

۲- ((۲)) -نجی/ M +یردا عّلی الحو[کذا].

۳- ((۳)) -غرق/ M و R غرق.

۴- ((۴)) -سنج:کمال الدّین صدوق،ط.غفّاری،ص ۲۳۹.

۵- ((۵)) -روایتست/در M حرف یکم زبر دارد.

۶- ((۶)) -ابن معتمر/ R ابن معمّر. M ابن معمر.

۷- ((۷)) -گفت/ M کفت.

۸- ((۸)) -کعبه/زبر باء در M إظهار گردیده است.

۹- ((۹)) -مرا شناسد/ M شناسد مرا.

۱۰- ((۱۰)) -بداند که/ M بدانکه.

۱۱- ((۱۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/علیه و آله را R ندارد. M ص.

۱۲- ((۱۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M نیامده است.

۱۴- ((۱۴)) -و تعالی/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -بیت/زبر حرف یکم در M إظهار گردیده است(با مسامحه در محلّ کتابت).

۱۶- ((۱۶)) -من/ M +خواهند.

۱۷- ((۱۷)) -رسند/زبر یکم و دوم در M إظهار گردیده است.

۱۸- ((۱۸)) -معصوم اند/ M معصومند.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -اند/ M اللّه.

داستان کتاب و (۱)أهل بیت (۲)من به منزله کشتی نوح است که هرکه در او نشست نجات یافت و (۳)هرکه ازو (۴)تخلّف کرد غرق شد.همچنین هرکه دست در دامان متابعت قرآن و (۵)أهل بیت من زد که مفسّر قرآنند و بیان کننده شریعت من نجات یابد (۶)از غرقاب (۷)ضلالت و هرکه ازیشان (۸)تخلّف کند و متابعت ایشان (۹)نکند هلاک شود در دریای موّاج غوایت.

و حدیث ثقلین و سفینه از طرق عامّه (۱۰)متواتر است و اگرنه خوف تطویل بود، می آوردم (۱۱)به طرق (۱۲)مختلفه (۱۳)که ایشان در کتب خود نقل کرده اند. (۱۴)

[روایت چهل و ششم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه سئل عن قوله تعالی: أَلْقِیٰا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّٰارٍ عَنِیدٍ یا علیّ!إذا جمع اللّه النّاس یوم القیامه فی صعید واحد کنت أنا و أنت یومئذ عن یمین العرش فیقول اللّه-تبارک (۱۵)و تعالی-:یا محمّد و (۱۶)یا علیّ!قوما و ألقیا من أبغضکما و خالفکما و کذّبکما فی النّار. (۱۷)

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -بیت/زبر یکم در M إظهار گردیده است(با مسامحه در محلّ کتابت).

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -ازو/ M از او.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -یابد/ M یابند.

۷- ((۷)) -غرقاب/ M غرقات.

۸- ((۸)) -ازیشان/ M از ایشان.

۹- ((۹)) -ایشان/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -عامّه/در M «م»زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -می آوردم/در R «آ»یا در جدول کنار صفحه واقع شده،یا از قلم کاتب افتاده است. M اوردم.

۱۲- ((۱۲)) -به طرق/ M و R بطریق.

۱۳- ((۱۳)) -مختلفه/در M فاء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -کرده اند/در M دال زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -تبارک/در M راء زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۴۸؛و:مناقب ال أبی طالب،ابن شهر آشوب، ۱۸۰/۲؛و:تفسیر فرات

الكوفی،ط.محمّد الکاظم،ص ۴۳۷.

و (۱)دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که از آن (۲)حضرت پرسیدند از تفسیر قول خدای-تبارک و تعالی (۳)-که می فرماید که:بیندازید در جهنّم هر کافر (۴)معاند را حضرت رسول(ص)فرمود که:یا علی!چون خدای-تبارک و تعالی-جمع کند مردمان را در روز قیامت در یک تل (۵)خاک بوده باشم (۶)من و (۷)تو در آن روز از دست راست عرش.پس خدای-تبارک و تعالی-فرماید که:یا محمّد و یا علی!برخیزید و بیندازید هرکس را که دشمنی با شما کرده است و (۸)مخالفت کرده است شما را و (۹)تکذیب کرده است شما را در جهنّم.

[روایت چهل و هفتم:منقولست از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-:و الّذی بعثنی بالحقّ بشیرا و نذیرا ما استقرّ الکرسیّ و لا العرش (۱۰)و لا دار الفلک و لا قامت السّموات و الأرض إلاّ بأن کتب اللّه علیها:لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه (۱۱)-صلّی اللّه علیه و اله-،علیّ أمیر المؤمنین (ع)و أنّ اللّه تعالی لمّا عرج (۱۲)بی إلی السّمآء و اختصّنی بلطیف ندائه قال:یا محمّد! قلت: (۱۳)لبّیک و سعدیک!فقال:أنا المحمود و أنت محمّد.شققت اسمک من اسمی و فضّلتک علی جمیع بریّتی فانصب أخاک علیّا علما لعبادی یهدیهم إلی دینی.یا محمّد! إنّی قد جعلت (۱۴)علیّا أمیر المؤمنین (۱۵)فمن تأمّر علیه لعنته و من خالفه عذّبته و من أطاعه

ص:۲۱۳

۱- (۱) -و/در M زبر دارد.

۲- (۲) -آن/ M ندارد.

۳- (۳) -و تعالی/ M ندارد.

۴- (۴) -کافر/در M فاء زبر دارد.

۵- (۵) -تل/ M طل.

۶- (۶) -باشم/چنین است در R . M باشیم.نظیر ضبط R پیشتر در همین متن در شبیه این سیاق آمده بود.

۷- (۷) -و/در M زبر دارد.

۸- (۸) -و/در M زبر دارد.

۹- (۹) -و/در M زبر دارد.

۱۰- (۱۰) -العرش/در M شین زبر دارد.

۱۱- (۱۱) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۲- (۱۲) -عرج/ R عرج. M عرّج.

۱۳- (۱۳) -قلت/ M قلت.

۱۴- (۱۴) -جعلت/ R جعلت.ضبط نص موافق M است.

۱۵- (۱۵) -أمیر المؤمنین/در M راء پیش دارد.

قرّبته.یا محمّد!إنّی قد جعلت علیّا إمام المسلمین فمن تقدّم علیه أخزیته و من عصاه أسخفته (۱).إنّ علیّا سیّد الوصیّین و قائد الغرّ المحجّلین و حجّتی علی الخلق أجمعین (۲).

منقولست از ابن عبّاس که او گفت (۳)که:رسول خدا(ص)فرمود که:به حقّ آن خدایی (۴)که مرا براستی به خلق (۵)فرستاد که بشارت دهنده مؤمنان و بیم کننده کافران باشم که قرار نگرفت کرسی و (۶)نه عرش و گردان نشد أفلاک و به پای نایستاد (۷)آسمانها و زمینها مگر (۸)به سبب آنکه نوشت خدای-تبارک و تعالی-بر او که:لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه (۹)،علیّ أمیر المؤمنین.و (۱۰)بدرستی که چون خدای-تبارک و تعالی-مرا به آسمان برد و به ندای لطیف خود مخصوص گردانید فرمود که:یا محمّد!گفتم:لبّیک و سعدیک!پس فرمود که:منم محمود و تویی (۱۱)محمّد.بیرون آوردم نام تو را از نام خود و تو را تفضیل دادم بر همه خلق خودم.پس نصب کن و بگردان برادرت علی را إمام

۱- ((۱)) -أسخفته/چنین است در R . M استخفته.

۲- ((۲)) -این روایت آمده است در:مائه منقبه از محمّد بن أحمد قمی،تحقیق مدرسه الإمام المهدیّ- علیه السّلام-،ص ۴۹ و ۵۰(المنقبه الرّابعه و العشرون)؛و:الیقین ابن طاوس،تحقیق أنصاری، ص ۲۳۹؛و:الجواهر السّنیّه ی شیخ حرّ عاملی-به نقل مائه منقبه ی قمی به واسطه کنز الفوائد کراجکی-،ط.مکتبه المفید(قم)،ص ۳۰۰؛و:مدینه المعاجز بحرانی-به نقل از مائه منقبه-،ط. مؤسّسه المعارف الإسلامیّه،۴۰۱/۲ و ۴۰۲؛و:بحار الأنوار-به نقل از کشف الیقین-۸/۲۷ ش ۱۶،و ۱۲/۳۸ ش ۶۹؛و:غایه المرام بحرانی به نقل از مائه منقبه-،ط.سیّد علی عاشور،۶۸/۱،و ۱۵۸/۱،و ۱۷۹/۲،و ۱۷۴/۶.

۳- ((۳)) -گفت/ M ندارد.

۴- ((۴)) -خدایی/چنین است در R . M خدائی.

۵- ((۵)) -خلق/در M واپسین حرف زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -نایستاد/ M نشد افلاک و به پای نه ایستاد.

۸- ((۸)) -مگر/ M ندارد.

۹- ((۹)) -اللّه/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -تویی/چنین است در R . M توئی.

و (۱)جانشین خود از جهت بندگان من که هدایت کند ایشان را به دین من.یا محمّد! بدرستی (۲)که گردانیدم علی را پادشاه مؤمنان؛پس کسی که بر او (۳)إمارت و پادشاهی کند ملعون می گردانم او را و هرکه مخالفت او کند معذّب می گردانم او را و هرکــه إطــاعت او کنــد مقرّب می گردانــم او را. (۴)یـا محمّـد!بــدرستی کـه مـن گردانیـدم علی را إمـام و (۵)پیشوای (۶)مسلمانان.پس کسی که پیشی (۷)گیرد بر او خوار می گردانم او را و هرکه عصـیان او کند و مخالفت او ورزد (۸)من او را هالک (۹)و معذّب و ضایع می گردانم.بدرستی که علی سیّد (۱۰)و سرور أوصیاء (۱۱)پیغمبرانست و پیشوای شیعیان و روی و دست و پا سفیدانست و حجّت منست (۱۲)بر همه خلایق.

[روایت چهل و هشتم:منقولست از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس قال:کنّا جلوسا مع النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-إذ دخل علیّ بن أبی طالب فقال:السّلام علیک یا رسول اللّه!قال:و علیـک السّـلام یـا أمیر المؤمنین و رحمه اللّه و برکاته.فقـال علیّ:و أنت حیّ؟یـا رسول اللّه!فقال:نعم و أنا حیّ و إنّک-یا علیّ!-مررت بنـا أمس یومنا و أنا و جبرئیل فی حـدیث و لم تسـلّمه؛ (۱۳)فقـال جبرئیل-علیه السّـلام -:ما بال أمیر المؤمنین مرّ بنا و لم یسلّم؟أما و اللّه لو سلّم لسررنا (۱۴)و رددنا علیه فقال

۱- (۱) -و/در M زبر دارد.

۲- (۲) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

۳- (۳) -بر او/ M برو.

۴- (۴) -او را/ M +و هرکه عصیان(لیک گویا این افزونه را با نشانه هائی خواسته اند إبطال کنند).

۵- (۵) -و/در M زبر دارد.

۶- (۶) -پیشوای/ M پیشوایان.

۷- (۷) -پیشی/ M پیش.

۸- (۸) -ورزد/ M وزد.

۹- (۹) -هالک/ M هالک.

۱۰- (۱۰) -سیّد/ M سید.

۱۱- (۱۱) -أوصیاء/در M صاد زبر دارد.

۱۲- (۱۲) -منست/ M من است.

۱۳- (۱۳) -تسلّمه/ M تسلّمه.

۱۴- (۱۴) -لسررنا/چنین است در R . M لسررنا.

عليّ(ع) (۱):يا رسول (۲)اللّه!رأيتك و دحيه (۳)استخليتما (۴)فى حديث فكرهت أن أقطعه عليكما.فقال-صلّى اللّه عليه و اله-:إنّه لم يكن دحيه (۵)و إنّما كان جبرئيل.

فقلت (۶):يا جبرئيل!كيف سمّيته (۷)أمير المؤمنين؟فقال:كان اللّه أوحى إليّ فى غزوه بدر أن اهبط على محمّد فمره أن يأمر أمير المؤمنين عليّ بن أبى طالب أن يجول بين الصّفّين فإنّ الملائكه (۸)يحبّون أن ينظروا و هو يجول بين الصّفّين؛فسمّاه اللّه و من فى السّمآء أمير المؤمنين.فأنت-يا عليّ!-أمير من فى السّمآء و أمير (۹)من فى الأرض و أمير (۱۰)من بقى؛فلا أمير قبلك و لا أمير بعدك،لأنّه لا يجوز أن يسمّى بهذا الاسم من لم يسمّ اللّه تعالى به. (۱۱)

و (۱۲)ديگر منقولست از ابن عبّاس (۱۳)كه گفت نشسته بوديم به نزد رسول خدا (۱۴)(ص)كه ناگاه داخل شد عليّ بن (۱۵)أبى طالب-صلوات اللّه و سلامه عليه-؛پس گفت:السّلام عليك يا رسول اللّه (۱۶)!حضرت فرمود كه (۱۷):عليك السّلام يا أمير المؤمنين و رحمه اللّه و بركاته!پس

۱- ((۱)) -ع/عليه السّلم متن مطابق R است.

۲- ((۲)) -رسول/در M لام پيش دارد.

۳- ((۳)) -دحيه/ R دحيه. M دحيه.

۴- ((۴)) -استخليتما/ M امتخليتما.

۵- ((۵)) -دحيه/ R دحيه. M دحيه.

۶- ((۶)) -فقلت/ M فقلت.

۷- ((۷)) -سمّيته/در M تاء پيش دارد.

۸- ((۸)) -الملائكه/در M واپسين حرف زير دارد.

۹- ((۹)) -أمير/در M در هر دو مورد راء تنوين رفع دارد.

۱۰- ((۱۰)) -أمير/در M در هر دو مورد راء تنوين رفع دارد.

۱۱- ((۱۱)) -نگر:مائه منقبه ى ابن شاذان،ط.أبطحى،ص ۵۱ و ۵۲.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -ابن عبّاس/در M سين زير دارد M و R +از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله.در R روى اين عبارت قلم زده اند.

۱۴- ((۱۴)) -خدا/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -رسول اللّه/ M و R +ص.

۱۷- ((۱۷)) -كه/ M و R +و.در R روى اين حرف قلم زده شده است.

حضرت علی بن (۱)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه (۲)-فرمود که:من أمیر مؤمنان ام در حالتی که تو زنده ای؟! (۳)یا رسول اللّه! (۴)حضرت فرمود که:بلی (۵)در حالتی که من زنده ام تو أمیر مؤمنانی و بدرستی که تو-یا علی!-دیروز بر ما گذشتی و من و جبرئیل در حکایتی (۶)بودیم و (۷)تو سلام نکردی جبرئیل را. (۸)جبرئیل فرمود که:چرا حضرت أمیر المؤمنین بر ما گذشت (۹)و سلام (۱۰)به ما (۱۱)نکرد؟!بدرستی که و اللّه اگر سلام می کرد هر آینه خوشحال می شدیم و (۱۲)جواب سلام او می دادیم.پس حضرت فرمود که:یا رسول اللّه!دیدم که شما با دحیه (۱۳)کلبی خلوت کرده بودید و (۱۴)حکایتی (۱۵)می کردید؛ نخواستم که سخن شما را برهم زنم.پس پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۱۶)-فرمود که:دحیه کلبی نبود.بدرستی که جبرئیل بود.پس من گفتم:یا جبرئیل!چگونه او را أمیر المؤمنین نامیدی؟پس جبرئیل گفت که:خدای-تبارك و تعالی-وحی کرد به من در جنگ بدر که برو به نزد محمّد و (۱۷)بگو آن حضرت را که أمر کند أمیر المؤمنین را که جولان کند میان دو صف.پس خدای-تبارك و تعالی-و فرشتگان آسمان (۱۸)او را أمیر المؤمنین می خوانند.

ص:۲۱۷

۱- ((۱)) -بن/ M و R ابن.

۲- ((۲)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/«علیه»در R نیامده است.«اللّه...علیه»در M نیامده است.

۳- ((۳)) -زنده ای/ M زنده.

۴- ((۴)) -رسول اللّه!/ R +صلی اللّه[کذا].

۵- ((۵)) -بلی/ M بلی.

۶- ((۶)) -حکایتی/ M حالتی.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -جبرئیل را/ M ندارد.

۹- ((۹)) -گذشت/ M کذشته.

۱۰- ((۱۰)) -سلام/ M سلم.

۱۱- ((۱۱)) -به ما/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -دحیه/ M دحیه.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -حکایتی/ M حکایتی.

۱۶- ((۱۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -آسمان/زیر سین در M إظهار گردیده است.

پس (۱)-یا علی!-تو أمیر و پادشاه أهل آسمانی و أمیر و پادشاه (۲)أهل زمینی و أمیر کسانی که مانده اند.پس أمیری پیش از تو نیست و أمیری بعد از تو نیست زیرا که روا نیست (۳)که أمیر المؤمنین بخوانند کسی را که خدای (۴)-تبارک و تعالی-او را به این نام نخوانده باشد.ازین (۵)حیثیت (۶)است که شیعه (۷)،حضرات أئمّه معصومین را-صلوات اللّه علیهم أجمعین-با آنکه خلیفه خدا و رسول خدا می دانند ایشان را به«أمیر المؤمنین» نمی خوانند و این اسم را مخصوص علیّ بن (۸)أبی طالب می دانند زیرا که خدای-تبارک و تعالی-آن حضرت را مخصوص به این اسم گردانیده است.

[روایت چهل و نهم:از جابر بن عبد اللّه الأنصاری]

و عن جابر بن عبد اللّه الأنصاریّ-رضی اللّه عنهما-قال:کنت عند النّبیّ-صلّی اللّه (۹)علیه و اله-جالسا إذ أقبل (۱۰)علیّ(ع)فأدناه و مسح وجهه (۱۱)ببرده،ثمّ قال:یا أبا الحسن!ألا أبشّرک بما بشّرنی به جبرئیل؟!قال:بلی.قال (۱۲):إنّ فی الجنّه عینا من تسنیم یخرج منه نهران (۱۳)لو أنّ سفن الدّنیا (۱۴)فیها لجرت،قضبانها (۱۵)من اللّؤلؤ و المرجان الرّطب

۱- ((۱)) -پس/ M ندارد.

۲- ((۲)) -أهل آسمانی...پادشاه/ M ندارد.

۳- ((۳)) -روانیست/ M روایت است.

۴- ((۴)) -خدای/ M +که.(لیک گویا این افزونه را در M قلم زده اند).

۵- ((۵)) -ازین/ M از این.

۶- ((۶)) -حیثیت/ R حیثیت. M حیثّ.[!]

۷- ((۷)) -شیعه/ M شیعیه.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه/چنین است در R . M صلوات[کذا].

۱۰- ((۱۰)) -إذ أقبل/ M اذا قبل.

۱۱- ((۱۱)) -وجهه/ M وجهه.

۱۲- ((۱۲)) -یا...قال/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -نهران/ R نهروان.در R روی«و»خط زده شده است.

۱۴- ((۱۴)) -الدّنیا/ R الدّنیا.

۱۵- ((۱۵)) -قضبانها/ R قضبانها.متن موافق M است.

و حشیشــها (۱)مـن الزّعفران علی حافیتهمــا (۲) کراسیّ (۳)من نـور علیهـا أنـاس جلـوس مکتـوب علی جبـاههم بـالنّور هؤلآء المؤمنون.هؤلآء من محبّی علیّ بن (۴)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه. (۵)

و (۶)دیگر از جـابر بن (۷)عبـد اللّه أنصاری (۸)روایتست که او گفت که:من به نزد رسول خـدا-صـلّی اللّه علیه و آله-نشسـته بودم که ناگاه حضرت علیّ بن أبی طالب در آمد.

پس آن حضـرت او را بـه نزد خـود (۹)خوانـد و ردای برد یمـانی خـود را بر روی آن حضـرت می مالیـد.پس فرمود که:یـا أبا الحسن!می خواهی که (۱۰)بشارت دهم تو را (۱۱)به چیزی که بشـارت داد مرا به آن جبرئیل؟حضـرت فرمود که:بلی.پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله-فرمود که:بدرستی که در بهشت چشـمه ایست که آن را تسـنیم می گویند؛بیرون می آید از آن چشمه دو نهر که اگر کشتیهـای دنیا را در آن اندازنـد هر آینه روان شود از بزرگی آن، و درختان کنار او از مرواریـد و مرجان تر اسـت (۱۲) و (۱۳)گیـاه او از زعفران و برکنارهــای (۱۴)ایـن نهرهـا کرسـیها گذاشـته است از نـور و بر آن کرسـیها نشسته اند (۱۵)جماعتی که نوشته

۱- ((۱)) -حشیشها/ M حشیسها.

۲- ((۲)) -حافیتهما/ R حافیتهما. M حافیتها.

۳- ((۳)) -کراسیّ/ M کراسیّ. R کراسیّ.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -سنج:گفتآورد شجره طوبی ی حائری(۹/۱)از سرور الشّیعه.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -أنصاری/ M الانصاری.

۹- ((۹)) -نزد خود/ M نزدیک.

۱۰- ((۱۰)) -که/ M +ترا.

۱۱- ((۱۱)) -تو را/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -مرجان تر است/ M مرجانست.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -کنارهــای/چنیــن اســت در M و R . بــه اقتضــای هنجارهــای رســم الخطّی پیشــینیان،«کنارهــا»را هم«کنارها»(جمع«کنار»)می توان خواند و هم«کناره ها»(جمع«کناره»).

۱۵- ((۱۵)) -نشسته اند/در M الف زبر دارد!.

است بر پیشانیهای ایشان به نور که:ایشانند مؤمنان.ایشانند از دوستاران علی بن (۱)أبی طالب-صلوات اللّه (۲)و سلامه علیه.

[روایت پنجاهم:منقولست از ابن عباس]

و عن عبد اللّه بن عبّاس قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۳)-لعلیّ بن أبی طالب- صلوات اللّه و سلامه علیه (۴)-:یا علیّ!إنّ جبرئیل(ع) (۵) أخبرنی (۶)فیک بأمر قرّت به عینی و فرّح (۷)به قلبی.قال لی:یا محمّد!إنّ اللّه-تبارک و تعالی-قال لی:اقرأ محمّدا منّی السّلام (۸)و أعلمه (۹)أنّ (۱۰)علیّا إمام الهدی و مصباح الدّجی و الحجّه علی أهل الدّنیا،فإنّه الصّدّیق الأکبر (۱۱)و الفاروق الأعظم (۱۲)و إنّی الیت (۱۳)بعزّتی أن (۱۴)لا أدخل (۱۵)النّار أحدا تولاّه و سلّم له و للأوصیاء من بعده و لا أدخل ۱۶الجنّه من ترک ولایته و التّسلیم له و للأوصیاء من بعده (۱۶)و حقّ (۱۷)القول (۱۸)منّی لأملأنّ جهنّم و أطباقها (۱۹)من أعدآئه و لأملأنّ الجنّه (۲۰)من أولیآئه و شیعته (۲۱).

ص:۲۲۰

۱- ((۱)) -بن/ M ابن.

۲- ((۲)) -اللّه/ M ندارد.

۳- ((۳)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۴- ((۴)) -و سلامه علیه/ M ندارد.

۵- ((۵)) -ع/ M ندارد.

۶- ((۶)) -أخبرنی/در M باء زیر دارد.

۷- ((۷)) -فرّح/چنین است در R . M فرح.ضبط نص را سنج با ترجمه ماتن از این فعل.فتأمّل!

۸- ((۸)) -السّلام/در M «م»پیش دارد.

۹- ((۹)) -أعلمه/ M اعلمه[کذا].

۱۰- ((۱۰)) -أنّ/ M انّ.

۱۱- ((۱۱)) -الأکبر/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -الأعظم/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -الیت/ M الیث.

۱۴- ((۱۴)) -أن/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵ و ۱۶)) -أدخل/ M و R ادخل.

۱۶- ((۱۷)) -الجنّه...من بعده/ M ندارد.

۱۷- ((۱۸)) -حقّ/ M حقّ الأرض(گویا خواسته اند با نشانه هائی زائد بودن واژه«الأرض»را فرانمایند).

۱۸- ((۱۹)) -القول/در M لام پایانی زیر دارد.

۱۹- ((۲۰)) -أطباقها/در M قاف پیش دارد.

۲۰- ((۲۱)) -الجنّه/در M حرف پایانی زیر دارد.

۲۱- (۲۲)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۵۶ و ۵۷(منقبت ۳۰).

و (۱)دیگر منقولست از عبد اللّه بن عبّاس از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که آن حضرت به علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-فرمود که:یا علی!بدرستی که جبرئیل خبر داد مرا در شان تو (۲)به خیری (۳)که چشم مرا به آن روشن (۴)گردانید و دل مرا به آن خوشحال گردانید.مرا گفت که:یا محمّد!بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-مرا گفت که:سلام من به محمّد برسان (۵)و خبر کن او را که علی پیشوای راه هدایت است و چراغ تاریکی شب ضلالت (۶)و حجّت است بر أهل دنیا.پس بدرستی که اوست صدّیق أکبر و عظیم ترین راستگوها و اوست فاروق أعظم و (۷)بزرگترین جداکننده ها میان حقّ و (۸)باطل و (۹)من سوگند (۱۰)یاد کرده ام به عزّت خودم که داخل جهنّم نکنم کسی را (۱۱)که تولاّ کند به او و او را إمام داند و فرمان او برد و فرمان برد أوصیاء بعد از او (۱۲)را و داخل نمی کنم به بهشت کسی را که ترک کند ولایت او را و فرمانبرداری او را و إمام (۱۳)نداند او را و یا أوصیآء بعد از او را إمام نداند و حق و (۱۴)راستست سخن من که هر آینه پر خواهم کرد جهنّم را و طبقه های (۱۵)جهنّم را از دشمنان آن حضرت و (۱۶)پر خواهم کرد بهشت را از دوستان و پیروان آن حضرت.

[روایت پنجاه و یکم:از ابو سعید خُدری]

و عن أبی سعید (۱۷)الخدریّ أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-:ما مررت فی

ص:۲۲۱

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -چیزی/چنین است در R . M خیری.

۴- ((۴)) -روشن/در M «و»زبر دارد!

۵- ((۵)) -برسان/زبر راء در M إظهار گردیده است.

۶- ((۶)) -ضلالت/ M و R ظلالت.البته در R کشیدگی دندانه«ظ»قدری إمحا شده است.

۷- ((۷)) -و/ R ندارد. M و.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -سوگند/ M سوکند.

۱۱- ((۱۱)) -را/چنین است در R . M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -او/ M آن.

۱۳- ((۱۳)) -إمام/ M امام.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -طبقه های/ M و R طبقهای.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

١٧- (١٧)) -سعيد/ M سعيد.

لیله أسری بی بشیء من ملکوت السّماء و لا على شیء من حجب فوقها إلاّ وجدتها کلّها (۱)مشحونه بکرام (۲)ملائکه اللّه ینادوننی:هنیئا (۳)لک یا محمّد!فقد أعطیت ما لم یعط أحد قبلک و لا یعطی أحد بعدک.أعطیت علیّ بن (۴)أبی طالب أخا و فاطمه (۵)زوجته بنتا (۶)و الحسن و الحسین (۷)أولادا و (۸)محبّیهم شیعه.یا محمّد!إنّک أفضل النّبیّین و علیّ أفضل الوصیّین و فاطمه سیّده نسآء العالمین و الحسن و الحسین أکرم من دخل الجنان من أولاد المرسلین و شیعتهم أفضل من تضمّنته (۹)عرصات القیامه و تشتمل علیه غرف الجنان و قصورها و متنزّهها. (۱۰)فلم یزالوا یقولون ذلک فی مصعدی و مرجعی (۱۱)فلو لا أنّ اللّه حجب عنها اذان الثّقلین لما بقی أحد إلاّ سمعها. (۱۲)

و (۱۳)دیگر منقولست از أبو سعید خدری که او گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله- فرمود که:آن شبی که مرا به آسمان بردند نگذشتم به ملکوت آسمانها و بالاتر از آسمانها که آن حجابهاست (۱۴)مگر آنکه یافتم همه را که پر بودند از فرشتگان عظیم الشّان و فریاد می کردند و می گفتند:مبارک باد و گوارنده باد تو را-یا محمّد!-که داده اند به تو آنچه نداده اند به کسی پیش از تو و نمی دهند به کسی بعد از تو:علیّ بن (۱۵)أبی طالب را به تو دادند (۱۶)و برادر تو گردانیدند و فاطمه که زن اوست دختر تو گردانیدند و (۱۷)إمام حسن

۱- ((۱)) -کلّها/ M کلّها.

۲- ((۲)) -بکرام/ M بکرام[کذا].

۳- ((۳)) -هنیئا/ M ندارد.

۴- ((۴)) -علیّ بن/ M علّی بن.

۵- ((۵)) -أخا و فاطمه/ M ندارد.

۶- ((۶)) -بنتا/ M بنت.

۷- ((۷)) -الحسین/در M نون زیر دارد.

۸- ((۸)) -و/ M او.

۹- ((۹)) -تضمّنته/ M تضمّته.

۱۰- ((۱۰)) -متنزّهما/در M هاء زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -مرجعی/چنین است در R . M مرجعی.

۱۲- ((۱۲)) -سنج:مقتل الحسین-علیه السّلام-،خوارزمی،ط.نجف،ص ۹۶(به نقل از احقاق الحق، ۱۱۹/۴).

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد. R از بن ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -ست/ M است.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -دادند/ M داده اند[کذا].

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

و إمام حسین (۱)را فرزندان تو (۲)گردانیدند و دوستان ایشان را شیعه تو گردانیدند.یا محمّد!بدرستی که تو بهترین پیغمبرانی و (۳)علی بهترین أوصیای (۴)پیغمبرانست و فاطمه (۵)بهترین زنان عالمیانست و حسن و حسین (۶)بهترین آن کسانند (۷)که داخل بهشت می شوند از فرزندان پیغمبران مرسل (۸)و شیعیان ایشان بهترین (۹)أهل عرصه قیامتند و بهترین کسانی اند که در غرفه های بهشت و قصرهای بهشت (۱۰)و سیرگاههای (۱۱)بهشت در می آیند.پس همیشه این سخن می گفتند در بالا رفتن و برگشتن من.پس اگرنه آن بود که خدای-تبارک و تعالی-گوشهای جنّ و (۱۲)إنس را از آن (۱۳)محجوب گردانیده بود هر آینه کسی نمی ماند (۱۴)که نشنود (۱۵)این سخنان را.

[روایت پنجاه و دوم:از قنبر آزاد شده امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)]

و عن قنبر مولی أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-أنّه قال کان أمیر المؤمنین (۱۶)علیّ-علیه السّلام و الصّلوه (۱۷)-علی شاطئ الفرات فنزع قمیصه و دخل المآء فجاءت موجه فأخذ القمیص فخرج أمیر المؤمنین (۱۸)(ع)فلم یجد القمیص فاغتمّ بذلک غمّا شدیدا فإذا بهاتف یهتف:یا أبا الحسن!انظر عن یمینک و خذ ما تری فإذا بمندیل عن

۱- ((۱)) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۲- ((۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -أوصیای/ M اوصیاء.

۵- ((۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۶- ((۶)) -حسین/زبر سین در M إظهار گردیده است.

۷- ((۷)) -کسانند/ R کسانید.

۸- ((۸)) -مرسل/ M مرسل.

۹- ((۹)) -بهترین/ M بهتر از.

۱۰- ((۱۰)) -و قصرهای بهشت/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -سیرگاههای/ M سبرکاههای.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -از آن/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -نمی ماند/ M نمی ماند.

۱۵- ((۱۵)) -نشنود/ M نشنوند(البتّه بدون نقطه حرف سوم).

۱۶- ((۱۶)) -أمیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -السّلام و الصّلوه/ M الصّلوه و السّلام[کذا].

۱۸- ((۱۸)) -أمیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.

یمینه و فیه قمیص مطویّ فإذا أخذه لیلبسه (۱)فسقطت من جیبه رقعه فیها مکتوب:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

هدیّه من اللّه العزیز الحکیم (۲)إلی علیّ بن (۳)أبی طالب-صلوات (۴)اللّه و سلامه علیه.

هذا قمیص (۵)هارون بن (۶)عمران کذلک و أورثناها قوما اخرین. (۷)

و (۸)دیگر منقولست از قنبر آزاد کرده حضرت (۹)أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه- که او گفت که:حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و (۱۰)سلامه علیه-در کنار آب فرات بود و پیراهن خود را کند و داخل آب شد.پس موجه[ای] (۱۱)آمد و (۱۲)جامه را برداشت و (۱۳)برد.پس چون حضرت أمیر المؤمنین-صلوات (۱۴)اللّه و سلامه علیه-بیرون آمد پیراهن را ندید.بسیار غمناک شد.پس ناگاه شنیدیم (۱۵)که هاتفی آواز داد که:یا أبا الحسن!به دست راست خود نظر کن و هرچه می بینی بردار.پس چون نظر کرد دید دستاری از دست راست و در او پیراهنی پیچیده است.پس چون پیراهن را برداشت که بپوشد از گریبان او (۱۶)رقعه ای (۱۷)افتاد و در او (۱۸)نوشته بود که:

۱- (۱) -لیلبسه/ M لیلبسه.

۲- (۲) -الحکیم/در M واپسین حرف پیش دارد.

۳- (۳) -بن/ M ابن.

۴- (۴) -صلوات/ M صلوات[کذا].

۵- (۵) -قمیص/ M قمیص.

۶- (۶) -بن/ M ابن.

۷- (۷) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۷۰(منقبت ۴۰).

۸- (۸) -و/در M زبر دارد.

۹- (۹) -حضرت/در M مکرّر نوشته شده است. M +کرده.

۱۰- (۱۰) -و/در M زبر دارد.

۱۱- (۱۱) -«موجه»(به معنای«موج»و«یک موج»)در أدب پارسی نیز راه یافته است.صائب گوید: چون موجه سرابیم در شوره زار عالم کز بود بهره ای نیست غیر از نمود ما را

۱۲- (۱۲) -و/در M زبر دارد.

۱۳- (۱۳) -و/در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴) -صلوات/در M تاء زبر دارد.

۱۵- (۱۵) -شنیدیم/ M شنیدم.

۱۶- (۱۶) -او/ M ان.

۱۷- (۱۷)) -رقعه ای/ M رقعه.

۱۸- (۱۸)) -در او/ M درو.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم .

این هدیّه ایست از خداوندگاری که او راست قهر و غلبه (۱)و بزرگواری و هرچه می کند از روی حکمت و (۲)مصلحت می کند به سوی علی بن (۳)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه.

این پیراهن هارون بن عمران چنانچه به او کرامت کرده بودیم همچنان میراث دادیم به قومی دیگر.

و چون هارون،وصیّ حضرت موسی بود،و آن حضرت،وصیّ حضرت (۴)خاتم (۵)النّبیّین پیراهن او را از برای آن حضرت آوردند.

[روایت پنجاه و سوم:از عبد اللّه بن مسعود]

و عن عبد اللّه بن مسعود قال:سمعت رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله-یقول:إنّ (۶)للشّمس وجهین:فوجه یضیء لأهل السّمآء و وجه یضیء لأهل الأرض و علی الوجهین منها کتابه. (۷)ثمّ قال:أتدرون ما تلك الکتابه؟قلت:اللّه و رسوله أعلم.قال:الکتابه الّتی تلی (۸)أهل السّمآء:«اللّه نور السّموات و الأرض»،و أمّا الکتابه الّتی تلی (۹)أهل (۱۰)الأرض:«علیّ نور الأرضین». (۱۱)

و دیگر از عبد اللّه بن مسعود منقولست که او گفت که:شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۲)-که آن حضرت فرمود که:بدرستی که آفتاب را دو رویست (۱۳):به یك روی

۱- (۱)) -غلبه/در M باء زبر دارد.

۲- (۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- (۳)) -بن/ M و R ابن.

۴- (۴)) -حضرت/ M ندارد.

۵- (۵)) -خاتم/در M تاء زیر دارد.

۶- (۶)) -إنّ/ M بانّ.

۷- (۷)) -کتابه/ M کتابه.

۸- (۸)) -تلی/ M تلی.

۹- (۹)) -أهل.../ M ندارد.

۱۰- (۱۰)) -أهل/ M اهل.

۱۱- (۱۱)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۷۷ و ۷۸(منقبت ۴۵).

۱۲- (۱۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۳- (۱۳)) -رویست/ M روی است.

روشنایی (۱)می دهد أهل آسمان را و به یک (۲)روی (۳)روشنایی (۴)می دهد أهل زمین را و بر هر دو روی آفتاب نوشته ایست.پس فرمود که:آیا می دانید که آن نوشته چه چیز است؟ گفتیم:خدا (۵)و رسول او داناتراند!حضرت فرمود که:آن نوشته که به جانب آسمانست (۶)اینست (۷)که:اللّه نور السّموات و الأرض،یعنی (۸):خدای-تبارك و تعالی-هدایت کننده (۹)أهل آسمان (۱۰)و (۱۱)زمین است و آن نوشته که به جانب زمین است اینست که:علیّ نور الأرضین، (۱۲)یعنی علی هدایت کننده أهل زمین (۱۳)است.

[روایت پنجاه و چهارم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:سمعت اللّه-جلّ جلاله (۱۴)-یقول:علیّ بن (۱۵)أبی طالب حجّتی علی خلقی و نوری فی بلادی (۱۶)و أمینی علی علمی،لا أدخل (۱۷)النّار من عرفه (۱۸)و إن عصانی (۱۹)و لا أدخل الجنّه من أنکره و إن أطاعنی. (۲۰)

و (۲۱)دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله-که فرمود که:شنیدم از خدای-

---

۱- ((۱)) -روشنایی/ M روشنائی.

۲- ((۲)) -به یک/ M بیک.

۳- ((۳)) -روی/ M ندارد.

۴- ((۴)) -روشنایی/در M حرف ماقبل آخر هیچ نقطه یا نشانه ای ندارد.

۵- ((۵)) -خدا/در M مکرّر نوشته شده است.

۶- ((۶)) -که به جانب آسمانست/ M ندارد.

۷- ((۷)) -اینست/ M این است.

۸- ((۸)) -یعنی/ M +که(ولی آن را خط زده اند).

۹- ((۹)) -هدایت کننده/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -آسمان/ M اسمان.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -الأرضین/ M الأرضین.

۱۳- ((۱۳)) -ترجمه«الأرضین»به«أهل زمین»،علی الظّاهر،خالی از«تجوّز»یا«مسامحه»نیست.

۱۴- ((۱۴)) -جلاله/ M جلاله.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -بلادی/ M البلاد.

۱۷- ((۱۷)) -أدخل/ M ادخل.

۱۸- (۱۸)) -عرفه/ M عرفه.

۱۹- (۱۹)) -و إن عصانی/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان قمی،ط.أبطحی،ص ۷۸ و ۷۹(منقبت ۴۶).

۲۱- (۲۱)) -و/در M زبر دارد.

تبارک و تعالی-که می فرمود که:علیّ بن (۱)أبی طالب حجّت منست بر خلق من و نور من است در شهرهای من و أمین من است بر علم من.داخل نمی گردانم به دوزخ کسی را که او را شناسد به إمامت و (۲)اگرچه عصیان (۳)من کرده باشد و داخل بهشت نمی کنم کسی را که او را إمام نداند و (۴)اگرچه إطاعت من کرده (۵)باشد.

[روایت پنجاه و پنجم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:لعلیّ بن (۶)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه (۷)-:

یا أبا الحسن!لو وضع إیمان الخلائق (۸)و أعمالهم فی کفّه میزان و وضع عملک یوم أحد علی کفّه أخری لرجح (۹)عملک علی جمیع ما عمل الخلائق (۱۰)و إنّ (۱۱)اللّه باهی بک یوم أحد ملائکته (۱۲)المقرّبین و رفع الحجب من السّموات السّبع (۱۳)و أشرفت إلیک الجنّه و ما فیها و ابتهج بفعلک ربّ العالمین-تعالی شانه (۱۴)-و إنّ اللّه تعالی یعوّضک بذلک الیوم ما یغبط به کلّ نبیّ و رسول و صدّیق و شهید. (۱۵)

و (۱۶)دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۷)-که آن حضرت فرمود (۱۸)به علی بن (۱۹)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-که:یا أبا الحسن!اگر بگذارند إیمان خلایق

۱- ((۱)) -بن/ M ابن.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -عصیان/در M عین زبر دارد!

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M ع.

۸- ((۸)) -الخلائق/ M الخلایق.

۹- ((۹)) -لرجح/ R لرجح. M لرجّح.

۱۰- ((۱۰)) -الخلائق/ M الخلایق.

۱۱- ((۱۱)) -إنّ/ M انّ.

۱۲- ((۱۲)) -ملائکته/ M ملائکه.

۱۳- ((۱۳)) -السّبع/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -شانه/ M شانه.

۱۵- ((۱۵)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۷۹ و ۸۰(منقبت ۴۷).

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد. R از بن ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.
۱۸- ((۱۸)) -فرمود/ M +که ان حضرت فرمود که.
۱۹- ((۱۹)) -بن/ M ابن.

و أعمال ایشان را در کفّه (۱)ترازویی (۲)و (۳)بگذارند جهادی را که تو در روز أحد کردی در دیگر کفّه (۴)ترازوی،هر آینه (۵)زیادتی کند عمل تو (۶)بر عمل همه خلایق و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-مباهات کرد به تو روز أحد با ملائکه مقرّبین و برداشت حجابها از هفت آسمان و بهشت و هرکه در بهشت بود همه به سوی تو (۷)نظر می کردند و خشنود (۸)بود (۹)از کردار تو (۱۰)پروردگار عالمیان (۱۱)و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-عوض می دهد تو را از جهت عمل آن روز عوضی که آرزوی آن کنند هر پیغمبری و رسولی و صدّیقی (۱۲)و شهیدی.چرا که همه أصحاب در آن روز آن حضرت را گذاشته (۱۳)فرار نمودند با آنکه (۱۴)مأمور بودند از جانب خدای-تبارک و تعالی-به ثبات و حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه-در آن روز جانبازیها کرد که در کتب سیر و (۱۵)تواریخ مسطور است که زیاده از هفتاد زخم بر بدن مبارک آن حضرت رسیده بود و آن حضرت دمار از روزگار ایشان برآورد (۱۶)تا عاقبت،لشکر (۱۷)کفّار به شمشیر آن حضرت منهزم گشتند؛و این مقام جای تفصیل آنها نیست.

[روایت پنجاه و ششم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:یا علیّ!مثلك فی أمّتی مثل المسیح عیسی

۱- ((۱)) -کفّه/ M کف[کذا].

۲- ((۲)) -ترازویی/چنین است در R . M ترازوی.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -کفّه/ M کف.

۵- ((۵)) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

۶- ((۶)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۷- ((۷)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -خشنود/ R خوشنود.ضبط نص موافق M است.

۹- ((۹)) -بود/ M بو.

۱۰- ((۱۰)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -عالمیان/در M نون زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -صدّیقی/ M صدیقی.

۱۳- ((۱۳)) -گذاشته/ R کذشته.ضبط نص موافق M است.

۱۴- ((۱۴)) -با آنکه/ M بانکه.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -برآورد/ M براورد.

۱۷- ((۱۷)) -لشکر/ M ندارد.

بن (۱)مریم-علیهما السّلام-افترق قومه ثلث فرق:فرقه مؤمنون و هم الحواریّون،و فرقه عادوه (۲)و هم الیهود،و فرقه غلوا (۳)فیه فخرجوا من الإیمان؛فإنّ أمّتی ستفترق فیک ثلث فرق:ففرقه شیعتک و هم المؤمنون،و فرقه عدوّك و هم الشّاكّون،و فرقه (۴)یغلو (۵)فیك و هم الجاحدون؛و أنت فی الجنّه-یا علیّ!-و شیعتک،و عدوّك و الغالی فی النّار. (۶)

دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-که آن حضرت فرمود که:یا علی! مثل و داستان تو همچو داستان عیسی بن (۸)مریم است-علیهما السّلام-که قوم او سه گروه شدند:گروهی با إیمان بودند و (۹)آنها حواریان بودند،و گروهی با او دشمنی کردند و (۱۰)ایشان یهودان بودند،و گروهی (۱۱)در شان او از حد و اندازه بیرون رفتند و (۱۲)او را به خدایی (۱۳)پرستیدند،پس از إیمان بیرون رفتند.پس بتحقیق که أمّت من نیز زود (۱۴)باشد که سه گروه شوند:گروهی (۱۵)شیعه و پیرو تو باشند و ایشان مؤمنانند، (۱۶)و گروهی دشمن (۱۷)تو باشند و ایشان کسانی اند که در إمامت تو شک دارند،و (۱۸)گروهی در تو غلو خواهند (۱۹)کرد و ایشان منکرانند؛و (۲۰)تو در بهشتی-یا علی!-با شیعیان خود و دوستان

۱- ((۱)) -بن/ M ابن.

۲- ((۲)) -عادوه/چنین است در R . M عادوه.

۳- ((۳)) -غلوا/چنین است در R . M غلوا.

۴- ((۴)) -و هم الشّاكّون و فرقه/ M ندارد.

۵- ((۵)) -یغلو/ M یعلوا.

۶- ((۶)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۸۰ و ۸۱(منقبت ۸۰ و ۸۱).

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و گروهی/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -خدایی/چنین است در R . M خدائی.

۱۴- ((۱۴)) -زود/ M زود.

۱۵- ((۱۵)) -گروهی/ M کروه.

۱۶- ((۱۶)) -مؤمنانند/ M ایشان مومانند.

۱۷- ((۱۷)) -دشمن/در M دال زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -خواهند/ M خواهد.

۲۰– (۲۰)) –و/در M زبر دارد.

شیعیان خود،و دشمن تو و کسی که در محبّت تو (۱)غلو کرده باشد و تو را خدا داند (۲)ایشان هر دو در جهنّم خواهند بود.

[روایت پنجاه و هفتم:از ابوذر غفاری]

و عن أبی ذرّ-رضی اللّه عنه-أنّه قال:نظر النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-إلی علیّ بن (۳)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه (۴)-فقال:هذا خیر الأوّلین و الاخرین (۵)من أهل السّموات و الأرضین.هذا سیّد الوصیّین و إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین إذا کان یوم (۶)القیامه جاء علیّ علی ناقه (۷)من نوق الجنّه قد أضاءت القیامه (۸)من ضوئها و علی رأسه (۹)تاج مرصّع بالزّبرجد و الیاقوت فتقول (۱۰)الملائکه:هذا ملک مقرّب،و یقول النّبیّون:

هذا نبیّ مرسل.فینادی مناد من بطنان (۱۱)العرش:هذا الصّدّیق الأکبر، (۱۲)هذا وصیّ (۱۳)حبیب اللّه،هذا علیّ بن (۱۴)أبی طالب،فیقف علی متن جهنّم،فیخرج منها من یحبّ،و (۱۵)یدخل فیها (۱۶)من یبغض (۱۷)و یأتی أبواب الجنّه فیدخل (۱۸)أولیائه الجنّه (۱۹)بغیر حساب. (۲۰)

۱- ((۱)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -و تو را خدا داند/این عبارت افزوده ترجمان است در تفسیر«غالی»و معنای«غلو».

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ M ع.

۵- ((۵)) -الاخرین/در M خاء زبر دارد.

۶- ((۶)) -یوم/ R یوم. M یوم.

۷- ((۷)) -ناقه/ M زاقه.

۸- ((۸)) -القیامه/چنین است در R به پیش واپسین حرف.در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -رأسه/ M راسها.

۱۰- ((۱۰)) -فتقول/ M فنقول.

۱۱- ((۱۱)) -بطنان/ M و R بطنان.

۱۲- ((۱۲)) -الأکبر/ M الأکبر.

۱۳- ((۱۳)) -وصیّ/ M وصّی.

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M ابن.

۱۵- ((۱۵)) -و/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -فیها/ M منها.

۱۷- ((۱۷)) -یبغض/ M یبغص.

۱۸- ((۱۸)) -فیدخل/ M فیدخل.

۱۹- (۱۹)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۰- (۲۰)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۸۸ و ۸۹(منقبت ۵۵).

و دیگر روایتست از أبو ذرّ غفاری که روزی (۱)رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲)-نظر کرد به علی بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه (۳)-پس فرمود که:علی بهترین پیشینیان و (۴)پسینیان است از أهل آسمانها و زمینها و او بهتر و (۵)مهتر أوصیاء پیغمبرانست (۶)و إمام و پیشوای متّقیانست (۷)و (۸)کشاننده شیعیان سفیدرویان (۹)دست و پا سفیدان است (۱۰)به بهشت.چون روز قیامت شود بیاید حضرت علیّ بن أبی طالب و سوار باشد بر ناقه ای (۱۱)از ناقه های (۱۲)بهشت که (۱۳)روشن شود صحرای قیامت از روشنی ناقه آن حضرت و بر سر آن حضرت تاجی باشد مرصّع به زبرجد و یاقوت.پس فرشتگان گویند:آیا این فرشته مقرّب است؟ (۱۴)و پیغمبران گویند:آیا این پیغمبر مرسلست؟پس منادی از جانب عرش ندا دهد که:این صدّیق أکبرست (۱۵)،این وصیّ حبیب خداست، این علیّ بن أبی طالب است. (۱۶)پس آن حضرت بر سر پل صراط بایستد و بیرون آورد از دوزخ هرکه را که دوستدار او باشد و (۱۷)داخل کند در جهنّم هرکه را که دشمن او باشد و بیاید به درهای بهشت و (۱۸)داخل گرداند دوستان خود را به بهشت بی حساب.

۱- ((۱)) -روزی/ M +که.

۲- ((۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۳- ((۳)) -علیه/ R +و آله.این افزونه در M نیست.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -پیغمبرانست/ M پیغمبران است.

۷- ((۷)) -متّقیانست/ M متقیان است.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -سفیدرویان/در M سین زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -است/ M ست.

۱۱- ((۱۱)) -ناقه ای/ M ناقه.

۱۲- ((۱۲)) -ناقه های/ R ناقها. M ناقهای.

۱۳- ((۱۳)) -که/در R مکرّر نوشته شده است. M که.

۱۴- ((۱۴)) -است/ M ست.

۱۵- ((۱۵)) -صدّیق أکبرست/ M صدیق اکبر است.

۱۶- ((۱۶)) -ست/ M است.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

[روایت پنجاه و هشتم:از انس بن مالک و او از عایشه]

و عن أنس (۱)بن مالک عن عائشه (۲)قالت:سمعت رسول اللّه (۳)(ص)یقول:علیّ بن (۴)أبی طالب خیر البشر من أبی فقد کفر.فقیل:فلم حاربته (۵)فقالت:و اللّه ما حاربته (۶)من ذات نفسی و ما حملنی علیه إلاّ طلحه (۷)و زبیر. (۸)

و (۹)دیگر روایتست از أنس بن مالک و (۱۰)او از عایشه که او گفت:شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۱)-که می فرمود که:علیّ بن (۱۲)أبی طالب بهترین خلق خداست.هرکه إبا کند کافر (۱۳)است.پس به عایشه گفتند که: (۱۴)پس تو چرا (۱۵)با او محاربه نمودی؟گفت:و اللّه که من به خودی خود (۱۶)این کار نکردم و مرا بر حرب او نداشتند مگر طلحه و زبیر.

و این خبر نیز در کتب علمای أهل سنّت از حدّ تواتر گذشته است که«علیّ خیر البشر من أبی فقد کفر»از عایشه و غیر آن.

[روایت پنجاه و نهم:از ابو هریره]

و (۱۷)عن أبی هریره (۱۸)أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۹)-:إنّ اللّه خلق فی

۱- ((۱)) -أنس/ M انس.

۲- ((۲)) -عائشه/ R عایشه. M عایشه.

۳- ((۳)) -رسول اللّه/در M واپسین حرف در هر دو واژه پیش دارد!

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -حاربته/ M و R حاربته.

۶- ((۶)) -فقالت...حاربته/ M ندارد.

۷- ((۷)) -طلحه/در M واپسین حرف تنوین رفع دارد.

۸- ((۸)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۱۳۸(منقبت ۷۰).

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M و R ابن.

۱۳- ((۱۳)) -کافر/زیر فاء در M إظهار گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -که/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -چرا/ M چرا.

۱۶- ((۱۶)) -خود/ M خود.

۱۷- ((۱۷)) -و/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -هریره/در M واپسین حرف زیر دارد.
۱۹- ((۱۹)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

السّماء الرّابعه مائه ألف (۱)ملك و فى السّماء الخامسه ثلاثمائه ألف ملك (۲)و فى السّماء السّابعه (۳)ملكا رأسه (۴)تحت العرش و رجلاه تحت الثّرى و ملائكه (۵)أكثر (۶)من ربيعه و مضر ليس لهم طعام و لا شراب إلّا الصّلوه على أمير المؤمنين علىّ بن (۷)أبى طالب و محبّيه و الاستغفار (۸)لشيعته (۹)المذنبين و مواليه. (۱۰)

ديگر روايتست از أبو هريره كه او گفت كه رسول خدا-صلّى اللّه عليه و آله (۱۱)-فرمود كه:

خداى-تبارك و تعالى-در آسمان چهارم (۱۲)صد هزار فرشته آفريده است و در آسمان پنجم سيصد هزار فرشته و در آسمان هفتم فرشته[اى]آفريده است كه سر او در زير عرش است و پايهاى او در زير زمين و آفريده است فرشتگان زياده از عدد ربيعه (۱۳)و مضر-كه دو طايفه اند عظيم و عدد ايشان را خداى تبارك و تعالى مى داند-و ايشان را طعام و شرابى نيست به غير از صلوات بر حضرت (۱۴)أمير المؤمنين على بن أبى طالب و دوستان آن حضرت و (۱۵)استغفار و طلب آمرزش مى كنند (۱۶)از جهت شيعيان گناهكار آن حضرت و (۱۷)مواليان آن حضرت.

۱- ((۱)) -ألف/ M الف.

۲- ((۲)) -ثلاثمائه ألف ملك/ M ثلاث مائه الف.

۳- ((۳)) -السّابعه/ M السّابعه[كذا].

۴- ((۴)) -رأسه/ M راسه.

۵- ((۵)) -ملائكه/در M واپسين حرف زبر دارد و در R تنوين رفع.

۶- ((۶)) -أكثر/در R واپسين حرف پيش دارد.متن موافق M است.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -الاستغفار/ M و R الاستغفار.

۹- ((۹)) -لشيعته/ M لشيعه.

۱۰- ((۱۰)) -نگر:مائه منقبه ى ابن شاذان،ط.أبطحى،ص ۱۶۴(منقبت ۸۸).

۱۱- ((۱۱)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۲- ((۱۲)) -چهارم/ M چهارم.

۱۳- ((۱۳)) -ربيعه/ M ربيعه.

۱۴- ((۱۴)) -حضرت/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -مى كنند/ M مى كند.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

[روایت شصتم:روایتست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ(ص)أنّه قال (۱)حدّثنی جبرئیل عن ربّ العزّه-جلّ جلاله (۲)-أنّه (۳)قال:

من علم أن لا إله إلاّ أنا وحدی و أنّ (۴)محمّدا عبدی و رسولی و أنّ علیّ بن (۵)أبی طالب خلیفتی و أنّ الأئمه من ولده حججی،أدخلته (۶)الجنّه (۷)برحمتی و نجّیته (۸)من النّار بعفوی و أبحت له جواری و أوجبت له کرامتی و أتممت علیه نعمتی و جعلته (۹)من خاصّتی (۱۰)و خالصتی (۱۱)فإن نادانی لبّیته (۱۲)و إن (۱۳)دعانی أجبته (۱۴)و إن سألنی أعطیته (۱۵)و إن (۱۶)سکت ابتدأته (۱۷)و إن (۱۸)أساء رحمته (۱۹)و إن (۲۰)فرّ منّی دعوته (۲۱)و إن رجع إلیّ (۲۲)قبلته و إن قرع بابی فتحته (۲۳)و من لم یشهد أنّ (۲۴)لا إله إلاّ أنا وحدی أو شهد بذلک و لم یشهد أنّ محمّدا رسولی أو شهد بذلک و لم یشهد أنّ علیّ بن (۲۵)أبی طالب (۲۶)-صلوات اللّه (۲۷)علیه- خلیفتی أو شهد بذلک و لم یشهد أنّ الأئمّه من ولده حججی فقد جحد نعمتی و صغّر

۱- ((۱)) -قال/ M ندارد.

۲- ((۲)) -جلاله/ M جلاله.

۳- ((۳)) -أنّه/ M ندارد.

۴- ((۴)) -أنّ/ M انا.

۵- ((۵)) -بن/ M بن[کذا].

۶- ((۶)) -أدخلته/در M تاء زبر دارد.

۷- ((۷)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۸- ((۸)) -نجّیته/در M تاء زبر دارد.

۹- ((۹)) -جعلته/در M تاء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -خاصّتی/ M خاصّی.

۱۱- ((۱۱)) -خالصتی/ M خالصی.

۱۲- ((۱۲)) -لبّیته/در M تاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -إن/ M و R ان.

۱۴- ((۱۴)) -أجبته/در M تاء زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -أعطیته/در M تاء زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -إن/ M ان.

۱۷- ((۱۷)) -ابتدأته/ M ابتداته.

۱۸- ((۱۸)) -إن/ M ان.

۱۹- ((۱۹)) -رحمته/در M تاء زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -إن/ M ان.

۲۱- ((۲۱)) -دعوته/در M تاء زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -إلیّ/ M الی.

۲۳- ((۲۳)) -فتحته/در M حرف ما قبل آخر زبر دارد.

۲۴- ((۲۴)) -أنّ/ M ان.

۲۵- ((۲۵)) -بن/ M بن.

۲۶- ((۲۶)) -أبی طالب/ M ندارد.

۲۷- ((۲۷)) -اللّه/ M +و سلامه.

عظمتی و کفر بایاتی و کتبی و رسلی إن قصدنی حجبته و إن سألنی حرمته (۱)و إن نادانی لم أسمع نداءه و إن دعانی لم أستجب دعاءه و إن رجانی خیّبته (۲)ذلک جزاؤه (۳)منّی و ما أنا بظلاّم للعبید.فقام جابر بن (۴)عبد اللّه (۵)الأنصاریّ فقال:یا رسول اللّه! (۶)و من الأئمّه (۷)من ولد (۸)علیّ بن (۹)أبی طالب؟قال:الحسن و الحسین (۱۰)سیّدا شباب (۱۱)أهل الجنّه،ثمّ زین العابدین فی زمانه علیّ بن (۱۲)الحسین،ثمّ الباقر محمّد بن (۱۳)علیّ و ستدرکه، (۱۴)فإذا أدرکته فاقرأه منّی السّلام. (۱۵)ثمّ الصّادق جعفر بن (۱۶)محمّد،ثمّ الکاظم موسی بن (۱۷)جعفر،ثمّ الرّضا علیّ بن موسی،ثمّ التّقیّ محمّد (۱۸)بن علیّ، (۱۹)ثمّ النّقیّ علیّ بن (۲۰)محمّد،ثمّ الزّکیّ الحسن بن (۲۱)علیّ،ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهدیّ (۲۲)أمّتی (۲۳)الّذی یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا هؤلاء-یا جابر!-خلفائی و أوصیائی و أولادی و عترتی.من أطاعهم فقد أطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من أنکرهم أو

۱- ((۱)) -حرمته/در M تاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -خیّبته/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -جزاؤه/ R جزأوه.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -عبد اللّه/در M دال پیش دارد.

۶- ((۶)) -رسول اللّه/ M و R +ص.در M واپسین حرف کلمه نخست پیش دارد.

۷- ((۷)) -الأئمّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۸- ((۸)) -من ولد/ M ولد.

۹- ((۹)) -بن/ M ابن.

۱۰- ((۱۰)) -الحسین/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -شباب/ M شباب.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن.

۱۴- ((۱۴)) -ستدرکه/در M کاف زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -السّلام/در M واپسین حرف پیش دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بن/ M ابن.

۱۷- ((۱۷)) -بن/ M ابن.

۱۸- ((۱۸)) -محمّد/ M محمّد.

۱۹- ((۱۹)) -بن علیّ/ M ندارد.

۲۰- ((۲۰)) -بن/ M ابن.

۲۱- ((۲۱)) -بن/ M ابن.

۲۲- ((۲۲)) -مهدیّ/ M مهدیّ.

۲۳- ((۲۳)) -أمّتی/زبر یاء در M إظهار گردیده است.

أنکر واحدا منهم فقد أنکرنی.بهم یمسک اللّه السّماء (۱)أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه و بهم یحفظ اللّه الأرض أن تمیـد بأهلها. (۲)

دیگر روایتست از رسول خدا(ص)که آن حضرت فرمود که:خبر داد مرا (۳)جبرئیل از خداوند عالمیان (۴)که خدای-تبارک و تعالی-فرمود که:هرکه بدانـد و اعتقاد کنـد که بجز من خداونـدی نیست و (۵)من در ذات و صـفات یگـانه ام و (۶)بداند که محمّـد بنده من و رسول منست و بداند که علیّ بن (۷)أبی طالب خلیفه و (۸)گماشته منست بر خلق من و (۹)بداند که إمامان فرزنـدان او حجّتهـای مننـد بر خلق،داخـل کنم او را به بهشت به رحمت خودم و نجـات دهم (۱۰)او را از آتش جهنّم به عفو خـودم و او را درآورم در جوار دوسـتان خودم و واجب گردانم از جهت او کرامت خودم را و (۱۱)تمام گردانم بر او نعمتم را و بگردانـم او را از جمله خاصـان (۱۲)و (۱۳)برگزیـدگان خود.پس اگر مرا ندا کند (۱۴)لبّیـک گـویم او را و اگر مرا بخواند إجابت کنم او را و اگر مرا سؤال کند عطا کنم او را و اگر او (۱۵)نطلبد من نطلبیده او را بدهم (۱۶)و اگر بد کند او را ببخشم و اگر از من بگریزد او را بخوانم (۱۷)و (۱۸)اگر رجوع کند به سوی من قبول کنم توبه (۱۹)او را و اگر در مرا (۲۰)بکوبد در او

۱- ((۱)) -السّماء/در M واپسین حرف پیش دارد.

۲- ((۲)) -سنج:کمال الدّین صدوق،ط.غفّاری،ص ۲۵۸.۲۵۹.

۳- ((۳)) -مرا/ M مرا را.

۴- ((۴)) -عالمیان/در M «ن»زیر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -بن / M ابن.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -دهم / M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -خاصان/در M نون زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -کند/در M یک دندانه افزون دارد.

۱۵- ((۱۵)) -او/در M «و»زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بدهم/ M می دهم.

۱۷- ((۱۷)) -بخوانم/در M «ن»زیر دارد.

۱۸- (۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -توبه/در M تاء زبر دارد.

۲۰- (۲۰)) -مرا/ M من.

بگشایم و (۱)کسی که گواهی (۲)ندهد به وحدانیّت من یا گواهی دهد به وحدانیّت من و لیکن گواهی ندهد به (۳)رسالت محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۴)-یا به این هر دو گواهی دهد و گواهی ندهد به إمامت (۵)علیّ بن (۶)أبی طالب که خلیفه منست یا به اینها همه گواهی دهد و گواهی ندهد که إمامان فرزندان او حجّتهای منند بر خلق،پس بدرستی (۷)که إنکار کرده است نعمت مرا و (۸)کوچک دانسته است عظمت مرا و (۹)کافر شده است به آیات من و کتابهای من و رسولان من.اگر قصد من کند او را محجوب (۱۰)گردانم و (۱۱)اگر از من سؤال کند او را محروم گردانم و (۱۲)اگر او مرا بخواند إجابت نکنم دعای او را و (۱۳)اگر از من امیدوار باشد ناامیدش گردانم و (۱۴)این جزای اوست از من و من (۱۵)ستمکار (۱۶)نیستم بندگان را.پس جابر بن عبد اللّه الأنصاری برخاست (۱۷)و (۱۸)گفت:یا رسول اللّه! (۱۹)کیست (۲۰)إمامان فرزندان (۲۱)علیّ بن أبی طالب؟حضرت فرمود که:حسن و حسین سیّدان (۲۲)جوانان أهل بهشت،پس،زینت عبادت کنندگان در زمان خود،علیّ بن الحسین، (۲۳)پس،

ص:۲۳۷

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -گواهی/در M حرف یکم زبر دارد.

۳- ((۳)) -به وحدانیّت...گواهی ندهد/ M ندارد.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۵- ((۵)) -به إمامت/ M باامامت.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -محجوب/ M محبوب.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -من/ M منم.

۱۶- ((۱۶)) -ستمکار/ M ستم کار.

۱۷- ((۱۷)) -برخاست/ M و R برخواست.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -رسول اللّه/ M +ص.

۲۰- ((۲۰)) -کیست/چنین است در M و R .

۲۱- (۲۱)) -فرزندان/ M +علی ابن.

۲۲- (۲۲)) -سیّدان/ M +و.

۲۳- (۲۳)) -بن الحسین/ M ابن الحسن.

پهن کننده علوم، (۱)محمّد بن علی، (۲)و زود باشد که او را (۳)دریابی،پس چون او را (۴)دریابی (۵)سلام من به او برسان.پس بعد از آن،صادق جعفر بن (۶)محمّد،پس بعد از آن،کاظم موسی بن جعفر،پس بعد از آن رضا (۷)علیّ بن موسی،پس بعد از آن،تقی محمّد بن علیّ،پس بعد از آن،نقی علیّ بن محمّد،پس بعد از آن زکی حسن بن علی، پس بعد از آن فرزند او قائم (۸)به حق،مهدی أمّت من،که خدای-تبارک و تعالی-به سبب او زمین را پر از عدل و داد (۹)کند بعد از آنکه پر از ظلم و (۱۰)جور شده باشد.پس حضرت فرمود که:یا جابر!این جماعت خلیفه های منند و أوصیای منند (۱۱)و أولاد منند و عترت منند.هرکه إطاعت ایشان کند إطاعت من کرده است و هرکه عصیان ایشان (۱۲)کند عصیان (۱۳)من کرده است و هرکه إنکار کند ایشان را یا إنکار کند یکی ازیشان (۱۴)را چنانست که إنکار کرده است مرا و (۱۵)به (۱۶)برکت ایشان خدای-تبارک و تعالی-نگاه می دارد آسمان را که بر زمین نیفتد مگر به إذن او و به (۱۷)وجود ایشان خدای-تبارک و تعالی-حفظ می کند زمین را از آنکه مبادا بگردد و أهل خود (۱۸)را سرنگون کند.

[روایت شصت و یکم:از امام جعفر صادق(علیه السّلام)]

و عن الإمام جعفر بن (۱۹)محمّد الصّادق عن ابائه-صلوات اللّه علیهم-عن

۱- ((۱)) -علوم/در M «م»زیر دارد.

۲- ((۲)) -بن علی/ M ابن علی ع.

۳- ((۳)) -که او را/ M ندارد.

۴- ((۴)) -او را/ M ندارد.

۵- ((۵)) -دریابی/ M +او را.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -رضا/ M رضاء.

۸- ((۸)) -قائم/ R قایم.در M حرف سوم نه نقطه دارد و نه همزه.

۹- ((۹)) -و داد/ M و داد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -أوصیای منند/ M اوصیاء.

۱۲- ((۱۲)) -ایشان/در M «ن»زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -عصیان/در M حرف یکم زبر داردا!

۱۴- ((۱۴)) -ازیشان/ M از ایشان.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -به/در M باء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -و به/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -خود/ M او.

۱۹- ((۱۹)) -بن/ M ابن.

أمير المؤمنين-صلوات اللّه و سلامه عليه-أنّه كان جالسا فى الرّحبه (۱)و النّاس حوله فقام إليه رجل (۲)فقال:يا أمير المؤمنين! (۳)إنّك بالمكان الّذى أنزلك اللّه تعالى و أبوك معذّب فى النّار!فقال له:مه!فضّ اللّه (۴)فاك! (۵)و الّذى بعث محمّدا بالحقّ نبيّا لو شفع أبى (۶)فى كلّ مذنب على وجه الأرض لشفّعه اللّه!فتقول أبى (۷)معذّب (۸)فى النّار و ابنه قسيم الجنّه و النّار! و الّذى بعث محمّدا بالحقّ نبيّا إنّ نور أبى طالب يوم القيامه ليطفئ نور الخلائق (۹)إلاّ خمسه أنوار:نور (۱۰)محمّد و نور فاطمه (۱۱)و نور (۱۲)الحسن و نور (۱۳)الحسين و نور (۱۴)ولده من الأئمّه.ألاّ إنّ (۱۵)نوره من نورنا خلقه اللّه تعالى من قبل خلق ادم بألفى (۱۶)عام. (۱۷)ديگر روايتست از حضرت إمام جعفر بن (۱۸)محمّد الصّادق از آباى او از حضرت أمير المؤمنين (۱۹)(ع) (۲۰)كه آن حضرت در رحبه (۲۱)-كه محلّه ايست از كوفه يا در (۲۲)فضاى مسجد كوفه- نشسته (۲۳)بود و مردمان به گرد آن حضرت در آمده (۲۴)بودند.پس مردى به سوى او

۱- ((۱)) -الرّحبه/ M الرّجفه.

۲- ((۲)) -رجل/ M رجل.

۳- ((۳)) -أمير المؤمنين/ M +صلوات اللّه و سلامه[كذا].

۴- ((۴)) -اللّه/در M واپسين حرف زبر دارد.

۵- ((۵)) -فاك/ M قال.

۶- ((۶)) -أبى/ M انّى.

۷- ((۷)) -أبى/ M انّى.

۸- ((۸)) -معذّب/ M معذّب.

۹- ((۹)) -الخلائق/ M الخلافه.

۱۰- ((۱۰)) -نور/ M نور.

۱۱- ((۱۱)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۲- ((۱۲)) -نور/ M نور.

۱۳- ((۱۳)) -نور/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -نور/ M نور.

۱۵- ((۱۵)) -إنّ/ M ان.

۱۶- ((۱۶)) -بألفى/ M بالف.

۱۷- ((۱۷)) -نگر:مائه منقبه ى ابن شاذان،ط.أبطحى،ص ۱۷۴ و ۱۷۵(منقبت ۹۸).

۱۸- ((۱۸)) -بن/ M ابن.

۱۹- ((۱۹)) -أمير المؤمنين/در M راء زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -ع/در R نيامده.از M نقل شد.

۲۱- ((۲۱)) -رحبه/ M رجب.

۲۲- (۲۲)) -در/در R «از»بوده و گویا دستکاری شده و شبیه به«در» گردیده است.

۲۳- (۲۳)) -نشسته/در M تاء زبر دارد.

۲۴- (۲۴)) -در آمده/در M دال زیر دارد.

برخاست (۱)و (۲)گفت:یا أمیر المؤمنین!بدرستی که تو با این (۳)مرتبه که نزد خدای- تبارک و تعالی-داری،روا باشد که پدرت در آتش جهنّم معذّب باشد؟!پس حضرت فرمود که:بس کن!خدای تعالی دهان تو را بشکناد! (۴)به حقّ آن خداوندی که محمّد را براستی به خلق فرستاد (۵)و پیغمبر گردانید که اگر پدرم شفاعت کند هر گناهکاری را که بر روی زمین است هر آینه (۶)خدای-تبارک و تعالی-شفاعت او را قبول کند.پس تو می گویی (۷)که پدر من معذّب است در آتش-و (۸)حال آنکه فرزند او قسمت کننده بهشت و (۹)دوزخ است-؟!به حقّ آن خدایی (۱۰)که محمّد را بحق مبعوث گردانید (۱۱)و رسول خود ساخت که نور (۱۲)أبو طالب در روز قیامت فرو نشاند نور جمیع خلایق را مگر پنج نور:نور محمّد و نور فاطمه (۱۳)و نور حسن و نور (۱۴)حسین و نور فرزندان حسین (۱۵)که إمامانند.

بدرستی که نور او از نور ماست که خدای-تبارک و تعالی-آفرید نور او را پیش از خلق آدم به دو هزار سال.

ای عزیز!أحادیث در إیمان أبو طالب،بلکه در عصمت او بسیارست و أکثر شیعه برآنند که آن حضرت از أوصیای (۱۶)حضرت عیسی است و (۱۷)برین (۱۸)مضمون کتب

۱- ((۱)) -برخاست/ M و R برخواست.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -با این/ M باین.

۴- ((۴)) -تو را بشکناد!/ M بر بشکناد(بدون نقطه حرف سوم).

۵- ((۵)) -فرستاد/ M فرستاد.

۶- ((۶)) -هر آینه/در M نون زبر دارد.

۷- ((۷)) -می گویی/ M می کوئی.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -خدایی/ M خدائی.

۱۱- ((۱۱)) -گردانید/ M کردانیده.

۱۲- ((۱۲)) -نور/+علی.

۱۳- ((۱۳)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۴- ((۱۴)) -و نور/ M و نور.

۱۵- ((۱۵)) -حسین/ M +و نور فرزندان.

۱۶- ((۱۶)) -عصمت...أوصیای/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -و/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -برین/ M بر این.

بسیار نوشته اند (۱)علی رغم سنّیان (۲)و ایشان نیز أحادیث بسیار نقل کرده اند که دالّست بر إیمان او، (۳)و لکن (۴)خَتَمَ اللّهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلیٰ سَمْعِهِمْ (۵)وَ عَلیٰ أَبْصٰارِهِمْ (۶)غِشٰاوَةٌ (۷)

[روایت شصت و دوم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و (۸)عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۹)-أنّه قال:لکلّ أمّه صدّیق (۱۰)و فاروق (۱۱)و صدّیق (۱۲)هذه الأمّه و فاروقها علیّ بن (۱۳)أبی طالب (۱۴)(ع).إنّ علیّا سفینه نجاتها (۱۵)و باب (۱۶)حطّتها و إنّه (۱۷)یوشعها (۱۸)و شمعونها و ذو قرنیها. (۱۹)معاشر النّاس!إنّ علیّا خلیفه اللّه (۲۰)و خلیفتی علیکم بعدی و إنّه (۲۱)لأمیر المؤمنین و خیر الوصیّین.من نازعه فقد نازعنی و من ظلمه (۲۲)فقد ظلمنی و من غالبه فقد غالبنی و من برّه فقد برّنی و من جفاه فقد جفانی و من عاداه فقد عادانی و من والاه فقد والانی و ذلک أنّه أخی و وزیری و مخلوق (۲۳)من طینتی و کنت أنا و هو من نور (۲۴)واحد. (۲۵)

۱- ((۱)) -نوشته اند/در M تاء زیر و دال زبر دارد.

۲- ((۲)) -سنّیان/در M حرف واپسین زیر دارد.

۳- ((۳)) -او/در M «و»زبر دارد.

۴- ((۴)) -لکن/ M لیکن.

۵- ((۵)) -علی سمعهم/ M ندارد.

۶- ((۶)) -أبصارهم/در M راء زبر و هاء پیش دارد.

۷- ((۷)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۷.

۸- ((۸)) -و/ M ندارد.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۱۰- ((۱۰)) -صدیق/در M واپسین حرف تنوین جر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -فاروق/در M واپسین حرف تنوین جر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -صدّیق/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -بن/ M ابن.

۱۴- ((۱۴)) -أبی طالب/ M ابیطالب.

۱۵- ((۱۵)) -نجاتها/ M نجاتها.

۱۶- ((۱۶)) -باب/ M و R باب.

۱۷- ((۱۷)) -إنّه/ M انّه.

۱۸- ((۱۸)) -یوشعها/ M یوشعها.

۱۹- ((۱۹)) -ذو قرنیها/ M ذو قرنها.

۲۰- ((۲۰)) -اللّه/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -إنّه/ M انه.

۲۲- ((۲۲)) -ظلمه/ M ظلمه.

۲۳- ((۲۳)) -مخلوق/در M قاف پیش دارد.

۲۴- ((۲۴)) -نور/در M نیامده است.

۲۵- ((۲۵)) -نگر:عیون أخبار الرّضا-علیه السّلام-،ط.أعلمی،۲/۱۶.

دیگر منقولست از رسول خـدا-صـلّی اللّه علیه و آله (۱)-که آن حضـرت فرمود که:هر أمّـتی را صـدّیقی است یعنی تصـدیق کننده نبی در (۲)جمیع أقوال (۳)و أفعال یا راستگویی (۴)که هرگز (۵)به زبان او دروغ جاری نشده است و فاروقی است یعنی جداکننـده میـان حقّ و باطـل؛و صـدّیق این أمّت و فاروق (۶)ایـن أمّت،علیّ بن أبی طـالب است. (۷)بـدرستی که علی کشتی نجات این أمّت است (۸)و باب حطّه این أمّت است (۹)چنانکه در بنی إسرائیل دری بود و مأمور شدند قوم موسی که در آنجا داخل شوند و (۱۰)بگویند:حطّه (۱۱)تا از تیه نجات یابند،همچنین هرکه بر در آن حضرت در آمد و روی از غیر او گردانید،از بیابـان ضـلالت نجات یافت و (۱۲)سیّئاتش (۱۳)مبـدّل به حسـنات گشت و بـدرستی که علی یوشع این أمّتست چنـانکه یوشع وصـیّ حضـرت موسـی بود،علی وصـیّ منست؛و شـمعون این أمّت است چنانکه شـمعون وصـیّ حضرت عیسی بود،علی وصیّ (۱۴)منست و علی ذو القرنین این أمّتست. (۱۵)

و تفسیر این کلام (۱۶)بر وجه (۱۷)کمال در شرح خطبه خواهد آمد. (۱۸)

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -در/در M مکرّر نوشته شده است.

۳- ((۳)) -أقوال/در M لام زیر دارد.

۴- ((۴)) -راستگویی/ M راست کوئی.ضبط نص موافق R است.

۵- ((۵)) -هرگز/ M هرکز.

۶- ((۶)) -میان حقّ...فاروق/ M ندارد.

۷- ((۷)) -أبی طالب است/ M ابیطالبست.

۸- ((۸)) -أمّت است/ M امتست.

۹- ((۹)) -أمّت است/ M امتست.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -حطّه/ M حطّه.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -سیّئاتش/ M سیاتش.

۱۴- ((۱۴)) -وصیّ حضرت...وصیّ/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -أمّتست/ M امت است.

۱۶- ((۱۶)) -کلام/واپسین حرف در M زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -وجه/ M وجه.

۱۸- ((۱۸)) -خواهد آمد/در M در هر دو واژه حرف پیش از دال زیر دارد.

ای گروه مردمان!بدرستی که علی خلیفه خداست و (۱)خلیفه منست بر شما بعد از من.و (۲)بدرستی که علی أمیر مؤمنانست و بهترین أوصیاء پیغمبرانست.هرکه با او منازعه (۳)کند با من منازعه (۴)کرده است و هرکه او را ستم کند مرا ستم کرده است (۵)و (۶)هرکه بر او غلبه کند چنانست که خواهد که (۷)بر من غلبه (۸)کند و هرکه با او (۹)دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هرکه با او دوستی کند با من دوستی کرده است (۱۰)زیرا که او برادر منست و وزیر منست و مخلوقست (۱۱)از طینت من و من و علی از یک نوریم.

[روایت شصت و سوم:از ابن عباس]

و عن ابن (۱۲)عبّاس أنّه قال لمّا زوّج رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۳)-علیّا(ع) (۱۴)فاطمه -علیها (۱۵)السّلام-تحدّثن (۱۶)نساء (۱۷)قریش و غیرهنّ (۱۸)و عیّرنها (۱۹)و قلن:زوّجک (۲۰)رسول اللّه(ص)من عائل لا مال له.فقال لها رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۲۱)-:یا فاطمه! أما (۲۲)ترضین (۲۳)أنّ (۲۴)اللّه-تبارک و تعالی-اطّلع اطّلاعه إلی الأرض فاختار منها رجلین

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -منازعه/در M عین زبر دارد.

۴- ((۴)) -منازعه/در M عین زبر دارد.

۵- ((۵)) -ستم کرده است/ M ستم کرداست.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -که/در M نیامده است.

۸- ((۸)) -غلبه/در M باء زبر دارد.

۹- ((۹)) -او/ M او.

۱۰- ((۱۰)) -و هرکه با او دوستی...است/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -مخلوقست/ M مخلوق است.

۱۲- ((۱۲)) -ابن/ M ابی.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -ع/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -علیها/ M علیهما.

۱۶- ((۱۶)) -تحدّثن/ R تحدّثنّ[کذا]. M تحدثن.

۱۷- ((۱۷)) -نساء/ M نساءه.

۱۸- ((۱۸)) -غیرهنّ/در M راء و هاء زیر دارد.

۱۹- (۱۹)) -عيّرنها/ M عيّرنّها.

۲۰- (۲۰)) -زوّجك/ M زوجك.

۲۱- (۲۱)) -صلّى اللّه عليه و اله/ M ص.

۲۲- (۲۲)) -أما/ M امّا.

۲۳- (۲۳)) -ترضين/ R ترضين.ضبط نص موافق M است.

۲۴- (۲۴)) -أنّ/ R انّ.ضبط نص موافق M است.

أحدهما (۱)أبوك و الاـخر بعلك.يا فاطمه (۲)!كنت (۳)أنـا و علىّ نور من بين يـدى اللّه (۴)مطبقين (۵)من قبـل أن يخلق اللّه ادم-عليه السّـلام-بـأربعه عشـر ألف عـام،فلمّا خلق ادم قسم ذلك النّور جزئين:جزء (۶)أنـا و جزء علىّ.ثمّ إنّ قريشـا تكلّمت فى ذلك و فشا الخبر.

فبلغ النّبىّ(ص)فـأمر (۷)بلالاـ فجمع النّاس (۸)و خرج إلى مسـجده و رقـا منـبره (۹)يحدّث (۱۰)النّـاس بمـا خصّه اللّه تعالى من الكرامه (۱۱)و بما خصّ به عليّا و فاطمه-عليهما (۱۲)السّلام-؛فقال:يا معشر النّاس! (۱۳)إنّه (۱۴)بلغنى مقالاتكم و إنّى محدّثكم حـديثا فعوه و احفظوه منّى و اسـمعوه؛فإنّى مخبركم بما خصّ اللّه به أهل البيت و بما خصّ به عليّا من الفضل و الكرامه و فضـله عليكم؛فلا تخالفوه فتنقلبوا على أعقابكم،و من ينقلب على عقبيه فلن يضرّ (۱۵)اللّه شيئا و سيجزى اللّه الشّاكرين.معاشر النّاس!إنّ اللّه قد اختارنى من خلقه فبعثنى إليكم رسولا و اختار لى عليّا خليفه و وصيّا.معاشـر النّاس!إنّه لمّا أسـرى بى إلى السّماء و تخلّف عنّى جميع من كـان معى من ملاـئكه السّـموات و جبرئيل(ع)و الملائكه المقرّبين (۱۶)و وصـلت إلى حجب ربّى دخلت سبعين ألف حجاب من كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّه و القدره و البهآء و الكرامه و الكبريآء و العظمه (۱۷)و النّور و الظّلمه

۱- ((۱)) -أحدهما/در M دال زبر دارد.

۲- ((۲)) -فاطمه/در M واپسين حرف زبر دارد.

۳- ((۳)) -كنت/ M ندارد.

۴- ((۴)) -اللّه/در M واپسين حرف زبر دارد.

۵- ((۵)) -مطبقين/ M مطبقين.

۶- ((۶)) -جزء/ M جزء.

۷- ((۷)) -فأمر/ M فامن.

۸- ((۸)) -فجمع النّاس/ M فجمع النّاس.

۹- ((۹)) -رقا منبره/ M قرا ميزره[كذا].

۱۰- ((۱۰)) -يحدّث/ M كحدّث.

۱۱- ((۱۱)) -الكرامه/در M كاف زير دارد.

۱۲- ((۱۲)) -عليهما/ M عليها.

۱۳- ((۱۳)) -النّاس/ M النّاس.

۱۴- ((۱۴)) -إنّه/ M انّه.

۱۵- ((۱۵)) -يضرّ/ M يضرّ.

۱۶- ((۱۶)) -وصيّا.معاشر...المقرّبين/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -العظمه/ M العضّه.

و الوقار (۱)حتّی وصلت إلی حجاب الجلال فناجیت ربّی-تبارک و تعالی-بین یدیه و تقدّم إلیّ-عزّ ذکره-بما أحبّه و أمرنی بما أراد لم أسئله لنفسی شیئا فی علیّ-علیه السّلام (۲)-إلاّ أعطانی و وعدنی الشّفاعه (۳)فی شیعته و أولیائه.ثمّ قال لی (۴)الجلیل-جلّ جلاله (۵)-:

فأحبّ (۶)علیّا فإنّی أحبّه (۷)و أحبّ (۸)من یحبّه (۹)و أحبّ (۱۰)من أحبّ من یحبّه.فخررت (۱۱)للّه ساجدا مسبّحا شاکرا لربّی-تبارک و تعالی-فقال لی:یا محمّد (۱۲)!علیّ ولیّی (۱۳)و خیرتی بعدک من خلقی اخترته لک أخا و وصیّا و وزیرا (۱۴)و صفیّا و خلیفه و ناصرا لک علی أعدآئی.یا محمّد!و عزّتی و جلالی!لا ینادی علیّا جبّار إلاّ قصمته (۱۵)و لا یقاتل علیّا عدوّ من أعدائی إلاّ هزمته و أبدته.یا محمّد!إنّی اطّلعت (۱۶)علی قلوب عبادی فوجدت علیّا أنصح خلقی لک و أطوعهم لک فاتّخذه أخا و خلیفه و وصیّا و زوّجه ابنتک فإنّی سأهب (۱۷)لهما غلامین طیّبین (۱۸)طاهرین تقیّین نقیّین.فبی (۱۹)حلفت (۲۰)و علی نفسی حتمت أنّه لا یتولّینّ علیّا و زوجته و ذرّیّتهما أحد من خلقی إلاّ رفعت لواءه إلی قائمه عرشی و جنّتی و بحبوحه (۲۱)

۱- ((۱)) -الوقار/ M و R الوقار.

۲- ((۲)) -علیه السّلام/ M ع.

۳- ((۳)) -الشّفاعه/در M واپسین حرف هم زبر دارد و هم زیر.

۴- ((۴)) -لی/زبر یاء در M إظهار گردیده است.

۵- ((۵)) -جلاله/در M حرف ما قبل آخر زبر دارد.

۶- ((۶)) -فأحبّ/در M حاء زبر دارد.

۷- ((۷)) -أحبّه/در M حاء پیش دارد و باء مشدّد زبر.

۸- ((۸)) -أحبّ/ M احبّ.

۹- ((۹)) -یحبّه/ M یحبّه.

۱۰- ((۱۰)) -أحبّ/ M احبّ.

۱۱- ((۱۱)) -فخررت/ M فخزرت.

۱۲- ((۱۲)) -محمّد/در M دال تنوین رفع دارد.

۱۳- ((۱۳)) -ولیّی/ M ولّی.

۱۴- ((۱۴)) -وزیرا/ M وزیرا.

۱۵- ((۱۵)) -قصمته/ M قسمته.

۱۶- ((۱۶)) -اطّلعت/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -سأهب/ M ساهب.

۱۸- ((۱۸)) -طیّبین/ M طیّبین.

۱۹- ((۱۹)) -فبی/ M منّی.

٢٠- (٢٠)) -حلفت/ M خلفت.

٢١- (٢١)) -بحبوحه/ R بحبوبه. M بحبوبه.

كرامتى و سقيته (۱)من حظيره قدسى و لا يعاديهم أحد و يعدل عن ولايتهم (۲)-يا محمّد!- إلّا سلبته (۳)ودّى و باعدته (۴)من قربى و ضاعفت (۵)عليهم عذابى و لعنتى.يا محمّد! إنّك (۶)رسولى (۷)إلى جميع خلقى و إنّ عليّا وليّى (۸)و أمير المؤمنين (۹)و على ذلك أخذت ميثاق ملائكتى و أنبيائى و جميع (۱۰)خلقى من قبل أن أخلق خلقا (۱۱)فى سمآئى و أرضى محبّه منّى لك-يا محمّد!-و لعليّ و لولدكما و لمن أحبّكما و كان من شيعتكما و لذلك خلقته من خليقتكما.فقلت: (۱۲)إلهى و سيّدى!فاجمع (۱۳)الأمّه (۱۴)عليه.فأبى عليّ و قال:يا محمّد!إنّه (۱۵)المبتلى و المبتلى به و إنّى جعلتكم محنه لخلقى أمتحن (۱۶)بكم جميع عبادى و خلقى فى سمائى و أرضى و ما فيهنّ لأكمل (۱۷)الثّواب (۱۸)لمن أطاعنى فيكم و أحلّ (۱۹)عذابى و لعنتى على من خالفنى فيكم و عصانى؛و بكم أميّز الخبيث من الطّيّب.يا محمّد! و عزّتى و جلالى لولاك ما خلقت ادم و لو لا عليّ ما خلقت (۲۰)الجنّه (۲۱)لأنّى بكم أجزى (۲۲)العباد يوم المعاد بالثّواب و العقاب و بعليّ و بالأئمّه من ولده أنتقم (۲۳)من أعدائى فى الدّنيا

۱- ((۱)) -سقيته/در M تاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -ولايتهم/ M ولاايتهم[كذا].

۳- ((۳)) -سلبته/در M تاء زبر دارد.

۴- ((۴)) -باعدته/در M تاء زبر دارد.

۵- ((۵)) -ضاعفت/در M تاء زبر دارد.

۶- ((۶)) -إنّك/ M انّك.

۷- ((۷)) -رسولى/ M رسول.

۸- ((۸)) -وليّى/ M ولّى.

۹- ((۹)) -أمير المؤمنين/در M راء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -جميع/در M عين زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -خلقا/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -فقلت/در M تاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -فاجمع/ M فاجمع.

۱۴- ((۱۴)) -الأمّه/در M واپسين حرف زير دارد.

۱۵- ((۱۵)) -إنّه/ M انه[كذا].

۱۶- ((۱۶)) -أمتحن/ M امتحن.

۱۷- ((۱۷)) -لأكمل/ M الاّ كمّل.

۱۸- ((۱۸)) -الثّواب/ M التّوّاب.

۱۹- ((۱۹)) -أحلّ/ M و R احلّ.

۲۰- ((۲۰)) -خلقت/در M تاء زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.
۲۲- ((۲۲)) -أجزی/در M حرف یکم پیش دارد.
۲۳- ((۲۳)) -أنتقم/ M انتقم[کذا].

ثمّ إليّ (۱)مصير العباد فى المعاد و أحكّمكما فى جنّتى و نارى فلا يدخل الجنّه (۲)لكما عدوّ و لا يدخل النّار لكما ولىّ و بذلك أقسمت على نفسى.ثمّ انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب إلى حجاب من حجب (۳)ذى الجلال و الإكرام إلاّ سمعت (۴)من النّدآء ورائى:يا محمّد!قدّم عليّا!يا محمّد!استخلف عليّا!يا محمّد!أوص إلى علىّ!يا محمّد!واخ (۵)عليّا!يا محمّد!أحبّ من يحبّ عليّا!يا محمّد!استوص بعلىّ و شيعته خيرا!فلمّا وصلت إلى الملائكه جعلوا يهنّونى فى السّموات و يقولون:هنيئا لك-يا رسول اللّه!-بكرامه اللّه لك و لعلىّ.معاشر النّاس!علىّ أخى فى الدّنيا و الاخره و وصيّى و أمينى على سرّى و سرّ ربّ العالمين و وزيرى و خليفتى عليكم فى حياتى و بعد وفاتى لا يتقدّمه (۶)أحد و خير من أخلّف بعدى و لقد أعلمنى ربّى-تبارك و تعالى-أنّه سيّد المسلمين و إمام (۷)المتّقين و أمير المؤمنين و وارثى و وارث النّبيّين و وصىّ رسول ربّ العالمين و قائد الغرّ المحجّلين من شيعته و أهل ولايته (۸)و إلى جنّات النّعيم بأمر ربّ العالمين يبعثه اللّه يوم القيامه مقاما محمودا يغبطه به الأوّلون و الاخرون (۹)بيده لوائى لواء (۱۰)الحمد (۱۱)يسير به أمامى (۱۲)و تحته (۱۳)ادم (۱۴)و جميع (۱۵)من (۱۶)ولّده (۱۷)من النّبيّين و الشّهدآء (۱۸)و الصّالحين إلى جنّات

۱- ((۱)) -إليّ/ M الى.

۲- ((۲)) -الجنّه/در M واپسين حرف زير دارد.

۳- ((۳)) -من حجب/ M و من حجب(گويا بر«و»رقم إبطال زده اند).

۴- ((۴)) -سمعت/در M تاء زبر دارد.

۵- ((۵)) -واخ/ M واخ.

۶- ((۶)) -يتقدّمه/ M يتقدّمه.

۷- ((۷)) -إمام/ M امام.

۸- ((۸)) -ولايته/ M ولايته.

۹- ((۹)) -الاخرون/ M و R الاخرون.

۱۰- ((۱۰)) -لواء/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -الحمد/ M الحمد.

۱۲- ((۱۲)) -أمامى/ M امامى.

۱۳- ((۱۳)) -تحته/ M و R تحته.

۱۴- ((۱۴)) -ادم/ M ادم.

۱۵- ((۱۵)) -جميع/در M عين زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -من/ M من.

۱۷- ((۱۷)) -ولّده/ M ولده.

۱۸- ((۱۸)) -الشّهداء/در M واپسين حرف زبر دارد.

النّعيم حتما من اللّه محتوما من ربّ العالمين (۱)وعد وعدنيه (۲)ربّى فيه و لن يخلف اللّه وعده و أنا على ذلك من الشّاهدين. (۳)

و (۴)ديگر منقولست از عبد اللّه بن عبّاس (۵)كه گفت كه:چون حضرت رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله (۶)-حضرت فاطمه (۷)زهرا (۸)را به علىّ مرتضى داد،زنان قريش و غير ايشان به سخنهاى ناشايسته (۹)در آمدند و (۱۰)حضرت فاطمه (۱۱)را سرزنش كردند و (۱۲)گفتند كه:رسول خدا-صلّى اللّه عليه و آله (۱۳)-تو را به زنى به (۱۴)فقيرى بى مال داد.پس رسول خدا(ص)به حضرت فاطمه (۱۵)گفت (۱۶)كه: (۱۷)يا فاطمه (۱۸)!آيا خشنود (۱۹)نيستى كه خداى-تبارك و تعالى-نظرى به سوى أهل زمين كرد و از ايشان دو كس را بر گزيد:

يكى (۲۰)پدر،و ديگرى شوهر تو.اى فاطمه (۲۱)!بودم (۲۲)من و (۲۳)على دو (۲۴)نور نزد خداى

ص:۲۴۸

۱- ((۱)) -ربّ العالمين/ M و R +و.البتّه در R روى«و»خط زده شده است.

۲- ((۲)) -وعدنيه/ M وعديته.

۳- ((۳)) -نگر:اليقين ابن طاوس،تحقيق أنصارى،صص ۴۲۴-۴۲۷.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -عبّاس/در M سين زير دارد.

۶- ((۶)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۷- ((۷)) -فاطمه/ M فاطمه.

۸- ((۸)) -زهرا/ M زهراء.

۹- ((۹)) -ناشايسته/ M شايسته.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -زنى به/ M و R زن.

۱۵- ((۱۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۶- ((۱۶)) -گفت/ M كفت.

۱۷- ((۱۷)) -كه/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۹- ((۱۹)) -خشنود/ M خوشنود.ضبط نص موافق R است.

۲۰- ((۲۰)) -يكى/ M ندارد.

۲۱- (۲۱)) -فاطمه/ M فاطمه.

۲۲- (۲۲)) -بودم/چنین است در R و M .

۲۳- (۲۳)) -و/در M زبر دارد.

۲۴- (۲۴)) -دو/ M در.

-تبارک و تعالی-قرین یکدیگر و با هم ممزوج پیش از آنکه خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافرینند (۱)به چهارده هزار سال.پس چون خدای-تبارک و تعالی-آدم را بیافرید (۲)و در صلب او جای داد و از پشت به پشت می آمد تا آنکه آن نور را دو (۳)حصّه (۴)کرد:یک حصّه (۵)من شدم و (۶)یکی علی.پس دیگر قریش سخنان گفتند درین (۷)باب و این خبر فاش شد و خبر به رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۸)-رسید.حضرت أمر کرد بلال را تا مردمان را در مسجد حاضر کرد.پس حضرت به مسجد تشریف آوردند (۹)و (۱۰)منبر را مشرّف گردانیدند (۱۱)که خبر دهند مردمان را به آنچه خدای-تبارک و تعالی-او را مخصوص گردانیده است از کرامت و به (۱۲)کرامتهایی که خدای-عزّ و جلّ-حضرت أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب را و حضرت فاطمه زهرا را کرامت کرده است.پس فرمود که:ای گروه مردمان! (۱۳)به من رسیده است گفته های شما و بدرستی که شما را حدیث می گویم به حدیثی.پس او را نگاه دارید و حفظ کنید از من.پس بدرستی که من خبر می دهم شما را به آنچه مخصوص گردانیده است خدای-تبارک (۱۴)و تعالی-به آن أهل بیت (۱۵)مرا و به آنچه مخصوص گردانیده است (۱۶)به آن علی را از فضل و کرامت و (۱۷)

۱- ((۱)) -بیافرینند/ M بیافرید[کذا].

۲- ((۲)) -به چهارده هزار...بیافرید/ M ندارد.

۳- ((۳)) -دو/ M دو.

۴- ((۴)) -حصّه/ M حصّه.

۵- ((۵)) -حصّه/چنین است در R به تاء واپسین. M حصّه.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -درین/ M در این.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۹- ((۹)) -آوردند/در M زبر«و»إظهار گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -گردانیدند/ M کردانید.

۱۲- ((۱۲)) -به/باء در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -مردمان/در M نون زیر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -تبارک/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -بیت/در M زبر باء إظهار شده است.

۱۶- ((۱۶)) -است/ M +خدای تبارک و تعالی.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

او را تفضیل داده است بر شما.پس مخالفت او مکنید (۱)که برخواهید گشت بر عقب خود و به سبب مخالفت او کافر خواهید شد و هرکه (۲)برگردد و کافر گردد پس هیچ ضرر به خدا نرسانیده است و زود باشد که خدای-تبارك و تعالی-جزا دهد شکرکنندگان را.ای گروه مردمان!بدرستی که خدای-تبارك و تعالی-مرا از میان خلق برگزید و مرا به سوی شما فرستاد که رسول شما باشم و علی را از برای من برگزید (۳)که خلیفه و وصیّ من باشد. (۴)ای جمع مردمان! (۵)بدرستی که چون مرا به آسمان بردند و (۶)از من بازماندند هرکه با (۷)من بود از فرشتگان آسمانها و جبرئیل(ع) (۸)و (۹)ملائکه مقرّبین و رسیدم (۱۰)به حجابهایی (۱۱)که خدای-تبارك و تعالی-آفریده است،داخل شدم در هفتاد هزار حجاب از حجاب به حجاب از حجابهای عزّت و قدرت و (۱۲)بها و کرامت و کبریا و عظمت و نور و ظلمت و وقار،تا رسیدم به حجاب جلال.پس مناجات کردم با پروردگار خود-تبارك و تعالی-و در مقام بندگی ایستادم و خدای-تبارك و تعالی-به (۱۳)من گفت آنچه خواست و (۱۴)أمر کرد مرا به آنچه خواست و من سؤال نکردم از برای خود (۱۵)چیزی در شان علی مگر آن که او را به من عطا کرد و وعده کرد مرا شفاعت در شیعیان علی (۱۶)و دوستان او.

۱- ((۱)) -مکنید/ M می کنند(بدون نقطه حرف دوم).

۲- ((۲)) -هرکه/ M هرکو.

۳- ((۳)) -و مرا به سوی شما...برگزید/ M ندارد.

۴- ((۴)) -باشد/ M +و مرا بسوی شما فرستاد که رسول شما باشم و علی را از برای من برگزید که خلیفه و وصیّ من باشد[کذا].

۵- ((۵)) -مردمان/در M نون زیر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -با/ M یا.

۸- ((۸)) -ع/ M ندارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -رسیدم/زبر راء در M إظهار گردیده است.

۱۱- ((۱۱)) -حجابهایی/ M حجابها.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -به/زیر باء در M إظهار گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -خود/ M خودم.

۱۶- ((۱۶)) -مگر آن که...شیعیان علی/ M ندارد.

پس خدای تعالی (۱)فرمود به من که:که را دوست می داری از خلق من؟گفتم:خداوندا! دوست می دارم (۲)آن کسی را که تو دوست می داری.پس خدای-تبارك و تعالی- فرمود که:یا محمّد!تو علی را دوست دار که من دوست می دارم او را و دوست می دارم کسی را که (۳)علی را دوست دارد (۴)و دوست می دارم کسی را که دوست دارد کسی را که علی را دوست دارد.پس من به سجده افتادم و (۵)تسبیح إلهی و تنزیه او کردم به شکرانه (۶)پروردگار عالمیان (۷)-تبارك و تعالی.پس مرا گفت (۸)که:یا محمّد!علی ولیّ منست و برگزیده منست (۹)از خلق من بعد از تو.من او را اختیار کردم از برای تو (۱۰)که برادر تو و (۱۱)وصیّ تو (۱۲)باشد و وزیر و برگزیده و خلیفه تو باشد و یاور تو باشد بر دشمنان من.یا محمّد!به عزّت من (۱۳)و جلال من که دشمنی نخواهد کرد با علی جبّاری (۱۴)مگر آنکه او را خوار و (۱۵)زار خواهم کرد و پشت او را خواهم شکست و جنگ نخواهد کرد با (۱۶)علی دشمنی از دشمنان من مگر آنکه او را شکست خواهم داد و هلاك خواهم (۱۷)کرد.یا محمّد!بدرستی (۱۸)که من مطّلع شدم بر دلهای بندگان خودم.پس یافتم علی را ناصح ترین و بهترین خلقم از برای تو و مطیع ترین خلق من مر تو را.پس او را برادر

۱- ((۱)) -تعالی/ M تبارك و تعالی.

۲- ((۲)) -خداوندا!دوست می دارم/ M ندارد.

۳- ((۳)) -که/ M +دوست می دارد.

۴- ((۴)) -دوست دارد/ M ندارد.

۵- ((۵)) -و/در M دوبار نوشته شده و یکی از آن دو مورد زبر دارد.

۶- ((۶)) -شکرانه/در M زیر نون إظهار شده است.

۷- ((۷)) -عالمیان/در M نون زیر دارد.

۸- ((۸)) -گفت/ M کفت.

۹- ((۹)) -منست/ M من است.

۱۰- ((۱۰)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -من/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -جبّاری/ M حیاری.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -با/ M یا.

۱۷- ((۱۷)) -داد و هلاك خواهم/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

خود و خلیفه خود و وصیّ خود گردان و دخترت را به او تزویج نمای.پس بدرستی که من (۱)عنقریب به ایشان عطیّه خواهم کرد دو پسر پاک (۲)پاکیزه (۳)پرهیزکار (۴)پاکیزه نهاد.

پس من به ذات خود قسم یاد کرده ام (۵)و بر (۶)خود (۷)واجب گردانیده ام (۸)که دوست نخواهد داشت علی را و زوجه او را و ذرّیت ایشان را أحدی از خلق من مگر آنکه بلند خواهم گردانید علم (۹)او را و مرتبه او را تا به قائمه (۱۰)عرش خودم و (۱۱)در خواهم آورد (۱۲)او را به بهشت خودم و خانه کرامتم و (۱۳)او را آب خواهم داد از حظیره قدسم و هرکه (۱۴)دشمنی کند با ایشان (۱۵)و ایشان را إمام خود نداند البتّه دوستی خود را از او بردارم و او را از قرب خود دور گردانم و مضاعف گردانم بر او عذاب خود را و لعنت خود را. (۱۶)یا محمّد! بدرستی که تو رسول منی به همه خلق من و بدرستی (۱۷)که علی ولیّ منست و أمیر مؤمنانست و برین عهد و پیمان گرفته ام (۱۸)از جمیع فرشتگان و جمیع پیغمبران و جمیع خلق خودم پیش از (۱۹)آنکه بیافرینم آفریده ای (۲۰)در آسمان (۲۱)و زمین از جهت

۱- ((۱)) -که من مطّلع...که من/ M ندارد.

۲- ((۲)) -پاک/ M +و.

۳- ((۳)) -پاکیزه/ M +و.

۴- ((۴)) -پرهیزکار/ M +و.

۵- ((۵)) -کرده ام/در M الف زیر دارد!

۶- ((۶)) -بر/در M باء زیر دارد.

۷- ((۷)) -خود/ M خودم.

۸- ((۸)) -گردانیده ام/ M کردانیدم[کذا].

۹- ((۹)) -علم/در M عین هم زیر دارد و هم سکون!

۱۰- ((۱۰)) -قائمه/ M قائم(حرف سوم نه همزه دارد و نه نقطه).

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -آورد/راء در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -هرکه/ M هر.

۱۵- ((۱۵)) -با ایشان/ M بایشان.

۱۶- ((۱۶)) -و لعنت خود را/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -گرفته ام/ M کرفته اند.

۱۹- ((۱۹)) -از/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -آفریده ای/ M افریده.

۲۱- (۲۱)) -آسمان/ M اسمان.

دوستی تو-یا محمّد!-و دوستی (۱)علی و فرزندان شما (۲)و دوستان شما و شیعیان شما و (۳)به واسطه شما آفریدم هر که (۴)را آفریدم یا از فضل طینت شما آفریدم شیعیان شما را.پس من گفتم:إلهی و سیّدی! (۵)پس جمع گردان أمّت مرا همه برین (۶)ملّت که مخالفت علی نکنند.پس خدای-تبارک و تعالی-فرمود که:اینچنین (۷)نخواهد شد (۸)و فرمود که:یا محمّد! (۹)بدرستی که علی محلّ آزمایش ماست و (۱۰)خلق را به او می آزمائیم (۱۱)و بدرستی که گردانیدم شما را آزمایشی از برای خلق خودم.به شما می آزمایم (۱۲)جمیع بندگان خود را و آنهایی (۱۳)را (۱۴)که آفریده ام در آسمان و زمین (۱۵)و آنچه میان آسمان و زمین است و هر آینه کامل می گردانم ثواب کسی را که إطاعت من کند در محبّت (۱۶)شما و متابعت شما و در می آورم (۱۷)عذابم را و (۱۸)لعنتم را بر کسی که مخالفت من کند در (۱۹)مخالفت شما و عصیان من کند به سبب عصیان شما و به سبب شما جدا می گردانم بدکار را از نیکوکار.

یا محمّد!به حقّ عزّت من و جلال من که اگر تو نمی بودی آدم را نمی آفریدم و اگر علی نمی بود بهشت را نمی آفریدم زیرا که به سبب شما جزا می دهم بندگانم را در روز قیامت به (۲۰)ثواب و عقاب و به علی و إمامان فرزندان او (۲۱)انتقام می کشم (۲۲)از دشمنانم در دار

ص:۲۵۳

۱- ((۱)) -دوستی/ M دوست.

۲- ((۲)) -و فرزندان شما/ M ندارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -هر که/ M هر کاه.

۵- ((۵)) -و سیّدی/ M و سیدی.

۶- ((۶)) -برین/ M براین.

۷- ((۷)) -اینچنین/ M ان چنین.

۸- ((۸)) -شد/ M ندارد.

۹- ((۹)) -که:یا محمّد/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -می آزمائیم/ M می ازمایم.

۱۲- ((۱۲)) -می آزمایم/ M ازمایم.

۱۳- ((۱۳)) -آنهایی/ M انهاتی.

۱۴- ((۱۴)) -را/در M ألف از قلم افتاده است.

۱۵- ((۱۵)) -زمین/در M نون زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -محبّت/ M بحث.

۱۷- ((۱۷)) -در می آورم/ M در حی آوردم.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -در/ M و.

۲۰- ((۲۰)) -به/ M ندارد.

۲۱- ((۲۱)) -او/در M «و»زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -می کشم/در M شین زیر دارد.

دنیا.پس بازگشت بندگان (۱)به سوی منست در روز قیامت و شما را حاکم خواهم گردانید در بهشت و دوزخم.پس داخل بهشت نمی شود (۲)دشمن شما و (۳)داخل دوزخ نمی شود دوست شما،و به این قسم خورده ام و بر خود واجب گردانیده ام.پس چون برگشتم از هر حجابی که بیرون می آمدم از آن حجابهای (۴)پروردگار ذی الجلال و الإکرام ندا می شنیدم از عقب خود:یا محمّد!علی را مقدّم گردان! (۵)یا محمّد!علی را خلیفه گردان!یا محمّد!علی را وصی گردان!یا محمّد!علی را برادر خود گردان! (۶)یا محمّد!دوستان علی را دوست دار!یا محمّد!به علی (۷)و شیعیان او نیکی کن!پس چون ازین (۸)حجابها گذشتم و به فرشتگان رسیدم،ایشان«مبارک باد»می گفتند مرا در آسمانها و (۹)می گفتند:گوارا باد تو را-یا رسول اللّه!-آن کرامتی که خدای-تبارک و تعالی- تو را کرد و علی را کرد.ای گروه (۱۰)مردمان!علی برادر منست (۱۱)در دنیا و آخرت و (۱۲)وصیّ منست و (۱۳)أمین منست بر سرّ من و سرّ پروردگار عالمیان و وزیر منست و خلیفه منست بر شما در حیات من و بعد از وفات من.کسی را نمی رسد که بر او پیشی گیرد و بهترین کسانیست (۱۴)که بعد از خود می گذارم و (۱۵)بدرستی (۱۶)که خبر داد مرا پروردگارم

۱- ((۱)) -بندگان/در M نون زبر دارد.

۲- ((۲)) -نمی شود/در M «و»زیر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -حجابهای/ R حجابهاء.ضبط متن موافق M است.

۵- ((۵)) -یا محمّد!علی را مقدّم گردان/ M ندارد.

۶- ((۶)) -یا محمّد!علی را وصی...گردان/ M ندارد.

۷- ((۷)) -علی/ M علّی.

۸- ((۸)) -ازین/ M از این.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -گروه/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -منست/ M من است.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -کسانیست/ M کسانی است.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

-تبارک و تعالی-که علی سیّد (۱)و سرور مسلمانانست و إمام متّقیانست (۲)و (۳)أمیر مؤمنانست و وارث من و وارث پیغمبرانست و وصیّ رسول ربّ العالمین است و برنده (۴)شیعیان روسفید (۵)و دست وپایها سفید (۶)خود است و (۷)أهل ولایت خود است (۸)به جنّات نعیم به أمر ربّ العالمین.مبعوث گرداند (۹)او را خدای-تبارک و تعالی-فردای روز قیامت در مقامی که آرزوی مقام و مرتبه او کنند پیشینیان و پسینیان و به دست او باشد علم (۱۰)من که موسومست به لواء حمد و پیش پیش من برد او را در زیر آن علم (۱۱)باشند (۱۲)حضرت آدم و جمیع فرزندان او از پیغمبران و شهیدان (۱۳)و صالحان (۱۴)تا درآورد ایشان را به باغها (۱۵)و بستانهای (۱۶)نعمت إلهی و این واجبی است از خدای (۱۷)-تبارک و تعالی-و مقدّر شده است از پروردگار عالمیان و (۱۸)وعده ایست که وعده کرده است مرا پروردگار من و خدای-عزّ و جلّ-خلاف نمی کند وعده خود را و (۱۹)من برین سخن از جمله (۲۰)گواهانم.

۱- ((۱)) -سیّد/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۲- ((۲)) -متّقیانست/در M نون و تای پایانی زبر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -برنده/در M دال زیر دارد.

۵- ((۵)) -روسفید/در M سین زبر دارد.

۶- ((۶)) -دست و پایها سفید/در M «و»و«س»زبر دارند.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -است/ M +و اهل ولایت خود است[کذا].

۹- ((۹)) -گرداند/ M کرده اند.

۱۰- ((۱۰)) -علم/ M علم.

۱۱- ((۱۱)) -علم/ M علم.

۱۲- ((۱۲)) -باشند/ M باشد.

۱۳- ((۱۳)) -شهیدان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -صالحان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -باغها/ M باغهای.

۱۶- ((۱۶)) -بستانهای/ M بوستانهای.

۱۷- ((۱۷)) -خدای/ M خدای[کذا].

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -جمله/در M جیم زبر دارد!

ای عزیز!أحادیثی که در مضمون قریب به این است به اندک زیاده و (۱)نقصانی از طرق سنّیان که ایشان در کتابهای خود نقل کرده اند بسیار است و اگرنه (۲)خوف درازی کلام بود بعضی از آنها را نیز نقل می کردیم.از آن جمله حضرت سیّد العلماء و الفضلاء، ابن طاوس (۳)،کتابی تصنیف کرده است در أحادیثی که سنّیان نقل کرده اند در شان علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه علیه و آله (۴)-که آن حضرت از جانب خدای-تبارک و تعالی-موسوم شد به أمیر المؤمنین و در آنجا زیاده از دویست (۵)حدیث نقل کرده (۶)است از کتابهای ایشان که در شان علیّ بن أبی طالب (۷)نقل کرده اند و هریک ازین (۸)کتابها مشتمل بوده است بر فضایل (۹)بسیار و لیکن ابن طاوس (۱۰)-رحمه اللّه علیه-همین أحادیثی را نقل کرده است (۱۱)که مشتمل است بر تسمیه آن حضرت به أمیر المؤمنین (۱۲).و غیر او (۱۳)نیز از علمای ما أحادیث بسیار نقل کرده اند در کتب خود و این بنده نیز بر بسیاری از کتب أحادیث ایشان مطّلع شدم و بعضی از آنها نقل کردم در کتب خود (۱۴)تا سبب (۱۵)زیادتی اعتقاد شیعیان گردد.

ص:۲۵۶

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -نه/زبر نون در M إظهار شده است.

۳- ((۳)) -طاوس/ M طاووس.

۴- ((۴)) -و آله/در R آمده ولی در M نیست.

۵- ((۵)) -دویست/ M دویست.

۶- ((۶)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۷- ((۷)) -أبی طالب/ M +است.

۸- ((۸)) -ازین/ M از این.

۹- ((۹)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر هیچ نقطه و نشانه ای جز دندانه اش ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -طاوس/ M طاووس.

۱۱- ((۱۱)) -کرده است/ M کرداست.

۱۲- ((۱۲)) -کتاب موردنظر ملجسی أوّل از آثار ابن طاوس،گویا همان کتاب الیقین اوست که ذیلی موسوم به التّحصین دارد.

۱۳- ((۱۳)) -او/ M او.

۱۴- ((۱۴)) -در کتب خود/ R ندارد.از M ضبط شد.

۱۵- ((۱۵)) -سبب/ M ندارد.

[روایت شصت و چهارم:از امام عالم اهل بیت حضرت موسی بن جعفر(علیهما السلام)]

و عن الإمام العالم موسی بن (۱)جعفر-صلوات اللّه و سلامه علیه-أنّه قال:إنّ (۲)اللّه-تبارک و تعالی-خلق نور (۳)محمّد من نور اللّه-عزّ و جلّ-من نور عظمته و جلالته و هو نور لاهوتیّته (۴)الّذی بدا منه و تجلّی به لموسی بن (۵)عمران فی طور سینآء فما استقرّ و لا أطاق (۶)رؤیته (۷)و کان ذلک النّور (۸)محمّدا (۹)و علیّا (۱۰)و لم یخلق من ذلک النّور غیرهما (۱۱)کما قال-صلّی اللّه علیه و اله-:خلقت (۱۲)أنا و علیّ من شجره واحده و خلق النّاس من أشجار شتّی خلقهما بیده و خلق فیهما نفسه لنفسه و صوّرهما علی صورته و جعلهما أمنآءه و شهداء علی خلقه و عینا له فی عباده و لسانا فی بریّته (۱۳)و استودعهما علمه و استرعاهما خلقه و علّمهما البیان؛أطلعهما (۱۴)علی الغیب و جعل أحدهما نفسه و الاخر روحه لأنّ نفسه و روحه لا یقوم (۱۵) أحدهما (۱۶)بدون صاحبه ظاهرهما (۱۷)بشریّه و باطنهما (۱۸)لاهوتیّه حتّی ظهر للخلائق (۱۹)علی هیاکل (۲۰)ناسوتیّه بحیث یطیقون رؤیتهما فهما مقامی (۲۱)ربّ العالمین و حجابی خالق الخلائق (۲۲)أجمعین.فبهذا

۱- ((۱)) -بن/در R مکرّر نوشته شده است. M ابن.

۲- ((۲)) -إنّ/ M انّ.

۳- ((۳)) -نور/ M نور.

۴- ((۴)) -لاهوتیّته/چنین است در R ؛البتّه پس از دستکاریی که در عبارت کرده اند. M لاهیّه [کذا].

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -أطاق/ M طاق.

۷- ((۷)) -رؤیته/ M دویته.

۸- ((۸)) -النّور/ M نور.

۹- ((۹)) -محمّدا/ M محمّد ص.

۱۰- ((۱۰)) -علیّا/ M علیّ ع.

۱۱- ((۱۱)) -غیرهما/در M راء زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -خلقت/ M خلفت.

۱۳- ((۱۳)) -بریّته/ M بریّته.

۱۴- ((۱۴)) -أطلعهما/ R اطّلعهما.در M نیز چنین است و حرف یکم نیز زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -یقوم/ M یقوم.

۱۶- ((۱۶)) -أحدهما/در M دال زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -ظاهرهما/در M راء زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -باطنهما/در M نون زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -للخلائق/ M و R للخلایق.

۲۰- (۲۰)) -هیاکل/در M لام زیر دارد.

۲۱- (۲۱)) -مقامی/ M مقامی.

۲۲- (۲۲)) -الخلائق/ M و R الخلایق.

بدأ (۱)الخلائق (۲)و بهذا یختم (۳)مقادیر الخلائق (۴).ثمّ اقتبس من نور محمّد نور فاطمه (۵)کما اقتبس (۶)نور محمّد من نور جلاله و اقتبس (۷)من نور علیّ و فاطمه (۸)نور الحسن و الحسین (۹)کاقتباس المصابیح خلقوا من الأنوار و انتقلوا (۱۰)فی أصلاب الأبرار و أرحام الأطهار فی الطّبقه العلیا نقلا (۱۱)بعد نقل لا من مآء مهین و لا من نطفه حثره (۱۲)بل أنوار ینتقل فی الطّاهرین و أسرار یظهر فی صفات النّبیّین أقامهم الرّبّ مقامه فی عباده لأنّه سبحانه لا یری و لا یعرف (۱۳)کیفیّته و لا أبیّته. (۱۴)جعلهم تراجمه (۱۵)وحیه و النّاطقون عنه المبلّغون إلی عباده ففیهم یظهر قدرته (۱۶)و عنهم یری ایاته (۱۷)و بهم عرّف عباده نفسه و بهم یطاع أمره (۱۸)و لولاهم ما عرف لأنّه یجری أمره (۱۹)کیف شآء. (۲۰)

و (۲۱)دیگر منقولست از إمام عالم أهل بیت،حضرت موسی بن (۲۲)جعفر-صلوات اللّه و سلامه علیهما-که آن حضرت فرمود که:خدای (۲۳)-تبارک و تعالی-آفرید نور محمّد را از نور عظمت و جلالت خودش و آن نور لاهوتیّت إلهی است (۲۴)و خداوندی او که از آن

ص:۲۵۸

۱- ((۱)) -بدأ/ M ابدأ.

۲- ((۲)) -الخلائق/ R الخلایق. M الخلایق.

۳- ((۳)) -یختم/ M اختم.

۴- ((۴)) -الخلائق/ M و R الخلایق.

۵- ((۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۶- ((۶)) -اقتبس/ M اقبس.

۷- ((۷)) -اقتبس/ M اقبس.

۸- ((۸)) -فاطمه/ M فاطمه.

۹- ((۹)) -نور الحسن و الحسین/ R و الحسن و الحسین.ضبط نص موافق M است.

۱۰- ((۱۰)) -انتقلوا/ M انتقلوا.

۱۱- ((۱۱)) -نقلا/ M نقلا.

۱۲- ((۱۲)) -حثره/ M حشره.

۱۳- ((۱۳)) -یعرف/ M یعرف.

۱۴- ((۱۴)) -أبیّته/ M و هم تراجمه.

۱۵- ((۱۵)) -تراجمه/ R تراجمه. M تراجمه.

۱۶- ((۱۶)) -یظهر قدرته/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -یری ایاته/ M یری ایاته.

۱۸- ((۱۸)) -أمره/ M امره.

۱۹- ((۱۹)) -أمره/ M امره.

۲۰- (۲۰)) -مأخذ اين حديث يافت نشد.

۲۱- (۲۱)) -و/ M ندارد.

۲۲- (۲۲)) -بن/ M ابن.

۲۳- (۲۳)) -خداى/ M خداى[كذا].

۲۴- (۲۴)) -إلهى است/ M الهيست.

نور بر خلق ظاهر شد به آیات و بیّنات (۱)و (۲)تجلّی کرد به آن نور بر موسی بن عمران در طور سینا.پس موسی قرار نگرفت و طاقت دیدن آن نور نداشت و (۳)آن نور محمّد و علی بود و از آن نور غیر ایشان را بیافرید (۴)چنانکه پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۵)- می فرماید که:من و (۶)علی از یک درختیم و مردمان مخلوق شدند از درختهای مختلف (۷)و خدای-تبارک و تعالی-طینت هر دو را به ید قدرت خود ساخت و جای داد دریشان (۸)روح القدس را و ایشان را از برای محبّت خود آفرید و ایشان را موصوف به صفات (۹)خود گردانید و ایشان (۱۰)را أمینان خود و (۱۱)گواهان خود گردانید بر خلقش و به منزله چشم خود گردانید (۱۲)در میان بندگان و ایشان را زبان خود گردانید (۱۳)در میان خلق خود-چنانکه در تفسیر حدیث قدسی«فبی (۱۴)یسمع (۱۵)و بی یبصر (۱۶)و بی ینطق (۱۷)» (۱۸)، معنی این سخن ظاهر خواهد (۱۹)شد (۲۰)؛إن شاء اللّه-؛و ایشان را محلّ علوم خود گردانید و سردار خلق خود گردانید و به ایشان یاد داد بیان علوم را که هرکسی را درخور فهم او

۱- ((۱)) -بیّنات/ M بینات.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -را بیافرید/ M نیافریند.

۵- ((۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -درختهای مختلف/ M درختها مختلف.

۸- ((۸)) -دریشان/ M درایشان.

۹- ((۹)) -صفات/ M صفات.

۱۰- ((۱۰)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بر خلقش...گردانید/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -گردانید/ M +بر خلقش و بمنزله چشم خود کردانید.

۱۴- ((۱۴)) -فبی/چنین است در R هرچند بروشنی خوانده نمی شود. M بی.

۱۵- ((۱۵)) -یسمع/ M سمیع.

۱۶- ((۱۶)) -یبصر/ M بصیر.

۱۷- ((۱۷)) -ینطق/ M ینطق[کذا].

۱۸- ((۱۸)) -نگر:بحار الأنوار،۲۰۷/۵.سنج:الفتوحات المکّیه،۶۹۷/۱.

۱۹- ((۱۹)) -خواهد/در M هاء زیر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -شد/ M ندارد.

و قابلیّت او با او سخن گویند و هریک از (۱)ایشان را به منزله جان و روح یکدگر گردانید چنانکه جان و روح بی یکدیگر نمی توانند بود ایشان نیز بی یکدیگر نمی توانستند زیست.بظاهر ایشان به صورت آدمیان بودند و لیکن باطن ایشان منوّر بود به أنوار إلهی تا آنکه بر خلایق (۲)ظاهر شدند بدین هیکل ناسوتی تا آنکه خلق را طاقت دیدن ایشان باشد.پس این هر دو (۳)جانشین پروردگار عالمیان اند (۴)و پرده خالق (۵)جمیع خلایق اند (۶)که از ایشان خدای-تبارک و تعالی-را می توان شناخت. (۷)پس به واسطه ایشان (۸)آفرید خلایق را و به واسطه ایشان (۹)ختم کرد تقدیرهای خلایق را.پس خدای-تبارک و تعالی- گرفت (۱۰)از نور محمّد-صلوات اللّه و سلامه علیه-نور (۱۱)حضرت فاطمه زهرا (۱۲)را چنانکه نور (۱۳)محمّد را (۱۴)از نور جلال خود آفرید و پدید آورد (۱۵)از نور فاطمه (۱۶)و (۱۷)علی،نور حسن و حسین (۱۸)را چنانکه چراغها را از یکدیگر روشن می کنند (۱۹)و ایشان آفریده شده اند از أنوار و منتقل شده اند (۲۰)در صلبهای أبرار و رحمهای أطهار از آدم تا به خاتم و (۲۱)ایشان مخلوق نگشته اند از آب گندیده بی مقدار و نه از منی بی اعتبار (۲۲)،بلکه أنوار

۱- ((۱)) -از/ M ندارد.

۲- ((۲)) -خلایق/ M خلایق.

۳- ((۳)) -هر دو/ M هر دو.

۴- ((۴)) -عالمیان اند/ M عالمیانند.

۵- ((۵)) -خالق/ M خالق[!].

۶- ((۶)) -خلایق اند/ M خلایقند.

۷- ((۷)) -شناخت/ M شناخت[!].

۸- ((۸)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۹- ((۹)) -آفرید خلایق را و به واسطه ایشان/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -گرفت/در M تاء زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -نور/در M راء زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -فاطمه زهرا/ M فاطمه زهراء.

۱۳- ((۱۳)) -نور/در M راء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -را/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -آورد/ M اورد.

۱۶- ((۱۶)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -حسین/زبر سین در M إظهار گردیده است.

۱۹- ((۱۹)) -می کنند/ M می کند.

۲۰- ((۲۰)) -شده اند/ M شده اند.

۲۱- ((۲۱)) -و/ M و از.

۲۲- ((۲۲)) -بی اعتبار/در M راء زیر دارد.

بودند که منتقل می شدند در پاکان و أسراری (۱)بودند که ظاهر می گشتند در صفات پیغمبران.بازداشته بود ایشان را خدای-تبارک و تعالی-به جای خود در میان بندگان زیرا که خدای-تبارک و تعالی-را نمی توان دید و چگونگی را او آفریده است و مکان نیست او را زیرا که مکانها را او آفریده است. (۲)پس ایشانند ترجمان و بیان کننده وحی إلهی.

ایشانند گویندگان از خدا.ایشانند رسانندگان وحی إلهی به بندگان (۳)خدا.پس دریشان (۴)ظاهر می گردد قدرت إلهی و (۵)ازیشان (۶)دیده می گردد آیات و بیّنات خداوندی او و به ایشان (۷)خدای-تبارک و تعالی-خود را به خلق شناسانید (۸)و به متابعت ایشان إطاعت (۹)کرده می شود أمر إلهی را (۱۰)و اگر ایشان نمی بودند خدای-تبارک و تعالی-را کسی نمی شناخت (۱۱)زیرا که جاری می گرداند أمر خود را به هر نحو که می خواهد و چنین جاری گردانیده است که ایشان محلّ معرفت او باشند.

[روایت شصت و پنجم:از عیون اخبار الرضا(علیه السلام)]

و فی عیون أخبار الرّضا عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله-أنّه قال:یا علیّ!أنت المظلوم بعدی فویل لمن ظلمک و اعتدی علیک و طوبی لمن تبعک و لم یتخیّر (۱۲)علیک یا علیّ! أنت المقاتل بعدی فویل (۱۳)لمن خالفک و طوبی لمن قاتل معک.یا علیّ!أنت الّذی تنطق (۱۴)بکلامی و تتکلّم بلسانی.فویل لمن ردّ علیک طوبی لمن قبل کلامک. (۱۵)یا علیّ!أنت سیّد هذه الأمّه (۱۶)بعدی و أنت خلیفتی علیها و من فارقک فقد فارقنی یوم القیامه و من کان

۱- ((۱)) -أسراری/ M اسراری.

۲- ((۲)) -و مکان نیست...آفریده است/ M ندارد.

۳- ((۳)) -بندگان/در M دال زبر دارد.

۴- ((۴)) -دریشان/ M در ایشان.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -ازیشان/ M از ایشان.

۷- ((۷)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۸- ((۸)) -شناسانید/در M «سا»از قلم افتاده است.

۹- ((۹)) -إطاعت/ M اطادعت[!].

۱۰- ((۱۰)) -را/چنین است در M و R .

۱۱- ((۱۱)) -نمی شناخت/در M خاء زبر دارد!

۱۲- ((۱۲)) -یتخیّر/ R یتحیّر. M یتخیّر.

۱۳- ((۱۳)) -فویل/ M فویل.

۱۴- ((۱۴)) -تنطق/چنین است در M . R نتطق.

۱۵- (۱۵)) -قبل کلامک/ M کلامک.

۱۶- (۱۶)) -الأمّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

معک کان معی یوم القیامه.یا علیّ!أنت أوّل من امن بی و صدّقنی و أنت أوّل من (۱)أعاننی علی أمری و جاهد معی عدوّی و أنت أوّل من صلّی معی و النّاس یومئذ فی غفله الجهاله (۲)و أنت أوّل من تنشقّ عنه الأرض (۳)معی و أنت أوّل من یبعث معی (۴)و أنت أوّل من یجوز الصّراط و إنّ ربّی-عزّ و جلّ-أقسم بعزّته أن لا یجوز عقبه (۵)الصّراط (۶)إلاّ من معه براءه بولایتک (۷)و ولایه (۸)الأئمّه من ولدک و أنت أوّل من یرد حوضی تسقی (۹)منه أولیاءک و تردّ عنه أعدائک و أنت صاحبی إذا قمت المقام المحمود تشفع لمحبّینا (۱۰)فتشفّع (۱۱)و أنت أوّل من یدخل الجنّه (۱۲)و بیدک لوائی لواء (۱۳)الحمد و هو سبعون شقّه الشّقّه منه أوسع من الشّمس و القمر و أنت صاحب شجره طوبی فی الجنّه أصلها فی دارک و أغصانها فی دور شیعتک و محبّیک. (۱۴)

و دیگر منقولست در کتاب عیون أخبار الرّضا به إسناد آن حضرت از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۵)-که آن حضرت فرمود که:یا علی!بر تو ظلم خواهند کرد بعد از من.پس

۱- ((۱)) -امن...من/ M ندارد.

۲- ((۲)) -الجهاله/ R الجهاله.ضبط نص موافق M است.

۳- ((۳)) -الأرض/در M ضاد زیر دارد.

۴- ((۴)) -و أنت أوّل من یبعث معی/ M ندارد.

۵- ((۵)) -عقبه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۶- ((۶)) -الصّراط/در M واپسین حرف زبر دارد.

۷- ((۷)) -بولایتک/در M واو زبر دارد.

۸- ((۸)) -ولایه/ M ولایت.

۹- ((۹)) -تسقی/ M تسقی.

۱۰- ((۱۰)) -لمحبّینا/چنین است در R و M ،ولی در R روی نقطه های یاء خط زده شده است.

۱۱- ((۱۱)) -فتشفّع/ R فتشفّع. M فتشفّع[کذا].

۱۲- ((۱۲)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -لواء/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -نگر:عیون أخبار الرّضا-علیه السّلام-،ط.أعلمی،۲۷۱/۱ و ۲۷۲.

۱۵- ((۱۵)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

وای بر کسی که بر تو ستم کند و ظلم کند و (۱)از حدّ خود تجاوز کند در پیروی تو (۲)و خوشا حال کسی که پیروی تو کند و بر تو گردنکشی نکند.یا علی!تو بعد از من قتال خواهی کرد.وای بر کسی که برخلاف تو باشد و خوشا حال کسی که در خدمت تو باشد.

یا علی!تو سخن خواهی گفت به سخنان من و (۳)متکلّم خواهی شد به زبان من.پس وای بر کسی که بر تو رد کند و خوشا حال کسی که سخن تو را قبول کند.یا علی!تو سیّد و مهتر این أمّتی بعد از من و (۴)تو (۵)خلیفه منی برین (۶)أمّت و هرکه از تو جدایی کند از من جدا خواهد بود در روز قیامت (۷)و هرکه با تو باشد با من خواهد بود در روز قیامت.یا علی!تو أوّل کسی که إیمان به من آوردی (۸)و تصدیق من کردی و تو أوّل کسی که یاری کردی مرا بر أمر تبلیغ رسالت و نبوّت و با (۹)من با دشمنان من جهاد (۱۰)کردی و (۱۱)تو (۱۲)أوّل (۱۳)کسی که نماز گزاردی (۱۴)با من و (۱۵)حال آنکه مردمان همه در آن وقت در غفلت جهالت و نادانی بودند و تو أوّل (۱۶)کسی که زمین شکافته خواهد شد از او با من

و تو أوّل (۱۷)کسی که مبعوث خواهی شد (۱۸)با من و تو أوّل کسی که بگذری از صراط و بدرستی که خدای-تبارك و تعالی-قسم یاد کرده است به عزّت خود که نگذرد بر عقزبه

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -تو/در M نیامده است.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۶- ((۶)) -برین/ M بر این.

۷- ((۷)) -و هرکه از تو جدایی...قیامت/ M ندارد.

۸- ((۸)) -آوردی/ M اوردی.

۹- ((۹)) -و با/ M و یا.

۱۰- ((۱۰)) -جهاد/ M جهاد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -أوّل/ M اول اول.

۱۴- ((۱۴)) -نماز گزاردی/ M و R نماز کذاردی.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -أوّل/ M +که.

۱۷- ((۱۷)) -و تو أوّل/ M ندارد.

۱۸- (۱۸)) -شد/در M شین زبر دارد.

صراط مگر کسی که با او باشد براتی (۱)از ولایت تو (۲)و ولایت (۳)إمامان از فرزندان تو و تو أوّل کسی که وارد شوی در حوض من،حوض کوثر،و آب دهی (۴)از آن حوض دوستان خود را و دور کنی از آن دشمنان خود را و تو (۵)با من خواهی بود چون بایستم در جایگاه محمود شفاعت و (۶)تو شفاعت خواهی کرد دوستان ما را و شفاعت تو را قبول خواهند (۷)کرد و (۸)تو أوّل کسی که داخل بهشت (۹)خواهی شد و (۱۰)به دست تو خواهد بود علم (۱۱)من که آن لواء حمد است و آن هفتاد شقّه است هر برخی از آن فراخ تر از آفتاب و (۱۲)ماه و (۱۳)تو صاحب درخت طوبایی (۱۴)در بهشت.بیخ او در خانه تو خواهد بود و شاخه های (۱۵)او در خانه های (۱۶)شیعیان تو و دوستان تو.

و اگرچه بعضی از کلمات بعضی أحادیث در حدیث دیگر هست و (۱۷)مناسب آنست که مذکور نگردد و لیکن (۱۸)چون هر حدیثی مشتملست بر چیزهایی (۱۹)که در حدیث دیگر

۱- ((۱)) -براتی/چنین است در M و R .

۲- ((۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -ولایت/در M حرف یکم زبر دارد.

۴- ((۴)) -دهی/ M دهی.

۵- ((۵)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -خواهند/ M خواهد.

۸- ((۸)) -و/در M نیست.

۹- ((۹)) -بهشت/در M شین زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -علم/ M علم[!].

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -طوبایی/چنین است در R . M طوبائی.

۱۵- ((۱۵)) -شاخه های/ M و R شاخهای. آشنایان به هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان می دانند که«شاخها»را هم می توان«شاخ ها» خواند و هم«شاخه ها».

۱۶- ((۱۶)) -خانه های/ M و R خانهای. «خانها»را بر بنیاد هنجارهای رسم الخطّی پیشینیان هم می توان«خان ها»خواند و هم «خانه ها».

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و لیکن/در M حرف یکم زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -چیزهایی/ M چیزهائی.

نیست،ازین (۱)جهت (۲)مذکور می گردد و تکریر نیز از جهت تأکید نیکوست و (۳)مقوّی اعتقادست (۴)و (۵)سبب متواتر شدن آن مضمون است.

[روایت شصت و ششم:از عبد اللّه بن عمر بن خطّاب]

و عن عبد اللّه بن عمر بن الخطّاب (۶)أنّه قال (۷)سئل رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۸)-أنّه لیله (۹)أسری بک بأیّ لغه خاطبک ربّک؟فقال:خاطبنی بلغه علیّ بن أبی طالب فألهمنی أن (۱۰)قلت:یا ربّ!خاطبتنی أم علیّ؟فقال:یا محمّد!أنا شیء لیس کالأشیاء و لا أقاس و لا أوصف بالأشباه خلقتک من نوری و خلقت علیّا من نورک فاطّلعت (۱۱)علی سرآئر قلبک فلم أجد إلی قلبک أحبّ من علیّ بن (۱۲)أبی طالب فخاطبتک بلسانه لیطمئنّ قلبک. (۱۳)

و دیگر روایتست از عبد اللّه بن عمر بن خطّاب که او گفت که:پرسیدند از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۴)-که آن شبی که تو را به آسمان بردند خدای-تبارک و تعالی-به چه زبان با تو خطاب کرد؟پس حضرت فرمود که:خطاب کرد با من به زبان علیّ بن أبی طالب.پس إلهام کرد مرا که پرسیدم که:خداوندا!تو مرا خطاب کردی یا علی؟!پس خطاب رسید که:یا محمّد!من چیزی ام نه (۱۵)مانند چیزها و مرا قیاس (۱۶)نمی توان کرد به خلایق و وصف نمی توان کرد به مانندها.آفریدم تو را از نور خود و آفریدم علی را از

۱- ((۱)) -ازین/ M از این.

۲- ((۲)) -جهت/ M ندارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -ست/ M است.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -بن الخطّاب/ R ندارد.از M ضبط شد.

۷- ((۷)) -قال/ R ندارد.از M ضبط شد.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۹- ((۹)) -لیله/ M لیله.

۱۰- ((۱۰)) -أن/ M ان.

۱۱- ((۱۱)) -فاطّلعت/ M و اطّلعت.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -نگر:الطّرائف ابن طاوس،ط.رجائی،ص ۱۵۵؛و:المحتضر حلّی،ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ و:الصّراط المستقیم بیاضی، ۲۰۷/۱؛و:الجواهر السّنیّه ی شیخ حر،ص ۲۹۵؛و...

۱۴- ((۱۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۵- (۱۵)) -نه/ M +من[!].

۱۶- (۱۶)) -قیاس/در M سین زیر دارد.

نور تو.پس مطّلع شـدم بر پنهان دل تو؛پس نیافتم به نزد دل (۱)تو کسـی را دوستر از علیّ بن أبی طالب.پس با تو خطاب کردم به زبان علیّ بن أبی طالب تا دل تو قرار گیرد.

[روایت شصت و هفتم:روایتست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۲)-أنّه قال:لمّا أسری بی إلی السّمآء ثمّ من السّمآء إلی سدره المنتهی وقفت بین یدی ربّی-عزّ (۳)و جلّ-قلت: (۴)لبّیک و سـعدیک!قال:بلوت-یا محمّد!-خلقی فأیّهم (۵)رأیت (۶)أطوع لک؟قال:قلت:ربّی!علیّا!قال:صدقت یا محمّد! فهل اتّخذت لنفسک خلیفه یؤدّی عنک و یعلّم عبادی من کتابی ما لا یعلمون.قال:

قلت: (۷)اختر لی فـإنّ خیرتک خیرتی. (۸)قال:قد اخترت لک علیّا،فاتّخذه (۹)لنفسک خلیفه و وصـیّا،و نحلته علمی و حلمی و هو أمیر المؤمنین حقّـا،لم ینلهـا أحـد قبله و لیست لأحـد بعـده.یا محمّـد!علیّ رایه الهـدی و إمـام من أطاعنی و هی الکلمه الّتی ألزمتها المتّقین.من أحبّه (۱۰)فقد أحبّنی و من أبغضه فقد أبغضنی؛فبشّره بذلک یا محمّد!فقال النّبیّ(ص) (۱۱):

قلت: (۱۲)قد بشّرته. (۱۳)فقـال:أنـا عبـد اللّـه و فی قبضـته إن یعـاقبنی فبـذنونی لم یظلمنی شیئا و إن یتمّم لی وعـده (۱۴)فإنّه مولای.قال:فقلت:اللّهمّ!اجل (۱۵)قلبه و اجعل ربیعه الإیمان

۱- ((۱)) -دل/در M دال زبر دارد!

۲- ((۲)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۳- ((۳)) -عزّ/ M عز عزّ.

۴- ((۴)) -قلت/ M قلت.

۵- ((۵)) -فأیّهم/در M یاء مشدّد پیش دارد.

۶- ((۶)) -رأیت/ M ارایت.

۷- ((۷)) -قلت/ M قلت.

۸- ((۸)) -خیرتی/ M خیرتی.

۹- ((۹)) -فاتّخذه/در M ذال زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -أحبّه/ M احبّها.

۱۱- ((۱۱)) -ص/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -قلت/در M تاء زبر دارد. M +ربی(لیک این افزونه-شاید:بعمد-قدری مخدوش گردیده است).

۱۳- ((۱۳)) -بشّرته/در M تاء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -وعده/ R وعدی.ضبط نص موافق M است.

۱۵- ((۱۵)) -اجل/ M نوّر.

به.قال:قد فعلت (۱)ذلک یا محمّد!غیر أنّی (۲)مخصّصه بشیء من البلاء لم أخصّ (۳)به أحدا من أولیائی.قال:قلت:ربّی!أخی و صاحبی!اقال:قد سبق فی علمی أنّه مبتلی به،و لو لا علیّ لم یعرف حزبی و لا أولیآئی (۴)و لا أولیآء رسلی. (۵)

و (۶)دیگر روایتست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-که آن حضرت فرمود که:چون شب معراج مرا به آسمان بردند،پس از آسمان (۸)به سدره المنتهی (۹)،ایستادم به جایی (۱۰)که خدای-تبارک و تعالی-با من خطاب کرد،پس فرمود که:یا محمّـد!گفتم:لبّیک و سعدیک!فرمود که:آزمودی خلق مرا کدام یک از ایشان را یافتی که إطاعت تو بیشتر کردند؟حضرت فرمود که:من گفتم که:خداوندا!من علی را مطیع تر یافتم از دیگران.

خطاب رسید که:راست گفتی،یا محمّد!آیا از برای خود خلیفه و جانشینی قرار دادی که أدای رسالت کند به نیابت تو و تعلیم کند بندگان مرا از کتاب من آنچه ندانند؟حضرت فرمود که:گفتم:خداوندا!تو اختیار کن (۱۱)از برای من که اختیار تو اختیار منست.

خطاب رسید که:من اختیار کردم از برای تو علی را.پس تو (۱۲)او را جانشین خود و وصیّ خود گردان و من عطا کردم او را علم خودم و حلم خودم و او أمیر و (۱۳)پادشاه

۱- ((۱)) -فعلت/در M تاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -أنّی/ M انّی.

۳- ((۳)) -أخصّ/ M و R اخصّ.

۴- ((۴)) -قال:قلت...أولیآئی/ M ندارد.

۵- ((۵)) -نگر:أمالی ی طوسی،ط.البعثه،ص ۳۵۴.

۶- ((۶)) -و/در M نیامده است.

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۸- ((۸)) -آسمان/ M اسمان.

۹- ((۹)) -سدره المنتهی/ R +و.این افزونه در M نیست.

۱۰- ((۱۰)) -جایی/چنین است در R . M جائی.

۱۱- ((۱۱)) -کن/ M کن.

۱۲- ((۱۲)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

مؤمنانست حقّا و نرسیده است (۱)به این مقامات و حالات-یا:به این نام-کسی پیش از او و نیست کسی را بعد از او.یا محمّد!علی علم (۲)هدایت و پیشوای مطیعان منست (۳)و این کلمه کلمه ایست که واجب گردانیده ام بر متّقیان که هرکه او را دوست دارد،مرا دوست داشته است،و هرکه او را دشمن دارد،مرا دشمن داشته است؛پس بشارت ده او را به این سخن؛یا محمّد!پس رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۴)-فرمود که:من گفتم که:

پروردگارا!من بشارت دادم او را؛پس او گفت که:من بنده خداام و در قبضه قدرت اویم (۵)،اگر عقاب کند مرا پس به واسطه گناهان منست و (۶)بر من هیچ ستم (۷)نکرده است و اگر تمام (۸)کند از برای من آنچه وعده (۹)داده است پس او خداوند منست و او این إحسانها بسیار کرده (۱۰)است و می کند.حضرت (۱۱)پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۱۲)-فرمود که:

بعد از آن من گفتم:خداوندا!روشن گردان دل او را و بهار إیمان را در دل او درآور. (۱۳)

خطاب رسید (۱۴)که:کردم به او آنچه طلبیدی و لیکن او را مخصوص خواهم کرد به بلائی که هیچ یک (۱۵)از دوستان خود را به آن (۱۶)مخصوص (۱۷)نگردانیدم.حضرت فرمود که:

گفتم:خداوندا!برادر من و (۱۸)صاحب منست؛اگر تو مصلحت دانی این بلا را ازو (۱۹)

۱- ((۱)) -نرسیده است/ M نرسید است.

۲- ((۲)) -علم/ M علم.

۳- ((۳)) -منست/ M من است.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۵- ((۵)) -اویم/ M +و.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -ستم/ M ستم.

۸- ((۸)) -تمام/ M تمام.

۹- ((۹)) -وعده/ M وعده.

۱۰- ((۱۰)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -حضرت/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۳- ((۱۳)) -درآور/زبر دال و واو در M إظهار گردیده است.

۱۴- ((۱۴)) -خطاب رسید/ M خطاب رسید[کذا].

۱۵- ((۱۵)) -هیچ یک/زبر یاء در M إظهار گردیده است.

۱۶- ((۱۶)) -به آن/ M باو.

۱۷- ((۱۷)) -مخصوص/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -ازو/ M ازان.

بگردان!خطاب (۱)رسید که:در علم (۲)من گذشته است و (۳)من چنین مصلحت می دانم که او را مبتلا گردانم تا بد و نیک از یکدیگر جدا شوند،مؤمن (۴)مخلص از منافق شقی ممتاز گردد و (۵)اگر علی نمی بود دانسته نمی شد لشکر من و نه دوستان من و نه دوستان (۶)پیغمبران من-زیرا که مؤمنان و منافقان با هم ممزوج بودند در زمان رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۷)-؛و آن حضرت این مبالغات و تأکیدات نمود در وجوب متابعت حضرت أمیر المؤمنین(ع) (۸)،بلکه می توان گفت که أکثر أوقات رسول خدا(ص)صفات کمال آن حضرت را به خلق می رسانید از جانب خدای-تبارک و تعالی-و (۹)منافقانی که بظاهر مسلمان شده بودند تا خون ایشان محفوظ ماند در ظاهر قبول می کردند تا زمانی که آن حضرت به مرض موت (۱۰)رسید شروع کردند در إظهار کفر (۱۱)و نفاق خود و حقّا (۱۲)ثمّ حقّا که غیر از آن حضرت به این بلا مبتلا (۱۳)نشد زیرا که در هیچ زمانی چنین نشد که چنین ذات مقدّسی که موصوف به جمیع صفات کمال إلهی باشد (۱۴)،غصب کنند مرتبه او را جمعی که مدّت عمر (۱۵)خود را به بت پرستی سرآورده (۱۶)باشند و مردمان (۱۷)پیروی

۱- ((۱)) -خطاب/در M خاء زبر دارد.

۲- ((۲)) -علم/در M حرف یکم هم زیر دارد و هم زبر.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -مؤمن/ M مومن.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و نه دوستان/ M ندارد.

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۸- ((۸)) -(ع)/ R ندارد ولی در M آمده است.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -موت/در M واو زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -کفر/ M کفر.

۱۲- ((۱۲)) -حقّا/ M +و.

۱۳- ((۱۳)) -مبتلا/ M مبتلا.

۱۴- ((۱۴)) -باشد/ M و R +و.البتّه در R ظاهرا«و»را سیاه کرده اند.

۱۵- ((۱۵)) -عمر/در M راء زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -سرآورده/ M سراروده.

۱۷- ((۱۷)) -مردمان/در M نون زیر دارد.

ایشان کنند و آن حضرت اینها را بیند و (۱)صبر کند؛ وَ سَیَعْلَمُ (۲)الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ! (۳)

[روایت شصت و هشتم:از أخطب خطبای خوارزم در مناقب خود و أحمد بن حنبل در مسندش]

و (۴)دیگر أخطب (۵)خطبای خوارزم در مناقب خود و أحمد بن (۶)حنبل در مسند خود از حضرت أمیر المؤمنین روایت (۷)کرده اند که:إنّ رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۸)-اخی بین المسلمین ثمّ قال:یا علیّ!أنت أخی و أنت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه (۹)لا نبیّ بعدی.أمّا (۱۰)علمت-یا علیّ!-أنا (۱۱)أوّل (۱۲)من یدعی (۱۳)بی.قال:فأقوم عن یمین العرش فی ظلّه فأکسی (۱۴)حلّه خضراء من حلل الجنّه ثمّ یدعی بالنّبیّین بعضهم (۱۵)علی أثر بعض فیقومون سماطین (۱۶)عن یمین العرش و یکسون (۱۷)حللا خضرا من حلل (۱۸)الجنّه.ألا! و إنّی أخبرک-یا علیّ!-أنّ أمّتی أوّل الأمم یحاسبون به (۱۹)یوم القیامه.ثمّ أنت أوّل من یدعی بک لقرابتک منّی و منزلتک عندی و یدفع إلیک لوآئی و هو لواء الحمد فتسیر بین

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -سیعلم/در M «م»زبر دارد.

۳- ((۳)) -قرآن کریم:س ۲۶،ی ۲۲۷.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -أخطب/ M خطبه[کذا].

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -روایت/در M راء زبر دارد.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۹- ((۹)) -غیر أنّه/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۰- ((۱۰)) -أما/ M امّا.

۱۱- ((۱۱)) -أنا/ R انّ.ضبط نص بنابر M است.

۱۲- ((۱۲)) -أوّل/ R اوّل.ضبط نص موافق M است.

۱۳- ((۱۳)) -یدعی/ R یدعی.ضبط نص موافق M است.

۱۴- ((۱۴)) -فأکسی/ M فاکسی.

۱۵- ((۱۵)) -بعضهم/ M بعضهم.

۱۶- ((۱۶)) -سماطین/ R سماطین. M سماطین.

۱۷- ((۱۷)) -یکسون/در R گویا نخست«یکسبون»نوشته شده و سپس إصلاح کرده اند. M یلبسون.

۱۸- ((۱۸)) -حلل/ M حلل.

۱۹- ((۱۹)) -به/ M بها.

السّماطين (۱)ادم و جمیع الخلق یستظلّون (۲)بظلّ لوائی یوم (۳)القیامه و طوله مسیره (۴)ألف سنه سنامه یاقوته حمرآء (۵)و قضیبه (۶)فضّه بیضآء (۷)و جمّه درّه خضرآء (۸)و له ثلاث (۹)ذوآئب (۱۰)من نور (۱۱)ذؤابه (۱۲)فی المشرق و ذؤابه (۱۳)فی المغرب و الثّالثه وسط (۱۴)الدّنیا مکتوب علیه ثلاثه أسطر:الأوّل:بسم اللّه الرّحمن الرّحیم؛و الثّانی:الحمد للّه ربّ العالمین؛و الثّالث:لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه؛طول کلّ سطر مسیره (۱۵)ألف سنه قال:

تسیر بلوائی و الحسن عن یمینک و الحسین عن یسارک حتّی تقف بینی و بین إبراهیم ثمّ تکسی (۱۶)حلّه خضراء من الجنّه.ثمّ ینادی مناد من تحت العرش:نعم الأب (۱۷)أبوک إبراهیم و نعم الأخ أخوک علیّ (۱۸).أبشر یا علیّ!إنّک تکسی إذا کسیت و تدعی إذا دعیت و تحیی إذا حییت. (۱۹)

۱- ((۱)) -السّماطین/ R السّماطین. M السّماطین.

۲- ((۲)) -یستظلّون/ M تظّلون.

۳- ((۳)) -یوم/ M فی یوم.

۴- ((۴)) -مسیره/ M میسره.

۵- ((۵)) -حمرآء/در M همزه پایانی تنوین رفع دارد.

۶- ((۶)) -قضیبه/ M قضیته.

۷- ((۷)) -بیضاء/در M همزه پایانی تنوین رفع دارد.

۸- ((۸)) -خضرآء/در M همزه پایانی تنوین رفع دارد.

۹- ((۹)) -ثلاث/ M ثلث.

۱۰- ((۱۰)) -ذوائب/ R ذوایب.ذوآئب.

۱۱- ((۱۱)) -نور/در M راء زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -ذؤابه/ M و R ذوابه.

۱۳- ((۱۳)) -ذؤابه/ M و R ذوابه.

۱۴- ((۱۴)) -وسط/ R وسط.ضبط نص موافق M است.

۱۵- ((۱۵)) -مسیره/ M میسره.

۱۶- ((۱۶)) -تکسی/ M تکسی.

۱۷- ((۱۷)) -الأب/در M واپسین حرف هم زیر دارد و هم پیش.

۱۸- ((۱۸)) -علیّ/ M و R علیّ.

۱۹- ((۱۹)) -نگر:مناقب خوارزمی،ط.محمودی،ص ۱۴۰؛و:أمالی ی صدوق،ط.البعثه،س ۴۰۳؛

آن حضرت فرمود که:بدرستی که رسول خدا-صلّی اللّه علیه و اله (۱)-برادری انداخت (۲)میان مسلمانان؛پس فرمود که:یا علی!تو برادر منی و تو از من به منزله هارونی از موسی غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نیست.آیا نمی دانی-یا علی!-که (۳)أوّل کسی را که روز قیامت می خوانند من خواهم بود؛پس می ایستم از دست راست عرش در سایه عرش؛پس می پوشانند مرا حلّه (۴)سبزی از حلّه های بهشت؛پس بعد (۵)از آن خواهند خواند پیغمبران را بعضی از عقب (۶)بعضی؛پس می ایستند (۷)ایشان دو (۸)صف از دست راست عرش و می پوشانند ایشان را حلّه های سبز از حلّه های بهشت.بدرستی که تو را خبر دهم-یا علی!-که فردای روز قیامت از میان أمّتها أوّل أمّت مرا حساب خواهند کرد. (۹)پس بدان که تو أوّل کسی خواهی بود که خواهند او را بعد از من از جهت خویشی تو به من و بزرگی قدر تو نزد من و به دست تو خواهند داد لواء مرا (۱۰)و آن لواء (۱۱)حمد است و (۱۲)میانه صفهای پیغمبران درخواهی آمد و (۱۳)آدم و جمیع خلایق در سایه لواء من باشند در روز قیامت.و درازی آن علم (۱۴)هزار ساله (۱۵)راه باشد میان او از یاقوت سرخ و سر او از نقره سفید و زیر او از مروارید سبز و او را سه شاخه باشد از نور:یکی از آنها

ص:۲۷۲

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -انداخت/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -که/ M +تو.

۴- ((۴)) -حلّه/ M حله.

۵- ((۵)) -بعد/در M دال زبر دارد.

۶- ((۶)) -عقب/ M عقب. R هیچ حرکتی ندارد.

۷- ((۷)) -می ایستند/ M میایستد.

۸- ((۸)) -دو/ M در.

۹- ((۹)) -کرد/ M کردند.

۱۰- ((۱۰)) -لواء مرا/ M لوای مردان.

۱۱- ((۱۱)) -لواء/ M لوای.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -علم/ M علم.

۱۵- ((۱۵)) -هزار ساله/ R هزار سال.البتّه در R در«ل»قدری خدشه هست؛شاید خواسته باشند «سال»را به«ساله»بدل کنند.در M موافق ضبط متن است با إظهار زیر لام.

در (۱)مشرق باشد و (۲)یکی از آنها در مغرب و (۳)یکی از آنها در میان دنیا.نوشته باشد بر او سه سطر:سطر أوّل:بسم اللّه الرّحمن الرّحیم؛و سطر دویم:الحمد للّه ربّ العالمین؛ و (۴)سطر سیّم (۵):لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول (۶)اللّه.درازی هر سطری هزار ساله (۷)راه باشد.

حضرت فرمود که:تو (۸)خواهی داشت علم مرا و می روی و إمام حسن از دست راست تو (۹)خواهد بود (۱۰)و (۱۱)إمام حسین (۱۲)از دست چپ تو تا آنکه بیایی و میان من و حضرت إبراهیم (۱۳)خلیل بایستی.پس دیگر حلّه (۱۴)سبزی از حلّه های بهشت در تو پوشانند.پس منادی از زیر عرش ندا کند که:نیکو پدریست إبراهیم خلیل تو را و نیکو برادریست علی تو را!بشارت باد تو را-یا علی!-که چون مرا حلّه خواهند پوشانید (۱۵)تو را خواهند پوشانید و چون مرا خواهند خواند (۱۶)به صحرای محشر تو را با من خواهند خواند (۱۷)و چون مرا زنده خواهند کرد تو را نیز با من زنده خواهند کرد.

[روایت شصت و نهم:از أخطب خطبای خوارزم از بلال بن حمامه]

و فی مناقب الخطیب عن بلال (۱۸)بن حمامه (۱۹)أنّه قال:طلع علینا رسول اللّه(ص)ذات

۱- (۱) -در/ M درها.

۲- (۲) -و/در M زبر دارد.

۳- (۳) -و/در M زبر دارد.

۴- (۴) -و/در M زبر دارد.

۵- (۵) -سیّم/تشدید یاء در M إظهار گردیده است.

۶- (۶) -رسول/در M لام زیر دارد.

۷- (۷) -هزار ساله/در M لام زیر دارد.

۸- (۸) -تو/در M تاء زبر دارد.

۹- (۹) -تو/در M تاء زبر دارد.

۱۰- (۱۰) -بود/ M ندارد.

۱۱- (۱۱) -و/در M زبر دارد.

۱۲- (۱۲) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۱۳- (۱۳) -إبراهیم/ M ندارد.

۱۴- (۱۴) -حلّه/ M حله.

۱۵- (۱۵) -پوشانید/در M دو حرف ما قبل آخر هم دو نقطه منفصل بر فراز دارند-با یک زبر-و هم دو نقطه متّصل بر فرود.پس هم«پوشانند»می توان خواند و هم«پوشانید».

۱۶- (۱۶) -خواند/در M دال زبر دارد.

۱۷- (۱۷)) -خواند/در M دال زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -بلال/ M و R بلال.

۱۹- (۱۹)) -حمامه/چنین است در R . M حماقه[کذا].

یوم و وجهه (۱)مشرق کدائره (۲)القمر،فقام إلیه عبد الرّحمن بن (۳)عوف (۴)،فقال:یا (۵)رسول (۶)اللّه (۷)-صلّی اللّه علیک! (۸)ما هذا النّور؟!قال:بشاره (۹)أتتنی (۱۰)من ربّی فی ابن عمّی و ابنـتی و إنّ (۱۱)اللّه زوّج علیّا من فاطمه و أمر رضوان خازن الجنان (۱۲)فهزّ (۱۳)شجره (۱۴)طوبی فحملت رقاقا یعنی (۱۵)صکاکا (۱۶)بعدد محبّی (۱۷)أهل بیتی و أنشأ من تحتها ملائکه و دفع إلی کلّ ملک صـکّا فإذا اسـتوت القیامه (۱۸)بأهلها نادت الملائکه (۱۹)فی الخلائق (۲۰)فلا- یبقی محبّ لأهل البیت إلاّ دفعت (۲۱)إلیه صکّا فیه فکاک من النّار.فأخی و ابن عمّی و ابنتی (۲۲)فکاک رقاب رجال و نساء (۲۳)من أمّتی من النّار. (۲۴)

و دیگر (۲۵)أخطب خطبای (۲۶)خوارزم روایت کرده است (۲۷)از بلال (۲۸)بن حمامه (۲۹)که

ص:۲۷۴

۱- ((۱)) -وجهه/ M وجهه.

۲- ((۲)) -کدائره/ R کدایره. M کدایره.

۳- ((۳)) -بن/ M بن.

۴- ((۴)) -عوف/ M عوف.

۵- ((۵)) -یا/ M ندارد.

۶- ((۶)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۷- ((۷)) -اللّه/در M واپسین حرف پیش دارد.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیک/ M ندارد.

۹- ((۹)) -بشاره/ R بشاره. M بشاره.

۱۰- ((۱۰)) -أتتنی/ M ابتنی.

۱۱- ((۱۱)) -إنّ/ M انّ.

۱۲- ((۱۲)) -الجنان/در M جیم زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -فهزّ/ M فتهّر.

۱۴- ((۱۴)) -شجره/ M شجره.

۱۵- ((۱۵)) -یعنی/ R یعنی. M یغنی.

۱۶- ((۱۶)) -صکاکا/در R صاد زبر دارد.متن ما موافق M است.

۱۷- ((۱۷)) -محبّی/ M محّبتی.

۱۸- ((۱۸)) -القیامه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -الملائکه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -الخلائق/ M الخلایق.

۲۱- ((۲۱)) -دفعت/ M رفعت.

۲۲- ((۲۲)) -فکاک...ابنتی/ M ندارد.

۲۳- ((۲۳)) -نساء/ M نساء.

۲۴- ((۲۴)) -نگر:مناقب خوارزمی،ط.محمودی،ص ۳۴۱.

۲۵- ((۲۵)) -و دیگر/در M بیاض است.

۲۶- ((۲۶)) -أخطب خطبای/ M خطبه خطباء.

۲۷- ((۲۷)) -کرده است/ M کرده است.

۲۸- ((۲۸)) -بلال/در M باء زبر دارد.

۲۹- ((۲۹)) -حمامه/ M حمام.

روزی رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱)-از در ما در آمد و روی او (۲)تابان بود مثل ماه شب چهارده.پس عبد الرّحمن بن عوف برخاست (۳)و گفت:یا رسول اللّه! (۴)این چه نور است.

که ما مشاهده می نمائیم؟حضرت فرمود:بشارتی به من آمد از جانب پروردگار عالمیان در شان پسر عمّم علی و دخترم فاطمه (۵)و بدرستی که خدای-تبارک و تعالی- تزویج کرد فاطمه را به علی و أمر کرد خدای-عزّ و جلّ-رضوان را که خازن بهشتهاست (۶)و حرکت داد (۷)درخت طوبی را.پس او بار برداشت کاغذها به عدد دوستان أهل بیت (۸)من و آفرید در زیر او (۹)فرشتگان (۱۰)و به هر فرشته کاغذی دادند.

پس چون روز قیامت شود و (۱۱)أهل محشر همه حاضر گردند،ندا کنند این فرشتگان در میان خلایق.پس نماند دوستار أهل بیتی (۱۲)مگر آنکه به او دهند کاغذ آزادی (۱۳)از آتش جهنّم.پس برادر و پسر عمّ من و دختر من سبب آزادی مردان و زنان أمّت من شوند از آتش جهنّم (۱۴)،آنهایی (۱۵)را که (۱۶)دوستار (۱۷)ایشان باشند.

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -او/ M ان.

۳- ((۳)) -برخاست/ M و R برخواست.

۴- ((۴)) -رسول اللّه/ M +ص.

۵- ((۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۶- ((۶)) -ست/ M است.

۷- ((۷)) -و حرکت داد/ M که حرکت دهد.

۸- ((۸)) -بیت/در M زبر باء إظهار گردیده است.(البتّه با لختی مسامحه در وضع آن در محل).

۹- ((۹)) -او/ M ان.

۱۰- ((۱۰)) -فرشتگان/در M نون زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بیتی/در M زبر باء إظهار گردیده است(البتّه با مسامحه در وضع آن در محل).

۱۳- ((۱۳)) -آزادی/ M ازاری.

۱۴- ((۱۴)) -پس برادر...جهنّم/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -آنهایی/چنین است در R . M انهائی.

۱۶- ((۱۶)) -که/ M +دوستان اهل بیتی مکر انکه باو دهند کاغذ ازادی از اتش جهنم انهائی را که.

۱۷- ((۱۷)) -دوستار/ M دوستان.

[روایت هفتادم:از جابر بن سَمُره]

و عن جابر بن سمره أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّى اللّه عليه و آله (۱)-:أيّها النّاس (۲)!هذا علىّ بن (۳)أبى طالب (۴)و أنتم تزعمون (۵) أنّى (۶)زوّجته (۷)ابنتى فاطمه (۸)و لقد خطبها (۹)إلىّ (۱۰)أشراف (۱۱)قريش فلم أجب كلّ (۱۲)ذلك أتوقّع الخبر (۱۳)من السّماء حتّى جاءنى جبرئيل-عليه السّلام (۱۴)-ليله رابع و عسرين من شهر رمضان (۱۵)،قال:العلىّ الأعلى يقرأ عليك السّلام (۱۶)و قد جمع الرّوحانيّين (۱۷)فى واد يقال له:الأفسح تحت شجره طوبى و زوّج فاطمه عليّا و أمرنى فكنت الخاطب و اللّه تعالى الولىّ و أمر شجره (۱۸)طوبى فحملت الحلىّ (۱۹)و الحلل و الدّرّ و الياقوت ثمّ نثرته و أمر الحور (۲۰)العين (۲۱)فاجتمعن فلقطن فهنّ (۲۲)يتهادينه إلى يوم القيامه و يقلن:هذا نثار (۲۳)فاطمه (۲۴). (۲۵)

و (۲۶)ديگر منقولست از جابر بن سمره (۲۷)كه او گفت كه رسول خدا-صلّى اللّه عليه

ص:۲۷۶

۱- ((۱)) -صلّى اللّه عليه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -النّاس/در M سين زير دارد.

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -أبى طالب/ M ابيطالب.

۵- ((۵)) -تزعمون/در M عين زبر دارد.

۶- ((۶)) -أنّى/ M انّى.

۷- ((۷)) -زوّجته/ M رزجته.

۸- ((۸)) -فاطمه/ M فاطمه.

۹- ((۹)) -خطبها/در R طاء زير دارد.

۱۰- ((۱۰)) -إلىّ/ M الى[كذا].

۱۱- ((۱۱)) -أشراف/در M فاء هم زير دارد و هم زبر.

۱۲- ((۱۲)) -كلّ/در M لام مشدّد پيش دارد.

۱۳- ((۱۳)) -الخبر/ M الخبر[كذا].

۱۴- ((۱۴)) -عليه السّلام/ M ع.

۱۵- ((۱۵)) -رمضان/ M رمضان[كذا].

۱۶- ((۱۶)) -السّلام/ M السّلام ليله.

۱۷- ((۱۷)) -الرّوحانيّين/ R الرّوحانيّين. M الرّوحانيين.

۱۸- ((۱۸)) -شجره/ M شجره.

۱۹- ((۱۹)) -الحلىّ/ M الحلّى.

۲۰- ((۲۰)) -الحور/در M نيامده است.

۲۱- (۲۱)) -العین/ M العین.

۲۲- (۲۲)) -فهنّ/ M فهن.

۲۳- (۲۳)) -نثار/ M اثنار.

۲۴- (۲۴)) -فاطمه/در M نیامده است.

۲۵- (۲۵)) -نگر:کشف الغمّه ی اربلی،۳۷۷/۱.

۲۶- (۲۶)) -و/در M زبر دارد.

۲۷- (۲۷)) -سمره/ M سمره.

و آله (۱)-فرمود که:ای مردمان (۲)!این علیّ بن أبی طالب را شما چنان گمان می برید که من فاطمه را به خودی خود به او (۳)دادم،بلکه نه چنین است (۴)زیرا که أشراف (۵)قریش همه از من (۶)طلب خواستگاری او (۷)کردند و من انتظار خبر آسمانی می بردم (۸)تا آنکه جبرئیل (۹)در شب بیست و (۱۰)چهارم ماه رمضان (۱۱)بر من نازل شد و (۱۲)گفت که:علیّ أعلی و پروردگار عالمیان سلامت می رساند (۱۳)و جمیع ملائکه روحانیان (۱۴)را (۱۵)جمع کرده (۱۶)است در بهشت و در وادی[ای] (۱۷)که او را«أفسح» (۱۸)می گویند در زیر درخت طوبی و تزویج کرد فاطمه (۱۹)را به علی و (۲۰)أمر کرد مرا که من از جانب علی خواستگاری کردم و صیغه گفتم و خدای-تبارك و تعالی-به ولایت حضرت فاطمه (۲۱)تزویج فرمود و أمر کرد (۲۲)درخت (۲۳)طوبی را تا آنکه بار برداشت (۲۴)از زیورها و زینتها و مروارید و یاقوت (۲۵)؛پس او نثار کرد و أمر کرد حوریان بهشتی را تا برچینند.پس ایشان (۲۶)برچیدند آنها را و به هدیّه (۲۷)به

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲- ((۲)) -مردمان/در M نون زیر دارد.

۳- ((۳)) -او/در M حرف دوم زبر دارد.

۴- ((۴)) -است/ M است.

۵- ((۵)) -أشراف/در M شین زیر دارد.

۶- ((۶)) -از من/ M ندارد.

۷- ((۷)) -او/در M «و»زبر دارد.

۸- ((۸)) -می بردم/ M می بودم.

۹- ((۹)) -جبرئیل/زبر جیم در M إظهار گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M نیامده است.

۱۱- ((۱۱)) -رمضان/در M نون زیر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -می رساند/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -روحانیان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -را/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -کرده/در M دال زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -و در وادی[ای]/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -أفسح/ M وادی افتح.

۱۹- ((۱۹)) -فاطمه/ M فاطمه.

۲۰- ((۲۰)) -و/در M زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -فاطمه/ M فاطمه.

۲۲- ((۲۲)) -أمر کرد/ M بولایت که.

۲۳- ((۲۳)) -درخت/در M تاء زبر دارد.

۲۴- ((۲۴)) -بار برداشت/در M شین زبر دارد.

۲۵- ((۲۵)) -یاقوت/در M تاء زبر دارد.

۲۶- ((۲۶)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۲۷- ((۲۷)) -هدیّه/زبر هاء در M إظهار گردیده است.

یکدیگر (۱)می فرستند (۲)تا روز قیامت و می گویند:این نثار حضرت فاطمه است.

[روایت هفتاد و یکم:از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله)]

و دیگر منقولست به طرق متکثّره متواتره (۳)از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۴)-که آن حضرت فرمود:لمبارزه علیّ لعمرو (۵)بن (۶)عبدودّ (۷)یوم الخندق أفضل (۸)من عمل أمّتی إلی یوم (۹)القیامه. (۱۰)

یعنی:جنگی که علیّ بن (۱۱)أبی طالب با عمرو بن عبدود (۱۲)در روز خندق کرد بهتر از عمل أمّت منست تا روز قیامت.

و (۱۳)آن چنان بود که کفّار قریش با (۱۴)طوایف یهود از أطراف و (۱۵)جوانب جمع شدند و (۱۶)بر سر رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۷)-آمدند و آن حضرت پیش از آمدن ایشان به مشورت حضرت سلمان (۱۸)شروع کردند (۱۹)در کندن خندق در دور مدینه و تا ایشان می آمدند آن خندق به إتمام رسید.و در کندن آن خندق (۲۰)معجزات (۲۱)بسیار از

۱- ((۱)) -یکدیگر/در M حرف یکم زبر دارد.

۲- ((۲)) -می فرستند/ M می ایستد فرستند.

۳- ((۳)) -متواتره/ M متواتره.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص و آله.

۵- ((۵)) -لعمرو/ M لعمرو.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -عبدودّ/ M و R عبدودّ.

۸- ((۸)) -أفضل/ M افضل.

۹- ((۹)) -یوم/ M یوم.

۱۰- ((۱۰)) -نگر:مناقب ال أبی طالب ابن شهر آشوب،ط.دار الأضواء،۱۶۳/۳؛و:الطّرائف ابن طاوس، ط.رجائی،ص ۶۰؛و:الصّراط المستقیم بیاضی،۷۲/۲؛و:مناقب خوارزمی،ط.محمودی، ص ۱۰۷؛و:کشف الغمّه،ط.دار الأضواء،۱۴۸/۱؛و...

۱۱- ((۱۱)) -بن/ M ابن.

۱۲- ((۱۲)) -عبدود/ R عبدود.در M تنها عین زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -با/ R یا.ضبط نص موافق M است.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -علیه و آله/ R ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -سلمان/ M سلیمان.

۱۹- (۱۹)) -کردند/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -در دور...آن خندق/ M ندارد.

۲۱- (۲۱)) -معجزات/در M تاء زبر دارد.

آن حضرت ظاهر شد که اینجا محلّ ذکر آنها نیست.و ایشان زیاده از ده هزار کس بودند و مسلمانان سه هزار کس (۱)بیش نبودند و خوفی عظیم در دل (۲)ایشان پیدا شد. (۳)

و چون عرب خندق را دیدند متعجّب شدند و آن طرف خندق فرود آمدند و (۴)میانه (۵)ایشان و (۶)مسلمانان زیاده از بیست شبانه روز (۷)جنگ بود و بر (۸)یکدیگر تیر می انداختند تا به آخر (۹)چون به تنگ (۱۰)آمدند سواران قریش مثل عمرو بن عبدود و عکرمه (۱۱)بن أبی جهل و هبیره (۱۲)و (۱۳)ضرار و مرداس و غیر ایشان (۱۴)متّفق شدند که به این طرف خندق آیند (۱۵)و با مسلمانان مردآزمایی (۱۶)کنند و تفحّص (۱۷)کردند جائی (۱۸)که تنگ تر بود اسبهای خود را از آنجا جهانیدند.و به این طرف آمدند و عمرو را با هزار سوار برابر می دانستند در عرب و آنها نیز در (۱۹)شجاعت نزدیک به عمرو بودند.عاقبت چون مسلمانان دیدند که ایشان از خندق گذشتند خوفی عظیم در دل (۲۰)ایشان پیدا شد؛ و عمرو از مسلمانان مبارز طلبید و پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۲۱)-ایشان را بر حرب

۱- ((۱)) -کس/ M ندارد.

۲- ((۲)) -دل/ M دل.

۳- ((۳)) -شد/در M شین زبر دارد.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -میانه/ M میان.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -شبانه روز/ M شبان روز.

۸- ((۸)) -و بر/در R مکرّر نوشته شده است.

۹- ((۹)) -آخر/در M خاء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -تنگ/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -عکرمه/چنین است در M . R عکرمه.

۱۲- ((۱۲)) -هبیره/ M سیره.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -آیند/ M بیایند.

۱۶- ((۱۶)) -مردآزمایی/ M مردازمائی.

۱۷- ((۱۷)) -تفحّص/در M صاد زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -جائی/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -در/ M از.

۲۰- ((۲۰)) -دل/در M دال زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ R «علیه و آله»را ندارد. M از بن عبارت درود را ندارد.

دلیر (۱)می کرد و وعده فتح و ظفر می داد و (۲)ثواب عقبی را در نظر ایشان در می آورد (۳)و لیکن ازیشان (۴)کسی جرأت (۵)مبارزت (۶)او نمی کرد به غیر (۷)از حضرت علیّ بن أبی طالب که در هر مرتبه (۸)آن حضرت برمی خاست (۹)و حضرت رسول خدا(ص) (۱۰)می خواست که دیگری برود.عاقبت به أمر إلهی پیغمبر(ص) (۱۱)پیراهن خود را به آن حضرت پوشانید و عمامه (۱۲)مبارك خود را بر سر آن حضرت گذاشت و شمشیر خود را به آن حضرت داد و آن حضرت با أصحاب شروع به دعا کردند تا چون حضرت به او (۱۳)رسید فرمود که:یا عمرو (۱۴)!تو در جاهلیّت می گفتی که:هرکه سه چیز از من طلب کند، من یکی از آن سه حاجت او را برآورم.الحال من یکی از سه (۱۵)چیز از تو طلب می کنم:

أوّلا می خوانم تو را به وحدانیّت إلهی و به شهادت به رسالت محمّد مصطفی-صلّی اللّه علیه و آله (۱۶). گفت: (۱۷)ای پسر عم!این حاجت را بگذار که این برآورده (۱۸)نخواهد شد.

حضرت فرمود (۱۹)که:اگر این حاجت را برمی آوردی (۲۰)از برای تو بهتر بود.عمرو گفت:

دیگری را بگوی.حضرت فرمود که:دویم آن که چنانکه آمده اید برگردید.گفت (۲۱):

۱- ((۱)) -دلیر/در M حرف یکم دال زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -در می آورد/در M حرف ما قبل آخر زبر دارد.

۴- ((۴)) -ازیشان/ M از ایشان.

۵- ((۵)) -جرأت/ M جرات.

۶- ((۶)) -مبارزت/در M تاء زبر دارد.

۷- ((۷)) -غیر/در M زبر غین إظهار گردیده است.

۸- ((۸)) -مرتبه/ M +که.

۹- ((۹)) -برمی خاست/ M و R برمی خواست.

۱۰- ((۱۰)) -ص/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -ص/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -عمامه/ R عمّامه. M عمامه.

۱۳- ((۱۳)) -به او/ M بدو.

۱۴- ((۱۴)) -عمرو/ R عمر. M عمرو.

۱۵- ((۱۵)) -حاجت او...سه/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۷- ((۱۷)) -گفت/ M کفت.

۱۸- ((۱۸)) -برآورده/در M راء زیر دارد!

۱۹- ((۱۹)) -فرمود/در M نیامده است.

۲۰- ((۲۰)) -برمی آوردی/در M راء(یا:دال)زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -گفت/ M کفت.

هرگز این نخواهد شد.این سخن را به زنان قریش نمی توان گفت!سیم را بگو.حضرت فرمود که:از اسب به زیر آی تا با تو دستبردی نمایم (۱).عمرو به خنده درآمد (۲)که این صفتی است که هرگز گمان نمی بردم که کسی از عرب این آرزو کند از من.برو-ای (۳)پسر عم!-که نمی خواهم مثل (۴)تو کریمی بر دست من کشته شود.حضرت فرمود که:أمّا (۵)من می خواهم که (۶)تو را بکشم!اگر می خواهی به زیر آی.عمرو در غضب شد (۷)و فی الحال (۸)به زیر آمد و اسب خود را نهیب داد و تا رسید شمشیری حواله آن حضرت کرد که گوشه خود آن حضرت را ربود و اندکی سر مبارک آن حضرت مجروح شد و میانه (۹)ایشان مکرّر ردّ و بدل شد (۱۰)تا عاقبت آن حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد و او را به دو نیم کرد.غریو از هر دو لشکر برآمد.پس آنها که با عمرو (۱۱)بودند شروع به گریز کردند و آن حضرت ایشان را تعاقب نمود و بعضی ازیشان (۱۲)نیز بر دست آن حضرت کشته شدند و به سبب کشته شدن عمرو هیبتی عظیم از آن حضرت در دل کفّار (۱۳)افتاد و دل (۱۴)بر (۱۵)فرار نهادند و خدای-تبارک و (۱۶)تعالی-بادی فرستاد (۱۷)و ایشان را (۱۸)عاجز کرد.

۱- ((۱)) -دستبرد نمودن:حمله کردن،ضرب شست نشان دادن(نگر:فرهنگ بزرگ سخن).

۲- ((۲)) -درآمد/در M میم زیر دارد.

۳- ((۳)) -ای/ M ابن.

۴- ((۴)) -مثل/در M لام زبر دارد.

۵- ((۵)) -أمّا/در M نیست.

۶- ((۶)) -که/ M ندارد.

۷- ((۷)) -شد/در M دال زیر دارد.

۸- ((۸)) -الحال/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -میانه/در M نون زیر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -شد/در M شین زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -عمرو/ M عمرو.

۱۲- ((۱۲)) -ازیشان/در M از ایشان.

۱۳- ((۱۳)) -کفّار/در M راء زیر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -دل/ M دل.

۱۵- ((۱۵)) -بر/ M در.

۱۶- ((۱۶)) -و/در R از قلم افتاده است.

۱۷- ((۱۷)) -فرستاد/در M دال زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -را/ M ندارد.

عاقبت خایب و خاسر برگشتند.پس پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۱)-این سخن را فرمود.

و این حدیث در أکثر کتب ایشان مسطور است. (۲)

[روایت هفتاد و دوم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس (۳)قال:سألت (۴)رسول (۵)اللّه-صلّی اللّه علیه و آله (۶)-عن الکلمات (۷)الّتی تلقّاها ادم من ربّه-عزّ و جلّ-فتاب علیه؛قال:سأل بحقّ محمّد و علیّ و فاطمه (۸)و الحسن و الحسین إلاّ تبت علیّ،فتاب علیه. (۹)

و (۱۰)دیگر منقولست از عبد اللّه بن (۱۱)عبّاس (۱۲)که گفت:پرسیدم از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-از آن کلماتی که آدم او را گفت و خدای-تبارک و تعالی-توبه او را قبول کرد،کدام بود؟حضرت فرمود که:آدم سؤال کرد که:إلهی!به حقّ محمّد و (۱۴)علی و فاطمه (۱۵)و حسن و حسین (۱۶)که توبه مرا قبول کن.خدای-تبارک و تعالی-توبه او را قبول کرد.

و این حدیث در أکثر کتب ایشان مسطور است.

[روایت هفتاد و سوم:از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۱۷)-أنّه قال:لمّا أسری بی إلی السّمآء و انتهی بی إلی

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.
۲- ((۲)) -است/ M است.
۳- ((۳)) -عبّاس/در M سین زیر دارد.
۴- ((۴)) -سألت/در M تاء زبر دارد.
۵- ((۵)) -رسول/در M لام پیش دارد.
۶- ((۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.
۷- ((۷)) -الکلمات/در M کاف زیر دارد!
۸- ((۸)) -فاطمه/ M فاطمه.
۹- ((۹)) -نگر:الخصال صدوق،ط.غفّاری،ص ۲۷۰؛و:معانی الأخبار صدوق،ط.غفّاری،ص ۱۲۵؛ و:الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل،ص ۸۱.
۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.
۱۱- ((۱۱)) -بن/ R ابن.
۱۲- ((۱۲)) -عبّاس/در M سین زیر دارد.
۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -و/در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -فاطمه/ M فاطمه.

۱۶- ((۱۶)) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۱۷- ((۱۷)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

حجب النّور كلّمنی ربّی-جلّ جلاله (۱)-و قال لی:یا محمّد!بلّغ علیّ بن (۲)أبی طالب منّی السّلام (۳)و أعلمه (۴)أنّه حجّتی علی عبادی بعدک،به أسقی العباد الغیث و به أدفع عنهم السّوء (۵)و به أحتجّ (۶)علیهم یوم یلقونی فإیّاه (۷)فلیطیعوا (۸)و لأمره فلیأتمروا و عن نهیه فلینتهوا أجعلهم (۹)عندی فی مقعد صدق و أبیح لهم جنّاتی و إن لا یفعلوا أسکنهم (۱۰)ناری مع الأشقیاء من أعدائی ثمّ (۱۱)لا أبالی. (۱۲)

دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-که آن حضرت فرمود که:چون مرا به آسمان بردند و مرا به حجابهای نور رسانیدند،خدای-تبارک و تعالی-با من سخن گفت و فرمود مرا (۱۴)که:یا محمّد!سلام مرا به علی برسان (۱۵)و خبر ده او را که او حجّت منست بر بندگان من بعد از تو؛به برکت او بندگان را آب از آسمان می دهم و به یمن او دفع می کنم از ایشان (۱۶)بدیها را و به او حجّت می گیرم بر ایشان در روز قیامت.پس باید که او را إطاعت کنند و هرچه او (۱۷)أمر کند إطاعت کنند (۱۸)و هرچه را او نهی کند از آن باز ایستند تا آنکه ایشان را درآورم (۱۹)نزد خودم در جایگاه نیکو و حلال (۲۰)کنم از برای

۱- ((۱)) -جلاله/ M جلاله.

۲- ((۲)) -بن/ M ابن.

۳- ((۳)) -السّلام/ M و السّلام.

۴- ((۴)) -أعلمه/ M اعلمه.

۵- ((۵)) -السّوء/ M السوء.

۶- ((۶)) -أحتجّ/ M احتجّ.

۷- ((۷)) -فإیّاه/ M ایّاه.

۸- ((۸)) -فلیطیعوا/ M فلیعطوا.

۹- ((۹)) -أجعلهم/ M اجعلهم.

۱۰- ((۱۰)) -أسکنهم/ M اسکنهم.

۱۱- ((۱۱)) -ثمّ/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۵۵.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -مرا/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -برسان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -ایشان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -او/ M او.

۱۸- ((۱۸)) -إطاعت کنند/ M ندارد.

۱۹– (۱۹)) –درآورم/ M در اوردم.

۲۰– (۲۰)) –حلال/ M حلال[!].

ایشان (۱)بهشتهای خودم را و اگر چنین نکنند ایشان را ساکن گردانم در آتش جهنّم با أشقیای دشمنانم.

[روایت هفتاد و چهارم:از رسول خدا(صلّی اللّه علیه و آله)]

و عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۲)-أنّه قال:و الّذی نفسی بیده ما وجّهت (۳)علیّا قطّ (۴)فی سریّه إلاّ و (۵)نظرت إلی جبرئیل (۶)فی سبعین ألفا من الملائکه عن یمینه،و إلی میکائیل (۷)فی سبعین ألفا عن (۸)یساره،و إلی ملک الموت أمامه،و (۹)إلی سحابه (۱۰)تظلّه حتّی یرزقه (۱۱)حسن (۱۲)الظّفر. (۱۳)

دیگر منقولست از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۴)-که آن حضرت فرمود که:به حقّ آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که من هرگز (۱۵)علی را نفرستادم به سوی لشکری مگر آنکه دیدم که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته (۱۶)از دست راست او بودند و میکائیل با هفتاد هزار فرشته از دست چپ او بودند و ملک الموت (۱۷)پیش پیش آن حضرت می رفت و ابری سایه بان (۱۸)آن حضرت بود تا آنکه خدای-تبارک و تعالی- روزی می کرد او را ظفری نیکو (۱۹)بر أعادی.

۱- ((۱)) -ایشان/در M نون زیر دارد.

۲- ((۲)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۳- ((۳)) -وجّهت/در M تاء زبر دارد.

۴- ((۴)) -قطّ/ M قط.

۵- ((۵)) -و/در M مکرّر نوشته شده است.

۶- ((۶)) -جبرئیل/در M واپسین حرف زیر دارد.

۷- ((۷)) -عن یمینه و إلی میکائیل/ M ندارد.

۸- ((۸)) -عن/در R مکرّر نوشته شده است.

۹- ((۹)) -و/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -سحابه/ M سحابه.

۱۱- ((۱۱)) -یرزقه/ M و R یرزق؛ولی در R «ق»را به«قه»إصلاح کرده اند.

۱۲- ((۱۲)) -حسن/ M حسن.

۱۳- ((۱۳)) -نگر:الخصال صدوق،ط.غفّاری،ص ۲۱۸.

۱۴- ((۱۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۵- ((۱۵)) -که من هرگز/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۶- ((۱۶)) -فرشته/در M راء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -الموت/زبر«م»در M إظهار گردیده است.

۱۸- ((۱۸)) -سایه بان/ M سایبان.

۱۹- (۱۹)) -ظفری نیکو بر/ M و ظفر نیکو می داد.

[روایت هفتاد و پنجم:از جابر بن عبد اللّه الأنصاری]

و عن جابر بن عبد اللّه (۱)الأنصاریّ قال:کنّا عند رسول (۲)اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۳)-و هو جالس إلی الکعبه فأقبل علیّ بن (۴)أبی طالب (۵)-صلوات اللّه و سلامه علیه (۶)-،فقال النّبیّ (ص) (۷):قد أتاکم أخی ثمّ التفت (۸)إلی الکعبه فضربها بیده و قال:و الّذی بعثنی بالحقّ نبیّا إنّ هـذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه ثمّ قال:إنّه أوّلکم إیمانا معی و أوفاکم بعهد اللّه و أقواکم بأمر اللّه-عزّ و جلّ-و أعدلکم (۹)فی الرّعیّه و أقسمکم (۱۰)بالسّویّه (۱۱)و أعظمکم (۱۲)عند اللّه مزیّه (۱۳)و قال:و نزلت: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ (۱۴)الْبَرِیَّهِ (۱۵). (۱۶)

دیگر منقولست از جابر (۱۷)بن (۱۸)عبد اللّه أنصاری (۱۹)که گفت:بودیم ما به نزد رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲۰)-و آن حضرت نزد کعبه (۲۱) نشسته (۲۲)بود؛پس پیدا (۲۳)شد حضرت علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-؛پس حضرت (۲۴)فرمود که:آمد شما را برادر من.پس رو به سوی کعبه (۲۵)کرد و دست خود به کعبه (۲۶)زد و (۲۷)فرمود که:به حقّ آن

۱- ((۱)) -عبد اللّه/در M دال پیش دارد.

۲- ((۲)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۳- ((۳)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -أبی طالب/در M حرف واپسین زیر دارد.

۶- ((۶)) -صلوات اللّه و سلامه علیه/ R +و آله.

۷- ((۷)) -ص/ M ندارد.

۸- ((۸)) -التفت/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -أعدلکم/در M لام زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -أقسمکم/در M میم زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -بالسّویّه/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -أعظمکم/در M میم زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -مزیّه/ M مزّیت.

۱۴- ((۱۴)) -خیر/ M خیر.

۱۵- ((۱۵)) -قرآن کریم:س ۹۸،ی ۷.

۱۶- ((۱۶)) -نگر:أمالی ی طوسی،ط.البعثه،ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۱۷- ((۱۷)) -جابر/ M جابر.

۱۸- ((۱۸)) -بن/ M ابن.

۱۹- (۱۹)) -أنصاری/ M الانصاری.

۲۰- (۲۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۲۱- (۲۱)) -کعبه/در M باء زبر دارد.

۲۲- (۲۲)) -نشسته/در M تاء زبر دارد.

۲۳- (۲۳)) -پیدا/ M و R بیدار.

۲۴- (۲۴)) -حضرت/ M +علی بن ابیطالب.

۲۵- (۲۵)) -کعبه/در M باء زبر دارد.

۲۶- (۲۶)) -کعبه/ M کعبه.

۲۷- (۲۷)) -و/در M نیامده است.

خدایی (۱)که مرا براستی (۲)به خلق فرستاد (۳)که بدرستی (۴)که این مرد و شیعیان او رستگارانند در روز قیامت.پس فرمود که:علی پیش از شما همه،إیمان آورد (۵)به من، و وفاکننده ترین شماست به عهد (۶)إلهی و (۷)قوی ترین شما است به أمر خدای-عزّ و جلّ -و (۸)عادل ترین (۹)شماست در میان رعیّت و بهتر از شماست (۱۰)نزد خدای-تبارک و تعالی- در مرتبت؛و فرمود که:این (۱۱)آیت نازل شد که ترجمه اش اینست که:بدرستی (۱۲)و (۱۳)راستی (۱۴)که (۱۵)آن جماعتی که إیمان آوردند و عمل شایسته درگاه او (۱۶)کردند آن جماعت بهترین خلق خدااند.و (۱۷)این آیت در شان آن حضرت نازل شد.

[روایت هفتاد و ششم:از عبد اللّه بن عُمَر]

و عن عبد اللّه (۱۸)بن عمر أنّه قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۹)-لعلیّ بن أبی طالب- صلوات اللّه و سلامه علیه-:إذا کان یوم (۲۰)القیامه یؤتی بک-یا علیّ!-علی نجیب من نور علی رأسک تاج یضیء یکاد نوره (۲۱)یخطف أبصار أهل الموقف،فیأتی (۲۲)النّداء من عند اللّه-جلّ جلاله (۲۳)-:أین خلیفه محمّد رسول (۲۴)اللّه(ص) (۲۵)؟فتقول-یا علیّ!-:ها أنا

۱- ((۱)) -خدایی/چنین است در R .

۲- ((۲)) -براستی/در M باء زبر دارد.

۳- ((۳)) -فرستاد/در M دال زیر دارد.

۴- ((۴)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

۵- ((۵)) -آورد/ M اورد.

۶- ((۶)) -عهد/ M امر.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -عادل ترین/در M «عاجل ترین»بوده و سپس بالای«جل»،«دل»نوشته است.

۱۰- ((۱۰)) -شماست/ M شما است.

۱۱- ((۱۱)) -انبیا/ M این.

۱۲- ((۱۲)) -بدرستی/در M راء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -راستی/در M سین زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -که/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -او/ M او.

۱۷- ((۱۷)) -اند و/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -عبد اللّه بن عمر/ M عبد اللّه بن عمر.

۱۹- (۱۹)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۲۰- (۲۰)) -یوم/ M یوم.

۲۱- (۲۱)) -نوره/ M نوره.

۲۲- (۲۲)) -فیأتی/در M یاء پایانی زیر دارد.

۲۳- (۲۳)) -جلاله/ M جلاله.

۲۴- (۲۴)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۲۵- (۲۵)) -ص/ M ندارد.

ذا! (۱)فیأتی النّداء (۲):یـا علیّ!من أحبّک أدخله الجنّه (۳)و من عاداک أدخله (۴)النّار (۵)؛فأنت قسیم الجنّه و أنت قسیم النّار.(۶)

و (۷)دیگر منقـولست از عبـد اللّه بن عمر که او گفت (۸)که:رسول خدا-صـلّی اللّه علیه و آله (۹)-فرمود به علیّ بن (۱۰)أبی طالب-صـلوات اللّه و سـلامه علیه-که چون (۱۱)روز قیـامت شود بیاورنـد تو را-یـا علی!-بر شتری از نور بر سـر تو (۱۲)تاجی باشـد که روشـنی دهـد أهل محشـر را که نزدیک باشـد که چشـمهای أهل موقف را خیره گردانـد.پس نـدا از جانب حضـرت (۱۳)ربّ العزّه آیـد که:کجاست خلیفه محمّـد رسول اللّه-صـلّی اللّه علیه و آله (۱۴)-؟پس- یـا علی!-تو گویی (۱۵)که اینک من!پس نـدا آیـد که:یـا علی!هرکه تو را دوست دارد او را داخـل بهشت (۱۶)گردان و (۱۷)هرکه دشـمن تو باشد او را داخل (۱۸)جهنّم گردان.پس تویی (۱۹)قسمت کننده بهشت و تویی (۲۰)قسمت کننده (۲۱)دوزخ.

[روایت هفتاد و هفتم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس (۲۲)قال:سمعت (۲۳)رسول (۲۴)اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۲۵)-یقول:لمّا أسری

۱- ((۱)) -ها أنا ذا/ R ها انذا. M «ذا»را ندارد.

۲- ((۲)) -النّداء/ M النّداء.

۳- ((۳)) -الجنّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۴- ((۴)) -أدخله/ M ادخله.

۵- ((۵)) -النّار/ M النّار.

۶- ((۶)) -نگر:أمالی ی صدوق،ط.البعثه،ص ۴۴۲.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -گفت/ M کفت.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۰- ((۱۰)) -بن/ M ابن.

۱۱- ((۱۱)) -چون/ M چون.

۱۲- ((۱۲)) -سر تو/ M سر.

۱۳- ((۱۳)) -حضرت/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۵- ((۱۵)) -گویی/ M کوئی.

۱۶- ((۱۶)) -بهشت/ M بهشت.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- (۱۸)) -داخل/در M خاء زبر دارد.

۱۹- (۱۹)) -تویی/ M توئی.

۲۰- (۲۰)) -تویی/ M توئی.

۲۱- (۲۱)) -قسمت کننده/ M قسمت کننده.

۲۲- (۲۲)) -عبّاس/ M عبّاس.

۲۳- (۲۳)) -سمعت/ M سمعت.

۲۴- (۲۴)) -رسول/در M لام پیش دارد.

۲۵- (۲۵)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

بی إلی السّمآء ما مررت بملإ من الملائکه إلاّ سألونی عن علیّ بن أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-حتّی ظننت أنّ اسم علیّ أشهر فی السّمآء من اسمی فی الأرض.فلمّا بلغت السّمآء الرّابعه فنظرت إلی ملک الموت قال لی:یا محمّد!ما فعل علیّ؟قلت:یا حبیبی!من أین تعرف علیّا؟قال:یا محمّد (۱)!ما خلق اللّه خلقا إلاّ و أنا أقبض روحه (۲)بیدی ما خلاک و علیّ بن (۳)أبی طالب،فإنّ اللّه-جلّ جلاله (۴)-یقبض روحکما بقدرته.فلمّا صرت تحت العرش إذا بعلیّ بن أبی طالب واقف تحت عرش (۵)ربّی؛فقلت:یا علیّ!سبقتنی؟!فقال لی (۶)جبرئیل(ع):من (۷)هذا الّذی یکلّمک؟فقلت (۸):هذا علیّ بن أبی طالب.فقال:یا محمّد!لیس هذا علیّا و لکنّه ملک (۹)من ملائکه (۱۰)الرّحمن خلقه اللّه-تبارک و تعالی-علی صوره (۱۱)علیّ بن (۱۲)أبی طالب-علیه السّلام (۱۳)-،فنحن الملائکه المقرّبون کلّما اشتقنا (۱۴)إلی وجه علیّ بن أبی طالب زرنا هذا الملک لکرامه علیّ بن أبی طالب (۱۵)و سبّحنا له. (۱۶)

و (۱۷)دیگر منقولست از عبد اللّه بن عبّاس (۱۸)که گفت:شنیدم از رسول خدا-صلّی اللّه

۱- ((۱)) -ما فعل...یا محمّد/ M ندارد.

۲- ((۲)) -روحه/ M زوجه.

۳- ((۳)) -علیّ بن/ M علّی ابن.

۴- ((۴)) -جلاله/ M جلاله.

۵- ((۵)) -عرش/در M شین هم زیر دارد و هم زبر.

۶- ((۶)) -لی/ M ندارد.

۷- ((۷)) -من/ M من.

۸- ((۸)) -فقلت/ M فقلت.

۹- ((۹)) -ملک/در M کاف پیش دارد.

۱۰- ((۱۰)) -ملائکه/در M واپسین حرف تنوین جر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -صوره/ M صورت.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -علیه السّلام/ M ع.

۱۴- ((۱۴)) -اشتقنا/ M اشقنا.

۱۵- ((۱۵)) -علیّ بن أبی طالب/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۳۳(منقبت ۱۳).

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -عبّاس/در M سین زیر دارد.

علیه و آله (۱)-که می فرمود که:چون مرا به آسمان (۲)بردند نگذشتم (۳)به گروهی از فرشتگان مگر آنکه سؤال کردند مرا از علیّ بن (۴)أبی طالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-تا آنکه دانستم که (۵)اسم علی (۶)در آسمان مشهورتر است از نام من در زمین.پس چون رسیدم به آسمان چهارم نظر کردم به ملك الموت مرا گفت:یا محمّد!چونست علی؟ گفتم:ای دوست من!چه می شناسی تو علی را!گفت:یا محمّد!نیافریده است خدای- تبارك و تعالی-خلقی را مگر آنکه من قبض روح او خواهم کرد به غیر از تو و علیّ بن (۷)أبی طالب که خدای-تبارك و (۸)تعالی-قبض روح شما می کند به قدرت خود.پس چون رسیدم به زیر عرش دیدم علیّ بن (۹)أبی طالب (۱۰)را که در زیر عرش ایستاده (۱۱)است.

گفتم:یا علی!تو پیش از من آمدی؟!پس جبرئیل(ع) (۱۲)گفت که:یا محمّد!کیست این که با تو سخن می گوید؟من گفتم (۱۳):این علیّ بن (۱۴)أبی طالب است (۱۵).پس جبرئیل (۱۶)گفت که:یا محمّد! (۱۷)این علی نیست و لیکن (۱۸)فرشته ایست از فرشتگان خدای-تبارك و تعالی-که خدای-تبارك و (۱۹)تعالی-او را به صورت علیّ بن (۲۰)أبی طالب (۲۱)آفریده است.

ص:۲۸۹

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و آله/ R «علیه و آله»را ندارد. M ص.

۲- ((۲)) -آسمان/ M اسمان.

۳- ((۳)) -نگذشتم/ M بکذشتم.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -که/ M ندارد.

۶- ((۶)) -علی/ M +ع.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -تبارك و/ M ندارد.

۹- ((۹)) -بن/ M ابن.

۱۰- ((۱۰)) -أبی طالب/ M +ع.

۱۱- ((۱۱)) -ایستاده/ M است ایستاد.

۱۲- ((۱۲)) -ع/در M هست ولی در R نیست.

۱۳- ((۱۳)) -گفتم/ M +که.

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M ابن.

۱۵- ((۱۵)) -است/ M ست.

۱۶- ((۱۶)) -جبرئیل/در M زبر جیم إظهار گردیده است.

۱۷- ((۱۷)) -یا محمّد/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -و لیکن/ M ندارد.

۱۹- (۱۹)) -تبارك و/ M ندارد.

۲۰- (۲۰)) -بن/ M ابن.

۲۱- (۲۱)) -أبی طالب/در M لام زبر دارد.

پس ما گروه ملائکه مقرّبان (۱)هرچند مشتاق روی (۲)علیّ بن (۳)أبی طالب می شویم زیارت می کنیم این فرشته را از جهت کرامت علیّ بن (۴)أبی طالب و (۵)تسبیح می گوئیم از جهت آن حضرت.

[روایت هفتاد و هشتم:از ابو سعید خُدری]

و عن أبی سعید (۶)الخدریّ عن النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۷)-قال:سمعته (۸)یقول:إذا کان یوم (۹)القیامه أمر اللّه ملکین و یقعدان (۱۰)علی الصّراط فلا یجوز أحد إلاّ ببراءه أمیر المؤمنین (۱۱)علیّ بن (۱۲)أبی طالب (۱۳)-صلوات اللّه و سلامه علیه-و من لم یکن له براءه (۱۴)أمیر المؤمنین (۱۵)أکبّه اللّه علی منخره (۱۶)فی النّار و ذلک قوله تعالی: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ . (۱۷)قلت:فداک أبی و أمّی!یا رسول اللّه!-صلّی اللّه علیه و اله (۱۸)-ما معنی «براءه (۱۹)أمیر المؤمنین» (۲۰)قال:مکتوب علیه:لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه،علیّ بن (۲۱)أبی طالب وصیّ رسول اللّه (۲۲)-صلّی اللّه علیه و اله و سلّم. (۲۳)

۱- ((۱)) -مقرّبان/ M مقربون.

۲- ((۲)) -روی/ M روی.

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -سعید/ M سعد.

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۸- ((۸)) -سمعته/ M سمعته.

۹- ((۹)) -یوم/ M و R یوم.

۱۰- ((۱۰)) -یقعدان/چنین است در R . M یقعدان.

۱۱- ((۱۱)) -أمیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -أبی طالب/ M +ع.

۱۴- ((۱۴)) -براءه/ M براءه.

۱۵- ((۱۵)) -أمیر المؤمنین/در M راء هم زیر دارد و هم زبر.

۱۶- ((۱۶)) -منخره/ M مبخره.

۱۷- ((۱۷)) -قرآن کریم:س ۳۷،ی ۲۴.

۱۸- ((۱۸)) -صلّی اللّه علیه و اله/چنین است در R . M ص.

۱۹- ((۱۹)) -براءه/ M براءه. R براءه.

۲۰- ((۲۰)) -أمیر المؤمنین/در M راء زبر دارد.

۲۱- (۲۱)) -بن/ M ابن.

۲۲- (۲۲)) -اللّه/ M ندارد.

۲۳- (۲۳)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۳۶ و ۳۷(منقبت ۱۶).

و دیگر منقولست از أبو سعید خدری که گفت:شنیدم از رسول خدا(ص)که آن حضرت فرمود که:چون روز قیامت شود أمر می کند خدای-تبارك و تعالی-دو فرشته را که بر صراط بنشینند (۱)و نگذرد کسی از صراط مگر آنکه با او باشد برائت (۲)حضرت أمیر المؤمنین-صلوات اللّه و سلامه علیه-،و هرکه با او برائت (۳)حضرت أمیر المؤمنین (۴)نباشد،سرنگون او را در آتش جهنّم می اندازند و اینست (۵)معنی قول (۶)خدای-تبارك و تعالی-که:بدارید (۷)ایشان را که ازیشان (۸)سؤال خواهیم (۹)کرد.گفتم:فدای تو باد پدر و مادر من!یا رسول اللّه! (۱۰)چیست معنی برائت (۱۱)حضرت أمیر المؤمنین و (۱۲)چه (۱۳)نوشته است در او؟ (۱۴)حضرت فرمود که:درو نوشته است (۱۵)که:لا إله إلاّ اللّه،محمّد رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۶)-،علیّ بن (۱۷)أبی طالب وصیّ رسول (۱۸)اللّه.

[روایت هفتاد و نهم:از ابو سلیمان]

و عن أبی سلیمان عن رسول اللّه(ص) (۱۹)أنّه قال:لیله أسری بی (۲۰)إلی السّمآء قال لی الجلیل-جلّ جلاله (۲۱)-:امن الرّسول بما أنزل إلیه من ربّه.قلت:و المؤمنون.قال:صدقت یا

۱- ((۱)) -بنشینند/ M بنشیند.

۲- ((۲)) -برائت/ R برات.ضبط نص،موافق است با M .

۳- ((۳)) -برائت/ R برات.

۴- ((۴)) -صلوات اللّه...أمیر المؤمنین/ M ندارد.

۵- ((۵)) -اینست/ M ایتست.

۶- ((۶)) -قول/زبر قاف در M إظهار گردیده است.

۷- ((۷)) -بدارید/در M باء زبر دارد.

۸- ((۸)) -ازیشان/ M از ایشان.

۹- ((۹)) -خواهیم/ M خواهم.

۱۰- ((۱۰)) -رسول اللّه/ M +ص.

۱۱- ((۱۱)) -برائت/ M و R برات.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -چه/ M +برو.

۱۴- ((۱۴)) -در او/چنین است در R . M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -حضرت فرمود که:درو نوشته است/ M ندارد.

۱۶- ((۱۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -بن/ M ابن.

۱۸- ((۱۸)) -رسول/ M رسول.

۱۹– ((۱۹)) –ص/ M ندارد.

۲۰– ((۲۰)) –بی/ M بی.

۲۱– ((۲۱)) –جلاله/ M جلاله.

محمّـد!من خلفت فی أمّتک؟قلت:خیرها.قال:علیّ بن أبی طالب؟قلت [(۱)](#) :نعم یا ربّ! قال:یا محمّد! [(۲)](#) إنّی اطّلعت إلی الأرض اطّلاعه [(۳)](#) فاخترتک منها،فشققت [(۴)](#) لک اسما من اسمی،فلاـ أذکر فی موضع إلاّـ ذکرت [(۵)](#) معی،فأنا المحمود و أنت المحمّـد.ثمّ اطّلعت الثّانیه [(۶)](#) فیها،فاخترت [(۷)](#) منها علیّا [(۸)](#) و شققت [(۹)](#) له [(۱۰)](#) اسما من أسمائی فأنا [(۱۱)](#) العلیّ الأعلی و هو علیّ.یا محمّـد!إنّی خلقتک و خلقت علیّا و فاطمه و الحسن [(۱۲)](#) و الحسین [(۱۳)](#) و الأئمّه [(۱۴)](#) من ولده من شبح [(۱۵)](#) نور من نوری و عرضت [(۱۶)](#) ولایتکم [(۱۷)](#) علی أهل السّموات و أهل الأرض،فمن قبلها [(۱۸)](#) کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان عندی من الکافرین.یا محمّـد!لو أنّ عبدا من عبیدی [(۱۹)](#) عبدنی [(۲۰)](#) حتّی ینقطع و یصیر کالشّنّ البالی [(۲۱)](#) ثمّ أتانی جاحدا لولایتکم [(۲۲)](#) ما غفرت له حتّی یقرّ بولایتکم. [(۲۳)](#) یا محمّد!تحبّ أن تراهم؟قلت:

۱- ((۱)) -قلت/ R قلت.

۲- ((۲)) -من خلفت...یا محمّد/ M ندارد.

۳- ((۳)) -اطّلاعه/ M اطلاعه.

۴- ((۴)) -فشققت/ M فشفعت.

۵- ((۵)) -ذکرت/در M تاء هم زبر دارد و هم پیش.

۶- ((۶)) -الثّانیه/در M «الثّالثه»بوده؛سپس دندانه لام را کوتاه کرده و یک نقطه بر سر آن نهاده اند.

۷- ((۷)) -فاخترت/در M واپسین حرف زبر دارد.

۸- ((۸)) -علیّا/ M ندارد.

۹- ((۹)) -شققت/ M فشققت.

۱۰- ((۱۰)) -له/ M لک.

۱۱- ((۱۱)) -فأنا/ M و انا.

۱۲- ((۱۲)) -الحسن/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -الحسین/ M الحسین.

۱۴- ((۱۴)) -الأئمّه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -شبح/ M سنج.

۱۶- ((۱۶)) -عرضت/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -ولایتکم/ M ولایتکم.

۱۸- ((۱۸)) -قبلها/ M قبلها.

۱۹- ((۱۹)) -عبیدی/ M عبدی.

۲۰- ((۲۰)) -عبدنی/ M عبدنی.

۲۱- ((۲۱)) -البالی/ M ندارد.

۲۲- ((۲۲)) -لولایتکم/در M «و»زبر دارد.

۲۳- (۲۳)) -بولایتکم/در M «و»زبر دارد.

نعم. (۱)فقال لی:التفت (۲)عن یمین العرش.فالتفتّ فإذا أنا بعلیّ و فاطمه (۳)و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و المهدیّ فی ضحضاح من نور قیام (۴)یصلّون و فی وسطهم المهدیّ یضیء کأنّه کوکب درّیّ.فقال:یا محمّد!هؤلاء الحجج (۵)و النّائب (۶)من عترتک-و عزّتی و جلالی-له الحجّه الواجبه (۷)لأولیائی و المنتقم (۸)من أعدائی.بهم یمسک اللّه السّموات أن تقع علی الأرض إلاّ بإذنه. (۹)

و (۱۰)دیگر منقولست از أبو سلیمان (۱۱)از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۲)-که آن حضرت فرمود که:آن شبی که مرا به آسمان بردند پروردگار عالمیان به من فرمود که:

امن الرّسول یعنی إیمان آورد فرستاده ما محمّد-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-به آنچه نازل شد به سوی او از جانب پروردگار (۱۴)او.من گفتم که:مؤمنان نیز (۱۵)همه إیمان آوردند به خدا و فرشتگان و (۱۶)به کتابهای خدا و رسولان او.خطاب رسید (۱۷)که:راست گفتی،یا محمّد! که را خلیفه خود گردانیدی در میان أمّت (۱۸)خود؟گفتم:خداوندا!بهترین أمّت را.خدای-

---

۱- ((۱)) -نعم/ M نعم.

۲- ((۲)) -التفت/در M ألف زبر دارد.

۳- ((۳)) -فاطمه/ M فاطمه.

۴- ((۴)) -قیام/ M ندارد.

۵- ((۵)) -الحجج/ M ندارد.

۶- ((۶)) -النّائب/ R النّایب.

۷- ((۷)) -الواجبه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۸- ((۸)) -المنتقم/در M قاف زبر دارد.

۹- ((۹)) -نگر:الغیبه ی طوسی،تحقیق،۱۴۷ و ۱۴۸؛و:الطّرائف ابن طاوس،ط.رجائی،ص ۱۷۳.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -از أبو سلیمان/ M ندارد.

۱۲- ((۱۲)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -پروردگار/ M پروردکار.

۱۵- ((۱۵)) -نیز/در M به خطّی ریزتر به قلم خود کاتب میان«همه»و«إیمان»افزوده شده است.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M نیامده است.

۱۷- ((۱۷)) -رسید/در M زبر راء إظهار گردیده است.

۱۸- ((۱۸)) -أمّت/چنین است در R . M امتان.

تبـارک و تعالی-فرمود (۱)که:علیّ بن أبی طالب را خلیفه گردانیـدی؟گفتم:بلی،ای پروردگار عالمیان!خطاب رسـید (۲)که:یا محمّـد!من نظر کردم یـک نظر به سوی أهـل زمین پس تو را ازیشـان (۳)اختیـار کردم.پس از برای تـو بیرون آوردم اسـمی از اسمهای (۴)خودم.پس من مـذکور نمی گردم در جایی (۵)مگر آنکه تو (۶)با من مـذکور می گردی.پس منم محمود و تویی (۷)محمّـد.پس دیگر باره (۸)نظر کردم و (۹)از أهـل زمین علی را اختیـار کردم و بیرون (۱۰)آوردم از برای او اسـمی (۱۱)از اسمهای خودم.پس منم أعلی (۱۲)و اوست علی.یا محمّد!بدرستی (۱۳)که من (۱۴)آفریدم (۱۵)تو را و آفریدم علی را و فاطمه را و حسـن و (۱۶)حسین (۱۷)را و إمامان (۱۸)فرزندان حسین (۱۹)را از پاره ای (۲۰)نور از نور خودم،و عرض کردم ولاـیت (۲۱)شما را بر أهل آسـمانها و أهل (۲۲)زمین،پس هرکه قبول کرد ولاـیت شـما را او نزد (۲۳)من از جمله مؤمنـانست و هرکه إنکار کرد او نزد من از جمله کافرانست.یا محمّد!اگر آنکه (۲۴)بنده ای (۲۵)از بندگان من آنقدر بندگی کند تا آنکه گسسته شود

۱- ((۱)) -فرمود/ M ندارد.

۲- ((۲)) -رسید/در M راء زبر دارد.

۳- ((۳)) -ازیشان/ M از ایشان.

۴- ((۴)) -اسمهای/ M اسمای.

۵- ((۵)) -جایی/ M جائی.

۶- ((۶)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۷- ((۷)) -و تویی/ M توئی.

۸- ((۸)) -دیگرباره/ M دیکر بارم بان.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -بیرون/در M «و»(یا:«ن»)زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -اسمی/ M اسمی.

۱۲- ((۱۲)) -أعلی/ M علی.

۱۳- ((۱۳)) -بدرستی/در M سین زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -من/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -آفریدم/ M من.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۱۸- ((۱۸)) -إمامان/ M +و.

۱۹- ((۱۹)) -حسین/در M زبر سین اظهار گردیده است.

۲۰- ((۲۰)) -پاره ای/ M پاره.

۲۱- (۲۱)) -ولایت/در M «و»زبر دارد.

۲۲- (۲۲)) -و أهل/ M و.

۲۳- (۲۳)) -او نزد/در M مکرّر نوشته شده است.

۲۴- (۲۴)) -آنکه/ M اینکه.

۲۵- (۲۵)) -بنده ای/ M بنده.

و بگردد (۱)مثل انبان کهنه پس به نزد من آیـد و منکر باشـد ولایت شـما را،نیامرزم او را تا آنکه إقرار کنـد به ولایت شـما.یا محمّـد!می خـواهی که ایشـان را ببینی؟گفتم:بلی.پس به من گفت که:نظر کن از دست (۲)راست عرش.پس نظر کردم؛دیـدم علی و فاطمه و حسن و حسین و (۳)علیّ بن الحسین و محمّد بن (۴)علی و جعفر بن (۵)محمّد و موسی بن (۶)جعفر و علیّ بن (۷)موسی و محمّد بن (۸)علی و علیّ بن (۹)محمّد و الحسن بن علی و (۱۰)مهدی هادی را در فضایی (۱۱)از نور که ایستاده بودنـد و نماز می گزاردنـد (۱۲)و در میان ایشان مهـدی هادی روشـنی می داد که گویا سـتاره ایست درخشـنده.پس خـدای-تبارک و تعالی-فرمود که (۱۳):

یا محمّد!این جماعت حجّتهای منند بر خلق و جانشین تواند از عترت تو.به عزّت من و جلال من که مهدی راست حجّت واجبه از برای دوستان من و انتقام خواهد کشید از دشمنان من و به برکت (۱۴)ایشان خدای-تبارک و تعالی-نگاه می دارد آسمانها را که بر زمین نیفتد مگر به إذن او.

[روایت هشتادم:روایت شده است که...]

روی أنّه دخل رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱۵)-علی علیّ مسرورا مستبشرا و سلّم علیه فردّ-علیه السّلام (۱۶)-و قال:ما رأیتک أقبلت علیّ مثل هذا الیوم.فقال:جئتک أبشّرک!إعلم

۱- ((۱)) -و بگردد/ M ندارد.

۲- ((۲)) -دست/ M دست.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -بن/ M ابن.

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -بن/ M ابن.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -بن/ M ابن.

۹- ((۹)) -بن/ M ابن.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -فضایی/ M فضای.

۱۲- ((۱۲)) -نماز می گزاردند/ M و R نماز می کذاردند.

۱۳- ((۱۳)) -که/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -برکت/در M باء زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

١٦- (١٦)) -عليه السّلام/ M ع.

أنّ فی هـذه السّـاعه نزل جبرئیـل(ع)و قال:الحقّ یقرئک (۱)السّلام (۲)و یقول:بشّـر علیّا- علیه السّلام (۳)-أنّ شیعته الطّائع (۴)و العاصـی من أهل الجنّه.فلمّا (۵)سمع علیّ-علیه السّلام (۶)- مقالته-صـلّی اللّه علیه و اله (۷)-خرّ له (۸)ساجـدا و رفع یدیه إلی السّـمآء ثمّ قال:أشـهد (۹)اللّه علیّ (۱۰) أنّی (۱۱)وهبت لشـیعتی نصف حسـناتی فقـال الحسن-علیه السّـلام (۱۲)-مثلهـا و قال الحسین-علیه السّلام (۱۳)-مثل ذلک.فقال النّبیّ-صلّی اللّه علیه و اله (۱۴)-:ما أنتم بأکرم (۱۵)منّی.

أشـهد اللّه علیّ أنّی قـد وهبت (۱۶)لشیعه (۱۷)علیّ-علیه السّـلام-نصف حسـناتی.فقال اللّه-عزّ و جـلّ-:مـا أنتم بأکرم منّی.قد غفرت لشـیعه علیّ(ع) (۱۸)و محبّیه (۱۹)ذنوبهم جمیعا.و الـدّلیل علی ذلک قوله (۲۰)تعالی: إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعاً (۲۱). (۲۲)

دیگر (۲۳)روایتست که روزی رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲۴)-داخل شد بر حضرت

ص:۲۹۶

۱- ((۱)) -یقرئک/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۲- ((۲)) -السّلام/در M «م»پیش دارد.

۳- ((۳)) -علیه السّلام/ M ع.

۴- ((۴)) -الطّائع/در M عین پیش دارد.

۵- ((۵)) -فلمّا/ M فامّا.

۶- ((۶)) -علیه السّلام/ M ع.

۷- ((۷)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۸- ((۸)) -له/ R نته[کذا]که البتّه روی آن در R خطی هم زده شده.

۹- ((۹)) -أشهد/ R اشهد.

۱۰- ((۱۰)) -علیّ/ M علّی.

۱۱- ((۱۱)) -أنّی/ M انّی.

۱۲- ((۱۲)) -علیه السّلام/ M ع.

۱۳- ((۱۳)) -علیه السّلام/ M ع.

۱۴- ((۱۴)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۱۵- ((۱۵)) -بأکرم/در M «م»زیر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -وهبت/در M تاء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -لشیعه/ M لشیعته.

۱۸- ((۱۸)) -علیه السّلام نصف...ع/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -محبّیه/ M محبیه.[کذا].

۲۰- ((۲۰)) -قوله/ M قوله.

۲۱- (۲۱)) -قرآن کریم:س ۳۹،ی ۵۳.

۲۲- (۲۲)) -نگر:الفرقه النّاجیه ی إبراهیم قطیفی،ط.محمّدی مظفّر،۲۶۸ و ۲۶۹.

۲۳- (۲۳)) -دیگر/در M گویا«و دیکر»است؛ولی«و»بسیار کم رنگ است؛شاید بعمد إمحاء شده باشد.

۲۴- (۲۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

أمیر المؤمنین-صلوات اللّٰه و سلامه علیه (۱)-خوشحال و خندان و (۲)بر آن حضرت سلام کرد.

پس حضـرت أمیر جـواب داد و فرمـود کـه:یـا رسـول اللّـه! (۳) هرگز (۴)خوشـحال بر مـن داخـل نشـدی مثـل امروز.پس پیغمبر(ص)فرمود که:یا علی!آمده ام (۵)که بشـارت دهـم تـو را بـدان کـه دریـن سـاعت جبرئیـل بر مـن نـازل شـد (۶)و گفت:خـدای-تبارك و تعالی-سـلامت می رسانـد و می فرمایـد (۷)کـه:بشـارت ده علیّ بن أبی طـالب را که شـیعیان مطیع و (۸)گناهکار او از (۹)أهل بهشتند.پس چون حضرت أمیر المؤمنین این سخن بشنید به سجده إلهی رفت (۱۰)از روی شکر.پس سر برداشت (۱۱)به جانب آسـمان و (۱۲) گفت: (۱۳)خـدای-تبـارك و تعالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشـیدم به شـیعیان خودم نصف حسـنات خود را.پس حضـرت إمـام حسن(ع)نیز دست برداشت و گفت:خـدای-تبـارك و تعالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشـیدم به (۱۴)شیعه (۱۵)پدرم نصف حسـنات خود را.پس حضـرت إمام حسین (۱۶)-صـلوات اللّٰه علیه (۱۷)-نیز چنین فرمود.پس رسول خـدا(ص)فرمود که:کرم شـما (۱۸)بیش (۱۹)از من نیست.من نیز خـدای-تبـارك و تعـالی-را بر خود گواه گرفتم که بخشیدم به شیعه (۲۰)

۱- ((۱)) -علیه/ M ندارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -رسول اللّٰه/ M +ص.

۴- ((۴)) -هرگز/در هاء زیر دارد!

۵- ((۵)) -آمده ام/ M امدم.

۶- ((۶)) -شد/در M شین زبر دارد.

۷- ((۷)) -می فرماید/ M می فرمایند.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -از/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -رفت/ M افتاد.

۱۱- ((۱۱)) -برداشت/ R بر برداشت.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -گفت/ M کفت.

۱۴- ((۱۴)) -شیعیان خودم...بخشیدم به/ M ندارد.

۱۵- ((۱۵)) -شیعه/زبر عین در M إظهار گردیده است.

۱۶- ((۱۶)) -حسین/در M زبر سین إظهار گردیده است.

۱۷- ((۱۷)) -علیه/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -شما/ M ندارد.

۱۹- (۱۹)) -بیش/ M پیش.
۲۰- (۲۰)) -شیعه/زبر عین در M إظهار گردیده است.

علیّ بن (۱)أبی طالب نصف حسنات خود را.پس جبرئیل آمد (۲)که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که:شما کریم تر از من نیستید.بدرستی که آمرزیدم شیعیان علیّ بن (۳)أبی طالب و دوستان آن حضرت را گناهان ایشان را تمام.و دلیل برینست قول خدای- تبارک و تعالی-که ترجمه اش اینست که:بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-می آمرزد گناهان را تمام. (۴)

[روایت هشتاد و یکم:از جابر بن عبد اللّه الأنصاری]

و عن جابر بن عبد اللّه (۵)الأنصاریّ عن النّبیّ(ص) (۶)فی حدیث طویل یصف فیه وقوع النّطفه فی الرّحم (۷)و انتقال (۸)الإنسان فی بدو خلقه من حال إلی حال:

فقلت:یا رسول اللّه!-صلّی اللّه علیه و اله (۹)-فکیف حالک و حال الأوصیآء بعدک فی الولاده. (۱۰)فسکت رسول (۱۱)اللّه(ص)ملیّا (۱۲)ثمّ قال:یا جابر!لقد سألت عن أمر جسیم لا یحتمله (۱۳)إلاّ ذو حظّ عظیم.إنّ الأنبیآء و الأوصیآء مخلوقون من نور عظمه اللّه-جلّ جلاله (۱۴)-،فودّع اللّه (۱۵)أنوارهم أصلابا طیّبه و أرحاما طاهره یحفظها بملائکته و یربّیها بحکمته و یغذوها بعلمه فأمرهم (۱۶)یجلّ (۱۷)أن یوصف و أحوالهم یدقّ أن یعلم لأنّهم نجوم

۱- ((۱)) -بن/ M ابن.

۲- ((۲)) -آمد/در M «م»زیر دارد.

۳- ((۳)) -بن/ M ابن.

۴- ((۴)) -تمام/ M ندارد.

۵- ((۵)) -عبد اللّه/در M دال پیش دارد.

۶- ((۶)) -ص/ M ندارد.

۷- ((۷)) -الرّحم/در M حاء مجزوم است.

۸- ((۸)) -انتقال/ R انتقال.در M حرف یکم زبر دارد.

۹- ((۹)) -صلّی اللّه علیه و اله/چنین است در R . M ص.

۱۰- ((۱۰)) -الولاده/در M «و»زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -رسول/در M لام زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -ملیّا/ M ملّیا.

۱۳- ((۱۳)) -یحتمله/در M لام زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -جلاله/ M جلاله.

۱۵- ((۱۵)) -اللّه/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -فأمرهم/ M فامرهم.

۱۷- ((۱۷)) -یجلّ/ M یحلّ.

اللّه فی أرضه و أعلامه (۱)فی بریّته (۲)و خلفاؤه علی عباده و أنواره فی بلاده و حججه علی خلقه.یا جابر!هـذا من مکنون العلم و مخزونه فاکتمه إلاّ عن أهله. (۳)

دیگر منقولست از جابر بن عبد اللّه الأنصاریّ از رسول خدا-صـلّی اللّه علیه و آله (۴)-در حدیثی طویل که وصف می کند در او کیفیّت واقع شدن نطفه را در رحم و منتقل شدن آدمی در ابتدای حال از حالی به حالی:

پس گفتم:یـا رسول اللّه! (۵)پس چگونه است حال تو و حال أوصـیای (۶)بعد از تو (۷)در ولادت؟پس رسول خدا-صلّی اللّه علیـه و آله (۸)-سـاعتی دراز خاموش شـد.پس فرمود که:یا جابر!بتحقیق که پرسـیدی از أمری عظیم که تاب آن نـدارد و نمی تواند یافت مگر کسی که صاحب (۹)بهره عظیم باشد از إیمان.بدرستی (۱۰)که پیغمبران و أوصیای (۱۱)ایشان مخلوقند از نور عظمت خـدای-تبارک و تعالی.پس خـدای-تبارک و تعالی-نورهای -آن أنوار را به فرشـتگان خود و ایشان را (۱۲)نشو و نما می دهد به حکمت خود و (۱۳)غذا می دهد ایشان را به علم خود. (۱۴)پس کار ایشان از آن بالاتر است که وصف توان کرد و (۱۵)حالات ایشان از آن باریک تر است که توان دانست زیرا که ایشان ستارگان خداانـد

۱- ((۱)) -أعلامه/ M اعلامه.

۲- ((۲)) -بریّته/ M برّیته.

۳- ((۳)) -نگر:کتاب من لا یحضره الفقیه،ط.غفّاری،۴۱۴/۴ و ۴۱۵.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۵- ((۵)) -رسول اللّه/ M +ص.

۶- ((۶)) -أوصیای/ M اوصیاء.

۷- ((۷)) -تو/در M تاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۹- ((۹)) -صاحب/ M صاحب.

۱۰- ((۱۰)) -بدرستی/در M دال زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -أوصیای/ M اوصای.

۱۲- ((۱۲)) -جای داد در...ایشان را/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -خود/ M خود.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

در زمین و (۱)إمامان خداانـد در میان خلق خـدا و جانشـینان پروردگارنـد بر بندگان او و (۲)أنوار إلهی اند در شـهرهای او و حجّتهـای خداانـد بر خلق او.یا جابر!این از علوم پوشـیده است و مخزون است نزد أهلش.تو نیز بپوشان (۳)این را مگر از کسی که أهل این علم باشد.

[روایت هشتاد و دوم:منقولست از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله)]

و عـن النّبیّ-صـلّی اللّه علیه و اله (۴)-أنّه قـال:إنّ (۵)اللّه-تبـارک و تعـالی-جعـل لأـخی علیّ بن أبی طالب فضائل لا تحصـی کثره،فمن قرأ فضـیله من فضـائله مقرّا بهـا غفر اللّه له مـا تقـدّم من ذنبه و ما تأخّر و من کتب فضـیله من فضائله لم تزل الملائکه (۶)یسـتغفرون له ما بقی لتلک الکتابه رسم (۷)و من اسـتمع إلی فضـیله من فضائله غفر اللّه له الذّنوب الّتی اکتسبها بالاستماع و من نظر إلی کتاب من فضائله غفر اللّه له الـذّنوب الّتی اکتسـبها (۸)بـالنّظر.ثمّ قال:النّظر إلی علیّ بن أبی طالب (۹)عباده و ذکره عباده و لا یقبل اللّه إیمان عبد إلاّ بولایته (۱۰)و البراءه من أعدائه. (۱۱)

دیگر (۱۲)منقولست از رسول خدا-صـلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-که آن حضـرت فرمود که:بدرستی که خدای-تبارک و تعالی-مقرّر گردانیده است از برای برادرم علیّ بن (۱۴)أبی طالب فضایل (۱۵)

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -بپوشان/در M «ن»زیر دارد.

۴- ((۴)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۵- ((۵)) -إنّ/ M انّ.

۶- ((۶)) -الملائکه/در M واپسین حرف زیر دارد.

۷- ((۷)) -رسم/ M رسم.

۸- ((۸)) -بالاستماع...اکتسبها/ M ندارد.

۹- ((۹)) -أبی طالب/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -بولایته/در M «و»زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -نگر:أمالی ی صدوق،ط.مؤسّسه البعثه،ص ۲۰۱؛و:روضه الواعظین،ص ۱۱۴.

۱۲- ((۱۲)) -دیگر/در M بیاض است.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -بن/ M ابن.

۱۵- ((۱۵)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

بسیار که نمی توان شمرد از بسیاری.پس کسی که بخواند فضیلتی از فضایل (۱)علیّ بن أبی طالب را (۲)و به آن (۳)إقرار داشته (۴)باشد بیامرزد خدای-تبارك و تعالی-گناهان گذشته و آینده او را و هرکه بنویسد (۵)فضیلتی از فضایل (۶)علیّ بن (۷)أبی طالب را،همیشه فرشتگان از برای او استغفار (۸)کنند تا از آن نوشته أثری بماند،و هرکه گوش دهد به فضیلتی از فضایل (۹)علیّ بن (۱۰)أبی طالب،خدای-تبارك و تعالی-بیامرزد از او گناهانی (۱۱)را که به گوش دادن هم رسانیده باشد (۱۲)،و هرکه نظر کند به (۱۳)کتابی از فضایل (۱۴)علیّ بن (۱۵)أبی طالب،خدای-تبارك و تعالی-بیامرزد از او (۱۶)گناهانی را که به دیدن حاصل کرده باشد.پس آن حضرت فرمود که:نظر به روی علیّ بن (۱۷)أبی طالب کردن، عبادتست (۱۸)،و یاد او کردن،عبادتست (۱۹)و خدای-تبارك و تعالی-قبول نمی کند إیمان بنده را مگر به دوستی آن حضرت و دشمنی دشمنان آن حضرت.

۱- ((۱)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۲- ((۲)) -را/ M ندارد.

۳- ((۳)) -به آن/ M باو.

۴- ((۴)) -داشته/در M زیر تاء إظهار گردیده است.

۵- ((۵)) -بنویسد/در M نون زبر دارد.

۶- ((۶)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۷- ((۷)) -بن/ M ابن.

۸- ((۸)) -استغفار/در M راء زیر دارد.

۹- ((۹)) -فضایل/ M فضائل.

۱۰- ((۱۰)) -بن/ M ابن.

۱۱- ((۱۱)) -گناهانی/در R نخست«کناهان»بوده و سپس با دستکاری به«کناهانی»بدل گردیده است. M کناهان.

۱۲- ((۱۲)) -هم رسانیده باشد/چنین است در M و R .

۱۳- ((۱۳)) -به/زیر باء در M إظهار شده است.

۱۴- ((۱۴)) -فضایل/ M فضائل.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -او/ M او.

۱۷- ((۱۷)) -بن/ M ابن.

۱۸- ((۱۸)) -عبادتست/ M عبادت است.

۱۹- ((۱۹)) -و یاد او کردن عبادتست/ M ندارد.

[روایت هشتاد و سوم:از ابن عباس]

و عن ابن عبّاس قال:قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و اله (۱)-:لو أنّ الغیاض أقلام و البحر (۲)مداد و الجنّ (۳)حسّاب و الإنس (۴)کتّاب لما أحصوا فضائل علیّ بن (۵)أبی طالب. (۶)(۷)

و (۸)دیگر منقولست از عبد اللّه بن (۹)عبّاس که گفت که:رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۰)-فرمود که:اگر آنکه نیستانها همه قلم گردند (۱۱)و (۱۲)دریاها مرکّب گردند و جنّیان حساب کننده گردند و آدمیان نویسنده گردند، (۱۳)نمی توانند شمرد فضایل (۱۴)علی بن (۱۵)أبی طالب را.

[مقدّمه دیگر در مراتب کمالاتی که إنسان کامل را می باشد از آنچه در آیات و أحادیث و کلام محقّقین وارد شده است]

اشاره

ای عزیز!-أیّدك اللّه تعالی لمعرفه صراطه المستقیم! (۱۶)-چون شمّه ای (۱۷)از فضایل (۱۸)آن حضرت استماع نمودی (۱۹)و اگرچه آنچه مذکور شد (۲۰)از آنچه (۲۱)این کثیر التّقصیر دیده است قطره ایست از بحر عمّان (۲۲)و آنچه این بنده دیده است نظر به آنچه ندیده است نسبت

۱- ((۱)) -صلّی اللّه علیه و اله/ M ص.

۲- ((۲)) -البحر/در M واپسین حرف پیش دارد.

۳- ((۳)) -الجنّ/در M نون مشدّد پیش دارد.

۴- ((۴)) -الإنس/در M سین پیش دارد.

۵- ((۵)) -بن/ M ابن.

۶- ((۶)) -أبی طالب/در M واپسین حرف تنوین رفع دارد.

۷- ((۷)) -نگر:مائه منقبه ی ابن شاذان،ط.أبطحی،ص ۱۷۵ و ۱۷۶(منقبت ۹۹).

۸- ((۸)) -و/در M هست ولی در R نیامده.

۹- ((۹)) -بن/ R ابن.ضبط متن موافق M است.

۱۰- ((۱۰)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۱- ((۱۱)) -گردند/ M کردد.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و آدمیان نویسنده گردند/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -فضایل/ M فضائل.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- (۱۶)) -صراطه المستقیم/ M صراط مستقیم.

۱۷- (۱۷)) -شمّه ای/ M شمه.

۱۸- (۱۸)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۱۹- (۱۹)) -نمودی/در M دال زبر دارد.

۲۰- (۲۰)) -شد/ M شد.

۲۱- (۲۱)) -آنچه/در M «چ»زبر دارد.

۲۲- (۲۲)) -بحر عمّان/ M عمان.

متناهی است (۱)به غیر متناهی،چون چنین است و إحصاء فضایل (۲)آن حضرت ممتنع است،شروع کرد به مقدّمه دیگر در مراتب کمالاتی که إنسان کامل را می باشد از آنچه در آیات و أحادیث و (۳)کلام محقّقین وارد شده است.و (۴)اگرچه این نیز (۵)به مرتبه ایست که إحصا نمی توان کردن و لیکن (۶)به حکم«ما لا یدرک کلّه لا یترک (۷)کلّه» (۸)پاره[ای]از آن در حیّز تحریر درآورد (۹)که مؤیّد حلّ إشکالات خطبه شود.

مخفی نماند که به حکم حدیث قدسی سابق محرّر شد (۱۰)که خدای-تبارک و تعالی- می فرماید که:من گنجی بودم مخفی،خواستم که شناخته (۱۱)شوم،آفریدم خلق را تا شناخته شوم (۱۲)؛چنانکه حضرت شیخ (۱۳)مغربی می فرماید:

[اشعاری از شیخ مغربی]

عشق پیش از جهان کن فیکون در سرای منزّه از چه و چون

بود آزاد از حدوث و قدم بود مستغنی از ظهور و بطون

پا نهاد از حریم خلوت خود بهر إظهار حسن خود بیرون

ساخت معجونی از وجود و (۱۴)عدم دو جهان ممتزج از آن معجون

۱- ((۱)) -است/ M ندارد.

۲- ((۲)) -فضایل/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه ولی زیر دارد.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -و/ M و نیز این.

۵- ((۵)) -این نیز/ M ندارد.

۶- ((۶)) -و لیکن/در M زبر«و»إظهار شده است.

۷- ((۷)) -یترک/در M یاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -مثل و قاعده مشهوری است(نمونه را،نگر:شرح نهج البلاغه ی ابن أبی الحدید،ط.محمّد أبو الفضل إبراهیم،۷۵/۱۹-که از آن تعبیر به«مثل»شده است)؛به قولی هم حدیث شمرده شده است(نگر:عوالی اللآلی،۵۸/۴؛و:کشف الخفاء عجلونی،ط.خالدی،۱۷۶/۲.

۹- ((۹)) -درآورد/در M زبر راء إظهار گردیده است.

۱۰- ((۱۰)) -شد/ M شد.

۱۱- ((۱۱)) -شناخته/زیر تاء در M إظهار شده است.

۱۲- ((۱۲)) -آفریدم...شوم/ M ندارد.

۱۳- (۱۳)) -شیخ/ M ندارد.
۱۴- (۱۴)) -و/در R نیامده است.

جامع ذلّ و عزّ و فقر و غنا شامل علم و جهل و عقل و جنون (۱)

بر جهان و جهانیان پاشید در خزاین هرآنچه بد مخزون (۲)

و دیگر می فرماید: (۳)

پیشتر از ظهور پرده کون عشق در پرده بود پرده نواز

داشت اندر فضای خود طیران بودش اندر هوای خود پرواز

گل صد برگ حسن دوست نداشت عندلیبی که تا نوازد ساز

بود سلطان عشق او دایم (۴) متّکی (۵)بر چهار بالش ناز

ناز او را نیاز می بایست ناگزیرست ناز را ز نیاز

طاق ابروش سجده می طلبید (۶) قامتش بود مستحقّ نماز (۷)

حسن معشوق عاشقی می جست (۸) بیدلی خواست دلبر (۹)طنّاز

زانکه در ذلّ اوست این را عز ز آنکه در سوز اوست وی را ساز

به گدایست (۱۰)پادشه پیدا به نشیبست سربلند فراز (۱۱)

و از خلایق غیر إنسان (۱۲)را قابلیّت معرفت نبود-چنانکه در مظانّ خود مبرهن شده

۱- ((۱)) -جنون/ M چنان.

۲- ((۲)) -با قدری تفاوت آمده است در:دیوان شمس مغربی،ط.إسلامیّه،ص ۱۲۸.۱۲۹.

۳- ((۳)) -می فرماید/ M +نظم.

۴- ((۴)) -دایم/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد و نه همزه.

۵- ((۵)) -متّکی/ M ملمکنی.

۶- ((۶)) -می طلبید/ M طلبید.

۷- ((۷)) -نماز/در M زای زبر دارد.

۸- ((۸)) -می جست/در M سین زبر دارد.

۹- ((۹)) -دلبر/ M دلبر.

۱۰- (۱۰)) -به گدایست/ R بکدائیست(البتّه حرف بعد از ألف هیچ نقطه یا نشانی ندارد). M بکدامیست.

۱۱- (۱۱)) -با تفاوت در ضبط آمده است در:دیوان شمس مغربی،ط.إسلامیّه،ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۲- (۱۲)) -إنسان/حرف پایانی در M زیر دارد.

است (۱)-لهذا پیش از آنکه او را إیجاد کنند (۲)چون ملایک (۳)از سبب آفریدن إنسان و استخلاف او در زمین از ایزد متعال (۴)-تقدّست أسماؤه و تظاهرت الاؤه-استفسار نمودند حضرت عزّت-تعالی شانه (۵)-أوّلاـ ایشان را تعلیم فرمود که بندگان را لایق آنست که آنچه حکیم علیم کند بدانند که در آن حکمتی (۶)عظیم هست اگرچه أفهام ایشان از إدراک آن قاصر باشد،و ثانیا به ایشان فهمانید که سبب اختیار إنسان و فضیلت او بریشان (۷)آنست که إنسان را قابلیّت (۸)علم و معرفت بر وجه کمال هست و ایشان را نیست و شک نیست که هریک از أفراد إنسان را قابلیّت مرتبه ای از مراتب کمال هست (۹)و (۱۰)آن بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات (۱۱)بیشمار حاصل می گردد (۱۲)و اگرچه به حسب (۱۳)استعدادات ذاتی هریک به مرتبه[ای]می رسند (۱۴)فوق (۱۵)دیگری (۱۶)به تفضّل (۱۷)حضرت باری تعالی چنانکه منقولست که:کلّ (۱۸)میسّر لما خلق له، (۱۹)یعنی:هرکس (۲۰)را آسانست رسیدن به مرتبه[ای]که از برای آن مرتبه مخلوق

ص:۳۰۵

۱- ((۱)) -است/ M ندارد.

۲- ((۲)) -کنند/در R «کند»بوده و با دستکاری به«کنند»بدل گردیده است.

۳- ((۳)) -چون ملایک/ M ملایق.

۴- ((۴)) -متعال/در M لام زیر دارد.

۵- ((۵)) -شانه/ M شانه.

۶- ((۶)) -حکمتی/در M حاء زبر دارد!

۷- ((۷)) -بریشان/ M بر ایشان.

۸- ((۸)) -قابلیّت/در M باء نیز زبر دارد!

۹- ((۹)) -و ایشان را نیست...هست/ M ندارد.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -مجاهدات/ M مجامداه.

۱۲- ((۱۲)) -می گردد/ M می کرد.

۱۳- ((۱۳)) -حسب/زبر سین در M إظهار شده است.

۱۴- ((۱۴)) -می رسند/زبر راء و سین در M إظهار گردیده است.

۱۵- ((۱۵)) -فوق/زبر فاء در M إظهار گردیده است.

۱۶- ((۱۶)) -دیگری/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -تفضّل/ M تفضیل.

۱۸- ((۱۸)) -کلّ/در M لام مشدّد پیش دارد.

۱۹- ((۱۹)) -له/در M نیامده است.

۲۰- ((۲۰)) -هرکس/در R «هرکسی»بوده و با دستکاری به«هرکس»بدل ساخته شده یا-

شـده اند،و فَوْقَ کُلِّ (۱)ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ (۲)و مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ (۳)(۴)و (۵)از مضامین أحادیث سابق مستفاد گشت (۶)و (۷)أحـادیث متواتر (۸)بریـن معنی شاهـد (۹)است که خـدای-تبـارک و تعـالی-دمیـان رای و استعدادات ایشـان رای مختلف (۱۰)آفریده ست و لیکن (۱۱)همه رای قابلیّتی (۱۲)داده است که در خور آن قابلیّت تحصـیل کمالی بکنند و (۱۳)بیش از آن مرتبه از او (۱۴)نطلبیده است،و این ظلم نیست،بلکه عین عدالت و (۱۵)حکمتست و (۱۶)حصول این کمالات (۱۷)به عبادات و (۱۸)مجاهـدات می شـود چنـانکه در کلاـم مجیـد ربّـانی واقـع اسـت (۱۹)کـه: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ (۲۰)إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ (۲۱)(۲۲)یعنی:نیافریدم جنّیان و آدمیان رای مگر از برای آنکه عبادت کنند مرا.

[حدیث قدسی]

و در حدیث قدسی از طرق (۲۳)عامّه و خاصّه (۲۴)وارد شده است که رسول (۲۵)خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۲۶)-فرمود

۱- ((۱)) -کلّ/ M کلّ.

۲- ((۲)) -قرآن کریم:س ۱۲،ی ۷۶.

۳- ((۳)) -معلوم/ M ندارد.

۴- ((۴)) -قرآن کریم:س ۳۷،ی ۱۶۴.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -گشت/در M شین زیر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -متواتر/ M تره[!].

۹- ((۹)) -شاهد/ M شاهده.

۱۰- ((۱۰)) -مختلف/در M فاء زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -و لیکن/حرف یکم در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -قابلیّتی/در M باء زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -از او/ M ازو.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -کمالات/ M کلمات.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -واقع است/ M واقعست.

۲۰- ((۲۰)) -الإنس/در M سین زیر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -لیعبدون/ R لیعبدون. M لیعبدون.

۲۲- ((۲۲)) -قرآن کریم:س ۵۱،ی ۵۶.

۲۳- ((۲۳)) -طرق/ M طرقه.

۲۴- ((۲۴)) -عامّه و خاصّه/در M میم و صاد زیر دارد.

۲۵- ((۲۵)) -رسول/ M +که رسول.

۲۶- ((۲۶)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

كه:لمّا أسرى بی قلت:يا ربّ! (۱)ما حال المؤمن عندك؟قال:يا محمّد!من أهان لی وليّا فقد بارزنی بالمحاربه و أنا أسرع شیء إلی نصره أوليائی و ما تردّدت عن شیء أنا فاعله كتردّدی عن وفات المؤمن يكره الموت (۲)و أكره مسائته و إنّ من عبادی (۳)المؤمنين من لا يصلحه (۴)إلاّ الفقر (۵)و لو صرفته إلی غير ذلك لهلك و ما يتقرّب إلیّ عبد من عبادی بشیء أحبّ (۶)إلیّ ممّا افترضت (۷)عليه و إنّه ليتقرّب (۸)إلیّ بالنّافله حتّی أحبّه (۹)فإذا أحببته (۱۰)كنت سمعه الّذی يسمع به و بصره الّذی يبصر به و لسانه الّذی ينطق به و يده الّتی يبطش بها، إن (۱۱)دعانی أجبته (۱۲)و إن سألنی أعطيته (۱۳). (۱۴)

آن حضرت می فرمايند:شبی كه مرا به عالم بالا برند گفتم:پروردگارا!حال مؤمن نزد تو چونست؟خطاب از حضرت ربّ العزّه رسيد (۱۵)كه:يا محمّد!حال مؤمن نزد من آنست (۱۶)كه هر كه خوار گرداند دوست مرا چنانست كه با من جنگ كرده است (۱۷)و من زودتر از همه كس (۱۸)ياری می دهم (۱۹)دوستان خود رای و ديگر حال مؤمن آنست كه من

۱- ((۱)) -ربّ/ M ربّ.

۲- ((۲)) -الموت/در M تاء زير دارد.

۳- ((۳)) -عبادی/زبر ياء در M إظهار شده است.

۴- ((۴)) -يصلحه/ M يصلحه.

۵- ((۵)) -الفقر/ M الفقر.

۶- ((۶)) -أحبّ/ R احبّ.ضبط نص،موافق M است.

۷- ((۷)) -افترضت/در M تاء زبر دارد.

۸- ((۸)) -ليتقرّب/در M لام زير دارد.

۹- ((۹)) -أحبّه/ R احبّه.در M ،باء،تشديد دارد و بس.

۱۰- ((۱۰)) -أحببته/در M تاء زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -إن/ M انّ.

۱۲- ((۱۲)) -أجبته/ M احببته.

۱۳- ((۱۳)) -أعطيته/در M تاء زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -نگر:الكافی،ط.غفّاری،۳۵۲/۲ و ۳۵۳.

۱۵- ((۱۵)) -رسيد/در M سين زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -آنست/ M اينست.

۱۷- ((۱۷)) -جنگ كرده است/ M كرده است.

۱۸- ((۱۸)) -كس/ M كس.

۱۹- ((۱۹)) -می دهم/زير دال در M إظهار گرديده است.

تردّد ندارم در هر چیز که می کنم مثل تردّدی که دارم در میرانیدن بنده مؤمن که او نمی خواهد مرگ رای و من نمی خواهم که او آزرده شود؛و دیگر (۱)آنکه بعضـی از بندگان مؤمن هسـتند که صـلاح حال ایشان نیست مگر در توانگری و (۲)اگر او رای از آن حال به حالی دیگر گردانم هر آینه هلاک شود،و بعضی از بندگان مؤمن من (۳)هست (۴)که صلاح حال او نیست مگر در فقر و (۵)اگر بگردانـم او رای بـه غیر آن هرآینه (۶)هلاک شود؛و (۷)دیگر آنکه نزدیک نمی گردد به من بنـده[ای] (۸)از بنـدگان (۹)مـن بـه چیزی کـه دوسـت تر باشـد بـه نزد مـن از آنچـه بر وی واجب گردانیـده ام و بعـد از قرب به فرایض (۱۰)بـدرستی که نزدیـک می گردد به سوی من به سـبب کردن سـنّتیها تا به مرتبه ای که من دوست دارم (۱۱)او را.پس چون من دوست او شدم خواهم بود به منزله (۱۲)گوش او که به من شنوا باشد و به منزله (۱۳)دیده او که به من بینا باشد و به منزله زبان او که به من گویا باشد و به منزله دست او که به (۱۴)من روان باشد و (۱۵)اگر بخواند مرا إجابت (۱۶)می کنم او رای و اگر سؤال کند مرا عطا می کنم او را.

و برین مضمون أحادیث از طرق (۱۷)شیعه و (۱۸)سنّی بسیار وارد شده است.به همین اکتفا کردیم.

۱- ((۱)) -و دیگر/ M و دیکر.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -من/ M ندارد.

۴- ((۴)) -هست/ M هستند.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -هر آینه/ M ندارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -بنده ای/ M ندارد.

۹- ((۹)) -بندگان/در M دال زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -فرایض/ M فرائض.

۱۱- ((۱۱)) -دوست دارم/ R دوستدارم.

۱۲- ((۱۲)) -منزله/در M زای زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -منزله/در M زای زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -به/در M زیر باء إظهار گردیده است.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -إجابت/ M اجابت اجابت.

۱۷- ((۱۷)) -طرق/ M طرقه.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

ای عزیز!نیکو تأمّل (۱)کن در معنی این حدیث و ملاحظه (۲)نما که یک مرتبه خدای -تبارک و تعالی-او را به منزله (۳)خود گردانید و خواری مؤمن را به منزله (۴)حرب (۵)خود گردانید چنانکه اگر کسی محبوب کسی را اندک آزار دهد محبّ او را صد هزار آزار (۶)داده است و (۷)اگرچه ذات مقدّس متعال (۸)-عزّ شانه-از آن برتر است که او را خشنودی (۹)یا آزاری که از صفات مخلوقست عارض گردد و دیگر آنکه خود را به منزله (۱۰)متردّد (۱۱)گردانید (۱۲)هرچند آن حضرت-تبارک و تعالی-از آن (۱۳)منزّه است که او را تردّد باشد،بلکه بر مقتضای مصلحت (۱۴)حکم او جاریست-تعالی شانه.و (۱۵)گویا معنیش آنست که:اگر من تردّد می کردم در چیزی هر آینه تردّد می کردم در میرانیدن بنده مؤمن، و (۱۶)یا آنکه خود را به منزله متردّد گردانید در آزار رسانیدن به مؤمن چنانکه پدر مشفق و مادر مهربان هرگاه خواهند به فرزند خود نشتری (۱۷)زنند (۱۸)که سبب حیات او باشد از جهت غلبه (۱۹)خون،متردّدند؛گاهی ملاحظه (۲۰)نفع دایمی می کنند و إراده فصد می نمایند

۱- ((۱)) -تأمّل/ M تامل.

۲- ((۲)) -ملاحظه/در M حرف یکم زبر دارد.

۳- ((۳)) -منزله/ M منزله.

۴- ((۴)) -منزله/در M زای زبر دارد.

۵- ((۵)) -حرب/ M حرب.

۶- ((۶)) -آزار/در M راء زیر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -متعال/ M متعالی.

۹- ((۹)) -خشنودی/ M خوشنودی.

۱۰- ((۱۰)) -منزله/در M زای پیش دارد.

۱۱- ((۱۱)) -متردّد/ R متّردد.

۱۲- ((۱۲)) -گردانید/ M کردانیده.

۱۳- ((۱۳)) -آن/در M «ن»زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -مصلحت/در M صاد و حاء زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -نشتری/در R دو نقطه نیز زیر شین به نظر می رسد ولی ای بسا لکّه باشد و بس چرا که جز دندانه«ن»هیچ دندانه دیگری ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -زنند/در M دال زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -غلبه/در M باء هم زیر دارد و هم زبر.

۲۰- ((۲۰)) -ملاحظه/حاء در M زیر دارد.

و گاهی ملاحظه (۱)آزار فرزند می نمایند و از آن معنی باز می ایستند (۲)از جهت محبّت؛ بخلاف فصّاد (۳)که او را این تردّد (۴)نیست از جهت عدم محبّت؛و این معنی مؤیّد (۵)معنی محبوبیّت است.و (۶)آنکه درین (۷)حدیث وارد شده است که مؤمن نمی خواهد (۸)مرگ را با آنکه (۹)در قرآن مجید و أحادیث بسیار وارد شده است که دوستان او خواهان مرگند و اگرنه أجل مقرّر باشد،یک چشم زدن قرار نمی گیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان (۱۰)،محمول بر آنست که نخواستن ایشان مرگ را از جهت تحصیل سعادات (۱۱)و زیادتی طاعات و عباداتست که سبب علوّ درجات ایشان شود و به نهایت مرتبه خود برسند،و چون نمی دانند که دیگر بودن ایشان از برای ایشان (۱۲)نفع ندارد و رفتن از برای ایشان (۱۳)بهتر است ازین جهت نمی خواهند مرگ را،و اگرنه از جهت رسیدن به مطلوب، مردن (۱۴)عین مطلوب ایشانست (۱۵).و دیگر آنکه حضرت عزّت-تعالی شانه-با ایشان لطف می کند به آنچه صلاح حال ایشان در آنست؛بعضی را به فقر سرافراز می گرداند و ایشان به آن افتخار می کنند (۱۶)بر عالمیان،و بعضی را به توانگری غنی می گرداند و ایشان أموال خود را در راه آن حضرت إیثار می کنند.و (۱۷)دیگر شانی و مرتبتی (۱۸)که از

۱- ((۱)) -ملاحظه/حاء در M زیر دارد.

۲- ((۲)) -باز می ایستند/ M باز ایستند.

۳- ((۳)) -فصّاد/ M فصاد.

۴- ((۴)) -تردّد/ M تردد.

۵- ((۵)) -مؤیّد/ M مؤید.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -درین/ M در این.

۸- ((۸)) -نمی خواهد/در M دال زیر دارد.

۹- ((۹)) -با آنکه/ M بانکه.

۱۰- ((۱۰)) -سنج:شرح خطبه متقین مجلسی أوّل،ص ۷۴.

۱۱- ((۱۱)) -سعادات/ M سعادات.

۱۲- ((۱۲)) -ایشان/در M «ن»زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -نفع ندارد و رفتن از برای ایشان/ M ندارد.

۱۴- ((۱۴)) -مردن/ M مردی.

۱۵- ((۱۵)) -ایشانست/ M ایشان است.

۱۶- ((۱۶)) -می کنند/ M می کند.

۱۷- ((۱۷)) -و/در M زبر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -مرتبتی/ R مرتبه.ضبط نص موافق M است.

برای مؤمن مقرّر ساخت،مرتبه قرب آن حضرت به فرایض (۱)و نوافل است (۲)که در قرب فرایض (۳)مرتبه محبّیّت (۴)حاصل می گردد و در قرب نوافل مرتبه محبوبیّت.و (۵)چون معنی قرب،غموضـی دارد،ناچار است از آنکه آن (۶)را توضیحی داده شود:

[در معنای قُرب]

بدان که ذات مقدّس متعال-عزّ شانه-از شایبه قرب مکانی منزّه و (۷)مبرّاست،چرا که قرب مکانی متضمّن کون در مکان است و آن مستلزم احتیاج است و احتیاج مستلزم إمکان است (۸)و إمکان (۹)منافی وجوب وجود؛چنانکه عارف ربّانی،حکیم سنایی (۱۰)- قدّس سرّه (۱۱)-می فرماید:

با مکان آفرین مکان چه کند؟ آسمانگر خود آسمان چه کند؟

کی مکان باشدش ز بیش و (۱۲)ز کم که مکان خود مکان ندارد هم

آسمان دی نبود امروزست باز فردا نباشد او نوزست (۱۳)

پس بـدان که معنی قرب به لسان أرباب (۱۴)التّحقیق و العرفان (۱۵)آنست که چون مبیّن شـد که:غرض از خلق عالم علوی و سفلی (۱۶)،إیجاد إنسان کامل است (۱۷)چرا کـه او (۱۸)مظهریّت جمیع صـفات (۱۹)جمـال و جلال (۲۰)دارد بخلاف باقی مظاهر که هریک (۲۱)مظهر

۱- ((۱)) -فرایض/ M فرائض.

۲- ((۲)) -نوافل است/ M نوافلست.

۳- ((۳)) -فرایض/ M فرائض.

۴- ((۴)) -محبّیّت/ M محبت.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -آن/ M او.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -إمکان است/ M امکانست.

۹- ((۹)) -إمکان/در M میم زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -سنایی/ M سنائی.

۱۱- ((۱۱)) -قدّس سرّه/ M قدس سره.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -نوز/ M و R نور.

۱۴- ((۱۴)) -أرباب/بای پایانی در M زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -العرفان/در M «ن»زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -سفلی/در M سین زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -کامل است/ M کاملست[کذا].

۱۸- ((۱۸)) -او/ M ندارد.

۱۹- ((۱۹)) -صفات/در M تاء زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -جلال/در M حرف پایانی زیر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -هریک/زبر باء در M إظهار گردیده است.

بعضی از أسما و صفاتند چنانکه در کلام مجید ربّانی واقعست: سَنُرِیهِمْ آیاتِنا (۱)فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ أَلاٰ إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقٰاءِ رَبِّهِمْ أَلاٰ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ (۲)(۳)

تفسیر این آیت (۴)چنانکه محقّقان ذکر کرده اند-و اللّه أعلم-آنست که زود باشد که (۵):

بنمائیم ایشان را آیات و علامات خداوندی خود را در آفاق که عالم کبیر است و در أنفس ایشان که عالم صغیر است تا (۶)ظاهر گردد ایشان را که اوست واجب الوجود (۷).

آیا کافی نیست پروردگار تو آنکه او بر همه چیز گواهست و حاضر؟یعنی ذات او در ظهور به مرتبه ایست که أشیا به آن ظهور دارند؛چه احتیاج دارد به دلیل تا آنکه أشیا دلیل ظهور او باشند؟بدرستی که ایشان در شک اند از لقای پروردگار خود.بدرستی که او به همه چیزها إحاطه کرده است به إحاطه ای که عقل به آن راه ندارد-چنانکه شیخ محمود (۸)-قدّس سرّه-می فرماید:

ظهور جمله أشیا به ضدّست ولی حق را نه مانند و نه ندّست

چو (۹)نبود ذات حق را شبه و (۱۰)همتا ندانم تا چگونه داند او را

چو (۱۱)آیاتست روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن ز آیات

همه عالم به (۱۲)نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا؟

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدائیست پنهان (۱۳)

۱- ((۱)) -ایاتنا/ M ایاتنا.

۲- ((۲)) -محیط/ M محیط.

۳- ((۳)) -قرآن کریم:س ۴۱،ی ۵۳ و ۵۴.

۴- ((۴)) -آیت/ R آیه. M ایه.

۵- ((۵)) -زود باشد که/در M مکرّر نوشته شده است.

۶- ((۶)) -تا/ M یا.

۷- ((۷)) -واجب الوجود/در M باء زبر دارد.

۸- ((۸)) -مراد شیخ محمود شبستری(ف:۷۴۰ ه.ق.)است.

۹- ((۹)) -چو/ M چه.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M نیامده است.

۱۱- ((۱۱)) -چو/ M چه.

۱۲- ((۱۲)) -به/ M ز.

۱۳- ((۱۳)) -نگر:مجموعه آثار شیخ محمود شبستری،ص ۷۰ و ۷۱.(بخش گلشن راز).

[در تفسیر(أمانت)]

و (۱)دیگر ایزد متعال-جلّ جلاله (۲)-می فرماید که: إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَهَ عَلَى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّهُ (۳)كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً . (۴)یعنی:بدرستی (۵)که ما عرض کردیم بار أمانت را بر آسمانها (۶)و زمینها و (۷)کوهها یا بر ساکنان اینها؛پس ایشان إبا کردند که این بار را بردارند و ترسیدند و برداشت او را آدمی.بدرستی (۸)که او بسیار ستمکارست (۹)و بسیار نادان.

و در تفسیر«أمانت»اختلاف بسیار واقع (۱۰)شده است و لیکن آنچه (۱۱)أکثر أهل عرفان برآنند آنست که مراد ازین (۱۲)«بار أمانت»مرتبه جامعیّت است که عالم علوی و سفلی (۱۳)را قابلیّت این مرتبه نبود (۱۴)چنانکه بعضی از محقّقان (۱۵)فرموده اند که:حق-سبحانه و تعالی -بر أهل آسمان (۱۶)و زمین و جبال (۱۷)عرض فرمود و (۱۸)إبا کردند از حمل آن به جهت عدم استعداد و چون إنسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلومست بر نفس خود که إفنای ذات خود می کند در هویّت مطلقه و جهولست (۱۹)که غیر حق را نمی شناسد یا ظلومست به واسطه (۲۰)استیلای قوّت غضبی و جهولست به حسب غلبه (۲۱)قوّت شهوانی و آدمی به قوّت عقلی این دو قوّت را از تعدّی نگاه می دارد و بر

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -جلاله/ M و جلاله.

۳- ((۳)) -إنّه/ M انّه.

۴- ((۴)) -قرآن کریم:س ۳۳،ی ۷۲.

۵- ((۵)) -بدرستی/در M دال زبر دارد.

۶- ((۶)) -آسمانها/ M اسمانها.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -بدرستی/ M بدرستی.

۹- ((۹)) -ست/ M است.

۱۰- ((۱۰)) -واقع/ M ندارد.

۱۱- ((۱۱)) -آنچه/ M انکه.

۱۲- ((۱۲)) -ازین/ M از این.

۱۳- ((۱۳)) -سفلی/ M سفلی.

۱۴- ((۱۴)) -نبود/در M «و»زبر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -محقّقان/ M محققین.

۱۶- ((۱۶)) -آسمان/ M اسمان.

۱۷- ((۱۷)) -و جبال/ M و خیال.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -جهولست/ M جهولت.

۲۰- ((۲۰)) -به واسطه/ M بواسطه.

۲۱- ((۲۱)) -غلبه/در M باء زبر دارد.

طریقه اعتدال (۱)می آورد و مستجمع جمیع صفات کمال می گردد.و أرباب عرفان را در تفسیر این آیت (۲)تحقیقات لطیف هست که اینجا مقام آن نیست؛و اللّه أعلم بحقائق (۳)الأمور.

دیگر در حدیث قدسی واردست (۴)که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که:لا یسعنی (۵)أرضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی (۶)المؤمن (۷)؛یعنی:وسعت و گنجایش من ندارد عالم سفلی (۸)و نه عالم علوی،و لکن وسعت و گنجایش دارد مرا دل بنده مؤمن (۹).و چنانکه حضرت أمیر المؤمنین و إمام المتّقین و لسان ربّ العالمین (۱۰)می فرماید که:

و تحسب أنّك (۱۱)جرم صغیر و فیك انطوی العالم الأكبر

و أنت الكتاب المبین الّذی بأحرفه یظهر المضمر (۱۲)

یعنی:تو می پنداری (۱۳)که کوچکی چون جثّه تو (۱۴)کوچکست و (۱۵)حال آنکه در تو پنهان است عالم أکبر یعنی هرچه در آفاقست در نفس تو از آن نمونه ای (۱۶)هست-و تحقیق این

۱- ((۱)) -اعتدال/در M لام زیر دارد.

۲- ((۲)) -آیت/ M آیهْ.

۳- ((۳)) -بحقائق/ R بحقایق. M بحقایق.

۴- ((۴)) -واردست/ M وارد است.

۵- ((۵)) -یسعنی/ M یسعنی.

۶- ((۶)) -عبدی/ M عبد.

۷- ((۷)) -به عنوان حدیث قدسی آمده است در M .

۸- ((۸)) -عالم سفلی/ M ندارد.

۹- ((۹)) -بنده مؤمن/چنین است در R و M ؛و البتّه درست و دقیق آن بود که«عبدی المؤمن»به «بنده مؤمن من»ترجمه شود.

۱۰- ((۱۰)) -ربّ العالمین/در M «ن»زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -أنّك/در M حرف یکم هم زیر دارد و هم زبر.

۱۲- ((۱۲)) -با تفاوت ضبط آمده است در:شرح فصوص الحکم قیصری،ص ۹۱.

۱۳- ((۱۳)) -می پنداری/ M پنداری.

۱۴- ((۱۴)) -تو/ M تو.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -نمونه ای/ R نمونه. M موافق ضبط متن ماست.

معنی در کتب أهل عرفان مبیّن است-و تویی (۱)کتاب مبینی که به حرفهای خود ظاهر می گرداند پنهان را یعنی آنچه خدای-تبارك و تعالی-می فرماید که: وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۲)یعنی:نیست تر و خشکی مگر آنکه در کتاب مبین هست.

و در جایی (۳)دیگر می فرماید که:و ما یعزب عنه مثقال ذرّه فی الأرض و لا فی السّمآء و لا أصغر من ذلك و لا أکبر إلاّ فی کتاب مبین، (۴)یعنی:پنهان نیست از او هم سنگینی ذرّه ای (۵)،نه در زمین (۶)و نه در آسمان (۷)و نه کوچک تر و (۸)نه بزرگ تر مگر آنکه در کتاب مبین مسطور (۹)است.و مفسّران را در تفسیر«کتاب مبین»خلافست.بعضی گفته اند:مراد از آن لوح محفوظ است، (۱۰)و بعضی گفته اند که:قرآن مجید است چنانکه در أحادیث أهل بیت واقع است (۱۱)که علم ما کان و ما (۱۲)یکون تا روز قیامت همه در قرآن هست و لیکن عقول مردمان از رسیدن به کنه آن عاجز است و (۱۳)أهل بیت-صلوات اللّه علیهم أجمعین-به آن عالمند چنانکه-إن شاء اللّه-در مبحث علم ایشان خواهد آمد مبسوط،و بعضی گفته اند که:مراد از آن حقیقت جامعه محمدیّه (۱۴)است-صلوات اللّه و سلامه علیه-که مستجمع جمیع صفات جمال و (۱۵)جلال بود که با او خطاب کردند که (۱۶): وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ

۱- ((۱)) -تویی/ M توئی.

۲- ((۲)) -قرآن کریم:س ۶،ی ۵۹.

۳- ((۳)) -جایی/چنین است در R . M جای.

۴- ((۴)) -ظاهرا در اینجا دو آیه از قرآن کریم(س ۱۰،ی ۶۱؛س ۳۴،ی ۳)در حافظه ماتن خلط شده است.

۵- ((۵)) -ذرّه ای/ M ذره.

۶- ((۶)) -زمین/ M اسمان.

۷- ((۷)) -آسمان/ M زمین.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

۹- ((۹)) -مسطور/در M راء زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -است/ M ست.

۱۱- ((۱۱)) -واقع است/ M واقعست.

۱۲- ((۱۲)) -ما/ M ندارد.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -محمّدیّه/ R محمدیه.ضبط نص،موافق M است.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -که/ M ندارد.

عَظِیمٍ (۱)و حضرت می فرماید که:مراد از کتاب مبین حقیقه جامعه إنسانست که بدن او را نسخه مجموعه موجودات عالم سفلی (۲)کرده اند و او من حیث البدن مایلست به عالم سفلی (۳)و صفات (۴)ذمیمه که سباع (۵)و (۶)بهایم و غیر (۷)ایشان را می باشد و من حیث الرّوح مایلست (۸)به عالم علوی (۹)و اتّصاف به صفات (۱۰)إلهی و او را مرتبه (۱۱)جامعیّت حاصلست چنانکه منقولست از حضرت إمام به حق ناطق،جعفر بن (۱۲)محمّد الصّادق- صلوات اللّه و سلامه علیهما-در حدیثی طویل که مجملی (۱۳)از مضمون آن اینست که:خدای- تبارک و تعالی-عقل را آفرید از نور خود و آن خلق أوّل بود از روحانیان (۱۴)و او را فرمود که:

برو،رفت.و فرمود که:بیا،آمد (۱۵).پس حق-سبحانه و تعالی (۱۶)-فرمود که:من آفریدم تو را خلقی عظیم (۱۷)و تفضیل دادم تو را بر جمیع خلق خودم.پس جهل را آفرید.فرمود که:

برو،رفت.و فرمود که:بیا،نیامد (۱۸).خطاب آن حضرت رسید که:تکبّر کردی،لعنت بر تو باد!پس از برای عقل هفتاد و پنج لشکر مقرّر فرمود.پس چون جهل (۱۹)دید عطای إلهی را

۱- ((۱)) -قرآن کریم:س ۶۸،ی ۴.

۲- ((۲)) -سفلی/در M سین پیش دارد.

۳- ((۳)) -کرده اند...سفلی/ M ندارد.

۴- ((۴)) -و صفات/ M و صفات.

۵- ((۵)) -سباع/در M عین زیر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -غیر/در M زبر غین إظهار شده است.

۸- ((۸)) -مایلست/ R مائلست.در M مانند متن است.

۹- ((۹)) -علوی/در M عین زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -صفات/در M صاد زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -مرتبه/ M بمرتبه.

۱۲- ((۱۲)) -بن/ M ابن.

۱۳- ((۱۳)) -مجملی/ M مجمل.

۱۴- ((۱۴)) -روحانیان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -آمد/ M امد.

۱۶- ((۱۶)) -و تعالی/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -عظیم/ M ندارد.

۱۸- ((۱۸)) -نیامد/ M نیامد.

۱۹- (۱۹)) -جهل/ M چهل.

نسبت به عقل با او دشمن شد و (۱)گفت:یا رب! (۲)او (۳)خلقی است (۴)مثل من،او را آفریدی و إکرام کردی و قوّت دادی،مرا نیز آنقدر لشکر بده که او را دادی.خطاب رسید که:تو را نیز دادم.پس حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه-صفات کمال را با أضداد آن بیان می فرمایند که هر صفت کمال که بود (۵)به عقل دادند و أضداد آن را به جهل دادند؛ (۶)و اللّه أعلم بحقائق (۷)الأمور.آنچه به خاطر می رسد آنست که مراد از عقل،روح إنسان است (۸)که او را قابلیّت اتّصاف به صفات کمال کرامت کرده اند،و (۹)مراد از جهل،طبیعت عنصری و روح حیوانی (۱۰)است که او را نفس أمّاره می خوانند و او مایلست به جمیع أوصاف ذمیمه و إنسان کامل کسی است که این صفات رذیله را از خود زایل گرداند به ریاضات و مجاهدات و موصوف گردد به أخلاق إلهی که صفات کمالست.و شرح این سخن را نهایت نیست خصوصا (۱۱)از أحادیث أئمّه معصومین-صلوات اللّه علیهم أجمعین-و لیکن (۱۲)ناچار است که به شمّه ای (۱۳)از آن إشاره شود.

بدان-وفّقک اللّه لسعاده الدّارین!-که قرب فرایض (۱۴)و (۱۵)نوافلی که در حدیث مذکور

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -رب/ M رب.

۳- ((۳)) -او/ M آن.

۴- ((۴)) -خلقی است/ M خلقیست.

۵- ((۵)) -بود/ M بود.

۶- ((۶)) -دادند/در M حرف واپسین زبر دارد.از برای ملاحظه این حدیث بتفصیل آن نگر: الکافی،تحقیق غفّاری،۲۱/۱-۲۳.

۷- ((۷)) -بحقائق/ R بحقایق. M بحقایق.

۸- ((۸)) -إنسان/ M انسانست.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -حیوانی/ M انسانی.

۱۱- ((۱۱)) -خصوصا/ M خصوصا.

۱۲- ((۱۲)) -ولیکن/در M زبر یکم إظهار گردیده است.

۱۳- ((۱۳)) -شمّه ای/ M شمه.

۱۴- ((۱۴)) -فرایض/در M حرف ما قبل آخر نه نقطه دارد،نه همزه،و نه حرکت؛تنها دندانه دارد.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

وارد شده است،تحقیق او کما ینبغی متعسّر است،بلکه متعذّر،و لیکن (۱)هرچه را همه در نتوان یافتن (۲)همه را ترک نباید کرد؛اگر به آن إشاره شود مهیّج (۳)شوق سالکان إلی اللّه خواهد بود و مبیّن مراتب و حالات أمیر مؤمنان و (۴)مولای (۵)متّقیان که این سلسله به آن حضرت منتهی می شود،و سالک (۶)عارف چون نظر کند،خواهد (۷)دید که در هر مرتبه (۸)ازین (۹)مراتب ذات مقدّس مرتضوی در اوج کمالست؛چرا که أصل خلقت آن حضرت از نور است چنانکه در أحادیث متواتره مبیّن شد،و (۱۰)أنوار أوصاف إلهی که به آن (۱۱)نور منضم گردد،نور علی نور (۱۲)می شود؛ یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ (۱۳)وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ (۱۴).و (۱۵)اگر آنکه این بنده در هر مقامی إثبات کنم از أحادیث سنّیان (۱۶)که آن حضرت به اعتقاد ایشان سلطان آن مقام است این کتاب (۱۷)گنجایش آن ندارد.إن شاء اللّه بعد ازین (۱۸)کتابی بنویسم و در آنجا بیان مقامات کنم و (۱۹)بیان کنم که این علوم مستفاض (۲۰)است از أنوار آن حضرت-صلوات اللّه و سلامه علیه- بعون اللّه الملک الوهّاب.

۱- ((۱)) -ولیکن/در M حرف یکم زبر دارد.

۲- ((۲)) -یافتن/ M یافت.

۳- ((۳)) -مهیّج/ M هیچ.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -مولای/در M زبر یکم إظهار گردیده است.

۶- ((۶)) -سالک/در M واپسین حرف زبر دارد.

۷- ((۷)) -خواهد/ M خواهد.

۸- ((۸)) -هر مرتبه/ M هر مرتبه.

۹- ((۹)) -ازین/ M از این.

۱۰- ((۱۰)) -و/در M زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -به آن/ M بان.

۱۲- ((۱۲)) -نور/در M راء تنوین جر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -یضیء/ M یضیء.

۱۴- ((۱۴)) -قرآن کریم:س ۲۴،ی ۳۵.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -سنّیان/در M سین زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -کتاب/در M واپسین حرف زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -ازین/ M از این.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -مستفاض/ M استغاض.

[در بلندی مراتب مؤمنان و أوصاف کمال ایشان]

پس بر سبیل إجمال بدان که در قرآن مجید آیاتی که دلالت می کند بر بلندی مراتب مؤمنان و أوصاف کمال ایشان بسیار است (۱)و در حدیث همّام (۲)که از مولای مؤمنان و (۳)کلام اللّه النّاطق (۴)سؤال می کند از صفات متّقیان (۵)و مؤمنان و (۶)آن حضرت قریب به دویست و (۷)بیست و پنج صفت (۸)از برای او بیان کرد و (۹)او را تاب شنیدن نماند (۱۰)و (۱۱)در أثنای بیان (۱۲)آن حضرت نعره ای (۱۳)زد و جان به حق تسلیم کرد (۱۴)؛و در حدیثی دیگر که از حضرت جعفر بن (۱۵)محمّد الصّادق-صلوات اللّه (۱۶)علیهما-منقولست که در کافی (۱۷)مسطور است صد و پنجاه صفت است؛و زیاده ازین (۱۸)و (۱۹)کمتر ازین (۲۰)نیز أحادیث بسیار است؛و (۲۱)از شیخ المشایخ أبو بکر کتّانی (۲۲)منقولست که:میان بنده (۲۳)و خدای-تبارک و تعالی

ص:۳۱۹

۱- ((۱)) -بسیار است/در M راء زبر دارد.

۲- ((۲)) -همّام/ M همام.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -النّاطق/ M ناطق.

۵- ((۵)) -متّقیان/در M واپسین حرف زیر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -و/در M زبر دارد.

۸- ((۸)) -صفت/در M صاد زبر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -نماند/ M نماند.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -بیان/ M بیان.

۱۳- ((۱۳)) -نعره ای/ M نعره.

۱۴- ((۱۴)) -از برای ملاحظه این حدیث،نگر:شرح خطبه متّقین مجلسی اوّل،صص ۴۰-۴۶.

۱۵- ((۱۵)) -بن/ M ابن.

۱۶- ((۱۶)) -اللّه/ M ندارد.

۱۷- ((۱۷)) -نگر:أصول کافی،با ترجمه و شرح آیه اللّه کمره ای،ط.أسوه،۱۴/۵-۲۲،«باب المؤمن و علاماته و صفاته»،ح ۱.

۱۸- ((۱۸)) -ازین/ M از این.

۱۹- ((۱۹)) -و/در M زبر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -ازین/ M از این.

۲۱- ((۲۱)) -و/در M زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -کتّانی/ M کنانی.مراد أبو بکر محمّد بن علی کتّانی است(در گذشته به ۳۲۲ ه.ق).درباره وی نگر:نفحات الأنس،ط.عابدی،ص ۱۸۱.

۲۳- ((۲۳)) -بنده/ M ندارد.

-هزار مقام است از نور و ظلمت (۱)؛و در أحادیث نبوی-صلوات اللّه و سلامه علیه-وارد است (۲)که میان بنده و (۳)حق-سبحانه و تعالی-هفتاد هزار حجابست (۴)از نور و ظلمت. (۵)

و مشایخ صوفیه-رضوان اللّه علیهم-هریک (۶)به نحوی بیان کرده اند (۷)أمّا حضرت خواجه عبد اللّه أنصاری أصول اینها را در صد مقام (۸)آورده اند (۹)و در هر مقامی سه درجه ذکر کرده اند (۱۰)و (۱۱)اگرچه أوّل و آخر (۱۲)مقام معلومست و لیکن (۱۳)وسط را مراتب غیر (۱۴)متناهی است (۱۵)و بدین سبب مقامات غیر متناهی می شود.لا جرم شروع شد در ذکر (۱۶)أصول مقامات: (۱۷)

بدان که آن ده (۱۸)قسم است:بدایات (۱۹)و (۲۰)أبواب و (۲۱)معاملات (۲۲)و أخلاق و (۲۳)

ص:۳۲۰

۱- ((۱)) -«إنّ بین العبد و الحقّ ألف مقام من نور و ظلمه»(منازل السّائرین،إعداد علی الشّیروانیّ، ص ۲۶؛و:شرح منازل السّائرین،القاسانیّ،تحقیق محسن بیدارفر،ص ۱۳ و ۱۴).

۲- ((۲)) -وارد است/ M وارد است.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -حجابست/در M باء زیر و سین زبر دارد.

۵- ((۵)) -نگر:شرح منازل السّائرین،القاسانیّ،ص ۲۹۰.

۶- ((۶)) -هریک/در M یاء و کاف زبر دارد.

۷- ((۷)) -کرده اند/در M دال زبر دارد.

۸- ((۸)) -مقام/در M واپسین حرف زیر دارد.

۹- ((۹)) -آورده اند/در M واپسین حرف زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -از برای مقامات صدگانه و درجات هر مقام نزد خواجه عبد اللّه أنصاری،نگر:منازل السّائرین،و:صد میدان.

۱۱- ((۱۱)) -و/در M زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -و آخر/ M و اخر.

۱۳- ((۱۳)) -و لیکن/زبر یکم در M إظهار شده است.

۱۴- ((۱۴)) -غیر/در M زبر یکم إظهار گردیده است.

۱۵- ((۱۵)) -متناهی است/ M متناهیست.

۱۶- ((۱۶)) -ذکر/در M راء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -مقامات/در M قاف زیر دارد!

۱۸- ((۱۸)) -ده/ M دو.

۱۹- ((۱۹)) -بدایات/در M تاء زیر دارد.

۲۰- ((۲۰)) -و/در M زبر دارد.

۲۱- ((۲۱)) -و/در M زبر دارد.

۲۲- ((۲۲)) -معاملات/در M تاء زیر دارد.

۲۳- ((۲۳)) -و/ M ندارد.

أصول و (۱)أوديه و (۲)أحوال و ولايات (۳)و (۴)حقايق و نهايات (۵).

أمّا بدايات (۶)دوازده بابست:

باب أوّل (۷)مقام يقظه است- يعني:بيداري-و آن چنانست كه آدمی كه صاحب (۸)نفس أمّاره است (۹)از جهت (۱۰)تعلّقات جسمانی بدنی از حق-سبحانه و تعالی-دور افتاده است (۱۱)و (۱۲)به مشتهيات (۱۳)نفسانی گرفتار شده است.چون توفيق إلهی رفيق او می شود از خواب غفلت بيدار می شود چنانكه حق-سبحانه و تعالی-می فرمايد كه: قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُكُمْ بِوٰاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ (۱۴)يعني:بگو-يا محمّد!-كه:من شما را پند می دهم به يک كلمه (۱۵)كه برخيزيد ازين خواب غفلت از برای (۱۶)خدای (۱۷)تعالی.و حضرت كلام اللّه النّاطق نيز بسيار می فرمايند در مواعظ (۱۸)و نصايح (۱۹)خود كه:ای عباد اللّه!از خواب غفلت بيدار شويد و اين بيداری به آن حاصل می گردد كه بنده ملاحظه نمايد نعمتهای إلهی را و (۲۰)ببينند كه نعمتهای او غير متناهيست و (۲۱)بدانند كه در شكر آنها تقصير كرده است و ديگر ملاحظه (۲۲)نمايد كه با خود چه كرده است و خود را مستحقّ (۲۳)عذاب إلهی

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -و/در M زبر دارد.

۳- ((۳)) -ولايات/در M حرف يكم زبر دارد.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -نهايات/در M تاء زير دارد.

۶- ((۶)) -بدايات/در M تاء زير دارد.

۷- ((۷)) -أوّل/در M بياض است.و در هامش كاغذ يک«اول»كوچک نوشته شده.

۸- ((۸)) -صاحب/ M صاحب.

۹- ((۹)) -أمّاره است/ M اماره.

۱۰- ((۱۰)) -جهت/در M جيم زبر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -افتاده است/ M افتاد است.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -مشتهيات/ M مشيتات.

۱۴- ((۱۴)) -قرآن كريم:س ۳۴،ی ۴۶.

۱۵- ((۱۵)) -كلمه/در M «م»زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -برای/در M ياء زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -خدای/در M ياء زير دارد.

۱۸- ((۱۸)) -مواعظ/ M مواعظه.

۱۹- (۱۹)) -نصایح/ M نصیحت.

۲۰- (۲۰)) -و/در M نیامده است.

۲۱- (۲۱)) -و/در M زبر دارد.

۲۲- (۲۲)) -ملاحظه/در M حاء زیر دارد.

۲۳- (۲۳)) -مستحقّ/ M مستحق.

گردانیده است؛پس مهیّا گردد که در مقام تلافی و تدارک درآید.و (۱)دیگر بداند که:

أوقات (۲)عزیز-که سرمایه عمر اوست (۳)همه را بر بـاد فنا داده است و (۴)روز به روز در نقصـان بوده است؛الحال مهیّا شود که تحصیل کمالات کند و (۵)کاری کند که هر روز در زیادتی باشد چنانکه کلام اللّه النّاطق می فرماید که:من استـوی یوماه فهو مغبون (۶)؛یعنی:

هرکه دو روز او مساوی باشد او مغبون است. (۷)پس بعد از ملاحظه اینها و أمثال اینها در مقام توبه در می آید.

باب دویم (۸)توبه است چنانکه خـدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: تُوبُوا إِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً (۹)(۱۰)یعنی:بازگشت کنید به پروردگار خود توبه[ای]که نصیحت کننده خلق باشد،یعنی:هرکه أثر توبه رای از شـما ببیند متنبّه شود و او نیز از معاصی باز آید،یا آنکه:

توبه کنیـد که هرچه از عمر ضـایع کرده ایـد به سـبب این توبه به إصـلاح آوریـد.و أحـادیث در ترغیب توبه بسیار است،بلکه وجوب توبه از ضروریّات دین است. (۱۱)

و توبه صـحیح وقتی حاصـل می شود (۱۲)که بـدانی گناهان رای و (۱۳)آنکه در وقت معصـیت (۱۴)حق-سبحانه و تعالی-در (۱۵)حال تو مطّلع بود (۱۶)و تو مصر بودی بر گناهان.به سبب این (۱۷)

۱- ((۱)) -و/در M زبر دارد.

۲- ((۲)) -أوقات/در M تاء زبر دارد.

۳- ((۳)) -اوست/ M است.

۴- ((۴)) -و/در M زبر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -مغبون/در M «ن»تنـوین جر دارد.از برای این روایت نگر:أمـالی ی صـدوق،تحقیـق مؤسّـسه البعثه،ص ۷۶۶؛و:معانی الأخبار صدوق،ط.غفّاری،ص ۳۴۲.

۷- ((۷)) -مغبون است/ M مغبونست.

۸- ((۸)) -دویم/ M اول.

۹- ((۹)) -نصوحا/ M نصوحا R نصوحا.

۱۰- ((۱۰)) -قرآن کریم:س ۶۶،ی ۸.

۱۱- ((۱۱)) -دین است/ M دینست.

۱۲- ((۱۲)) -می شود/ M می اید.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- (۱۴)) -معصیت/ M معصیت.

۱۵- (۱۵)) -در/چنین است در R و M .

۱۶- (۱۶)) -بود/ M بود.

۱۷- (۱۷)) -این/در M نیامده است.

معنی،تو را (۱)پشیمانی حاصل شود و به زبان در مقام عذر درآیی (۲)و أعضا (۳)و جوارح (۴)خود رای باز داری از معاصی.و هرکس رای توبه از چیزیست:عوام از معاصی و خواص از ترک مندوبات و ارتکاب مکروهات (۵)و خاصّ الخاص (۶)از توجّه (۷)به غیر حق-سبحانه و تعالی (۸)-و اگرچه آن نزد أبرار از حسنات ایشان است (۹)و لیکن (۱۰)سیّئات (۱۱)مقرّبانست و ازین (۱۲)جهت[است]که پیغمبر-صلّی اللّه علیه و آله (۱۳)-می فرماید که:من هر روز هفتاد (۱۴)نوبت استغفار می کنم (۱۵)،و أئمّه معصومین-صلوات (۱۶)اللّه علیهم أجمعین-همیشه در مقام اعتذار بودند؛چرا که ایشان رای مقام«لی مع اللّه وقت لا یسعنی[فیه]ملک مقرّب و لا نبیّ (۱۷)مرسل» (۱۸)بود،یعنی:مرا با خدا وقتیست که در آن وقت راه ندارد و گنجایش ندارد نه فرشته مقرّب و نه نبیّ مرسل،و چون به أمر إلهی از جهت إصلاح عوام مأمور بودند به تبلیغ أحکام و توجّه به غیر إلهی و (۱۹)جهاد کافران هرچند از یاد او غافل نبودند و (۲۰)در سیر للّه بودند و لیکن نزد سیر مع اللّه و فی اللّه در معصیت بودند.ازین جهت

۱- ((۱)) -را/ M ندارد.

۲- ((۲)) -درآیی/ M درآئی.

۳- ((۳)) -أعضا/ M اعضاء.

۴- ((۴)) -جوارح/ M جوارج.

۵- ((۵)) -مکروهات/در M تاء زیر دارد.

۶- ((۶)) -خاصّ الخاص/در M واپسین حرف زیر دارد.

۷- ((۷)) -توجّه/ M توجه.

۸- ((۸)) -و تعالی/ M ندارد.

۹- ((۹)) -ایشان است/ M ایشانست.

۱۰- ((۱۰)) -و لیکن/در M زبر یکم إظهار شده است.

۱۱- ((۱۱)) -سیّئات/ M سیات.

۱۲- ((۱۲)) -ازین/ M از این.

۱۳- ((۱۳)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

۱۴- ((۱۴)) -هفتاد/در M تاء زیر دارد.

۱۵- ((۱۵)) -می کنم/ M می کنم.نصّ حدیث موردنظر ملجسی أوّل احتمالا-این است:«إنی لأستغفر اللّه فی الیوم سبعین مرّه»(نگر:شرح منازل السائرین،القاسانیّ،ص ۱۰۵،هامش).

۱۶- ((۱۶)) -صلوات/در M تاء زیر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -و لا نبیّ/در M مکرّر نوشته شده است.

۱۸- ((۱۸)) -این عبارت به عنوان حدیث در متون صوفیانه بس متداول است.درباره آن،نگر:شرح خطبه متّقین مجلسی أوّل،ص ۷۵،هامش.

۱۹- (۱۹)) –و/در M زبر دارد.

۲۰- (۲۰)) –و/در M زبر دارد.

ازینها (۱)استغفار می کردند.پس بعد ازینها (۲)در مقام محاسبه در می آید.

باب سیم،محاسبه است؛ چنانکه خدای-تبارک و تعالی-می فرماید که: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْتَنْظُرْ (۳)نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ (۴)یعنی:ای مؤمنان!از خداوند خود بترسید و (۵)باید که هر نفسی نظر کند و فکر کند که چه پیش فرستاده است از جهت فردای خود.

و از خاتم النّبیّین (۶)و أشرف المرسلین (۷)(ص)منقولست که فرمودند که:حاسبوا (۸)أنفسکم قبل أن تحاسبوا (۹)؛یعنی:محاسبه کنید نفوس خود را پیش از آنکه شما را محاسبه کنند.

۱- ((۱)) -ازینها/ M از اینها.

۲- ((۲)) -ازینها/ M از اینها.

۳- ((۳)) -و لتنظر/در M لام زبر دارد.

۴- ((۴)) -قرآن کریم:س ۵۹،ی ۱۸.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -خاتم النّبیّین/در M تاء و میم زیر دارد.

۷- ((۷)) -المرسلین/ M المسلمین.

۸- ((۸)) -حاسبوا/در M سین زبر دارد.

۹- ((۹)) -حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا/به عنوان حدیث نبوی آمده است در: محاسبه النّفس ابن طاوس(چاپ شده در:تراثنا،ج ۴۶)،ص ۳۵۰ و ۳۶۸؛و:وسائل الشّیعه(ط. مؤسّسه ال البیت-علیهم السّلام-)،۹۹/۱۶(به نقل از محاسبه النّفس ابن طاوس)؛و:بحار الأنوار، ۷۳/۶۷ ش ۲۶(به نقل از محاسبه النّفس)؛و:وصیّه نافعه ی شهید ثانی(چاپ شده در:تراثنا،ج ۱۴)،ص ۲۱۳؛و:شرح المقاصد تفتازانی،۲۲۲/۲؛و:الفتوحات المکّیه ی ابن عربی،۲۱۱/۱ و ۴۷۶/۴. همچنین به عنوان حدیث علوی آمده است در: غرر الحکم آمدی؛و:عیون الحکم و المواعظ واسطی،ط.دار الحدیث،ص ۲۳۱؛و:أعلام الدّین دیلمی،ط.مؤسّسه ال البیت-علیهم السّلام-ص ۲۵۱؛و:مستدرک الوسائل،ط.مؤسّسه ال البیت- علیهم السّلام-،۱۵۴/۱۲(به نقل از غرر آمدی). همچنین در بعض منابع روائی به جمله«حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا»در زمره سخنانی باز می خوریم که نقل شده است که بر درهای بهشت یا دوزخ نوشته شده اند.(نگر:مستدرک الوسائل،ط.مؤسّسه ال البیت-علیهم السّلام-،۱۵۳/۱۲(به نقل از روضه و فضائل شاذان بن جبرئیل)؛و:الرّوضه ی شاذان بن جبرئیل،تحقیق شکرچی،ص ۱۷۷؛و:الفضائل شاذان بن جبرئیل،ط.نجف أشرف،ص ۱۵۴؛و:العقد النّضید قمی،ص ۲۴؛و:مدینه المعاجز بحرانی،-

و درین باب کفعمی (۱)کتابی نوشته است موسوم به محاسبه النّفس اللّوّامه. (۲)باید که بدان رجوع کنی.و (۳)مجملش آنست که بایـد که بنده بداند که بر هر نفسـی از أنفاس (۴)او را حساب خواهنـد کرد که او را از برای حق-سـبحانه و تعالی-برآورده است یا از برای شیطان و (۵)هوا و (۶)هر نعمتی که به آدمی داده اند (۷)از أعضا و جوارح و (۸)قوای ظاهر

۱- ((۱)) -شـیخ کفعمی(تقی الـدّین إبراهیـم بـن علیّ بن حسن بن محمّـد بن صالـح بن إسـماعیل حـارثی ۸۲۰-۹۰۵ ه ق.)،از مشـاهیر فضـلا و محـدّثان إمامیّه و مردی أدیب و شاعر و عابـد بوده است. لفظ کفعمی،نسـبت است به کفعم(بر وزن زمزم)که دیهی است از دیههای جبل عامل. دو کتاب جنّه الأمان الواقیه و جنّه الإیمان الباقیه(معروف به المصـباح)و همچنین البلـد الأمین او که هر دو در زمره کتابهای نیایش و زیارت و آداب عبادی اند آوازه ای بلند یافته اند. از دیگر آثار اوست:المقام الأسنی فی تفسیر الأسماء الحسنی. درگذشت کفعمی در کربلا رخ داده است. درباره وی،نگر:فهرس التّراث،۷۸۳/۱ و ۷۸۴.

۲- ((۲)) - R اللوّامه.این کتاب-که نام کامل آن را«محاسـبه النّفس اللّوّامه و تنبیه الرّوح النّوّامه» گفته اند-تحت عنوان محاسـبه النّفس به تحقیق فارس الحسّون در قم از سوی مؤسّسه قائم آل محمّد-عج-(ط:۱،۱۴۱۳ ه ق.)انتشار یافته است.

۳- ((۳)) -و/در M زبر دارد.

۴- ((۴)) -أنفاس/در M سین زیر دارد.

۵- ((۵)) -و/در M زبر دارد.

۶- ((۶)) -و/در M زبر دارد.

۷- ((۷)) -داده اند/در M واپسین حرف زبر دارد.

۸- ((۸)) -و/در M زبر دارد.

و بـاطن و غیر آن از نعمتهـا از آن (۱)حسـاب خواهنـد خـواست و هر چیزی را از برای کـاری داده انـد و فردا بر آن حسـاب خواهند کرد.پس باید که سالک (۲)امروز وقت و فرصت را غنیمت شـمارد و آنچه او را باید کرد بکند (۳)و هر عضوی را به کاری که طلبیده اند (۴)بدارد (۵)و أموال خود را در راه معبود خود إیثار کنـد و أنفاس خود را بی یاد حق-سـبحانه و تعالی-برنیاورد. (۶)پس بعد ازین (۷)در مقام إنابت در می آید.

باب چهارم إنابت است؛ چنانکه حق-سـبحانه و تعالی-می فرمایـد که: وَ أَنِیبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ (۸)یعنی:رجوع کنید (۹)به پروردگار خود و إنابت بازگشـتن است به حق-سـبحانه و تعالی-به إصـلاح أعمال چنانکه توبه،بازگشـتن است به اعتـذار (۱۰)به مقال و إنابت مصحّح توبه است؛چنانکه خدای-تبارک و تعالی (۱۱)-می فرماید که: اَلَّذِینَ تٰابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولٰئِکَ أَتُوبُ عَلَیْهِمْ (۱۲)یعنی:آن جماعتی که توبه کننـد و به إصـلاح آورنـد کارهای خود را و (۱۳)ظاهر گرداننـد بر خود آثار توبه را،پس ازین (۱۴)جماعت قبول می کنم توبه ایشان را.

و (۱۵)آیات برین مضمون بسیارست. (۱۶)و منقول است (۱۷)از رسول خدا-صلّی اللّه علیه و آله (۱۸)

ص:۳۲۶

۱- ((۱)) -آن/در M «ن»زبر دارد.

۲- ((۲)) -سالک/ M سالک.

۳- ((۳)) -بکند/در M باء زبر دارد.

۴- ((۴)) -اند/ M است.

۵- ((۵)) -بدارد/ M بدارند.

۶- ((۶)) -بر نیاورد/ M بر نیاورد.

۷- ((۷)) -ازین/ M از این.

۸- ((۸)) -قرآن کریم:س ۳۹،ی ۵۴.

۹- ((۹)) -کنید/ M کند.

۱۰- ((۱۰)) -اعتذار/در M راء زیر دارد.

۱۱- ((۱۱)) -خدای-تبارک و تعالی-/ M حق سبحانه و تعالی.

۱۲- ((۱۲)) -قرآن کریم:س ۲،ی ۱۶۰.

۱۳- ((۱۳)) -و/در M زبر دارد.

۱۴- ((۱۴)) -ازین/ M از این.

۱۵- ((۱۵)) -و/در M زبر دارد.

۱۶- ((۱۶)) -بسیارست/ M بسیار است.

۱۷- ((۱۷)) -و منقول است/ M و منقولست.

۱۸- ((۱۸)) -صلّی اللّه علیه و آله/ M ص.

-که:هرگاه تایب أثر توبه بر او (۱)ظاهر نشود او تایب نیست و أثر توبه آنست که خصمان (۲)خود را راضی کند خواه مال ازیشان (۳)برده باشد یا هتک عرض (۴)ایشان کرده باشد یا غیبت ایشان کرده باشد یا بریشان (۵)ستمی کرده باشد و نمازهایی (۶)که نکرده است به جای آورد و (۷)با خلایق در مقام تواضع (۸)و فروتنی درآید و نفس خود را از خواهشهای نفسانی و مستلذّات جسمانی بازدارد و (۹)گردن خود را ضعیف و نحیف کند به روزه (۱۰)روز و رنگ (۱۱)خود را زرد کند به عبادت شب و بیداری و شکم خود را لاغر (۱۲)کند به گرسنگی و پشت خود را به منزله کما کند از ترس آتش جهنّم و استخوانهای خود را بگدازد (۱۳)از شوق (۱۴)بهشت و دل (۱۵)خود را با رقّت کند و (۱۶)با گریه و زاری باشد از ترس ملک الموت و پوست بدن خود را تنک کند به تفکّر در أمور آخرت.پس اینها أثر توبه است و هرگاه بنده تایب را برین صفات (۱۷)ببینید، (۱۸)بدانید (۱۹)که او توبه نصوح کرده (۲۰)است.و باز منقولست از حضرت کلام اللّه النّاطق و باب اللّه الصّافق (۲۱)که شخصی

۱- ((۱)) -بر او/ M برو.

۲- ((۲)) -خصمان/ M خصیمان.

۳- ((۳)) -ازیشان/ M از ایشان.

۴- ((۴)) -هتک عرض/در M کاف و راء زبر دارند.

۵- ((۵)) -بریشان/ M بر ایشان.

۶- ((۶)) -نمازهایی/ M نمازهائی.

۷- ((۷)) -و/ M ندارد.

۸- ((۸)) -تواضع/در M ضاد زیر دارد.

۹- ((۹)) -و/در M زبر دارد.

۱۰- ((۱۰)) -روزه/ M روزه.

۱۱- ((۱۱)) -رنگ/در M کاف پارسی زبر دارد.

۱۲- ((۱۲)) -لاغر/در M غین زیر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -بگدازد/ M بکذارد.

۱۴- ((۱۴)) -شوق/زبر شین در M إظهار شده است.

۱۵- ((۱۵)) -و دل/ M و دل.

۱۶- ((۱۶)) -و/در M زبر دارد.

۱۷- ((۱۷)) -صفات/ M صفات.

۱۸- ((۱۸)) -ببینید/ M به بیند.

۱۹- ((۱۹)) -بدانید/ M بداند.

۲۰- ((۲۰)) -کرده/ M کرده.

۲۱- (۲۱)) -الصّافق/ M الصافون.این تعبیر را در الرّواشح السّماویّه ی میرداماد(ط.دار الحدیث،-

در حضور آن حضرت گفت:أستغفر اللّه!حضرت فرمود که:مادرت به مصیبت بنشیند (۱) ! (۲)می دانی که استغفار (۳)چیست؟بدرستی که استغفار (۴)درجه بلند مرتبگانست؛و این اسمی است (۵)که لازم دارد شش چیز را (۶):أوّل،پشیمانی بر (۷)گذشته ها؛دویم،عزم بر آنکه دیگر به (۸)آن معصیت (۹)بازگشت نکنی هرگز؛سیم،آنکه حقوق خلق خدا را به (۱۰)ایشان أدا کنی تا در صحرای محشر کسی را بر تو حقّی نباشد؛ چهارم،هر فریضه که ترک کرده ای همه را به جای آوری؛پنجم،این گوشتی که در بدن تو به معصیت روییده (۱۱)است،به غم و (۱۲)ألم و گریه و زاری و ریاضت (۱۳)بگدازی (۱۴)تا آنکه پوست به (۱۵)استخوان چسپد (۱۶)پس گوشتی تازه به عبادت (۱۷)و (۱۸)طاعت به هم رسد؛ششم،آنکه بدن را (۱۹)ألم طاعات بچشانی چنانکه حلاوت معصیت چشانیده ای (۲۰).

۱- ((۱)) -بنشیند/ M نشیند.

۲- ((۲)) -تعبیر«ثکلتک أمّک»که مرحوم مجلسی أوّل بدین ریخت ترجمه کرده تعبیری است که عرب در مقام إنکار فراوان به کار می برده و حقیقت لفظ آن را إراده نمی کرده است(نگر: فتح الباری ی ابن حجر،۳۴۴/۷،و ۴۰/۱۳،و:عمده القاری ی عینی،۲۱۸/۱۷).

۳- ((۳)) -استغفار/در M راء زیر دارد.

۴- ((۴)) -بدرستی که استغفار/ M ندارد.

۵- ((۵)) -است/ M ست.

۶- ((۶)) -را/ M ندارد.

۷- ((۷)) -بر/ M از.

۸- ((۸)) -به/ M بر.

۹- ((۹)) -معصیت/ M معصیّت.

۱۰- ((۱۰)) -به/ M با.

۱۱- ((۱۱)) -روییده/ M روئیده.

۱۲- ((۱۲)) -و/در M زبر دارد.

۱۳- ((۱۳)) -ریاضت/ M ریاضات.

۱۴- ((۱۴)) -بگدازی/ M بکذاری.

۱۵- ((۱۵)) -به/ M بر.

۱۶- ((۱۶)) -چسپد/چنین است در R به بای پارسی. M چسبد.

۱۷- ((۱۷)) -عبادت/در M تاء زیر دارد.

۱۸- ((۱۸)) -و/در M زبر دارد.

۱۹- ((۱۹)) -را/ M و.

۲۰- ((۲۰)) -چشانیده ای/ M چشانیده.از برای نصّ روایت،نگر:نهج البلاغه،با ترجمه دکتر-

و أخبار برین مضمون بسیارست (۱)و این مقام گنجایش آنها ندارد. (۲)پس بعد ازین در مقام (۳)....

۱- (۱) -بسیارست/ M بسیار است.

۲- (۲) -ندارد/ M +تمام شد.بتوفیق اللّه تعالی.الباقی را M ندارد.

۳- (۳) -در مقام/مطلب در دستنوشت R همینجا تمام گردیده و باقی سپید گذاشته شده است.

تقدّم نماز زیارت

اشاره

در زیارت از بعید

مؤلّف:علاّمه میر سیّد احمد علوی عاملی

تحقیق و تصحیح:محمّد جواد نور محمّدی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

مقدمه

رساله حاضر پیرامون حکم نماز زیارت در مواقعی است که زائر از راه دور معصومین علیهم السّلام را زیارت می کند.مؤلف بزرگوار اثر بر این عقیده است که در مواردی که زیارت معصوم علیه السّلام از دور خوانده می شود باید نماز زیارت بر زیارت مقدم شود بر خلاف جایی که زائر فیض حضور در حرم معصومین علیهم السّلام را به دست می آورد،که در آن هنگام باید بعد از زیارت نماز زیارت خوانده شود.

از آنجا که مؤلف بر نظرات استاد و پدر همسر خویش جناب سید الحکماء میرداماد بسیار تأکید دارد و سعی بر پذیرش همه نظرات او و تایید و استدلال بر اثبات آنهاست بعید نیست که این رساله را نیز در تأیید نظر سید داماد قدّس سرّه نگاشته باشد.این مسئله یکی از موارد اختلاف در میان میرداماد و شیخ بهایی بوده است. (۱)

۱- (۱)) -در این مورد بنگرید به:شرح زیاره العاشوراء،للعلاّمه الشیخ أبی المعالی الکلباسی،-. -تحقیق:شیخ یوسف احمد الاحسائی،ص ۱۱۱-۱۲۱،مکتبه فدک لإحیاء التراث،قم، چاپ اول،۱۴۲۸.

در این اثر حکیم و فقیه بزرگوار میر سید احمد علوی عاملی با استناد به روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و سخنان بزرگان شیعه به اثبات این مطلب می پردازد.

تصحیح این رساله بر اساس تنها نسخه موجود-بر اساس اطلاع ما-از آن که در کتابخانه شخصی حضرت علامه سید محمد علی روضاتی قرار دارد انجام گرفته است.

و راهنمایی بر این اثر و تهیه نسخه آن را مرهون الطاف سرور عزیز جناب آقای حامد ناجی اصفهانی هستم.از آن سید جلیل القدر و استاد معظم و از این فاضل محترم سپاسی ارادتمندانه دارم.

در اطراف نسخه موجود حواشی غیر مربوط به رساله آمده است که به آن نپرداخته ایم و اختلاف روایات را بر اساس متون منابعی که مؤلف از آنها ستانده گزارش کرده ایم.تا خواننده محقق بتواند بر چند و چون نسخه نیز وقوف یابد.

در ابتدای رساله به پاس حرمت مؤلف محترم اثر به شرح حالی کوتاه از ایشان بسنده کرده ام که امید است مقبول اهل نظر افتد.

در چند مورد از راهنمایی دوست فاضل و بزرگوار جناب آقای جویا جهانبخش نیز بهره جسته ام که صمیمانه سپاسگزار ایشانم.امید این اثر مورد توجه حضرت باری- جلت عظمته-قرار گیرد.

و السلام

محمّد جواد نور محمدی

دوم صفر الخیر ۱۴۲۹ قمری

ص:۳۳۲

نگاهی به زندگی مؤلف

میر سید احمد علوی عالم فاضل،حکیم محقّق و متکلّم اصولی قرن یازدهم قمری است که از محضر پرفیض میرداماد-که وی سمت دامادی و پسر خاله گی میر را نیز داشته-و شیخ بهایی بهره برده و از هر دو استاد خویش اجازه داشته است.همچنین از دایی خود شیخ عبد العالی فرزند محقق کرکی نیز اجازه داشته است.

از سال تولّد او اطلاع دقیقی موجود نیست اما می دانیم در اصفهان تولد یافته است (۱).

اکثر اجداد آن جناب از افراد برجسته و عالمان صاحب علم و فضیلت بوده اند و نسب شریفش به محمد دیباج می رسد.

از آن جناب آثار گرانقدری بر جای مانده است که در اینجا به یاد کرد نام آنها بسنده می کنیم.

۱-إظهار الحق و معیار الصدق:در حمایت از میرلوحی سبزواری که وی رساله ای در مذمّت ابو مسلم خراسانی و حلاج پرداخته و مردم بر او شوریدند.

۲-الأغالیط.

۳-بیان الحقّ و تبیان الصدق؛در احکام وقف.

۴-تعلیقه بر حاشیه خفری بر شرح جدید تجرید قوشجی.

۵-تعلیقه بر حاشیه دوانی بر تهذیب.

۶-تعلیقه بر حاشیه میر سید شریف بر شرح عقائد عضدی.

۷-ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب.

۸-جواب سؤالات خواجه نصیر از شمس الدین خسروشاهی.

۹-حظیره الأنس،من أرکان کتاب ریاض القدس:شرح مختصر تجرید است.

۱۰-تقدّم نماز زیارت در زیارت از دور(رساله حاضر).

۱- (۱)) -دانشمندان و بزرگان اصفهان،سید مصلح الدین مهدوی،ج ۱،ص ۲۴۴.

۱۱-حواشی بر شرح هدایه میبدی.

۱۲-حواشی بر کافی.

۱۳-حواشی بر من لا یحضره الفقیه.

۱۴-الخطفات القدسیّه:مقالاتی است در حکمت.

۱۵-رساله ای در اصول اعتقادات.

۱۶-رساله ای در اقوال دابّه الأرض.

۱۷-رساله ای در دیباچه آینه حق.

۱۸-رساله ای در نجاست خمر.

۱۹-رساله ای در نسب معاویه.

۲۰-رساله ای در وقف کفران:گفتاری کوتاه در مبحث وقف در علم تجوید.

۲۱-روضه المتّقین،حاشیه بر قسمت پنجم و ششم تجرید الاعتقاد خواجه طوسی.

۲۲-ریاض القدس،شرح و حاشیه بر شرح تجرید قوشجی و خفری.

۲۳-سیاده الأشراف.

۲۴-شرح اثنی عشریه شیخ بهائی.

۲۵-شرح اشعار اوّل جذوات.

۲۶-شرح الایماضات میرداماد در مسئله حدوث.

۲۷-شرح برهان شفاء.

۲۸-شرح قاطیغوریاس شفاء.

۲۹-شرح قبسات (۱)

۳۰-شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین.

۳۱-صواعق الرحمن،در ردّ بر یهود،فارسی.

ص:۳۳۴

۱- (۱)) -به همت محقق پرتلاش جناب آقای حامد ناجی اصفهانی تحقیق و چاپ شده است.

۳۲-عقد الجواهر المتعلقه بکتاب التجرید الزاخر؛شرح قسمت جواهر و اعراض تجرید الاعتقاد.

۳۳-عنایات الأخیار،در شرح استبصار.

۳۴-کحل الأبصار.

۳۵-کشف الحقائق،در شرح تقویم الإیمان عربی میرداماد است. (۱)

۳۶-لطایف غیبی،فارسی (۲)

۳۷-لوامع ربّانی،در رفع شبهات نصرانی.

۳۸-لغز لوامع ربّانی؛در مباحث عددی.

۳۹-مصابیح القدس و قنادیل الأنس.

۴۰-مصقل الصفا،فارسی و در ردّ بر نصاری (۳)

۴۱-المعارف الإلهیّه؛شرح حدیث«من عرف نفسه...».

۴۲-معراج العارفین؛شرح منهاج السالکین بحرانی.

۴۳-عروه الوثقی یا مفتاح الشفاء.

۴۴-مناهج الأخیار؛شرح استبصار و به نام عنایات الأخیار نیز خوانده شده است.

۴۵-منهاج صفوی:درباره فضایل سادات.

۴۶-منهاج الصحه.

۴۷-نفحات اللاهوتیّه فی العثرات البهائیه؛پیرامون ایرادات وارده بر شیخ بهایی.

رحلت ایشان در اصفهان در میان سال های ۱۰۵۴ و ۱۰۶۰ بوده است و در تخت فولاد در تکیه آقا رضی مدفون گردید.

۱- (۱) -در فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان،ج ۱،ص ۱۷۴ معرفی شده است.

۲- (۲) -به اهتمام سید جمال الدین میردامادی چاپ شده است.

۳- (۳)) -به همت فاضل ارجمند حامد ناجی اصـفهانی تحقیق و چاپ شده است؛لازم به ذکر است در نوشـتن شرح احوال میر سید احمد علوی عاملی علاوه بر منابع پیشین از مقدمه این کتاب و شرح قبسات که هر دو به همت محقق ارجمند حامد ناجی اصفهانی بوده است،بهره جسته ام.

[متن رساله]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

معروضِ رای عالم آرای ناظم نظام سلطنت و شاهنشاهی،فلك الافلاک معدلت و پادشاهی،اعنی بندگان همایون اشرف اقدس ارفع اعلی اللّهم اجعل امَدَ دَوامِه اطوال الآماد و مَدی عمره اقصی الآباد مستقرا علی مستقر السلطنه فی الأصقاع،مستویا علی سرير الخوقنه فی الأرباع و الأقطاع آمين رب العالمين،می دارد بنده دعاگوئی بی حد احمد كه احاديث از ائمه معصومين-صلوات اللّه عليهم اجمعين-و همچنين مشهور ميان افاخم علماء اماميه و اعاظم مجتهدين اثنا عشريه از قدما و متأخرين-قدس اللّه أرواحهم و جعل فی أعلی عليين قرارهم-كه مجالی انوار الهی و خازنان احكام رسالت پناهی و اوصيای طاهرين و اهل بيت مطهرين صلوات اللّه عليهم اجمعين اند،آن است كه زيارت هرگاه از دور باشد و در تحت قبه هيچ معصومی نباشد نماز زيارت بر زيارت مقدم است و اين حكمی است مطّرد در زيارت رسول اللّه-صلّی اللّه عليه و آله-و سائر ائمه معصومين-صلی اللّه عليهم اجمعين-و زيارت سيّده النساء فاطمه زهرا[ء]-عليها السلام- و حديثی كه مخالف باشد در اين باب به نظر نرسيده و اما اگر زيارت از نزديک باشد زيارت بر نماز مقدم است.

و كسی كه كمال مهارت و تمام بضاعت در فقه و حديث داشته باشد،اطلاع بر اين فرع و تحقيق اين فرق خواهد داشت.فلهذا اكابر ارباب علم و دانش و اصحاب فضل

ص:۳۳۹

و بینش که سخن سنجان وادی قدس و قدسی نژادان حظیره انسند،تصریح بر این مدعی نموده اند از برای اطمینان خاطر اشرف اقدس ناسک مناسک دعاگوئی بر وفق اقتضای برق وقت و بر حسب مساعدت قهرمان توفیق از بوارق انوار عالم قدس به مسامع فضل و کمال و موقف عرض همایون بی همال می رساند[و بعضی]از عبارات اعاظم اصحاب-رضی اللّه تعالی عنهم-را ذکر می نماید.

از آن جمله سیّد فقیه مکرّم ربّانی ابن زهره حلبی که قدماء مجتهدین و محدثین اثناعشریه استحقه اللّه تعالی برحمته و رضوانه در کتاب غنیه النزوع به این عبارت گفته است:«و أما صلاه الزیاره للنبی-صلّی اللّه علیه و آله (۱)-أو لأحد الأئمه-علیهم السلام- فرکعتان عند الرأس بعد الفراغ عن الزیاره فإن أراد الإنسان الزیاره لأحدهم و هو مقیم فی بلده قدّم الصلاه ثم زار عقیبها (۲)». (۳)

یعنی نماز زیارت نبی صلی اللّه[علیه و آله]یا یکی از ائمه معصومین علیهم السّلام دو رکعت است برابر سر معصوم بعد از فارغ شدن از زیارت؛پس اگر انسانی اراده زیارت یکی از این حضرات داشته باشد در حالتی که در شهر خود بوده باشد،نماز را مقدم می گزارد و بعد از آن زیارت می نماید.

و همچنین شیخ الشهید محمد بن مکی-قدس اللّه روحه-در کتاب ذکری از ابن زهره نقل نموده که:«قال ابن زهره رحمه اللّه تعالی (۴)من زار و هو مقیم فی بلده قدّم الصلاه ثم زار عقیبها (۵)» (۶)؛یعنی کسی که زیارت کند در هنگامی که در شهر خود باشد مقدم دارد نماز را و بعد از آن زیارت کند بعد از نماز.

۱- (۱) -در غنیه النزوع«صلّی اللّه علیه و آله و سلم»است.

۲- (۲) -در نسخه«عقبتها»است.

۳- (۳) -غنیه النزوع،ابن زهره،تحقیق شیخ ابراهیم بهادری،ص ۱۰۹.

۴- (۴) -در ذکری«رحمه اللّه تعالی»ندارد.

۵- (۵) -در نسخه«عقبتها»است.

۶- (۶) -ذکری الشیعه،شهید اول،ج ۴،ص ۲۸۷.

و دیگر عروه الاسلام ابو جعفر محمد ابن بابویه-رضی اللّه عنه-در کتاب من لا یحضره الفقیه در اواخر کتاب حج در باب زیارت ذکر نموده است به این عبارت که:«فی باب ما یقوم مقام زیاره (۱)الحسین علیه السّلام و زیاره غیره من الأئمه علیهم السّلام لمن لا یقدر علی قصده لبُعد المسافه؛

روی ابن أبی عمیر عن هشام قال:قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:إذا بعدت لأحدکم الشقّه (۲)و به الدار فلیصعد علی منزله فلیصلّ رکعتین و لیؤم بالسّلام إلی قبورنا فإنّ ذلک یصل (۳)إلینا» (۴)؛یعنی زیارت حضرت امام حسین و سائر ائمه معصومین-صلوات اللّه علیهم اجمعین-از دور که در ثواب برابر زیارت از نزدیک باشد؛روایت نموده است به طریق صحیح از ابن ابی عمیر از هشام از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که آن حضرت فرمود که هرگاه یکی از شما شیعیان از روضه مقدسه دور باشد و اراده زیارت داشته باشد باید که بر بام خانه خود رود و دو رکعت نماز زیارت گذارد و بعد از آن اشاره به جانب قبرهای ما نموده زیارت بجای آورد.

و ایضا شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی-قدس سره القدوسی-در کتاب مصباح المتهجد در باب زیارت عاشورا از دور روایت نموده از صالح بن عقبه و سیف بن عمیره از علقمه بن محمد حضرمی از مولای ما ابی جعفر الباقر علیه السّلام تقدیم نماز و تاخیر زیارت را به این عبارت که:

«قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال علقمه بن محمد الحضرمی قلت لأبی جعفر-علیه السّلام-:علّمنی دعاء أدعو (۵)ذلک الیوم إذا أنا زرته من قرب و دعاء أدعو به إذا أنا لم أزره من قرب و أومأت من بُعد البلاد و من داری بالتسلیم (۶)إلیه.فقال لی:یا علقمه إذا أنت صلیت الرکعتین بعد أن تؤمی إلیه بالتسلیم (۷)فقل

ص:۳۴۱

۱- ((۱)) -در نسخه«زیارت الحسین»است.

۲- ((۲)) -در نسخه«الشفقه»است.

۳- ((۳)) -در نسخه«یصلی»آمده و ظاهرا اشتباه است.

۴- ((۴)) -من لا یحضره الفقیه،شیخ صدوق،تصحیح و تعلیق شیخ حسین اعلمی،ج ۲،ص ۳۷۶.

۵- ((۵)) -در مصباح المتهجد:«أدعو به».

۶- ((۶)) -در مصباح المتهجد:«بالسلام إلیه»آمده و در پاورقی«بالسلیم»به عنوان نسخه بدل آورده شده است.

۷- ((۷)) -در مصباح المتهجد:«بالسلام».

عند الإیماء (۱)بعـد التکبیر هـذا القول فإنک إذا قلت ذلک فقـد دعوت بما یدعوا به زوّاره من الملائکه کتب (۲)اللّه لک مائه ألف (۳)درجه و کنت لمن أشهد (۴)مع الحسین علیه السّلام حتی تشارکه فی درجاته (۵)ثم لا تعرف (۶)إلاّ فی الشهداء الذین استشـهدوا معه و کتب لک ثواب زیاره کلّ نبی و کلّ رسول و زیاره کلّ من زار الحسـین علیه السّـلام منذ یوم قتل علیه و علی أهل بیته التحیه و السّـلام» ؛ (۷)ترجمه این حـدیث شـریف آن است که علقمه نقل می نمایـد که عرض نمودم به خـدمت امام محمد باقر علیه السّلام درباره آنکه تعلیم نماید مرا دعا و زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا نزدیک و دور و فرق نمایـد میـان این دو زیـارت،پس آن حضـرت فرمـود که ای علقمه بعـد از آنکه سـلام دهی آن حضـرت را و دو رکعت نمازگزار (۸)و بعـد از آن تکـبیر بجـای آور و اشـاره به جـانب قـبر نموده و بگوی این قول را یعنی زیـارت کن به این زیـارت که:«السّلام علیک یا أبا عبد اللّه»تا آخر چنانچه شیخ الطائفه نقل نموده.

و هرگاه چنین کردی به تحقیق که کرده آنچه زائران او از ملائکه کرده انـد و باری تعالی بنویسـد از برای تو صدهزار درجه و منزلت؛و مرتبت تو در ثواب،منزلت و رتبت کسـی است که در جهادات در خدمت آن سـرور[حضور]یافته باشد و اللّه تعالی از برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسولی خوا[هـد]نوشت و همچنین ثواب زیارت هر کسـی که زیارت آن حضـرت از ابتدای شهادت آن حضرت تا وقت زیارت تو نموده

ص:۳۴۲

۱- ((۱)) -در مصباح المتهجد:«الإیماء إلیه من بُعد».

۲- ((۲)) -در مصباح المتهجد:«و کتب».

۳- ((۳)) -در مصباح المتهجد:«ألف ألف».

۴- ((۴)) -در کنار نسخه به عنوان نسخه بدل«استشهد»آورده است.

۵- ((۵)) -در مصباح المتهجد:«تشارکهم فی درجاتهم».

۶- ((۶)) -در مصباح المتهجد:«و لا تعرف».

۷- ((۷)) -مصباح المتهجد،شیخ طوسی،تحقیق علی اصغر مروارید،ص ۷۷۲.

۸- ((۸)) -در نسخه دو کعه نماز گذارد است که گویا اشتباه از کاتب است.

در نامه اعمال تو ثبت خواهد نمود؛و بعد از نماز زیارت متوجه ذکر زیارت شده گفته است که:«السلام علیک یا أبا عبد اللّه»تا آخر دعا،چنانچه مشهور است.حتی کفعمی این حکم را دانسته و در مصباح خود نقل نموده است به این عبارت که:

«فمن أراد ذلک و کان بعیدا عنه علیه السّلام فلیبرز إلی الصحراء أو یسعد سطحا مرتفعا فی داره و یؤمی إلیه بالسّلام و یجتهد فی الدعاء علی قاتله ثم یصلی رکعتین و لیکن ذلک فی صدر النهار فإذا أنت صلیت الرکعتین المذکورتین آنفا فکبّر اللّه مائه مرّه ثم أوم إلیه علیه السّلام و قل«السّلام علیک» تا آخر زیارت.

یعنی کسی که دور باشد از مرقد مقدس آن حضرت باید که به صحرا رود یا صعود بر سطح بام نماید و متوجه آن جانب شده سلام داده و نفرین بر قاتلان آن حضرت نموده و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت گزارد و باید که در وقت بلند شدن آفتاب پیش از پیشین باشد.پس اگر دو رکعت نماز گزاردی بعد از آن صد نوبت«اللّه اکبر»بگوی و بعد از آن متوجه زیارت آن حضرت شده اشارت به آن جانب نموده،بگوی:

«السّلام علیک یا أبا عبد اللّه،السّلام علیک یا ابن فاطمه سیّده النساء العالمین» تا آخر زیارت،چنانچه مشهور است.

و باز شیخ الطائفه نور اللّه تعالی مرقده در همین کتاب در باب فضل روز جمعه و عمل های آن ذکر نموده به این الفاظ که:«و یستحبّ زیاره النبی صلّی اللّه علیه و آله و الأئمه علیهم السّلام فی یوم الجمعه؛

روی عن الصادق علیه السّلام (1)من أراد أن یزور قبر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و قبر أمیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و قبور الحجج علیهم السّلام (2)فلیغتسل فی یوم الجمعه و یلبس (3)ثوبین نظیفین و لیخرج إلی فلاه من الأرض ثم یصلی أربع رکعات یقرأ فیهنّ ما تیسّر من القرآن،فإذا تشهد و سلّم فلیقم مستقبل القبله و لیقل:«السّلام علیک أیّها النبی و رحمه اللّه

۱- ((۱)) -در مصباح المتهجد:«جعفر بن محمد علیهما السلام».

۲- ((۲)) -در مصباح المتهجد:«و هو فی بلده»اضافه دارد.

۳- ((۳)) -در مصباح المتهجد:«و لیلبس».

و برکاته؛السّلام علیک أیّها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیّده الکبراء و السیّده الزهراء و السّبطان (۱)المنتجبان و الأدلّاء (۲)الأعلام و الأمناء المنتجبون (۳)المستخزنون (۴)جئت (۵)انقطاعا إلیکم و إلی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکه الحق (۶)فقلبی لکم مسلم و نصرتی لکم معدّه حتی یحکم اللّه لدینه (۷)فمعکم معکم لا مع عدوّکم إنّی لمن القائلین بفضلکم مقرّ برجعتکم لا أُنکر اللّه قدره و لا أزعم إلاّ ما شاء سبحان اللّه ذی الملک و الملکوت یسبح اللّه بأسمائه جمیع خلقه و السّلام علی أرواحکم و أجسادکم و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته». (۸)

معنی این حدیث و قول شیخ آن است که:سنت است زیارت نبی و ائمه معصومین علیهم السّلام در روز جمعه؛روایت کرده شده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام که کسی که اراده زیارت قبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و قبر امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین و قبرهای سائر ائمه معصومین علیهم السّلام داشته باشد باید که آن کس دو جامه پاک خود را بعد از آنکه غسل کرده باشد درپوشد و به صحرا رود پس نماز زیارت بگزارد و بعد از«الحمد»هر سوره ای که خواهد بخواند،بعد از آن روی به قبله ایستاده، زیارت کند زیارتی که مذکور شد و این زیارت مشتمل بر زیارت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است و حضرت فاطمه زهراء و سائر ائمه هدی علیهم السّلام.

و در روایت دیگر وارد است که

«افعل ذلک علی سطح دارک» ،یعنی این زیارت را بعد از نماز زیارت بر پشت بام خانه خود بکن.و باز در همین کتاب مذکور است که:

«و یستحب زیاره أبی عبد اللّه الحسین بن علی-علیهما السلام-مثل ذلک بعد أن یغتسل

۱- ((۱)) -در نسخه«السلطان»است.

۲- ((۲)) -در مصباح المتهجد:«و الأولاد».

۳- ((۳)) -در مصباح المتهجد اضافه دارد.

۴- ((۴)) -در نسخه«المستخربون»است.

۵- ((۵)) -در نسخه«حیث»است.

۶- ((۶)) -در مصباح المتهجد«علی برکه حق».

۷- ((۷)) -در مصباح المتهجد«بدینه»در متن آمده و«لدینه»را به عنوان نسخه بدل در پاورقی آورده است.

۸- ((۸)) -مصباح المتهجد،شیخ طوسی،ص ۲۸۹.

و یعلو سطح داره أو فی مفازه من الأرض و یؤمی إلیه بالسّلام و تقول...»،یعنی مانند زیارت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از کردن و دو جامه پاک پوشیدن در روز جمعه و به پشت بام خانه خود رفتن تا به صحرا و بعد از نماز زیارت این زیارت را کردن که:

«السّلام علیک یا مولای و یا سیّدی (۱)و ابن سیّدی؛السّلام علیک یا مولای (۲)و یا قتیل ابن القتیل و یا شهید ابن الشهید (۳)؛السّلام علیک و رحمه اللّه و برکاته» ، (۴)تا آخر.

پس از این احادیث بلاغت فرجام و عبارات فقهاء کرام ظاهر شد که نماز زیارت از دور مقدم است بر زیارت؛اما نزدیک،زیارت مقدم است بر نماز و اللّه یحق الحق و یهدی السبیل.

تمت الرساله الشریفه،و اللّه الموفق المستعین.

ص:۳۴۵

۱- ((۱)) -در مصباح المتهجد:«و سیدی».

۲- ((۲)) -در مصباح المتهجد:«یا مولای و ابن مولای».

۳- ((۳)) -در مصباح المتهجد:«الشهید بن الشهید».

۴- ((۴)) -مصباح المتهجد،ص ۲۸۹.

فهرست منابع تحقیق

۱-مصباح المتهجد،ابو جعفر محمد بن حسن طوسی،تحقیق علی اصغر مروارید،چاپ اول،۱۴۱۱ ق،مؤسسه فقه الشیعه،بیروت.

۲-من لا یحضره الفقیه،محمد بن علیّ بن بابویه قمی،تحقیق شیخ حسین اعلمی،

۳-غنیه النزوع،سید حمزه بن علیّ بن زهره حلبی،تحقیق شیخ ابراهیم بهادری،چاپ اول،۱۴۱۷،مؤسسه امام صادق قم.

۴-دانشمندان و بزرگان اصفهان،سید مصلح الدین مهدوی،تحقیق رحیم قاسمی، محمد رضا نیلفروشان،چاپ اول، ۱۳۸۴،اصفهان.

۵-فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان،سید محمد علی روضاتی،ج ۱،چاپ حبل المتین،۱۳۴۱ ش،اصفهان.

۶-لطائف غیبیه(آیات العقائد)،میر سید احمد علوی،به اهتمام سید جمال الدین میردامادی،۱۳۹۶ قمری.

۷-شرح قبسات،میر سید احمد علوی،تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی،نشر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران با همکاری نشر میراث مکتوب،چاپ اول، ۱۳۷۶.

۸-مِصقل صفا،میر سید احمد علوی،تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی،چاپ امیر، قم،۱۳۷۳.

۹-ذکری الشیعه فی أحکام الشریعه،شهید اول،تحقیق مؤسسه آل البیت،قم،الطبعه الأولی، ۱۴۱۹.

۱۰-شرح زیاره العاشوراء،العلامه الشیخ أبو المعالی الکلباسی،تحقیق الشیخ یوسف أحمد الأحسائی،مکتبه فدک لإحیاء التراث،قم،الأولی،۱۴۲۸ ق.

ص:۳۴۶

هفت استفتای فقهی

اشاره

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی(۱۰۳۱)

تحقیق:علی صدرائی خوئی

[مقدمه محقق]

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی عبده و رسوله و صفیّه و حبیبه محمّد و آله الطیّبین الطّاهرین.

شیخ بهایی از عالمان پرآوازه عهد صفوی در نیمه دوم قرن دهم و سه دهه اوّل قرن یازدهم هجری است.

آثار شیخ در علوم و فنون مختلف مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و اغلب به صورت کتاب درسی درآمده است.مانند:فوائد الصمدیه در نحو،خلاصه الحساب در ریاضیات،تشریح الأفلاک و بیست باب در اسطرلاب در نجوم،الوجیزه در درایه، جامع عباسی در فقه،زبده الأصول در اصول فقه و غیره.

در نوشته حاضر عنوان آثار فقهی شیخ بهایی ذکر و پس از آن هفت استفتای فقهی از وی برای اولین بار تقدیم ارباب نظر می گردد.

آثار فقهی شیخ بهایی

اشاره

یکی از فنونی که شیخ در آن صاحب نظر بوده،فقه است.شیخ بهایی آثار چندی در

فقه،نگاشته که همه مورد توجه محققان و فقیهان قرار گرفته است.آثار فقهی شیخ بهائی بر چهار دسته است.

الف)آثار در تمامی ابواب فقه

آثاری که در آنها شیخ بنا داشته مسائل تمامی ابواب فقه را مورد بحث و بررسی قرار دهد.شیخ سه اثر در این موضوع نگاشته،به این عنوانها

۱-جامع عباسی:این کتاب اولین دوره فقه فارسی غیر استدلالی است که به صورت رساله عملیه نوشته شده و مورد مراجعه عوام و خواص شیعه قرار گرفته است.

و بسیاری از مجتهدان با برخی حواشی که بر آن نوشته اند اجازه عمل به آن را به مقلدین خویش داده اند. (۱)

۲-حبل المتین؛

۳-مشرق الشمسین؛

که هر دو ناتمام مانده و شیخ در بیان فرق میان آنها چنین گفته است:

«یمتاز کتابنا الموسوم بمشرق الشمسین عن کتابنا المرسوم بالحبل المتین بأمور:

منها:اشتماله علی آیات الأحکام و البحث عن تفسیرها علی وجه لا مزید علیه،فهو جامع بین أحکام الکتاب و السنه و کتاب الحبل المتین مختص بالسنه.

و منها:ذکر أسانید الأحادیث بتمامها کما هی مذکوره فی الأصول الأربعه المشهوره مع اختصار تام غیر مخلّ.

و منها:تصدیر کل حدیث برمز الأصل الذی نقل منه،لیسهل مراجعه الأصل عند الحاجه.

و منها:أنّ کلّ حدیث یحتاج إلی توضیح و بیان،فبیانه مذکور فی ذیله متصلا به من غیر فصل.

۱- (۱) -سیمایی از شیخ بهایی در آیینه آثار،محمد قصری(مشهد،بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی،۱۳۷۴ ش)،ص ۵۳.

و یمتاز کتاب الحبل المتین عن هذا الکتاب بأمور:

منها:اشتماله علی ثلاثه أصناف من الأحادیث المعتبره أعنی الصحاح و الحسان و الموثقات و اختصاص هذا الکتاب بالأحادیث الصحاح لا غیر.

و منها:أنّ الحبل المتین غیر مختص بالأحادیث الوارده فی الأصول الأربعه بل تشتمل کثیر من الأحادیث التی لم تضمنها تلک الأصول و هی منقوله فیها من غیرها من الکتب المعتبره کأمالی و علل الشرائع و غیرها.و أمّا هذا الکتاب فجمیع ما تضمّنه من الأحادیث فهو منقول من الأصول الأربعه و لیس فیه شیء من غیرها.

و منها:إنّنا بسطنا الکلام فی الحبل المتین فی کثیر من المطالب المهمه و أطلقنا عنان القلم فی مظان...فیها و أمّا فی هذا الکتاب فقد سلکنا جاده الإیجاز و الاختصار و أحلنا ما یحتاج من المباحث إلی الأطناب علی ما حررناه فی ذلک الکتاب و اللّه سبحانه ولی التوفیق». (۱)

ب)شرح و حاشیه بر دیگر آثار

آثاری که شیخ به صورت حاشیه و شرح بر آثار فقهی دیگر نوشته است،بدین ترتیب:

۴-حاشیه علی من لا یحضره الفقیه؛

۵-شرح الفرائض النصیریه للمحقق الطوسی؛

۶-شرح اثنی عشریه صاحب معالم؛

۷-حاشیه علی مختلف الشیعه للعلامه الحلی.

ج)بیان یک یا چند مسأله فقهی

آثاری که در بیان یک یا چند مسأله فقهی نوشته است.بدین ترتیب:

۸-رساله من المواریث؛

۱- (۱) -نقل از برگ اوّل نسخه خطی مشرق الشمسین،نسخه ش ۵۳۲،مدرسه نمازی خوی.

۹-اثنی عرشیات الخمس فی الطهاره و الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج؛

۱۰-رساله فی ذبائح أهل الکتاب؛

۱۱-رساله الکر؛

۱۲-رساله القبله؛

۱۳-رساله فی استحباب السوره ردا علی بعض معاصریه؛

۱۴-رساله فی قصر الصلاه و إتمامها فی الأماکن الأربعه؛

۱۵-رساله فی أحکام سجود التلاوه؛

۱۶-مقاله فیما لا تتم به الصلاه من الحریر؛

۱۷-مقاله فی امتناع الزوج عن مطلق الاستمتاع؛

د)استفتاآت شیخ بهایی

علاوه بر این آثار فقهی یاد شده،سؤالات مختلفی در موضوعات مختلف فقهی از محضر شیخ به عمل آمده و او به این سؤالات پاسخ داده است.

آنچه تا کنون از سؤال و جواب های شیخ بهایی شناسایی شده،چنین است:

۱۸-الأسئله الجزائریه(أجوبه مسائل الشیخ صالح الجزائری):جواب مسائل فقهی که شیخ صالح بن حسن جزائری از شیخ بهائی پرسیده است.این سؤالها ۲۲ سؤال بوده که شیخ پاسخ داده است.آغاز آن چنین است.

الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی خیر خلقه محمد و آله أجمعین» (۱)

ششمین سؤال آن درباره مراتب معصومین علیهم السّلام است.و خلاصه جواب شیخ بهائی این است که:حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افضل خلائق است و بعد از آن حضرت علی امیر المؤمنین علیه السّلام و بعد از آن ها امام حسن و امام حسین علیه السّلام افضل مردمان هستند.اما تعیین مراتب بین نه امام بعدی،بهتر آن است که در این مورد توقف کنیم. (۲)

۱- (۱)) -کشف الحجب و الأستار،سید اعجاز حسین؛ص ۱۶۴.

۲- (۲)) -الذریعه،آقا بزرگ تهرانی:ج ۲ ص ۸۰؛التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه- آیه اللّه العظمی المرعشی

النجفی،سید احمد حسینی:ج ۱ ص ۹۶،نسخه های ش ۱۶۹۱ و ۶۴۰۳.

۱۹-الأسئله السلطانيه:سؤالاتی که شاه عباس الصفوی از شیخ بهایی پرسیده است.

این سؤالات به فارسی و پانزده سؤال است. (۱)

۲۰-أجوبه مسائل اللاهجی:بیست و دو پرسش است در تفسیر بعضی آیات و معنی بعض روایات و مطالبی از فقه و کلام و ریاضی،که میرزا جان لاهیجی گیلانی از شیخ بهائی پرسیده و شیخ به آن ها پاسخ داده است. (۲)

آغاز:«سؤالاتی که بندگان خلاصه افاضل اوان و زبده علمای زمان،مولانا حکیم میرزا جان لاهجی از رکن الشریعه و مفتی الطریقه حجه الإسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد به جهت فتوی و استفسار و اخذ فتوی و امتحان کرده بودند و اجوبه حسنه که بندگان شیخ افاده نموده.السؤال الأول:قال اللّه تعالی: «وَ إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی جٰاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» لما شاور-سبحانه و تعالی-مع الملائکه قبل خلقه آدم علیه السّلام أن یجعله خلیفه فی الأرض ثم خلقه و خلق حوّاء و أمرهما بالسّکون و الخلود فی الجنّه و أکل ما شاءاه و نهاهما عن قرب الشّجره الممنوعه و الأمر و النهی للوجوب،خصوصا إذا کان الآمر و الناهی هو اللّه سبحانه،فلو أطاعا بما أمروا بما نهیا لزم أن یخلد فی الجنّه أبدا،مع أن مشاورته مع الملائکه أن یجعله خلیفه فی الأرض لا فی الجنّه،فما الفائده فی الأمر بالسکون و نهی القرب عن الشّجره و کونها یقربه من الظّالمین.التمس من الشیخ المحقق المدقّق جامع بین المعقولات و المنقولات أن یرشدنی إلی الصواب و تحقیق

۱- (۱)) -الذریعه،آقا بزرگ تهرانی:ج ۲،ص ۸۴.

۲- (۲)) -فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی:ج ۲ ص ۱۹۴،نسخه ش ۶۰۱، التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشی النجفی،سید احمد حسینی:ج ۱ ص ۸۶؛جنگ فلسفی اسد اللّه دوانی(نسخه شماره ۶۶۰ مدرسه نمازی خوی) ص ۵۶۴-۵۶۵ فقط سؤال و جواب اوّل را دارد.

الحال أقرب.

الجواب:هذا سؤال جيّد ينبئ عن فطره ألمعيّه و فطنه أوزعيّه و ليس اقترانه بالجواب موجبا لانحطاط رتبته و انتقاص درجته.اعلم-وفقك اللّه لارتقاء أرفع معارج الكمال- أنّ آدم و حوا إنّما أمرا بالسّكنى فى الجنّه و هى أعمّ من الخلود و لا دلاله للعام على الخاص و الإضافات المتفقه يقوم بالمضافين ضعيفان و الأعراض كلّها حادثه لأنّ محلّها هو الجسم حادث،فقد سبق...»

۲۱-أجوبه مسائل ابن شدقم:سؤال و جواب های فقهی و اعتقادی است که زین الدین علی بن حسن بن شدقم مدنی از شیخ بهایی پرسیده و شیخ به آن ها پاسخ داده است. (۱)

۲۲-أجوبه مسائل الثلاث(أجوبه مسائل شاه فضل اللّه):سه سؤال و جواب است درباره سه آیه: «وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ» ، «رَبَّنٰا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِی» و «أُولٰئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا يَقُولُونَ» (۲)

۲۳-هفت سؤال و جواب فقهی(که در همین نوشته بدان پرداخته میشود).

هفت سؤال و جواب فقهی

از جمله سؤال و جواب های باقی مانده از شیخ بهایی،هفت سؤال و جواب فقهی است که در اینجا متن آن تقدیم می شود.نسخه منحصر آن در ضمن جنگ اسد اللّه بن

ص:۳۵۲

۱- (۱)) -التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشی النجفی،سید احمد حسینی:ج ۱ ص ۷۸-۷۹،نسخه های ش ۱۱۱۸ و ۶۶۶۲ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی:ج ۲۷ ص ۱۱۵،نسخه ش ۱۰۶۶۲.

۲- (۲)) -التراث العربی فی خزانه المخطوطات مکتبه آیه اللّه العظمی المرعشی النجفی،سید احمد حسینی:ج ۱ ص ۸۶ نسخه ش ۴۰۷۷،و ج ۱ ص ۹۴ نسخه های ش ۱۰۰۳ و ۱۱۱۸؛گویا رساله معرفی شده در فهرست دانشگاه طهران(ج ۱ ص ۴۲،نسخه ش ۹۱۸)نیز همین رساله است.

ظهیر الـدین دوانی به دست مـا رسـیده است.اسـد اللّه دوانی از شاگردان شـیخ بهایی و از فیلسوفان شـیعی سـده یازدهم هجری است و تنها اثر شـناخته شده از وی جنگ فلسـفی است که در مدرسه نمازی خوی به شماره ۶۶۰(و تصویر آن به شماره ۱۱۷۶ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم)نگهداری می شود.برای اطلاع از محتوای این جنگ به فهرست نسخه های خطی مدرسه نمازی خوی ص ۳۵۷-۳۶۰ مراجعه شود. (۱)

این سؤال و جوابها در صفحه ۴۸۴-۴۸۵ جنگ مذکور تحریر شده اند.سؤالات یک یک طرح شده و شیخ ذیل هرکدام جواب آن ها را نوشته است.

امید که بتوانیم تمام این مجموعه سؤال و جواب ها را به اهل علم و ادب تقدیم کنیم.

و السلام

قم-علی صدرایی خویی

ص:۳۵۳

۱- (۱)) -فهرست نسخه های خطی مدرسه نمازی خوی:ص ۳۵۷-۳۶۰.

[متن رساله]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم

صورت هفت مسئله ای که شخص از شیخ بهاء الدین رحمه اللّه استفتا نمود و شیخ در تحت هر سؤال جوابی نوشته.

سؤال اوّل:[الماء المباح الداخل بنفسه إلی الأرض المغصوبه]

ما يقول سيدنا-أطال اللّه بقاه و كشف اللّه غمه الإسلام بهداه-فی المباح الداخل بنفسه إلی الأرض المغصوبه هل علی حكمه أو ينتقل إلی حكمها و أو زرع الغاصب فی الأرض المغصوبه و دخل ماء مباحا لإصلاح زرعه هل يملكه أم يبقی علی الإباحه أم يصير كالأرض.بيّن نوجر.

جواب:الثقه باللّه وحده.

مجرد دخول الماء المباح بنفسه إلی الأرض المغصوبه لا يصيره مغصوبا بل لا يصير بمجرد ذلك ملكا لصاحب الأرض.نعم هو و الحاله هذه أولی به من غيره و لو سبق إليه الغير،فعل حراما لكنّه يملكه و نظير ذلك الصيد الموحل فی أرض مملوكه فقد صرّح الأصحاب-رضوان اللّه عليهم-بعدم تملّكه بمجرد ذلك و نصّ الشيخ (1)و جماعه (2)علی ملك

1- ((1)) -النهايه،شيخ طوسی،ج 1،ص 325.

2- ((2)) -نهايه الأحكام،علامه حلی،ج 1،ص 250.

الآخذ و إن فعل حراما و من هذا يعلم حكم الماء المستدخل إلى الأرض المغصوبه.

و اللّه أعلم.

سؤال ثانى:[فيما لو وجب نزح جميع الماء]

و ما يقول سيّدنا-أصلحه اللّه به الإسلام و أهله-فيما لو وجوب نزح جميع الماء هل يفى ظنّ الأغلبيّه ابتداء فى الرجوع إلى التراوح أم يجب النزح إلى أن تظهر الأغلبيه و لو نزح بقصد نزح الجميع نصف نصاب التراوح ثم ظهرت الأغلبيه هل يكفى إتمام ذلك النصاب أو يجب استيناف.أفد لا زلت مفيدا.

جواب:الثقه باللّه وحده.

الأشبه الاكتفاء بظن الأغلبيه فى الرجوع إلى التراوح كما أنّ الأظهر فى صوره الثانيه الاكتفاء بإتمام النصاب و عدم وجوب الاستيناف.و اللّه أعلم.

سؤال ثالث:[فى من وجب عليه السعى فى تحصيل الاجتهاد]

و ما يقول سيّدنا فيمن وجب عليه السعى فى تحصيل الاجتهاد و لم يدر بذلك إلى أن تأهل،هل يجب عليه طلاق الزّوجات لذلك أم لا؟و لو عقد و الحال هذا على امرأه أخرى هل تحل له أم لا؟و لو علم بالوجوب قبل التزويج و أهمل و تزوّج هل تحل له المعقوده عليها على أنّها مانعه من الطلب أم لا؟

جواب:الثقه باللّه وحده

طلاق الزّوجات غير واجب عليه و لو عقد على أخرى حلّت له بغير مزيد و لو تزوّج مع العلم بأنّ التزويج مانع من الطّلب فالنّكاح صحيح.و اللّه أعلم.

سؤال الرابع:[فى ناس نذر سوره معينه]

و لو نذر سوره معينه كالتوحيد مثلا قبل علمه بالخلاف فى وجوب قراءه الجمعتين فى

یوم الجمعه،هل له أن یقرأهما فی الجمعه،تفصّیا من الخلاف أم یلزمه ما نذر؟و لو نسی النّذر و قرأ غیر المنذوره فی فریضه مثلا هل ینحل نذره أم یجب علیه البقاء علیه؟

جواب:الثقه باللّه وحده.

الأولی لزوم النّذر،فإنّ قول الصّدوق-طاب ثراه-بوجوب الجمعتین فی الجمعه (۱)متروک،بل انعقد الإجماع بعده علی خلافه و ما هذا شأنه لا یخرج لأجله عن مقتضی النّذر و لو نسی النّذر و قرأ غیر المنذوره انتهی ذلک علی انحلال النّذر بالنّسیان.و شیخنا الشهید-قدّس اللّه روحه-یمیل إلیه و الظاهر عدمه.أمّا لو قرأ غیر المنذور فلا کلام فی الانحلال.و اللّه أعلم.

سؤال خامس:[لو غصب إنسان أموالا من أهل بلد]

و لو غصب إنسان أموالا من أهل بلد و خلطها بحیث لا یتمیّز و أهلها غیر محصورین بل و لا معلومین و إن علم بعضهم،هل یجوز لمن وقع فی یده شیء من ذلک التّصدیق به عن مالکه أم لا؟

جواب:الثّقه باللّه وحده.

نعم.و اللّه سبحانه أعلم.

سؤال سادس:[فی مال مجهول المالک]

و لو کان فی ذمّه شخص مالا مجهولا و لم یتصدّق عن مالکه بقدره و علم إصراره علی ذلک؛هل لمن ظفر بشیء من ماله التّصدّق به عمّن له علیه أم لا؟و لو مات و الحال هذا و لم یوص هل یجوز التّصدیق بشیء من ماله عن أهل ذلک المال أم لا؟

جواب:الثقه باللّه وحده.

إن ظفر بعین ذلک المال و آیس من التوصّل إلی مالکه فلا مندوحه عن التّصدیق به عنه.

ص:۳۵۷

۱- (۱) -من لا یحضره الفقیه،شیخ طوسی،ج ۱،ص ۴۱۵.

أمّا لو ظفر بغيره من أموال ذلك الشّخص فالظّاهر وجوب ردّه على مالكه و عدم التّصدّق به و أمّا لو مات و لم يوص بالتّصدّق و علمنا عدم تصدّق الوارث لم يبعد القول بجواز تصدّق من فى يده منه شىء و الفرق ظاهر عند التّأمل.و اللّه أعلم

سؤال سابع:[فى ما وقع فى مسجد تراب مغضوب]

لو وقع فى مسجد تراب مغصوب و لم تميّز و لم يمكن إخراجه إلاّ بقلع طبقه من أرض المسجد،هل يجب ذلك أم لا؟

جواب:الثقه باللّه وحده.

القول بجواز ذلك إذا لم يمكن استرضاء صاحب التّراب غير بعيد عن الصّواب.

و اللّه أعلم.

و آخر دعوانا أن الحمد للّه رب العالمين

ص:۳۵۸

مشارع الأحكام فی تحقیق مسائل الحلال و الحرام

اشاره

اصولی محقّق و فقیه مدقّق:شیخ محمّد حسین اصفهانی

حائری(صاحب فصول)

تحقیق:مهدی باقری سیانی

مقدمه

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم رساله پیش رو یکی از میراث گرانقدر فقهی است و مؤلف آن از درخشان ترین چهره های علمی شیعه در قرن سیزدهم هجری قمری می باشد.

ما در این مقدمه،ابتدا تعریفی از علم فقه و جایگاه آن ارائه نموده و بعد از نگاهی کوتاه به حیات علمی مؤلف،به معرفی این رساله و نحوه تحقیق آن می پردازیم.

علم فقه و جایگاه آن

فقه در لغت به معنای فهم است؛البته فهمی که همراه با فراست و دقت باشد (۱)؛و به عبارت روشن تر فقه،یعنی فهم عمیق. (۲)

۱- (۱) -نگر:اساس البلاغه،ص ۴۷۹؛النهایه،ج ۳،ص ۴؛المصباح المنیر،ج ۲،ص ۴۷۹.

۲- (۲) -بیان متفکر والامقام شهید مطهری در«آشنائی با علوم اسلامی»،ج ۳،ص ۱۴

در اصطلاح،علم فقه علم به احکام فرعی شرع اسلام است از روی منابع ادله تفصیلی. (۱)

شهید بزرگوار مرحوم آیه اللّه سید محمد باقر صدر در بیانی مختصر،علم فقه را علم استنباط می دانند. (۲)

با توجه به تعریف پیش گفته از علم فقه،این علم-پس از معرفت و شناخت خالق هستی آفرین-برترین علوم است زیرا بواسطه آن،امر و نهی إلهی شناخته می شود و به فرامین خداوند عمل و از نواهی او اجتناب می گردد؛ (۳)و از دیگر سوی،علمی که عهده دار نظام معیشتی انسان است و بواسطه آن انسان به بالاترین درجات کمال می رسد،علم فقه است. (۴)

درنگی کوتاه در حیات مؤلف

اشاره

مؤلف این اثر علمی بسیار ارجمند،علامه بزرگ،فقیه ژرف اندیش و اصولی بلندآوازه شیعه،مرحوم شیخ محمّد حسین رازی اصفهانی حائری است که بیشتر با مهم ترین اثر اصولیش یعنی«الفصول الغرویه»شناخته می شود،وی و برادر بزرگش شیخ محمّد تقی (۵)هر دو از درخشان ترین چهره های علمی شیعه می باشند.از زمان ولادت این دو اصولی نامدار،اطلاع دقیقی در دست نیست جز این که می توان گفت در

۱- (۱) -همان،ص ۱۵؛و نیز نگر:القواعد و الفوائد،ج ۱،ص ۳۰؛معالم الأصول،ص ۵۶.

۲- (۲) -دروس فی علم الأصول،ج ۱،ص ۳۶.

۳- (۳) -قسمتی از اجازه روائی شیخ حر عاملی به علامه محمد باقر مجلسی،چنین است:«...و إنّ أشرف أنواع العلوم هو العلم بالأحکام الشرعیّه،فهو الوسیله إلی تحصیل السیاده الدنیویّه و السعاده الأخرویه...»؛بحار الأنوار،ج ۱۰۷،ص ۱۰۳.

۴- (۴) -نگر:معالم الأصول،ص ۵۶.

۵- (۵) -شرح حال وی را نگر در:قبیله عالمان دین،ص ۱۱-۳۹؛رساله صلاتیه،ص ۲۴-۴۳.

محدوده زمانی دهه پایانی قرن دوازدهم هجری بوده است.صاحب کتاب«الکرام البرره»زادگاه مؤلف را ایوان کیف از توابع ورامین تهران معرفی می نماید. (۱)

الف:استادان و شاگردان

دو نفر از استادان وی عبارتند از:

-شیخ علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء. (۲)

-شیخ محمد تقی صاحب«هدایه المسترشدین». (۳)

مرحوم علاّمه سیّد مصلح الدین مهدوی در کتاب«تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان» بیست و یک نفر از شاگردان مؤلّف را نام برده است، (۴)افزون بر آنچه وی نام برده، برخی دیگر از خوشه چینان خرمن علم این فقیه بزرگ عبارتند از:

-سیّد نظام الدین مازندرانی (۵)صاحب«تبیان الأصول».

-سیّد نصر اللّه استرآبادی (۶).

-سیّد جعفر طباطبائی. (۷)

-سیّد حسین بن سیّد رضا بروجردی. (۸)

۱- ((۱)) -الکرام البرره،ج ۱،ص ۳۹۰،رقم ۷۹.

۲- ((۲)) -نگر:اعیان الشیعه،ج ۹،ص ۲۳۳.

۳- ((۳)) -علاّمه آقا بزرگ تهرانی در این مورد چنین می نویسد:«...و لما عاد إلی أصفهان شقیقه الحجّه الکبیر الشیخ محمّد تقی...کان المترجم من الذین اکتسبوا من معارفه و انتهلوا من نمیر فضله فقد حضر علیه مدّه طویله استفاد منه خلالها کثیرا...»؛الکرام البرره،ج ۱،ص ۳۹۰،رقم ۷۹.

۴- ((۴)) -تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان،ج ۱،ص ۱۹۴-۱۹۳.

۵- ((۵)) -تراجم الرجال،ج ۲،ص ۸۵۰،رقم ۱۵۹۸.

۶- ((۶)) -همان،ص ۸۴۶،رقم ۱۵۹۰.

۷- ((۷)) -أعیان الشیعه،ج ۴،ص ۱۱۴.

۸- ((۸)) -همان،ج ۶،ص ۱۸.

ب:برخی از آثار مؤلف:

-«الفصول الغرویه» این کتاب که در گذشته،در شمار کتب رسمی حوزه های علمیه بوده است،دارای نسخه های خطی متعدد است و تألیف آن در روز جمعه ۱۹ ذی الحجه ۱۲۳۲ قمری به پایان رسیده است.بر این کتاب حواشی متعددی نگاشته شده و آیه اللّه سیّد صدر الدین صدر،آن را مختصر نموده و نام آن را«خلاصه الفصول»نهاده است؛صاحب روضات الجنّات در مورد این کتاب چنین می نویسد:«...و کتابه هذا أحسن ما کتب فی أصول الفقه و أجمعها للتحقیق و التدقیق و أشملها لکلّ فکر عمیق...و قد تداولته جمیع أیدی الطلبه فی هذا الزمان،و تقبلته القبول الحسن فی جمیع البلدان...». (۱)

-«مشارع الأحکام فی تحقیق مسائل الحلال و الحرام» توضیح درباره این اثر در ادامه خواهد آمد.

-«الرساله الصومیه» علاّمه آقا بزرگ تهرانی در الذریعه این کتاب را از جزء آثار صاحب بر می شمارد. (۲)

ج:وفات مؤلّف

در مورد تاریخ رحلت مؤلف اختلاف وجود دارد و پنج قول ذکر شده است که قول صحیح آن،دوشنبه ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۵۵ قمری است این قول،در«تراجم الرجال» به نقل از خط یکی از شاگردان صاحب فصول ذکر شده است. (۳)

مؤلّف این اثر پس از عمری پربرکت که به تدریس،تألیف،عبادت،تعظیم شعائر

۱- ((۱)) -روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۲۶.

۲- ((۲)) -الذریعه،ج ۱۱،ص ۲۰۵،رقم ۱۲۳۴.

۳- ((۳)) -تراجم الرجال،ج ۲،ص ۶۷۵،رقم ۱۲۵۲.

و جهاد گذشت، (۱)در کربلای معلّی وفات یافت و در یکی از حجره های صحن کوچک حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام،دفن گردد؛در این حجره مرقد صاحب ضوابط الأصول نیز قرار دارد.

د:مبارزات مؤلّف با اخباری ها و فرقه شیخیه:

اگرچه علاّمه وحید بهبهانی،اولین کسی است که خطر تفکر اخباری گری و اخباری ها را احساس نمود و به صورت جدّی به مبارزه علنی با اخباریان پرداخت و در پرتو عزم قوی و تلاش جدّی،بساط آنان را برچید؛ولی حرکت اخباریان،پس از وی به صورت آرام و خزنده ادامه پیدا نمود.صاحب این کتاب،از کسانی است که در طبقه دوم شاگردان وحید بهبهانی قرار دارد و به مبارزه با اخباریان پرداخته است.

همچنین مؤلّف از اولین کسانی است که به ماهیت فرقه شیخیه پی برد و صراحتا آنان را از خود طرد می کرد.صاحب روضات الجنّات در این دوره سفری به کربلاء دارد و گزارشی از بعضی از سخنرانی های صاحب فصول را به صورت مختصر ارائه نموده است،و در این مورد چنین می نویسد:«...و کان هذا الشیخ المعظّم کثیر الطعن و التشنیع علی طائفه الشیخیه المنتسبین إلی الشیخ أحمد[الأحسائی]البحرانی المقدم إلیه الإشاره متجاهرا باللعن علیهم و التبری عن عقائدهم الفاسده علی رءوس الأشهاد...» (۲)؛مرحوم علاّمه آقا بزرگ تهرانی در این مورد چنین می نویسد:«...و کان فی کربلاء یوم ذاک فریق من الشیخیه و کان المترجم کثیر التشنیع علیهم حتی ضعف نفوذهم و کسر شوکتهم و...». (۳)

۱- (۱) -بیان صاحب الکرام البرره چنین است:«...و هکذا قضی عمره الشریف بین تدریس و تألیف و عباده و تعظیم شعائر و جهاد و نضال حتی أجاب داعی ربّه...».ج ۱،ص ۳۹۰،رقم ۷۹.

۲- (۲) -روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۲۶.

۳- (۳) -الکرام البرره،ج ۱،ص ۳۹۰،رقم ۷۹.

ه.برخی از مبانی علمی مؤلّف

-مؤلّف از منکرین انتساب کتاب فقه الرضا،به حضرت امام رضا علیه السّلام می باشد و در این کتاب و کتاب فصول به این مطلب تصریح نموده است. (۱)

-مبنای مؤلّف،بر اخذ روایات است نه طرد آن؛از همین روی در سند روایات هرجا توثیق یا مدحی رسیده باشد،آن را اخذ نموده و به آن استناد می کند.

-یکی از راویانی که درباره وی اختلاف نظر وجود دارد،سهل بن زیاد آدمی قمی است.مؤلّف در این اثر،هماهنگ با بزرگانی چون شیخ طوسی در رجال (۲)،شیخ مهذّب الدین صاحب فائق المقال (۳)،شیخ حرّ عاملی (۴)،وحید بهبهانی (۵)،سیّد بحر العلوم (۶)و سیّد محمّد باقر شفتی اصفهانی،صاحب مطالع الأنوار (۷)قائل به حسن و اعتبار سهل بن

۱- (۱) -درباره کتاب«فقه الرضا»و مؤلف آن نگر:مقدمه کتاب«فقه الرضا»،ص ۱۰-۵۵؛ مستدرک الوسائل،ج ۱۹،ص ۲۳۰-۳۲۲؛مصباح الفقاهه،ج ۱،ص ۲۵-۳۰.

۲- (۲) -رجال الطوسی(تحقیق جواد قیّومی)،ص ۳۸۷،رقم ۵۶۹۹؛بیان شیخ طوسی در این مورد چنین است:«سهل بن زیاد الآدمی،یکنّی أبا سعید،ثقه،رازی».

۳- (۳) -فائق المقال،ص ۱۱۷،رقم ۴۸۳.

۴- (۴) -وسائل الشیعه،ج ۳۰،ص ۳۸۹؛قسمتی از عبارت شیخ حر عاملی،چنین است:«سهل بن زیاد...و رجّح بعض مشایخنا المعاصرین توثیقه؛و لعلّه أقرب»؛و نیز نگر الرجال(شیخ حر عاملی)ص ۱۳۶،رقم ۶۹۵.

۵- (۵) -حاشیه مجمع الفائده و البرهان،ص ۷۴۰؛عبارت مرحوم وحید بهبهانی چنین است:«... و سهل أیضا ثقه علی الأقوی...»و نیز نگر«الموسوعه الرجالیه المیسره»،ص ۲۲۷-۲۲۸، رقم ۲۷۶۸؛عبارت کتاب چنین است:«...ذهب بعض کالوحید-رحمه اللّه-إلی وثاقته لکثره روایاته و روایه الأجلاء عنه،و کونه شیخ الإجازه و...»..

۶- (۶) -الفوائد الرجالیّه«سیّد بحر العلوم»،ج ۳، ص ۲۱-۲۳؛قسمتی از عبارت سیّد بحر العلوم، چنین است:«...و الأصح توثیقه،وفاقا لجماعه من المحققین...».

۷- (۷) -الرسائل الرجالیّه(سیّد شفتی)ص ۴۵۸-۴۶۰.

زیـاد می شود.از دیگر عالمـان و فقیهـان شـیعی که همچون مؤلّف قائـل به وثـاقت سـهل بن زیاد هسـتند می توان به أعلام زیر اشاره نمود:

-میرزا حسین نوری طبرسی در خاتمه مستدرک الوسائل. (۱)

-شیخ عبد اللّه مامقانی در تنقیح المقال. (۲)

-امام خمینی در کتاب الطهاره. (۳)

-مرحوم آیه اللّه شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم الرجال (۴)و مستطرفات المعالی. (۵)

-مرحوم آیه اللّه شیخ غلامرضا عرفانیان در مشایخ الثقات. (۶)

-آیه اللّه حسین مظاهری-مدّ ظلّه-زعیم حوزه علمیّه اصفهان در الثقات الأخیار. (۷)

و:مؤلّف در کلام دیگران

اشاره

در این قسمت تنها به نقل دو مورد اکتفا می کنیم

-بیان صاحب روضات الجنّات:

وی در شرح حال مرحوم شیخ محمّد تقی رازی صاحب«هدایه المسترشدین»

۱- ((۱)) -نگر:خاتمه مستدرک الوسائل،ج ۵،ص ۲۱۳-۲۴۸.

۲- ((۲)) -تنقیح المقال(چاپ سنگی)،ج ۲،ص ۶۵.

۳- ((۳)) -کتـاب الطهاره ج ۱،ص ۲۵۸-۲۵۹؛قسـمتی از بیان حضـرت امام در این مورد،چنین است:«...فإنّ سـهل بن زیاد و إن ضعّف لکن المتتبع فی روایاته یطمئنّ بوثاقته-من کثره روایاته و إتقانها و اعتناء المشایـخ بها-فوق ما یطمئنّ من توثیق أصـحاب الرجال...».

۴- ((۴)) -مستدرکات علم الرجال،ج ۴،ص ۱۷۵-۱۷۸،رقم ۶۷۲۱.

۵- ((۵)) -مستطرفات المعالی،ص ۱۴۴-۱۴۵،رقم ۳۲۶؛قسمتی از عبارت کتاب چنین است:«... و أطال النوری فی حقّه و أوضح وثاقته و ضعّف قول المضعف بأمور فالوثاقه راجحه».

۶- (۶)) -مشايخ الثقات(چاپ جامعه مدرسين)،ص ۶۷،رقم ۹۷ و ص ۱۹۹،رقم ۹.

۷- (۷)) -الثقات الأخيار،ص ۱۹۲-۱۹۳،رقم ۶۹۹.

چنین می نویسد:

«...قد کان لشیخنا المعظم إلیه أخ فاضل فقیه،و صنو کامل نبیه،و حبر بارع وجیه من أولاد أمه و أبیه،جعله اللّه تعالی منه بمنزله هارون من أخیه و هو الفاضل المحقّق المدقق المتوحد فی عصره المسمّی بالشیخ محمّد حسین صاحب الفصول فی علم الأصول...» (۱).

-بیان صاحب نجوم السماء

وی در این مورد چنین می نویسد:

«الشیخ محمّد حسین...آیتی از آیات ربّانی و علامه بی نظیر و لا ثانی؛فضلش مستغنی از اظهار،و صیت کمالش مشهور در اقطاع و اقطار است؛کتاب الفصول الغرویه فی الأصول الفقهیّه شاهد عدل بر کمال عدیم المثال او است و...». (۲)

نکاتی درباره مشارع الأحکام:

الف:فقاهت مؤلّف

قوّت و قدرت مؤلّف در علم اصول با اثر بسیار ارجمند«الفصول الغرویّه»شناخته می شود و احیاء«مشارع الأحکام»تلاشی است در جهت بازشناسی قدرت علمی مؤلّف در فقه.

ب:موقعیت علمی مؤلّف

این کتاب در اوج اقتدار و اشتهار علمی و اجتماعی مؤلّف نوشته شده است.مرحوم علاّمه آقا بزرگ تهرانی این قسمت از حیات مؤلّف را چنین بیان می کند:«...ثمّ هاجر إلی العراق فسکن کربلاء و أخذت شهرته بالاتساع تدریجا حتی عدّ فی مصاف علماء عصره و فی رعیل الأول منهم و رأس فعلا منصه الزعامه و دست الرئاسه فاذا به الأوحدی الفذ و العالم المبرّز و استغل فی التدریس و التقلید و...». (۳)

۱- (۱) -روضات الجنّات،ج ۲،ص ۱۲۶.

۲- (۲) -نجوم السماء،ص ۴۰۶،رقم ۵۴.

۳- (۳) -الکرام البرره،ج ۱،ص ۳۹۰،رقم ۷۹۵.

ج:تتبّع کمال

مؤلّف در بازیابی اقوال و مراجعه به کتب فقهی مانند المناهج السویّه(مرحوم فاضل هندی)و مانند آن استناد نموده است و حال آنکه این اثر ارجمند کمتر در دسترس بوده است و تعدادی محدود از فقهاء مانند صاحب جواهر الکلام به آن مراجعه و از آن نقل قول نموده اند.

د:بستر زمانی آفرینش این اثر:

اگرچه تاریخ دقیق تألیف این کتاب در دست نیست ولی می توان با استناد به برخی قرائن-چون تصریح مؤلّف به نوشتن این کتاب پس از الفصول الغرویّه (۱)و بیان کاتب در حاشیه اولین صفحه از نسخه خطی موجود-دوره آفرینش این اثر را نیمه دوم از دهه پنجم قرن سیزدهم هجری قمری دانست.

نکاتی درباره نسخه کتاب

-کاتب که شاگرد مؤلّف نیز می باشد این کتاب را در دوره بحرانی فراگیر شدن طاعون و وبای سال ۱۲۴۶ قمری عراق نوشته است؛وی در قسمتی از حاشیه کتاب، این وضعیت را چنین گزارش می کند:«إلی الآن که یازدهم شهر ذی الحجه الحرام است تخمینا آنکه[طاعون و وبا]چهار هزار خلق،از داخل کربلاء تا خارج کشته است...».

-از حواشی کتاب می توان استنباط کرد که دو نسخه از کتاب،در اختیار کاتب بوده است. (۲)

-دو گونه حاشیه در کناره نسخه موجود است که برخی از کاتب و برخی نیز به احتمال قوی از مؤلّف می باشد

-با استناد به یکی از دو حاشیه موجود در برگه هشتم نسخه خطی می توان استنباط

ص:۳۶۹

۱- (۱) -نگر:مقدمه مؤلّف بر مشارع الأحکام،ص ۳۵۹.

۲- (۲) -مانند این که،کاتب در برخی موارد-اگرچه محدود-نسخه بدل ذکر می کند.

کرد که کاتب هر قسمت از کتاب را پس از کتابت به مؤلّف ارائه می نموده است دلیل این سخن این که در پایان حاشیه مورد اشاره این کلمات نوشته شده است:«منه عفی عنه» و این نوع نگارش،از مؤلّف است و نه کاتب؛شاهد دیگر بر این ادّعا،نقل دیگر حواشی مؤلّف است که با این کلمات پایان پذیرفته است:«منه دام ظلّه». (۱)

-حواشی کتاب دربردارنده برخی نکات ناب و سودمند تاریخی نیز می باشد مانند تعیین و ضبط تاریخ دقیق وفات مرحوم شریف العلماء مازندرانی (۲)و مرحوم ملاّ علی بروجردی (۳)-داماد میرزای قمی و جدّ مرحوم حاج آقا منیر الدین بروجردی اصفهانی. (۴)

معرفی این کتاب در بیان علاّمه روضاتی

محقّق و کتاب شناس بزرگ علاّمه سیّد محمّد علی روضاتی که خود در سال های جوانی از وجود این نسخه مطلع و آن را دیده است،در حواشی ارزشمند خویش بر کتاب ارجمند«مکارم الآثار»در معرّفی علاّمه شیخ محمّد حسین اصفهانی حائری در

۱- (۱)) -همچنین این عبارت کاتب،که در یادداشت های روز یک شنبه ۱۷ ذی قعده ۱۲۴۶،چنین می نویسد:«می خواهم جزوه ها را تندی بنویسم و به جناب حاجی استاد رد کنم نسخه اصل [را]».

۲- (۲)) -عموم کسانی که متعرّض وفات مرحوم شریف العلماء مازندرانی شده اند،تنها سال وفات را ذکر کرده اند و یا افزون بر آن،متذکّر طاعون فراگیر عراق در آن سال ها شده اند؛ولی در حاشیه این کتاب،حتی روز و ماه وفات شریف العلماء نیز مشخص شده است؛عبارت کاتب در حاشیه کتاب چنین است:«الیوم ۲۴ شهر ذی قعده ۱۲۴۶...خلق بسیار مردند و جناب شریف العلماء،ملاّ شریف مازندرانی ملقّب به آخوند مطلق،مرد...».

۳- (۳)) -کاتب در این مورد چنین می نویسد:«...شهر ذی قعده الحرام ۱۲۴۶ از آشنایان...ملاّ علی بروجردی،داماد میرزای مرحوم،قمی صاحب قوانین مرد...».

۴- (۴)) -مرحوم علاّمه معلّم حبیب آبادی در مکارم الآثار ج ۷،ص ۱۹۲۱،رقم ۱۱۶۱ در این مورد چنین می نویسد:«مرحوم ملاّ علی بروجردی از اجلّه علماء زمان خود و داماد میرزای قمی بوده و در سنه ۱۲۶۲ وفات کرده و در بروجرد دفن شد و...»

مورد کتاب مشارع الأحکام و خصوصیات آن،چنین می نویسد:«...اضافه می کنم که صاحب ترجمه را کتابی در فقه بوده به نام«مشارع الأحکام»که نسخه ای از آن به خط یکی از شاگردانش به نظر راقم این سطور رسیده،و این نسخه دارای هفتاد برگ است به خط نستعلیق از آغاز کتاب طهارت تا اواخر مبحث مسح،و ظاهرا بقیه اوراق آن مفقود شده و کاتب آن را در عین ابتلای عراق به طاعون عام سال ۱۲۴۶ استنساخ کرده و یادداشت های مهمی نیز در باب واقعه طاعون در گوشه و کنار نسخه نوشته است که از جمله تاریخ دقیق وفات شریف العلماء مازندرانی را...و آنچه در اینجا شایسته تذکّر است این که اولا:کاتب در چند موضع از صاحب ترجمه به عنوان شیخنا آقا محمّد حسین دام ظلّه یاد کرده،و ثانیا:واقعه در گذشت فرزند پسری از صاحب،عنوان را با این عبارت ضبط کرده است که:الیوم هشتم شهر ذی الحجّه الحرام سنه ۱۲۵۶ به دو روز قبل از عید اضحی طاعون شدّت کرده،در کربلای معلّی از دویست،سیصد،بل متجاوز کشته،و شیخ علی ابن آقا محمّد حسین-دام ظلّه-مصنّف هذا الکتاب-مشارع الأحکام -به سن دوازده سیزده،باری قریب به بلوغ بود،جوانک مضبوط،طفلک را کشته...تا آخر». (۱)

معرّفی نسخه:

همان گونه که در قسمت های قبل این مقدمه گذشت کاتب در ابتدای کتاب،خود را شاگرد صاحب فصول معرفی می کند،ولی اطلاع دقیقی از وی در دست نیست جز این در حاشیه صفحه ۱۷ نسخه خطی کاتب از خود با عنوان«شیخ الکجائی الگیلانی»نام می برد؛در کتاب«آشنائی با چند نسخه خطی»در این مورد،چنین نوشته شده است«در الذریعه...و مکارم الآثار...از شیخ حسن به محمّد علی کجائی کهدمی،زاده ۱۲۰۳، مؤلّف ارشاد المتعلّمین در سال ۱۲۴۵ در کربلاء یاد می شود که می تواند نگارنده این

۱- ((۱)) -همان.

یادداشت ها همو باشد» [(۱)](#)؛تنها نسخه شناخته شده و اصل این اثر ارجمند،در کتابخانه فقیه وارسته آیه اللّه العظمی سیّد احمد زنجانی بوده و پس از وی به فرزند دانشمندش، فقیه و رجالی بزرگ حضرت آیه اللّه العظمی سیّد موسی شبیری زنجانی- دامت برکاته- منتقل گردیده است. [(۲)](#)

همچنین نسخه عکسی آن در اختیار علاّمه محقّق آیه اللّه مرحوم سیّد عبد العزیز طباطبائی بوده و در فهرست نسخه های عکسی مکتبه المحقّق الطباطبائی معرّفی شده است. [(۳)](#)

تصویر از این نسخه به لطف حجّه الاسلام سیّد علی طباطبائی در اختیار نگارنده قرار گرفت.

کتاب ارزشمند«مشارع الأحکام»توسط استاد گرامی آیه اللّه شیخ هادی نجفی به نگارنده معرفی گردید،و با ارشادات وی تحقیق آن به سامان رسید.

..و أمّا سخن پایانی:

نویسنده در پایان این مقدمه ضمن این که با تمام وجود،خالق هستی آفرین را سپاس می گوید که به وی توفیق احیاء یکی دیگر از میراث فقهی سلف صالح را عطا فرمود،این بضاعت مزجاه را به روح مطهّر و ملکوتی احیاگر اسلام ناب محمّدی صلّی اللّه علیه و آله حضرت امام خمینی-رضوان اللّه علیه-که با قیام إلهی خود،زمینه احیاء معارف بلند اهل البیت علیهم السّلام،و قدردانی از تلاش عالمان دین باور را فراهم آورد،تقدیم می نماید.

و آخر دعونا أن الحمد للّه ربّ العالمین

اصفهان مهدی باقری سیانی

ذی حجّه الحرام ۱۴۲۸ قمری برابر با دی ماه ۱۳۸۶ شمسی.

۱- ((۱)) -آشنائی با چند نسخه خطی ص ۲۵۷.

۲- ((۲)) -همان،ص ۲۰۸،رقم ۵۷.

۳- ((۳)) -المحقّق الطباطبائی فی ذکراه السنویه الأولی،ج ۳،ص ۱۴۸۶،رقم ۲۱۴.

[مشارع الأحكام]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم الحمد للّه الذى علّمنا معالم مراسم ديننا ببيان أمنائه و أعلامه،و نوّر سرائر مسالك أفهامنا بلمعه من روضه مدارك شرائعه و أحكامه،و أيّدنا بتبصره و ذكرى فى تحرير المهذّب الكافى من حلاله و حرامه،و بلّغنا منتهى المطلب و غايه المراد فى تنقيح محرر قواعده و أحكامه؛أحمده حمدا ينبغى لعزّ جلاله،و أشكره شكرا يوجب المزيد من نواله، و أسأله أن يؤيّدنى بما يسدّدنى،و أن يساعدنى بما يسعدنى و يرشدنى،و أستعينه على القيام ممّا يوجب لى رضاه،و يثبّتنى على الانقطاع إليه عمّا سواه،و الصلاه و السلام على من اصطفاه على العالمين،و جعله سيّد المرسلين،و خاتم النبيين،محمّد و آله الغرّ الميامين إلى يوم الدين

أمّا بعد فيقول المفتقر إلى رحمه ربّه الكريم محمّد حسين بن محمّد رحيم:إنّى لما فرغت من تحرير كتابنا المسمّى ب«الفصول فى تنقيح مسائل الأصول»-و هو مصنّف لم يمسح بمثله أفكار العلماء،و لم يأت بنظيره أحد من الفضلاء الأزكياء،و قد أوردت فيه جواهر (۱)أنظار نفيسه،و لئالى أفكار ثمينه،استخرجتها من بحار التدقيق و التحقيق، بمساعده سواعد التأبيد و التوفيق-اتبعت ذلك بتصنيف كتاب يشتمل على تحرير

ص:۳۷۵

۱- (۱) -«بدائع»نسخه بدل.

مباحث الفقه و مسائله،و یحتوی علی توضیح مدارکه و دلائله؛و لیس غرضی فیه مجرّد نقل الدلائل و[۲/ A]الأقوال،و حکایه ما ذکروه فی مقام الاستدلال،بل عمدت إلی تحقیق المسائل و تنقیح الدلائل بعبارات واضحه و بیانات لائحه،مستعینا بالملک الوهّاب،و مستمدّا بملهم الحقّ الهادی إلی الصواب،و سمّیته ب«مشارع الأحکام فی تحقیق مسائل الحلال و الحرام»،و أسأل اللّه من فضله و إنعامه أن یوفّقنی لإتمامه و حسن ختامه،و أن یجعله خالصا لوجهه الکریم فإنّه لمن رجاه رؤف رحیم،و رتّبته علی کتب نبدأ فیها بالأهمّ فالأهم.

کتاب الطهاره

اشاره

الکتاب مصدر من الکتب[بفتح الکاف]،و یأتی لمعان مصدریه،منها:الجمع،و منه قوله تعالی کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمٰانَ (۱)؛و منها:الإثبات،و منه قوله علیه السّلام

«کتب فی الذکر کلّ شیء» (۲)؛و منها:الکتابه المعهوده،و منه قوله تعالی وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کٰاتِبٌ (۳).و قد یأتی للمفعول من هذه المعانی کما فی قوله تعالی کِتٰاباً مَوْقُوتاً (۴)،و قوله جلّ شأنه اِذْهَبْ بِکِتٰابِی (۵).و یصحّ حمله علی معانیها الثلاثه بالاعتبار الأخیر فیکون المعنی هذا مجموع،أو مثبت،او مکتوب للطهاره،أو منها،أو فیها؛و الظرفیه علی الأخیر توسیعه، سواء جعل الکتاب من جنس الطهاره-أعنی مسائلها بأن جعلا عباره عن المعانی و الألفاظ،أو النقوش،أو المرکّب من اثنین منها،أو الثلاثه-أو لا،و وجه التوسّع علی الأخیر ظاهر؛و أمّا علی الأوّل فللابتناء علی تنزیل الکلّ منزله الظرف فی الإحاطه فإنّ المذکور فیه بعض أحکامها لعدم إمکان الإحاطه بالجمیع.

۱- ((۱)) -السوره المجادله،الآیه ۲۲.

۲- ((۲)) -لم ترد الحدیث من طریق أصحابنا الإمامیّه،و لکن تجده فی الصحیح البخاری،ج ۸،ص ۱۷۵؛کنز العمّال،ج ۱۰،ص ۳۷۰،ح ۲۹۸۵۰.

۳- ((۳)) -السوره البقره،الآیه ۲۸۲.

۴- ((۴)) -السوره النساء،الآیه ۱۰۳.

۵- ((۵)) -السوره النمل،الآیه ۲۸.

و الطهاره فی الأصل للنظافه و النزاهه،و یطلق فی العرف العام الشرعی-و یحتمل اللغه أیضا-تاره علی ما یقابل الحدث،و أخری علی ما یقابل الخبث،إمّا بطریق الاشتراک المعنوی،أو اللفظی،أو الحقیقه و المجاز،و الأوّل أقرب لقضاء التبادر و الاستعمال،و لهذا تراهم یفسّرون الطهور بالطاهر المطهّر،و یریدون به المطهّر عن الحدث و الخبث-کما سیأتی-؛و المراد ب«ما یقابل الحدث»،الحاله المبیحه للصلاه التی یتوقّف حصولها علی استعمال طهور بالنیّه؛و بالحدث الحاله المانعه التی یتوقف رفعها[۲/ B]،أو رفع منعها علی ذلک.و إنّما قیّدنا الحاله المبیحه و المانعه بما مرّ لئلّا یرد النقض بمثل الإیمان و الکفر من أسباب الإباحه و المنع.و قد یطلق الطهاره علی أسباب الحاله المبیحه،کما یطلق الحدث علی أسباب الحاله المانعه،و لا ریب فی أنّ الطهاره حقیقه فی هذا المعنی فی عرف الفقهاء کما یظهر من حدودهم،و أمّا فی عرف غیرهم فالظاهر أنّ إطلاقها علیها مجاز تسمیه للسبب باسم مسببه.و أمّا الحدث فإطلاقه علی أسبابه حقیقه مطلقا؛و الظاهر أنّ إطلاقه علی الحاله مجاز تسمیته للمسبّب باسم سببه

ثمّ اختلفوا فی تحدید الطهاره بالمعنی الأخیر-و هو المراد بها هنا،لأنّه المقصود بالبیان الآتی-:فمنهم من جعله معنی مشترکه بین أقسامها من الوضوء و الغسل و التیمم کالشهید،حیث عرّفها باستعمال طهور مشروط بالنیّه (۱).و ربّما یلوح فی عباره المحقّق فی الشرائع أنّها مشترکه لفظا بینها حیث عرّفها ب«أنّها اسم للوضوء أو الغسل أو التیمّم علی وجه له تأثیر فی استباحه الصلاه» (۲).و یمکن حمل التردید فی کلامه علی التقسیم فکأنّه قال:الطهاره اسم لما ینقسم علی الأقسام الثلاثه،و فیه تعسّف لفظا إلّا أنه أقرب معنی.ثمّ منهم من عمّمها علی المبیح و غیره کما هو ظاهر الحدّ الأوّل،فإنّ الطهور ظاهر فی الطهور بالقوّه؛و منهم من خصّها بالمبیح کما هو صریح الحدّ الأخیر،و یلزمه أن یخرج مع غیر المبیح غسل المیت،إلّا أن یدعی أنّه فی معنی غسل الجنابه کما یستفاد من بعض

۱- (۱) -الدروس الشرعیّه،ج ۱،ص ۸۶.

۲- (۲) -شرایع الإسلام،ج ۱،ص ۳.

النصوص.و أنّ المراد بالتأثير ما يعم الثانى أو يقال:المراد باستباحه الصلاه ما يعمّ استباحه الصلاه له،أو عليه (۱)و سيأتى عدم جواز الصلاه على الميّت إلاّ بعد الغسل مع إمكانه؛ و كلاهما تعسّف؛و التزام كون البحث عنه استطرادا أشدّ تعسّفا.و لنبدأ بالبحث عن المياه و ما يتبعها،إذ لا يتمّ معرفه الطهاره إلاّ بها.

القول فى المياه

فصل: [فى انقسام الماء الى المطلق و المضاف]

ينقسم الماء إلى مطلق و مضاف فالماء المطلق كلّ ما يستحقّ[۳/ A]إطلاق اسم الماء عليه من غير إضافه،كذا عرّفه المحقّق. (۲)

و أورد عليه أوّلا:بأنّ التعريب:إنّما يكون للماهيه فلا يصح إلاّ بالماهيه فلا يصلح له كلى لأنّه لعموم الأفراد.

و ثانيا بأنّه مشتمل على الماء،و هو المحدود فيلزم الدور.

أقول:و يرد عليه ثالثا:أنّه لا خلاف فى أنّ الماء مشترک معنوى بين أفراده،و قضيه تحديده بکلّ أن يكون موضوعا بالوضع العام لخصوصيات أفراده كاسم الإشاره،و لا قائل به.

و رابعا:أنّه إن أريد بالاستحقاق،الاستحقاق الوضعى فالقيد الأخير مستدرك،إذ لا يستحق اسم الماء بالوضع إلاّ الماء المطلق،و إن أريد الأعمّ فالقيد المذكور لا يصحّح الطّرد،لصدق الحدّ على المياه المضافه فى الجمله فإنّها قد تستحق الاسم من غير إضافه و لو مجازا.

و خامسا:بأنّا إذا وضعنا الماء لمعنى آخر دخل فى الحدّ مع خروجه عن المحدود.

۱- (۱)) -لتفصيل هذه الأقوال و المناقشات راجع:مسالک الأفهام،ج ۱، ص ۹؛روض الجنان،ج ۱، ص ۴۸،اثنا عشر رساله(للمحقّق الداماد)ص ۱۶؛المهذّب البارع،ج ۱،ص ۷۵.

۲- (۲)) -شرايع الإسلام،ج ۱،ص ۴.

و أجيب عن الأولين بأنّ التعريف لفظى،و المقصود مجرّد كشف معنى الاسم بتبديله بلفظ أوضح (۱)؛و الأظهر أن يجاب عن الثانى بأنّ الدور المتوهّم إنّما يرد إذا أريد بالماء فى الحدّ معناه،و هو ممنوع؛بل المراد لفظه و الإضافه بيانيه؛و أمّا«ما»فى«ما يستحقّ» فموصوله،لخلوّها عن الهمزه.و لو جعلت معها أمكن دفع الدور بأن يراد به مطلق ما يسمّى ماءً و لو مجازا،و لا ريب أنّ المحدود أخصّ منه. (۲)

و الجواب عن الثالث:أنّ المراد أنّ الماء يصدق صدقا حقيقا على كلّ ما يستحق إطلاق الاسم من حيث حصول الطبيعه فيه،لا من حيث الخصوصيه.

و عن الرابع:أنّ المراد أن يستحق الإطلاق من غير حاجه إلى الإضافه و ما فى معناها من القرائن فى إفاده المعنى،و ظاهر أنّ المياه المضافه لا تستحق إطلاق الاسم كذلك مطلقا.و يمكن أيضا أن يختار الوجه الأوّل و يمنع لزوم استدراك القيد على تقديره،فإنّ الماء-على ما يظهر فى النظر-موضوع مطلقا للماء المطلق،و مضافا إلى الأعيان المعهوده للمعتصر منها،كما فى ماء العنب،أو الممتزج بها كما فى ماء اللحم،أو المصعّد معها كما فى ماء الورد،فلو ترك القيد المذكور لزم دخولها فى الحدّ،مع أنّها خارجه عن المحدود.

و عن الخامس:

أنّ المراد ما يستحقه لغه،أو عرفا و إلى زمان التعريف فلا اشكال.

[الماء المطلق]

ثم الماء المطلق؛طاهر فى نفسه،و مطهر لغيره من الخبث و الحدث،و لو فى الجمله، و يدلّ على ذلك-بعد الإجماع، (۳)بل الضروره-الكتاب و السنه،قال اللّه تعالى وَ يُنَزِّلُ

۱- ((۱)) -راجع:مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۲۶.

۲- ((۲)) -راجع:الرسائل التسع(للمحقّق الحلّى)،ص ۲۰۱.

۳- ((۳)) -انظر:منتهى المطلب،ج ۱،ص ۱۷.

عَلَيْكَمْ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ (۱)و قوله جلّ شأنه وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً (۲)فإنّ ماء و إن كانت نكره فى سياق الإثبات إلاّ أنّه يفيد العموم بقرينه وروده فى مقام الامتنان،و دفعا للإجمال،أو التحكّم اللازم على تقدير الحمل على البعض.و المراد ب السماء إمّا معناها الحقيقى فيكون اعتبار النزول منها باعتبار أنّ تقادير نزوله منها، أو جهه العلو،أو السحاب فيكون النزول منها منزّلا على ظاهره،و يعمّ ساير مياه الأرض من مياه الآبار و العيون لنزولها فى الأصل من السماء كما يدلّ عليه قوله تعالى أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْأَرْضِ (۳)،و قوله جلّ شانه وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّٰاهُ فِي الْأَرْضِ (۴)،روى علىّ بن إبراهيم عن الباقر عليه السّلام فى تفسير هذه الآيه قال:

هى الأنهار و العيون و الآبار (۵)؛و لا يقدح فى ذلك ما ذكره الطبيعيون من أنّ مواد العيون و الآبار من الأبخره المحتبسه فى الأرض،و إن حصل لها الغزاره و النزاره بكثره الأمطار و قلّتها لإمكان المنع فى صحّه ما ذكره،إذ ليس لهم عليه حجّه واضحه،و يمكن الجمع بحمل ما ذكروه على بعض اليسير،و حمل الآيه و الروايه على الغالب الذى يستقيم به النظام لمعايش الأنام.

و أمّا ماء البحر؛فالظاهر من بعض الأخبار أنّه خلق قبل خلق السماوات فطهوريته مستفاده من الإجماع و المعمومات الآتيه،مضافا إلى الصحيح-على الصحيح ما بالعبيدى (۶)،

عن يونس-عن عبد اللّه بن سنان عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:«سألته عن ماء

۱- ((۱)) -السوره الأنفال،الآيه ۱۱.

۲- ((۲)) -السوره الفرقان،الآيه ۴۸.

۳- ((۳)) -السوره الزمر،الآيه ۲۱.

۴- ((۴)) -السوره المؤمنون،الآيه ۱۸.

۵- ((۵)) -تفسير القمى،ص ۹۱.

۶- ((۶)) -محمّد بن عيسى بن عبيد،قال النجاشى فى شأنه:«...أبو جعفر،جليل فى أصحابنا،ثقه، عين،كثير الروايه،حسن التصانيف،روى عن أبى جعفر الثانى عليه السّلام مكاتبه و مشافهه»،رجال النجاشى،ص ۳۳۳،الرقم ۸۹۶؛معجم رجال الحديث ج ۱۸،ص ۱۱۹-۱۲۶،الرقم ۱۱۵۳۶؛ قاموس الرجال،ج ۹،ص ۴۹۹-۵۰۳،الرقم ۷۱۴۵؛موسوعه الرجاليه الميسّره،ص ۴۴۳-

البحر أ طهور هو؟قال:نعم». (۱)

ثمّ لا إشكال فی دلاله الآیه الأولی علی کون الماء مطهّرا بعد ملاحظه شأن نزولها، مضافا إلی ما سننبّه علیه من انصراف الطهاره و ما یشتقّ منها فی لسان[۳/ A]الشارع علی المعنی الشرعی،و یمکن استفاده طهارته منها أیضا،نظرا إلی أنّ الظاهر من الحکم بکون شیء مطهّرا کونه طاهرا.و لا یرد النقض بمثل الحجر المستعمل و الغساله بناء علی نجاستها قبل الانفصال،لأنّ الخروج عن الظاهر بالنسبه إلی بعض موارده لدلاله دلیل لا یقدح فی التعویل علیه بالنسبه إلی غیره،مع إمکان تخصیص الظهور بما قبل الاستعمال

[الطهور فی اللغه]

و أمّا الآیه الثانیه؛ففی الاستدلال بها علی کون الماء مطهّرا إشکال،و هو أنّ الطهور فعول،و هو یأتی للمصدر هنا،-کما صرّح به فی القاموس (۲)-و إن کان مجیئه بهذا الوزن نادرا کالقبول،و لما یفعل به کالوقود،و للفاعل کالذلول،و للمبالغه کالشکور (۳)،و المعنیان الأولان غیر محتملین فی المقام لوقوع الطهور فیه صفه للماء،و المصدر لا یوصف به الذات إلاّ نادرا،مقصورا علی مورد السماع کرجل عدل،و کذلک اسم الآله لا یقع وصفا لأنّه کاسم الزمان و المکان من قبیل أسماء الذوات،فإنّ الأصل فی مدالیلها الذات،و إن اعتبر معها معنی وصفی لتعیین الذات و الصفه لا بدّ أن یکون المتأصّل فی مدلولها الوصفیه،و إن اعتبر معها الذات تبعا علی ما قیل نظرا إلی احتیاجها فی القیام إلیها.

۱- ((۱)) -الکافی،ج ۳،ص ۱،ح ۴.

۲- ((۲)) -قاموس المحیط،ج ۲،ص ۷۹.

۳- ((۳)) -راجع:المصباح المنیر،ص ۳۷۹.

و المعنى الأخير غير محتمل فى نفسه لأنّ الطهاره ليست من الصّفات التى تحتمل القلّه و الكثره فيتعيّن إراده المعنى الثالث،و حينئذ فلا يثبت بالآيه إلاّ مجرّد طهاره الماء.

و الجواب:إنّ مجىء فعول بمعنى الفاعل و إن كان مستقيما على القياس إلاّ أنّه فى هذه الماده شاذّ مقصور على مورد السماع كما صرّح به الفيّومى فى المصباح المنير؛و احتمل أن يكون من هذا الباب أو من باب المبالغه قوله:«[عذاب الثنايا]ريقهن طهور» (۱)قال:

«و لو كان طهور بمعنى طاهر مطلقا لقيل ثوب طهور و خشب طهور مع أنّه ممتنع» (۲)و حينئذ فيبطل القول بأنّه فى الآيه بمعنى طاهر،كما عن أبى حنيفه و بعض أتباعه. (۳)

و يؤكّد ذلک فى الآيه ما ذكره بعضهم من أنّ قوله تعالى فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً دلّ على طهاره الماء،لوروده فى مقام[۳/ B]الامتنان إنّما يكون بالماء الطاهر،و حينئذ فوصفه بكونه طهورا يوجب إراده معنى زائد على ما دلّ عليه الكلام السابق،و مرجعه إلى ترجيح التأسيس على التأكيد فيتعيّن فى الطهور هنا أحد الأمرين:

الأوّل:أن يجعل بمعنى ما يتطهّر به،و يجاب عن وقوعه صفه للماء بارتكاب التأويل فيه بتجريده عن معنى الذات على وجه يصلح للوصفيه،أو إضمار ما يصحّ معه للوصفيّه.

و قد يمنع صحه اعتبار التجريد هنا لأنّه إنّما يجوز بالنسبه إلى قيود المعنى كالإسراء إذا جعل بمعنى السير،لا ما هو أصل المعنى كالذاب بالنسبه إلى اسم الآله و...، (۴)و حينئذ فيتعيّن الثانى و هو الإضمار.

الثانى:أن يجعل بمعنى المطهّر أو الطاهر المطهّر فإنّه كما يأتى للمعانى المتقدمه كذلک يأتى لهذا المعنى،و إن كان على خلاف القياس.

و إنكار مجيئه بهذا المعنى-كما فى المدارک (۵)و عن المعالم (۶)-غير مسموع،بعد نصّ

۱- ((۱)) -صدر البيت:«إلى رجّح الأكفال هيف خصورها»كما نقله فى لسان العرب ج ۲،ص ۴۴۵.

۲- ((۲)) -المصباح المنير،ص ۳۷۹،۳۸۰.

۳- ((۳)) -انظر:المجموع(للنووى)،ج ۱،ص ۸۴.

۴- ((۴)) -كلمه لا تقرأ فى المخطوطه.

۵- ((۵)) -مدارک الأحكام،ج ۱،ص ۲۷.

۶- ((۶)) -المعالم فى الفقه،ج ۱،ص ۱۲۲-۱۲۳.

جماعه من اللغويين عليه،فعن ثعلب الطهور هو الطاهر فی نفسه المطهّر لغيره؛و عن الأزهری الطهور فی اللغه هو الطاهر المطهّر (۱)؛و فی القاموس:«الطهور المصدر، و[اسم]لما يتطهّر به أو الطاهر المطهّر (۲)؛و عن الترمذی-الطهور بالفتح-من الأسماء المتعديه،و هو المطهّر غيره (۳)؛و عن ابن الأثير ما لم يكن مطهّرا فليس بطهور،و حكی عن الشافعيه أنّهم نقلوا ذلک عن اللغه. (۴)

ثمّ المعروف بينهم-كما عرفت-تعريفه بالطاهر المطهّر.و لعلّ من فسّره منهم بالمطهّر يريد به الطاهر المطهّر إلاّ أنّه اقتصر علی بيان أصل المعنی و أهمل ما اعتبر فی وضع الكلمه تقييده به تعويلا علی الوضوح،و حينئذ فيكون كلمتهم متفقه علی أنّه بمعنی الطاهر المطهّر،مع احتمال أن يكون من فسّره بالمطهر قد اقتصر علی ذكر أصل المعنی؛ و من فسّره بالطاهر المطهّر قد اعتبر فی تفسير اللفظ معناه مع لازمه لظهور أنّ المطهّر لا يكون إلاّ طاهرا،ذلک إن تنزّل كلا من التفسيرين علی ظاهره و تجعله خلافيا.

ثمّ المستفاد من كلماتهم أنّ هذا التفسير ليس مبتيا علی التوسّع فی المعنی الثانی- أعنی[۴/ A]ما يتطهّر به-نظرا إلی استلزامه كونه مطهّرا و لو بتخصيصه بالطاهر بناء علی اعتباره فی مدلوله،بل هو إمّا معنی وصفی مستقل،أو مأخوذ من الطهور للمبالغه؛يرشد إلی الأوّل ظاهر كلام كثير من اللغويين كما عرفت.و يدلّ علی الثانی ظاهر عباره الروضه حيث قال:«الطهور مبالغه فی الطاهر،و المراد منه هنا الطاهر فی نفسه المطهّر لغيره» (۵)؛ و أصرح من ذلک ما ذكره الشيخ فی التهذيب (۶)،و محصله أنّ فعولا موضوع للمبالغه و كون الماء طاهرا ليس ممّا يتكرر و يتزايد فينبغی أن يعتبر فيه غير ذلک،و ليس بعد ذلک إلاّ أنّه

۱- ((۱)) -نقل عنهما الفيّومی فی المصباح،ص ۳۷۹.

۲- ((۲)) -قاموس المحيط،ج ۲،ص ۷۹.

۳- ((۳)) -نقل عنه المحقّق الحلّی فی المعتبر،ج ۱،ص ۳۵.

۴- ((۴)) -النهايه،ج ۳،ص ۱۴۷.

۵- ((۵)) -الروضه البهيّه،ج ۱،ص ۲۴۶.

۶- ((۶)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۲۱۴.

مطهّر،و ردّ على من قال بأنّ الطهور بمعنى المطهّر متعد مع أنّ اسم فاعله لازم بأنّهم كثيرا يعتبرون فی اسم المبالغه التعديه،و إن كان اسم فاعله لازما،كما يقع عليه بورود«كليل موهنا» (۱)فی قول الشاعر.

و أمّا ما ورد عليه فی المدارك من استدلال،فيمكن دفعه بأنّ غرض الشيخ من التعليل المذكور بيان نكتته،بمجيئه بهذا المعنى،و إلاّ فهو يعتمد فی إثبات المعنى على نقل نقله اللغه.

[الطهاره فی الاصطلاح]

بقی الكلام فی بيان كون الطهاره هنا بمعناها الشرعی-أعنی ما يقابل الحدث و الخبث دون مجرّد النظافه و النزاهه-ليتمّ الاستدلال،و يمكن أن يستدل عليه بأنّ هذا معنى قد كان ثابتا فی الشرائع السابقه-كما يظهر من بعض الآثار و الأخبار-،و لم ينقل عنهم لفظ بإزائه فيتعيّن أن يكون هذه اللفظه بإزائه و العاده قاضيه بصيرورتها فی لسان المتشرعين بها حقيقه فيه بالغلبه على تقدير عدم تحقّق النقل التعيينی فيه لتوفّر الدواعی على الاستعمال،نظرا إلى مسيس الحاجه إليه غالبا،و حينئذ فورودها فی لسان صاحب الشريعه مطلقا ينصرف إلى ذلك المعنى،هذا.

و قد يستدلّ أيضا على طهوريه الماء من الخبث بقوله تعالى إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲)لنزوله فيمن لان بطنه فاستنجى بالماء،كما جاء فی بعض النصوص (۳)،و التقريب ظاهر.

ص:۳۸۴

۱- (۱) -و البيت: «حتى شاها كليل موهنا عمل باتت طرابا و بات الليل لم ينم» و الضمير فی«شاها»راجع الى السبقه:قيل:و المعنى سبقها الموهن نحو من نصف الليل و العمل الولوغ...فی العمل.منه عفی عنه؛[من هامش النسخه،و البيت لساعده بن جؤيه الهذلی؛راجع خزانه الأدب،ج ۸،ص ۱۵۷.].

۲- (۲) -السوره البقره،الآيه ۲۲۲.

۳- (۳) -انظر:تفسير العياشی،ج ۱،ص ۱۰۹،ح ۳۲۷.

و یدلّ علی طهوریه الماء من الأخبار قول الصادق علیه السّلام فی صحیحه داود بن فرقد:

«کان بنو إسرائیل إذا أصاب أحدهم قطره بول قرضوا[B ۴/]لحومهم بالمقاریض، و قد وسّع اللّه علیکم بأوسع ممّا بین السماء و الأرض،و جعل لکم الماء طهورا فانظروا کیف تکونون» (۱)؛و الظاهر أنّ موضع القرض کان مختصا بغیر مخرج البول بالنسبه إلی ما کان یصیبه حال الخروج،کما یدلّ علیه ظاهر الإصابه و اللحوم،و یحتمل التعمیم إلیه، و لا یلزم انقراضه فی مده یسیر لجواز أن ینبت ما کانوا یقرضوا به لذلک.

و منها:ما رواه السکونی-فی الخبر-عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

الماء یطهر و لا یطهر» (۲).

و فی هذا الحدیث إشکال مشهور،و هو أن قوله«لا یطهّر»یدلّ علی عدم قبول الماء المتنجّس للتطهیر،و هو خلاف المذهب.

و أجیب عنه بوجوه منها:أنّ الماء لا ینجّس إلاّ بالتغییر،و معه یخرج عن کونه ماء، و لا یخفی ما فیه لمنع الحصر و عدم صدق الاسم بمجرّد التغییر کما سیأتی،مع جریان الإشکال بعد زواله عنه بنفسه،إلاّ أن یلتزم بطهارته بذلک،و لو مع القلّه و هو کما تری.

و منها:أنّ المراد أنّه یطهِّر غیره و لا یطهِّر غیره.

و أورد علی إطلاقه النقض بالنزح علی القول بانفعال البئر بغیر التغییر.

و باستحاله الماء المتنجّس بولا لحیوان مأکول.

و بإتمام ما دون الکر المتنجّس بمضاف لم یسلبه الإطلاق علی القول بطهره بذلک.

و أجیب عن الأوّل:بالمنع من انفعال البئر،و علی تقدیر تسلیمه فالمطهّر له الاتصال بالماده،أو الماء النابع بالنزح لا نفسه،و بمثله یجاب عن صوره التغییر.

و عن الثانی بأنّ المراد أنّه لا یطهّر بغیره مع بقائه علی حقیقته کما هو الظاهر من اللفظ، لا مع انعدامها.

۱- ((۱)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۳۵۶،ح ۱۰۶۴.

۲- ((۲)) -الکافی،ج ۱،ص ۱،ح ۱ و سیجیء فی نصّ رسالتنا هذه بیان حول قراءه الحدیث هذا.

و عن الثالث بعد ضعف المبنى أنّ المطهّر ليس المضاف،بل مجموع الماء البالغ كرا؛ و يمكن أيضا بأنّ غايه ما يلزم من ذلك تقييد الإطلاق بموارد نادره،و لا بأس به بعد قيام الدليل عليه.

و منها ما ذكره بعض متأخرى المتأخّرين (١)حيث نزل الروايه على ظاهرها،و جعلها دليلا على اشتراط الممازجه فى تطهير الماء المتنجّس،و زعم أنّه مع الامتزاج يستهلك الماء المتنجّس،و يخرج عن كونه ذلك الماء.و ضعفه واضح إذ الممازجه المعتبره عند القائلين باعتبارها لا يوجب استهلاك الماء المتنجّس،كيف؟!و الماء[A ۵/]المتنجّس قد يكون أضعاف الطاهر فلا يعقل استهلاكه فيه.

و يمكن الجواب عن أصل الإشكال أيضا بأنّ كلا من قوله

«يطهّر و لا يطهّر» يحتمل أن يكون بتخفيف العين،أو بتضعيفها مع البناء للفاعل أو المفعول،فالاحتمالات تسعه و الإشكال المذكور يبتنى على أن يكون الثانى مبيّنا للمفعول دون الأوّل فيمكن التفصّى بالحمل على أحد احتمالات السته الباقيه،و إن كانت على خلاف الظاهر فيندفع الإشكال.و ربما أمكن أن نقرأ تطهّر من باب التفعّل فيهما أو فى إحداهما بالبناء للفاعل أو المفعول بإضمار به فيرتقى الاحتمالات إلى خمسه و عشرين،هذا و ممّا يدلّ على طهوريه الماء أيضا الآيات و الأخبار الآمره باغتسال و الغسل عن الحدث و الخبث فإنّ فى بعضها التصريح بالغسل بالماء،و فى بعضها أطلق الغسل و هو ينصرف إلى الغسل بالماء،و قضيته ذلك كلّه طهوريه الماء أيضا و هو واضح.

[الفوائد الخمسه]

و هنا فوائد: الأولى: يشترط فى بقاء إطلاق الماء ميعانه،فلو انجمد و صار ثلجا خرج عن وصف الإطلاق و صار مضافا فيقال له الماء المنجمد و لا يقال له الماء المطلق،

١- (١) -[و هو]صاحب الحدائق رحمه اللّه[فى الحدائق،ج ١،ص ١٧٨].سمعت منه؛[من هامش النسخه].

و لا ینافی ذلک بقاء الحقیقه المائیه حال الانجماد،و لأنّ زوال الاسم کما یکون بزوال الحقیقه کذلک یکون بزوال الوصف المعتبر فی التسمیه کما فی الحصرم و العنب و الحنطه و الدقیق،و بهذا یفارق الماء کثیرا من المائعات التی لا تختلف أسامیها بالمیعان و الانجماد کالعسل و الشمع و الدبس و الدهن و القیر و الذهب و الفضه و غیر ذلک.

و علی ما قرّرنا فلو لاقی الماء المنجمد نجاسه برطوبه تنجّس موضع الملاقات،سواء تغیّر أم لا،و سواء کان قلیلا أم کثیرا.و تفرّد العلامه فی المنتهی (۱)حیث حکم بعد انفعال الکثیر منه بالملاقات مع عدم التغییر نظرا إلی أنّ الماء لا یخرج عن حقیقته بالجمود،بل یتکامل فیه صفه البروده التی هی من مقتضیات طبعه فتأثّر فیه الجمود.و استشکل فی هذا الحکم فی القواعد و یأتی علی قوله عدم انفعال الکرّ المرکّب منه و من الماء،و القلیل منه[B ۵/]المتّصل منه بالماده علی القول باعتصامه بها،و جواز المتطهّر به.و ضعفه ظاهر بعد شهاده صریح العرف و الاستعمال علی اعتبار المیعان فی صدق الاسم،و ظاهر أنّ الأحکام الشرعیه تتبع صدق أسامی موضوعاتها دون وجود حقائقها،مع أنّ الحکمه فی عدم انفعال الکثیر إنّما هی تقوّی بعض الأجزاء ببعض،و لا ریب فی اختصاصه بصوره المیعان لعدم التقوّی حال الانجماد؛و ما دلّ علی جواز الوضوء بذلک الماء المنجمد علی الجلد،محمول علی ما إذا حصل الغسل به کما یدلّ علیه غیره.و ربّما یأتی علی مقالته انفعال القلیل منه بالملاقات إلاّ أنّه صرّح باختصاص النجاسه بموضع الملاقات نظرا إلی عدم نفوذ النجاسه فیه کسائر المائعات المنجمده،و أمّا الماء المنجمد حجرا و ملحا و ما أشبه ذلک فحکمه حکم سایر الجمادات قولا واحدا.

الثانیه: یخرج الماء بالتصعید عن کونه ماءً مطلقا و إن لم یمزج حال التصعید بشیء قولا واحدا علی الظاهر،و بهذا الإطلاق یشعر عباره المحقّق فی النافع (۲)،و السیّد فی المدارک، (۳)و الفاضل فی کشف اللثام (۴)،حیث عدّوا المصعّد من أقسام المضاف و لم یقیّدوه بشیء.

۱- ((۱)) -منتهی المطلب،ج ۱،ص ۱۷۲.
۲- ((۲)) -المختصر النافع،ص ۳.
۳- ((۳)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۱۰.
۴- ((۴)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۲۸۱.

و من فضلائنا المعاصرين من فصّل بين المصعّد عن الماء القراح،و المصعّد عن ماء جعل فيه خليط كالورد و شبهه فحكم بإطلاق الأوّل و احتجّ عليه بأنّه يسمّى ماء عرفا، و هو ضعيف،لمنع الصدق،و لا سبيل إلى استصحاب المائيه على تقدير الشكّ لتعدد الموضوع.و ربّما كان منشأ هذا الوهم أنّ المصعّد عن الماء القراح هو عين ذلك الماء قبل التصعيد،و إن تركب حال التصعيد مع أجزاء ناريه فصار بخارا ثمّ فارقها و عاد إلى أصله، و لو أثّر ذلك فى نفى الإطلاق لأثّر فى ماء المطر لأنّه عند التحقيق أيضا كذلك.و يضعّفه أن الأسامى تتبع الحقائق العرفيه دون التدقيقات العقليه،و العرف يفرق بين القسمين، و لا يساعد على تسميه الأوّل ماء مطلقا،و يأتى على كلامه نجاسه عرق البول لكونه بولا بالبيان المتقدّم،و كذا عرق غيره[A ۶/]من المائعات النجسه و المتنجّسه،و هو بعيد جدا؛ ثمّ على القول المذكور ينبغى عدم الاعتداد بخليط الطين مطلقا،و لا بغيره إن كان يسيرا بحيث لا يخرج الماء به عند التصعيد عن الإطلاق،و إن كان وردا و وجد رائحته،و هو عجيب.أمّا الماء المفوّر فلا يخرج بالفوران عن صدق الاسم،و إن ذهب أكثره ما لم يمتزج بغيره بحيث يخرجه عن حد الإطلاق.

الثالثه: القطرات التى توجد على أوراق الأشجار و شبهها ممّا يتكوّر من رطوبه الهواء المجاور للماء،و يتّفق فى ليالى الربيع غالبا،و ربّما يقال لها الطلّ فما كان منها حامضا كالمتكوّن على شجره الحمض،أو حلوا كالمنّ فلا إشكال فى عدم صدق اسم الماء عليه، و فيما عداه إشكال،و لا يبعد منع صدق الاسم.و لو تكوّن من الشجر أو الورق فلا إشكال فى عدم الصدق أيضا.و أمّا ما يتكوّن من الضباب (۱)فالظاهر صدق الماء عليه لأنّه فى حكم السحاب.

الرابعه: قال المحدّث الكاشانى فى الوافى (۲)بنائه على ما ذهب إليه من عدم انفعال القليل بالملاقات ما حاصله«أنّ الماء لا ينجّس إلاّ إذا تغيّر أحد أوصافه بالنجاسه،

ص:۳۸۸

۱- (۱)) -الضباب:سحاب يغشى الأرض كالدخان،و يكثر فى الغداه البارده؛المعجم الوسيط،ج ۱، ص ۵۳۲.

۲- (۲)) -الوافى،ج ۶،ص ۱۸.

و حينئذ فيخرج عن كونه ماء مطلقا و يصير مضافا،و صرّح بأنّ حكم وقوع النجاسه فيه حكم وقوع الأعيان الطاهر فيه كالخلّ و اللبن فى خروجه بالتغيير عن الإطلاق».

و فيه-بعد الإغماض عن بطلان مبناه-أنّه إن أراد أن التغيير المعتبر فى التنجيس هو التغيير الخروج للماء عن حدّ الإطلاق إلى الإضافه ففساده واضح فإنّ إطلاق الأخبار و عبائر الأصحاب حجّه عليه كما سيأتى.و ربّما كان منشأ هذا الوهم أن الطهوريه اللاحقه للماء إنّما تلحقه باعتبار حقيقته و طبيعته،فما دامت الحقيقه و الطبيعه ثابته يثبت لها أحكامها،و ضعفها ظاهر للمنع من لحوق الطهوريه لحقيقه الماء من حيث هى،بل مع مراعاه أمر آخر،و هو عدم تغيّره بالنجاسه و ما فى حكمه كما أنّ لحوق الطهاره لسائر الأجسام الطاهره،و الطهوريه للتراب و غير ذلك من الأحكام اللاحقه لها و لغيرها كذلك؛ و إن أراد أنّ صدق الاسم يزول بمجرّد التغيير[B ۶/]-كما هو الظاهر من كلامه-فبطلانه معلوم من العرف و اللغه،ضروره عدم صحّه سلب الاسم عن الماء بمجرّد تغيّر أحد أوصافه.

الخامسه: إذا تغيّر الماء بطاهر بقى على طهارته مطلقا إجماعا،بل ضروره (۱)؛ و يشترط فى بقائه على طهوريته بقاء وصف الإطلاق،و هو المعروف من مذهب الأصحاب،و عن الناصريات،و الفقيه،و المنتهى،و التذكره،و غيرها الإجماع عليه (۲)؛ و ربّما يستفاد من كلام المحدّث الكاشانى المتقدّم زوال طهوريّته بذلك (۳)،و هو بمحل من السقوط.و لا فرق فى ذلك بين ما لا يمكن التحرّز عنه كالطحلب، (۴)و ما ينبت فى الماء،

۱- (۱) -غنيه النزوع،ص ۴۶؛و انظر فى هذا المجال ما أفاده الفقيه المحقّق المولى حبيب اللّه الكاشانى فى منتقد المنافع،ج ۱،ص ۱۵۳-۱۵۴.

۲- (۲) -منتهى المطلب،ج ۱،ص ۲۱؛تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۳؛و انظر:جواهر الكلام،ج ۱،ص ۲۳۷-۲۳۸.

۳- (۳) -الوافى،ج ۶،ص ۱۸.

۴- (۴) -الطُحْلَب:خضره تعلو الماء الآسن،المعجم الوسيط،ص ۵۵۲.

و ما يتساقط فيه من أوراق الشجر،و ما يكون فى مقرّه أو ممرّه من النوره و الملح،و بين ما يمكن التحرّز عنه كقليل الزعفران.

و خالف فى الثانى بعض أهل الخلاف،و ضعفه ظاهر عرفا و لغه إن أراد منع الإطلاق، و شرعا إن أراد منع الطهوريه بعموم أدلّه طهوريه الماء مع سلامتها عن المعارض،مضافا إلى ما عرفت من الإجماع.قال فى الذكرى فى الماء المتغيّر أحد أوصافه مع بقاء الاسم «إنّه إن كان بطاهر لم ينجّس فى المشهور»يريد أنّه لم ينجّس من جهه هذا التغيير بملاقات النجاسه و إن لم تنجّس بملاقاتها من جهه أخرى ككونه دون الكرّ،و مرجعه إلى بقائه على وصف الطهوريه و إهماله للقيد المذكور من جهه الظهور،أو أراد بقوله«لم ينجّس»أنّه لم يخرج عن الطهوريه مجازا،و فى الوجهين تكلّف.

ثمّ احتجّ عليه بإطلاق اسم الماء عليه،و بعدم انفكاك السقاء فى أوّل استعماله من التغير،و لم ينقل عن الصحابه التحرّز عنه يريد عدم التحرّز عنه فى الطهاره،و تركه لهذا القيد أيضا من جهه الظهور قال و لم يستدل فى الخلاف عليه بالإجماع. (۱)

و منه يظهر أنّ الشهيد لم يقف على قول من أصحابنا بزوال طهوريته بذلك،و أنّه إنّما نسب الحكم إلى المشهور لإيهام عباره الخلاف بالخلاف من حيث عدم دعوته الإجماع عليه،كما هو طريقته فى ساير المسائل التى يتعرّض فيها لخلاف أهل الخلاف.و يمكن أن يكون الشيخ قد استغنى عن التمسّك بالإجماع لظهور الدليل المعتبر[۷/A]بين الفريقين، و هو صدق الاسم المستتبع لثبوت أحكامه له فلا يدلّ على وجود الخلاف فيه.

و العجب من صاحب كشف اللثام حيث نزل قول الشهيد«لم ينجّس»على ظاهره من أنّه لم ينجّس بمجرّد التغيير بالطاهر فاستشكل فى نسبته ذلك إلى المشهور (۲)مع أنّ الظاهر كونه إجماعا.و أنت خبير بأنّ استظهارها للإجماع فى المقام أيضا عجيب،إذ الحكم

۱- (۱) -ذكرى الشيعه،ج ۱،ص ۷۵.

۲- (۲) -كشف اللثام،ج ۱،ص ۲۵۲.

بالطهاره هنا فی الضروریات الدینیّه،إذ لولاها للزم نجاسه أکثر المطعومات التی یتوقّف إصلاحها علی المزج بالماء الموجود فی بدایه الأمر للتغییر کما فی اللحم و الدقیق و الأرز،و کذلک الخلّ و الدبس و الأدویه المشروبه إلی غیر ذلک ممّا لا حصر له.

و قد یتخیّل«إن لم ینجّس»تحریف من النسّاخ،و إنّ عباره الشهید«لم یخرج»، و المراد لم یخرج به عن الطهوریه؛و فیه أیضا تکلیف.و لو امتزج الماء بطاهر یسلبه الإطلاق،ثمّ عاد إلی إطلاقه لحقه حکم الإطلاق،و لا فرق بین الامتزاج بالطین و غیره.

و اعلم: إنّ جمله من الأخبار الآتیه تدلّ علی نجاسه الماء المتغیّر و أنّه لا یجوز شربه و الوضوء به،من غیر تقیید بکونه متغیّرا بالنجاسه،إلاّ أنّها محموله علی تغییر بها لانصراف الإطلاق علی ذلک،و لما عرفت من قیام الضروره علی طهاره المتغیّر بالطاهر، و الإجماع علی طهوریته مع صدق الاسم و إن کره الاستعمال فی بعض الصور.

فصل:فی أنّ الماء بحسب طبیعته الأصلیه و الأولیه...

قد تبیّن ممّا مرّ أنّ کلّ ماء مطلق فهو بحسب طبیعته الأصلیه و خلقته الأولیه طاهر مطهّر،و قد یخرج عن ذلک بوقوع النجاسه فیه،و هی تاره تغیّر أحد أوصاف الماء،و تاره لا تغیّره،فإن غیّرت أحد أوصافه الثلاثه من اللون و الطعم و الریح حکم بنجاسته مطلقا و إن کان کرّا أو جاریا،إجماعا محصّلا و منقولا. (1)

و یدلّ علیه النصوص المستفیضه؛منها:قوله صلّی اللّه علیه و آله

«خلق اللّه الماء طهورا لا ینجّسه إلاّ ما غیّر عنه لونه أو طعمه أو ریحه» ،و لا یقدح ضعف السند،لکونه عامیا علی ما صرّح به جماعه (2)،لاعتضاده بالعمل و القبول.

1- (1) -کما فی تذکره الفقهاء،ج 1،ص 15؛مصابیح الأحکام،ج 1،ص 67؛الحدائق الناضره،ج 1،ص 178؛و انظر:المعتبر،ج 1،ص 40؛منتهی المطلب،ج 1،ص 21؛غنیه النزوع،ص 46.

2- (2) -ممّن صرّح بکون الروایه عامیّه الفاضلین فی المعتبر،ج 1،ص 40؛و المنتهی،ج 1،ص 20؛و الشیخ البهائی فی الحبل المتین،ج 1،ص 464؛و المحقّق السبزواری فی الذخیره،-

و عن ابن أبی عقیل إنّ الأخبار تواتر عنهم علیهم السّلام ب

«أنّ الماء[/۷ B]طاهر لا ینجّسه شیء إلاّ ما غیّر لونه أو طعمه أو ریحه (۱)،و المراد بالموصوله النجاسه،کما هو الظاهر من سیاق العباره.

و منها: صحیحه أبی خالد القماط أنّه سمع أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول:

«إن کان الماء قد تغیّر ریحه أو طعمه فلا تشرب و لا تتوضأ منه» (۲)؛وجه الدلاله أنّ التغیّر فیه محمول علی التغیر بالنجاسه لیستقیم ظاهر النهی،و الظاهر من المنع،[المنع]من شربه و الوضوء منه للنجاسه. (۳)

و منها: ما رواه حریز عمّن ذکره عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«کلّما غلب الماء علی ریح الجیفه فتوضأ منه و اشرب،فإذا تغیّر الماء و تغیّر الطعم فلا تتوضّأ منه و لا تشرب» (۴)و هذا الحدیث-علی ما رواه الشیخ فی التهذیب-صحیح،لأنّه رواه بطریق صحیح عن حمّاد عن حریز عن أبی عبد اللّه علیه السّلام؛و لهذا وصفه جماعه بالصحّه، (۵)لکنّ الکلینی رواه فی الکافی بطریقین صحیحین عن حمّاد،عن حریز،عمّن أخبره،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام (۶)؛ و الظاهر أنّ کلمه«عمّن أخبره»قد سقط من قلم الشیخ،کما یرشد إلیه وقوع نظائره فی کتاب الشیخ،و قد ثبت بالتتبع أنّ الکلینی أضبط،و ممّا یؤیّده ما قیل من أنّ حریز لم یسمع

۱- ((۱)) -مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۱۴؛انظر:عوالی اللئالی،ج ۱،ص ۹،ح ۶.
۲- ((۲)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۴۰،ح ۱۱۲؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۸،ح ۹.
۳- ((۳)) -العباره فی المخطوطه هکذا:«و الوضوء منه النجاسه».
۴- ((۴)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۲۱۶،ح ۶۲۵؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۷،ح ۱.
۵- ((۵)) -ممّن صرّح بکون الروایه صحیحه الفاضل فی المنتهی،ج ۱،ص ۲۱ و المحقّق الأردبیلی فی مجمع الفائده،ج ۱،ص ۲۵۱،و المحقّق الخوانساری فی المشارق،ج ۱،ص ۱۸۸ و انظر غنائم الأیام،ج ۱،ص ۵۰۱.
۶- ((۶)) -الکافی،ج ۳،ص ۴،ح ۳.

من أبی عبد اللّه علیه السّلام إلاّ حدیثین (۱)،و احتمال أن یکون حریز قد روی هذا الحدیث عنه علیه السّلام تاره بواسطه،و أخری بدونها-و أن یکون حمّاد قد رواه عنه کذلک-بعید فالظاهر أنّ الروایه ضعیفه بالإرسال إلاّ أنّها مجبوره بالقبول.

و منها: ما رواه فی کتاب البصائر (۲)عن شهاب بن عبد ربّه فی الصحیح-علی فی الحدائق- (۳)،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال فی آخر الروایه:

«و جئت تسأل عن الماء فما لم یکن فیه تغیّر أو ریح غالبه علیه.قلت:فما التغیر؟قال:الصفره فتوضّأ منه» ،و یمکن القدح فی دلالته بأنّه لیس فیه ما یدلّ علی کون التغیّر بالنجاسه فیمکن حمله علی التغیّر بالشمس، أو لطول المکث فیستفاد من مفهومه،استحباب التنزّه عن الماء الآجن؛و ربّما یؤیّد ذلک تفسیر التغیّر بالصفره فإنّ الغالب فی الماء و المتغیّر بما ذکر،تلوّنه بالصفره،و أمّا الماء المتغیّر لونه بالنجاسه فلا یتعیّن فیه الصفره،بل یختلف باختلاف لون النجاسه.و غایه ما یمکن أن یقال[۸/A]فی توجیه الاحتجاج به أنّ التغییر و غلبه الریح المذکورین فیه مطلق،و لا قرینه علی تفسدهما بغیر النجاسه،فیقیّدان بها لیستقیم ظاهر المفهوم من تحریم الوضوء بالمتغیّر،إذ لا شاهد علی حمله علی التنزیه،مع أنّ الحمل علی التنزیه لا یستقیم إلاّ بالتقیید،و کذا إذا حمل النهی علی القدر المشترک.

و منها: ما رواه عبد اللّه بن سنان فی الخبر عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«سأله رجل عن غدیر أتوه و فیه جیفه؟فقال:إذا کان الماء قاهرا و لا یوجد فیه الریح فتوضّأ» (۴)، و الاحتجاج به مبنی علی ما حقّقناه فی محله من حجیّه مفهوم الشرط کما علیه الأکثر.

و منها: ما رواه العلاء بن الفضیل فی الخبر قال:

«سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الحیاض یبال

۱- ((۱)) -انظر فی هذا المجال:اختیار معرفه الرجال،ص ۳۲۱،الرقم ۷۱۶؛سماء المقال،ج ۱،ص ۱۴۲؛قاموس الرجال،ج ۳،ص ۱۶۰،الرقم ۱۸۱۳.

۲- ((۲)) -بصائر الدرجات،ص ۲۵۸،ح ۱۳.

۳- ((۳)) -الحدائق الناضره،ج ۱،ص ۱۸۰.

۴- ((۴)) -الکافی،ج ۳،ص ۴،ح ۴.

فیها؟قال:لا بأس إذا غلب لون الماء،لون البول» (۱)،و هو محمول علی بول الإنسان فیها، کما هو الظاهر،أو بول حیوان غیر مأکول لیستقیم ظاهر المفهوم من المنع مع غلبه لون البول؛و حمله علی حصول الإضافه بعید.

و منها: ما نقل عن کتاب دعائم الإسلام عن علیّ علیه السّلام أنّه قال فی الماء الجاری یمرّ بالجیف و العذره و الدم،یتوضأ منه و یشرب،لیس ینجّسه شیء ما لم یتغیّر أوصافه طعمه و لونه و ریحه. (۲)

و قد یستدل ب[ما]فی کتاب الفقه الرضوی

«کلّ غدیر فیه من الماء أکثر من کرّ لا ینجّسه ما یقع فیه من النجاسات،إلاّ أن یکون فیه الجیف فتغیّر لونه و طعمه و رائحته فإذا غیّرته لم یشرف و لم یتطهّر منه» (۳)؛و الظاهر أن«الواو»فیه-کما فی الخبر السابق- بمعنی«أو»للإجماع علی عدم اعتبار اجتماع التغییرات الثلاثه.و قوله

«أکثر من کرّ» معناه کرّ فأکثر منه،و یحتمل أن یراد به الأکثر خاصّه کما هو الظاهر،و إن جری حکمه فی الکرّ أیضا،إذ لا قائل بالفرق؛و یمکن أن یکون اعتبار الزیاده علی الکرّ للمحافظه علی بقاء کرّ طاهر،إذ العاده قاضیه بتغیّر بعض أجزاء الماء عند وقوع مثل الدم و البول فیه.

و تخصیص الحکم بالتنجیس بما إذا تغیّر بالجیف مبنی علی الغالب[B /۸]من حصول التغیر بها دون سائر النجاسات؛و هذا الاحتجاج عندی ضعیف،لعدم الاعتماد علی الکتاب المزبور،و قد حقّقنا الکلام فیه فی الفصول الغرویه (۴).

و قد یستدلّ أیضا بروایه أبی بصیر،عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه

«سأل عن الماء النقیع ببول

۱- (۱)) -الاستبصار،ج ۱،ص ۲۲،ح ۵۳؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۹،ح ۷.

۲- (۲)) -دعائم الإسلام،ج ۱،ص ۱۱۱؛مستدرک الوسائل،ج ۱،ص ۱۸۸،ح ۱.

۳- (۳)) -فقه الرضا علیه السّلام،ص ۹۱؛مستدرک الوسائل،ج ۱،ص ۱۹۹،ح ۲.

۴- (۴)) -الفصول الغرویّه،ص ۳۱۱-۳۱۳؛و راجع-إن شئت-إلی تعلیقتنا علی«رساله صلاتیه» فی الأقوال الوارده حول کتاب فقه الرضا علیه السّلام،رساله صلاتیه،ص ۴۰۰.

فیه الـدواب؟فقال:إن تغیّر الماء فلا تتوضأ منه،و إن لم تغیّره أبوالها فتوضأ منه،و کذلک الدم إذا سال فی الماء و أشـباهه (۱)» .و الاحـتجـاج بها إنّما یتمّ إذا قلنا بأنّ المراد بالـدواب معناها اللغوی فتخصّ بقرینه النهی بغیر المأکول من ذی النفس،و لو اسـتظهرنا منهـا معناهـا العرفی-کمـا هـو الظـاهر-توقـف الاحتجـاج علی القـول بنجـاسه أبوالهـا،و فی الروایـه دلالـه علیـه إلاّ أنّـه خلاف المختـار،کمـا سیأتی تحقیق المسأله فی محلّها إن شاء اللّه تعالی، فیتعیّن حمل (۲)النهی علی التنزیه،و لا یمکن التمسّک حینئذ بقوله علیه السّلام

«و کذلک الدم...» ،إذ بعد حمل سابقه علی کراهه الاستعمال-کما هو مذهب القائلین بطهاره تلک الأبوال- یکون مفاده خلاف المدعی،و لو حمل التغیّر علی التغییر المخرج عن حدّ الإطلاق صحّ حمل قوله«لا تتوضأ»علی ظاهره،إلاّ أنّ قوله

«و کذلک الدم» لا یدلّ إلاّ علی سلب الطهوریه عنه مع حصول التغیّر به علی وجه یخرجه عن الإطلاق،و هو غیر المدعی.

و ما ورد فی مقابله هـذه الأخبار،ما یدلّ بظاهره علی طهاره الماء المتغیّر بالنجاسه فمطروح أو مأوّل کصـحیحه علیّ بن جعفر عن أخیه الکاظم علیه السّلام (۳)الدالّه علی طهاره ماء بئر وقع فیها زنبیل من عذره رطبه،أو یابسه،أنّ الآبار المتعارفه یتغیّر بوقوع هذا القـدر من النجاسه فیها؛و مثلها موثقه عمّار عن الصادق علیه السّلام (۴).و سیأتی الکلام فی تأویلها فی مباحث الآبار،و کمرسله الکاهلی عن الصادق علیه السّلام. ۴و فیها:

«و یسأل عن الماء المطر أری فیه التغییر و أری فیه آثار القـذر فیقطر القطرات علیّ و ینضـح علیّ منه و،البیت یتوضأ علی سـطحه فیکف علی ثیابنا؟قال ما بذا بأس» [A ۹/]الحدیث (۵)و الوجه فی الدفع،إمّا

۱- (۱) -التهذیب،ج ۱،ص ۴۰،ح ۱۱۲؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۳۸،ح ۳.

۲- (۲) -فی النسخه«الحمل»بدل«حمل».

۳- (۳) -التهذیب ج ۱،ص ۲۴۶،ح ۷۰۹؛وسائل الشیعه ج ۱،ص ۱۷۲،ح ۸.

۴- (۴) -التهذیب،ج ۱،ص ۴۱۶،ح ۱۳۱۲؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۷۴،ح ۱۵.

۵- (۵) -الکافی،ج ۳،ص ۱۳،ح ۳؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۶،ح ۵.

حمل القذر فيها على القذر الطبعى لا الشرعى،و التغيّر على التغيّر به؛أو حملهما على المتنجّس،و التغيّر به؛أو حمل القطرات على ما إذا تقاطرت من غير المتغيّر منه؛أو مع اشتباه فمحال،إذ ليس فى العباره ما تدلّ عمّا تغيّر الجميع.ثمّ المستفاد من الأخبار المتقدمه أنّ المعتبر تغيّر أحد الأوصاف الثلاثه،و هو المعروف من مذهب الأصحاب (۱)، و جعله فى المعتبر مذهب أهل العلم كافه (۲)،و مثله عن المنتهى (۳)؛و مناقشه بعض المتأخّرين كصاحب المدارك (۴)فى اللون من جهه خلوّ الأخبار المرويه من طرقنا منه، مدفوعه بما عرفت من دلاله صحيحه شهاب و غيرها عليه،مع أن الروايه المرويه من طرقنا إذا اعتضدت بالشهره كانت حجّه،و هى هنا معتضده بالاتفاق،و الظاهر أنّ الوجه فى خلوّ أكثر أخبار الباب من ذكر اللون عدم انفكاكه عن تغيّر الطعم و الرائحه فاكتفى بهما عنه.

و المراد بتغيّر لون الماء أو رائحته بالنجاسه أن يظهر فى الماء لون أو رائحه من النجاسه فلا يرد ما قيل من أن الماء الصافى لا لون له و لا رائحه،مع أنّ الدعوى غير واضحه فى اللون.و أمّا ما عدا هذه الصفات الثلاث كالحراره و البروده و الثقل و الحجم و ما أشبه ذلك فليس بمعتبر بلا خلاف يعرف بينهم.و ما عن المجمع و ابن بابويه (۵)من اعتبارهما أغلبيّه النجاسه فى هذا الباب فمحمول على غلبتها على إحدى الصفات الثلاث،كما نبّه عليه بعضهم.و أمّا لو تغيّر الاسم مع بقاء الأوصاف الثلاثه فلا إشكال فى النجاسه؛و عدم

۱- (۱)) -ممّن صرّح بالإجماع فى المقام الفاضل فى التذكره،ج ۱،ص ۱۵،و الصيمرى فى كشف الالتباس،ج ۱،ص ۴۲،و المحدّث البحرانى فى الحدائق،ج ۱،ص ۱۷۸،و السيّد بحر العلوم فى المصابيح،ج ۱،ص ۶۷ و تلميذه الشيخ محمّد تقى صاحب الهدايه فى تبصره الفقهاء،ج ۱، ص ۷۲.

۲- (۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۴۰.

۳- (۳)) -منتهى المطلب،ج ۱،ص ۲۰.

۴- (۴)) -غنيه النزوع،ص ۴۶،تبصره الفقهاء،ج ۱،ص ۷۷ و انظر:كشف اللثام،ج ۱،ص ۲۵۵.

۵- (۵)) -المقنع،ص ۳۴.

تعرّض الأصحاب له ناظر على عدم انفكاكه غالبا عن تغيّر بعض الأوصاف؛و قول صاحب الرياض (1)بالطهاره هنا ضعيف جدّا،و سيأتى الكلام فيه إن شاء اللّه.

[ثلاث مسائل فى المقام]

و يلحق بالمقام مسائل:

الأولى:يعتبر فى انفعال الماء بالتغيّر أن يكون التغيّر

بالملاقات،

فلو تغيّر بمجاوره النجاسه لم ينجّس قولا واحدا؛ (2)و كذا[لو]تغيّر بمجاورتها ساير المائعات و غيرها،و يدلّ عليه الأصل،و اختصاص مورد الأخبار الدالّه على التنجيس نصّا[9/ B]أو ظهورا بصوره الملاقات كما هو الغالب.

و على المقال إشكال، و هو أنّ الغرض-كما عليه المحقّقون-ممّا يمتنع عليه الانتقال من موضوع إلى آخر،فعروض التغيير على الماء المجاور للنجاسه يكشف عن خروج أجزاء صغار منها مع أبخره خفيفه يتكوّن منها بسبب تأثير الحراره الداخله أو الخارجه، و تلك الكيفيه قائمه بها،فإذا مرّت على الماء امتزجت به و انتشرت فيه،فإذا تكاثرت عليه ظهر أثرها فى الحس؛و كذا الحال فى صوره الملاقات،فلا فرق بين الصورتين إلاّ أنّ الحامل لها فى صوره المجاوره الهواء المجاور،و فى صوره الملاقات الماء المجاور، و هذا لا يصلح فارقا فى الحكم لأنّ الانفعال إنّما يكون بغلبه أجزاء النجاسه المستكشف عنها بغلبه كيفيتها على الماء،و لا مدخل للحامل الموصل،لأنّه واسطه فى الإيصال لا علّه التنجيس؛و لا يرد الإشكال حينئذ بلزوم تنجيس القليل و ما فى حكمه بمجرّد المجاوره،و إن لم يتغيّر لإمكان عدم الاعتداد بملاقات تلك الأجزاء عند عدم ظهورها على الحس تنزيلا لها فى العرف منزله العدم.

و الجواب: أنّ القول باستحاله الانتقال على الأعراض لا يوجب المصير إلى انتقال أجزاء من النجاسه على مجاورها المتغيّر بكيفيتها،لإمكان تأثيرها فيه بطريق الإعداد؛ و لو سلّم فحكمنا بانفعال الماء عند تغيّره بالملاقات تعبّدى و ليس منوطا بالتدقيق

1- (1) -رياض المسائل،ج 1،ص 12.

2- (2) -انظر:مصابيح الأحكام،ج 1،ص 77.

المذکور،و لو سلّم فیجوز أن یکون لخصوصیه الحامل و القابل مدخل فی الحکم،و لهذا لا ـ نحکم بنجاسه ما تغیّر رائحته بمجاوره النجاسه من سایر الأشیاء،فیجب الاقتصار فی الحکم بالتنجیس علی مورد النصّ،و الرجوع فیما عداه إلی الأصل السالم،مع ما عرفت من الاتفاق علی ذلک،و لا فرق فی التغییر بالمجاوره بین أن تکون الواسطه بینهما هواء،أو أرضا،أو غیرهما من الجمادات فلو دفن جیفه طاهر[۱۰/ A]فی جانب الماء فتغیّر رائحته بواسطه الأرض المجاوره لها لم ینفعل،و کذا لو کان بینهما ماء منجمد.

و ربّما یتفرّع علی ما ذهب إلیه العلامه من بقائه علی اسم المائیه حصول الانفعال، و أمّا ما دلّ علی تنجیس ماء البئر إذا تغیّر لقربه من ماء البالوعه فمحمول علی صوره حصول التغیّر بالملاقات کما سیأتی.و لو کانت الواسطه بینهما مائعا غیر الماء کالمضاف فالظاهر التنجیس،لأنّه لا یقصر عن المضاف المتغیّر بالنجاسه إذا ألقی فی الماء فتغیر الماء بصفه النجاسه.و لو استند التغیّر إلی الملاقی و المجاور،فإن استقلّ کلّ منهما فی التأثیر بحیث لو انفرد أحدهما لم یؤثّر فإن تعدّد فالظاهر الطهاره،و إن اتحدا-کما لو تغیّر الماء بجیفه بعضها فیه و بعضها خارج عنه-احتمل وجوها،ثالثها التفصیل بین ما إذا کان بعض منه فی الماء بحیث یصحّ أن یقال عرفا أنّه فی الماء فینفعل،و بین غیره فلا ینفعل، و هو الأقوی؛أمّا لو استند التغیّر إلی ظاهر الملاقی و باطنه فلا إشکال فی التنجیس،و إن اختص الملاقات بالظاهر. (۱)

الثانیه:إذا تغیّر الماء بالمتنجّس،

فإن تغیّر بما فیه من جیفه ما تنجّس به تنجّس لعموم النبوی المتقدم،مضافا إلی ما دلّ علی تنجیس ماء البئر إذا تغیّر بماء البالوعه (۲)،و لأنّه لو لا زال لما صحّ الحکم بنجاسه ما عدا الجزء الملاقی لعین النجاسه من الماء المتغیّر بها لأنّه

۱- (۱) -فی المخطوطه«الظاهر»بدل«الطاهر».

۲- (۲) -راجع وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۱۹۷،باب ۲۴ من أبواب الماء المطلق.

إنّما تغيّر بـالمتنجّس؛و لو تغير المـاء بصـفه المتنجّس مـا ينجّس مع بقاء الإطلاق،و هو ظاهر الأكثر للأصل،و عن ظاهر المبسوط التنجيس (١)،و لعلّه لعموم النبوی؛و يـدفعه- بعد عدم وضوح شـموله للمقام-ضـعف السـند،و انتفاء الجابر بالنسـبه إليه؛و كذا لو تغيّر بما فيه من صفه النجاسه التی لم ينجّس بها،كما لو تغيّر بالقليل المتنجّس بالملاقات المتغير بالمجاوره.

الثالثه:هل العبره فی التغير بالحس،أم يكفی التقدير؟قولان ،

(٢)

و المشـهور بين المتعرضين للمسأله هو الأوّل (٣)،و هو قضـيه إطلاق الأكثر،حيث أناطوا الحكم بالتغيير، و هو ظاهر فی الحسّ؛و عن الذكری (۴)و الروض أنّه ظاهر المـذهب (۵)،و ذهب العلامه فی القواعـد إلی الثانی (۶)،و هو محكی عن ولـده و المحقّق الكركی و ابن فهد. (٧)و هل النزاع فی اعتبار التقدير فی جانب النجاسه خاصّه،أو فيها و فی الماء أيضا؟وجهان.و استظهر بعضهم من كلماتهم الأوّل،و يستفاد من القواعد و هو صريح كشف اللثام. (٨)

احتج القائلون بعدم اعتبار التقدير

بالأصل و بانصراف إطلاق الأخبار الدالّه علی الانفعال بالتغيير علی التغيير الحسّی،و بأنّ المياه تختلف بالعذوبه و الملوحه و الرقّه و الغلظه،و لهـا أثر بيّن فی قبول التغيير فلو اعتبر التقـدير فی جـانب النجـاسه،وجب اعتبـاره فی جـانب المـاء أيضا فيجب تقـديره وسطا،مع أنّه لا قائل به ظاهرا؛و فی هذا الوجه نظر يعرف ممّا مرّ و ممّا يأتی.

١- ((١)) -المبسوط،ج ١،ص ٢١.

٢- ((٢)) -مصابيح الأحكام،ج ١،ص ٧٢؛رياض المسائل،ج ١،ص ١٣.

٣- ((٣)) -مستند الشيعه،ج ١،ص ١۴.

۴- ((۴)) -ما وجدناه فی الذكری،و لكن انظر:البيان،ص ٩٨.

۵- ((۵)) -روض الجنان،ج ١،ص ٣۶١.

۶- ((۶)) -قواعد الأحكام،ج ١،ص ١٨٣.

٧- ((٧)) -إيضاح الفوائد،ج ١،ص ١۶؛جامع المقاصد،ج ١،ص ١١۴-١١۵؛الموجز الحاوی (الرسائل العشر)ص ٣۶.

٨- ((٨)) -قواعد الأحكام،ج ١،ص ١٨٠؛كشف اللثام،ج ١،ص ٢٨٣.

و استدلّ على الثانى بوجوه

الأوّل: أنّ التغيير الذى هو مناط النجاسه دائر مع الأوصاف فإذا فقدت وجب تقديرها.

و هذا كما قيل إعاده للمدعى.

الثانى: أنّ الماء حينئذ مقهور بالنجاسه لأنّه كلّما لم يكن مقهورا بها،لم يتغيّر بها على تقدير المخالفه،و ينعكس بعكس النقيض على أنّه كلّما كان متغيّرا بها على تقدير المخالفه كان مقهورا.

و ردّ بمنع كليه الأصل عند المخالف،لأنّه يقول بعدم مقهوريه الماء بالنجاسه مع تغيّره بها،على تقدير المخالفه.و ينبغى أن يكون المراد بالتقدير فى الدليل ما يعمّ التقدير الواقع و غيره،و فى الرد ما يخصّ غير الواقع.و لو خصّ التقدير فى الدليل به أيضا كان المتّجه فى الرد منع الأصل،لا منع كليّته؛و كيف كان فهذا أيضا مصادره كسابقه.

الثالث: إنّ تنجّس الماء بالتغيير ليس من جهه تغيّره بكيفيه النجاسه فإنّ الكيفيه ليست من النجاسات حتى يستند التنجيس إليها،بل من جهه غلبه عين النجاسه المستكشف عنها بغلبه الكيفيه،و لا ريب أنّ غلبه العين لا تختلف بثبوت الأوصاف فيها و عدمها،فإذا ثبت غلبته مقدار من العين مع الأوصاف ثبت غلبته بدونها فيجب التقدير عند انتفائها.

و فيه:إنّ التنجيس و إن كان باعتبار غلبه العين إلاّ أنّ الشارع قد قدر غلبتها[A ١١/] بغلبه أوصافها،و لم يقدرها بغير ذلك فيدور الحكم مدار التقدير الموظف،فلا يعتبر التقدير عند عدم حصوله.

الرابع: و يمكن أنّ يستدل على ذلك بوجه رابع،و هو أنّ مطلقات الأخبار الدالّه على الانفعال بالتغيير وارده مورد الغالب من اتصاف الماء و النجاسه بصفات المتعارفه،فإذا فرض خروج أحدهما عن المتعارف وجب ردّه إليه بتقديره على الصفه المتعارفه،لأنّه المعيار فى لحوق الأحكام الشرعيه لمواردها،كما يدلّ عليه الرجوع فى تعيين الأشبار فى الكر،و الوجه و اليد فى الوضوء إلى غير ذلك.

و جوابه: أنّ الظاهر من تعليق حكم على وصف ثبوته حقيقه لا تقديرا،و لا عبره بالغالب المتعارف فى ذلك،و لهذا لو أمر المولى عبده بتغيّر الماء بشىء لا يتمثّل بفعل ما يوجبه تقديرا.و لا استبعاد فى اختلاف المياه فى الانفعال بالنجاسه الواحده عند الاختلاف فى الصفات مع أنّ الاستبعاد بمجرّده لا يصلح دليلا.و أمّا الأمثله المذكوره فليست من الباب فإنّ إطلاق الأشبار فى مساحه الكر ينصرف إلى الأشبار المتعارفه،فمن كان أشباره خارجه عن الحدّ المتعارف يرجع إلى المتعارف و يقدّر به،إذ للكرّ حدّ معيّن فى الواقع لا يختلف باختلاف أشبار المعتبرين،و على قياسه الكلام فى نظائره،هذا.

و تحقيق المقام أنّ التقدير الموجب للتغيير؛إمّا أن يعتبر فى جانب الماء نظرا إلى اتصافه بصفه مضاده لصفه النجاسه،أو موافقه لها؛أو فى جانب النجاسه نظرا إلى كونها مسلوبه الصفات،أو ضعيفه فيها؛أو فى الجانبين،كما لو اجتمع الفرضان،فإن كان الأوّل، فإن كان وجود الصفه مانعا من وجود التغيير واقعا فلا إشكال فى عدم الانفعال لما مرّ فى حجّه المشهور،كما أنّه لو كان وجودها مانعا من إحساسه مع تحقّقه واقعا،و لم تكن صفه خلقيه للماء،و لا متعارفه فلا إشكال فى الانفعال،لأنّ المدار[B ١١/]على حصول التغيير واقعا و قد حصل؛غايه الأمر وجود مانع فى الماء من إحساسه-كرائحه المسك المانعه من إحساس رائحه الجيفه مثلا-و هو غير قادح فى ثبوت الحكم،كما لو كان هناك مانع خارجى من إبصار اللون كالظلمه؛و ذلك لأنّ الأحكام الشرعيه تتبع متعلقاتها الواقعيه، و إن خفيت على الحس لطروّ مانع،و لهذا تراهم يكتفون فى الجهر و الإخفات بالسماع التقديرى عند وجود أصوات مانعه من السّماع الفعلى و نحو ذلك.و كذا إذا كان فى الماء رائحه نتنه كرائحه الجيفه التى تقع فيه فإنّه لا يظهر حينئذ رائحتها على الحس مع القطع بوجودها.و مثل ذلك ما لو كان للماء لون مغاير للونه الأصلى،أو لونه المتعارف موافق للون النجاسه،خصوصا إذا كان مساويا له فى الشدّه و الضعف فإنّه لا يظهر حينئذ لون النجاسه فى الماء و إن بلغت فيه ما بلغت،و كذا الحال فى الطعم،إلاّ أنّ العذوبه لمثل ماء السماء،و الملوحه لمثل ماء البحر من الصفات الخلقيه المتعارفه.

و أمّا إذا كان وجود الصفه الخلقيه،أو المتعارفه مانعا من إحساس التغيير الحاصل واقعا فإن انفراد أحد الاعتبارين عن الآخر بأن كانت الصفه خلقيه غير متعارفه-كماء الكبريت-،أو متعارفه غير خلقيه-كالماء الرى جعل فيه بعض الملح-فوجهان من حصول التغيير واقعا،و إن لم يحس به فينجس لما مرّ فى القسم الثانى،و من أنّ المدار على تغيّر الماء بحسب ما له من الصفات الخلقيه،أو المتعارفه،لأنّ ذلك ظاهر الأخبار الدالّه على انفعال الماء بالتغيير،و للأصل فلا ينجّس،و الأوّل أحوط؛و إن اجتمعا بأن كانت الصفه خلقيه و متعارفه فلا إشكال فى عدم التنجيس.

و اعلم: إنّ الظاهر من التغيير الحسى فى كلام الأصحاب هو التغيير الفعلى،سواء كان حسيّا فعليا،أو تقديريا بقرينه ذكره فى مقابله التغيير التقديرى لا الحسى التقديرى فيرجع مختارنا فى التغيير التقديرى إلى ما ذهب إليه الأكثر من عدم الانفعال به مطلقا [١٢/A]و التفصيل الّذى ذكرناه أخيرا إنّما هو فى التغيير الحسى،و هو خارج عن مفروض المسأله،و ممّا ينبّه على ذلك عباره السيّد فى المدارک فإنّه بعد أن وافق الأكثر فى اعتبار التغيير الحسّى،قال:«لو خالفت النجاسه الجارى فى الصفات،لكن منع من ظهورها مانع كما لو وقع فى الماء المتغيّر بطاهر أحمر-مثلا-ينبغى القطع بنجاسته لتحقّق التغيير حقيقه.غايه الأمر أنّه مستور عن الحس،و قد نبّه على ذلك الشهيد فى البيان».

انتهى (١)،فيستفاد منه أنّ التغيير الفعلى خارج عن محل البحث،و إن كان حسيّا تقديريا؛ و ربّما يستفاد منه أن لا نزاع لأحد حينئذ فى الانفعال،و هو غير بعيد لما عرفت من وضوح الدليل عليه جدّا،فقول صاحب الرياض (٢)بعدم الانفعال هنا،كما فى التغيير التقديرى ليس بجيّد.و ربّما يفهم من اعتبار السيّد فى التمثيل تغيّر الماء بطاهر أحمر،أنّ حمره الماء لو كانت خلقيه اعتبر ظهور التغيير على الحسّ،و له وجه كما نبّهنا عليه.

١- (١) -مدارک الأحكام،ج ١،ص ٣٠؛و انظر:البيان،٩٨.

٢- (٢) -رياض المسائل،ج ١،ص ١٣۴.

ثمّ على القول باعتبار التقدير،هل يعتبر الوسط من أوصاف النجاسه المتعارفه،أو يعتبر ما هو أبعدها في الانفعال؟وجهان:و الأصل يقتضي ترجيح الثاني،و بعضهم صرّح بالأوّل،و هو أحوط؛و مثله الكلام بالنسبه إلى أوصاف الماء؛و لو خرجت النجاسه في قوه الأوصاف عن المعتاد فغيّر قليلها فلا إشكال في التنجيس،إن كانت أصليه،لعموم الأدلّه؛و يحتمل بعيدا اعتبار التقدير هنا،بناء على اعتباره في ضعيفها،كما مرّ،تمسّكا بالأصل،و انصراف الأدلّه على المتعارف؛و لا يخفى ما فيه.و إن كانت القوّه عارضيه فوجهان كما يأتي.

الرابعه:هل يعتبر في الانفعال تغيّر الماء بصفه النجاسه،

أو ما يقاربها و إن لم يشتمل على ما فيها من الشدّه،يكفي مطلق التغيير المستند إليها حتى أنّه لو وقع في الماء المتصف بالبياض نجس أصفر فصار لون الماء أحمر،حكم بانفعاله الثاني عملا بإطلاق النصّ و الفتوى؛و لو كان بياض الماء عارضيا،و كان بحيث لولاه لم يحصل التغيير أصلا فأشكال؟و الأحوط،بل الأظهر التنجيس،لصدق التغيير بها؛و وجه العدم استناد التغيير فيه حقيقه إلى النجاسه و البياض[B ۱۲/]العارض معا.

الخامسه:لو كانت صفه النجاسه المغيّره للماء عارضيه غير منجّسه في نفسها

كالبول المملح،أو المصبوغ بطاهر أحمر أو المنتن بمجاوره جيفه،ففي التنجيس وجهان،من إطلاق الأدلّه،و من انصرافها إلى تغييرها بصفاتها الأصليّه،و الأول أحوط،و إن كان الثاني لا يخلو من قوه؛و أمّا حمره البول لشرب الدواء و نتنه من فساد الطبيعه فصفته (۱)أصليه له لا عارضيه،و إن كانت غير معتاده و قد مرّ الكلام فيه.و إن كانت الصفه العارضه منجّسه نفسها كالبول المصبوغ بالدم،أو المنتن بملاقات الجيفه فلا إشكال في التنجيس، كما أنّه لو كثر الخليط في الفرض الأوّل بحيث خرج البول عن كونه بولا لا إشكال في عدم التنجيس،بل يلحقه حكم المتنجّس المغيّر للماء بصفته،و قد مرّ خلاف الشيخ فيه.

ص:۴۰۳

۱- (۱) -في المخطوطه«فضعفه»بدل«فصفته».

السادسه:لا فرق فی التغییر الموجب للتنجیس بین کونه موجبا لحدوث صفه،أو

لشدّتها،أو ضعفها

فلو صبّ فی ماء قلیل الحمره نجس أحمر کالدم فإن ورد حمره، أو صبّ نجس أبیض کالبول فیه فضعفت حمرته تنجّس.

السابعه:العبره فی وجود التغییر بالحواس المتعارفه

فلو قدر إدراک أوحدی من الناس طعم یسیر فی النجاسه أو رائحتها،أو لونها فی الماء مع عدم إدراک معظم الناس ذلک لم یعبأ به،بل یحکم بطهارته فی حقّ الجمیع.و کذا لو کان التغییر خفیّا بحیث لا یدرک إلاّ باستعانه بعض الآلات. (١)أمّا لو کان التغییر بحیث یدرک فی الشمس دون الظلّ،أو عند عدم بروده الماء،لا عند حصولها فالظاهر التنجیس،لأنّ الظلّ و البروده إنّما یمتنعان من إدراک التغییر لا-من حصوله.و کذا إذا کان تغیّر اللون بحیث یحسّ به عند کثره حجم الماء دون قلّته،أو کان تغیّر الرائحه بحیث یحسّ به عند کثره مقدار المتغیّر دون قلّته.

الثامنه:لو استهلکت النجاسه فی الماء ثمّ ظهر التغییر علیه ففی نجاسته وجهان:

من صدق التغییر بالنجاسه،و من زوالها بالاستهلال،و حدوثه بعده من قبیل حدوثه من قبل الماء أو بالمجاوره،مضافا إلی أصل الطهاره،و لعلّه أظهر.

التاسعه:متی شکّ فی حصول التغییر،أو فی استناده إلی النجاسه،أو إلی ملاقاتها

نفی بالأصل العدم؛[۱۳/ A]و لو شکّ فی زوال التغییر بعد ثبوته حکم ببقائه للاستصحاب.

العاشره یثبت الملاقات و التغییر بالعلم به،

و هو ظاهر؛و کذا ثبت بإخبار ذی الید البالغ العاقل،و إن کان فاسقا إن أخبر حال ثبوت یده علیه؛و بشهاده العدلین،بناء علی عموم أدلّه حجّیّتها؛قیل:و بإخبار العدل،و المشهور خلافه.و لتفصیل الکلام فیه محلّ آخر.

تتمیم: [لو تغیّر الماء بمجاوره الجیفه مثلا]

قد عرفت أنّ التغییر بالمجاوره لا یوجب الانفعال فلو تغیّر الماء بمجاوره الجیفه مثلا،

۱- (۱)) -کالبلور الذی یری به الخفی جلیّا(منه دام ظله)؛من هامش النسخه.

ثمّ وقعت فیه اعتبر فی انفعاله بها حصول تغییر یستند إلیها حال الملاقات،و یعلم ذلک تاره بزیاده التغییر فی الماء،و أخری ببقاء التغییر،أو بقاء شدّته فیه علی مدّه لا یمکن بقاء التغییر السابق،أو شدّته إلیها؛و علی هذا فإن علم بوجود التغییر و الملاقات و شکّ فی استناده إلیها حال الملاقات حکم بالطهاره للأصل.

و یحتمل الحکم بالنجاسه تعویلا علی ما هو الظاهر من الاستناد إلی الملاقات،و عملا بإطلاق الأخبار الوارده فی الباب،و لأصاله تأخّر التغییر و الملاقات فیقترفان،و یضعفه أنّ الظاهر بمجرّده لیس بدلیل،و إطلاق الأخبار ینصرف إلی ما هو الغالب من حصول العلم باستناد التغییر إلی الملاقات؛و أصاله التأخّر لا یثبت التقارن،کما حقّقناه فی محلّه، و إنّما ینفی حصول أحدهما قبل حصول الآخر،و هو لا یجدی مع أنّ التغییر المستند إلی الملاقات لا یکون عاده إلاّ بعد الملاقات فلا یفید المتقارن.

فصل فی أقسام المیاه

و ینقسم الماء باعتبار وقوع النجاسه فیه و عدم تغیره بها علی أقسام:

[الماء الجاری]

فمنها الجاری: و هو فی الأصل لکلّ ما جری،سواء کان ماء أم لا،و سواء کان جریانه علی وجه الأرض أم لا،و سواء کان عن مادّه أم لا.و یختصّ فی العرف العام بما جری من الماء بحیث لا ینصرف إلی غیره إلاّ بالتقیید،و المراد به هنا-کما صرّح به فی الروض و المسالک و الذخیره (۱)،و نزل علیه الجاری[۱۳/ B]فی کلام الأصحاب-«هو کلّ ماء نابع من الأرض،غیر البئر سواء جری علی وجه الأرض أم لا» (۲)،و المراد ب«النابع من

۱- (۱) -روض الجنان،ج ۱،ص ۳۶۰-۳۶۱؛مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۱۴؛ذخیره المعاد،ج ۱، ص ۱۲۶.
۲- (۲) -انظر:فی هذا المجال ما أفاده الفقیه المحقّق الشیخ محمّد رضا النجفی الأصفهانی فی رساله أحکام المیاه[میراث حوزه اصفهان،ج ۴،ص ۴۳-۴۷.]

الأرض»،النابع من مادّه مخلوقه الأرض كما هو الظاهر من إطلاق هذا اللفظ فلا يرد النقض بما ينبع فی بعض الحياض عن مادّه معموله لها؛و قوله«سواء جرى على وجه الأرض أم لا»تأكيد للإطلاق السابق،و تصريح بدخول العيون الراكده فيه؛و تعميمه إليها إمّا باعتبار التغليب،أو الحقيقه العرفيه-كما نبّه عليه فی المسالک-أو مبنی على حمله على ما يعمّ الجريان الشأنی،أو على اعتبار الجريان من المادّه إلى وجه الأرض.

و خصّه فی كشف اللثام بالجاری على وجه الأرض،و جعل العيون الغير الجاريه من قبيل الواقف،أو البئر قال:«و الثانی أظهر كما فی المقنعه و التهذيب لعدم صدق الجريان لغه و عرفا فلا يشملها شیء من عبارات الأصحاب»،ثم نقل عن الروض و المسالک ما مرّ و ردّه بأنّه تكلّف. (1)

أقول: و ما حكاه عن المقنعه و التهذيب غير واضح،و لا بأس بنقل عبارتها توضيحا للحال،قال فی المقنعه:«الماء الذی يكون فی غدير أو قليب،إن كان كرا فما زاد لا ينجّس إلاّ أن يتغير كالجاری،و إن كان دونه جرى مجرى مياه الآبار و الحياض التی يفسدها ما يقع فيها».هذا كلامه ملخّصا؛و الظاهر أنّه يريد ب«القليب»الأرض المحفوره التی ينبع منها الماء كالبئر،و لا يجری منها ممّا لا يسمّى عرفا بئرا.

قال فی مجمع البحرين عن«المغرب»:القليب بئر تحفر فينقلب ترابها قبل أن نطوى؛ و هذا كما ترى يتناول بإطلاقه ما إذا بقی اسم البئر بعد الانقلاب و عدمه؛ثمّ نقل عن الأزهری إنّ القليب عند العرب البئر العاديه القديمه مطويه كانت أو غير مطويه؛ (2)و ظاهره -كما ترى-اعتبار صدق اسم البئر عليه،و لا يمكن حمله فی كلام المفيد على ظاهر المعنى الأخير،و لا على إطلاق الأوّل،إذ لا قائل بالفرق بين الآبار العاديه-أعنی القديمه و الحادثه-،و لا بين الآبار المطويه و الغير المطويه بعد تسميتها بئرا،مع أنّه قد فرق حيث جعل القليل من القليب كالبئر فی الانفعال بالملاقات دون الكثير فيتعيّن حمله على

1- ((1)) -كشف اللثام،ج 1،ص 253-254.

2- ((2)) -المقنعه،ص 64.

ما ذكرناه؛و منه يظهر أنّ حكم العيون الغير الجاريه[A ۱۴/]عنده حكم بعض أنواع الواقف،لا حكم البئر.

و قد فسّر«القليب»بعضهم فى كلام المفيد بما يكون على هيئه البئر و لا يكون نابعا،بل يجتمع فيه الماء من المطر و غيره؛و قريب منه تفسير بعض له بالمصنع،و هو كما فى مجمع البحرين«ما يصنع لجمع الماء كالبركه و نحوها» (۱)؛و هذا المعنى ربّما كان أنسب بكلام المفيد حيث عطفه على الغدير،و جعلهما بحكم واحد[B ۱۴/]،إلاّ أنّى لم أقف عليه فى كلام أهل اللّغه مطلقا.

و كيف كان فالوجه تعميم الجارى فى المقام على الجارى على وجه الأرض و غيره كما صرّح به الشهيد الثانى لعموم بعض الأدلّه الآتيه،و لأنّ أكثر الأصحاب ذكروا أقسام الماء،و استقصوا البحث عنها،و لم يتعرضوا حكم العيون الغير الجاريه بالخصوص، فإن لم يكن ذلك منهم إلحاقا لها بالجارى فإما أن يكون إهمالا لحكمها بالكلّيه،و هو بعيد جدّا،أو إلحاقا لها بالراكد أو البئر،و كلاهما غير مستقيم،أمّا الأوّل فلأنّ كثيرا منهم يقول باعتصام البئر بالمادّه فكيف لا يقول باعتصام العين بها؟!و أمّا الثانى فلأنّ للبئر عندهم أحكاما كانفعال كثيرها عند كثير منهم بالملاقات،و طهرها بالنزح،و لا قائل منهم ظاهرا بشىء من ذلك فيها،و إن ظهر من الشيخين المخالفه فى الأخير.

و يظهر من التنقيح أنّ المراد بالجارى هنا ما هو أعمّ من الجارى عن ماده حيث قال:

«و هل تشترط كريّته أم لا؟أطلق المصنّف الحكم بطهارته،و قيّده العلاّمه بالكرّيه،و هو أولى ليدخل تحت إطلاق قوله عليه السّلام

إذا بلغ الماء كرا لم يحمل خبثا ،و الإجماع على العمل بمفهومه؛و قال الشهيد إن جرى عن مادّه فلا يشترط الكريه،و لا عنها بشرط دوامه،و هو حسن و عليه الفتوى»انتهى (۲)،و يظهر ذلك من كنز العرفان أيضا حيث قال:«و أمّا الجارى فلا ينجّس إلاّ بالتغيير،و الأولى اشتراط بلوغه كرا إلاّ أن يكون جاريا عن مادّه

۱- (۱) -مجمع البحرين،ج ۲،ص ۶۳۹.

۲- (۲) -التنقيح الرائع،ج ۱،ص ۳۸.

فلا یشترط»انتهی. (۱)و التحقیق أنّ المراد بالجاری هنا ما یکون عن مادّه،و الجاری لا عن ماده یلحق عندهم بالراکد.

فصل: [فی عدم نجاسه الجاری بالملاقاه مع الکثیره]

لا ینجّس الجاری بالملاقاه مع الکثره بأن کان کرا فصاعدا إجماعا محصّلا و منقولا.و کذا إذا کان دون الکرّ علی المشهور،(۲)بل ظاهر الشیخ فی الخلاف،و صریح ابن البرّاج فی شرح الجمل،و ابن زهره فی الغنیه الإجماع علیه. (۳)و جعله فی المعتبر مذهب فقهائنا أجمع. (۴)و فی المنتهی نقل اتفاق علمائنا علی عدم نجاسه الجاری بالملاقات،ثمّ حکی مخالفه الشافعی لهم فی أحد قولیه حیث جعله کالراکد،قال فی فروع المسأله،الأقرب اشتراط الکریه (۵)،و هو ممّا یدافع کلامه الأوّل[۱۵/ A]و فی کشف اللثام نقل عنه الإجماع فی المسأله، (۶)و کأنّه نظر إلی صدر کلامه.و جعل فی جامع المقاصد اشتراط الکریه فی الجاری من متفردات العلاّمه (۷)و هو نودی بدعوی الإجماع.و قریب منه ما فی الذکری حیث قال:«لم أقف فیه علی مخالف بین السلف». (۸)و هذا هو الأقوی،خلافا للعلّامه فی القواعد و التحریر و التذکره فذهب إلی انفعال قلیله بالملاقات. (۹)و مال إلیه

۱- ((۱)) -کنز العرفان،ج ۱،ص ۳۹.

۲- ((۲)) -انظر:مصابیح الأحکام،ج ۱،ص ۳۰۶؛مستند الشیعه،ج ۱،ص ۱۹؛تبصره الفقهاء،ج ۱، ص ۹۲.

۳- ((۳)) -الخلاف،ج ۱،ص ۱۹۵؛شرح جمل العلم و العمل،ص ۵۵-۵۶؛غنیه النزوع،ص ۴۶.

۴- ((۴)) -المعتبر،ج ۱،ص ۴۱.

۵- ((۵)) -منتهی المطلب،ج ۱،ص ۲۷.

۶- ((۶)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۲۵۵.

۷- ((۷)) -جامع المقاصد ج ۱،ص ۱۱۱.

۸- ((۸)) -ذکری الشیعه،ج ۱،ص ۷۹.

۹- ((۹)) -قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۱۸۲؛تحریر الأحکام،ج ۱،ص ۴۵؛تذکره الفقهاء،ج ۱، ص ۲۲.

الشهید الثانی فی الروض و الروضه (۱)،و جعله فی المسالک أصح (۲)،لکن حکی عنه فی المعالم رجوعه عن هذا القول و قال:«إنّ الذی استقر رأیه علیه بعد ذلک هو القول الأوّل» (۳).و یظهر من عباره المفید المتقدّمه الفرق بین ما جری منه علی وجه الأرض فلا ینفعل بالملاقات مطلقا،و بین غیره فینفعل مع القلّه دون الکثره.

لنا-بعد أصل الطهاره و استصحابها الثابت هنا عموما بأدلّته المقرّره فی محلّه، و خصوصا بالروایه المرویه بطرق مستفیضه فی بعضها قوّه عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«الماء کلّه طاهر حتی تعلم أنّه قذر» (۴)-ظاهر جمله من النصوص:

منها: عموم ما مرّ ممّا دلّ علی أنّ الماء طاهر لا ینجّسه إلاّ ما غیّر أحد أوصافه،خرج منه القلیل من الراکد،للأدلّه الدالّه علی انفعال فیبقی الباقی.

و منها: قوله علیه السّلام فی صحیحه داود بن سرحان فی ماء الحمام هو بمنزله الجاری (۵)،فإنّ المراد بیان أنّ ماء الحمّام معتصم بمادّته کاعتصام الجاری بمادّته،و لیس منها معتد للجاری بکونه کرا فیستفاد منه أنّ کلّ جار کذلک،بل اعتصام الجاری علی القول الآخر لیس بالمادّه،بل بالکریه فیصنع فائده تخصیص الجاری بالذکر.

و منها: قول الرضا علیه السّلام فی صحیحه ابن بزیع الآتیه:

«ماء البئر واسع لا یفسده شیء إلاّ أن یتغیّر ریحه،أو طعمه فینزح حتی یذهب الریح و یطیب طعمه لأنّ له مادّه» ، (۶)و وجه الاحتجاج أنّ قوله

«لأنّ له مادّه» إمّا تعلیل لقوله

«واسع» ،أو لقوله

«لا یفسده» ،أو لقوله

«فینزح» ،و علی التقادیر الثلاثه یستفاد منه اعتصام الجاری بالمادّه؛أمّا علی الأوّل فلأنّ المراد بسعه ماء البئر،لیس کثرته[۱۵/ B]ظاهرا و إلاّ لزم حمل الخاصّ علی العامّ،بل سعته حکما،کما یفسّره قوله

«لا یفسده...» فیدلّ التعلیل المذکور علی ثبوت السعه

۱- (۱) -روض الجنان،ج ۱،ص ۳۶۱؛الروضه البهیّه،ج ۱،ص ۲۵۲.

۲- (۲) -مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۱۲.

۳- (۳)) -المعالم فی الفقه،ج ۱،ص ۲۹۸-۲۹۹.

۴- (۴)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۲۱۶،ح ۶۲۱.

۵- (۵)) -نفس المصدر،ص ۳۷۸،ح ۱۱۷۰.

۶- (۶)) -الاستبصار،ج ۱،ص ۳۳،ح ۸۷.

المذكوره لكلّ ذى مادّه،و هو المقصود؛و منه يظهر وجه الاحتجاج على الوجه الثانى؛ و أمّا على الثالث فلأنّ المستفاد من تعليل وجوب النزح إلى الغايه المذكوره بذلك أنّ النزح لإزاله التغيير و طهر الماء بعده من جهه المادّه فإذا كانت المادّه مزيله للنجاسه الموجوده فى ماء البئر كانت عاصمه له عن الانفعال بالملاقات بطريق أولى،و يلزمه انسحاب الحكم المذكور إلى الجارى لوجود العلّه المذكوره فيه.و قد يناقش فى هذا الاحتجاج باحتمال تعلّق التعليل المذكور بقوله

«يذهب الريح و يطيب طعمه» فلا يدلّ على المدّعى،و ليس بجيّد لأنّ سببيه المادّه لذلك بعد النزح أمر واضح لا يحتاج إلى البيان،مع أنّ تنزيل كلام الشارع و أُمنائه على بيان الحكم الشرعى أولى من تنزيله على بيان الأمر العادى،لأنّ ذلك هو الظاهر المنساق إلى الفهم من كلامه عند عدم القرينه.

و منها: ما روى عن دعائم الإسلام. (١)

و منها: صحيحه الفضيل عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

«لا بأس بأن يبول الرجل فى الماء الجارى (٢)» ،وجه الدلاله أنّ نفى البأس يقتضى نفى جميع أفراده.

و منها بل أظهرها انفعال الماء و إطلاق الجارى يتناول ما كان دون الكرّ أيضا، و يشكل الظاهر منها بملاحظه ذيلها عدم البأس فى الفعل لا فى الماء. (٣)

[١٧/ A]القول فى الأحداث الموجبه للوضوء

اعلم:أنّ من الأحداث ما يوجب الوضوء فقط،و منها ما يوجب الغسل فقط،و منها ما يوجبهما معا،و الكلام هنا فى القسم الأوّل،و المراد بكونها موجبات للوضوء،أنّها توجبه على من وجب عليه أمر مشروط به،و قد يعبّر عنها بالأسباب للسببيّتها له،أى لمشروعيته و رجحانه كما يعبّر عنها بالنواقض من حيث نقضها لحكمه.و النسبه بين

١- ((١)) -دعائم الإسلام،ج ١،ص ١١١.

٢- ((٢)) -التهذيب،ج ١،ص ٣١،ح ٨١.

٣- ((٣)) -هنا بياض بقدر صفحتين فى المخطوطه،و البحث ناقص.

الأولين عموم مطلق،لأنّ كلّ ما هو موجب للوضوء فهو سبب له،بخلاف السبب فإنّه قد لا يكون موجبا له حيث لا يجب مشروط به؛و لو أريد بالموجب ما يكون من شأنه الإيجاب،أو المثبت للوضوء و لو على وجه الاستحباب لتساويا،و بين الأخير عموم من وجه لصدق الناقص بدونهما فى الجنابه،و صدقهما بدونه فى الحدث الواقع بعد الحدث فإنّه سبب و موجب،سواء فسّروا بالشّأنى أو الفعلى بناء على أنّ علل الشرع معرّفات لأحكامها فيجوز أن تتوارد على معلول واحد؛و لا يصدق عليه الناقص إن أريد به الناقض الفعلى لانتفاء مورده؛و يشكل بأنّ الناقض على التقدير المذكور أيضا علّه معرفه للنقض فيصحّ توارد عديد منه على معلول واحد،و يمكن دفعه بأنّهم اصطلحوا الناقض فى المعرّف الذى يقارن حدوث الانتقاض،كما هو المتبادر منه عرفا فلا يصدق على الحدث اللاحق،و قد يصدقان بدونه على نذر الوضوء و ما فى معناه،و ربّما يصدقان أيضا على انتباه النائم،و زوال الجنون و الاغماء،و البلوغ و انقطاع دم الحيض؛أمّا السّبب فمطلقا،و أمّا الموجب فعند وجوب مشروط به،إن أريد به الفعلى[17/ B]مع عدم صدق الناقض على شيء منها مطلقا؛و كذلك يصدقان بدونه على الخطاب الدالّ على الحكم التكليفى المتعلّق بفعله كما يصدق الناقض بدونهما على الخطاب الدالّ على الحكم الوضعى المتعلّق بالأحداث؛نعم لو فسّرنا السبب بالوصف الدالّ على توجّه الخطاب بالطّهاره وجوبا أو ندبا و لو بالقوه كما فعله بعضهم،لم يتناول الأخير،بل و لا الخمسه الأوّل،مع أنها عند التحقيق شرائط لتوجّه التكليف بالوضوء لا أسباب و لا موجبات له حقيقه فلا يصدقان عليها مطلقا.

و اعلم: أن العناوين الثلاثه قد تضاف إلى الأحداث السّته الّتى هى أسباب الوضوء، و حينئذ فيصحّ أن يقال بين سببيّتها للوضوء و بين كونها موجبات و نواقض له،عموم مطلق؛و أنّ بين كونها موجبات و نواقض،عموما من وجه،كما فعله الشهيد الثانى فى

الروضه (۱)فلا يرد النقض بأنّ الجنابه ناقضه و ليست سببا و لا موجبا له،لأنّ الكلام على هذا التقدير ليس فى مطلق هذه العناوين،بل فى المضاف منها إلى الأحداث السته.

تنبيه [فى نقل كلام الشهيد فى حاشيه القواعد]

حكى عن الشهيد قدّس سرّه أنّه ذكر فى حاشيه القواعد:أنّ بين السبب و بين كلّ من الموجب و الناقض عموما مطلقا (۲)؛و اعترض عليه بأنّ الجنابه ناقضه للوضوء و ليست سببا له، و كذا وجود الماء للتيمّم فلا يكون بين الناقض و السّبب عموم مطلق،بل[من]وجه حكاه فى المدارك عن بعض مشايخه المعاصرين،و أجاب عنه بأنّ:«المفروض فى عباره القواعد أسباب الطهارات و موجباتها و نواقضها فالنقض[۱۸/ A]بالجنابه غير جيّد لأنّها سبب للطّهاره-[إلى أن]قال:و يمكن التزام ذلك فى وجود الماء أيضا لأنّه معرّف لوجوبها-ثمّ قال:-و يرد عليه أنّ النقض بالأمرين معا غير مستقيم لأنّ البحث إن كان فى أسباب الوضوء و نواقضه و موجباته لم يرد الثانى،و إن كان فى الأعمّ لم يرد الأوّل». (۳)

أقول: الذى يظهر من مقاله المعترض أنّه فهم من كلام الشهيد أنّ بين سبب كلّ واحده من الطهارات الثلاث و بين موجبها و ناقضها عموم مطلقا،و هو الذى يقتضيه ظاهر العباره الّتى حكاها،و حينئذ فلا يتّجه عليه الجواب المذكور،و إنّما يتّجه إذا اعتبر ذلك بالنّسبه إلى جنس الطهاره،و هو بعيد عن ظاهر كلامه؛و على ما قرّرنا فقول المعترض «فلا يكون بين الناقض و السبب عموم مطلق بل من وجه»،ناظر إلى مورد النقض-أعنى الوضوء و التيمم-فالمعنى فلا يكون بين ناقض الوضوء و التيمّم و سببهما عموم مطلق،بل من وجه لصدق الناقض بدون السبب فى الأوّل على الجنابه،و فى الثانى على وجود الماء.

۱- (۱) -الروضه البهيّه،ج ۱،ص ۳۱۸.

۲- (۲) -حكى عنه ثانى الشهيدين فى فوائد القواعد،ص ۲۹-۳۰،و السيّد السند فى المدارك،ج ۱،ص ۱۴۱.

۳- (۳) -للعثور على كلام المعترض و الجواب عنه راجع مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۱۴۱-۱۴۲.

و من هنا يظهر أيضا ضعف قول المجيب«و يمكن التزام ذلك...»فإنّ المقصود منع سببيّه وجود الماء للتيمّم،لا منع سببيّته لمطلق الطهاره،و الجواب المذكور إنّما يتمّ على الوجه الثانى.

و إنّما عبّر بالإمكان،لإمكان أن يقال لا تسلّم سببيّه وجود الماء للطّهاره،بل السبب له الحدث السابق الذى مع التيمّم من ظهور أثره حال فقد الماء فإذا وجد الماء ارتفع المانع، و كان الحدث الثانى هو السّبب.و ممّا قرّرنا[B ۱۸/]يتضح فساد الإيراد أيضا فإنّ البحث فى ذلك على ما ذكرنا بالنسبه إلى كلّ واحده من الطّهاره لا بالنسبه إلى جنس و لا الوضوء خاصّه.

ثمّ اعلم: إنّ الأحداث الموجبه للغسل إنّما تحدث فى المكلف بحدوث أسبابها و ليست لاحقه له بحسب أصل الخلقه قطعا،و لهذا لا يجب على العاقل عند بلوغه الغسل مع خلوّه عن أسبابه بحسب الأصل على الطهاره الحدثيه مطلقا كما أنه مخلوق على الطهاره الخبثيه حيث يكون نطفته منعقده على الإسلام،و إنّما تعرض له النجاسه بعروض أسبابها،أو أنّها حاله أصليه ترتفع بفعل الطّهاره و تعود بوقوع نواقضها وجهان،و لعلّ أظهرهما الأوّل فلا ثمره يعتد بها فى ذلك.

و ربّما أمكن فرضها فى جواز إمساس بدن المولود بكتابه القرآن قبل وقوع حدث منه بناء على عدم جوازه بعده إن لم تلحق عدم حدوث العقل فيه بزواله،أو يفرض كون المولود فى أوّل ولادته إنسانا عاقلا،و هو بعيد عاده بالنسبه إلى غير الأنبياء و الأئمه عليهم السّلام؛ و ربّما يظهر الثمره أيضا فى المكلّف المعاد إلى الدنيا كما يتفق فى زمن الرجعه،و يحتمل فيه استصحاب الحاله السابقه،بناء على أنّ كلا من الطهاره و الحدث من عوارض النفس، و إن ظهر بعض أحكامها على البدن؛و مع التوقّف بين الوجهين يؤخذ بأحكامهما الموافقه للأصل دون المخالفه له؛ثمّ لو ألحقنا عدم العقل فى المولود بزواله لزم صدق السبب و الموجب على تلك الحاله،و لا يصدق الناقض عليها لعدم سبق طهاره،و كذا وقوع سائر الأحداث منه بناء على عدم أصليّه الطهاره،و هى أيضا مادّه أخرى للتفارق.

ص:۴۱۳

فائده:

تجب كل واحده من الطهارات الثلاث وجوبا غيريا عند وجوب مشروط بها فى حقّ فاقدها،سواء كانت شرطا فى صحّته أو فى وقوعه على وجه الجواز فتجب للصلاه الواجبه و لو بالنذر و التحمّل (۱)،و الطواف الواجب كذلك إجماعا (۲)،و لمس كتابه القرآن فى المشهور (۳)،إن التزم به بنذر و شبهه،أو توقّف الإصلاح الواجب بإجاره و غيرها عليه،و أمّا الإصلاح فى نفسه و الظاهر عدم وجوبه،و إن صرّح به بعضهم؛نعم لو أدّى تركه على الإخلال بالمعجز و انعدامه كما تمسّك به المصرّح وجب،و إن بعد الفرض؛و كذا لو وجب أخذه من موضع يحرم إبقاؤه فيه احتراما لقذاره الموضع،و توقّف أخذه على مسّ الكتابه، و لو استلزم فعل الطهاره زياده بقائه فيه سقط وجوبها مع التشاغل به على الظاهر،لأنّ إبقاءه فيه أدخل فى الهتك من مسّه محدثا،و لو كان هناك مكلّف متطهّر لا يقصر عنه المسارعه إلى الأخذ وجب عليه أوّلا فإن عصى وجب على المحدث؛و مثله ما لو كان أحدهما محدثا بالأصغر و الآخر بالأكبر؛و كذا لو وجب أخذه من موضع بمنع مالكه عن إبقائه فيه،لكن وجوب الأخذ هنا يختصّ بالمالك،أو الوضع،أو من فى حكمهما،و لو كان الوضع بإذن مالك المكان لم يجز مسّه بدون الطهاره،و ما يلزمه حينئذ من تفويت حقّ المالك قد جاءه من قبله حيث أذن فى الوضع و ثبوت الوجوب لها فى هذه الموارد

۱- (۱)) -الخلاف،ج ۲، ص ۳۲۲؛غنيه النزوع،ص ۵۳؛تذكره الفقهاء،ج ۱، ص ۱۴۸؛البيان، ص ۳۵؛مسالك الأفهام،ج ۱،ص ۹؛كفايه الأحكام،ج ۱،ص ۱۴؛مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۶۵؛مفاتيح الشرائع،ج ۱،ص ۳۶۷.

۲- (۲)) -ممّن صرّح بالإجماع السيّد السند فى المدارك،ج ۱،ص ۹ و ثانى الشهيدين فى الروض، ج ۱،ص ۵۲ و المحقّق السبزوارى فى الذخيره،ج ۱،ص ۲.

۳- (۳)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۷۵؛المقتصر،ص ۴۸؛ذخيره المعاد،ج ۱،ص ۳؛كفايه الأحكام،ج ۱، ص ۱۴ و مفاتيح الشرائع،ج ۱،ص ۳۸.

و نظائرها مبنیّ علی القول بوجوب مقدّمه الواجب،و من لا یقول به یلزمه الاقتصار فیه علی موارد الأمر بها.

ثمّ المعروف من مـذهب الأصـحاب أنّ الطهارات الثلاث لا تجب لنفسـها (۱).و حکی الشـهید فی الذکری قولا بوجوبها لنفسـها وجوبا موسّـِعا لا یتضـیّق إلاّ بظنّ الوفات،أو بتضـیق العباده المشروطه بها؛ (۲)و یظهر من صـاحب المـدارک المیل إلیه (۳)حیث قال:

«و یشهد له إطلاق الآیه و کثیر من الأخبار الآمره بالوضوء و الغسل عند وقوع ما یوجبهما کالصحیح

من وجد طعم النوم قائما أو قاعدا فقد وجب علیه الوضوء (۴)،و الموثّق

إذا استیقنت أنّک أحدثت فتوضّأ (۵)،و قوله علیه السّلام

[«أ توجبون علیه الحدّ و الرجم]و لا توجبون علیه صاعا من الماء» (۶)إلی غیر ذلک.

و منهم من فصّـِل بین غسـل الجنـابه[و غیرها]فحکم بوجوب الأوّل لنفسه دون الثانی؛ و الأقوی عـدم وجوب شـیء من الطهارات لنفسها مطلقا.

لنا الأصل السالم[۱۹/ B]عن المعارض،و أنّ الظاهر من الأمر بالطهاره،أو الحکم بوجوبها عنـد حصول أسـبابها فی تلک الأخبار إنّما هو فعلها لغایاتها الواجبه لا لنفسـها فإنّ هذا هو المفهوم من إطلاقها فی عرف المتشـرّعه؛أ لا تری أنّ الأوامر الوارده فی إزاله النجاسه عن الثوب و البدن أوامر مطلقه،و لم یذهب ذهنهم إلی أنّها دالّه علی وجوبها لنفسـها،بل فهموا منها-تبعا للعرف-وجوب الإزاله لما تجب له الإزاله کالصـلاه فکـذلک الحال فی الأوامر المطلقه الوارده فی المقام،فإنّ الکلّ من باب واحد،مضافا إلی أنّ الغالب فی المحتضرین وجود الحدث فیهم،و لو بسبب الإغماء الغالب حصوله بهم، و لم یعهد من النبی صلّی اللّه علیه و آله،و لا الأئمه علیهم السّلام،و لا أحدا من أصحابهم أنّهم أمروا محتضرا

۱- (۱) -کفایه الأحکام،ج ۱،ص ۱۴؛مفاتیح الشرائع،ج ۱،ص ۳۸.

۲- (۲) -ذکری الشیعه،ج ۱،ص ۱۹۶.

۳- (۳) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۱۰.

۴- (۴) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۰.

۵- (۵) -الکافی،ج ۱،ص ۳۳،ح ۱.

۶- (۶) -تهذیب الأحکام ج ۱،ص ۱۱۹،ح ۳۱۴.

بالطهاره قبل فوات تمكّنه منها و لو بالتوكيل،مع تعذّر المباشره؛و لا أمروا من يحضرهم من أمرهم بها،و لا أمروا أحدا بالطهاره عند الاحتضار،و لقد ورد عنهم أحكام إيجابيه و ندبيه للمحتضرين،و لمن حضرهم،و ليس هذا مذكورا فى عدادها،بل قد ورد فى حقّ من وجب قتله شرعا أنّه يؤمر بأن يغتسل غسل الميّت فنبهّوا على حكم هذا الفرض مع ندره وقوعه،فكيف لم يتبّهوا على حكم المقام مع عموم البلوى به؟!.

و ممّا يدلّ على ما ذكرناه-بعد عدم وجدان مخالف مصرّح بوجوب الطهارات الثلاث لنفسها فى أصحابنا و،احتمال أن يكون القول الذى حكاه فى الذكرى (۱)عن غيرهم- قوله عليه السّلام:

«إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاه» فإنّه يدلّ بمفهومه على عدم وجوبهما قبله؛و الظاهر منه عدم وجوب كلّ واحد منهما قبله،لا عدم وجوب المجموع،كما توهّمه بعضهم؛و يدلّ على ذلك أيضا ما ورد فى امرأه أجنبت،ثم حاضت قبل الغسل:

«أنّها لا تغتسل» معلّلا بأنّها

قد جاءها ما يفسد صلاتها (۲)،و التقريب واضح؛و ربّما يدلّ أيضا مفهوم قوله تعالى إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (۳)الآيه،و لكن الاحتجاج به يستدعى تكلّفات.

[موجبات الوضوء]

فصل: [فى نواقض الثلاثه]

ممّا يوجب الوضوء خروج البول و الغائط و الريح من الموضع المعتاد،و يدلّ عليه بعد الإجماع (۴)،بل الضروره،الكتاب و السنه قال اللّه تعالى أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ ، الآيه (۵)[و]وجه الدلاله أنّ الغائط فى الأصل هو المنخفض من الأرض (۶)،و منه يسمّى

۱- ((۱)) -ذكرى الشيعه،ج ۱،ص ۱۹۴.

۲- ((۲)) -الكافى،ج ۳،ص ۸۳،ح ۱.

۳- ((۳)) -السوره المائده،الآيه ۶.

۴- ((۴)) -انظر:المعتبر،ج ۱،ص ۱۰۶؛منتهى المطلب،ج ۱،ص ۱۸۳؛مدارك الأحكام،ج ۱، ص ۱۴۲؛ذخيره المعاد،ج ۱،ص ۱۲؛كشف اللثام،ج ۱،ص ۱۸۶؛غنائم الأيام،ج ۱،ص ۸۳.

۵- ((۵)) -سوره المائده(۵):۶.

۶- ((۶)) -انظر:المعجم الوسيط،ج ۲،ص ۶۶۶.

الغائط غائطا لأنّ المتغوّط يطلبه،تسميه للحال باسم المحلّ،و الظاهر أنّ هذا هو المراد هنا فيكون المجيء منه كنايه عن التغوّط فتدلّ الآيه على كونه موجبا للوضوء للأمر بالتيمّم على تقدير عدم وجدان الماء.

و فی دلالتها علی کون البول موجبا إشکال،لعدم وضوح جریان العاده بتطلّب المنخفض من الأرض له،و إن کان بالآداب أنسب،کما روی من

«أنّه صلّی اللّه علیه و آله لم یر علی بول و لا غائط قطّ» (۱)،و علی هذا فربّما أمکن الإشکال فی دلالتها علی ناقضیه الغائط وحده أیضا لعدم انفکاکه غالبا عن البول،نعم لو حمل الغائط علی معناه المعروف دلّ علی انتقاله بالنقض إلاّ أنّ فیه تکلّفا.و أمّا الریح وحدها فلا دلاله لها علی ناقضیتها،إذ لا یطلب لها المنخفض من الأرض و لا یصدق علیه الاسم،و یمکن أن یستدل أیضا بعموم قوله تعالی إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا فإنّه یدلّ علی وجوب الوضوء عند القیام إلی الصلاه مطلقا،[و]خرج منه المتطهّر الذی لم یصدر منه أحد الأحداث بالنصّ و الإجماع و یبقی من صدر منه أحدها مندرجا فی الإطلاق؛[و]یشکل بأنّه فسّر فی بعض الأخبار بالقیام من النوم فلا یدلّ إلاّ علی حدثیته،و أمّا الأخبار فکثیره،و سیأتی جمله منها فی موارد الحاجه إلیها،و ممّا یؤکّد ذلک ما رواه یونس بن یعقوب فی الصحیح قال:قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام

«الوضوء الذی افترضه اللّه علی العباد لمن جاء من الغائط أو بال؟قال یغسل ذکره و یذهب الغائط» الحدیث (۲).

و لا فرق بین أن یتفق الموضع المعتاد فی المحل المعتاد و غیره،و لا بین حصول الاعتیاد و عدمه حتی لو فرض انفتاح المخرج الطبیعی بعد البلوغ نقض بأوّل خروجه منه،و کذا لو فرض عدم خروج الریح منه إلاّ بعد البلوغ؛و لو خرج البول أو الغائط من غیر الموضع المعتاد من خلق کما یتفق فی بعض الأمراض،أو من ثقب،أو جرح ففی نقضه

۱- (۱) -الفوائد الملیّه،ص ۳۷؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۳۰۵،ح ۳.

۲- (۲) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۴۷،ح ۱۳۴.

مطلقـا،أو مـع حصول الاعتيـاد خـاصّه،أو مع انسـداد الموضع المعتـاد كـذلك،أو مع حصول أحـدهما،أو عـدم النقض مطلقـا،أو التفصـيل بين الخـارج عمّـا دون المعـده فينقض،أو ممّـا فوقهـا فلاـ ينقض وجوه،بـل أقوال؛يـدلّ على الأوّل إطلاق بعض الأخبار بناقضيتها كقول الرضا عليه السّلام فى روايه زكريا بن آدم عليه السّلام:

«إنّما ينقض الوضوء الثلاث البول و الغائط و الريح» (1)،و قول الصادق عليه السّلام فى صحيحه زراره الآتيه:

«لاـ يوجب الوضوء إلاّ غائط أو بول» الحـديث (2)،و هـذا القول محكى عن ابن إدريس و العلاّمه فى التـذكره (3)،و احتمله فى النهايه (4)،و هو ظاهر من أطلق القول بناقضيتهما،و حكى هذا الإطلاق عن أكثر المتقدّمين.

و يـدلّ على الثـانى انصـراف المطلق على المعتـاد،و لاـ أقـلّ من معتاد الشـخص فيعتبر حصوله،و هـذا ظاهر العلاّمه فى جمله من كتبه،قال فى القواعـد:«يجب الوضوء بخروج البول و الغائط و الريـح من المعتاد و غيره مع اعتياده» (5)،و اقتصر فى الإرشاد على قوله «من المعتاد» (6)،و يمكن تنزيله على ما يعمّ معتاد النوع و الشخص فيوافق مذهبه فى القواعد،و قال فى النهايه:«إنّ الإنسان لا بـدّ له فى العاده من منفذ يخرج منه الفضـلات التى يدفعها الطبيعه فإذا انسدّ ذلك قام ما انفتح مقامه،و لا فرق بين أن ينفتح فوق المعـده،أو تحتها حتى لو قاء الغائط و اعتاد نقض»انتهى. (7)و يسـتفاد من صدر كلامه نقض الخارج بعد الانسداد مطلقا،فإن نزل أحـدهما على إطلاقه و قيّـد الآخر به،فإن قيّـد الأوّل بالثانى رجع إلى القول المـذكور،فإن قيّـد الثانى بالأوّل صار وجها سابعا فى المسـأله؛و لـو تركـا على إطلاقهمـا رجع إلى الـوجه الرابع،و هو محكى عنه فى المنتهى؛ (8)و أمّـا حمله على اعتبـار العـاده فى خصوص القىّ،أو الخارج عمّا فوق المعده فبعيد جدّا.

1- (1) -الكافى،ج 3،ص 36،ح 2.

2- (2) -تهذيب الأحكام،ج 1،ص 346،ح 1016.

3- (3) -السرائر،ج 1،ص 106؛تذكره الفقهاء،ج 1،ص 99.

4- (4) -نهايه الإحكام،ج 1،ص 71.

5- (5) -قواعد الأحكام،ج 1،ص 179.

6- (6) -إرشاد الأذهان،ج 1،ص 221.

7- (7) -نهايه الإحكام،ج 1،ص 71.

8- (8) -منتهى المطلب،ج 1،ص 188.

ثمّ المرجع فی العاده-علی ما صرّح به بعضهم-إلی العرف (1)؛و قیل:تحصل بمرّتین (2)، لأنّها مشتقّه من العود کالعاده فی الحیض؛و قیل بثلاث، (3)و ینبغی أن یعتبر علی هذین القولین عدم تطاول الفصل،کما نبّه علیه بعضهم.

و الظاهر أنّ مرجعهما إلی الأوّل،و إنّما الاختلاف فیما یتحقّق به العاده العرفیه، و یشکل بأنّه لم یرد فی شیء من أخبار الباب لفظ العاده حتی یرجع فیه إلی العرف کما هو الشأن فی الألفاظ التی لم یثبت لها حقیقه شرعیه،إلاّ أن یدعی أنّ إطلاق النصوص ینصرف إلی ذلک،و هو غیر واضح.

و یدلّ علی الثالث أنّ الموضع المعتاد إنّما یعتبر مع انفتاحه،و أمّا مع انسداده فلا بدّ من اعتبار غیره مقامه،إذ لا معنی لارتفاع حکم الحدث الخارج حینئذ بالکلیه؛و عن ظاهر المنتهی (4)الإجماع علی الانتقاض هنا؛و هذا الوجه محتمل الروضه حیث قیّد البول و الغائط و الریح بکونها من المعتاد،أو من غیره مع انسداده (5)،بناء علی حمل المعتاد فی کلامه علی معتاد النوع خاصّه،لا الأعمّ منه و من معتاد الشخص.

و ینبغی أن یرجع فی تحقیق الانسداد إلی العرف لأنّ ما هو مناط الحکم إنّما یتحقّق بالنسبه إلیه،و أمّا دوام الانسداد فلا یعتبر علی هذا القول قطعا،و یعرف من هذا و سابقه حجّه الوجه الرابع،و حمل علیه عباره الشهید الثانی فی الروضه،و حکی عن سایر کتبه أیضا (6)،و هو مختار المحقّق فی المعتبر حیث قال:«لو کان[21/ A]المخرج فی غیر موضعه خلقه انتقضت الطهاره بخروج الحدث منه لأنّه مخرج أنعم اللّه به.و کذا إذا انسدّ المعتاد و انفتح غیره،لأنّه صار مخرجا منعما به؛أمّا لو لم ینسدّ المعتاد و انفتح معه آخر

1- ((1)) -جامع المقاصد،ج 1،ص 82؛مدارک الأحکام،ج 1،ص 144؛تبصره الفقهاء،ج 1،ص 357.

2- ((2)) -روض الجنان،ج 1،ص 73؛المقاصد العلیّه،ص 65 و 425.

3- ((3)) -انظر:الحدائق الناضره،ج 2،ص 93.

4- ((4)) -منتهی المطلب،ج 1،ص 188.

5- ((5)) -الروضه البهیّه،ج 1،ص 317.

6- ((6)) -کمسالک الأفهام،ج 1،ص 26.

فإن صار خروج الحدث منه معتادا أيضا فقد ساوى المخرج،و إن كان نادرا فالأشبه أنّه لا ينتقض»انتهى (۱)،و مثله من المنتهى.

و يدلّ على الخامس الأصل و ظاهر الأخبار الدالّه على حصر الناقض فيما يخرج من الطرفين الأسفلين الذين أنعم اللّه بهما على العبد،لأنّ النعمه إنّما يتحقّق بالمخرج المعهود مع ظهور الطرفين الأسفلين فيه،بل الوصف بالأسفلين يمنع التناول لغيره،مضافا إلى صحيحه زراره قال:

قلت لأبي جعفر و أبي عبد اللّه عليهما السّلام:«ما ينقض الوضوء؟قال:ما يخرج من طرفين الأسفلين الدبر و الذكر» (۲).و أمّا الأخبار المطلقه فهي-مع انصرافها على ما هو المتعارف المعهود-محموله عليه،على تقدير عدمه جمعا بينهما و بين الحصر المستفاد من غيرها،و هذا الوجه يحتمله عباره كلّ من قيّد الثلاثه بخروجها من المعتاد مقتصرا عليه كعباره الإرشاد،و قد مرّ حكايتها؛و ربّما يدلّ على عدم نقض الخارج من الحلق إطلاق أخبار الدالّه على أنّ القي لا ينقض الوضوء كصحيحه أبي أسامه قال:

«سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن القي ينقض الوضوء؟قال:لا» (۳)،و بمضمونها أخبار أخر.

و ذهب الشيخ إلى الوجه السادس،و احتجّ عليه بأنّ الخارج ممّا دون المعده يعدّ غائطا فينقض لإطلاق قوله تعالى أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ (۴)،بخلاف الخارج ممّا فوقها فإنّه لا يسمّى غائطا فلا يكون ناقضا (۵).و لا يخفى أنّ ما ادّعاه من أنّ الخارج ممّا فوق المعده لا يسمّى غائطا على إطلاقه ممنوع و لعلّ نظر الشيخ إلى ما هو الغالب من كون الخارج ممّا فوق المعده لا يكون غائطا بخلاف الخارج ممّا تحتها،و هو غير مجد،و مع ذلك فحكمه بالنقض في الصوره الأولى لكون الخارج غائطا غير واضح،إذ لا دليل على نقض خروج الغائط مطلقا؛و لفظ الغائط في الآيه إن حملناه على معناه[B ۲۱/]الأصلي-

---

۱- ((۱)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۰۷.

۲- ((۲)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۹،ح ۱۵.

۳- ((۳)) -الكافي،ج ۳،ص ۳۶،ح ۹.

۴- ((۴)) -السوره المائده،الآيه ۶.

۵- ((۵)) -المبسوط،ج ۱،ص ۵۰؛الخلاف،ج ۱،ص ۱۱۵-۱۱۶.

أعنى المنخفض من الأرض-و قلنا بأنّ المجىء منه كنايه عن التغوّط لأنّ المتغوّط يطلبه فظاهر أنّ طلب المنخفض من الأرض إنّما هو للتغوّط من المخرج المعتاد فلا يدلّ على نقض غيره؛و إن حملناه على معناه المعروف-فمع كونه احتمالا غير ظاهر-يتّجه عليه منع انصرافه على الخروج من غير المخرج المعتاد،خصوصا مع دلاله بعض النصوص المتقدّمه على تخصيصه بالخروج من الدبر،و يقوى عندى أنّهما لو خرجا من غير الموضع المعتاد و انسدّ المعتاد نقضا،خصوصا مع حصول الاعتياد،لظاهر إجماع المنتهى،و يؤيّده تعليل المعتبر مع بعد سقوط حكم الحدث الخارج حينئذ بالكليه،و أمّا مع عدم الانسداد فالظاهر عدم الانتقاض،و إن حصل الاعتياد،للأصل السالم عن المعارض،و لظاهر أخبار الحصر؛و دعوى مساوات الخارج مع الاعتياد للخارج عن الموضع المعتاد-كما مرّ حكايتها-غير قطعيه،و ظنّيتها غير مجديه لكونها قياسا فاسدا.

و لو خرج بول الخنثى المحكوم عليه بالذكوريه من فرجه الآخر،أو بالعكس ففى إلحاقه بالمعتاد و عدمه،وجهان مبتيّان على أنّ المراد بالمعتاد هل هو معتاد النوع،أو معتاد الصنف؟

و لو خرج البول من مخرج الغائط أو بالعكس فحكمه حكم الخروج من غير المعتاد،إذ العبره فى كلّ حدث بما يعتاد خروجه منه.و أمّا قوله عليه السّلام فيما مرّ

«لا ينقض الوضوء إلاّ غائط أو بول» و قوله عليه السّلام فى الصحيحه الأخرى:

«ما يخرج من طرفك الأسفلين الدبر و الذكر» فالمستفاد منهما بعد ضمّ أحدهما على الآخر اختصاص كلّ من الحدثين بمخرجه المعهود.

و هل يعتبر فى الخروج عن الموضع المعتاد أن يكون على الوجه المعتاد،أو يكفى مطلق الخروج؟وجهان صرّح جماعه بالأوّل،قالوا:فلو خرجت المقعده متلطّخه بالعذره

ینتقض (۱)؛و یقوی عندی التفصیل بین ما إذا خرجت هی فی ظاهرها فینقض،کما لو خرجت کذلک فابنیت عنها،أو خرجت منکشفه بدون المقعده،ثمّ عادت،و بین ما إذا خرجت و هی فی باطنها فلا ینتقض کما لو خرج بعض الأمعاء بما فیها،سواء عادت،أو لم تعد.و لو خرج من مخرج الغائط حبّ قرع-و هو دود عریض قصیر یتولّد فی الأمعاء، یسمّی به لشبهه بحبّ القرع،أو نحوه-فإن کان متلطّخا بالغائط نقض،لعموم الأدلّه،و إلاّ لم ینقض،و یدلّ علیه-بعد الأصل-قول الرضا علیه السّلام فی خبر زکریا بن آدم:

«إنّما ینقض الوضوء ثلاثه البول و الغائط و الریح» (۲)،و قول الصادق علیه السّلام فی خبر عبد اللّه بن یزید:

«لیس فی حبّ القرع و الدیدان الصغار وضوء،إنّما هو بمنزله القمّل» (۳)،و فی خبر فضیل بن یسار -المروی فی الکافی

-عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی الرجل یخرج منه مثل حبّ القرع قال:لیس علیه الوضوء (۴)،بحمل الروایتین علی صوره عدم التلطّخ،و الروایه الثانیه مرویه فی التهذیبین (۵)بدون لفظه«لیس»فتحمل علی صوره التلطّخ،و الشاهد علی هذا الحمل-بعد الأصل و العمومات-موثّقه عمّار بن موسی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«سئل عن الرجل یکون فی صلاته فیخرج منه حبّ القرع کیف یصنع؟قال:إن کان خرج نظیفا من العذره فلیس علیه شیء،و لم ینقض وضوؤه،و إن خرج متلطّخا بالعذره فعلیه أن یعید الوضوء» الحدیث. (۶)

و لو خرج و فی جوفه غائط غیر مستحیل بحیث یصدق علیه الاسم احتمل النقض لاندراجه فی العموم،و لکونه بمنزله القضیّه،و لعلّه مختار الصدوق حیث قال بعد أن أورد روایه عبد اللّه بن یزید:

«هذا إذا لم یکن فیه ثقل فإذا کان فیه ثقل ففیه الاستنجاء

۱- ((۱)) -انظر:کشف اللثام،ج ۱،ص ۱۸۶.
۲- ((۲)) -الکافی،ج ۳،ص ۳۷،ح ۱۳.
۳- ((۳)) -الکافی،ج ۳،ص ۳۶،ح ۴.
۴- ((۴)) -نفس المصدر،ح ۵.
۵- ((۵)) -الاستبصار،ج ۱،ص ۸۲،ح ۲۵۶؛تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۱۲،ح ۲۲.
۶- ((۶)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۱۱،ح ۲۰.

و الوضوء» (۱)،لکن ذکره«الاستنجاء»یشعر بإراده الظاهر خاصّه إلّا أن یقیّد حکم الاستنجاء فی کلامه بالظاهر،و یترک حکم الوضوء علی إطلاقه،و یحتمل عدم النقض للأصل،و عموم النصّ؛و صیرورته بعد الانتقال إلی باطن حبّ القرع تابعا له کدم الإنسان المنتقل إلی باطن البعوضه،و لأنّه خروج لا علی وجه المعتاد فلا یشمله إطلاق الأدلّه و هذا قویّ.

و لو نزل البول إلی بعض المجری فأمسکه لم ینقض لعدم تحقّق الخروج،و لو أبین حینئذ ممّا فوقه فإشکال،و الظاهر عدم النقض.و مثله ما لو خرجت بعض الأمعاء و فی جوفها الغائط فأبینت.و لو نزل البول فی الغلفه و لم یخرج،قیل نقض،و لعلّه لکون الغلفه بمنزله الخارج لوجوب إزالتها،و الأظهر العدم مع عدّها عرفا باطنا.

و لو أدخل فی دبره مجوّفا کالقصبه فدخل فیه الغائط و لم یبلغ حدّ الخارج لم ینقض؛ و لو خرج منه،أو بلغ[B ۲۲/]حدّ الخارج نقض؛و کذا لو أخرجه و هو فیه،و لو خرج بدونه لم ینتقض؛و مثله الکلام فی البول.

و لو خرج البول من ثقب البول فی مجراه المعتاد ففی إلحاقه بالثقب المعتاد،أو غیره فیجری فیه التفاصیل المتقدّمه وجهان،و لعلّ الأوّل أظهر.أمّا لو قطعت الآله،أو بعضها فلا إشکال فی نقض الخارج منه من موضع القطع.

و لو خرجت الریح من غیر الدبر فالظاهر عدم الانتقاض مطلقا للأصل،و انصراف إطلاق الأخبار إلی المعتاد،و لا فرق فی ذلک بین خروجه بطریق الجشاء، (۲)أو من ثقب فی البدن،أو من القبل؛و قول العلّامه فی التذکره بأنّه إن خرج من قبل المرأه نقض لأنّ له منفذ إلی الجوف (۳)غیر واضح.

۱- (۱)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۶۲.

۲- (۲)) -جشء:جشأت الغنم،و هو صوت یخرج من حلوقها...و الاسم الجشاء،و هو تنفّس المعده عند الامتلاء.«ترتیب کتاب العین،ج ۱،ص ۲۹۱».

۳- (۳)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۰۱.

و یختصّ الحکم بالریح المتکوّنه فی الشخص و یأول (1)خروجه فلو أدخل الریح فی دبره بطریق النفخ و غیره فخرجت لم ینتقض،کما لو أدخل البول و الغائط فخرج.و لو شکّ فی خروج غیرها معها عوّل علی أصاله عدم و استصحاب الطهاره،و لا یعتبر فیها إن تشتمل علی صوت،أو ریح،عملا بإطلاق النصّ و الفتوی؛و أمّا الصحیح

«لا یوجب الوضوء إلاّ غائط،أو بول،أو ضرطه یسمع صوتها،أو فسوه یجد ریحها» (2)فمحمول علی الغالب من عدم الانفکاک عن أحد الوصفین،أو التنبیه علی اعتبار القطع بخروجه و عدم الاعتداد بظنّه،أو توهّمه لتحرّک ریح عند المقعده،أو تحرّک عرق حولها،أو نحو ذلک کما یشعر به فحوی صحیحه معاویه بن عمّار قال:

قال أبو عبد اللّه علیه السّلام:«إن الشیطان ینفخ فی دبر الإنسان حتی یخیّل إلیه أنّه خرج منه ریح فلا ینتقض وضوء إلاّ ریح یسمعها،أو یجد ریحها» ، (3)و بمضمونها خبر عبد الرحمن بن أبی عبد اللّه (4)؛و ربّما ذهب بعض مشایخنا إلی تخصیص الحکم بالریح المتکوّنه فی المعده دون المتکوّنه فی المقعده و حمل حدیث نفخ الشیطان علیه،و هو بعید مع أنّ دعوی لزوم خلوّ الریح المتکوّنه فی المقعده عن الوصفین غیر واضحه.

فصل [النوم و النصوص حوله]

و منها:النوم و هی حاله معروفه تغلب علی القلب فتبطل إدراکه بالحواس الظاهره؛ و ذکر العین و الأذن معه فی صحیحه زراره (5)؛و الاقتصار علیهما فی مرسله سعد (6)،و علی

۱- ((۱)) -کذا فی المخطوطه.

۲- ((۲)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۳۴۶،ح ۱۰۱۶؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۵،ح ۲.

۳- ((۳)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۳۴۷،ح ۱۰۱۷؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۶،ح ۳.

۴- ((۴)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۲۴۷،ح ۱۰۱۸؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۶،ح ۵.

۵- ((۵)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۱؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۵،ح ۱.

۶- ((۶)) -الکافی،ج ۳،ص ۳۷،ح ۱۶؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۷،ح ۸.

الأخیره فی موثّقه ابن بکیر (۱)[A ۲۳/]محمول علی الملازمه،فإنّ الغلبه علی الأذن تحقیقا،أو تقدیرا بتقدیر تحقّق الصوت،أو عدم ما یمنع من إدراکها غیر النوم حتی الغفله تستلزم الغلبه علی القلب علی الظاهر.

و أمّا العین فقد ذکر الشهید الثانی أنّها من أضعف الحواس فلا عبره بالغلبه علیها (۲)، و لعلّه ناظر إلی ما فی صحیحه زراره من

«أنّه قد تنام العین و لا ینام القلب» (۳)،و ما فی روایه سعده من

«أنّه قد تنام العینان و لا تنام الأذنان» ،و هما غیر صریحتین فی المقصود لإمکان أن یکون المراد ب«نوم العین»فیهما انطباق الأجفان،کما هو المعهود حصوله عند النوم.

و لا ینافی ما قرّرناه فی معنی النوم شموله لنوم النبی صلّی اللّه علیه و آله مع أنه کان یری و یسمع فی منامه کما فی یقظته (۴)،فإنّ الظاهر استناد تلک الروایه و ذلک السماع علی غیر الآلتین مع احتمال أن یکون النوم فی حقّه علیه السّلام بمعنی آخر،ثمّ العبره به بعدم سماع الصوت مطلقا ما دامت تلک الحاله باقیه،و لا یقدح سماعه بعد الانتباه،و لو به؛و أمّا لو کان بحیث یسمع الجهر دون الإخفات،أو القریب دون البعید فالظاهر أنّه لیس بنوم.

و أمّا السنه:فهی تخالف النوم بدلیل عطفه علیها فی قوله تعالی: لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لاٰ نَوْمٌ (۵)،و هی حاله معروفه توجب بطلان بعض الحواس،أو تورث الفتور فیها و لا تبلغ حدّ الإبطال؛و قد یطلق النوم علیها مجازا،و الظاهر أنّ معناهما لغه و عرفا

۱- ((۱)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۷،ح ۹؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۵۳،ح ۷.

۲- ((۲)) -روض الجنان،ج ۱،ص ۷۳.

۳- ((۳)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۱؛الوسائل،ج ۱،ص ۲۴۵،ح ۱.

۴- ((۴)) -الخرائج و الجرائح،ج ۱،ص ۱۰۶،ص ۱۷۲ و انظر ما أفاده السیّد الداماد فی حاشیته علی اختیار معرفه الرجال(ج ۱،ص ۱۲۴)و العلاّمه المجلسی فی البحار(ج ۱۶،ص ۳۹۹) و المحقّق الکرکی فی جامع المقاصد(ج ۱۶،ص ۶۶).

۵- ((۵)) -السوره البقره،الآیه ۲۵۵.

و شرعا واحد (۱)،ثمّ الحکم بنقض النوم فی جمیع الأحوال ممّا لا مصرّح بخلافه،و قد عدّه من النواقض فی المقنعه و التهذیب و المبسوط و المراسم و الوسیله و المهذّب و الشرائع و النافع (۲)،و کافّه کتب العلاّمه و المتأخّرین (۳)؛و عن الأمالی أنّه من دین الإمامیّه (۴)؛و فی الانتصار و الناصریات و الخلاف و السرائر و الغنیه الإجماع علی ناقضیته فی جمیع الأحوال (۵)،و ادّعی فی التنقیح انعقاد الإجماع علی ذلک بعد الصدوق (۶)،و نسبه فی المنتهی

ص:۴۲۶

۱- (۱)) -ممّن صرّح بهذا الشیخ الطائفه فی تفسیر التبیان(ج ۱، ص ۳۰۸)،و إلیک نصّ کلامه الشریف:«...فالسنه نوم بلا خلاف»و لکن بعض من اللغویین و المفسرین فرّق بین السنه و النوم، منهم؛ أمین الإسلام الطبرسی فی جوامع الجامع(ج ۱،ص ۱۳۹)قائلا:«[السنه]و هو ما یتقدّم النوم من الفتور الذی یسمّی النعاس». و الفیّومی فی المصباح المنیر(ص ۶۳۱)قائلا:«...قیل:السنه هی النعاس،و قیل:السنه ریح تبدوا فی الوجه ثمّ تنبعث إلی القلب». و ابن عشیره البحرانی فی بهجه الخاطر و نزهه الناظر(ص ۱۳۳، الرقم ۲۷۷)قائلا:«الفرق بین السنه و النوم فالسنه فی الرأس،و النوم فی القلب». و المیرزا محمّد المشهدی فی تفسیر کنز الدقائق(ج ۱،ص ۶۰۶)قائلا:«السنه فتور یتقدّم النوم،و النوم حال یعرض...بحیث تقف الحواس الظاهره عن الإحساس رأسا».

۲- (۲)) -المقنعه،ص ۳۸؛تهذیب الأحکام،ج ۱، ص ۵،ذیل الحدیث؛المبسوط،ج ۱، ص ۴۹؛ المراسم،ص ۴۰؛الوسیله ص ۵۳؛المهذّب البارع،ج ۱،ص ۱۲۶؛شرایع الإسلام،ج ۱،ص ۹؛ النافع،ص ۴.

۳- (۳)) -مختلف الشیعه،ج ۱، ص ۸۹، م ۴۸؛تحریر الأحکام،ج ۱، ص ۵۹؛و قواعد الأحکام،ج ۱، ص ۱۷۹ و انظر:کفایه الأحکام،ج ۱،ص ۱۴؛کشف اللثام،ج ۱،ص ۱۸۷؛معتمد الشیعه، ص ۱۶۳؛غنائم الأیّام،ج ۱،ص ۸۳؛ریاض المسائل،ج ۱،ص ۸۷.

۴- (۴)) -الأمالی،ص ۵۱۴.

۵- (۵)) -الانتصار،ص ۱۱۸؛الناصریات،ص ۱۳۲؛الخلاف،ج ۱،ص ۱۰۷؛السرائر،ج ۱، ص ۱۰۷؛غنیه النزوع،ص ۳۴.

۶- (۶)) -التنقیح الرائع،ج ۱،ص ۶۷.

إلی علمائنا (۱)،و فی المعتبر و التـذکره إلی علمائنا[أجمع] (۲)،و حصـر الصـدوق فی المقنع نواقض الوضوء فی أربعه الأحداث الثلاثه و المنی،و لم یذکر النوم (۳)،و نقل مثل ذلک عن والده فی الرساله، (۴)و هو مشعر بعدم عدّه منها.

و یمکن[۲۳/ B]حمل الحصر علی الإضافی بالنسبه إلی ما یخرج من الإنسان،أو یشترک خروجه بین الرجل و المرأه فلا یتنافی نقض النوم،و لا نقض الإیلاج،و لا علی الأخیر لنقض الدماء الثلاثه فلا یبقی إلّا عدم الذکر،و هو لیس نصّا فی الخلاف خصوصا بعد ما سمعت،و لعلّهما یجعلان ناقضیه النوم باعتبار ما یحتمل خروجه حال النوم من الریح کما سنشیر إلیه،قال فی کشف اللثام:«عدم ذکره-یعنی الصدوق-لیس نصّا علی الخلاف،و خلافه لا ینقض الإجماع» (۵)هذا،و أورد فی الفقیه بعض الأخبار الدالّه علی عدم نقض النوم فی بعض الأحوال کما یأتی.

و ربّما یتخیّل أنّ قضیه ما التزم به فی أوّل کتابه أن یکون ذلک مذهبا له،و هو أیضا غیر واضح کما سننبّه علیه.

و کیف کان فالمعتمد علی قول المعظم،و یدلّ علیه وجوه:

منها: قوله تعالی یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ الآیه (۶)،وجه الدلاله،أنّه إن حمل القیام علی ظاهره دلّ علی وجوب الوضوء لکلّ صلاه خرج منه المتطهّر الذی لم یقع منه النوم،و لا سائر الأحداث بالنصّ و الإجماع و یبقی

۱- ((۱)) -منتهی المطلب،ج ۱،ص ۱۴ و ۱۹۳.

۲- ((۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۰۸ و ۱۰۹؛تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۰۲.

۳- ((۳)) -المقنع،ص ۱۲.

۴- ((۴)) -نقل عنه فی المختلف الشیعه،ج ۱،ص ۸۹،م ۴۸.

۵- ((۵)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۱۸۸.

۶- ((۶)) -السوره المائده الآیه ۶.

الباقی،و منه محلّ البحث؛و إن حمل علی القیام من النوم،کمّا صرّح به بعض المفسرین، (۱)بل حکی فی الانتصار و الناصریات إجماعهم علیه (۲)کان نصّا فی المطلوب،و یدلّ علیه موثقه ابن بکیر عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی تفسیر قوله تعالی إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰهِ قال:

«إذا قمتم من النوم،قلت ینقض النوم الوضوء؟فقال:نعم إذا کان یغلب علی السمع و لا یسمع الصوت» ، (۳)و هذه الروایه حجّه أخری علی المطلوب.

و منها: صحیحه زید الشحّام عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

«إنّ علیّا علیه السّلام کان یقول:من وجد طعم النوم فإنّما أوجب علیه الوضوء» (۴)،و فی سند هذا الحدیث الحسین بن سعید (۵)،عن فضاله -و هو ابن أیوب (۶)-و نقل النجاشی عن الحسین بن یزید السورانی أنّ الحسین بن سعید لم یلق فضاله بن أیوب فما یرویه عنه فبواسطه أخیه الحسن (۷)،و هذا النقل-و إن لم یکن

۱- (۱) -انظر:تفسیر العیاشی،ج ۱،ص ۲۹۷؛مجمع البیان،ج ۳،ص ۴۴۸؛فقه القرآن(للراوندی) ج ۱،ص ۱۱؛تفسیر الصافی،ج ۲،ص ۱۴.

۲- (۲) -الانتصار،ص ۱۱۹؛المسائل الناصریات،ص ۱۳۴.

۳- (۳) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۷،ح ۹.

۴- (۴) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۰.

۵- (۵) -الحسین بن سعید بن حمّاد بن سعید بن مهران الأهوازی قال الطوسی:«ثقه روی عن الرضا و أبی جعفر الثانی و أبی الحسن الثالث علیهم السّلام و قال:أصله کوفی و انتقل إلی الأهواز، و توفّی بقم و له ثلاثون کتابا»(الفهرست،ص ۱۴۹،الرقم ۲۳۰)و وثّقه الشیخ فی رجال الرضا علیه السّلام[رجال الطوسی،ص ۳۵۵-الرقم ۵۲۵۷]و انظر:الموسوعه الرجالیه المیسّره، ص ۱۵۴،الرقم ۱۸۵۹.

۶- (۶) -فضاله بن أیوب الأزدی،عدّه الشیخ فی رجال الکاظم علیه السّلام قائلا:ثقه،و فی رجال الرضا علیه السّلام و فی من لم یرو عنهم علیه السّلام[رجال الطوسی،ص ۳۴۲،الرقم ۵۰۹۲ و ص ۳۶۳،الرقم ۵۳۸۳ و ص ۴۳۶،الرقم ۶۲۳۷]و قال النجاشی فی شأنه:«عربی صمیم،سکن الأهواز،روی عن موسی بن جعفر علیه السّلام،و کان ثقه فی حدیثه،مستقیما فی دینه،له کتاب الصلاه».رجال النجاشی، ص ۳۱۰،الرقم ۸۵۰؛و انظر:معجم رجال الحدیث،ج ۱۴،ص ۲۹۰،الرقم ۹۳۴۷؛و الموسوعه الرجالیه المیسّره،ص ۳۵۹،الرقم ۴۶۰۲.

۷- (۷) -رجال النجاشی،ص ۵۸،الرقم ۱۳۶-۱۳۷.

ثابتا إلّا أنّه على تقدير ثبوته-لا يقدح فی صحّه الحديث لوثاقه الحسن أيضا. (۱)

و منها: صحيحه زراره قال:

«قلت له الرجل ينام و هو[۲۴/A]علی وضوء -إلی أن قال-

فإذا نامت العين و الأذن و القلب فقد وجب الوضوء» (۲)،و لا يقدح فيه الإضمار لظهور أنّ مثل زراره لا يروی هكذا عن غير المعصوم. (۳)

و منها: صحيحه الأخری عن أحدهما قال:

«لا ينقض الوضوء إلّا ما خرج من طرفيك أو النوم» ، (۴)و فی سندها أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد،و هو و إن لم يصرّح بتوثيقه، (۵)إلّا أنّ جماعه من الأصحاب كالعلّامه (۶)صحّحوا كثيرا من الأخبار،و هو فی

۱- (۱) -الحسن بن سعيد الأهوازی:قال الطوسی:«ثقه،روی جميع ما صنّفه أخوه عن جميع شيوخه»،(الفهرست،ص ۱۳۶،الرقم ۱۹۷)،و وثّقه الكشی فی ترجمه محمّد بن سنان(اختيار معرفه الرجال،ص ۴۲۲،الرقم ۹۸۰)؛انظر:الموسوعه الرجاليه الميسّره،ص ۱۳۰،رقم ۱۵۱۴.

۲- (۲) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۱.

۳- (۳) -ممّن صرّح بأنّ مضمرات الزراره كمسنداته المحقّق القمی فی«قوانين الأصول»ص ۴۸۷.

۴- (۴) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۶،ح ۲.

۵- (۵) -عند القدماء،و أمّا المتأخّرين فجماعه منهم صرّحوا بتوثيقه فمنهم: الف:السيّد بن طاوس فی فرج المهموم ص ۱۳۹. ب:الشهيد الثانی فی البدايه و الرعايه،ص ۱۶۹. ج:شيخنا البهائی فی هامش حبل المتين ج ۱،ص ۵۶. د:العلاّمه المامقانی فی تنقيح المقال ج ۷،ص ۲۵۲،رقم ۵۰۲. ه:و عدّه السيّد الداماد فی الرواشح ممّن شأنهم أجلّ من أن يحتاج«إلی تزكيه مزكٍ و توثيق موثّقٍ»؛راجع الرواشح السماويه ص ۱۷۱.

۶- (۶) -ممّن صرّح بكون رواياته صحيحا: الف:الفاضل فی المختلف الشيعه،ج ۱،ص ۲۱-۲۲. ب:الشيخ حسن بن الشهيد الثانی فی المنتقی الجمان،ج ۱،ص ۳۵. ج:العلّامه محمّد باقر المجلسی فی الوجيزه،ص ۲۳،الرقم ۱۲۲.

طریقها،و کفاه أنّه من مشایخ المفید (۱)،مع (۲)أنّ الأمر فی مشایخ الإجازه سهل.

و منها: موثّقه سماعه قال:

«سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الرجل ینام و هو ساجد،قال:

ینصرف و یتوضّأ» (۳)،و فی طریقها حسین بن حسن بن إبّان، (۴)و صرّح ابن داود بتوثیقه (۵)فلا إشکال فی صحّه السند من جهته.

و منها: صحیحه زراره قال:

«قلت لأبی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السّلام ما ینقض الوضوء؟

۱- ((۱)) -ممّن صرّح بکونه من مشایخ شیخنا المفید: الف:شیخ الطائفه فی الفهرست،ص ۱۱۸،الرقم ۱۳. ب:مولی عبد اللّه الأفندی الأصفهانی فی ریاض العلماء،ج ۱،ص ۶۱. ج:المولی عنایه اللّه القهپائی فی مجمع الرجال،ج ۱،ص ۱۹۷. د:المحدّث النوری فی مستدرک الوسائل ج ۲۱،ص ۲۴۰. ه:و انظر:أمالی المفید،ص ۱۴۰،ح ۵ و ص ۱۵۱،ح ۱.

۲- ((۲)) -و إلیک ما أفاده العلاّمه المحقّق آیه اللّه الشیخ محی الدین المامقانی فإنه یقول فی المقام ما نصّه: حصیله البحث: التأمّل فی روایات المترجم،و فتوی الأعلام بمضمونها فی جمیع أبواب الفقه،و شیخوخته لمثل الشیخ المفید قدّس سرّه،و غیرها من الأمارات،تقضی بالحکم علیه بالوثاقه و الجلاله،و عدّ روایاته صحاحا،و إنی أعتبره غنیّا عن التوثیق،و من أساطین الحدیث،بل فی الرعیل الأوّل من مشایخنا الناشرین لأحادیث أئمه الدین علیهم السّلام.تنقیح المقال،ج ۷،ص ۲۵۵-۲۵۶.

۳- ((۳)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۶،ح ۱؛الاستبصار،ج ۱،ص ۷۹،ح ۲۴۳.

۴- ((۴)) -الحسین بن الحسن بن أبان:عدّه الشیخ من رجال العسکری علیه السّلام(رجال الطوسی ص ۳۹۸، الرقم ۵۸۴۳)؛و روی عنه ابن قولویه فی کامل الزیارات(ص ۱۰،ح ۱۸)؛و نبّه الوحید علی روایه الأجلّه القمیین عنه؛و قال العلامه المجلسی:«یعدّ حدیثه صحیحا لکونه من مشایخ الإجازه»،(الوجیزه،ص ۱۶،الرقم ۵۴)؛و انظر:تنقیح المقال،ج ۲۱،ص ۳۹۶-۴۰۶،الرقم ۶۰۱۰ و موسوعه الرجالیه المیسّره،ص ۱۵۱،الرقم ۱۸۱۷.

۵- ((۵)) -رجال ابن داود،ص ۲۷۰،رقم ۴۳۱،ترجمه محمّد بن أورمه.

فقالا:ما يخرج من طرفيك الأسفلين من الدبر و الذكر،غائط،أو بول،أو منى،أو ريح، و النوم حتى يذهب العقل،و كل النوم يكره إلّا أن يكون يسمع الصوت» (۱)و فی طريقها إبراهيم بن هاشم،و الحقّ صحّه الروايه من جهته،و إن لم يصرّحوا بتوثيقه (۲)إذ يكفی فی توثيقه ما قيل فی حقّه من«أنّه أوّل من نشر حديث الكوفيين بقم» (۳)فإنّ ذلک لا يکون إلّا مع اشتهاره بينهم بالعداله،مضافا إلی إكثار ولده الجليل عنه الروايه؛ (۴)و منهم من عدّ حديثه حسنا (۵)؛و منهم من جعله حسنا كالصحيح. (۶)

و منها: صحيحه عبد اللّه بن المغيّره عن الرضا عليه السّلام قال:

«إذا ذهب النوم بالعقل فليعد الوضوء» . (۷)

و منها: صحيح عبد الحميد بن عواض عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

«سمعته يقول:من نام و هو راكع،أو ساجد،أو ماش،علی أیّ الحالات فعليه الوضوء» . (۸)

و منها: صحيحه إسحاق بن عبد اللّه الأشعری عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال:

«لا ينقض الوضوء إلّا حدث،و النوم حدث» (۹)،و الاستدلال به ليس من جهه كونه مشتملا علی هيئه الشكل الثانی لأنّ الجزء الأوّل منه يحلّ علی قضيتين:أحدهما«لا ينقض الوضوء ما ليس

۱- (۱) -الكافی،ج ۱،ص ۳۶،ح ۶.

۲- (۲) -انظر:فی هذا المجال فوائد الوحيد علی منهج المقال(ج ۱،ص ۱۴۹)و تعليقته عليه فی ترجمه إبراهيم بن هشام(ج ۱،ص ۳۸۵)و منتهی المقال،ج ۱،ص ۲۱۳-۲۱۸،الرقم ۹۲.

۳- (۳) -انظر:الفهرست(للشيخ الطوسی)ص ۱۱،الرقم ۹؛خلاصه الأقوال،ص ۴۹، الرقم ۹؛ نقد الرجال،ج ۱، ص ۹۵،الرقم ۱۵۸؛الفوائد الرجاليه(للسيّد بحر العلوم)ج ۱،ص ۴۳۹.

۴- (۴) -انظر:رجال النجاشی،ص ۱۶،الرقم ۱۸.

۵- (۵) -منهم الفاضلين و السيّدين و الشيخ البهائی و ابن الشهيد قدس سرهم،كما صرّح به العلاّمه الطباطبائی قدّس سرّه فی فوائده؛راجع الفوائد الرجاليه،ج ۱،ص ۴۴۸.

۶- (۶) -انظر:الوجيزه فی الرجال،ص ۱۶،الرقم ۵۴.

۷- (۷) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۶،ح ۴.

۸- (۸) -نفس المصدر،ح ۳.

۹- (۹) -نفس المصدر،ح ۵.

بحدث»،و هذا إذا ركب مع الجزء الثانى لا يتحدّ[B ۲۴/]فيه الأوسط،مع أنّه ينتج نقيض المدعى؛و الأخرى«ينقض الوضوء حدث»،و هذا لا ينتج لعدم الاختلاف فى الكيف، بل لأنّ المستفاد من الجزء الأوّل أنّ كلّ حدث ينقض الوضوء،و استفاده ذلك منه ليس من جهه أنّ استثناء المفرد المنكر من النفى يفيد العموم لانتفاء موجبه؛أ لا ترى أنّ قولك:

«لا أزور إلاّ عالما»لا دلاله له على زياره كلّ عالم،بل من جهه قرينه الحكمه الجاريه فى المقام،و نحوه ممّا يمتنع فيه تعلّق الحكم بفرد لا بعينه،و انتفاء قرينه التعيين،و هى لزوم الإجمال المنافى لمقتضى الحال على تقدير الحمل على البعض،فيجعل القضيه المذكوره كبرى للجزء الثانى فيصير من باب الشكل الأوّل،أو صغرى له فيصير من باب الشكل الرابع،و ينتج المطلوب؛أو لأنّ الحدث فى عرف أهل الشرع عباره عن الأمر الذى جعله الشارع ناقضا للطهاره،و هو الظاهر منه فى الروايه دون معناه اللغوى لخلوّ الكلام معه عن الفائده فيستقل الجزء الثانى بالدلاله على كون النوم ناقضا،و هو المقصود،أو لأنّ ضمّ الفقره الثانيه مع الأولى يفيد ناقضيه النوم،إذ لولاه لضاع ثمره التركيب،و تهافت نظم الكلام.

و أمّا ما ذكره العلامه-فى المختلف-فى توجيه الاحتجاج بالروايه من أنّ«كلّ حدث من الأحداث فيه جهه اشتراك لسائر الأحداث وجهه امتياز،و ما به الاشتراك-و هو مطلق الحدث-مغاير لما به الامتياز،و هو خصوصيه لكلّ حدث،و لا شكّ[فى]أنّ تلك الخصوصيات ليست أحداثا و إلاّ لكان ما به الاشتراك داخلا فيما به الامتياز،(و لا بدّ عن ما يزد نقل الكلام إليه) (۱)و ذلك موجب للتسلسل،و إذا انتفيت الحدثيه عن المميّزات لم يكن لها مدخل فى النقض،و إنّما يستند النقض إلى المشترك الموجود فى النوم على ما حكم به فى[المقدمه] (۲)الثانيه،و وجود العلّه يستلزم وجود المعلول[فثبت النقض بالنوم

۱- (۱)) -ما بين المعقوفتين لم ترد فى المصدر المطبوع.

۲- (۲)) -أضفناها من المصدر.

و هو المراد] (۱)» (۲).فقد أورد علیه فی المدارک:«أنّه لا یلزم من انتفاء الحدثیه عن الممیّزات عدم مدخلیتها،و إنّما اللازم عدم کونها ناقضه،أمّا عدم مدخلیّتها فلا؛-[ثمّ]قال-فإن قلت:إنّ مدخلیّتها منفی بالأصل.قلت:لما کان المراد من الحدث ما صدق علیه من الأفراد لم یعلم أنّه[۲۵/A]لا مدخل للخصوصیات لجواز أن یراد بعضها،إذ لا دلیل علی الکلّیه و إلّا لم یحتج علی هذا البیان»، (۳)انتهی.

و منها: صحیحه معمّر بن خلّاد الآتیه فی نقض ما یغلب علی العقل؛و روایه أخری تذکر بعدها.

و منها: مرسله سعد عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«أذنان و عینان،تنام العینان و لا تنام الأذنان،و ذلک لا ینقض الوضوء فإذا نامت العینان و الأذنان انتقض الوضوء» . (۴)

ثمّ فی مقابله هذه الأخبار،أخبار تدلّ بظاهرها علی عدم نقض النوم مطلقا،أو فی بعض الأحوال،و ذکر الشیخ فی التهذیب أنّها أخبار کثیره (۵)،و نحن نذکر ما وقفنا علیه منها:

فمنها:خبر عمران بن أحمر أنّه سمع عبدا صالحا یقول:

«من نام و هو جالس لا یتعمد النوم فلا وضوء علیه» . (۶)

و منها: خبر بکر بن أبی بکر قال:

«سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام هل ینام الرجل و هو جالس؟ فقال:کان أبی یقول:إذا نام الرجل و هو جالس مجتمع فلیس علیه وضوء،و إذا نام مضطجعا فعلیه الوضوء» . (۷)

و منها: خبر الکنانی عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال

«سألته عن الرجل یخفق فی الصلاه؟

ص:۴۳۳

۱- (۱) -أضفناها من المصدر.

۲- (۲) -مختلف الشیعه ج ۱،ص ۹۰.

۳- (۳) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۴۶-۱۴۷.

۴- (۴) -الکافی،ج ۳،ص ۳۷،ح ۱۶.

۵- (۵) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۷.

۶- (۶) -نفس المصدر،ح ۶.

۷- (۷) -نفس المصدر،ح ۷.

فقال:إن كان لا يحفظ حدثا منه-إن كان-فعليه الوضوء و إعاده الصلاه،و إن كان يستيقن أنّه لم يحدث فليس عليه وضوء و لا إعاده» . (۱)

و منها: ما رواه فی الفقیه-مرسلا-عن موسی بن جعفر علیه السّلام

«عن الرجل يرقد و هو قاعد هل عليه وضوء؟فقال:لا وضوء عليه ما دام قاعدا إن لم ينفرج» . (۲)

و منها: ما رواه فیه أیضا عن سماعه (۳)بطریق الإضمار-و طریقه إلیه قوی بعثمان بن عیسی (۴)-[قال:سألته]

«عن الرجل يخفق رأسه و هو فی الصلاه قائما أو راكعا؟فقال:

ليس عليه وضوء» . (۵)

و منها صحیحه عبد اللّه بن سنان عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی الرجل هل ینقض وضوؤه إذا نام و هو جالس؟قال:

«إن كان يوم الجمعه فی المسجد فلا وضوء عليه،و ذلك أنّه فی حال ضروره» . (۶)

و الجواب عن هذه الروایات:أنّها و إن کانت معتضده بالأصل،و بجمله من الأخبار المعتبره المفیده لحصر النواقض فیما یخرج من الطرفین،إلّا أنها مختلفه المفاد،ضعیفه الإسناد ما عدا الأخیره منها،و مع ذلك فهی مهجوره بین الأصحاب فلا تصلح[۲۵/B] لمعارضه الأخبار الصحیحه المعتضده بعمل الأصحاب،الموافقه لظاهر الآیه و الاحتیاط فتطرح فی مقابلتها،أو یحمل النوم فیها علی النوم الغیر الغالب علی العقل،و لو مجازا لأنّ

ص:۴۳۴

۱- ((۱)) -نفس المصدر،ح ۸.

۲- ((۲)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۶۳،ح ۱۴۴.

۳- ((۳)) -قال الصدوق فی الفقیه:ما کان فیه عن سماعه بن مهران فقد رویته عن أبی،عن علیّ بن إبراهیم بن الهاشم،عن أبیه،عن عثمان بن عیسی العامری،عن سماعه بن مهران؛من لا یحضره الفقیه،ج ۴،ص ۴۲۷.

۴- ((۴)) -عثمان بن عیسی شیخ الواقفه و وجهها،و لکن نقل الکشی و النجاشی توبته؛رجال الکشّی، ص ۴۹۳-۴۹۴،الرقم ۱۱۱۸-۱۱۲۰ و رجال النجاشی،ص ۳۰۰،الرقم ۸۱۷.

۵- ((۵)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۶۳،ح ۱۴۳.

۶- ((۶)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۸،ح ۱۳.

جمله من الأخبار السّابقه دلّت على التفصيل،و نقض النوم الغالب على العقل،أو ما يرجع إليه دون غيره.

و قضيه الجمع تنزيل هذه المطلقات على تلك المفصّلات مع أنّ«الخفق»في خبر الكناني ظاهر في السنه التي هي غير النوم،متناول بإطلاقه لها فتحمل عليها.

و الروايه الأخيره غير واضحه الدلاله على عدم نقض النوم لأنّ عدم وجوب الوضوء عليه في حال الضروره لا يقتضي بقاء طهارته.

و أمّا أخبار الحصر فهي مخصّصه بما دلّ على نقض النوم،لأنّها خاصّه فيقدّم العمل بها على العام،أو القصر فيها محمول على أنّه قصر أفراد بالنسبه على ما يخرج من الإنسان ردّا على من زعم من العامّه ناقضيه القي و الرعاف و شبهها ممّا يخرج من الإنسان. (1)

و يمكن ترك هذه الأخبار على ظاهرها و حمل ما دلّ على نقض النوم على نقضه باعتبار ما يجامعه عاده من احتمال خروج الريح فيكون هذا الاحتمال معتبرا في حق النائم كاحتمال حدثيه الخارج في حق غير المستبرئ من البول،أو المني فيخصّ بذلك ما دلّ على عدم جواز نقض الوضوء من غير أن يستيقن الحدث،و بهذا الجمع يشعر روايه الكناني،

و ما رواه الصدوق في العلل (2)و العيون (3)بسند معتبر-على ما قيل-عن الفضل بن شاذان في العلل التي رواها عن الرضا عليه السّلام و فيه:

«و أمّا النوم فإنّ النائم إذا غلب عليه النوم يفتح كل شيء منه و استرخى فكان أغلب الأشياء ممّا يخرج منه الريح فوجب عليه الوضوء لهذه العلّه» ،و ربّما كان نظر والد الصدوق إلى ذلك حيث لم يذكر النوم في النواقض.

1- (1) -منهم أبو حنيفه،راجع:اللباب في شرح الكتاب،ج 1،ص 11؛منتهى المطلب،ج 1، ص 217-221؛جامع الخلاف و الوفاق،ص 17؛الفقه على المذاهب الخمسه،ص 32..

2- (2) -علل الشرائع،ج 1،ص 258.

3- (3) -عيون أخبار الرضا عليه السّلام،ج 1،ص 111-112.

و التحقیق أنّ النوم فی نفسه حدث أخذا بظاهر النصّ و الفتوی،و التعلیل المذکور حکمه فلا یجب اطرادها،و لهذا لو قطع النائم بعدم خروج ریح منه حال النوم حکم بانتقاض طهارته؛و روایه الکنانی ضعیفه لا تصلح للحجّیّه فی نفسها،فضلا عن مقاومتها، لما مرّ.

و اعلم: أنّ ظاهر المرسله المتقدّمه التی رواها الصّدوق فی الفقیه[۲۶/ A]عدم نقض النوم حال القعود مع عدم الانفراج،و ظاهر الروایه التی رواها فیه عن سماعه عدم نقضه حال القیام و الرکوع،فقد یتخیّل أنّ قضیه ما التزم به فی أوّل کتابه من أن لا یورد فیه إلاّ ما یفتی بمضمونه أن یکون الروایتان مذهبا له-کما أشرنا إلیه-فیکون مذهبه فی النوم إمّا عدم النقض مطلقا،أو التفصیل بین الأحوال.

و یمکن رفعه بأنّ الصدوق کما أورد هاتین الروایتین فی الفقیه کذلک أورد فیه صحیحه زراره الدالّه علی کون النوم الغالب علی العقل ناقضا مطلقا فلا بدّ له من الجمع،إمّا بتنزیل الروایه علی استحباب إعاده الوضوء من النوم،أو تقیید إطلاقها بما إذا جامع احتمال خروج الریح،أو بصوره حصوله فی غیر حال القیام و الرکوع مطلقا،أو القعود بدون الانفراج،أو تنزیلها علی صوره عدم غلبته علی العقل فیکون قوله علیه السّلام

«ما لم ینفرج» کنایه عن عدم خروج الریح نظرا إلی استلزام خروجها الانفراج و لو فی الجمله،و لا مرجّح لأحد الوجوه الثلاثه الأول علی الأخیر إن لم ترجح الأخیر علیها خصوصا بالنسبه إلی الروایه الأخیره فإن انخفق (۱)تحریک الرأس بسبب النعاس؛و لو سلّم رجحانها علیه فلعلّه یختار الأخیر لمرجّحات خارجه إذ لم یلتزم فی أوّل کتابه أن یفتی بظاهر ما یورده فیه من غیر التفات إلی الشواهد الخارجه،مع أنّه قد یحکی رجوعه عمّا بنی علیه فی أوّل الکتاب.و بالجمله فغایه الأمر أن یقال:مذهب الصدوق فی الفقیه فی نقض النوم و عدمه غیر معلوم و هذا لا یحقّق الخلاف.

۱- (۱) -کذا فی المخطوطه و لعلّ الصحیح«الخلق».

تتميم: [فی حکم النعاس]

لو غلب علیه النعاس بحیث تخایل له شیء اعتقده محسوسا مع بقاء المشاعر لها ففی کونه ناقضا و عدمه وجهان،من کونه کاشفا عن زوال العقل به فإنّ اعتقاد الخیال محسوسا لا یجامع بقاء العقل،و قد دلّ بعض الأخبار السابقه علی أنّ النوم المزیل للعقل ناقض،و لا تقدح عدم إطلاق النوم علیه حقیقه لأنّ المراد فی الروایه معناه الأعمّ بقرینه قوله«حتی یذهب العقل»،و لأنّ ذهاب العقل فی نفسه من الأحداث کما یأتی؛و إن لم یجامع النوم،و من أنّه لا یسمی نوما حقیقه فیحکم فیه الأصل،و الحصر المصرّح به [۲۶/ B]فی جمله من الأخبار،و هذا أقوی الروایه منزله علی صوره إزالته للعقل بالکلیه بحیث یزول معه إدراک الحواس حتی السمع بدلیل اعتباره فی روایات أخر،و إناطه الحکم فیها به،و هذا القدر من فتور إدراک العقل ممّا لا ینصرف إلیه إطلاق زوال العقل، و لا دلیل علی کونه ناقضا،و الظاهر أنّ المسأله لیست بموضع خلاف.

و قد اعتبر کثیر منهم فی النوم الناقض غلبته علی السمع (۱)،و هو مشعر بعدم اعتبار التخایل فیه،نعم لو بلغ التخایل مرتبه الرؤیا اتّجه الحکم بالنقض لاستلزامه بطلان الحواس علی الظاهر،و لو فرض عدم بطلانها ففی البعض إشکال،و عن التذکره«لو تحقّق أنّه رؤیا نقض»و اختاره فی المدارک (۲)،و لعلّه مبنیّ علی الوجه الأوّل.

فصل: [فی حکم ما غلب علی العقل]

و فی حکم النوم ما غلب علی العقل من جنون،أو سکر،أو إغماء،أو نحوها بإجماع المسلمین کما فی التهذیب (۳)،و لا نعرف فیه مخالفا بین أهل العلم کما فی المنتهی (۴)،و هو

۱- ((۱)) -انظر:حاشیه المدارک،ج ۱،ص ۲۰۷؛مصابیح الظلام،ج ۳،ص ۱۰۷؛غنائم الأیّام،ج ۱، ص ۸۳.

۲- ((۲)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۰۴؛مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۴۸.

۳- ((۳)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۵.

۴- ((۴)) -منتهی المطلب،ج ۱،ص ۲۰۲.

مجمع علیه بین الأصحاب کما فی المدارک (۱)،و قد نقل الإجماع علیه عن الغنیه و النهایه و غیرها (۲)،و عن الخصال أنّه من دین الإمامیّه (۳)،و عن البحار أنّ أکثر الأصحاب نقلوا الإجماع علی ناقضیته. (۴)

و الظاهر أنّ من حکم بالنقض فی مسأله النوم حکم به هنا أیضا،و الخلاف الذی یوهمه عباره الصدوقین هناک یوهمه هنا أیضا،نعم قطع صاحب الحدائق بالنقض فی تلک المسأله،و یظهر منه هنا نوع تردد، (۵)و کیف کان فلا إشکال عندنا فی الحکم بالنقض هنا، کما فی المسأله السابقه،و یدلّ علیه-بعد الإجماعات المنقوله و الاحتیاط اللازم مراعاته بالنسبه إلی ما یشترط بالطهاره-أمور:

الأوّل: صحیحه معمّر بن خلّاد قال:

«سألت أبا الحسن علیه السّلام عن رجل به علّه لا یقدر علی الاضطجاع و الوضوء یشتدّ علیه و هو قاعد مستند بالوسائد فربّما أغفی و هو قاعد علی تلک الحال؟قال:یتوضأ،قلت له:إنّ الوضوء یشتدّ علیه[الحال علّته؟] (۶)،فقال:إذا خفی علیه الصوت فقد وجب علیه الوضوء» (۷)؛وجه الدلاله أنّه علیه السّلام علّق وجوب الوضوء علی خفاء الصوت علیه،و هو أعمّ من أن یکون بسبب النوم،أو غیره من الأسباب المذکوره؛و ضعّفه فی المدارک ب«أنّ الضمیر فی قوله[۲۷/ A]إذا خفی علیه الصوت راجع إلی الرجل الذی أغفی کما هو مورد السؤال،و الأغفی هو النوم فلا تتناول غیره» (۸)؛

۱- ((۱)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۴۹.

۲- ((۲)) -غنیه النزوع،ص ۳۴-۳۵؛نهایه الإحکام،ج ۱،ص ۶۹؛مشارق الشموس،ج ۱،ص ۵۷؛ ریاض المسائل،ج ۱،ص ۸۹.

۳- ((۳)) -ما وجدناه فی الخصال و لکن انظر الأمالی،ص ۵۱۴.

۴- ((۴)) -بحار الأنوار،ج،ص ۲۱۵.

۵- ((۵)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۱۰۴-۱۰۷.

۶- ((۶)) -أضفناها من المصدر.

۷- ((۷)) -الکافی،ج ۳،ص ۳۷،ح ۱۴.

۸- ((۸)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۴۹.

و جوابه أنّ الضمير راجع إلى الرجل الذى به عله،و خفاء الصوت عليه كما يمكن أن يكون بسبب الإغفاء المفروض فى كلام السائل،كذلك يمكن أن يكون بغيره كالإغماء القريب حصوله عاده فى حقّ المريض المذكور،و قد تحقّق فى محلّه أنّ العبره بعموم الجواب لا بخصوص المورد،نعم يمكن دفعه بأنّ الظاهر من السياق كون خفاء الصوت عليه بسبب الإغفاء،و يمكن الاحتجاج أيضا بأنّ الظاهر من إناطه الحكم بخفاء الصوت كونه هو السبب فيثبت حيث يتحقّق كما سيأتى.

الثانى: قوله عليه السّلام فى الصحيحه السابقه

«إذا ذهب النوم بالعقل فليعد الوضوء» ،حيث يشعر بأنّ المناط فى نقض النوم ذهاب العقل فيتسرّى الحكم على غيره لوجود العلّه، و هذه الحجّه قد ارتضاها صاحب المدارك،و لا ريب أنّ الدليل الأوّل أوضح لاشتماله مع العموم على هذه الإناطه أيضا،و هذا الوجه من الاستدلال يجرى أيضا فى قوله عليه السّلام فى صحيحه زراره

«و النوم حتى يذهب العقل» ،و قوله عليه السّلام فى موثقه ابن بكير:

«إذا كان يغلب -يعنى النوم-على السمع و لا يسمع الصوت» ،و يمكن القدح فى هذه الدلاله بأنّ إناطه نقض النوم بذهاب العقل و ما فى معناه لا يوجب استقلاله به لجواز أن يكون لخصوصيه السبب مدخل فى النقض.أ لا ترى أنّ إناطه نجاسه العصير بالغليان لا تدلّ على استقلال الغليان بالتنجيس و إلاّ لزم تنجس ساير المائعات به أيضا.

الثالث: ما رواه فى دعائم الإسلام عن الصادق عليه السّلام عن آبائه عليهم السّلام

«أنّ المرء إذا توضأ صلّى بوضوئه ذلك ما شاء من الصلاه ما لم يحدث،أو ينم،أو يجامع،أو يغمّ عليه،أو يكون ما يجب منه إعاده الوضوء» (۱)،و الضعف منجبر بالعمل،و الحكم فى غير الإغماء يتمّ بالإجماع المركّب.

الرّابع: أنّ الوضوء إنّما وجب بالنوم لجواز خروج الريح معه كما دلّ عليه خبر الكنانى المتقدّم،و هو أقوى فى البواقى فيثبت الحكم فيها بطريق أولى،و هو ضعيف لمنع العلّه فى

۱- (۱)) -دعائم الإسلام،ج ۱،ص ۱۰۱.

الأصل لأنّها مستنبطه،و خبر الكنانى ضعيف لا يصلح دليلا عليها و إلاّ لزم الحكم بعدم النقض[B ۲۷/]إذا علم بعدم خروج الريح كما دلّ عليه الخبر المذكور،و لا مصرّح به،بل الظاهر من إطلاق الأصحاب خلافه،و إن أريد بها الحكمه-كما دلّ عليه حديث العلل المتقدّم-فهى غير لازمه الاطّراد،مضافا إلى منع كونها فى البواقى على الإطلاق كما لا يخفى.

تنبيه: [فى المقام]

هل يعتبر فى نقض الجنون و نحوه أن يكون غالبا على الحواس الظاهره،صارفا لها عن الإدراك،أو لا يعتبر ذلك،بل يكفى مجرّد حصوله و إن بقيت الحواس سليمه؟وجهان من إناطه الحكم فى الدليل الأوّل،و هو المعروف بينهم بخفاء الصوت المستلزم لزوال بقيه الحواس،إذ المراد خفاؤه تحقيقا،أو تقديرا فيعتبر حصوله،و من إناطته فى الدليل الثانى بذهاب العقل فيكفى حصوله مطلقا؛و ربّما يساعد عليه الدليل الرابع إن تمّ،و لأنّه لا عبره بإدراك الحواس بعد زوال العقل فينزل منزله العدم،و لأنّ ظاهر الأصحاب كون مزيل العقل ناقضا مطلقا حيث لم يقيّدوه بما إذا غلب على الحاستين،و حينئذ فيدلّ الروايه الأولى على بعض المقصود،و ينهض غيرها بتمامه،و هذا أقوى،و على هذا فلو غلب النوم على العقل،و لم يغلب على الحاستين كالسكر اتّجه الحكم بنقضه إدراجا له مزيل العقل و إن كان ظاهر الروايات و العبارات المشتمله على اعتبار غلبته على الحاستين لا يساعد عليه،و لعله للتلازم غالباً و إلاّ فلا وجه لعدم الاكتفاء بزوال العقل بدونها فى النوم الذى هو الأصل،و الاكتفاء به فى غيره،و حينئذٍ فما دلّ على نقض النوم الغالب على العقل يترك على إطلاقه،و ما دلّ على اعتبار غلبته على السمع يحمل على ما إذا لم يتحقّق غلبته على العقل بدون ذلك.

ص:۴۴۰

فصل: [حكم استحاضه القليله]

و منها الاستحاضه القليله على المشهور (۱)،للنصوص و سيأتى ذكرها فى محله.

و القول بوجوب الغسل لها فى كلّ يوم و ليله مرّه-كما عن ابن الجنيد-كالقول بعدم وجوب شىء لها كما عن ابن أبى عقيل (۲)ضعيف.

ثمّ المشهور عدم وجوب الوضوء بالمذى و هو على ما قيل ما يخرج عند الملاعبه، و الأظهر أن يقال ما يخرج عند تحرّك الشهوه و لو بطريق التخيّل،و يظهر من بعض الأخبار أنّه أعمّ من ذلك،و لا بالتقبيل[۲۸/ A]،و لا بمسّ باطن الدبر و الإحليل،بل عن التذكره و نهايه الإحكام الإجماع عليه للأصل،و الأخبار الدالّه على حصر النواقض فى ما عداها (۳)،و للنصوص المستفيضه:

منها: صحيحه زيد الشحّام قال:

«قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام المذى ينقض الوضوء؟قال:لا و لا يغسل منه الثوب و لا الجسد،إنّما هو بمنزله البزاق و المخاط» (۴).

و منها: موثقه إسحاق بن عمّار عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

«سألته عن المذى؟فقال:إنّ عليّا كان رجلا مذّاء فاستحيى أن يسأل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لمكان فاطمه عليها السّلام فأمر المقداد أن يسأله و هو جالس فسأله؟فقال له:ليس بشىء» (۵).

و منها: حسنه عمر بن حنظله قال:

«سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن المذى؟فقال:ما هو عندى إلاّ كالنخامه» . (۶)

۱- ((۱)) -انظر:المعتبر،ج ۱، ص ۱۸۹؛كشف الالتباس،ج ۱، ص ۱۲۰؛مجمع الفائده،ج ۱، ص ۸۷؛ رياض المسائل،ج ۱،ص ۸۹؛تبصره الفقهاء،ج ۱،ص ۳۶۶.

۲- ((۲)) -نقل عنهما الفاضل فى المختلف،ج ۱،ص ۲۰۹،م ۱۵۱.

۳- ((۳)) -تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۰۵؛نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۷۱.

۴- ((۴)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۱۷،ح ۴۰.

۵- ((۵)) -نفس المصدر،ح ۳۹.

۶- ((۶)) -نفس المصدر،ح ۳۸.

و منها:خبر عنبسه قال:

«سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول كان عليّ لا يرى في المذى وضوء،و لا غسل ما أصاب الثوب منه» (1).

و منها: صحيحه ابن أبي عمير عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبد اللّه عليه السّلام قال:

«ليس في المذى من الشهوه،و لا من الغائط،و لا من القبله،و لا من مسّ الفرج،و لا من المضاجعه وضوء،و لا يغسل منه الثوب و لا الجسد» . (2)

و منها: صحيحه زراره عن أبي جعفر عليه السّلام قال:

«ليس في القبله و لا المباشره و لا مسّ الفرج وضوء» (3)إلى غير ذلك من الأخبار،و عن ابن الجنيد أنّه أوجب الوضوء في الجميع، لكن قيّد الأولين بصوره الشهوه (4)،و عن الصدوق أنّه وافقه في المسّ و زاد عليه فتح الإحليل. (5)

و المستند في المذى صحيحه عليّ بن يقطين قال:

«سألت أبا الحسن عليه السّلام عن المذى أ ينقض الوضوء؟قال:إن كان من شهوه نقض» (6)،و خبر أبي بصير قال:

«قلت لأبي عبد اللّه عليه السّلام المذى يخرج من الرجل؟قال:أحدّ لك فيه حدّا؟قال:قلت نعم جعلت فداك، قال فقال إن خرج منك على شهوه فتوضأ،و إن خرج منك على غير ذلك فليس عليك فيه شيء» (7).

و أمّا ما ورد في بعض الأخبار من الأمر بالوضوء له مطلقا كصحيحه محمّد بن إسماعيل فمحمول على ذلك جمعا.

و الجواب: إنّ هذه الأخبار و ما في معناها محموله على الاستحباب جمعا بينها و بين الأخبار السابقه الدّاله على نفي وجوب الوضوء منه عموما و خصوصا،و هي معتضده بالأصل،و بأخبار الحصر[8/28]و الشهره العظيمه بين الأصحاب،بل كادت أن تكون

1- ((1)) -الكافي،ج 3،ص 54،ح 3.

2- ((2)) -تهذيب الأحكام،1،ص 19،ح 47.

3- ((3)) -نفس المصدر،ص 22،ح 54.

4- ((4)) -نقله عنه في المختلف،ج 1،ص 91،م 49.

5- ((5)) -من لا يحضره الفقيه،ج 1،ص 65،ذيل الحديث،148.

6- ((6)) -تهذيب الأحكام،ج 1،ص 19،ح 45.

7- ((7)) -نفس المصدر،ح 44.

إجماعا،و ممّا يدلّ على الحمل المذكور صحيحه محمّد بن إسماعيل عن أبى الحسن عليه السّلام قال:

«سألته عن المذى فأمرنى بالوضوء منه،ثم أعدت عليه سنه أخرى فأمرنى بالوضوء و قال إنّ عليّا عليه السّلام أمر المقداد أن يسأل رسول صلّى اللّه عليه و آله و استحى أن يسأله فقال فيه الوضوء؟ قلت:فإن لم أتوضّأ؟قال:لا بأس» (۱)،و مستند البواقى أخبار لا تنهض فى مقابله ما مرّ، و ربّما أمكن حملها على الاستحباب.

[كيفيه الوضوء و واجباته]

[[الأمر الأوّل:] النيّه]

الأمر الأوّل:النيّه و الكلام فيها تتعلّق ببيان حكمها و حقيقتها و محلّها،و تنقيح ذلك يتمّ برسم مقامات ثلاثه:

المقام الأوّل:فى بيان حكمها:

لا خلاف ظاهرا بين أصحابنا فى وجوب النيّه فى الطهارات الثلاث بمعنى عدم صحّتها بدونها (۲)،إلاّ ما حكاه فى الذكرى عن ظاهر ابن الجنيد من مصيره إلى استحبابها فيها،لأنّه عطف على المستحب قوله:«و أن يعتقد عند إراده الطهاره أنّه يؤدّى فرض اللّه فيها لصلاته».قال بعد نقله عنه:«و[استحبابها] (۳)لا أعلمه قولا لأحد من علمائنا» (۴).

قلت: بل يمكن أن يريد استحباب استحضار النيّه تفصيلا.و احتمل فى شرح الدروس أن يريد نيه الاستباحه و الوجوب (۵).و يمكن حمله على ما يعمّ الأمرين،و ممّا يؤيّد الأوّل

۱- ((۱)) -نفس المصدر،ص ۱۸،ح ۴۳.

۲- ((۲)) -كما فى:منتهى المطلب،ج ۲،ص ۷؛تذكره الفقهاء ج ۱،ص ۱۳۹؛إيضاح الفوائد،ج ۱، ص ۳۴؛كشف اللثام،ج ۱،ص ۵۰۲.

۳- ((۳)) -أضفناها من المصدر.

۴- ((۴)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۰۵.

۵- ((۵)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۱.

قوله:«و لو عزبت النيّه عنه قبل ابتداء الطهاره،ثمّ اعتقد ذلك و هو فی عملها،أجزأه ذلک» (۱)فإنّ الظاهر أنّه أراد عزوب النیّه التفصیلیه.

هذا و حکی فی المعتبر عنه القول بوجوبها فی الطهارات الثلاث حیث قال:«النیّه شرط فی صحّه الطهاره وضوءا کانت،أو غسلا،أو تیمما،و هو مذهب الثلاثه و أتباعهم و ابن الجنید» (۲)انتهی،و کیف کان فخلافه فی المسأله-علی تقدیر تحقّقه-غیر قادح فی الإجماع و هو الحجّه فیفید به الإطلاقات المقتضیه لنفی الاشتراط.

و لو منع من تحقّق الإجماع فی المقام فلا ریب فی تحقّق الشهره العظیمه القادحه فی الإطلاقات فیبقی قاعده الاشتغال المقتضیه لوجوبها تحصیلا للیقین بالفراغ سالمه عن المعارض.

و استدلّ جماعه (۳)علی وجوبها بقوله تعالی وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ . (۴)و الاستدلال به إمّا باعتبار قصر المأمور به فی العباده فیدلّ علی أنّ کلّ مأمور به عباده،و هی لا تتحقّق لغه و عرفا إلاّ بقصد الامتثال و القربه[ف]خرج ما خرج منه بالدلیل و بقی الباقی و منه محلّ البحث؛و هذا إنّما یتمّ إذا کان الظاهر من الأمر بشیء للعباده،أن یکون الأمر به للتعبّد به لا الأعمّ منه و من التعبّد بغیره.و لو منعنا هذا الظهور سقط الاستدلال إذ منکر الاشتراط لا ینکر کون«إلاّ بالطهاره»للتعبّد فی الجمله و لو بمشروطها،و إمّا باعتبار أنّ الدین متناول لأصوله و فروعه،و الطهارات من فروعه فیجب الإخلاص فیها.

و لا یشکل بأنّ المراد ما أمروا فی التوراه و الإنجیل فلا یدلّ علی حال الأمر فی هذه الشریعه لأنّ قوله وَ ذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ ،یدلّ علی ثبوته فی شرعنا أیضا؛نعم قد یشکل

ص:۴۴۴

۱- ((۱)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۰۵.

۲- ((۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۳۸.

۳- ((۳)) -انظر:غنیه النزوع،ص ۵۲؛المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۹؛جامع الخلاف و الوفاق،ص ۳۴؛ منتهی المطلب،ج ۲،ص ۹؛مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۶۲؛مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۸۴؛ کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۰۲.

۴- ((۴)) -السوره البیّنه،الآیه ۵.

بأنّ الظاهر من السياق كون القصر إفراديا ردّا على المشركين،و أنّ المراد بالإخلاص ما يقابل الشرك فلا يفيد المدّعى.

و استدلوا أيضا بما رواه الشيخ فى التهذيب مرسلا من قوله صلّى اللّه عليه و آله:

«إنّما الأعمال بالنيّات» (۱)،و بقوله صلّى اللّه عليه و آله

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى» (۲)،و بقول علىّ بن الحسين عليهما السّلام فى حسنه الثمالى:

«لا عمل إلاّ بنيه» (۳)،و[بما]رواه الشيخ فى أماليه عن أبى الصلت عن الرضا عليه السّلام عن آبائه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أنّه قال:

«لا قول إلاّ بعمل،و لا قول و عمل إلاّ بنيّه،و لا عمل و نيّه إلاّ بإصابه السنّه» (۴)،و ما رواه فى بصائر الدرجات عن علىّ عليه السّلام قال:

«قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا قول إلاّ بعمل،و لا عمل إلاّ بنيّه،و لا عمل و نيّته إلاّ بإصابه السنّه» . (۵)

و اعلم أنّ النيّه التى تشترط فى العبادات مركبه عندنا من أمرين من تعيين العمل بحيث يرتفع عنه الإبهام واقعا،و من كون الداعى إليه قصد القربه و الامتثال،و الآيه إنّما تدلّ على اعتبار الأمر الثانى،و الأخبار المذكوره إنّما تدلّ على اعتبار الأمر الأوّل،و لا دلاله لها على اعتبار قصد القربه فيما لم يثبت اشتراط العمل بها،و الكلام هنا فى إثبات الاشتراط إلاّ أن يقال إطلاق النيّه فيها ينصرف إلى نيّه القربه،أو ما يشتمل عليها و هو فى الروايه الثانيه بعيد،و فيما عداها محتمل،خصوصا فى الروايتين الأخيرتين.

تذييل

قال فى المدارك:«الفرق بين ما يجب فيه النيّه من الطهاره و نحوها،و ما لا يجب من إزاله النجاسه و ما أشبهها ملتبس جدّا لخلوّ الأخبار من هذا البيان-إلى أن قال-و لعلّ ذلك من أقوى الأدلّه على سهوله الخطب فى النيّه،و إنّ المعتبر فيها تخيّل المنوى بأدنى

ص:۴۴۵

۱- ((۱)) -تهذيب الأحكام،ج ۴،ص ۱۸۶،ح ۵۱۸.
۲- ((۲)) -نفس المصدر،ح ۵۱۹.
۳- ((۳)) -الكافى،ج ۲،ص ۸۴،ح ۱.
۴- ((۴)) -الأمالى،ص ۵۰۱،ح ۲۵.
۵- ((۵)) -بصائر الدرجات،ص ۳۱،ح ۴.

توجّه،و هذا القدر أمر لا ينفكّ عنه أحد من العقلاء كما يشهد به الوجدان،و من هنا قال بعض الفضلاء لو كلّفنا اللّه الصلاه،أو غيرها من العبادات بغير نيّه كان تكليفا بما لا يطاق [B ۲۹/]،و هو كلام متين لمن تدبّره» (۱)،انتهى.

و لا يخفى ما فيه لأنّ القدر الذى لا ينفكّ عنه الفعل الاختيارى هو القصد إليه مع وجود داع ما إليه،أمّا تعيينه مع التعدّد،و كون الداعى إليه القربه لا غير-كما هو المراد بالنيه المبحوث عنها فى المقام-فلا كما لا يخفى.

[المقام]الثانى فى بيان حقيقتها:

قد أشرنا آنفا على أنّ النيّه فى العبادات مركّبه من أمرين،من تعيين العمل،و من كون الداعى إليه القربه فيعبر فى نيه الوضوء أمور:

[الأمر]الأوّل:القصد إلى فعل الوضوء،

فلو غسل وجهه من غير تعيين لكونه وضوءا أو غسلا و كانا ثابتين فى ذمّته بطل و لم يقع أحدهما،و[هكذا لو]أغفل عن التعيين أو تردد فيه لامتناع وقوع المبهم،و إن حافظ على بقيّه القيود.و لو تعيّن أحدهما فى حقّه- و لو بضميمه بعض القيود كالوجوب،أو الندب،أو الاستباحه،أو الرفع-فالظاهر الصحّه و ينصرف إلى المتعيّن.

[الأمر]الثانى:أن يقصد فعله لرفع الحدث،أو استباحه الصلاه

و يتعيّن الثانى حيث يتعدّد الأوّل كما فى دائم الحدث،و مثله المتيمّم،و الاكتفاء بأحدهما على التخيير خيره المبسوط و المعتبر و المنتهى و المختلف و القواعد (۲)،و حكى عن الوسيله و الجامع (۳)؛و فى السرائر الإجماع على ذلك لأنّه قال:«و إجماعنا منعقد على أنّه لا يستباح الصلاه إلاّ بنيّه

۱- (۱) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۸۴-۱۸۵.

۲- (۲) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹؛المعتبر،ج ۱،ص ۱۳۸؛منتهى المطلب،ج ۱،ص ۱۷؛ مختلف الشيعه،ج ۱،ص ۱۰۷،م ۶۵؛قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۱۹۹.

۳- (۳) -الجامع للشرائع،ص ۳۵؛الوسيله،ص ۵۱.

رفع الحدث،أو نيّه استباحه الصلاه بالطهاره (۱)؛و من اقتصر على الاستباحه-كما عن السيّد و الشيخ فی انتصار- (۲)،أو على الرفع-كما عن الشيخ فی عمل يوم و ليله- (۳)فلعلّه قصد الإجزاء لا التعيين فيرجع إلى القول الأوّل.

ثمّ منهم من اقتصر على ذكر استباحه الصلاه كالمهذّب و الوسيله و الكافی و السرائر (۴)؛ و منهم من صرّح بالتعميم إلى استباحه غيرها كالطواف،كالمبسوط و الغنيه (۵).و فی الكافی و الغنيه و المهذّب،و[أيضا]عن الإصباح و الإشاره وجوب القصد إليهما. (۶)

حجّه الفريقين أنّ الوضوء شرع لرفع الحدث و الاستباحه فإذا لم يقصد به ذلك لم يقصد الوضوء على الوجه الذی أمر به،و لأنّ[A ۳۰/]من العمل ما شرع لنفسه،و منه ما شرع لغايه فإذا جرّد النيّه عن ذلك،لم يتميّز المنوی،و لقوله تعالى إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الآيه (۷)فإنّ الظاهر من تعليق الأمر بالوضوء بالقيام إلى الصلاه فعله لها،كما أنّ الظاهر من قولك إذا لقيت الأسد فخذ[سلاحك،و إذا لقيت الأمير فخذ] (۸)أهبتك،أنّ الأخذ للقائه.

و اعترض بأنّ الآيه على هذا البيان تفيد وجوب قصد الاستباحه على التعيين.

و قد استدلّ بها من يقول بوجوب أحد الأمرين من قصد الاستباح أو الرفع.

و أجيب بأنّ الوجوب التخييری غير خارج عن حقيقه الوجوب،و هو كما ترى،إذ

۱- ((۱)) -السرائر،ج ۱،ص ۱۰۵.

۲- ((۲)) -المسائل الناصريات،ص ۱۴۱-۱۴۵؛الاقتصاد،ص ۲۴۵.

۳- ((۳)) -عمل اليوم و الليله(الرسائل العشر)ص ۱۴۲.

۴- ((۴)) -المهذب،ج ۱،ص ۴۷؛الوسيله،ص ۵۱؛الكافی فی الفقه،ص ۱۳۵؛السرائر،ج ۱، ص ۱۰۵.

۵- ((۵)) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹؛غنيه النزوع،ص ۵۳.

۶- ((۶)) -الكافی فی الفقه،ص ۱۳۲؛غنيه النزوع،ص ۵۳؛المهذّب،ج ۱،ص ۴۷؛إصباح الشيعه، ص ۲۸؛إشاره السبق،ص ۷۰.

۷- ((۷)) -السوره المائده/الآيه ۶.

۸- ((۸)) -أضفناها من المصدر.

لا- يرفع ذلك منافاته للوجوب التعيينى المستفاد من الآيه،بل الوجه فى الجواب أنّ قصد الرفع عند هذا القائل،فى معنى قصد الاستباحه كما سيأتى فى حجّته.

و احتجّ من اكتفى بأحدهما باستلزامه للآخر،و أنّه فى معناه فإنّ المنع من الصلاه-مثلا- -مأخوذ فى مفهوم الحدث،و معنى الاستباحه إنّما هو رفع هذا المانع.

و احتجّ من اعتبر الجمع بينهما بتغاير المعنيين فإنّهما،و إن اجتمعا فى أغلب الأفراد لكنّهما قد يفترقان كما فى وضوء دائم الحدث فإنّه يبيح و ليس برافع،و وضوء الحائض فإنّه رافع و ليس بمبيح،بناء على أنّ وضوءها يرفع حدثها الأصغر و يرفع غسلها حدثها الأكبر فإذا كان بينهما عموم من وجه فكيف يتّحدان.

و أجيب بأنّ المراد برفع الحدث رفع المانعيه بالاستباحه ما يعمّ التامّه و الناقصه فيتّحدان.

و فى الأوّل تكلّف،بل الظاهر من الحدث ذات المانع،لا المنع فالحكم بالتغاير مستقيم.و إن بطل دعوى كون النسبه بينهما عموما من وجه،بناء على حمل الاستباحه على ما يعمّ الناقصه كما هو الظاهر.

و منه يظهر الجواب عن حجّه من اكتفى بأحدهما،لأنّه إن ادّعى الاتّحاد بين الاستباحه و الرفع-كما يقضيه ذيل الحجه-فقد علم فساده ممّا ذكر؛و إن اعترف بالتغاير و ادّعى الاستلزام-كما يظهر من صدر الحجّه-فكون قصد أحد المتلازمين مغنيا عن قصد الآخر يحتاج إلى دليل،مع أنّه يوجب أن يكون قصد الوضوء للتقرّب مغنيا عن قصد الأمرين لاستلزامه[۸/۳۰]لهما حيث يمكن ترتّبهما عليه.

بقى الكلام فى حججهما على أصل الحكم،و هى ضعيفه:

أمّا الأولى فلأنّ مشروعيه الوضوء لرفع الحدث و الاستباحه لا يوجب أن يتعيّن فى حقّ فاعله قصد ذلك به،كما فى سائر الحكم الباعثه على تشريع سائر الواجبات فإنّه لا يعتبر فى امتثالها قصد تلك الحكم بفعلها.

و أمّا الثانيه فلأنّ ما شرع لنفسه و ما شرع لغيره متمايزان فى الواقع قطعا،-تعلّق به نظر الفاعل،أو لم يتعلّق-فلا أثر للقصد فى ذلك؛و إن أريد لزوم التميّز فى القصد فمصادره.

و أمّا الثالثه فلأنّ المستفاد من التعليق كون الأمر بالوضوء للصلاه لا وجوب قصد فاعله،أنّه يفعله لها،و كذلك المستفاد من قوله عليه السّلام

«إذا أحدثت فتوضّأ» (1)مطلوبيه الوضوء،أو وجوبه بعد الحدث مطلقا لا بنيّه رفعه فالتحقيق كما ذهب إليه الشيخان فى المقنعه و النهايه-و لعلّه المشهور-عدم الحاجه إلى قصد شيء منها،بل يكفى قصد الوضوء متقرّبا فإن صادف الحدث و لم يكن هناك مانع من رفعه،رفعه و أباح الدخول فى الصلاه؛و لو صادف المانع من الرفع دون الإباحه أفاد الإباحه خاصّه.

و بالجمله فهذه من الثمرات المترتّبه على فعل الوضوء،و لا يلزم فى ترتّب ثمره شيء عليه قصده به،و لهذا ليستباح بالوضوء الطواف و مسّ الكتابه،و إن لم يتعلّق القصد حين الفعل بشيء منهما.

و ممّا يكشف عمّا ذكرناه إطلاق الأوامر المتعلّقه بالوضوء العاريه عن اعتبار هذه الخصوصيات فى نيّتها،مع أنّ المسأله عامّه البلوى؛قال السيّد بن طاوس فى البشرى على ما حكاه فى الذكرى:«لم أعرف نقلا متواترا،و لا آحادا يقتضى القصد إلى رفع الحدث،أو استباحه الصلاه،لكن علمنا يقينا أنّه لا بدّ من نيّه القربه،-قال-و إلاّ كان هذا من باب اسكتوا عمّا سكت اللّه عنه». (2)

و اعلم أنّ الكلام فى اشتراط رفع الحدث و استباحه الصلاه جمعا،أو على التخيير إنّما هو فى الوضوء الرافع،أو المبيح للصلاه لا مطلق الوضوء للإجماع على صحّه الوضوء التجديدى و وضوء الجنب و الحائض (3)[A ۳۱/] بمعنى موافقتها لطلب الشارع،كما هو معنى الصحّه العباده مع خلّوها عن قصدهما.

۱- (۱) -الكافى،ج ۳،ص ۳۳،ح ۱.

۲- (۲) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۰۸.

۳- (۳) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۱۴۲،۱۴۱،۱۳۸،۱۳۶.

و أمّا حكم العلامه فى نهايه الإحكام بعدم صحّه وضوء يمتنع فيه رفع الحدث- كوضوء الحائض للذكر،و الغاسل لتكفين- (۱)،فمعناه عدم إفاده الطهاره كحكمه فى التذكره بعدم صحّه الوضوء للتجديد و غسل الجمعه (۲)؛و كذلك إطلاقه و إطلاق غيره الصحّه،و عدمها فى بعض الموارد الآتيه،و هذا الاستعمال مجاز مستند إلى القرنيه.

بقى فى المقام أمور لا بدّ من التنبيه عليها:

[التنبيه]الأوّل:

لو توضّأ لفريضته أو للفريضه،جاز الدخول به فى فريضه و فى النافله؛و كذا لو توضّأ لنافله،أو للنافله جاز الدخول به فى نافله أخرى و فى الفريضه،و استباح به أيضا مسّ كتابه القرآن و الطواف؛و الظاهر أنّ الحكم فى الجميع موضع وفاق،قال فى الغنيه:

«و يجوز أن يؤدّى بالوضوء المندوب المفروض (۳)من الصلاه بالإجماع،و من خالف فى ذلك من أصحابنا غير معتدّ بخلافه» (۴)انتهى،فإنّ حمل الوضوء المندوب فى كلامه على الوضوء للنافله،أو اعتبر الخلاف فى مطلقه دلّ على وجود مخالف فى المسأله،لكن نقل فى السرائر و التذكره الإجماع على ذلك من غير إشاره إلى الخلاف (۵)،فالظاهر أنّ مراده بالوضوء المندوب ما يتناول الوضوء لغير النافله كقراءه القرآن؛و الخلاف الذى حكاه إنّما هو بالنسبه إليه خاصّه،و لا ينافى حكمه بالجواز.

أمّا[ما]حكينا عنه(من)اعتباره الجمع بين رفع الحدث و استباحه الصلاه لأنّ الظاهر اعتباره ذلك فيما إذا توضّأ للصلاه أو يريد نيّه رفع الحدث لغايه هو مطلوب لها شرعا فيكون ذكر استباحه الصلاه من باب التمثيل كما يشير إليه دليله،و سيأتى توضيحه، و يتعيّن أحد هذين الاحتمالين فى كلام من اعتبر الاستباحه.

۱- (۱) -نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۳۱.

۲- (۲) -تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۵.

۳- (۳) -فى المصدر«افرض»بدل«المفروض».

۴- (۴) -غنيه النزوع،ص ۵۴.

۵- (۵) -السرائر،ج ۱،ص ۹۸؛تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۴.

ثم صرّح بأنّه لو توضّأ لقراءه القرآن و نحوها،ارتفع حدثه و جاز له الدخول فی الصلاه کالعلاّمه فی بعض کتبه (۱)کما یأتی.

[التنبیه]الثانی:

لو توضّأ لما لا یستباح إلاّ به کمسّ الکتابه و الطواف فالأکثر علی أنّه یستباح به الدخول فی الصلاه؛قال فی الذخیره[B ۳۱/]:«و ظاهر ابن إدریس خلافه حیث قال:و إجماعنا منعقد علی أنّه لا یستباح الصّلاه إلاّ بنیّه رفع الحدث أو نیّه استباحه الصّلاه بالطهاره» (۲)،و عزاه فی الحدائق إلی المبسوط أیضا. (۳)

أقول: أمّا نسبه الخلاف إلی المبسوط فوهم،لأنّه صریح فیه بخلافه حیث قال:

«و کیفیتها أن ینوی رفع الحدث،أو استباحه فعل من الأفعال التی لا یصحّ فعله إلاّ بطهاره مثل الصلاه و الطواف،فإذا نوی استباحه شیء من ذلک أجزأه»،انتهی. (۴)

و یدلّ علیه أیضا تعلیله عدم ارتفاع الحدث بالوضوء لمثل القراءه،و دخول المسجد بأنّ فعله لیس من شرطه الطهاره،و حکمه بارتفاع حدث الجنابه بالغسل لدخول المسجد و الجلوس فیه.

ثمّ أقول: ظاهر من خیّر بین نیّه الرفع و استباحه الصّلاه فی حصول استباحتها کابن إدریس فی السرائر (۵)عدم حصول الرفع إذا لم ینوهما،و نوی استباحه المسّ،أو الطواف، و یلزمه عدم حصول إباحتهما أیضا لتحریمهما علی غیر التطهّر،و علی هذا فیعتبر فیما لو توضّأ لاستباحتهما ضمّ نیّه الرفع أو استباحه غیرها إلیها.

و ظاهر من عیّن نیّه استباحتها مطلقا،أو مع الرفع،عدم إجزاء قصد إباحه غیرها و لو مع نیّه الرفع،و القولان بمکان من البعد کما لا یخفی،بل ممّا لا یظنّ مصیر أحد إلیه فالوجه

۱- (۱) -منتهی المطلب،ج ۳،ص ۸۳.

۲- (۲) -ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۴.

۳- (۳) -الحدائق الناضره،ج ۲،۱۹۴.

۴- (۴) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹

۵- (۵) -انظر:السرائر،ج ۱،ص ۱۰۵.

لها تخصيص الاشتراط بما إذا توضّأ للصلاه أو حمل الصلاه فی کلامهم علی التمثيل فيكون المراد ما يستباح بالطهاره.

و هـذا وجه ثالث فی تفسير هـذا الشـرط فيرتفع الخلاف.و ممّا يقرب ما ذكرناه فی عباره السـرائر أنّه قال بعـد العباره التی تقـدم حكايتها عنه من غير فصل:«فأمّا إن توضّأ الإنسان بنيّه دخول المساجـد،أو ليكون علی طهاره،أو الأخـذ فی الحوائـج-لأنّ الإنسان يسـتحبّ أن يكون فی هـذه المواضع علی طهـاره-فلاـ يرتفع حـدثه،و لاـ يسـتبيح بـذلک الوضوء الـدخول فی الصـلاه» (۱)،فإن اقتصاره علی ذكر ما لا يقصد فيه الاسـتباحه أصـلا، مقابله ما قصد به استباحه الصلاه ممّا يشعر بإراده ما ذكرناه،و إلّا لكان ذكره لما يستباح به غير الصلاه أولی.

[A ۳۲/]

[التنبيه]الثالث:

لو توضّأ من يمكن فی حقّه الرفع لما يباح بدونه فهناک صورتان:

[الصوره]الأولی: أن يتوضّأ لما يسـتحب الطهاره له من الأفعال كالتلاوه و دخول المسـجد، ففی المبسوط:«إذا نوی اسـتباحه شیء من هذا لم يرتفع حدثه لأنّ فعله ليس من شـرطه الطهاره» (۲)،و الظاهر أنّ مراده ب«الاستباحه»هنا إيقاع الفعل علی وجه الكمال مجازا،كما فهمه الأصحاب علی ما يظهر من نقلهم خلافه فی المقام، (۳)و ردّهم عليه؛و قد عبّر بها عنه هنا الشهيد فی الذكری و الدروس و البيان أيضا (۴)،و ممّا ينبّه عليه أنّ هذا المعنی هو المناسب للبحث عنه هنا،و المعنی الآخر إنّما يناسب البحث عنه بعد البحث عن هذا المعنی.

ص:۴۵۲

۱- ((۱)) -انظر:السرائر،ج ۱،ص ۱۰۵.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹.

۳- ((۳)) -انظر:غنائم الأيّام،ج ۱،ص ۱۶۷.

۴- ((۴)) -ذكری الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۱؛الدروس الشرعيّه،ج ۱،ص ۹۰؛البيان،ص ۴۴.

و تكلّف شارح الدروس (۱)حيث نزلها على معناها الحقيقى،و حينئذ فيخرج عن محلّ البحث.

و يتّجه فيه البطلان إن اعتبر الاستباحه قيدا،كما هو ظاهر الفرض حينئذ لا الصحّه و عدم الرفع كما هو ظاهر المبسوط،و قد سمعت عباره السرائر الدالّه على عدم الرفع؛ و وافقهما على ذلک فى الإيضاح (۲)،و قال فى المعتبر بعد نقل عباره المبسوط:«و لو قيل يرتفع حدثه كان حسنا لأنّه قصد الفضيله،و هى لا تحصل من دون الطهاره»انتهى، (۳)و هو يعطى ترجيح الرفع على تردّد.و قد أشار إلى التردّد بعد ذلک،و قريب منه عباره المنتهى (۴).

و توقّف فى التحرير (۵).و اختار الرفع فى المختلف و التذكره و القواعد (۶).و قيّده فى نهايه الإحكام بما إذا قصد الكمال قال:«و إلّا فلا»، (۷)و هو ظاهر الذكرى حيث قال:«و لو نوى استباحه بالطهاره مكمّله له كقراءته القرآن و دخول المساجد فالأقرب الصحّه إن نوى إيقاعها على الوجه الأفضل».و فى الدروس:«لو نوى استباحه ما يكمل بالطهاره كالتلاوه أجزأ»،و ذكر مثله فى البيان (۸).و فصّل فى جامع المقاصد (۹)بين ما إذا توضّأ للتلاوه-مثلا- أو لكمالها فنفى الإشكال عن حصول الرفع به فى الثانى،و جعل النزاع فى الأوّل خاصّه، و اختار فيه قول الشيخ،و هذا تنزيل ثالث لعبارته.

أقول: لا يفهم من الوضوء لعمل عرفا،إلّا الوضوء لاستباحته إن توقّفت استباحته عليه،أو لكماله[B ۳۲/]إن توقّف كماله عليه فالفرق بين قصد الوضوء للقراءه،و بين

ص:۴۵۳

۱- ((۱)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۵.

۲- ((۲)) -إيضاح الفوائد،ج ۲،ص ۳۶.

۳- ((۳)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۰.

۴- ((۴)) -منتهى المطلب،ج ۲،ص ۸۲.

۵- ((۵)) -تحرير الأحكام،ج ۱،ص ۷۴-۷۵.

۶- ((۶)) -مختلف الشيعه،ج ۱،ص ۱۰۸-۱۰۹؛تذكره الفقهاء،ج ۲،ص ۱۸۹؛قواعد الأحكام، ج ۱،ص ۲۰۰.

۷- ((۷)) -نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۳۱-۳۲.

۸- ((۸)) -البيان،ص ۴۴.

۹- ((۹)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۱۴۴-۱۴۵.

قصده لکمالها بمکان من السقوط،مع أنّ ظاهر المبسوط المنع من الرفع فی الثانی و لتسویتنا له إلی الأوّل من جهه کونه فی معناه،نعم ربّما یوهم هذا الفرق عباره نهایه الإحکام و الذکری حیث اشتراطا حصول الرفع فیه بقصد الکمال،و ینبغی حمل ذلک علی الاحتراز کما لو نوی به الاستباحه الحقیقه،و هذا الحمل فی عباره الذکری قریب جدّا،و الأقوی حصول الرفع و الاستباحه به کما ذهب إلیه المشهور علی الظاهر،بل عزاه فی المدارک إلی ظاهر الأصحاب حیث قال:«الظاهر من مذهب الأصحاب جواز الدخول فی العباده الواجبه المشروطه بالطهاره بالوضوء المندوب الذی لا یجامع الحدث الأکبر مطلقا،و ادّعی بعضهم علیه الإجماع»،انتهی. (۱)قال فی الذخیره«و لم أطّلع علی ما نسبه إلی بعضهم من دعوی الإجماع إلاّ فی کلام ابن إدریس حیث قال:«و یجوز أن یؤدّی بالطهاره المندوبه الفرض من الصلاه بدلیل الإجماع من أصحابنا-ثمّ قال-لکن عموم کلامه مخصّص بما إذا قصد بالمندوبه صلاه النافله،أو رفع الحدث جمعا بینه و بین ما حکی سابقا» (۲)،و أشار به إلی ما حکیناه عنه من اعتباره نیّه الرفع،أو استباحتها،مدّعیا علیه الإجماع.

أقول: بل دعوی الإجماع موجوده فی ظاهر الغنیه و التذکره،و قد سمعت عباره الغنیه و هی قوله:«و یجوز أن یؤدّی بالوضوء المندوب الفرض (۳)من الصلاه إجماعا» (۴).و حمله علی الوضوء للنافله تقیید من غیر إماره علیه،مع أنّه نقل الخلاف فیه عن بعض الأصحاب،و هو بالنسبه إلی الوضوء للنافله بعید جدّا،إذ لم یحک أحد فیه خلافا.

و لا ینافی ذلک اعتباره الجمع بین نیّه الرفع و استباحه ما لا یستباح إلاّ به،لأنّ ظاهر دلیله یکشف عن اختصاص نیّه الاستباحه بما إذا توضّأ للاستباحه،لأنّه قال:«و اعتبرنا تعلّقها

۱- ((۱)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۳.

۲- ((۲)) -ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۴.

۳- ((۳)) -فی المخطوطه«المفروض»بدل«الفرض»،و لکن صحّحناها من المصدر.

۴- ((۴)) -غنیه النزوع،ص ۵۴.

-يعنى النّيه-باستباحه العباده،لأنّ ذلك هو الوجه الذى لأجله أمر برفع الحدث فما لم ينو لا يكون ممتثلا للفعل على الوجه الذى أمر به لأجله».[۳۳/ A]انتهى (۱)؛و لا يخفى أنّ قضيه تعليله«أنّه لو توضّأ للقراءه ينوى رفع الحدث للقراءه»،و هكذا«فلا يدلّ هناك إلّا اعتبار نيّه الرفع»،و ليس غرض صاحب المدارك«أنّ مذهب الأصحاب عدم اعتبار نيّه الرفع»كيف؟!و قد تصدّى لنقل أقوالهم فيه فى مبحث النّيه،و إنّما يريد إن قصد إباحه غير متعيّنه،بل لو توضّأ للقراءه حصلت الاستباحه به أيضا؛و هذا ممّا لم نقف فيه على مخالف عدا ابن إدريس.و قال فى التذكره:«يجوز أن يصلّى نافله،قبل الوقت و بعده،مع ارتفاع الحدث بلا خلاف،أمّا مع بقاء الحدث كالمستحاضه فقولان»انتهى (۲)،فإنّ قوله«أو نقلا» يتناول الوضوء لغير الصلاه أيضا ممّا يعتبر فى كماله كالقراءه؛نعم ربّما ينافى التعميم قوله «سواء توضّأ النافله أو فريضه» (۳)حيث يوهم أنّه أراد بالوضوء نفلاً الوضوء للنافله،إذ لو أراد الأعمّ لكان الأنسب أن يقول بعد ذلك«أو غيرها»؛و يمكن حمله على التسامح فى التعميم لعدم ذكره فيه الوضوء للطواف و المسّ أيضا،مع أنّ شمول الحكم له ليس محلّ كلام على الظاهر.

[الوجوه الخمسه فى المقام]

إذا عرفت هذا فلنا على القول المختار وجوه:

[الوجه]الأوّل: الأصل،و مرجعه إلى نفى اشتراط الصلاه بوضوء قصد به الرفع،أو الاستباحه على التعيين،و التمسّك به مبنيّ على جريانه فى شرائط العبادات.

[الوجه]الثانى: ظاهر الآيه (۴)فإنّها دلّت على اشتراط الصلاه بالغسلات و المسحات

۱- ((۱)) -نفس المصدر،ص ۵۳.

۲- ((۲)) -تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۲۰۵.

۳- ((۳)) -هكذا فى المخطوطه،و لكن الأصحّ كما فى المصدر هكذا:«سواء كان الوضوء فرضا أو نفلا»

۴- ((۴)) - إِذٰا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاٰهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ... السوره المائده،الآيه ۶.

من غیر اعتبار أمر زائد فیها خرجنا عن إطلاقها بالنسبه إلی اعتبار قصد القربه فیها للدلیل،و حیث لا دلیل علی اعتبار أمر آخر من قصد الرفع و الاستباحه یتعیّن تحکیم الإطلاق و نفیه به،و قد تقدّم الکلام فی ذلک.

[الوجه]الثالث: إذا توضّأ لما یستحب له رفع الحدث فهو کما لو توضّأ لما یجعله رفعه،فکما أنّ الثانی یوجب رفع الحدث[۳۳/ B]قطعا بناء علی عدم تعیین نیّه الرفع، کذلک الأوّل لمساواتهما مطلوبیه الرفع له و استلزام وقوعه علی وجه الجواز،أو الکمال الرفع،و إلی هذا یرجع احتجاج العلاّمه قدّس سرّه بأنّه قد نوی شیئا من ضرورته صحّه الطهاره، و هو إیقاع القراءه علی وجه الکمال،و لا یتحقّق إلاّ برفع الحدث فیکون رفع الحدث منویا،فما أورده علیه فی جامع المقاصد من:«أنّ المفروض نیّه قراءه القرآن لا نیّته علی هذا الوجه المعیّن،إذ لو نواه علی هذا الوجه ملاحظا ما ذکر لکان ناویا رفع الحدث فلا یتّجه حینئذ فی الصّحّه إشکال» (۱)،ففیه ما عرفت،فإنّ نیّه الوضوء لقراءه (۲)کنیّته للصلاه فکما أنّ مرجعها فی الثانی إلی نیّه استباحتها،لا یفهم له محصّل سواها،کذلک مرجعها فی الأوّل إلی نیّه کمالها،لا محصّل لها غیر ذلک.

و من هنا یتّضح وجه الاستدلال علی القول باعتبار نیّه الرفع علی التعیین إذا ضمنه إلی قصد ما یستحب له الرفع.

[الوجه]الرابع: إنّ الوضوء متی شرع کان رافعا للحدث،إذ لا معنی لصحّه الوضوء إلاّ ذلک،و متی ثبت ارتفاعه حصلت الاستباحه لأنّه المانع،و یشکل من وجهین:

الأوّل: أنّ وضوء الجنب و الحائض مشروعان،و لیسا برافعین فالملازمه ممنوعه.

و یمکن دفعه بأنّ فی الشرطیه قیدا طوی ذکره،و هو انتفاء المانع من الرفع به،أو أنّ المراد بیان کونه مقتضیا للرفع فحیث لا یتحقق المانع،-کما فی محل البحث-یجب أن یعمل مقتضاه و یترتّب علیه أثره.

۱- ((۱)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۰۷.

۲- ((۲)) -کذا فی المخطوطه و لعل الأنسب«للقراءه».

الثانی: ما ذکره فی المدارک (۱)من جواز أن یکون الغرض من الوضوء وقوع تلک الغایه عقیبه،و إن لم یکن رافعا.

و فیه:أنّ المستفاد من الخطابات الآمره بالوضوء لتلک الغایات أنّ المقصود فعلها مع الطهاره،کما لا یخفی فیرتفع الإشکال.

[الوجه]الخامس: قوله علیه السّلام فی موثقه ابن بکیر:

«إذا استیقنت أنّک أحدثت فتوضّأ، و إیّاک أن تحدث وضوءا أبدا حتی تستیقن أنّک قد أحدثت» (۲)؛و قوله علیه السّلام فی صحیحه إسحاق بن عبد اللّه

«لا ینقض الوضوء[/۳۴ A]إلاّ حدث،و النوم حدث» (۳)؛و قوله علیه السّلام فی صحیحه زراره

«لا ینقض الوضوء إلاّ ما خرج من طرفیک و النوم» (۴)،و بمضمونها أخبار أخر.

و استشکل فی دلالتها بأنّ عدم انتقاض الوضوء للقراءه-مثلا-إلاّ بالحدث لا یدلّ علی جواز الدخول معه فی الصلاه.

و یمکن رفعه بأنّ الظاهر من عدم انتقاضه إلاّ بالحدث أنّه قبل انتقاضه غیر محدث، و ارتفاع الحدث یستلزم الاستباحه.

و احتجّ فخر المحققین علی ما ذهب إلیه بأنّ قصد إیقاع الفعل علی الوجه الأکمل غیر مستلزم لرفع الحدث،لأنّه کلّما کان مستلزما للشیء کان ممتنع الاجتماع مع نقیضه، و هنا یمکن الاجتماع فلم ینو رفع الحدث،و لا ما یستلزمه. (۵)

و الجواب: أنّ المقصود إیقاع الفعل علی الوجه الأکمل من جهه الطهاره،و هو لا یجامع الحدث فیستلزم رفعه.

تتمیم

و من هذا الباب ما لو توضّأ للنوم فإنّه یرتفع به حدثه،و یحصل به

۱- (۱) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۴.
۲- (۲) -الاستبصار،ج ۱،ص ۷۹،ح ۲۴۶.
۳- (۳) -الاستبصار،ج ۱،ص ۷۹،ح ۲۴۶.
۴- (۴) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۶،ح ۲.
۵- (۵) -إیضاح الفوائد،ج ۱،ص ۳۷.

الاستباحه،أمّا على القول بكفايه الوضوء بقصد القربه فى ذلك مع عدم المانع فواضح، و أمّا على القول باعتبار نيّه الرفع أو ما يستلزمه فلأنّ الحكم باستحباب الوضوء للنوم إنّما هو لاستحباب النوم متطهّرا كما دلّ عليه النصّ فالمقصود إيقاعه على أفضل أحواله كسائر غاياته التى يستحبّ لها؛و لا ينافى ذلك كون النوم حدثا فلا يجامع الطهاره،لأنّ المستحب هو الانتقال من حال الطهاره،قال فى الذكرى:«و لك أن تقول لا يلزم من استحباب النوم على الطهاره صحّه الطهاره للنوم،إذ الموصل إلى ذلك وضوء رافع للحدث فلينو رفعه أو استباحه مشروط به،لا مناف له-ثمّ قال-و التحقيق أنّ جعل النوم غايه مجاز،إذ الغايه هى الطهاره فى آن قبل[النوم] (۱)بحيث يقع النوم عليها فيكون من باب الكون على الطهاره و هى غايه صحيحه»،انتهى. (۲)

و لا يخفى أنّ محصّل الجواب الذى أشار إليه بقوله«و التحقيق»يرجع إلى إنكار استحباب الوضوء للنوم،و أنّه الكون على الطهاره قبله،و ليس بواضح،[B ۳۴/] بل المستفاد من النصّ أنّ للنوم على الطهاره جهه رجحان،و فضيله على النوم بدونها، فالطهاره مطلوبه لإدراك تلك الجهه فى النوم؛و جوّز شارح الدروس أن يكون أثر الوضوء هناك أمر آخر غير رفع الحدث باقيا حال النوم (۳)،و ليس بسديد،لأنّ المستفاد من النصّ استحباب النوم متطهّرا؛نعم لا يعدّ فى أن يكون هناك أثر الطهاره باق حال النوم،و ذلك لا ينافى المقصود.

[الصوره]الثانيه:أن يتوضّأ لما لم يشرع له الوضوء كالأكل و البيع ففى المنتهى و التحرير:«لم يرتفع حدثه إجماعا» (۴)،و علّله فى الأوّل بأنّه لم ينو الطهاره،و لا ما يتضمّن نيّتها فلا تكون حاصله له كالذى لم ينو شيئا،و نفى عنه الصحّه فى نهايه الإحكام (۵)،

۱- ((۱)) -أضفناها من المصدر.

۲- ((۲)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۱-۱۱۲.

۳- ((۳)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۶.

۴- ((۴)) -منتهى المطلب،ج ۱،ص ۱۵؛تحرير الأحكام،ج ۱،ص ۷۴.

۵- ((۵)) -نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۳۲.

و الظاهر منه بقرينه السياق عدم الرفع؛و التحقيق أنّه إن قصد به امتثال الخطاب الشرعى المتعلّق به لذلك فالوجه للتشريع؛و إن قصد به تحصيل الطهاره،و قصد بتحصيلها فعل ذلك متطهّرا فإن قصد ذلك لا لرجحانه الشرعى فلا إشكال،و إلاّ فإشكال،و لا يبعد البطلان لكونه عملا قصد به التوصّل إلى محرّم التشريع فيحرم؛و كذا الكلام فيما لو توضّأ لارتكاب محرّم كالصلاه رياء و قبل الوقت.

[التنبيه]الرابع:

لو توضّأ للكون على الطهاره فالظاهر أنّ من قال بالرفع فى المسأله السابقه قال به هنا، إلاّ أنّ المتعرّض لذكره بعضهم ففى السرائر صرّح بعدم الرفع (۱)،و قال فى المعتبر بعد ما استحسن الرفع فى الوضوء للقراءه و لدخول المسجد،«و كذا البحث لو قصد الكون على الطهاره» (۲)؛و فى الذكرى«لو قصد الكون على الطهاره فالأقرب الصحّه»،انتهى. (۳)

و المختار حصول الرفع به لما مرّ،و تأكّد الحجّه عليه هنا بأنّه كلّما كان الوضوء للكون على الطهاره مشروعا كان رافعا للحدث،و المقدّم ثابت إذ النزاع على تقديره فالتالى مثله؛

بيان الملازمه،أنّ مشروعيّه الوضوء للكون على الطهاره يستلزم ترتّبها عليه،و إلاّ لكان مشروعا لأمر محال،و هو محال،و الطهاره و الحدث وصفان متضادّان لا يجتمعان فى موضوع فاللازم من ثبوت أحدهما ارتفاع الآخر؛و لعلّ الخصم يدّعى أنّ الطهاره المبيحه أمر مغاير لمطلق الطهاره فلا يلزم من[A ۳۵/]ثبوت الثانى ثبوت الأوّل،و يلزم من ذلك أن يكون الحدث المقابل لمطلق الطهاره مغايرا للحدث المقابل للطهاره المبيحه فلا يلزم من رفع الأوّل رفع الثانى؛و لا يخفى ما فيه من التكلّف.

[التنبيه]الخامس:

لو توضّأ للتجديد ثمّ انكشف كونه محدثا أجزأه ذلك،و كان رافعا على الأقوى،وفاقا

۱- ((۱)) -السرائر،ج ۱،ص ۱۰۵.

۲- ((۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۰.

۳- ((۳)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۱.

للمبسوط و الخلاف و الوسیله و المعتبر (۱)؛و توقّف فی ظاهر المنتهی و التحریر و الذکری (۲)؛ و اختار العدم فی التذکره و القواعد و البیان (۳)؛و قوّی الرفع به فی موضع من الدروس،ثمّ قال فی موضع آخر:«و لو غسلت اللمعه بقصد الندب جهلا بها فوجهان، و فی تجدیدها بعد (۴)،و فی الغسله الثانیه منه أشدّ بعدا،و أبعد من الجمیع لو انغسلت فی الثالثه»،انتهی (۵)،فظنّ الشارح (۶)منافات قوله«و فی تجدیدها بعد»حکمه السابق،و هو وهم فی معرفه مقصوده فإنّ مراده بعد إجزاء غسل اللمعه فی التجدید عن غسلها فی الأوّل بحیث یصحّ له الوضوء الأوّل مع حصول الموالات دون الثانی،و هذه المسأله غیر مسأله إجزاء الوضوء التجدیدی عن الوضوء الرافع؛ثمّ الذی یدلّ علی حصول الرفع هنا، مضافا إلی ما مراده الظاهر من تشریع تجدید الوضوء تدارک ما یحتمل طریانه علی الوضوء السابق من الحدیث فلو لا کونه رافعا علی تقدیر مصارفه الحدث به لم یتمّ ذلک، و قد یمنع کون الحکمه فی التجدید ذلک،بل کمال الطهاره،و له وجه.

و ینبغی القطع بالرفع لو نفی التجدید للصلاه من غیر ملاحظه لاستباحتها أو کمالها، لأنّ ما تمسّکوا به علی اعتبار نیّه الاستباحه-بعد تسلیمه-،لا تفید أکثر من ذلک؛قال فی الذکری:«و أولی بالصحّه لو شکّ فی الحدث بعد یقین الطهاره فتوضّأ احتیاطا؛لنیّه الاستباحه هنا،و یمکن المساواه لعدم الجزم فی المنوی،و علّله فی التذکره بعدم نیّه الوجوب،و یشکل بأنّا نتکلّم علی تقدیرها»،انتهی، (۷)

ص:۴۶۰

۱- ((۱)) -المبسوط،ج ۱،ص ۴۷؛الخلاف،ج ۱،ص ۲۰۳؛الوسیله،ص ۵۳؛المعتبر،ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- ((۲)) -منتهی المطلب،ج ۲،ص ۱۶؛تحریر الأحکام،ج ۱،ص ۷۵؛ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۱۲.

۳- ((۳)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۷؛قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۰؛البیان،ص ۵۲.

۴- ((۴)) -و لکن فی المصدر المطبوع«و فی التجدید أبعد»بدل«و فی تجدیدها بعد».

۵- ((۵)) -الدروس الشرعیه،ج ۱،ص ۸۶ و ۹۱.

۶- ((۶)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۹.

۷- ((۷)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۱۲-۱۱۳.

قلت: المعتبر من الجزم فی المنوی أن یقصد العمل علی وجه یرتفع عنه الإبهام واقعا و إن لم یرتفع فی نظر العلیل کالرباعیه المنوی بها عمّا فی الذمه،[B ٣۵/] و لا ریب فی حصول هذا القدر من الجزم فی المنوی فی محلّ الفرض.و أمّا إشکاله علی التذکره بأنّا نتکلّم علی تقدیرها فغیر واضح،إذ لا خفاء فی عدم تحقّق نیّه الوجوب هناک،و إنّما المتحقّق قصده لما هو واجب لو علم بالحال،و هذا لا یجدی عند العلاّمه فالوجه منع اشتراط نیّه الوجوب،خصوصا مع الجهل بالحال،مع أنّ الوضوء فی محلّ الفرض قد لا یجب علی المکلّف واقعا فالدلیل أخصّ من المدعی.

تذنیب:

لو تبیّن الإخلال بعضو فإن کان الوجه بطل وضوؤه؛و إن کان غیره فإن کان قد جدّد وضوءه بعد ذلک،و أتی بموظّفه فی الوضوء التجدیدی قبل فوات الموالات-و إن بعُد الفرض عندنا-فوجهان،أظهرهما عدم احتسابه من الوضوء الأوّل لفوات قصده و قصد غیره به،بل یحتسب للوضوء الثانی فیرتفع حدثه به علی ما مرّه إن لم یخلّ بشیء من أفعاله؛و یظهر الثمره بین الوجهین فیما لو تبیّن فساد الثانی لإخلال ببعض أفعاله السابقه علیه،فإن قلنا باحتسابه من الأوّل کان متطهّرا،و إلاّ کان محدثا.

و لو تبیّن الإخلال بغسل لمعه من الأوّل فإن کان تمام الأعلی،کان حکمه حکم الإخلال بالعضو فیجری فیه ما مرّ؛و إلاّ بأن کان بعض الأعلی،أو بعض غیره من محلّ الغسل،فإن کان قد غسله فی الغسله الثانیه فالظاهر الإجزاء بناء علی استحبابها،سواء کان وضوؤه واجبا أو ندبا لغسله بنیّه ذلک الوضوء؛و نیه الندب غیر قادحه إن کان وضوؤه واجبا لندبه علیه ظاهرا؛و کذا قصده من الغسله الثانیه،لأنّ الظاهر أنّ نیّه هذه الخصوصیه تلغی مع الغفله؛و إن غسله فی الغسله الثالثه لغی لعدم مشروعیّتها عندنا،إلاّ أن یعتقدها ثانیه،أو مشروعه فی المجدّد (١)و لم یحتسب للوضوء الأوّل کما مرّ،خصوصا إذا غسله فی

١- (١) -فی المخطوطه«المجد»بدل«المجدّد».

الغسله الثانيه.و من ذلك يتبيّن الحال فيما لو أهمل لمعه من غسل،ثمّ غسلها فى غسل آخر،أو أهملها فى الوضوء ثمّ غسلها فى الغسل،أو بالعكس؛بل عدم الإجزاء هنا أولى.

[التنبيه]السادس:

لو توضّأ متقرّبا من غير أن ينوى به غايه حتى الكون على الطهاره،و أمكن فى حقّه رفع الحدث،رفعه على الأقوى،وفاقا للشيخين فى المقنعه و النهايه (۱)،و جماعه من المتأخّرين (۲)؛و ربّما نسب إلى أكثرهم،قيل:و هو مذهب كلّ من لم يتعرّض لكيفيّه النيّه من القدماء.و قطع فى المعتبر و الذكرى بعدم الرفع (۳)،و استوجهه فى التحرير (۴)،و جعله فى المنتهى (۵)أصحّ بعد ما نظر فيه بأنّ الوضوء و الطهاره ينصرفان بالإطلاق إلى المشروع فيكون ناويا لوضوء شرعى،و قد عرف الوجه فى ذلك ممّا مرّ.

[التنبيه]السابع:

لو توضّأ غاسل الميّت لتكفين الميّت فقد قطع العلاّمه فى نهايه الإحكام (۶)بعدم رفعه للحدث لأنّه لم يقصد به رفعه و لا ما يستلزمه،و ظاهره عدم الاكتفاء به عن الوضوء الواجب مع غسل المسّ،و الأظهر الاكتفاء به لما مرّ.

[التنبيه]الثامن:

لو توضّأ الجنب وضوءه،أو توضّأت الحائض وضوءها ثمّ انكشف عدم الجنابه فى

۱- (۱) -المقنعه،ص ۴۶؛النهايه،ص ۱۵.

۲- (۲) -كالفاضل الهندى فى كشف اللثام،ج ۱،ص ۵۰۷؛و المحدّث الكاشانى فى مفاتيح الشرائع ج ۱،ص ۴۸؛و المحقّق السبزوارى فى كفايه الأحكام،ج ۱،ص ۱۵ و الشيخ الأكبر فى كشف الغطاء،ج ۲،ص ۲۲.

۳- (۳) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۰؛ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۱.

۴- (۴) -تحرير الأحكام،ج ۱،ص ۷۴-۷۵.

۵- (۵) -منتهى المطلب،ج ۲،ص ۱۴.

۶- (۶) -نهايه الإحكام،ج ۱،ص ۳۱-۳۲.

الأوّل و عدم الحيض فى الثانى،فإن اشترطنا نيّه الاستباحه،أو الرفع،أو ما يلزمه فلاـ إشكال فى عدم حصول الرفع؛و إن منعنا الاشتراط-كما هو المختار-احتمل الرفع لتحقّق الرافع،و عدمه لكون وضوئهما صوريّا لا حقيقيّا كإمساك المسافر و عمل التمرين عند من لم يجعله شرعيّا فحقيقه الوضوء هناك غير مقصوده،و هذا أحوط.

فائدتان:

الأولى: هل يعتبر فى قصد الاستباحه-بناء على اعتباره-العزم على فعل المستباح به؟وجهان:أظهرهما العدم،كما صرّح به بعضهم لأنّ قصد الاستباحه أمر لا يستلزم قصده؛ ثمّ على هذا التقدير هل يعتبر إمكانه فى حقّه؟وجهان:من عدم تعلّق الإباحه الفعليّه بغير المقدور،و من إمكان تعميم الإباحه على الإباحه الثانيه لأنّها ملزوم رفع الحدث كالإباحه الفعليّه حيث تتحقّق؛و يتفرّع على ذلك صحّه قصد البعيد عن البيت بوضوئه استباحه الطواف،إن علم عاده يتعذّر فعله بذلك الوضوء فى حقّه.

الثانيه: على القول بعدم اعتبار نيه الرفع و الاستباحه،لو نوى بوضوئه الرافع رفع الأحداث الثابته فى حقّه فلا إشكال؛و لو نوى رفع البعض فإن قصد رفعه لا بشرط فلا إشكال أيضا،و يرتفع الجميع؛و يتّجه على القول باعتبار نيّه الرفع[۳۶/ B]البطلان.

و إن قصده بشرط عدم ارتفاع الباقى احتمل الصحّه مطلقا،إلغاءً للاشتراط؛و البطلان مطلقا،لاستلزامه التشريع؛و التفصيل بين ما إذا اعتبره قيدا للوضوء المنوى و مشخّصا له فيبطل للتشريع،و بين ما إذا اعتبره متفرّعا عليه لاحقا له من غير اعتبار التقييد فيصحّ لمشروعيه الفرد المنوى،و هذا قوىّ.

و كذا الكلام فيما لو نوى بغير الرافع الرفع،أو بالمبيح عدم الإباحه،أو بغير المبيح الإباحه؛و لو نوى الاستباحه و الرفع لاعتقاده الحدث،أو عدمهما لاعتقاده عدمه،ثمّ انكشف الخلاف فالظاهر أنّ حكمه حكم المتعمّد فى الصحّه و البطلان.

[الأمر]الثالث:أن ينوى الوجوب أو الندب وصفا و غايه،

فعن بعض الأصحاب أنّه

اعتبرهما،و عن الوسيله و ظاهر المنتهى اعتبار الوجوب وصفا لا غايه، (۱)و عن المهذّب و الكافى اعتبارهما غايه (۲)،و عن الغنيه و السرائر اعتبارهما أو اعتبار وجههما غايه (۳).

و الظاهر أن المراد بوجههما حسن الفعل المانع من النقيض،أو بدونه عند العدليه، و مجرد الأمر عند الأشاعره.و فسّره فى كشف اللثام باللطف عند أكثر العدليّه،و ترك المفسده اللازمه من الترك عند بعض المعتزله،و الشكر عند الكعبى،و مجرّد الأمر عند الأشعريه؛و استدلوا على وجوب قصد ذلك بوجوب تميّز المنوى،و قطع الإبهام عنه، و إيقاع الفعل على الوجه الذى أمر به و لا يتمّ بدون ذلک. (۴)

و کلا الوجهين ضعيف، أمّا الأول فلأن الوضوء إن كان فى وقت واجب مشروط به و ترتّب فعله عليه كان واجبا،و إلاّ كان مندوبا فلا إبهام فيه حتى يرفع بنيّه الوجوب أو الندب.و أمّا ما يقال من أنّه إن كان فى وقت واجب مشروط به كان واجبا،و إلاّ كان مندوبا،فغير سديد،بل التحقيق أنّ ما وجب لغيره إنّما يقع على وجه الوجوب واقعا إذا ترتّب عليه الغير،و ظاهرا إذا علم أو ظنّ بترتّبه عليه لا مطلقا.و قد حقّقنا ذلک فى علم الأصول بما لا مزيد عليه فعلى هذا إذا اشتغلت ذمّته بفريضه أدائيّه،أو قضائيّه و توضأ و لم يقصد فعلها بوضوئه ذلک لم يكن له أن ينوى الوجوب،خلافا للشهيد الثانى[A ۳۷/] فى الروضه (۵)،و حكى مثله عن العلاّمه و ولده فخر المحققين،و قضيته مع والده معروفه، و تبعهم فى ذلک بعض من تأخّر عنهم.

و أمّا الثانى فلأنّه إن أريد بالوجه الذى أمر به نيّه الوجوب أو الندب فمصادره،و إن أريد غيره فلا تعلّق له بمحلّ البحث،فالتحقيق أنّ قصد الوضوء،متقرّبا كاف فى صحّته كما

۱- ((۱)) -الوسيله،ص ۵۱؛منتهى المطلب،ج ۲،ص ۱۴.

۲- ((۲)) -المهذّب،ج ۱،ص ۴۳؛الكافى فى الفقه،ص ۱۳۲.

۳- ((۳)) -غنيه النزوع،ص ۵۳؛السرائر،ج ۱،ص ۹۸.

۴- ((۴)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۰۸-۵۰۹.

۵- ((۵)) -الروضه البهيّه،ج ۱،ص ۳۲۱.

مرّ؛فإن صادف وجوبه وقع على جهه الوجوب؛و إن صادف الاستحباب وقع على جهه الاستحباب؛و إن صادفهما معا-كما إذا توضّأ بعد دخول الوقت و صلّى به الفريضه و النافله-دفع على الجهتين.و ذلك مبنيّ على ما حقّقناه فى علم الأصول من عدم المنافات بين الوجوب الغيرى و الاستحباب الغيرى إذا تعدّد الغير؛و تمام تحقيق المقام يطلب ممّا أوردناه هناك. (۱)

و اعلم:أنّه إن اعتبر الوجوب أو الندب غايه،فالوجه عدم الحاجه إلى قصد التقرّب بعده لأنّه بمعناه،فاعتبار القائلين به قصد القربه معه ما لا وجه له كما لا يخفى تفريعى على القول بعدم اعتبار نيّه الوجه إذا نوى الندب بالواجب،أو الوجوب بالمندوب متعمّدا ففى صحه وضوئه وجهان،بل قولان،من أنّ نيّه الوجه لما لم تكن معتبره كان نيّه خلافه من قبيل نيّه خلاف سائر الأمور التى لا تعتبر نيّتها فى الوضوء-كما لو توضّأ نهارا و نوى أنّه يتوضّأ ليلا،أو فى مكان و نوى أنّه يتوضّأ فى غيره،إلى غير ذلك-،و من استلزام ذلك للتشريع حيث يقصد بفعله امتثال أمر إيجابى أو ندبى غير واقع غير واقع؛و يقوى التفصيل بين ما للتشريع حيث يقصد بفعله امتثال أمر إيجابى أو ندبى غير واقع؛و يقوى التفصيل بين ما إذا اعتبر خلاف الوجه قيدا فى المنوى فيبطل للتشريع،و بين ما إذا اعتبره حكما لاحقا له فيصحّ لما مرّ.

و يمكن التوفيق بين القولين بحمل الأوّل على الثانى،و الثانى على الأوّل فيرتفع النزاع،و الجاهل الذى لا يعذره جهله فى نيّه الخلاف كالعامل بخلاف غيره،كما إذا اعتقد دخول الوقت فنوى الوجوب أو استصحب عدمه فنوى الندب،ثمّ انكشف الخلاف فإنّه لا إشكال فى الصحّه لوجوب الوضوء عليه ظاهرا فى الأوّل،و استحبابه[B ۳۷/] فى الثانى.

[الأمر]الرابع:قصد القربه،و المراد به أن يكون الداعى و الباعث على العمل هو امتثاله تعالى و موافقه أمره؛و التعبير عن ذلك بالقربه باعتبار استلزامه للقرب المعنوى

ص:۴۶۵

۱- (۱)) -راجع:الفصول الغرويّه،ص ۱۳۳-۱۳۴.

تشبيها له بالقرب الصورى،و التفاتا على وقوع التعبير عنه فى قوله تعالى وَ يَتَّخِذُ مٰا يُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَ صَلَوٰاتِ الرَّسُولِ أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ (۱)،و للأمر به فى قوله جلّ شأنه وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۲)،و فى الحديث القدسى

«لا يزال العبد يتقرب إلىّ بالنوافل...»، (۳)إلى غير ذلك (۴)؛ثمّ إذا كان الباعث على عمل العبد امتثاله لأمره تعالى فلا إشكال فى صحّه عمله من هذه الجهه،سواء كان الباعث على الامتثال كونه صفه كمال فى العبد،أو كونه تعالى أهلا[لذلك]لأنّ يتمثّل أوامره،أو كان امتثاله طلبا لمرضاته،إمّا لكونه صفه كمال فى العبد،أو لكونه تعالى أهلا كذلك،أو تباعدا عن سخطه كذلك،أو حبّا له،أو مهابه منه، أو شكرا له،أو حياء منه،أو للفوز بمرتبه المعبوديه لكونها فى حدّ ذاتها كمالا للعبد،أو للتقرّب إليه تعالى،أو طمعا فى ثوابه فى الدنيا أو فى الآخره،أو مدحه،أو مدح غيره من الملائكه و،غيرهم إذا أراد ذلك منه تعالى،أو خوفا من عقابه فى الدنيا و الآخره،أو ذمّه،أو ذمّ غيره بالشرط المتقدّم،و لا خلاف ظاهرا فى صحّه العباده بهذه الغايات ممّا عدا الطمع و الخوف.و ينبغى القطع بصحّتها بهاتين الغايتين أيضا،و يدلّ عليه السيره القطعيّه المستمره بين المسلمين،بل بين جميع أرباب الملل و الأديان إذ عامّه المطيعين ما عدا أوحدى منهم لا تنفكّ عباداتهم عن كون الباعث فيهم عليها أحد هذين الأمرين،و يدلّ عليه مضافا إلى ذلك قوله تعالى لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْيَعْمَلِ الْعٰامِلُونَ (۵)،و قوله جلّ شأنه وَ يَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً (۶)،و قوله عزّ من قائل هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ تِجٰارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِيمٍ الآيه (۷)،و قوله عليه السّلام فى عدّه روايات

«من بلغه ثواب على عمل ففعله التماس

۱- ((۱)) -السوره التوبه،الآيه ۹۹.

۲- ((۲)) -السوره العلق،الآيه ۱۹.

۳- ((۳)) -عوالى اللئالى،ج ۴،ص ۱۰۳،ح ۱۵۲.

۴- ((۴)) -انظر:وسائل الشيعه،ج ۴،ص ۷۲؛شرح اصول الكافى-للمازندرانى-،ج ۹،ص ۴۲۴.

۵- ((۵)) -السوره الصافات،الآيه ۶۱.

۶- ((۶)) -السوره الأنبياء،الآيه ۹۰.

۷- ((۷)) -السوره الصف،الآيه ۱۰ و ۱۱.

ذلک الثواب أوتیته و إن لم یکن الحدیث کما بلغه» (۱)،و قول الباقر علیه السّلام

«اتقوا اللّه و اعملوا لما عند اللّه» (۲)،و قول الصادق علیه السّلام:

«قوم عبـدوا اللّه خوفا[۳۸/ A]فتلـک عبـاده العبیـد،و قوم عبـدوا اللّه رغبه فتلک عباده الأجراء،و قوم عبـدوا اللّه حبّا فتلک عباده الأحرار» (۳)،و ما رواه فی الأمالی عن الصادق علیه السّلام،عن أبیه،عن آبائه،عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

«إنّ من صام یوما تطوعا ابتغاء ثواب اللّه وجبت له المغفره» (۴)،و ما رواه فی الفقیه:

«و حقّ الهـدی أن تریـد به اللّه عزّ و جلّ،و لا ترید به خلقه،و لا ترید به إلاّ التعرّض لوجه اللّه،و نجاه روحک یوم تلقاه» (۵)،إلی غیر ذلـک ممّـا یقف علیه المتتبع،بـل نقول ذلـک مقتضـی جمیع الآیـات و الأخبـار الـدّاله علی الترغیب فی فعل الواجبات ببیان المثوبـات العظیمه المترتّبه علیه، و الترهیب عن ترکهـا ببیان العقوبات الشدیـده المترتّبه علیه،و لو کان المطلوب فعلها مجرّدا عن تعیین الغـایتین لکـان فی تلـک البیانـات إخلالا ـ بـالحکمه المقصوده و تفویتـا للجهه المطلوبه،فکان اللطف فی ترکها،إذ المؤمن المطیع ربّما یتعـذّر علیه رفع هذا الباعث عن نفسه بعد علمه بذلک و اطلاعه علیه؛و ممّا یدلّ علی صـحّه العباده لتحصـیل المنافع الدنیویه،أو رفع مضارّها،الأدعیه المأثوره فی الصلاه و غیرها لذلک؛و لا ریب أنّ الدعاء لمن فضّل (۶)العبادات،و کذلک تشریع صلاـه الحـاجه و صـلاه الاسـتخاره،و ما دلّ علی أنّ صـلاه اللیل توجب زیاده الرزق، (۷)و زکـاه الفطر توجب حفـظ النفس فی ذلک العام (۸)،و زکاه الأموال توجب نموّها، (۹)و شکر النعمه توجب زیادتها (۱۰)إلی غیر ذلک،خلافا

۱- ((۱)) -الکافی،ج ۲،ص ۸۷،ح ۲ و انظر:القواعد الفقهیه(للمحقّق البجنوردی)ج ۳،ص ۳۲۷ و تحریرات فی الأصول،ج ۷،ص ۲۳۲-۲۳۷،(خاتمه المطاف فی أخبار من بلغ).

۲- ((۲)) -الکافی،ج ۲،ص ۷۴،ح ۳.

۳- ((۳)) -الکافی،ج ۲،ص ۸۴،ح ۵.

۴- ((۴)) -الأمالی(للصدوق)ص ۶۴۵،ح ۸۷۴.

۵- ((۵)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۶۱۸.

۶- ((۶)) -هکذا فی المخطوطه و لعلّ الأولی«من أفضل»بدل«لمن فضّل».

۷- ((۷)) -التهذیب،ج ۲،ص ۱۲۰،ح ۲۲۲.

۸- ((۸)) -الکافی،ج ۴،ص ۱۷۴،ح ۲۱.

۹- ((۹)) -انظر الکافی،ج ۳،ص ۴۹۸،ح ۶.

۱۰- ((۱۰)) -الکافی،ج ۲،ص ۹۴،ح ۳.

للمحكى عن ابن طاوس (۱)و العلاّمه فى أجوبه المسائل (۲)مذهبا إلى عدم إجزاء العباده بهاتين الغايتين،بل قال العلاّمه فى العباره المحكيه عنه«فيما اتّفق (۳)العدليه على أنّ من فعل فعلا لطلب الثواب،أو لخوف العقاب فإنّه لا يستحق بذلك[ثوابا] (۴)»و احتجّ بما يرجع محصّله إلى أنّ من فعل فعلا ليجلب نفعا،أو يندفع ضررا لا يكون ممتثلا،و لا يعدّ مطيعا كما أنّ من أعطى غيره شيئا ليستفيد فائده،أو ليدفع مفسده لا يعدّ جوادا.

فإن قيل: يجوز نيّه الفعل لوجه وجوبه كما صرّحوا به،و تفسيره باللطف و المصلحه ليس بأولى من تفسير بالتعرّض للثواب.

قلنا: المراد ب«وجه الوجوب»إنّما هو وجه[B ۳۸/]تخصيص الفعل به،و لا يصلح له إلاّ ما يكون صفه للفعل فى نفسه سابقه على وجوبه،و ليس إلاّ كونه لطفا و مصلحه، و التعريض للثواب حكمه محسنه للإيجاب،مخرجه له عن كونه عبثا و لغوا فلا يكون وجها للوجوب»انتهى؛ (۵)،و ذكر الشهيد فى قواعده«لعدّ للرياء غايات ثمانيه:هى قصد الثواب،و الخلاص من العقاب،و الشكر،و الحياء،و الحب،و التعظيم و موافقه الأمر،و كونه أهلا للعباده،و ادعى الإجماع على صحّه العباده بالغايه الأخيره-ثمّ قال-و أمّا غايه الثواب و العقاب فقد قطع الأصحاب بكون العباده فاسده بقصدهما؛و كذا ينبغى أن يكون غايه الحياء و الشكر و باقى الغايات الظاهر إن قصدها مجز،لأنّ الغرض بها اللّه تعالى فى الجمله فلا يقدح كون تلك الغايات باعثه على العباده-أعنى الطمع و الرجاء و الشكر و الحياء-و لأنّ الكتاب و السنه مشتمله على المرجبات فى المدح،و الثناء فى العاجل، و الجنه و نعيمها فى الآجل؛و أمّا الحياء فغرض مقصود؛و قد جاء فى الخبر عن النبى صلّى اللّه عليه و آله:

«استحيوا من اللّه حقّ الحياء» .انتهى. (۶)

۱- ((۱)) -نقل عنه فى ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۰۸.

۲- ((۲)) -أجوبه المسائل المهنائيه،ص ۹۰.

۳- ((۳)) -فى المصدر«اتّفقت»بدل«اتّفق».

۴- ((۴)) -نقلناها من المصدر.

۵- ((۵)) -انظر القواعد و الفوائد،ج ۱،ص ۷۶-۸۰.

۶- ((۶)) -نفس المصدر،ص ۷۶.

و لم أقف على من يتأمّل فى غايه الحياء و الشكر غيره،بل الظاهر أنّ صحّه العباده بهاتين الغايتين موضع وفاق كالغايات الخمسه المتأخّره،و أمّا موافقه الأمر فتستدعى غايه أخرى فلا ظهور[ل]ها (۱)فى تلك الغايات فالكلام إنّما هو فى غايه الثواب و العقاب و التحقيق أنّ قصد جلب الثواب بالعمل يتصوّر على قسمين:

الأول:أن يقصد ذلك بنفس العمل مجرّدا عن قصد الامتثال،و ذلك لا يكون إلّا إذا رأى العامل أنّ عمله مؤثّر فى نفسه فى ترتّب ذلك بالخاصيه كتأثير بعض الرياضات فى حصول بعض الآثار؛و ربّما كان هذا الوهم أنسب حصوله بالقول بتجسّم الأعمال، و لا ريب فى بطلان العمل بهذه النيّه.

الثانى:أن يقصد ذلك بفعله المقصور به الامتثال،و هذا أيضا على قسمين:

الأوّل أن يقصد بفعله أن يستحق على اللّه الثواب استحقاق عدل لا استحقاق تفضّل، و لا إشكال فى أنّ هذه النيّه توجب حبط أجره،بل لا يبعد بطلان عمله حينئذ لا دلاله بعبادته و اتكاله عليها.

الثانى:أن يقصد ترتّب ذلك عليه على وجه التفضّل منه تعالى،و هذا مقطوع بصحّته، و فى معناه أن يفعل[A ۳۹/]للّه،و يرجو منه أن يثيبه على فعله له؛و لا ريب فى أنّ الفاعل بهذا القصد يعدّ ممتثلا عقلا و لغه و عرفا،و يستحقّ عليه الأجر و المثوبه.

و يمكن تنزيل كلام القائل بالفساد على أحد الوجهين المتقدمين فيعود النزاع لفظيّا؛ و يؤيّده دعوى العلاّمه اتّفاق العدليه على عدم استحقاقه للثواب،فإنّه ممّا يرشد على إرادته لأحد القسمين الأوّلين،ثمّ اشتراط صحّه الوضوء،بل مطلق العباده بقصد القربه هو المشهور بين الأصحاب،بل كاد أن يكون إجماعا. (۲)

و يدلّ عليه-مضافا إلى ما مرّ-ما رواه أبو بصير عن الصادق عليه السّلام قال:

«سألته عن حدّ العباده التى إذا فعلها فاعلها لكان مؤدّيا؟قال:حسن النيّه بالطاعه» ، (۳)خلافا للمحكى عن

۱- (۱) -«و ظاهرها»نسخه بدل.
۲- (۲) -انظر:مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۱۸۶.
۳- (۳) -الكافى،ج ۲،ص ۸۵،ح ۴.

المرتضی فی الانتصار (۱)فذهب إلی أنّه لو نوی الریا بصلاته لم یجب إعادتها،و إن سقط الثواب علیها؛و هذا یدلّ علی حکمه بذلک فی جمیع العبادات،بل هو فی غیرها أولی.

و یدفعه-بعد الإغماض عمّا مرّ من دلیل اشتراط القربه-أن العبادات الصرفه إنّما هی متعلقات لأمر الشارع علی أنّها عباده فلا یتحقّق ماهیّاتها المجعوله بدون قصد الامتثال و الطاعه مع أنّ عمل المرائی محرّم فلا یکون مطلوبا.

أمّا الأوّل فالمستند علیه-بعد الإجماع-النهی عنه فی قوله تعالی وَ لاٰ یُشْرِکْ بِعِبٰادَهِ رَبِّهِ أَحَداً (۲)،و فی الخبر فی تفسیر الآیه

«من صلّی مراءاه الناس (۳)فهو مشرک» (۴)،و فی الآخر

«الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب وجه اللّه تعالی و إنّما یطلب تزکیه الناس یشتهی أن یسمع الناس فهذا الذی أشرک بعباده ربّه» (۵)،و فی قوله جلّ ذکره یُرٰاؤُنَ النّٰاسَ (۶)،و قوله تبارک اسمه اَلَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ (۷)فإنّ الذم دلیل التحریم،و قوله عزّ من قائل لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ کَالَّذِی یُنْفِقُ مٰالَهُ رِئٰاءَ النّٰاسِ (۸)،إلی غیر ذلک.

و أمّا الثانی فلامتناع اجتماع الأمر و النهی فی الشیء الواحد،-علی ما حقّقناه فی محلّه-فإذا ثبت عدم کونه مطلوبا کان سقوط المطلوب بفعله تقییدا لإطلاق أدلّته فیحتاج إلی دلاله دلیل علیه.

و یمکن منع المقدمه الأولی-أعنی تحریم عمل المرائی و إن حرم نفس الریاء-لمنع الإجماع علیه،و عدم دلاله الآیات و الأخبار علی تحریم العمل،و إنّما مفادها تحریم الرئاء و هو غیره؛و لا یخفی ضعفه.

۱- ((۱)) -الانتصار،ص ۱۰۰.

۲- ((۲)) -السوره الکهف،الآیه ۱۱۰.

۳- ((۳)) -و لکن فی المخطوط«امرائیا للناس»بدل لمراءاه الناس».

۴- ((۴)) -تفسیر القمی،ج ۲،ص ۴۷؛بحار الأنوار،ج ۶۹ ص ۲۹۷،ح ۲۵.

۵- ((۵)) -الکافی،ج ۲،ص ۲۹۳،ح ۴؛کتاب الزهد،ص ۶۷،ح ۱۷۷.

۶- ((۶)) -السوره النساء،الآیه ۱۴۲.

۷- ((۷)) -السوره الماعون،الآیه:۶.

۸- ((۸)) -السوره البقره،الآیه ۲۶۴.

[B ۳۹/] و قد یستدل للسیّد (۱)بأنّ غایه ما یستفاد من الآیات و الأخبار الوارده فی المقام عدم القبول الموجب لعدم استحقاق الثواب،و هو غیر مناف للصحّه بمعنی عدم وجوب الإعاده،و لا ملازمه بین عدم القبول و سقوط الإعاده کما ورد:

«إنّ صلاه شارب الخمر لا تقبل أربعین صباحا» ، (۲)مع سقوط الإعاده عنه،و قوله تعالی إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۳)فإنّ ظاهره عدم قبول العمل من غیر المتقی مع سقوط الإعاده عنه.

و الجواب: إنّ المستفاد من أدلّتنا علی اعتبار قصد القربه فی العبادات عدم مطلوبیتها بدونها،فإن أرید بعدم القبول ذلک فلا ریب فی استلزامه لوجوب إعاده الواجب منها، حیث لا دلیل علی تقید إطلاق أدلّتها؛و إن أرید به عدم کمال المقبول الموجب للثواب الجزیل،أو مطلق الثواب و إن تحقیق القبول الموجب لصون الفاعل عن استحقاق العقوبه بالترک کما هو المراد من الروایه،و نحوها کقوله علیه السّلام

«لا تقبل الصلاه إلاّ ما أقبل علیه» (۴)، و یحتمله الآیه بناءً علی حمل المنفی فیها علی إطلاقه،فممنوع،بل المستفاد من آیات المقام و أخباره هو المعنی الأوّل.

و قد یختلج بالبال احتجاجان للسیّد،هما أمتن ممّا ذکروه لا بأس بالتنبیه علیهما (۵)و علی رفعهما.

الأوّل: أنّ تارک الصلاه،بل مطلق العبادات الواجبه یلزم بفعلها شرعا بالتعزیر علی ترکها،و ذلک ینافی اشتراط صحّتها بقصد القربه،و إلاّ لکان إلزاما بعمل فاسد لأنّ الملتزم بفعلها إنّما یفعلها لدفع التعزیر عن نفسه،و مع ذلک فهو باق بعد فعلها فی عهده المکلّف (۶)فیجب إلزامه بها ثانیا و هکذا.

و الجواب: أنّه یلزم بالتعزیر بفعلها متقرّبا،فإذا أتی بالصوره ترک لإمکان فعله لها

۱- ((۱)) -المستدلّ هو صاحب الحدائق،راجع:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۱۸۱.

۲- ((۲)) -الکافی،ج ۶،ص ۴۰۱،ح ۱۰؛و انظر:وسائل الشیعه،ج ۲۵،ص ۲۹۷-۲۹۸.

۳- ((۳)) -السوره المائده،الآیه ۲۷.

۴- ((۴)) -الکافی،ج ۳،ص ۳۶۳،ح ۲.

۵- ((۵)) -فی المخطوطه«علیها»بدل«علیهما».

۶- ((۶)) -فی المخطوطه«التکلیف»بدل«المکلّف».

متقرّبا فيحمل على الصحيح،إذ لا يلزم من وجود داع،استناد الفعل إليه؛و يحتمل الاكتفاء بفعله لها،و إن علم بفوات قصد القربه فى حقّه،إذ يحصل بذلك التمرين المقصود و المحافظه على شعائر الإسلام بقدر الإمكان و إن لم ينفعه ذلك فى الآخره كالاكتفاء بإسلام من يعلم بخلوّه عن العقائد الأصوليه،و إن لم ينفعه ذلك فى الآخره،كما يدلّ [۴۰/ A]عليه قوله تعالى قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ الْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ (۱)،و قوله عليه السّلام فى دعائه المعروف

«إنّ قوما آمنوا بألسنتهم ليحقنوا به دماءهم فأدركوا ما أمّلوا» (۲).و يحتمل أيضا أن يقال فعلها للتخلّص من العقوبه الشرعيه الدنيويه كفعلها للتخلّص من العقوبه الأخرويه لا ينافى صحّه العمل،إذا كان ذلك باعثا على الإتيان بالعمل امتثالا لا مطلقا كما مرّ،و هو هنا غير لازم إلّا أن يحمل ظاهر الفعل عليه حملا لفعل المسلم على الصحيح مع الإمكان فيقرب من الوجه الأوّل.

الثاني:لا ريب فى صحّه العبادات التى يؤتى بها على وجه التعبّد،و من الواضح أن قصد المنفى يتعلّق بإراءه المخالف كونه متعبّدا بدينه موافقا له فى مذهبه لئلّا ينال منه مكروها،و هذا نوع فى الحقيقه من الرياء لأنّ غرض المرائى كما قد يتعلّق بجلب المنفعه كذلك قد يتعلّق بدفع المفسده.

و الجواب: إنّ كون المقصود يعمل التقيه إراءته المخالف لا ينافى أن يكون الداعى على إراءته الامتثال لوجوب ذلك عليه،أو استحبابه فى حقّه؛و لو فرض وجود داعى التحفّظ عن المكروه فى نفس المنفى أيضا فله أن يقطع النظر عنه فى مقام العمل و يأتى بالفعل لداعى التقرّب و الامتثال هذا.

و أجاب الشهيد فى قواعده عن منافات التقيّه للإخلاص بأنّ«أصل العباده واقع على وجه الإخلاص،و ما فعل منها تقيه فإن له اعتبارين بالنظر إلى أصله و هو قربه،و بالنظر

۱- (۱) -السوره الحجرات،الآيه ۱۴.

۲- (۲) -من دعاء رواه أبى حمزه الثمالى عن الإمام زين العابدين عليه السّلام؛راجع إقبال الأعمال،ج ۱، ص ۱۵۷-۱۷۵.

إلی ما طرأ من استدفاع الضرّ و هو لازم لذلک فلا یقدح فی اعتباره،-ثمّ قال:-أمّا لو فرض إحداثه صلاه[-مثلا-]تقیه فإنّها من باب الریاء».انتهی. (۱)

و فی ما ذکره أوّلا-نظر،لأنّه إنّما یتمّ فیما إذا تغایر موضوع العباده و التقیه فی الخارج کترک البسمله فی القراءه و التکفیر فی القیام،لا إذا اتّحد کغسل الوجه و الیدین فی الوضوء منکوسا.و قد یتخیّل أنّ مرجع النزاع إلی أنّ صحّه العباده هل هی موافقه الأمر و حصول ما یستلزم الثواب،أو عباره عن مجرّد کونها مسقطه للقضاء فی الدنیا و العقوبه فی الآخره؟فالأکثر علی الأوّل،[۴۰/B]و المرتضی علی الثانی (۲)،و هذا وهم غیر مفید،إذ الکلام فی إثبات کون عباده المرائی مسقطه للعقوبه و القضاء،لا فی تسمیتها بعد ثبوت ذلک صحیحه،إلا فإنّ ذلک نزاع لفظی لا یترتّب علیه ثمره.

و اعلم:إنّ حقیقه الریاء هی الإتیان بالعمل لإراءه العباد کونه فائزا بمقام العبودیه، أو لا کالزهد و تعلّم العلوم الدینیه،و قضاء الحوائج،و غیر ذلک من الأمور الراجحه شرعا؛ و لا-فرق بین إراءه الناس من الأنبیاء و الأوصیاء أحیاء و أمواتا،و غیرهم کالملائکه و الجان.ثمّ إن کان آراؤهم باعثه علی الإتیان بالعمل فلا إشکال فی کونها ریاء محرّما مفسدا للعمل؛و أمّا إذا کانت باعثه علی إتیان العمل للّه تعالی کما لو أخلص للّه تعالی فی عبادته لیراه الأنبیاء و الملائکه فی عداد الصالحین المخلصین لیکون له منزله عندهم،أو لیکون محبوبا لدیهم ففی کونها ریاء محرّما و مفسدا للعمل نظر؛و ما دلّ من الآیات و الأخبار علی تحریم الریاء فمورده القسم الأوّل کما لا یخفی،و ممّا یتبّه علی جواز الثانی قوله تعالی وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ (۳)،و قوله تعالی وَ لاٰ تُخْزِنٰا یَوْمَ الْقِیٰامَهِ ، (۴)و فی بعض الأدعیه المأثوره ما یشیر إلی ذلک.و لو أخلص اللّه

۱- ((۱)) -القواعد و الفوائد،ج ۱،ص ۷۶.

۲- ((۲)) -الانتصار،ص ۱۰۰.

۳- ((۳)) -السوره التوبه،الآیه ۱۰۵.

۴- ((۴)) -السوره آل عمران،الآیه ۱۹۴.

تعالى لأن يهيّأ له من كرمه أسباب الوصول على المعاصى ففى صحّه عمله إشكال.

و الدواعى الريائيه كثيره مرجعها إلى جلب منفعه،أو رفع مضرّه،فمن القسم الأوّل قصده بالعباده صرف وجوه الناس إليه و إقبالهم عليه،و حصول قدر و مكانه له لديهم ليعظم فى المجالس،و يحسن ذكره فى المحافل،و تحصيل ما فى أيديهم من الأموال،و الاستعانه بهم فى نيل اللذات؛و من الثانى قصده به سلامته من الطعن بالمداهيه فى أمر الدين،و ذكره فى عداد الفاسقين و أمثال ذلك.

و قد يقصد المرائى إراءه الحاضر لبلغ الغائب فيستوفى منه مآربه،و الكلّ من باب واحد.و لو عمل للّه تعالى راجيا منه تيسّر تلك الغايات له لم يكن مرائيا؛و كذا لو علم أو ظنّ بترتّب هذه الغايات على إظهار الطاعه،لكن لم يكن ذلك باعثا على الإظهار،و إن أحسن[A ۴۱/]من نفسه الفرح بترتّبها عليه.و كذا لو وجد فى نفسه الدواعى الريائيّه فأعرض عنها و أتى بالفعل لداع التقرب بحيث استند الفعل إليه لا إليها،إذ لا يلزم من وجود داع بمجرّده حصول الفعل،و لا استناده على تقدير الحصول إليه،لأنّ الدواعى فى حدّ أنفسها علل ناقصه و مقتضيات لفاعليه الفاعل غير تامّه فيجوز أن يعارضها داع آخر أقوى منها كالخوف فيمنعها من التأثير.و لو شكّ فى وجود تلك الدواعى،أو تأثيرها واقعا على وجه لا يحسن به مع البناء.و عقد القلب على الإتيان بالفعل لداع التقرّب جاز الاعتماد على ما هو ظاهر الحال من استناد الفعل إليه لا إليها،و يؤيّده صعوبه إزاله تلك الدواعى عن النفس بالكلّيّه فى حقّ كثير من الناس،و تعسّر تحصيل العلم بعدم تأثيرها فى الفعل مطلقا،و ربّما يؤدّى الاحتياط فى ذلك على فتح باب الوسواس و تفويت كثير من الطاعات التى يتعذّر أو يتعسّر إخفاؤها كالحجّ و الاعتكاف و الزياره و ما أشبه ذلك، و ربّما يستفاد من الحثّ على صلاه الجماعه و الإمامه،و اختيار الصفّ الأوّل و رفع الصوت بالأذان و إظهار الصدقه الواجبه و أمثال ذلك عدم الاعتداد بالاحتمال المذكور مع تحقّقه فى أغلب الناس.

ص:۴۷۴

و بالجمله فالمتعبّد الورع إذا اجتهد فى إخلاص النّيه و بذل مجهوده فى تخليصها من سائر الدواعى فحسبه ذلك،و لو اتّفق فى الواقع على وجه لم يعلم به فالمرجوّ من سعه فضله تعالى و مزيد كرمه إصلاح ذلك كما يشير إليه قوله تعالى إِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (1).و قوله تعالى أيضا يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ (2)و أمّا ما ذكر من بعض الأفاضل من أنّ المرائى الذى يعتقد بنيّه الإخلاص أعظم ذنبا من العالم بكونه مرائيا و الغافل كما قال اللّه تعالى قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (3)،و قال جلّ شأنه أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً (4)،و لأنّهما ربّما يعتبر فإن يقبح عملهما فيتوبان،و يشد أركان بالإعاده أو القضاء،بخلاف الأوّل،ففيه ما فيه[41/ B]لأنّ الاعتقاد إذا بلغ درجه الجزم فصاحبه معذور بالعقل و النقل كالغافل غيرهما.و الآيتان واردتان فى حق الكفّار،أو كلّ مفرط مقصّر و ليستا على ظاهرهما،و التعليل الأخير-لو تمّ-لدلّ على أنّ المخطئ المعوّل على طريق معتبر أسوأ حالا من متعمّد الخطاء،و هو باطل بالضروره،هذا و لو ثقل على المصلّى-مثلا-من جهه الناس أن يصلى مأموما،أو فى غير الصف الأوّل،أو حلف غير المعروف فترك ما يثقل عليه لئلّا ينقض محلّه عند الناس،بل للتقرّب صحّ عمله لأنّ الداعى إلى الفرد الذى أتى به ليس إلّا التقرّب،و إن كان الداعى إلى ترك غيره أمر آخر و ذلك كمن ترك الوضوء،أو الاغتسال بالماء البارد دفعا لأذيّه البروده،و توضّأ بالماء الحارّ للتقرّب لا للتّلذذ بحرارته؛و ما سبق إلى بعض الأوهام من بطلان الوضوء و الغسل فى مثل هذا الفرض لفوات قصد القربه فمن الأغلاط الواضحه.

و لا فرق فى بطلان العباده بالريا بين وقوعه عمدا،أو سهوا مع العلم بحكمه،أو الجهل به و إن كان التحريم يختصّ بالعامد العالم،و الجاهل المقصّر؛و لا بين كون الرياء مستقلّا

1- ((1)) -السوره الأنفال،الآيه 29.

2- ((2)) -السوره الأحزاب،الآيه 70-71.

3- ((3)) -السوره الكهف،الآيه 103.

4- ((4)) -السوره الفاطر،الآيه 8.

أو منضما إلى قصد القربه بحيث استند العمل إليهما،سواء كان كلّ منهما أو أحدهما بحيث لو انفرد لاستند إليه الفعل أوّلا،و لا بين كون ما رائى فيه عباده مستقلّه أو غير مستقلّه كالجزء و الكيفيه،سواء رائى فيهما باعتبار نفسهما،أو باعتبار أصل العمل،و لو لم تكن الكيفيه عباده كالتستّر للصلاه فإن رائى فيها باعتبار أصل العمل كان مرائيا فيه،و إلاّ صحّ العمل.و لو دخل فى العمل ثمّ رائى فيها باعتبار أصل العمل كان مرائيا فيه،و إلاّ صحّ العمل.و لو دخل فى العمل ثمّ رائى فى جزئه باعتبار نفسه و أمكنته التدارك من غير حصول مناف صحّ،كما لو رائى فى غسل اليدين تداركه مع عدم فوات الموالات،قال الشهيد فى قواعده:«و قد يكون ابتداء النيّه إخلاصا و فى الأثناء يحصل الرياء،فيجب التحرّز عنه فإنّه مفسد للعمل.نعم لا يكلّف بضبط هواجس (۱)النفس و خواطرها بعد إيقاع النيّه فى الابتداء خالصه،فإنّ ذلک معفوّ عنه،كما جاء فى الحديث».انتهى. (۲)

و ينبغى أن يراد بإتيان العباده فى حدّ الرياء ما يعمّ الأفعال و التروک،فإنّ الرياء يتحقّق فى المقامين فإنّ المرائى قد يترک الغيبه،أو الغناء،أو استماعهما[أو]يجتنب[۴۲/ A]أكل الحرام لإراءه الناس كونه متقيا ورعا فيكون حراما كالرياء بالفعل؛و أمّا الدواعى التى لا ترجع إلى قصد الامتثال و لا الرياء فلا ريب فى بطلان العباده بها،نعم لا بأس بالإتيان بغير العبادات الموظفه بهذه الدواعى ما لم يقصد بها التوصّل إلى أمر محرّم،و ذلک كبذل المال ليعرف جوادا،و المسارعه إلى أداء الدين ليعرف وفيّا،و ترقيق الصوت،و ترک إكثار النظر فى وجوه الناس ليعرف حييّا،و ترک إكثار الضحک و الكلام و المسارعه فى المشى ليكون منها بمكينا،إلى غير ذلک؛و لو عمل للّه تعالى ليعرفه بين الناس صالحا عابدا لم يكن مرائيا.

و لو ضمّ إلى نيّه التقرّب ضميمه بحيث كان لها مدخل فى وقوع العمل،فإن كانت راجحه شرعا و قصدها لرجحانها فلا إشكال فى الصحّه كإجهار الإمام لإسماع من خلفه،

۱- (۱)) -هجس الشىء فى صدره يهجس من حدّ ضرب،هجسا:خطر بباله و وقع فى خلده... الهاجس:الخاطر،صفه غالبه غلبه الأسماء،و الجمع:الهواجس؛تاج العروس،ج ۱۷، ص ۲۵-۲۶.

۲- (۲)) -القواعد و الفوائد،ج ۱،ص ۱۲۰.

و إطاله الرکوع للحوق المتخلّف،و القیام فی صلاه الخوف للحوق الطائفه الأخری، و تخفیف الصلاه بالإسراع فی القراءه،و اختیار السور القصار مراعاه لحال أضعف المأمومین،و الإجهار بصلاه اللیل لإیقاظ النائم لها،و ترغیب غیر الراغب إلیها، و الإعلان بدفع الزکاه لیقتدی به،و ذلک لأنّ قصد التقرّب بتلک الضمائم غیر مناف لنیّه القربه بأصل العمل،بل مؤکّد لها.

و نقل عن المدارک (۱)و بعض من تأخّر عنه أنّه مع الرجحان لا خلاف فی الصحّه.

قلت: غیر بعیده فی نفسها،إلّا أنّی لم أقف علیها فی المدارک،نعم نقل الاتفاق علیه فی شرح الدروس (۲)،ثمّ ردّ النقل المذکور بأنّ جماعه أطلقوا القول بالبطلان مع الضمیمه من غیر تفصیل بین الضمیمه الراجحه و غیرها.

قلت: بل الظاهر من عبائرهم ضمّ غیر القربه إلیها،لا ضمّ مثلها إلیها لظهور أنّ ذلک لا یخرج العمل عن کونه للّه تعالی.و لا یتوهّم أنّ ذلک ینافی ما تقرّر فی محله من أصاله عدم التداخل لاختصاص ذلک بالأوامر النفسیه دون الغیریه،سواء اعتبرت مع مثلها،أو مع الأوامر النفسیّه،و إن کانت الضمیمه محرّمه،فإن کانت ریاء بطل علی المشهور،سواء کان کلّ من قصد التقرّب فی الریاء فی نفسه علّه تامّه کافیه فی صدور الفعل لو انفرد،أو علّه ناقصه مغتفره إلی انضمام الآخر إلیها[B ۴۲/]،أو کان أحدهما علّه تامّه و الآخر ناقصه لفوات الإخلاص المأمور به فی العباده،و حصول الشرک المنهی عنه فیها،و منافات تحریم الفعل لمطلوبیّته،و لقوله تعالی أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّینُ الْخٰالِصُ (۳)،و قوله علیه السّلام

«إنّ اللّه خیر شریک» (۴)؛و یأتی علی مذهب السیّد صحّه العمل فی جمیع هذه الصور.

و لو رائی لغایه شرعیه متقرّبا بها کالتمکّن من الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر کان من قبیل القسم الأوّل فیجوز،بل قد یجب؛و إن کانت الضمیمه محرّمه غیر ریائیه بأن کان

۱- ((۱)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۱۸۸.

۲- ((۲)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۸.

۳- ((۳)) -السوره الزمر،الآیه ۳.

۴- ((۴)) -انظر:المحاسن،ج ۱،ص ۲۵۲،ح ۲۷۱ و ۲۷۲.

الفعل مقدّمه لمحرّم قصد به المتوصّل إليه بطل لتحريمه المنافى لمطلوبيته،و قد حقّقناه فى محلّه،و ذلک کما لو نوى فى سيره إلى الحجّ،أو فى طوافه أو سعيه الوصول إلى محرّم من غصب،أو نظر إلى أجنبيّه،أو استماع لهو،أو نحو ذلک؛أو اغتسل لعمل سحر يتوقّف على فعل الغسل،أو رفع صوته بالأذان،أو القراءه لإعلام ذاتيه بکونه هناک لتطلبه،أو تنتظره،إلى غير ذلک.

و لو کانت الضميمه مباحه-و المراد ما يتناول المکروهه،و ما تساوى فعله و ترکه-أو رجح فعله،لکن لم يقصده لرجحانه کما لو ضمّ إلى القربه الغازى تحصيل الغنيمه، و الصائم الحميه،و المتطهّر بالماء التنظيف و التبريد أو التسخين،فعن الأکثر الصحّه و لم يثبت،نعم هو مختار المبسوط و المعتبر و الشرائع و المنتهى و الإرشاد (۱)؛و فى القواعد «صحّ على إشکال».و نقل الصحّه أيضا فى الجامع (۲)؛و قيل بالبطلان و هو خيره الإيضاح و جامع المقاصد و الروض و المسالک، (۳)و إليه ذهب المولى الأردبيلى،و حکى عن نهايه الإحکام و البيان،و جعله فى المدارک أحوط. (۴)

و تردد الشهيد قدّس سرّه فى الدروس و الذکرى (۵)؛و احتمل فى قواعده التفصيل بين ما إذا کان الباعث الأصلى هو القربه فيصحّ،و إلاّ فيبطل؛و فى الأخيره إن کانت نيّه القربه غالبه فالمتّجه الصحّه و إلاّ فمحلّ إشکال. (۶)

ص:۴۷۸

۱- (۱) -المبسوط،ج ۱، ص ۴۰؛المعتبر،ج ۱، ص ۱۴۰؛شرايع الإسلام،ج ۱، ص ۱۲؛منتهى المطلب،ج ۲، ص ۱۷؛إرشاد الأذهان،ج ۱،ص ۲۲۲.

۲- (۲) -قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۰؛الجامع الشرائع،ص ۳۵.

۳- (۳) -إيضاح الفوائد،ج ۱،ص ۳۶؛جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۰۳؛روض الجنان،ج ۱،ص ۹۵؛ مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۳۴.

۴- (۴) -مجمع الفائده،ج ۱،ص ۹۹؛نهايه الإحکام،ج ۱،ص ۳۲؛البيان،ص ۷؛مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۹۱.

۵- (۵) -الدروس الشرعيه،ج ۱،ص ۹۰؛ذکرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۳.

۶- (۶) -القواعد و الفوائد،ج ۱،ص ۸۰.

و استدل للقول الأوّل بأنّه فعل الواجب و زياده غير منافيه فيكون صحيحا،و بأنّ الضميمه حاصله و إن لم ينوها فنيّتها لاغيه،و بأنّ اللازم واجب الحصول فلا تزيد نيّته على عدمها.

و ردّ الأوّل بالمنع من عدم المنافات،كيف؟و هو مفوت للإخلاص،و منه يظهر ضعف الثانى،و ردّ الثالث تاره بالنقص بالريا لأنّ رؤيه الناس أيضا[۴۳/A]لازمه للفعل سواء نويت أم لا،و أخرى بأنّ لزومه لا يقتضى جواز قصده.

و يدلّ على القول الثانى إخلال الضميمه بالإخلاص الواجب،و حمله على الإخلاص عن الشرك خاصّه خروج عن الظاهر من غير قرينه؛و ممّا يؤيد القول الأوّل الترغيب فى الجهاد و إلى أخذ الغنائم فى قوله تعالى وَ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهٰا (۱)،و قوله عزّ شأنه وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهٰا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ (۲).و لو قصد الضميمه بالامتثال لا بنفس الفعل،فإن كانت مباحه فلا إشكال فى الصحّه كما توضّأ ليدخل السوق متطهّرا لكونه أحبّ إليه.و يظهر من جامع المقاصد (۳)اختيار البطلان فيه،و لا وجه له.و من هذا الباب ما لو قدم الصائم الصلاه ليكون حال الإفطار ساكن القلب،و إن كانت راجحه، و قصدها لرجحانها فالصحه أولى؛و إن كانت محرّمه كما لو قدم الصلاه ليكون حال التشاغل بمحرّم فارغا عن التكليف بها لئلّا يقطعه عن التشاغل به؛أو توضّأ متقرّبا لعمل سحر يتوقّف على الطهاره الشرعيه ففى الصحّه إشكال،خصوصا فى القسم الثانى.

تنبيه

قال فى الدروس:«لو ضمّ المنافى بطل.و لو ضمّ التبرّد أو غيره من اللوازم فوجهان» (۴).

قال الشارح:«المراد بالمنافى الرياء،ثم أورد عليه بأنّ القربه إن كانت قصد الامتثال فقط فجميع القصود مناف،و إن كان قصد الامتثال فى الجمله فالرياء أيضا غير مناف» (۵).

۱- ((۱)) -السوره الفتح،الآيه ۱۹.

۲- ((۲)) -السوره الفتح،الآيه ۲۰.

۳- ((۳)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۰۴.

۴- ((۴)) -الدروس الشرعيّه،ج ۱،ص ۹۰.

۵- ((۵)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۶.

أقول: إنّما عبّر من الريا بالمنافى لاقتضائه تحريم الفعل المنافى لمطلوبيته،و يمكن أن يريـد به ما يتناول ما قصـد به المحرّم أيضـا كما مرّ،و إنّما لم يعبّر عن ضـميمه التبرّد بالمنافى لتردّده فى منافاته لصـحّه العمل،فيرجع كلامه أنّ المعتبر فى قصد القربه هل هو قصدها المجرّد عن الضمائم المنافيه المطلوبيه العمل خاصّه؟فالإيراد المذكور ممّا لا مساس له به.

و ينبغى التنبه على أمور:

الأمر الأوّل: [المعتبر فى النيه]

المعتبر فى النيّه تعيين العمـل بقيوده المعتبره فى نظر العامـل كتعيين سـاير أفعـاله الاختيـاريه التى يـأتى بهـا،مع كون الباعث على الإتيـان به امتثاله تعالى،و لا يعتبر أن يناجى قلبه بألفاظها كأن يحـدّث نفسه بأنّه يتوضّأ لرفع الحـدث[۴۳/ B]،أو استباحه الصلاه لنـدبه،أو وجوبه قربه إلى اللّه،و إن أوهمه بعض عبائر الأصـحاب،لأنّ تصوّر الألفاظ كالنطق بها ليس من النيّه،و إلاّ لتعذّرت النيّه فى حقّ من لا يعرف شـيئا من الألفاظ كالأخرس،و لا اسـتحضار صوره العمل بقيوده المعتبره؛و الـداعى بمعنى تصوّرها تفصـيلا كمـا يظهر من المبسـوط و الغنيه و الوسـيله (۱)و غيرهـا،لأنّ المعتبر فى تعيين العمـل تميّزه عمّا عـداه و لو إجمالا،و فى الـداعى وجوده لا تصوّره.

و بـالجمله فالأدلّه التى دلّت على اعتبـار النيّه فى العبادات إنّما دلّت عليه بالمعنى الأوّل،و لو كان المراد هو المعنى الأخير لتكرّر بيانه فى الأخبار لعموم البلوى به،مع أنّا لم نجـد فيها ما يشـعر باعتبار ذلك فى شـىء من العبادات،نعم روى الصدوق فى العلل و العيون عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السّلام قال:

«إنّما يرفع اليدان (۲)بالتكبير -إلى أن قال-

و لأنّ فى رفع اليدين إحضار النيّه و إقبال القلب على ما قال و قصد» ، (۳)فإنّ الظاهر من النيّه

۱- ((۱)) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹؛غنيه النزوع،ص ۵۳؛الوسيله،ص ۵۱.

۲- ((۲)) -فى المصدر المطبوع«لأنّ رفع اليدين»بدل«إنّما يرفع اليدان».

۳- ((۳)) -علل الشرائع،ج ۱،ص ۲۶۴؛عيون أخبار الرضا عليه السّلام،ج ۱،ص ۱۱۷.

نيّه الصّلاه،و إحضار النّيه إخطارها بالبال،و هو معنى إقبال القلب على ما قصد إن أريد ما قصده من فعل الصلاه.

و يتمّ الكلام فى نيّه غير الصلاه من العبادات بعدم القول بالفرق.

و يمكن حمل الإحضار و الإقبال على التنبّه للنيّه و الالتفات إليها،و إن لم يكن بطريق حديث النفس،بل هو الظاهر من اللفظين مع أنّ الظاهر من قوله

«على ما قال و قصد» ، ما قاله و قصده من تكبيره تعمّ دون الصلاه لوحده الموصول،و اختصاص القول بالتكبير و إضمار الموصول فى الثانى،أو حمل القول على القصد بعيد،و حينئذ فيحتمل أن يكون المراد بالنيّه نيّه تكبيره تعالى بصيغه التكبير فيكون الجمله الثانيه توضيحا للأولى؛و فيه تكلّف،فالمتّجه إذن استحباب إحضار النّيه فى أوّل العمل بمعنى التنبيه لها و الالتفات إليها،و إن لم يكن بطريق حديث النفس عملا بظاهر الروايه لقصورها عن إفاده الوجوب و خروجا عن شبهه خلاف لإمكان حمل كلام القائلين بالإخطار كلّا أو بعضا عليه دون حديث النفس.و ممّا يفيد القطع بعدم اشتراطه جريان السيره القطعيه من المتعبّدين [۴۴/ A]فى جميع الأعصار فى أصناف العبادات كالجهاد،و الزياره،و الصدقه، و التعقيب،و قراءه الأدعيه،و تلاوه القرآن،و قضاء حوائج الإخوان،و التعليم،و التعلّم، و التكسّب الراجح،و غير ذلك على عدم مراعات ذلك،و من الواضح أنّ الصلاه،و الزكاه، و الحج و الاعتكاف و الطهارات مشاركه لها فى الحكم.

الأمر الثانى: [فى استدامه النيه]

يجب استدامه النيّه إلى الفراغ بلا خلاف (۱)،و فسّرت فى المشهور بعدم نيّه الخلاف، و فسّرها الشهيد بالبقاء على حكمها و العزم على مقتضاها،قال:«لأنّ الاستدامه الفعليه ممّا يمتنع أو يتعسّر-ثمّ نقل التفسير المشهور و قال-كأنه بناء منهم على أنّ الباقى مستغن عن المؤثّر» (۲).

۱- (۱) -انظر:مصابيح الظلام،ج ۳،ص ۳۷۲-۳۷۳.

۲- (۲) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۰.

و اعترضه فی المدارک أوّلا: ب«أن ما فسّر به الاستدامه الحکمیه(من العزم) (۱)هو [بعینه معنی] (۲)الاستدامه الفعلیه و قد نفاها.

و ثانیا: بأنّه یقتضی بطلان عباده الذاهل عن العزم فی أثناء العباده و هو باطل قطعا.

و ثالثا: بأنّ ما ذکره من البناء(علی مسأله استغناء الباقی) (۳)غیر مستقیم،فإنّ أسباب الشرع علامات و معرّفات لا-علل حقیقیه،فیمکن القول بعدم الاستغناء عن المؤثّر مع عدم اشتراط الاستدامه مطلقا،فضلا علی الاکتفاء بالحکمیه» (۴).

أقول: و الجواب عن الأولین:أنّ قوله«و العزم»عطف علی الحکم،و المراد البقاء علی العزم السابق،و إن حصل الذهول عنه فإنّه لا ینافی بقاءه،و به یظهر الفرق بین الاستدامه الفعلیه و الحکمیه فإنّ التنبّه للعزم معتبر فی الأوّل علی ما یظهر من کلامه دون الثانی، و کذا یظهر صحّه عمل الذاهل عن العزم فی الأثناء مع بقائه.

و عن الثالث:أنّ لا یرید أنّ بقاء حکم العزم مبنیّ علی مسأله استغناء الباقی،و إنّما یرید أنّ بقاء العزم السابق ممّا یعتبر فی صحّه العمل،و اکتفائهم بعدم نیّه الخلاف مبنیّ علی أنّ العزم إذا وجد استمرّ ما لم یرفع بإیجاد ضدّه من نیّه الخلاف،فاکتفوا عن ذکره بذکر لازمه،نعم یتّجه أن یقال بناء مقالتهم فی المسأله علی القول باستغناء الباقی عن المؤثّر مع أنّه متضح الفساد،کما تقرّر فی محلّه غیر متعیّن لإمکان القول بالحاجه،و منع [B ۴۴/]اشتراط بقاء العزم فی صحّه العمل،أو منع کون العبد مؤثّرا حقیقیا بجواز کونه مؤثّرا إعدادیا کما فی بیان الملکات و الأحوال الکسبیه،فلا یلزم من زوال تأثیره زوال الأثر،و لعلّه علی هذین الوجهین أشار بأدات التشکیک.

و التحقیق: أنّ الاستدامه الحکیمه فی الأفعال الغیر المستمرّه عباره عن بقاء العزم السابق کما ذکره الشهید قدّس سرّه؛و ما ذکره غیره من عدم نیّه الخلاف یستلزمه لظهور الأفعال التی تصدر فی البین أفعال اختیاریه،و هی ممّا یمتنع صدورها بدون العزم.و الداعی

۱- ((۱)) -لیستا فی المصدر المطبوع.

۲- ((۲)) -أضفناها من المصدر المطبوع.

۳- ((۳)) -لیستا فی المصدر المطبوع.

۴- ((۴)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۱۹۲-۱۹۳.

الفعلین إمّا التنبّه لهما،فممّا لا مدخل له فی النّیه عندنا لا ابتداء و لا استدامه،نعم من اعتبر فی النّیه الإخطار فإنّما یعتبر ابتداء لا استدامه لتعذّره أو لتعسّره،و أمّا الأفعال المستمرّه کالکون فی المسجد للاعتکاف،و التروک کما فی الصوم فاعتبار بقاء العزم فیها إلی آخر العلم غیر واضح لزواله عند الدخول عنه بالکلیه،إلاّ أن یعتبر العزم علی الکون أو الترک عند التذکّر،و سیأتی تتمّه الکلام فی ذلک فی محلّه إن شاء اللّه تعالی.

فروع

[الفرع]الأوّل:

لو عزم فی أثناء الوضوء علی إبطاله،ثمّ عزم علی إتمامه،صحّ مع عدم فوات الموالات،و لو أتی ببعض أفعاله حینئذ قبل العود إلی العزم السابق أعاد ذلک البعض مع عدم فوات الموالات.و لو عزم أوّلا علی الإبطال،أو تردّد فیه بطل مطلقا لعدم کونه ناویا له حقیقه،نعم لو کان تردّده فیه لتردّده فی طریان مانع اضطراری عقلی،أو شرعی فی أثنائه صحّ.و لو وجد ماء قلیلا،و شکّ فی کفایته لأفعال الوضوء صحّ الدخول فیه مع الیأس عن إصابه غیره فی الوقت،و بدونه إشکال. (۱)

[الفرع]الثانی:

لو نوی الرفع بوضوئه الرافع،ثمّ عدل عنه فی الأثناء أجری فیه ما مرّ فی نیّه عدم الرفع بالرافع أوّلا،سواء عدل عنه إلی عدم الرفع مطلقا أو لحدث خاص،نعم لو ظنّ دائم الحدث فتره فنوی الرفع فانکشف الخلاف عدل إلی عدم الرفع و لا إشکال.

[الفرع]الثالث:

لو نوی بوضوئه استباحه[A ۴۵/]الصلاه،ثمّ عدل عن فعلها فی أثنائه، فإن قلنا بأنّه لا یشترط فی استباحتها إراده فعلها فلا إشکال فی بقائه علی نیّه الاستباحه؛ و إن منعنا منه احتمل البطلان إن قلنا باشتراط نیّه الاستباحه،و لو علی وجه التخییر بینه و بین نیّه الرفع؛و علی المختار من عدم الاشتراط لا إشکال فی الصحّه.و لو توضّأ لتلاوه القرآن،ثمّ نوی الاستباحه به فی الأثناء فعلی المختار من حصول الاستباحه،و إن لم

۱- (۱) -«هذا مع عدم شکّ بإضافه فتره أخری فی أثناء الوقت و إنّما ترکنا هذا القید لوضوحه»؛منه دام ظلّه العالی.

یقصدها به کان له ذلک و لا إشکال؛و علی القول الآخر لا یحصل به الاستباحه،فیجری فیه ما مرّ فیما لو نوی الاستباحه بغیر المبیح أو عدم الاستباحه بالمبیح.

[الفرع]الرّابع:

لو نوی بوضوئه الوجوب أو الندب.ثمّ عدل إلی الآخر مع بقاء الوصف الأوّل و انتفاء الثانی،فیه ما مرّ فیما لو نوی ذلک فی أوّل الوضوء؛و إن کان مع زوال الوصف کما لو نوی بوضوئه الوجوب للصلاه الواجبه فعدل فی الأثناء إلی الندب لفعل النافله به خاصّه،أو نوی الندب لظنّه عدم دخول الوقت،ثمّ انکشف الخلاف فی الأثناء فعدل إلی الوجوب صحّ.و لو تعمّد البقاء حینئذ علی النیّه السابقه جری فیه ما مرّ فیما لو نوی خلاف الوجه الثابت فی حقّه فی أوّل الوضوء؛و کذا الحال فیما لو استمرّ علی نیّه الرفع حیث ینکشف عدمه فی الأثناء.

[الأمر]الثالث: [فی الوضوء للتأهب]

یستحب الوضوء للفریضه قبل دخول وقتها علی المشهور،و یسمّی بالتأهّب،فإذا توضّأ هذا الوضوء ندبا فدخل وقت الفریضه فی أثنائه لم یبطل وضوؤه و وجب الإتمام علیه؛

أمّا الأوّل فلأنّ دخول وقت الواجب المشروط به مؤکّد لمقتضی الصحّه لا مناف له، و لعدم تحرز السلف عن الوضوء عند دخول الوقت،و عدم مبالاتهم به لو اتّفق فی الأثناء، و لخلوّ الأخبار عنه،و لضبط الفقهاء الموانع [(1)]و عدم عدّهم ذلک منها،و لإطلاقهم کالنصّ بجواز تفریق غسل الأعضاء للموانع فی غسل الجنابه من غیر تقیید له بما إذا لم یصادف دخول الوقت فی الأثناء مع مصیر کثیر منهم علی نفی وجوبه النفسی.

و أمّا الثانی فواضح ممّا حقّقناه فی محلّه من وجوب مقدّمه الواجب؛[B ۴۵/]و قوّی العلاّمه فی التذکره و القواعد الاستیناف [(2)]؛و علّله فی کشف اللثام [(3)]بوجوب الطهاره علیه

۱- ((۱)) -فی المخطوطه«للمانع»بدل«المانع».

۲- ((۲)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۸؛قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۱.

۳- ((۳)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۲۴.

بـدخول الوقت،و امتنـاع المنـدوبه ممّن عليه واجبه،و إحـداث نيّه الوجوب فى البـاقى خـاصّه لأنّـه تبعيض للطهاره؛و اسـتقربه فى الإيضاح. (۱)ثمّ احتمـل فى التـذكره الإتمـام لوقوعه مشـروعا قال:«فيحتمل الاسـتمرار على النّيه و العـدول إلى الوجوب»؛و قوّى الأخير فى جامع المقاصد لأصاله الصـحّه فيما مضى و العمل بمقتضى الخطاب فيما بقى قال:«و العمل على الأوّل» (۲)؛و الذكرى قرب الاستيناف لأنّها عباده واحده قال:«و لو لم نعتبر الوجه لم توجب الاستيناف» (۳).

أقول: بل التحقيق صـحّه الوضوء على القولين،خصوصا عند من جوّز تفريق النّيه على الأعضاء كما استقربه فى التذكره و القواعد على ما يأتى.غايه ما فى الباب أن يأتى على القول باعتبار نيّه الوجه،وجوب نيّه الوجوب عند ثبوت دخول الوقت.

نعم هنا إشـكال يخطر بالبال لا بأس التنبيه عليه و على رفعه،و هو أنّ الوضوء عباده واحـده،و قـد تقرّر فى محلّه أنّ صـحّه العباده عباره عن موافقتها لأمر الشارع الإيجابى أو الندبى،و هذا الوضوء لا يوافق أحدهما فيبطل؛أمّا أنّه لا يوافق الأمر الإيجابى،فلحدوثه فى أثناء الوضوء فلا يتعلّق بالأجزاء المتقـدّمه لامتناع تعلّق الأمر اللاحق بالفعل السابق، و ما يتعلّق الأمر ببعضه لا يتعلّق بكلّه؛و أمّا أنّه لا يوافق الأمر الندبى فلارتفاعه فى أثناء الوضوء،و الموافقه فرع البقاء.

و الجواب: أنّ المعتبر فى الصـحّه موافقه الطلب الشـرعى فى الجمله،سواء كان إيجابا أو ندبا كما هو الغالب،أو ندبا و إيجابا كما فى المقام،و مثله المنـدوبات التى يجب إتمامها بعـد التلبّس بها كالنافله عنـد من يمنع من قطعها،و الحـج المنـدوب،و الاعتكاف المندوب بعد مضىّ يومين منه،إلى غير ذلك.

و توضيح ذلك: إنّا إن جعلنا الطلب تمام حقيقه أفراده،و المنع من الترك و عدمه من

۱- (۱)) -إيضاح الفوائد،ج ۱،ص ۳۸.

۲- (۲)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۱.

۳- (۳)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۶.

عوارضه الطاريه عليه،فلا إشكال أصلا لاتّحاد فرد الطلب الذى يوافقه الفعل،و إن اختلفت قيوده و صفاته بحسب اختلاف الحالين كما أنّها قد تختلف لجهات (۱)أخرى كما لو تأكّد الوجوب أو الاستحباب فى أثناء العمل،أو انقلب النفسى تخييريا،أو العينى كفائيا، أو العكس المحال؛و إن منعنا كون الطلب تمام حقيقه أفراده لكونه مختلفا فيها بالشدّه و الضعف.و قد تقرّر عند جماعه من المحقّقين أنّ ما هو كذلك فالقوى منه نوع،و الضعيف نوع آخر فحينئذ إن قلنا بأنّ زوال الفصل لا يستلزم زوال الجنس إذا تعقّبه بالنسبه إلى الأحكام التى هى من الأنواع البسيطه فنقول المعتبر فى الصحّه موافقه الطلب،سواء اتّحد تحصله أم تعدّد،و لو لا ذلك لم يعقل الصحّه على القول بأنّ بقاء الطلب عباره عن تعاقب الأمثال.و من هنا يتبيّن الحال فيما لو بلغ الصبى فى أثناء الطهاره بما لا يفسدها فإنّ طهارته صحيحه بناء على ما مرّ إن جعلنا عباداته شرعيه،كما هو الظاهر فيكون طهاراته رافعه و مبيحه؛و إن جعلناها تمرينيه بطلت.

و اعلم إنّ بعض الأفاضل صرّح بحرمه إبطال الوضوء بعد التلبّس به،لعموم تحريم إبطال العمل؛و عليه لا يتصوّر الوجه الذى ذكروه (۲)للاستيناف،ثمّ يلزم على قولهم عدم جواز الدخول فى الطهاره المندوبه إذا علم المكلّف أو ظنّ بدخول الوقت قبل الإتمام لقصده القربه بعمل فاسد فيكون تشريعا.

[الأمر]الرابع [:حكم تفريق الوضوء على اعضائه]

لا يجوز تفريق النيه على الأعضاء بأن يقصد عند غسل الوجه غسله خاصّه،ثمّ عند

۱- ((۱)) -فى المخطوطه«الجهات»بدل«لجهات».

۲- ((۲)) -العباره فى المخطوطه هكذا:«الوجه الذكرى ذكروه...».

غسل الید غسلها خاصّه،و هکذا وفاقا لجماعه (1)و خلافا للعلاّمه فی التذکره و المنتهی و القواعد،و شارح الدروس،و ظاهر کشف اللثام فذهبوا إلی جواز التفریق (2).

لنا: أنّ المجموع عمل واحد فلا بدّ من تعلّق القصد بإتیان المجموع عند التلبّس به کالصلاه و الصیام و الاعتکاف.و فرق العلامه فی التذکره و المنتهی بأن الصلاه یرتبط بعضها ببعض بخلاف أرکان الطهاره،ممّا لا وجه له کأنّ ارتباط الأبعاض[B ۴۶/]فی المقامین سواء،و هذا علی ما نختاره فی النیّه من أنّها تعیین العمل و لو إجمالا مع داعی القربه واضح جدّا،إذ لا سبیل للمکلّف إلی قصد القربه،و لا رفع الحدث و لا الاستباحه بغسل الوجه إلاّ إذا کان حین غسله ناویا للإتیان بالباقی فیکون ناویا للجمله فإنّ غسل الوجه بمجرّده غیر مطلوب شرعا،و لا یترتّب علیه الرفع و الإباحه قطعا.و کذا علی القول بالإخطار إذا تجرّد نیّه غسل الوجه عن نیّه الجمله مطلقا؛و أمّا إذا اشتملت علی نیّتها علی الوجه المختار فربّما أمکن القول بجواز تبعیض الإخطار علی الأفعال لتمکّن التکلّف حینئذ من قصد القرینه و الرفع و الاستباحه بکلّ فعل لکونه حینئذ مطلوبا،و له مدخل الرفع و الاستباحه فیکون ذلک علی المختار مؤکّدا للاستدامه الحکمیه.

لکن تصحیح ذلک علی القول بأنّ حقیقه النیّه هی الإخطار مشکل علی جواز التفریق بأنّه إذا صحّ غسل الوجه لنیّته فی ضمن نیّه المجموع فصحّته بنیّه خاصّه به أولی.

و فیه: أن نیّته فی ضمن المجموع نیّته للعمل المطلوب علی الوجه المطلوب فیصحّ، بخلاف ما لو نواه منفردا؛و زاد فی کشف اللثام«أنّ الوضوء أفعال مخصوصه و لا دلیل علی نیّتها جمله» (3)،و ذکر مثله شارح الدروس (4).و فیه أنّها عباده من حیث الجمله فإذا لم ینوها کذلک لم یکن ناویا للعباده.

۱- ((۱)) -انظر:مفتاح الکرامه،ج ۲،ص ۳۵۱-۳۵۲؛جواهر الکلام،ج ۲،ص ۲۰۱.

۲- ((۲)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۶؛منتهی المطلب،ج ۲،ص ۱۹؛قواعد الأحکام،ج ۱، ص ۲۰۱؛مشارق الشموس،ص ۹۸؛کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۱۹.

۳- ((۳)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۲۰.

۴- ((۴)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۹۸.

و لو فرّق نيّه الرفع و الاستباحه على الأعضاء بأن قصد بغسل الوجه رفع الحدث عنه و استباحه المس به مثلا،فإن أخذ ذلک قيدا للوضوء بأن قصد الوضوء المشروع على هذا الوجه فالظاهر بطلانه لتعلّق قصده بأمر غير مشروع،لأنّ الحدث شرعا لاحق لتمام البدن لا يرتفع إلاّ بعد الإتيان بتمام الأفعال،و إلاّ صحّ و لغى قصده.

تذنيب فى مسأله تداخل الأغسال

لا بأس بتذييل المباحث المتقدمه بمسأله التداخل فنقول:لا خلاف فى تداخل الأحداث الموجبه للوضوء بمعنى أنّه يكفى لها وضوء واحد،سواء كانت موجبه للوضوء فقط،أو له[A ۴۷/]و للغسل،أو كانت مشتمله على النوعين.و أمّا الأحداث الموجبه للغسل فإن كانت من نوع واحد فلا-خلاف فى تداخلها أيضا بمعنى أنّه يجزى عنها غسل واحد،كما لو تعدّد سبب الجنابه كالالتقاء و الإنزال فإنّه يجزى عنها غسل واحد.

و التداخل فى هذين القسمين عزيمه بالإجماع،فإن اختلف النوع فقد حكى فيه بعض المتأخّرين أقوالا أربعه؛التداخل مطلقا،و عدمه مطلقا،و التداخل مع انضمام الواجب، و التداخل لا مع انضمامه؛و بعض هذه الأقوال ممّا لم أقف على قائلها،و هناک أقوال لم يتصدّ هذا الناقل لذكرها؛ و تفصيل الكلام فى المقام أنّ الأغسال،إمّا أن تكون واجبه،أو مندوبه،أو يكون بعضها واجبا و بعضها مندوبا فالأقسام ثلاثه:

[القسم]الأول[من الأغسال الثالثه]:

[القسم]الأول:أن يكون الأغسال واجبه؛و التداخل هنا صور:

[الصوره]الأولى:أن يغتسل غسلا واحدا متقرّبا إلى اللّه تعالى من غير أن ينوى شيئا

من الأسباب،

ففى إجزائه عمّا فى ذمّته قولان فظاهر العباره الّتى حكيناها سابقا عن النهايه الإجزاء،و هى قوله:«و متى نوى الإنسان بالطهاره القربه جاز أن يدخل بها فى صلاه النوافل و الفرائض» (۱)؛و هذا القول مغزى إلى المرتضى أيضا،و ظاهر الخلاف

۱- (۱) -النهايه،ص ۱۵.

البطلان لأنّه قال:«إذا اغتسل غسلا واحدا و لا ينوى غسل الجنابه و الجمعه فإنّه لا يجزى عنهما»و حكاه عن الشافعى (۱)،و استدلّ عليه بأنّ الوضوء و الغسل لا بدّ فيهما من نيّه فإذا لم ينو لم يجز،و اختار هذا القول فى المنتهى. (۲)و فى المختلف حكى قول الخلاف و جعله مبتيا على اشتراط نيّه السبب[و]قال:«و إن لم يكن شرطا فإذا نوى غسلا مطلقا أجزأ عن الجنابه إن نوى الوجوب،و عن الجمعه إن نوى الندب» (۳)،و ظاهره التردد فى اشتراط نيّه السبب،و إن جزم باشتراط نيّه الوجه؛و كيف كان ففى القول الأوّل قوّه،و طريق الاحتياط واضح.

[الصوره]الثانيه:أن ينوى الجميع بغسل واحد،

و لا إشكال حينئذ فى التداخل بمعنى رفع الغسل الواحد[۴۷/B]جميع الأحداث المنوى به رفعها،إن كان الجميع صالحا للرفع،و إن لم يكن بعضها قابلا للرفع كالاستحاضه المستمرّه أفاد الاستباحه بالنسبه إليه، و الرفع بالنّسبه إلى غيره،و يسقط الوضوء معها على القول بوجوبه مع غير غسل الجنابه إن كان فيها غسل جنابه لقيامه مقام الوضوء،و لم نقف فى المسأله على مخالف عدا ما مرّ من نقل بعض المتأخّرين قولا بعدم التداخل مطلقا و هو مع شذوذه و عدم معلوميّه قائله، مخالف للنّصوص المستفيضه؛ففى الصحيح أو الحسن بإبراهيم بن هاشم،عن حريز،عن زراره قال:

«إذا اغتسلت بعد طلوع الفجر أجزأك غسلك ذلك للجنابه،و الجمعه،و عرفه، و النحر،و الذبح،و الزياره فإذا اجتمعت(للّه) (۴)عليك حقوق أجزأها عند غسل واحد،قال ثمّ قال:و كذلك المرأه يجزيها غسل واحد بجنابتها و إحرامها و جمعتها و غسلها من

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۱،ص ۲۲۱،م ۱۹۰؛و انظر المجموع،ج ۱،ص ۳۲۵.

۲- ((۲)) -منتهى المطلب،ج ۲،ص ۴۸۰.

۳- ((۳)) -مختلف الشيعه،ج ۱،ص ۱۵۶-۱۵۷،م ۱۰۸.

۴- ((۴)) -غير موجود فى المصدر المطبوع.

حیضها و عیدها» (۱)؛و لا یضرّ الإضمار لظهور أنّ مثل هذا الراوی لا یروی عن غیر الإمام؛ و رواه فی التهذیب فی الخبر بعلی بن السندی (۲)،و لم یوثقه غیر نصر بن الصباح (۳)عن حریز،عن زراره عن أحدهما علیهما السّلام (۴)؛و نقله فی السرائر عن کتاب حریز عن زراره عن أحدهما علیهما السّلام (۵)و قال:«کتاب حریز أصل معتمد معمول علیه» (۶).

و فی صحیحه عبد اللّه بن سنان عن أبی عبد اللّه علیه السّلام

عن المرأه تحیض و هی جنب هل علیها غسل الجنابه؟قال:غسل الجنابه و الحیض واحد. (۷)

و فی موثقه زراره عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

«إذا حاضت المرأه و هی جنب أجزأها غسل واحد» (۸).

و فی موثقه أبی بصیر عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«سئل عن رجل أصاب من امرأته،ثمّ حاضت قبل أن تغتسل؟قال:تجعله غسلا واحدا» . (۹)

و فی موثقه حجّاج الخشّاب قال:[۴۸/A]

«سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن رجل وقع علی امرأته فطمثت بعد ما فرغ أ تجعله غسلا واحدا إذا طهرت،أو تغتسل مرّتین؟قال:تجعله غسلا واحدا عند طهرها» (۱۰).

۱- ((۱)) -الکافی،ج ۳،ص ۴۱،ح ۱.

۲- ((۲)) -علیّ بن السندی:قال الکشی:«قال نصر بن الصباح:علیّ بن إسماعیل،ثقه،و هو علیّ بن السندی».و قَبِل الوحید کلام الکشی و لکن المحقّق الخوئی ذهب إلی التعدّد(معجم الرجال الحدیث،ج ۱۲، ص ۳۰۲، الرقم ۷۹۵۲)؛روی عنه(علی بن السندی)محمّد بن أحمد بن یحیی فی نوادر الحکمه،و لم یستثنه ابن الولید عن روایاته و له أربع و ثمانون روایه فی الکتب الأربعه.راجع:نقد الرجال،ج ۳، ص ۲۳۱،الرقم ۳۵۰۸ و ص ۲۶۳،الرقم ۳۵۸۱ و ص ۲۶۷، الرقم ۳۵۹۴؛منتهی المقال،ج ۵،ص ۲۰،الرقم ۲۰۳۶.

۳- ((۳)) -انظر:اختیار معرفه الرجال،ص ۴۹۴،الرقم ۱۱۱۹.

۴- ((۴)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۱۰۳،ح ۲۷۹.

۵- ((۵)) -السرائر،ج ۳،ص ۵۸۸.

۶- ((۶)) -نفس المصدر،ص ۵۸۹.

۷- ((۷)) -الکافی،ج ۳،ص ۸۳،ح ۲.

۸- ((۸)) -تهذیب،ج ۱،ص ۳۹۵،ح ۱۲۲۵.

٩- (٩)) -نفس المصدر،ص ٣٩٥،ح ١٢٢٦.

١٠- (١٠)) -نفس المصدر،ص ٣٩٥،ح ١٢٢٧.

و فی موثقه عمّار عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«سألته عن المرأه یواقعها زوجها ثمّ تحیض قبل أن تغتسل؟قال إن شاءت أن تغتسل فعلت،و إن لم تفعل لیس علیها شیء فإذا طهرت اغتسلت غسلا واحدا للحیض و الجنابه» . (۱)

و فی مرسله جمیل عن أحدهما علیهما السّلام أنّه قال:

«إذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر أجزأ عنه ذلک الغسل من کلّ غسل یلزمه ذلک الیوم» . (۲)

و هذه الروایات و إن دلّت صریحا علی تداخل بعض الأغسال إلاّ أنّ قوله علیه السّلام فی الصّحیحه الأولی:

«و إذا اجتمعت للّه علیک حقوق أجزأها عند غسل واحد» یدلّ بعمومه علی ثبوت التداخل فی الأقسام الثلاثه فیستفاد منه أنّ الأغسال المذکوره فیها إنّما وردت علی سبیل التمثیل؛و لا یقدح فی ذلک کون الخطاب فیها للرجل؛و عدم تحقّق الأغسال الثلاثه فی حقّه لدلاله ذیلها علی مساوات المرأه للرجل،و ذکر أغسال خاصّه فی حقّها لا یقتضی الاختصاص،بل المستفاد من السیاق أنّ ذکر ذلک من باب التمثیل؛و معنی اجتماع حقوق،اجتماع تکالیف متعلّقه برفع أحداث،و تحصیل نزاهات و نظافات؛ و معنی إجزاء غسل واحد لها قیامه بإفادتها کالأغسال المتعدّده عند عدم الاجتماع؛ و یحتمل أن یراد باجتماع حقوق،اجتماع تکالیف متعلّقه بأغسالٍ لأسباب.

و استدلّ فی شرح الدّروس بصحیحه زراره عن أبی جعفر علیه السّلام

«فی میّت مات و هو جنب؟قال:یغسل غسلا واحدا یجزی ذلک للجنابه و لغسل المیّت لأنّهما حرمتان اجتمعا فی حرمه واحده» (۳)[B ۴۸/]قال:«وجه الاستدلال بالروایه من حیث تعلیله علیه السّلام بقوله- لأنهما حرمتان-لأنّه علم» (۴)،و لا یخفی ما فیه لمنع العموم إذ لا دلاله للتعلیل علی اجتماع کلّ حرمتین،بل الحرمتین المذکورتین.

و یظهر من الشهید تداخل الغسل الرافع مع الرافع دون المبیح و إن نواهما،و سیأتی

۱- ((۱)) -نفس المصدر،ص ۳۹۶،ح ۱۲۲۹.

۲- ((۲)) -الکافی،ج ۳،ص ۴۱،ح ۱.

۳- ((۳)) -نفس المصدر،ص ۱۵۴،ح ۱.

۴- ((۴)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۶۲.

نقل كلامه فی الصوره الثالثه.و فی حکم نیّه الجمیع نیّه رفع الحدث أو الاستباحه،و به صرّح فی المعتبر،ثمّ إن لم تکن فی الأحداث جنابه فلا إشکال فی وجوب الوضوء مع الغسل بناء علی وجوبه لها کما هو المشهور،و إن کان معها جنابه سقط الوضوء إلی ظاهر کلامهم،ثمّ قال (۱):«فإن حصل الإجماع فلا بحث،و إن لم یحصل فلا یخلوا من إشکال لأنّ هذا الغسل کما یصدق علیه غسل جنابه یصدق علیه غیره أیضا،و کما ورد الأثر بعدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه کذلک ورد بوجوبه مع غیره علی زعمهم فحینئذ یحصل التعارض بین الآثار فتتساقط،و یبقی عموم آیه الوضوء بحاله إلاّ أن یمنع العموم کما مرّ مرارا»،انتهی. (۲)

أقول: إن فهم من الأخبار الدالّه علی عدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه،مجرّد عدم وجوبه لأجل الجنابه فهی لا تدلّ علی عدم وجوبه للأحداث الصغریات المجامعه معها أیضا،و لا أظنّ المستشکل المذکور یلتزم بذلک لبعده عن مساق تلک الأخبار جدّا، بل هی صریحه فی خلافه؛و إن فهم منها عدم وجوبه لها،و لأسبابه الموجبه له معها-کما هو الظاهر منها-سقط الإشکال المذکور،[و]أن یکون حینئذ ما دلّ علی عدم وجوبه مع غسل الجنابه أخصّ مطلقا ممّا دلّ علی وجوبه لأسبابه فیتعیّن تخصیصه به؛و مع الإعراض عن ذلک فالعامّان المتعارضان إنّما یتساقطان إذا فقد المرجّح لا معه،و لا ریب أنّ ما دلّ علی عدم وجوب الوضوء مع غسل الجنابه معتضد بالشهره العظیمه،إن لم تکن إجماعا فیتعیّن ترجیحه.و أمّا الآیه فهی وارده فی حقّ غیر الجنب کما یدلّ علیه ذیلها فلا تدلّ علی ما زعمه.

[الصوره]الثالثه:أن ینوی[A ۴۹/]بغسل واحد رفع البعض،

فإن کان جنابه أجزأ نیّه رفعها عن الباقی،وفاقا للمبسوط و المعتبر و التذکره و التحریر و القواعد و موضع من

ص:۴۹۲

۱- ((۱)) -أی شارح الدروس.

۲- ((۲)) -نفس المصدر،ص ۶۲.

الـذكرى و المدارك و غيرها (۱)؛و بالجمله هو المشـهور بين الأصـحاب كما فى المدارك و الذخيره (۲)،و فى السرائر و جامع المقاصد الإجماع عليه. (۳)

و يدلّ عليه إطلاق روايات المتقدّمه ما عدا روايه عمّار،و لا يعارضها عموم قوله:

«إنّما الأعمال بالنيّات» (۴)،و قوله:

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى» (۵)لأنّ الغسل عمل واحد،و قد حصـلت نيّته،و ليس بأعمال متعدده بحسب تعدد الأسباب حتى يحتاج كلّ منها على نيّه تميّزه عمّا عـداه،و إلاّ لامتنع التـداخل؛و أمّا رفع كلّ حـدث من تلك الأحـداث،بناء على تعدد أنواعها-كما هو الظـاهر-فإنّمـا هو من خواصّ الغسـل و آثاره المترتبه عليه عنـد مصارفته،و عـدم المانع من رفعه،و ليس منوّعا للغسل و مصيّرا له أعمالا متعدده، كالطهاره المنوى بها استباحه الصـلاه أو المسّ؛و بالجمله فالمسـتفاد من الروايات أنّ الأعمال تتشـخّص و تتمايز بـالنيّه،لاـ أنّ كـلّ عمـل يترتّب عليه آثار متعـدده يحتاج ترتّب كلّ أثر منها عليه على نيّته بحيث إذا لم ينوه لم يترتّب عليه،مع أنّ الذى نحتاج إليه فى المقام كون الغسل المبيح عملا واحدا لا مطلق الغسل.

ثمّ لو سلّم التعارض فالنسبه بينهما عموم من وجه فالترجيح لعموم هذه الأخبار لاعتضادها بالشهره العظيمه و الإجماع المحكى؛و أمّا قوله عليه السّلام فى موثقه عمّار المتقدّمه

«اغتسـلت غسلا واحدا للحيض و الجنابه» فمحمول-بقرينه ما مرّ-على كونه مجزيا لهما،أو على وجوب ذلك على التخيير،و الفرد الآخر اغتسالها للجنابه خاصّه.و كذا

۱- ((۱)) -المبسـوط،ج ۱، ص ۳۹؛المعتبر،ج ۱، ص ۳۶۱؛تـذكره الفقهاء،ج ۲، ص ۱۴۷؛ تحرير الأحكـام،ج ۱، ص ۹۴؛قواعد الأحكام،ج ۱،ص ۱۷۹؛ذكرى الشيعه،ج ۱،ص ۲۰۴؛ مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۱۹۴،و انظر:مفتاح الكرامه،ج ۱،ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲- ((۲)) -ذخيره المعاد،ج ۱،ص ۸.

۳- ((۳)) -السرائر،ج ۱،ص ۱۲۳؛جامع المقاصد،ج ۱،ص ۸۶-۸۷.

۴- ((۴)) -أمالى الطوسى،ص ۸۸۳،ح ۱۰؛وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۴۸،ح ۱۰.

۵- ((۵)) -أمالى الطوسى،ص ۸۸۳،ح ۱۰؛وسائل الشيعه،ج ۱،ص ۴۸،ح ۱۰.

«تجعله غسلا واحدا» ؛و لا-فرق فیما مرّ بین أن یضمّ إلی الجنابه رفع بعض ما عداها-کما لو کان علیها الأغسال الخمسه فنوت الجنابه و الحیض مثلا-،أولا؛و لو نوی غیر الجنابه مع تحقّقها کالمسّ و الحیض أجزأ عن المنوی علی الأقوی،و الظاهر أنّه المشهور،بل لم أقف فیه علی مخالف إلاّ العلاّمه فی التذکره حیث استشکل فی ارتفاع المنوی معلّلا بعدم ارتفاعه[/۴۹ B]مع بقائها لعدم نیّتها (۱)، و استشکل فی سائر کتبه فی إجزائه عن الجنابه دون المنوی.و یدفعه إطلاق الأمر بالغسل عند حصول أسبابه المقتضی للإجزاء،خصوصا مع قصده،و لعموم

«إنّما لکلّ امرئ ما نوی» ؛ثمّ علی تقدیر إجزائه عن المنوی فهل یجزی عن الجنابه؟أقوال (۲)فذهب المحقّق فی المعتبر بعد التردّد إلی إجزائه عن الجنابه بدون الوضوء (۳)؛و استشکل العلاّمه فی القواعد فی إجزائه عنها مع الوضوء بعد قطعه بعدمه بدون الوضوء (۴)؛و استشکل فی التحریر فی الصورتین (۵)؛و استقرب فی التذکره وجوب الوضوء و ارتفاع الجنابه بعده علی تقدیر صحّه الغسل (۶)؛و استقرب الشهید فی الذکری الإجزاء بدون الوضوء أوّلا،ثمّ بعد فاصله یسیره استقرب وجوب الوضوء و احتجّ علیه بالعموم،ثمّ جعل الأحوط فی لو جامعت الجنابه الاستحاضه المستمرّه تعدّد الغسل لبقاء الحدث،ثمّ قال:«و علی الاکتفاء بالقربه لا بحث فی التداخل فی غیر الاستحاضه» (۷).

و استدل علی إجزاء غیر غسل الجنابه من الأغسال الواجبه عنها بوجوه:

منها: أنّ أسباب الغسل،و إن تعددت و اختلفت فإنّ سببها أمر واحد،و هو المعتبر عنه بالحدث،و بالحاله المانعه من الصلاه،و لا یقدح تعدّد العلّه و اتحاد المعلول لأنّ علل الشرع معرّفات،و لیست بعلل حقیقیه فإذا نوی المکلف الغسل لرفعه،مضافا إلا أحد

۱- ((۱)) -تذکره الفقهاء،ج ۲،ص ۱۴۷.

۲- ((۲)) -انظر:مفتاح الکرامه،ج ۱،ص ۱۷۳.

۳- ((۳)) -المعتبر،ج ۱،ص ۳۶۱.

۴- ((۴)) -قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۱۷۹.

۵- ((۵)) -تحریر الأحکام ج ۱،ص ۹۴،م ۲۱۷.

۶- ((۶)) -تذکره الفقهاء،ج ۲،ص ۱۴۷.

۷- ((۷)) -ذکری الشیعه،ج ۱،ص ۲۱۶-۲۱۷.

الأسباب فقد نوى رفع المضاف على جميع الأسباب فيرتفع،لأنّ

«لكلّ امرئ ما نوى» ؛ و يشكل بجواز تعدّد المسببات كما يدلّ عليه جواز اغتسال الحائض قبل انقطاع دمها عن الجنابه

و منها: ما قرّره فی جامع المقاصد (۱)بوجوه ثلاثه،و الأوضح عندی تقريرها بوجه رابع،و هو أنّه لو أجزأ غسل الجنابه عن[الحيض]-مثلا- كما مرّ-،دون العكس لزم عدم وجوب الحيض مع الجنابه،و الثانی باطل؛بيان الملازمه أنّه لو وجب معه فإمّا أن يجبا على التعيين،أو التخيير؛و الأوّل[۵۰/ A]مخالف لإجزاء غسل الجنابه من الحيض، و الثانی مخالف لبطلان العكس،إذ قضيه التخيير سقوط كلّ منهما بفعل الآخر؛و أمّا بطلان الثانی فلمخالفته لما دلّ على وجوب غسل الحيض،و لأنّه ينافی دعوى إجزاء غسل الجنابه عن غسل الحيض،إذ لا غسل حيض حينئذ هناك حتى يجزی عنه غسل الجنابه؛ و يمكن دفعه بالتزام سقوط غسل الحيض مع الجنابه كسقوط الوضوء للحدث الأصغر معها لاندراج الأضعف فی الأقوى فيخصّ ما دلّ على ثبوت غسل الحيض بغير هذه الصوره؛و لا يخفى ما فيه.

و الأولى أن يقال يجوز أن يجب كلّ من الغسلين تعيينا،و يكون بقاء وجوب غسل الحيض مشروطا بعدم وقوع غسل الجنابه،و على هذا فلو قدّمت غسل الحيض امتثلت الأمر به و ارتفع عنها حدث الحيض،و بقی عليها حدث الجنابه؛و إذا اغتسلت للجنابه، امتثلت الأمر بغسل الجنابه،و سقط عنها غسل الحيض لارتفاع الحدثين به.

و أمّا ما ذكره فی كشف اللثام (۲)من أنّ هنا قسما آخر،[و]هو التخيير بين أن ينوی بالغسل رفع الجنابه،و أن ينوی رفعها مع الحيض،ففيه أنّ الكلام فی وجوب غسل الحيض تعيينا و تخييرا،لا-وجوب نيّته؛و إذا أراد التخيير بين غسل ينوی به رفع الجنابه خاصّه،و بين غسل ينوی به رفعها مع الحيض ففيه أنّ التخيير لا يعقل حينئذ إلاّ إذا اعتبر

۱- ((۱)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۸۷.

۲- ((۲)) -كشف اللثام،ج ۱،ص ۱۶۷.

الأوّل بشرط لا يتحقّق التقابل بين الفردين،و كذلك التخيير بين النيّتين،و هو تكلّف.

و منها: الأخبار المتقدّمه الدالّه بإطلاقها على إجزاء غسل واحد عن الجنابه و الحيض،سواء قصد به رفع الجنابه،أو رفع الحيض،أو رفع الحدثين؛و عورض بعموم

«إنّما الأعمال بالنيّات» ،و

«إنّما لكلّ امرئ ما نوى» ؛و يشكل بما مرّ،من أنّ نيّه العمل حاصله،و إنّما المنتفى نيّه الغايه،و ليس فى الروايه دلاله على أنّ الغايات بالنيّات،نعم ظاهر قوله عليه السّلام فى موثّقه عمّار المتقدّمه

«اغتسلت غسلا واحدا للحيض و الجنابه» عدم الاكتفاء بنيّه الحيض عن الجنابه؛و لا ينافى ذلك دلالته على عدم الإجزاء بنيّه الجنابه [B ۵۰/]عن الحيض أيضا،و لا نقول به لمعارضته هناك بالدليل الأقوى من الإجماع المحكى،و ظاهر النصوص المعتضد بالشهره العظيمه،بخلاف المقام،مع أصاله عدم التداخل-كما حقّقناه فى الأصول-،و قضاء الاستصحاب ببقاء حدث الجنابه،فهذا أقوى؛مضافا إلى أنّا لو جعلنا غسل الحيض-مثلا-بدون الوضوء مجزيا عن غسل الجنابه كان مخالفا للاعتبار،لأنّ غسل الحيض لضعفه لا يصلح لرفع الحدث المنوى-،أعنى الحيض-بناء على اشتراط الوضوء فى غسله كما هو المشهور فكيف يقوم مقام الأقوى؟! أعنى غسل الجنابه،و يرفع حدثها.

و لو جعلنا مجزيا عنه مع الوضوء نظرا إلى أنّه حينئذ يكافأ غسل الجنابه فى إفاده الرفع فهذا بعيد لأنّ الوضوء لا مدخل له فى رفع حدث الجنابه،و إنّما يرتفع بالغسل خاصّه؛و بذلك يظهر وجه كلّ من القول باعتبار الوضوء و القول بعدمه فى الإجزاء.و لعلّ مستند المنع من تداخل الغسل الرافع و المبيح عدم ذكره فى الأخبار بالخصوص،و لأنّ الغسل المبيح إذا لم يكن صالحا لرفع المنوى فكيف يكون صالحا لرفع غيره؟!و يشكل بأنّ اندراجه فى عموم الصحيحه الأولى كاف فى ثبوته كالغسل الرافع،و الفرق غير واضح.

و أنّ عدم صلوح الغسل لرفع المنوى ليس لقصور فى الغسل،بل لقوّه فى الحدث، لاستمراره المانع من الرفع،و هو غير حاصل فى الجنابه المجامعه معه.بطريق أولى.ثمّ إن

قلنا بأنّ نيّه رفع غير الجنابه يوجب رفعها أوجب ذلك رفع غيرها من الأحداث المجامعه معه بطريق أولى،سواء جامعها الجنابه،أو لا؛و إن لم نقل بذلك ففى رفعه لها وجوه ثالثها ذلك فى الحيض و النفاس خاصّه،لأنّ النفاس فى معنى الحيض؛ثمّ على التداخل لا إشكال فى اعتبار الوضوء هنا فى الرفع،بناء على اعتباره فى غير غسل الجنابه لتوقّف رفع المنوى و غيره عليه.

[القسم]الثانى من الأقسام الثلاثه:

أن تكون الأغسال مندوبه،و فى تداخلها أقوال (1):

فقيل بالتداخل مطلقا،و هو ظاهر الذكرى و المنتهى،و استظهره فى المدارك و شرح الدروس،و نفى عنه البعد فى الذخيره. (2)

و قيل بعدمه مطلقا،و هو مختار القواعد و الإرشاد[/57 A]و جامع المقاصد (3).

و قيل بالتفصيل بين نيّه الجميع فتداخل،و بين نيّه البعض فيختصّ بما نواه،و هو مختار المعتبر و التذكره؛و فى القول الأول قوّه،و يدلّ عليه عموم الصحيحه الأولى.

و استدلّ فى جامع المقاصد على مختاره بعدم الدليل الدالّ على التداخل هنا؛و فيه ما عرفت من عموم الصحيحه الأولى،مع ما فيها من التصريح بتداخل لجمله من المندوبات،و يعمّ الكلام فى غيرها بشهاده السياق على ورود المذكورات فيها على سبيل التمثيل،مع أنّه لا قائل بالفرق.

1- (1) -انظر:مصابيح الظلام،ج 4،ص 106؛مفتاح الكرامه،ج 1،ص 110-112.

2- (2) -ذكرى الشيعه،ج 1،ص 205؛منتهى المطلب،ج 2،ص 480؛مدارك الأحكام،ج 1، ص 196؛مشارق الشموس،ج 1،ص 68؛ذخيره المعاد،ج 1،ص 90؛كشف اللثام،ج 1، ص 163.

3- (3) -قواعد الأحكام،ج 1،ص 179؛إرشاد الأذهان،ج 1،ص 221؛جامع المقاصد،ج 1، ص 89.

و استدلّ فی المعتبر علی ما صار إلیه ب«أنّ نیه السبب فی المندوبات مطلوبه،إذ لا یراد به رفع الحدث بخلاف الأغسال الواجبه لأنّ المراد بها الطهاره فیکفی نیّتها و إن لم ینو السبب»؛و یشکل بأنّه لا دلیل علی مطلوبیه نیّه السبب فی الغسل المندوب،و لو سلّم فلا دلیل علی اشتراطه بها،و عدم إراده رفع الحدث به لا ینافی تحقّقه علی وجه المطلوبیه بدون نیّه السبب لجواز إفادته فائدته من مزید النظافه عند وجود السبب؛و إن لم یقصد فإنّ المذکور فی الأخبار استحباب الغسل یوم الجمعه و یوم العیدین و یوم عرفه و عند الإحرام و عند دخول مکه و الکعبه و المدینه و لیالی شهر رمضان إلی غیر ذلک،و هذا لا یدلّ علی اعتبار نیّه السبب،نعم فی بعض الأخبار

«یغتسل یوم الخمیس لیوم الجمعه» و یمکن تنزیله علی وجه ینافی ما ذکرناه.و أمّا التمسک بروایتی

«إنّما الأعمال بالنّیات» و

«إنّما لکلّ امرئ ما نوی» فقد بیّنا أنّ المستفاد منهما توقّف العمل علی نیّته،لا توقّف ترتّب غایاته علیه علی نیّتها،و من جملتها إجزاء العمل من جهه الخصوصیات المنضمّه إلیه و إن لم یعلم بها فمن صلّی فی مسجد یترتب أجر الصلاه فی ذلک المسجد علی صلاته و إن لم یعلم بکونه مسجدا،و کذا لو صلّی و اقتدی به جماعه أعطی أجر الإمام و إن لم یعلم باقتدائهم،و من صام یوم الغدیر و لم یعلم به أعطی أجر صوم یوم الغدیر،إلی غیر ذلک عملا بإطلاق ما دلّ علی ترتّب الأجر المخصوص علی ذلک العمل؛نعم قد یتوقّف ترتّب خصوص أجر علی نیّته و ذلک فیما إذا کان[۵۱/ B]العمل فی نفسه خالیا عن ذلک الأجر،و إنّما بلغ العامل خبر یترتّبه علیه ففعله التماس ذلک الأجر فیؤتی حینئذ و إن لم یکن کما بلغه (۱)للنصّ لا مطلقا،لعدم الدلیل.

[القسم الثالث من الأقسام الثلاثه] [أن یکون بعضها واجبا،و بعضها مندوبا]

الثالث:أن یکون بعضها واجبا،و بعضها مندوبا فإن نوی الجمیع تداخلت علی

۱- ((۱)) -للعثور علی الأقوال حول خبر «من بلغ...» انظر ما أفاده الفقیه المحقّق السیّد البجنوردی فی القواعد الفقهیّه،ج ۲،ص ۳۲۵،القاعده ۳۵.

المشهور كما حكاه بعض المتأخّرين؛ (۱)و فی الخلاف الإجماع علیه،لکن فرض المسأله فی غسل الجنابه و الجمعه (۲)،و الظاهر أنّه مثال؛و استقرب فی التذکره بطلان الغسل؛و به قطع فی المختلف؛و اختاره فی جامع المقاصد، (۳)و المعتمد الأوّل،و یدلّ علیه صحیحه زراره،و مرسله جمیل المتقدّمتین.

و احتجّ فی المختلف علی البطلان بأنّه«لا بدّ من نیّه الوجه،فإن نوی الوجوب عن الجمعه و الجنابه لم یجزه لأنّه یکون نوی الوجوب فیما لیس بواجب،فیکون قبیحا، فلا یتقرّب به إلی اللّه تعالی،و إن نوی الندب لم یوقع غسل الجنابه علی وجهه،و إن نواهما [معا]کان الفعل الواحد قد نوی به الوجوب و الندب معا،و هما ضدّان فلا یقع علیهما،و لا علی أحدهما،لأنّه ترجیح من غیر مرجّح».

و الجواب أنّه لا یخلوا إمّا أن یکون وجوب الغسل و استحبابه غیریّین لرفع حاله ردیه من حدث أو غیره؛أو لتحصیل صفه کمالیه من طهاره،أو نظافه مترتّبه علیه؛أو یکونا نفسیین؛أو یکون أحدهما نفسیّا و الآخر غیریّا،فإن کانا غیریّین فلا منافات بینهما مع تعدد الغیر،کما هو محلّ البحث،فلا مانع من الاجتماع فی مورد واحد،لأنّ التنافی المتوهّم هناک إن کان باعتبار الجنس فهو باطل قطعا،ضروره أنّ رجحان شیء لشیء لا ینافی رجحانه لغیره،بل یؤکّده؛و إن کان باعتبار الفصل فهو أیضا باطل،لأنّ المنع من ترکه لشیء کما هو فصل الوجوب الغیری لا ینافی عدم المنع لغیره،کما هو فصل الاستحباب الغیری.و ما ذکره بعض علماء الأصول من أنّ«فصل الاستحباب جواز الترک»فخارج عن التحقیق،أو بطل معه حصر الأحکام فی الخمسه؛و کذا إذا کان أحدهما نفسیّا و الآخر غیریّا،إذ المنع من ترک العمل،أو عدمه لنفسه لا ینافی عدم المنع

۱- (۱)) -ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۹ و انظر:مفاتیح الشرائع،ج ۱،ص ۵۵؛مصابیح الظلام،ج ۴، ص ۱۰۸-۱۱۳.

۲- (۲)) -الخلاف،ج ۱،ص ۲۲۱.

۳- (۳)) -تذکره الفقهاء،ج ۲،ص ۱۴۸؛مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۱۵۶،م ۱۰۷؛جامع المقاصد، ج ۱،ص ۷۶.

لغيره،أو المنع له؛و إن كانا نفسيّين فلا كلام فى تنافيهما ضروره أنّ المنع من ترك الفعل لنفسه ينافى عدمه كذلك كالغيريّين مع اتّحاد الغير؛و حينئذ فإن جعلنا النيّه،.و التقييد بها جزء[A ۵۲/]من العمل فلا إشكال،لتغاير المركبين فى الخارج،فلا يلزم من اتّصافهما بهما اجتماعها فى محلّ واحد.و أمّا استلزام ذلك اجتماع الوجوب و الاستحباب فى الجزء فغير ضائر لأنّهما غيريّان لمتغايرين،أو فى ضمن مركّبين،و لا بأس باجتماعهما،- و تمام تحقيق ذلك يطلب ممّا حرّرناه فى علم الأصول-و إلاّ كان مرجع الاستحباب على أفضليّه الفرد المشتمل على القصدين كاستحباب الفريضه فى المسجد،و لا إشكال فيه،فاتّضح ممّا حقّقنا صحّه الجمع بين نيّه الوجوب و الاستحباب على غير التقدير الأخير،و فيه ينوى الوجوب خاصّه على أنّ نيّه الوجه غير معتبره عندنا،كما حقّقناه سابقا؛و إن نوى البعض أجزأ عن المنوى،و إن كان مندوبا على المشهور عملا ـ بإطلاق دليله،و عن المندوب إن كان واجبا،خصوصا إن كان غسل جنابه،لعموم الصحيحه السابقه دون العكس،وفاقا للمشهور للأصل؛و ضعف عموم الروايه بمخالفه الشهره.

و ذهب الشيخ فى الخلاف إلى أنّه إن اجتمع غسل الجنابه و الجمعه،فإن نوى الجنابه أجزأ عنهما؛و إن نوى الجمعه دون الجنابه لم يجز عن أحدهما،أما عن غسل الجنابه فلعدم نيّتها،و أما عن غسل الجمعه فلأنّه إنّما شرع للتنظيف و زياده التطهير،و لا يصحّ ذلك فى حقّ الجنب». (۱)و اختار هذا القول فى ظاهر المبسوط (۲)؛و قال فى السرائر (۳)«إن نوى غسل الجنابه أجزأ عنه و عن غسل الجمعه،و إن نوى عن غسل الجمعه أجزأ عنه،و بقى عليه غسل الجنابه»؛و عارض الشيخ بأنّ الحائض يصحّ منها غسل الإحرام و الجمعه مع كونها كالجنب (۴)؛و اختار هذا القول فى الجامع (۵)؛و استشكل فى المعتبر فى الإجزاء عن

۱- (۱) -الخلاف،ج ۱،ص ۲۲۲،م ۱۹۲.

۲- (۲) -المبسوط،ج ۱،ص ۶۷.

۳- (۳) -السرائر،ج ۱،ص ۱۲۴.

۴- (۴) -السرائر،ج ۱،ص ۱۲۴.

۵- (۵) -الجامع للشرائع،ص ۳۴.

المندوب لو نوب الواجب لاشتراط نيّه السبب فی الأغسال المندوبه قال:«و لا یفتقر فی الواجبه إلی ذکر السبب،بل یکفی نیّه رفع الحدث أو الاستباحه» (۱).

و ذهب جماعه من (۲)المتأخّرین إلی الإجزاء عن الجمیع،سواء کان المنوی واجبا أو مندوبا،و سواء کان الواجب غسل جنابه[B ۵۲/]أو غیره،و هو ظاهر الصدوق فی الفقیه حیث روی فی باب الصوم مرسلا

«إنّ من جامع فی أوّل شهر رمضان،ثمّ نسی الغسل حتی خرج شهر رمضان أنّ علیه أن یغتسل،و یقضی صلاته و صومه إلاّ أن یکون قد اغتسل للجمعه فإنّه یقضی صلاته و صومه إلی ذلک الیوم و لا یقضی ما بعد ذلک» ، (۳)و یدلّ علیه-مضافا إلی تلک الروایه-عموم الصحیحه السابقه؛و الروایه ضعیفه بالإرسال،و قول صاحب الحدائق«إنّ الأصحاب تلقّوها بالقبول» (۴)ممنوع،بل الأکثر علی ترک العمل بها فی المقام،و منه یظهر ضعف عموم الصحیحه.

و ینبغی التنبه علی أمور:

[الأمر]الأوّل: المراد بالأغسال الواجبه فیما مرّ الأغسال المبیحه،و هی الأغسال الخمسه،فإنّها واجبه فی الأصل حتی غسل المیّت علی المشهور (۵)،و إن وقعت مندوبه کما لو فعلها قبل وجوب مشروط بالطهاره علی القول بعدم وجوبها لنفسها،و بالمندوبه ما هی مندوبه فی الأصل،و هی ما عداها عدا غسل المیّت فإنّها مندوبه فی الأصل علی المشهور،و إن وجبت بالنذر و شبهه؛نعم من منع تداخل الواجب و المندوب لامتناع اجتماع الوصفین المتضادّین فی محلّ واحد فینبغی أن یرید تداخل الواجب و المندوب الفعلین سواء کانا فی الأصل کذلک أم لا-فیتناول تداخل غسل الجمعه و الزیاده علی القول بوجوب الأوّل،و مثله غسل الإحرام؛أو وجب أحدهما بالنذر علی القول الآخر

۱- ((۱)) -المعتبر،ج ۱،ص ۳۶۱.

۲- ((۲)) -فی المخطوط«فی»بدل«من».

۳- ((۳)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۲،ص ۱۱۹،ح ۱۸۹۸.

۴- ((۴)) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۰۳.

۵- ((۵)) -انظر:مستند الشیعه،ج ۳،ص ۶۰.

بخلاف تداخل غسل الجنابه إذا وجب و غسل الجمعه المنذور؛أو على القول بوجوبه.

و أمّا غسل الميّت ففى تداخله مع سائر الأغسال الواقعه الثابته عليه فى حياته وجه، يدلّ عليه صحيحه زراره المتقدّمه فى ميّت مات و هو جنب قال:

«يغسّل غسلا واحدا يجزئ ذلك للجنابه و لغسل الميت لأنّهما حرمتان اجتمعا فى حرمه واحده» (۱)، و صحيحه عيص بن القاسم

«غسّل غسلا واحدا» (۲)،و فى روايه أبى بصير

«ليس عليه إلاّ غسله واحده» (۳)،و موثّقه عمّار

«فى المرأه[A ۵۳/]إذا ماتت فى نفاسها كيف تغسل؟قال:

مثل غسل الطاهر و كذلك الحائض و كذلك الجنب،إنّما يغسل غسلا واحدا فقط» (۴)،فربّما يستفاد من ضمّ الروايه الأولى إلى الأخيره تداخل الأغسال[و]إنما يخاطب بها المحدث دون غيره للدخول فى الواجب المشروط بالطهاره لا لنفسها،و كلاهما منتفيان فى المقام؛ و يمكن دفعه بأنّ المستفاد من أخبار الباب ارتفاع حدث الجنابه و غيره عن الميّت بتغسيله غسل الميت و هذا لا يقتضى مخاطبه غير المحدث بالرفع،و لا وجوبه لنفسه؛ و لو حصل فى حقّ المولود موجب غسل كمس الميت لم تدخل فى غسل المولود للأصل.

[الأمر]الثانى: لا ريب فى عدم تداخل غسلات الوضوء فى غسلات الغسل؛و فى تداخل أبعاض الغسل فى مثله بدون الكلّ حيث يناط بالنيّه-كما لو غسلت رأسها بنيّه غسل الحيض و المسّ،ثمّ غسل الباقى مرّه بنيّه إتمام غسل الحيض و أخرى بنيّه إتمام غسل المس،أو فعلت ذلك فى الشقّ الأيمن خاصّه،ثمّ عادت فى الأيسر على الجميع،أو فرقت أوّلا ثمّ عدلت إلى الجمع مع العود إلى التفريق-و عدمه وجوه:من أنّ جواز التداخل فى الكلّ يستلزم جوازه فى البعض؛و من أنّ الأصل عدم جواز التداخل،خرجنا عنه فى الكلّ و فى الجزء فى ضمن الكلّ للدليل،و يبقى الباقى؛و يدلّ على الوجه الثالث

۱- ((۱)) -الكافى،ج ۳،ص ۱۵۴،ح ۱.
۲- ((۲)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۴۳۳،ح ۱۳۸۹.
۳- ((۳)) -نفس المصدر،ص ۴۳۲،ح ۱۳۸۵.
۴- ((۴)) -نفس المصدر،ح ۱۳۸۲.

-و هو جواز العدول من الجمع إلى التفريق دون العكس-أنّها مخيره أوّلا بين الجمع و التفريق،فإذا اختار الجمع جاز التفريق لأنّه يقتضى الأصل بخلاف العكس؛و فيه قوّه خصوصا إذا حدث نيّه التفريق فى الأثناء.

[الأمر]الثالث: يجوز للحائض أن تغسل غسل الجنابه قبل انقطاع دمها،كما صرّح به بعض الأصحاب (۱)لإطلاق الأمر بغسل الجنابه الشامل لحال الحيض،و لموثّقه عمّا المتقدّمه المصرّحه بالجواز؛و كذا الحال فى سائر الأغسال و الأحداث مع اختلاف النوع، و أمّا مع اتحاده فلا،فلا يجوز للحائض أن تغتسل قبل انقطاع دمها عن حيضها المتقدّم، و كذا فى النفساء؛و فى اتّحاد[۵۳/B]نوع الحيض و النفاس هنا نظر.

[الأمر]الرابع: حيث نقول بإجزاء غسل منوى به عن سبب خاص عن غير المنوى، فلو نوى عدم الإجزاء عند نفى صحّه غسله وجوه،و التنبيه عليها فيما لو توضّأ المحدث بالنوم و البول،و نوى رفع حدث النوم مع نيّه عدم رفع حدث البول؛و يمكن الفرق بين المسألتين بناء على الصحّه بمنع عموم أدلّه المقام للإجزاء حتى مع نيّه الخلاف،بخلاف مسأله الوضوء،و ليس بمرضيّ.

[الأمر]الخامس: تداخل الأغسال حيث نقول بوقوعه بدون النيّه عزيمه؛و حيث نقول بتوقعه على النيّه رخصه.و قال الفاضل[الأردبيلى:«الظاهر]أنّ تجويز التداخل رخصه فلا ينافى التعدّد بالاحتياط» (۲)؛

و استدلّ بما ورد من أنّ للحائض أن تغتسل غسل الجنابه قبل الانقطاع.

و فيه-كما نبّه عليه شارح الدروس-:أنّه لا يتناول صوره إمكان التداخل كما هو محل البحث، (۳)و قال فى شرح المفاتيح:«ليس التداخل على سبيل القهر و العزيمه كما توهّمه صاحب الذخيره و متابعوه (۴)ثمّ استدلّ على ردّهم بأنّ لفظ الإجزاء الوارد فى

۱- (۱) -راجع:جواهر الكلام،ج ۳،ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲- (۲) -مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۸۳.

۳- (۳) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۶۹.

۴- (۴) -مصابيح الظلام،ج ۴،ص ۱۱۳-۱۱۴؛و فى المصدر المطبوع«موافقوه»بدل«متابعوه».

أخبار الباب يدلّ على أنّه أقلّ مراتب الواجب و إنّ الفضل فی التعدّد،مضافا إلی أنّ

«أفضل الأعمال أحمزها» ،و أنّه يستلزم تفويت فضيله غسل الجمعه و هی فی فعله عند الزوال إذا اغتسل للجنابه بعد الفجر.

أقول: إن أراد منع التداخل القهری مطلقا لتوقف التداخل علی نيّه الجميع مطلقا،أو عدم نيّه الخلاف و لو حيث يحصل التداخل بدون النيّه فله وجه خصوصا علی التقدير الأوّل؛إلاّ أنّا قد بيّنا عدم الحاجه إلی نيّه رفع غير الجنابه فی الأحداث المجامعه معها.و قد مال إليه الفاضل المذكور عند بيان ذلک،و استشكل فی صحّه الغسل إذا نوی به عدم رفع بقيه الأحداث،و علی هذا فلا يستقيم قطعه هنا بعدم التداخل مطلقا؛و إن أراد منع كون التداخل قهريا مطلقا،و إن لم نعتبر نيّه الجميع،و لو فی بعض الصور،و لا عدم نيّه الخلاف فغير معقول؛ثمّ لا ئم أنّ لفظ الإجزاء يشعر بأنّ المجزی أقلّ المراتب فی كلّ مورد،نعم يشعر به فی بعض الموارد و ليس المقام منه،سلّمنا لكن هذا[A ۵۴/]الإشعار بتعيّن إلغائه عند تعذّر اعتباره مع أنّا لم نلتزم بالتداخل القهریّ مطلقا،بل بتداخل رفع غير الجنابه فی رفعها فلا مانع حينئذ من أن يكون الأفضل أن تغتسل لغير الجنابه أوّلا ثمّ تغتسل لها؛و أمّا

«أنّ أفضل الأعمال أحمزها» (۱)فمخصوص بما إذا ثبت مشروعيّه الأحمز لا مطلقا،و فوات فضيله غسل الجمعه فی الفرض المذكور،بناء علی دخوله فی غسل الجنابه بعد الفجر قهرا لا يصلح دليلا لإمكان تقدّم غسل الجنابه علی الفجر،مع احتمال تخصيص رجحان التأخير بغير هذه الصوره.

[الأمر]السادس: فی كلّ مقام نحكم بالتداخل فيه،سواء قلنا به مع النيّه أو بدونها يعتبر اجتماع الأسباب قبل الغسل،و عليه ينزل قوله عليه السّلام فی المرسله

«أجزأه عن كلّ غسل يلزمه ذلک اليوم» فلو حدث بعضها فی أثناء أو بعده لم تتداخل.

۱- (۱)) -الحديث نبوی مرسل رواه فی مجمع البحرين،ج ۱،ص ۵۷۳؛و النهايه لابن أثير،ج ۱، ص ۴۴۰ و انظر ما أفاده شيخنا البهائی فی مفتاح الفلاح،ص ۳۲ و المحقّق الكركی فی الرساله الجعفريّه(رسائل المحقّق الكركی،ج ۱)،ص ۷۹.

[الأمر]السّابع: قال فی جامع المقاصد:«لم یذکر الأصحاب فی الوضوء إذا اجتمع له أسباب،هل یکفی عنها وضوء واحد أم لا بدّ من التعدد؟لکن یلوح من کلامهم،أنّ الوضوء الرافع للحدث کاف فی مثل التلاوه،و دخول المساجد،و الکون علی الطهاره،و زیاره المقابر،و السعی فی الحاجه؛و حیث یمتنع الرفع،کما فی نوم الجنب،و جماع المحتلم و أمثالهما ممّا شرع الوضوء فیه مع وجود المانع من الرفع ینبغی التعدّد»،انتهی. (۱)

قلت: بل لا یبعد فی القسم الأخیر الاکتفاء بوضوء واحد إذا نوی به الجمیع،إلّا أنّ الأصل یقتضی المصیر إلی ما ذکره.و ذکر شارح الدروس (۲)للتداخل هنا احتمالات وقوعها علی أقوالهم فی تداخل الأغسال،و لم نقف له علی وجه ظاهر.

[الأمر]الثامن: لا یتداخل التیمّم عن الوضوء،و التیمّم عن الغسل إذا وجبا مطلقا للأصل،و ربّما یأتی علی قول فی محلّ التداخل علی الأصل،الاجتزاء عنهما بتیمّم واحد،و لیس بشیء؛و فی تداخل تیمّم الأغسال مطلقا أو مع النیّه وجهان؛من أنّ التیمّم یقوم مقام الغسل فحیث یجزی غسل واحد یجزی تیمّم واحد،و لأنّ الأحداث،و إن اختلف أنواعها مشترکه[/۵۴ B]فی معنی واحد فإذا نوی بالتیمّم الاستباحه من الحدث أفادها فلا یبقی مانع یحتاج إلی التیمم،و من أنّ الأصل عدم التداخل،و الذی دلّت علیه الأخبار إنّما هو تداخل الأغسال خاصّه لا ما هو یدلّ عنها،و لأنّ ثبوت حکم الإجزاء فی الأقوی لا یستلزم ثبوته فی الأضعف،و هذا أحوط.

[المقام]الثالث فی بیان محل النیّه فی الوضوء

لا خلاف فی إجزاء النیّه إن وقعت مقارنه لأوّل غسل الوجه المعتبر،و هو أوّل أفعاله له الواجبه،کما أنّه لا خلاف ظاهر فی عدم جواز تأخیرها عن ذلک؛و أمّا ما نقله فی الذکری عن ابن الجنید من جواز الإتیان بنیّه الوضوء فی أثنائه، (۳)فقد مرّ فی أوّل مبحث النیّه أنّه

۱- (۱) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۷۷.

۲- (۲) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۶۱.

۳- (۳) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۰۵.

غير واضح؛و إنّما الخلاف فی جواز تقدیمها عند غسل الیدین حیث یستحب،و هو أن یکون الوضوء من حدث البول،أو الغائط،أو النوم و عند المضمضه و الاستنشاق،فعن الأکثر جواز تقدیمها عند غسل الیدین،و إلیه ذهب الشیخ فی المبسوط،و ابن حمزه فی الوسیله،و المحقّق فی الشرائع و النافع،و العلامه فی المنتهی و التذکره و التحریر و الإرشاد، (۱)بل صرّح فیما عدا النافع و التذکره و الإرشاد بالاستحباب؛و الظاهر علی هذا القول جواز تقدیمها عند المضمضه و الاستنشاق أیضا،بل جعله فی الروض أولی لقربهما إلی الواجب، (۲)و عن البیان و النفلیه أنّ تأخیرها إلی غسل الوجه أولی، (۳)و عن ابن طاوس أنّه توقّف فی ذلک فی البشری (۴)،و عن ظاهر الغنیه و موضع من السرائر أنّها تقدّم عند المضمضه و الاستنشاق لا عند غسل الیدین،قال فی الغنیه:«و إذا کان المضمضه و الاستنشاق أوّل ما یفعل من الوضوء فینبغی مقارنه النیّه لابتدائهما» (۵).و قریب منها عباره السرائر فی هذا الباب، (۶)و صرّح فی باب الجنابه بجواز تقدیمها عند غسل الیدین، و الظاهر أنّ مبنی الخلاف علی أنّ تلک الأفعال هل هی من آداب الوضوء،أو أجزائها المندوبه؟فعلی الأوّل لا یصحّ نیّته عندها بأن ینوی کونه موقعا للوضوء بها و بما بعدها من الأفعال للتشریع،و علی الثانی یصح النیّه،بل یتوقّف قصد التعبّد بها علی نیّه الوضوء بها إن التزموا بأنّ[A /۵۵]مشروعیّتها علی وجه الجزئیّه خاصّه کما هو الظاهر علی هذا القول،و به یشعر عباره الغنیه المتقدّمه؛نعم لو قیل بأنّها مشروعه علی الوجه الأعم،جاز قصد التعبّد بها علی الوجهین،لکن لا یخلو من بعد،و دلاله الأخبار المشتمله علیها علی کونها آدابا أقرب من دلالتها علی کونها أجزاء،مضافا إلی تعلیله علیه السّلام

«غسل الید من حدث

ص:۵۰۶

۱- ((۱)) -المبسوط،ج ۱،ص ۳۹؛الوسیله،ص ۵۱؛شرایع الإسلام،ج ۱،ص ۲۰؛المختصر النافع، ص ۵؛منتهی المطلب،ج ۲،ص ۱۵؛تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۴۱؛تحریر الأحکام،ج ۱، ص ۷۴؛إرشاد الأذهان،ج ۱،ص ۲۲۲.

۲- ((۲)) -روض الجنان،ج ۱،ص ۹۵.

۳- ((۳)) -البیان،ص ۴۳؛النفلیّه،ص ۱۸۸.

۴- ((۴)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۰۸.

۵- ((۵)) -غنیه النزوع،ص ۵۴.

۶- ((۶)) -السرائر،ج ۱،ص ۹۸.

النوم بأنّه لا يـدرى أين باتت يـده» ، (۱)حيث يشعر بأنّ المقصود به رفع النجاسه الوهميه، و قول الباقر عليه السّـلام فى صـحيحه زراره

«المضمضه و الاستنشاق ليسا من الوضوء» . (۲)

و قوله عليه السّلام

«ليس المضـمضه و الاسـتنشاق فريضه و لاـ سنّه» (۳)،أى من أجزائه المسـنونه، جمعـا بينهـا و بين مـا دلّ على كونهمـا من سـنن الوضوء فتعيين النّيه عند غسل الوجه أوضح.

و لاـ فرق فيمـا مرّ بين أن يجعـل النّيه عبـاره عن الإخطـار بالبال أو لا،لأنّ إشـكال التشـريع يجرى على التقـديرين.و يمكن القول بجواز التقـدير على تقدير كونها آدابا أيضا؛أمّا على القول بأنّ النّيه هى الداعى فواضح لاقترانه بأوّل العمل،و إن تقدم الإخطار؛و أمّا على القول بالإخطار فبناء على عدم إخلال مثل هذا الفصل بالمقارنه العرفى فنوى الإتيان بالآداب و الأفعال معا؛و لا يخفى ما فيه،بل الوجه تنزيل الخلاف على ما مرّ، و لم يتعرضوا لتقـديم (۴)النّيه عند السّؤال مع أنّه من سـنن الوضوء،بل قد روى أنّه شطر منه، و كـذا التسـميه،و لعلّه وفـاق منهم على كونهمـا من الآـداب؛قـال فى الـذكرى:«لعلّه لسـلب اسم الغسـل المعتبر فى الوضـوء عنهما»،انتهى (۵)؛و الروايه محموله على المبالغه.

[الأمر الثانى:غسل تمام الوجه]

الثانى:غسل تمام الوجه، و وجوبه ثابت بنصّ الكتاب و السنّه و الإجماع. (۶)و تحقيق الكلام فى ذلك يتمّ برسم مباحث:

[المبحث]الأـوّل: المعتبر فى الغسـل إجراء الماء الكائن فى المغسول من موضع منه إلى آخر بنفسه،أو بمعاون على المشـهور،لأنّه المتبادر من الغسل المأمور به فى الكتاب

۱- ((۱)) -صحيح البخارى،ج ۱،ص ۲۵؛صحيح مسلم،ج ۱،ص ۲۳۳،ح ۲۷۸؛و انظر منتهى المطلب،ج ۱،ص ۲۹۲.
۲- ((۲)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۷۸،ح ۱۹۹.
۳- ((۳)) -نفس المصدر،ح ۳۰۲.
۴- ((۴)) -و لكن فى المخطوطه«التقديم».
۵- ((۵)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۱۸.
۶- ((۶)) -انظر:معتمد الشيعه،ص ۱۸۰؛مفتاح الكرامه،ج ۲،ص ۳۶۴.

و السنه عرفا فثبت لغه و شرعا بضميمه أصاله عدم النقل،مع مساعده بعض عبائر أهل اللغه عليه،يؤيّده مقابلته للمسح فى الآيه و الأخبار؛و ممّا يدلّ على اعتبار الإجراء قوله عليه السّلام فى الجنب:

«ما جرى عليه الماء من جسده قليله و كثيره[B ۵۵/]فقد أجزأ» (۱)، و لا فارق بين الوضوء و الغسل؛و ما دلّ على عدم إجزاء غسل موضع المسح كصحيحه زراره و روايه محمّد بن مروان،و ممّا يدلّ على كفايه الإجراء بمعاون بعد إطلاق ما مرّ،ما دلّ على كفايه كفّ للوجه و كفّين للذراعين من الأخبار البيانيه،و غيرها،فإنّ إجراء ذلك على تمام العضو من غير معاون غير ممكن عاده.و إنّما اعتبرنا كون الماء فى المغسول، احترازا عن المسح بالبلّه اليسيره الكائنه فى الماسح فإنّه،و إن استلزم إمرار تلك البلّه من موضع إلى آخر،إلاّ أنّه لا يسمّى غسلا؛و يمكن الاستغناء عنه بذكر الإجراء لأنّ ذلك لا يعدّ إجراء.

و قيل:بل يرجع فى الغسل إلى العرف،و هو يرجع إلى القول المختار إلاّ أن يخالفنا فى تعيينه.

و قيل:بل يكفى الدهن (۲)لقوله عليه السّلام فى صحيحه محمّد بن مسلم:

«إنّ المؤمن لا ينجّسه شيء،و إنّما يكفيه مثل الدهن» (۳)،و فى الصحيحه الأخرى

«يأخذ أحدكم الراحه من الدهن فيملأ بها جسده،و الماء أوسع من ذلك» ، (۴)و فى صحيحه زراره

«إذا مسّ جلدك الماء فحسبك» (۵)؛و حملها على الغسل الخفيف،و الإجراء بمعاون،أو عدم لزوم الدلك طريق جمع بينها و بين ما مرّ،فيتعيّن،خصوصا مع موافقه الشهره و الاحتياط اللازم مراعاته فى مثل المقام.

و يمكن حمل كلام القائل بذلك عليه أيضا.

۱- ((۱)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۱،ح ۴.
۲- ((۲)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۲۲.
۳- ((۳)) -من لا يحضره الفقيه،ج ۱،ص ۳۸،ح ۷۸.
۴- ((۴)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۱،ح ۱.
۵- ((۵)) -نفس المصدر،ص ۲۲،ح ۷.

و عن الشيخين (۱)أنّه خصّ جواز الدهن بصوره الضروره لصحيحه عليّ بن جعفر فيمن يجد الماء القليل:

«...و إن كان الوضوء غسل وجهه و مسح يده على ذراعيه و رأسه و رجليه» ،و قوله عليه السّلام فيمن يجد ثلجا و صعيدا أيّهما أفضل؟فقال:

«الثلج إذا بلّ جسده و رأسه أفضل» (۲)؛و الوجه حملهما-كالأخبار السابقه-على الغسل الخفيف،و عن الذكرى«لعلّهما أرادا به ما لا جريان فيه أو الأفضليّه» (۳)؛قال في كشف اللثام:«يعني أفضليّه ما يزيد على الدهن عند عدم الضروره» (۴)؛و في المعتبر«ظنّ قوم[منّا] (۵)إنّ دهن الأعضاء في الطهاره يقصر عن الغسل و منعوا عن الاجتزاء به إلاّ في حال الضروره،و هو خطأ،فإنّه لو لم يسمّ غسلا لما[جاز] (۶)اجتزاء به،لأنّه لا يكون ممتثلا،و إن كان غسلا لم يشترط فيه الضروره».انتهى (۷)،و هو حسن.

و اعلم: أنّ الغسل كما يتحقق بصبّ الماء و إجرائه[۵۶/ A]بمعاون يتحقّق بالغمس، فلو غمس وجهه في الماء أجزأ،و الحكم لعلّه موضع وفاق،و في المدارك نسبه إلى مذهب الأصحاب (۸)مؤذنا بدعوى الإجماع،و يدلّ عليه إطلاق الآيه و الأخبار الآمره بغسل الوجه فإنّه يتناول صوره الغمس أيضا.و عن ظاهر ابن الجنيد«وجوب إمرار اليد لحكايه وضوئه،و لأنّه المعهود في الغسل»؛ (۹)و يضعفه إمكان أن يكون ذلك ارتكابا لأسهل الفردين،مع أنّ الغسل بطريق الغمس كثيرا ما لا يتيسّر كالوضوء بالمطر،فلا يدلّ العدول عنه على عدم كفايته؛ثمّ هل يعتبر في الغمس جريان الماء على العضو،و لو بتحريكه،أو يكفي استيلاء الماء عليه؟وجهان،و في الثاني قوّه لمساعده العرف عليه،و يؤيّده قوله عليه السّلام:

«إذا مسّ جلدك الماء فحسبك» ،و لا ينافي ذلك ما ذكرناه من اعتبار الجريان في صدق الغسل لاختصاصه بغير صوره الغمس.

۱- ((۱)) -انظر:المقنعه،ص ۵۹؛النهايه،ص ۱۵؛التهذيب،ج ۱،ص ۴۱۷،ح ۱۳۱۵.

۲- ((۲)) -نفس المصدر،ص ۴۱۶،ح ۱۳۱۵.

۳- ((۳)) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۳۰.

۴- ((۴)) -انظر:كشف اللثام،ج ۱،ص ۵۲۵-۵۲۶.

۵- ((۵)) --أضفناهما من المصدر المطبوع.

۶- ((۶)) -أضفناهما من المصدر المطبوع.

۷- ((۷)) -المعتبر،ج ۱،ص ۳۷۹.

۸- ((۸)) -مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۱۹۷.

۹- ((۹)) -انظر:ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۳۰.

[المبحث]الثانی: الوجه عندنا ما بین قصاص الشعر إلی آخر الذقن طولا،و ما دارت علیه الإبهام و الوسطی عرضا،و هذا التحدید موضع وفاق عند أصحابنا علی الظاهر.

و عن الخلاف و الغنیه الإجماع علیه. (۱)و عن المعتبر و المنتهی«أنّه مذهب أهل البیت علیهم السّلام،و القدر الذی رواه المسلمون». (۲)

و یدلّ علیه بعد ذلک،ما رواه الصدوق فی الصحیح عن زراره،عن أبی جعفر علیه السّلام قال:

«قلت له أخبرنی عن حدّ الوجه الذی ینبغی أن یتوضّأ الذی قال اللّه عز و جل،فقال:الوجه الذی قال اللّه و أمر اللّه عزّ و جلّ بغسله الذی لا ینبغی لأحد أن یزید علیه و لا تنقص منه- إن زاد علیه لم یؤجر و إن نقص منه أثم-ما دارت علیه الوسطی و الإبهام من قصاص شعر الرأس إلی الذقن،و ما جرت علیه الإصبعان مستدیرا فهو من الوجه،و ما سوی ذلک فلیس من الوجه،قلت الصدغ من الوجه؟قال:لا» . (۳)

و رواه فی الکافی و التهذیب فی الصحیح،عن حریز عن زراره بطریق الإضمار، (۴)و رواه فی الخلاف و المعتبر عن حریز عن أحدهما علیه السّلام (۵)،و لعلّ صاحب المعتبر نقله عن الخلاف،و کأنّ«زراره»ساقطا فیه عن قلم الشیخ.

و روایه إسماعیل بن مهران قال:

«کتبت إلی الرضا علیه السّلام أسئله من حدّ الوجه؟فکتب:

من أوّل الشعر إلی آخر الوجه،و کذلک الجبینین» . (۶)

ثمّ الدوران الذی علیه مدار التحدید[۵۶/ B]فی صحیحه زراره بوجهین:

الأوّل: وضع الإصبعین علی طرفی القصاص مبسوطتین و سبحها بطریق الإداره علی أطراف اللحیین إلی أن یجتمع رأسیهما فی الذقن.

۱- ((۱)) -الخلاف،ج ۱،ص ۷۶،م ۲۳؛غنیه النزوع،ص ۵۴.

۲- ((۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۱؛منتهی المطلب،ج ۲،ص ۲۱.

۳- ((۳)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۴۴،ح ۸۸.

۴- ((۴)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۷،ح ۱؛تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۵۴،ح ۱۵۴.

۵- ((۵)) -الخلاف،ج ۱،ص ۷۶؛المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۱.

۶- ((۶)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۸،ح ۴.

الثاني: وضع الإصبعين مبسوطتين على الخطّ الموهوم بين القصاص و الذقن، و إثبات وسطهما،و إدارتهما على نفسهما.

و اختلفوا فی تعيين المراد منهما،فذهب البهائی إلی الثانی،و تبعه المحدّث الكاشانی (۱)؛ و قيل بالأوّل،و هو الأولی المعروف بين الأصحاب لأنّه المنساق من لفظ الحديث عرفا؛ و ما فهمه الشيخ البهائی أنسب بأفهام الممارسين للعلوم الرياضيه؛و ممّا يؤيد الأوّل أنّه عليه السّلام قد حدّ الطول بما بين قصاص الشعر إلی الذقن،و لم يبق إلاّ بين العرض فيكون التحديد المذكور مسوّقا لبيانه،و الذی يناسبه الدوران علی الوجه المذكور،لكن يبعده أنّه يلزم علی هذا أن يكون ما يحاذی طرفی طرف الأنف من الوجه أقصر ممّا يحاذی جانبيه،و التزامه بعيد كتنزيل الروايه علی ما دارت عليه الإصبعان بتقدير عدم الأنف،أو الالتزام بأنّ ما يجب غسله من الوجه ذلك فيختلف معناه لغه و شرعا،إذ الظاهر اتّحادهما؛ و الوصف فی الروايه للتوضيح لا للاحتراز؛و ممّا يبعّد الثانی أنّه يلزم أن يكون كلّ وجه مستدريا،مع أنّا نری بالعيان أنّ كثيرا من الوجوه المستويه مائل إلی الاستطاله.

و حيث أن النسبه بين الوجهين عموم من وجه فالاحتياط يقتضی إدخال ما يقتضی أحدهما دخوله تحصيلا لليقين بالبراءه،و لو خرجت الإصبعان.و المراد بهما ما يتناول ما بينهما عن حد الاستواء طولا أو قصرا،رجع منهما إلی المستوی الخلقه؛و لو خرج الوجه عن حدّ الاستواء صغرا أو كبرا،قدر له إصبعان[و]نسبتهما إليه كنسبتی إصبعی مستوی الخلقه إلی وجهه؛و كذا الكلام فی الأنف علی بعض الاحتمالات المتقدّمه.ثمّ لا ريب أنّ وجوه مستوی الخلقه مختلفه صغرا و كبرا كاختلاف أصابعهم طولا و قصرا،إلاّ أنّ الغالب مناسبه الأصابع للوجه،فلو اتّفق[A ۵۷/]الاختلاف فالظاهر الرجوع إلی الغالب؛و إن كان كلّ منهما غير خارج عن حدّ الاستواء فإن للوجه حدّا واقعيا لا يناط بالأصابع،و إنّما يعرف بهما لانطباقهما فی مستوی الخلقه عليه؛و كذا الكلام فی قصاص الشعر فالأنزع (۲)

۱- (۱) -الحبل المتين،ج ۱،ص ۷۱؛مفاتيح الشرائع،ج ۱،ص ۴۴-۴۵.

۲- (۲) -فی المخطوطه«فالأنوع»بدل«فالأنزع».

و الأغم (١)يرجعان إلى مستوى الخلقه بمعنى أنّهما يغسلان من موضع نسبته إلى وجههما كنسبه قصاص مستوى الخلقه إلى وجهه؛و ببيان آخر يعتبر لوجهها جبهه و جبين نسبتهما إلى بقيه وجههما كنسبه جبهه مستوى الخلقه و جبينه إلى وجهه.

و على هذا لا يختلف الحال فيما إذا كان وجهها خارجا عن حدّ الاستواء صغرا أو كبرا أو لا.

ثمّ لا خفاء فى أنّ مستوى الخلقه مختلفون فى القصاص فصاحب قصاص منهم يغسل من قصاصه و لا إشكال،و أمّا غيرهم فهل المعتبر فى حقّه الأعلى منهم،أو الأوسط،أو الأدون؟وجوه:و الاحتياط يقتضى المصير إلى الأوّل،و الأصل إن أجريناه فى المقام يقتضى الأخير و مراعاه الأوسط.

ثمّ إنهم بعد أن اتّفقوا على تحديد الوجه بالحدّ المذكور اختلفوا فى أمور:

[١] منها:الصدغ فالمشهور خروجه (٢)،و هو مصرّح به فى صحيحه زراره السابقه، و عن الراوندى دخوله (٣)،و اختلفوا فى تفسيره (۴)ففسّره أهل اللغه تاره بما بين العين و الأذن (۵)،و أخرى بالشعر المتدلى على هذا الوضع (۶)،و عن العلاّمه فى المنتهى أنّه الشعر الذى بعد انتهاء المقدار المحاذى لرأس الأذن و ينزل على رأسه قليلا (٧)،و عن الذكرى «ما حاذى العذار فوقه» (٨).

١- (١) -الأنزع:فاقد شعر الناصيه أو من انحصر الشعر عن بعض رأسه؛و يقابله الأغمّ و هو الذى نبت الشعر على بعض جبهته أو أشعر الجبهه.انظر:لسان العرب،ج ٨،ص ٣۵٢ و معجم ألفاظ الفقه الجعفرى،ص ٧٣.

٢- (٢) -ذخيره المعاد،ج ١،ص ٢۶؛مصابيح الظلام،ج ٣،ص ٢٧٣؛غنائم الأيّام،ج ١،ص ١١٩؛ الحدائق الناضره،ج ٢،ص ٢٢٩.

٣- (٣) -فقه القرآن،ج ١،ص ١٣.

۴- (۴) -انظر:مفتاح الكرامه،ج ٢،ص ٣٧٢-٣٧٣.

۵- (۵) -انظر:الحدائق الناضره،ج ٢،ص ٢٢٨.

۶- (۶) -انظر:القاموس المحيط،ج ٣،ص ١٠٩؛الصحاح ج ۴،ص ١٣٢٣؛النهايه،ج ٣،ص ١٧.

٧- (٧) -منتهى المطلب،ج ٢،ص ٢۴.

٨- (٨) -ذكرى الشيعه،ج ٢،ص ١٢٢.

[۲] و منها:العذار،و هو الشعر النابت على العظم الذى يلى سمت الصماخ يتصل أعلاه بالصدغ و أسفله بالعارض،فعن الأكثر خروجه (۱)؛و عن المبسوط و الخلاف (۲)و ابن الجنيد (۳)و صريح المحقّق الثانى و الشهيد الثانى دخوله. (۴)

[۳] و منها:مواضع التحذيف و هى ما بين الصدغ و النزعه،و ربّما فسّر بما بين منتهى العذار و النزعه (۵)فدخل الصدغ،أو بعضه فيه،و هو بعيد،فعن العلاّمه فى المنتهى و التّذكره القطع بخروجها (۶)،و ذهب جماعه إلى دخولها احتياطا (۷).

[۴] و منها العارض،و هو شعر المنحط عن محاذات الأذن يتّصل أعلاه بالعذار و أسفله بما يقرب من الذقن،فعن الشهيدين دخوله،بل عن ثانيهما نقل الإجماع عليه. (۸)و عن المنتهى خروجه (۹)،و عن النهايه التفصيل[B ۵۷/]بين ما خرج منه عن حدّ الإصبعين فيخرج،و ما دخل فيه فيدخل» (۱۰).

و التحقيق: أنّ النزاع فى دخول هذه الأمور الأربعه و خروجها-بعد الاتّفاق على عدم وجوب غسل ما خرج عن الحدّ المذكور-ناشئ،إمّا من الاختلاف فى التفسير،فالحاكم بالدخول يفسّر ما يحكم بدخوله بما يدخل كلّه تحت الإصبعين،أو يدخل بعضه،و يؤيّد به الدخول دخول البعض؛و الحاكم بالخروج يفسّر ما يحكم بخروجه بما يخرج عن الحدّ،

۱- ((۱)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۲۹.

۲- ((۲)) -المبسوط،ج ۱،ص ۴۱؛الخلاف،ج ۱،ص ۷۶.

۳- ((۳)) -كما فى ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۲۲.

۴- ((۴)) -حاشيه الشرائع[حياه المحقّق الكركى و آثاره،ج ۱۰،ص ۴۷]؛مسالك الأفهام،ج ۱، ص ۳۶.

۵- ((۵)) -انظر:مفتاح الكرامه،ج ۲،ص ۳۷۵.

۶- ((۶)) -منتهى المطلب،ج ۲،ص ۲۴؛تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۵۳.

۷- ((۷)) -منهم الوحيد البهبهانى فى المصابيح،ج ۳،ص ۲۷۸.

۸- ((۸)) -الدروس الشرعيّه،ج ۱،ص ۹۱؛مسالك الأفهام،ج ۱،ص ۳۶.

۹- ((۹)) -منتهى المطلب،ج ۲،ص ۲۴.

۱۰- ((۱۰)) -نهايه الأحكام،ج ۱،ص ۳۶.

أو من جهه أنّ الحاكم بالدخول يعتبر الدوران لا بطريق الاستداره فيحكم بدخول ما يدخل فی الحدّ،و الحاكم بالخروج يعتبر الدوران بطريق الاستداره فيحكم بالخروج؛ أو من جهه أنّ الحاكم بالدخول يعتبر المحاذی لطرفی الإصبعين-كما هو الظاهر من التحديد-فيحكم بدخول الكلّ،أو البعض،و الحاكم بالخروج يعتبر ما يلاقيه طرفا الإصبعين،و هو دون المحاذی فيحكم بالخروج؛أو من جهه أنّ كلاـ يراعی التحديد المذكور فی حقّ نفسه،أو حقّ من يعتبر الحال به فيری فيه الدخول،أو الخروج فيحكم به، فإنّ هذا القدر من الاختلاف ممّا لا يبعد حصوله فی أفراد مستوی الخلقه.و النزاع علی الأوّل لفظی،و علی ما عدا الأخير حكميّ موضوعيّ؛و قد تبيّن منّا تحقيق ما هو الحقّ منها.

و يمكن أن يكون النزاع فی مواضع التحذيف مبتيا علی وجه آخر،و هو أنّ القائل بالخروج يعتدّ بالشعر النابت عليها فيجعل قصاص الشعر فيها من حيث تنتهی،فإنّ جهه أعلی الوجه تنتهی إلی قصاص الشعر،و هو يختلف باختلاف المنبت علوّا و هبوطا ما لم يخرج عن حدّ الوجه كالنزعتين،و القائل بالدخول لا يعتدّ بذلك الشعر لخفّته و نعومته كشعر الجبهه،و المعتبر عنده فی القصاص منتهی منبت الشعر الخشن،و ربّما يؤيّده روايه إسماعيل بن مهران حيث دلّت علی غسل الجنبين (۱)فإنّهما ربّما يتناولان بعض التحذيف.

[المبحث]الثالث:

المشهور بين الأصحاب وجوب البدأه بالأعلی فی غسل الوجه (۲)؛و قيل:يستحب، و هو المنقول عن المرتضی (۳)،و ابن إدريس (۴)و مال إليه جماعه من المتأخّرين (۵)؛و عن

۱- (۱) -الكافی،ج ۳،ص ۲۸،ح ۴.

۲- (۲) -مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۱۹۹؛و انظر:تذكره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۵۷؛كشف الرموز،ج ۱، ص ۶۶؛زبده البيان،ص ۳۹.

۳- (۳) -نقله عنه فی التنقيح الرائع،ج ۱،ص ۸۱.

۴- (۴) -السرائر،ج ۱،ص ۹۹.

۵- (۵) -كالسيّد السند فی المدارك،ج ۱،ص ۲۰۰ و المحقّق السبزواری فی الكفايه،ج ۱،ص ۱۶.

صاحب الإشاره أنّه تعدّ من المسنون عدم كسر الشعر فى اليدين (۱)،و هو يشعر بنفى استحبابه فى الوجه،و هو يقتضى إمّا وجوبه عنده،أو عدم الرجحان[۵۸/ A]مطلقا، و المعتمد الأوّل.

و يدلّ عليه أمور الأوّل:ظاهر الآيه و الأخبار الآمره بغسل الوجه،فإنّ إطلاق الأمر به فيها ينصرف إلى ما هو الشائع المتعارف،و هو الغسل من الأعلى إلى الأسفل،جنح إلى التمسّك به صاحب حبل المتين بعد أن قدح فى حجّه المشهور؛ (۲)و فيه نظر،لمنع هذا الظهور،و لهذا لا يجب البدأه بالأعلى فى غسلات الغسل.

الثانى:الاحتياط اللازم مراعاته فى المقام،للشكّ فى حصول البراءه مع ترک البدأه بالأعلى،فيجب المحافظه عليه تحصيلا لليقين بالفراغ؛و لا يقدح فيه إطلاق الأمر بغسل الوجه،بناء على عدم انصرافه إلى الغسل من الأعلى،لوهنه بمخالفه المشهور.

الثالث:صحيحه زراره قال:

«حكى لنا الباقر عليه السّلام وضوء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فدعا بقدح من ماء فأدخل يده اليمنى فأخذ كفّا من ماء فأسدله على وجهه من أعلى الوجه» ،الحديث (۳).

وجه الدلاله أنّ فعله عليه السّلام قد ورد فى مقام البيان،فيدلّ على الوجوب؛و اعترض عليه باحتمال تعلّق قصده عليه السّلام بالبدأه بالأعلى لكونه أحد جزئيات مطلق الغسل لا للمخصوصه؛و يضعّف بأنّ الظاهر من حكايه الراوى للخصوصيه فهمه تعلّق القصد فى البيان بها،و لهذا لم يتنبّه على سائر الخصوصيات التى علم بعدم تعلّق القصد فى البيان بها ممّا يعلم عاده بتحقّقها.نعم يتّجه الإشكال بأنّه عليه السّلام إنّما بين وضوءه صلّى اللّه عليه و آله أعنى الوضوء الذى كان يفعله-،و هو ممّا يمكن أن يشتمل على بعض المندوبات فلا يدلّ على الوجوب،إلاّ أن يضمّ إليه إطلاق ما دلّ على وجوب التأسّى به صلّى اللّه عليه و آله،و هو بعد تسليمه معارض بإطلاق الأمر بالغسل،لكن يتّجه ترجيح الأوّل بمساعده الشهره،و موافقه

۱- ((۱)) -إشاره السبق،ص ۷۱.

۲- ((۲)) -الحبل المتين،ج ۱،ص ۷۱.

۳- ((۳)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۴،ح ۱.

الاحتیاط؛و قد یؤید ذلک بما نقل عنه صلّی اللّه علیه و آله بطریق الإرسال أنّه قال حین أکمل وضوءه:

«هذا وضوء لا یقبل اللّه الصلاه إلاّ به» ؛قلت:الروایه فی الفقیه هکذا:

«و توضّأ النبی صلّی اللّه علیه و آله مرّه مرّه و قال:هذا وضوء لا یقبل اللّه الصلاه إلاّ به» (۱)،و هو لا تعلّق له بالمقام،إلاّ أن یقال المحکی فی الصحیحه الوضوء الذی کان یداوم صلّی اللّه علیه و آله علیه،بناء علی أن ذلک هو الظاهر من الإضافه.

الرابع:الصحیحه الأخری عنه علیه السّلام فی حکایه وضوئه صلّی اللّه علیه و آله قال:

«ثمّ غرف فملأها فوضعها علی جبینه ثمّ قال بسم اللّه و أسدله علی أطراف[۵۸/ B]لحیته» (۲)الحدیث، و رواه فی الفقیه مرسلا (۳)[و]وجه الدلاله أنّ بدأته صلّی اللّه علیه و آله بالجبهه یدلّ علی تعیینها،لما مرّ، فثبت البدأه بأعلاها بالإجماع المرکّب.

الخامس:ما نقل عن العیاشی فی تفسیره عن زراره و بکیر[بن أعین]عن الباقر علیه السّلام فی حکایه وضوء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إلی أن قال:

«فغرف بها غرفه فصبّها علی جبهته فغسل وجهه بها» (۴)،الحدیث.و وجه الاستدلال ما مرّ.

السادس:ما رواه فی قرب الإسناد عن أبی جریر الرقاشی قال:

«قلت لأبی الحسن موسی علیه السّلام کیف أتوضّأ للصلاه؟ -إلی أن قال-

و لا تلطم وجهک بالماء لطما و لکن اغسله من أعلی وجهک إلی أسفله» ،الحدیث (۵).

السابع:لا ریب فی أنّه صلّی اللّه علیه و آله توضّأ بیانا،فإن کان قد ابتدأ بالأسفل لزم وجوبه، و لا قائل به؛و لأنّه یلزم أن یکون قد فعل المکروه،إذ القائل بالجواز یلتزم بالکراهه، و هو صلّی اللّه علیه و آله منزّه عنه؛و إن کان غسل من أعلاه،وجب اتّباعه.و ردّ بجواز ابتدائه بالأعلی لکونه أحد جزئیات الغسل،أو بالأسفل لبیان الجواز.و إنّما لم یتعیّن للنصّ و الإجماع

۱- ((۱)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۳۸،ح ۷۶.
۲- ((۲)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۵،ح ۴.
۳- ((۳)) -من لا یحضره الفقیه،ج ۱،ص ۳۶،ح ۷۴.
۴- ((۴)) -تفسیر العیاشی،ج ۱،ص ۲۹۸،ح ۵۱.
۵- ((۵)) -قرب الإسناد،ص ۱۲۹.

و حجّه من جاز الغسل منكوسا إطلاق

«إلاّ بغسل الوجه» فى الآيه،و الأخبار،و هو يصدق بغسله منكوسا أيضا.

و الجواب أنّه مقيّد بما دلّ على اعتبار البدأه بالأعلى،و قد تقدّم بيانه.و قد يستدلّ له بقوله عليه السّلام

«لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا» ،و هو مبنيّ على تعميم المسح على الغسل و المسح المحصّل للغسل،و هو بعيد.و قد يدعى دلاله الروايه على ثبوت البأس بذلك فى الغسل،فيدلّ على مذهب الأكثر،و هو ضعيف،إذ مفهوم اللقب غير معتبر عند المحققين.

و اعلم: أنّ هاهنا مسألتين،وجوب البدأه بالأعلى،و عدم جواز النكس،و لا تلازم بينهما إلاّ أن الظاهر أن لا قائل بالفرق بين الحكمين،فإذا ثبت الأوّل بما مرّ،ثبت الثانى بالإجماع المركّب،مضافا إلى أنّ الإسدال المذكور فى الصحيحتين،يفيد الغسل من الأعلى إلى الأسفل،و مثلهما روايه قرب الإسناد،و حينئذ فربّما يشكل الغسل عرضا، و إن صرّح بعضهم بجوازه لأنّه خارج عن الإسدال،و عن كونه غسلا عن الأعلى إلى [A ۵۹/]الأسفل.

تتمّه:

على القول بوجوب الغسل من الأعلى،هل يتعيّن غسل كلّ أعلى،قبل كلّ أسفل- و إن لم يكن محاذيا له،-أو يتعيّن ذلك مع المحاذات خاصّه،أو لا يتعيّن شيء منهما،بل يكفى مجرّد البدأه بالأعلى،و يجزى غسل الباقى كيف اتّفق؟وجوه،بل أقوال: (۱)

قال الشهيد الثانى فى شرح الرساله:«المعتبر فى غسل الوجه الأعلى فالأعلى،لكن لا حقيقه لتعسّره،أو تعذّره،بل عرفا فلا يضرّ المخالفه اليسيره التى لا يخرج بها فى العرف عن كونه غسل الأعلى فالأعلى، (۲)-ثم قال-:و فى الاكتفاء[فيه]بكون كلّ جزء من

۱- (۱)) -انظر:جواهر الكلام،ج ۲،ص ۲۶۸-۲۷۰.

۲- (۲)) -و لكن العباره فى المصدر المطبوع هكذا:«المعتبر فى غسل الأعلى فالأعلى المفهوم-

العضو لا يغسل قبل ما فوقه على خطّه،و إن غسل ذلک الجزء قبل الأعلى من غير جهته وجه وجيه (۱).

و قال العلاّمه فی مسأله من أغفل غسل لمعه فی الوضوء:«و لا أوجب غسل جمیع ذلک العضو،بل من الموضع المتروک إلى آخره إن أوجبنا الابتداء من موضع بعینه، و الموضع خاصّه إن سوّغنا النکس» (۲)،انتهى. (۳)

و کلامه على التقدیر الأوّل یحتمل کلا من الوجهین الأوّلین،إلاّ أن ظاهره أوفق بالوجه الأوّل،و هو أضعف الوجوه لاستلزامه عدم إمکان غسل الوجه بکفّ واحده.

و ذهب صاحب المدارک فی ظاهر کلامه إلى القول الثالث،و تبعه بعض من تأخّر عنه، (۴)و لا یخفى بعده عن ظاهر الأخبار الدالّه على اعتبار البدأه بالأعلى.و یقوى عندی فی المقام وجه رابع،و هو إجزاء إجراء الماء من الأعلى إلى الأسفل،و لو مع الانحراف على أحد الجانبین المستلزم بغسل بعض الأسفل قبل الأعلى المحاذی له،لأنّ الأخبار الدالّه على اعتبار البدأه بالأعلى،لا تدلّ على اعتبار أکثر من ذلک،إن لم تدلّ على نفیه فیحکم فیه إطلاق الأمر بغسل الوجه الوارد فی الآیه و الأخبار.

فصل [فی تخلیل اللحیه]

لا یجب تخلیل اللحیه الکثیفه

و هی غیر الخفیفه إجماعا، (۵)بل یکتفى بغسل ظاهرها، و یدلّ علیه صحیحه محمّد بن مسلم عن أحدهما علیهما السّلام قال:

«سألته عن الرجل یتوضّأ

ص:۵۱۸

۱- ((۱)) -المقاصد العلیّه،ص ۸۹.

۲- ((۲)) -فی المصدر المطبوع«العکس»بدل«النکس».

۳- ((۳)) -مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۱۴۱-۱۴۲،م ۹۳.

۴- ((۴)) -مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۱،مشارق الشموس،ج ۱،ص ۱۰۳.

۵- ((۵)) -کما فی جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۴؛و کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۳۰.

أ يبطن لحيته؟قال:لا» (۱)؛و صحيحه زراره قال:

«قلت له أ رأيت ما كان تحت الشعر؟قال:

كلّما أحاط به الشعر فليس للعباد أن يغسلوه و لا يبحثوا عنه و لكن يجرى عليه الماء» ، و هذه الروايه رواها الصدوق فى الفقيه عن أبى جعفر عليه السّلام، (۲)و الشيخ فى التهذيب عن زراره[/۵۹ B]بطريق الإضمار (۳)و رواها العلاّمه فى التذكره عن الشيخ عن زراره عن أبى جعفر عليه السّلام و وصفها الإضمار ۳،و رواها العلاّمه فى التذكره عن الشيخ عن زراره عن أبى جعفر عليه السّلام و وصفها بالصّحه؛ (۴)و لعلّه نقلها عنه من غير كتاب الحديث،أو كانت فى نسخته مصرّحه،أو تبيّن له بالقرائن أنّ الروايه عن أبى جعفر عليه السّلام.و قول الباقر عليه السّلام فى روايه زراره:

«ليس المضمضه و الاستنشاق فريضه و لا سنّه إنّما عليك أن تغسل ما ظهر» (۵)، و الروايه ضعيفه بقاسم بن عروه (۶)،و عدّها فى كشف اللثام موثّقه (۷)،و وجهه غير ظاهر.

و يمكن القدح فى دلالتها باحتمال أن يكون المراد ب

«ما ظهر» ما يقابل البواطن بقرينه صدرها،و من الظاهر أنّ ما تحت الشعر ظاهر بهذا المعنى،و لهذا يجب إزاله النجاسه عنه و غسله فى الغسل.و يدلّ أيضا خلوّ الأخبار البيانيه على تعدّدها عن ذكر القليل،و أنّ الغرفه الواحده لا تسع لغسل الوجه إن اعتبر فيه استبطان اللحيه قطعا،و قد دلّ جمله من النصوص على الاجتزاء بها فيه كالأخبار البيانيه المشتمله على أخذه عليه السّلام غرفه للوجه (۸)، و الصحيح

فقد يجزيك من الوضوء ثلاث غرفات،واحده للوجه...، الحديث. (۹)و روايه

ص:۵۱۹

۱- ((۱)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۸،ح ۲.

۲- ((۲)) -الفقيه،ج ۱،ص ۴۴،ح ۸۸.

۳- ((۳)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۳۶۴،ح ۱۱۰۶.

۴- ((۴)) -ما وجدناه فى التذكره و لكن نقله فى المنتهى،ج ۲،ص ۲۵.

۵- ((۵)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۷۸،ح ۲۰۲.

۶- ((۶)) -صرّح المفيد فى كتاب المسائل الصاغانيه(ص ۷۱-۷۲)،بوثاقته،و ذكره ابن داود فى رجاله(ص ۱۵۳،الرقم ۱۲۱۴)و قال«ممدوح»؛راجع:الموسوعه الرجاليّه الميسّره،ص ۳۶۷، الرقم ۴۷۱۱.

۷- ((۷)) -كشف اللثام،ج ۱،ص ۵۶۶.

۸- ((۸)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۵،ح ۵.

۹- ((۹)) -تهذيب الأحكام،ج ۱،ص ۳۶۰،ح ۱۰۸۳.

حمّاد بن عثمان عن أبی عبد اللّه علیه السّلام:

«فملأ بها کفّ فعمّ به وجهه» (۱)،بل منها ما یدلّ علی الاجتزاء بما دونها أیضا کالمرسل المقطوع فی رجل کان معه من الماء مقدار کفّ و حضرت الصلاه فقال:

«یقسمه أثلاثا للوجه...» ،الحدیث (۲)؛و قد یناقش فی ذلک بورود الاجتزاء بالغرفه الواحده فی غسل الرأس فی الغسل مع أنّه لا کلام فی وجوب التخلیل، و أین هذا من غسل الوجه خاصه؟!.

و استدلّ العلاّمه فی التذکره و غیره أیضا بأن الوجه اسم لما یواجه به،و المواجهه فی المستور بالشعر إنما یکون بالشعر،و منه یظهر الفرق بینه و بین الیدین حیث یجب فیهما الاستبطان دونه إن تمّ.

و فیه نظر؛لأنّ التعریف المذکور و إن نقل عن بعض أهل اللغه إلاّ أنّه ممنوع،أو مأوّل کما سننبّه علیه فی التتمیم.

و التحقیق أنّ الشعر خارج عن الوجه بالمعنی المبحوث عنه،و لهذا لا یقال لمن قطعت لحیته أنّه قطع بعض وجهه،و لأنّ الوجه بعض الجسد و لا شیء من الشعر ببعض الجسد، و لهذا لا یقال لمن أبین بعض شعره أنّه أبین بعض جسده،و یؤیّده عدم وجوب غسله فی الغسل؛و إنّما حکمنا بوجوب غسله فی الوضوء فلتبعیته (۳)[A ۶۰/] للمحلّ،ثمّ المستفاد من الصحیحتین المتقدمین عدم استحباب تخلیلها،و هو مختار الفاضل فی کشف اللثام (۴)و عزاه إلی المحقّق و المنتهی و ظاهر النفلیه و البیان. (۵)و عن التذکره و نهایه الإحکام

ص:۵۲۰

۱- ((۱)) -الکافی ج ۳،ص ۲۷،ح ۸.

۲- ((۲)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۷،ح ۸.

۳- ((۳)) -فی المخطوطه«فللتبعیته»بدل«فلتبعیته».

۴- ((۴)) -کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۳۱.

۵- ((۵)) -شرائع الإسلام،ج ۱،ص ۱۳؛منتهی المطلب،ج ۲،ص ۵۲؛النفلیه،ص ۱۸۸؛البیان، ص ۵۰.

استحبابها للاستظهار (۱).و عن الدروس أنّه أولی؛ (۲)و ضعفه ظاهر،إذ لا وجه للاستظهار بعد النهی و توقیفیّه العباده.

و أمّا اللحیه الخفیفه

و هی التی تری البشره فی خلالها محلّ التخاطب کما فی المسالک و الروضه، (۳)و فی الذکری ذلک أو ما یصل الماء إلی منبته من غیر مبالغه قال:«و قد یؤثّر الشعر فی أحد الأمرین دون الآخر بحسب البسوطه و الجعوده»، (۴)فالمشهور-کما فی الذکری و الدروس و جامع المقاصد-عدم وجوب تخلیلها؛ (۵)و علیه المعظم کما فی الروضه و کشف اللثام؛و إلیه ذهب الشیخ فی المبسوط،و المحقّق فی المعتبر،و العلاّمه فی التذکره و المنتهی و التحریر و الإرشاد،و الشهید الثانی فی الروضه (۶)،و نقل ذلک عن التلخیص،و هو قضیه کلّ من أطلق عدم وجوب تخلیل اللحیه؛و ذهب العلاّمه فی القواعد و الشهید فی اللمعه إلی وجوب تخلیلها (۷)،و نقل ذلک عن ابن الجنید و المرتضی و ابن أبی عقیل. (۸)و أیضا العباره المنقوله عن ابن الجنید غیر ظاهره فی ذلک،قال-فیما نقل عنه-:«إذا خرجت اللحیه فلم تکثر فتواری بینها (۹)البشره من الوجه فعلی المتوضّئ غسل الوجه کما کان قبل أن ینبت الشعر،حتی یستیقن وصول الماء إلی بشرته التی علیها حسّ البصر إمّا بالتخلیل أو غیره،لأنّ الشعر إذا ستر البشره قام مقامها و إذا لم یسترها کان

۱- (۱) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۵۵؛نهایه الإحکام،ج ۱،ص ۳۶.

۲- (۲) -الدروس الشرعیّه،ج ۱،ص ۹۱.

۳- (۳) -مسالک الأفهام،ج ۱،ص ۳۶؛الروضه البهیه،ج ۱،ص ۳۲۳.

۴- (۴) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۲۶.

۵- (۵) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۴.

۶- (۶) -المبسوط،ج ۱،ص ۴۱؛المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۲؛تحریر الأحکام،ج ۱،ص ۷۶؛ إرشاد الأذهان،ج ۱،ص ۲۲۳.

۷- (۷) -قواعد الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۲؛اللمعه،ص ۱۷.

۸- (۸) -نقله عنه المحقق فی المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۲.

۹- (۹) -لکن فی المصدر المطبوع العباره هکذا:«و متی فرجت اللحیه،فلم تکن تتواری بنباتها...».

على المتوضّئ (۱)إيصال الماء إليها» (۲)،و المستفاد من ذيل العباره عدم وجوب غسل المستوره بالشعر،و عن صدرها وجوب غسلها من باب المقدمه،و ظاهر الحكايه وجوب غسلها أصاله فلا يتوافقان.و قال السيّد فى الناصريّات:«فمن كان ذا لحيه كثيفه يغطّى بشره وجهه ممّا لا يظهر و ممّا يغطّيه اللحيه لا يلزمه إيصال الماء إليه و يجزيه إجراء الماء على البشره-إلى أن قال-و الذى يدلّ على أنّ تخليل اللحيه الكثيفه و إيصال الماء إلى البشره لا يلزم،بل يكفى إجراء الماء على الشعر بعد إجماع الفرقه،قوله تعالى فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ ،و الذى يواجه هو اللحيه دون البشره،[B ۶۰/]لأنّ الشعر قد غطّاها»،انتهى (۳)؛و هذه العباره و إن أوهمت الفرق بين اللحيه الكثيفه و الخفيفه إلاّ أنّ المستفاد منها،-بعد التأمّل فيها-الفرق بين البشره المستوره بالشعر و غيرها.

و تحقيق المقام: إنّ النزاع إن كان فى البشره التى يتراءى للناظر فى جميع أوضاع المواجهه خلال اللحيه الخفيفه،-سواء كانت قليله أو كثيره-فالظاهر وجوب غسلها كما لو اتّفق ذلك فى موضع من الكثيفه فلا يجزى غسل ما حولها لإخلاله بالاستيعاب الواجب،و إلحاقها بالبواطن التى لا يجب غسلها يحتاج إلى دليل،و المنع من تبطين اللحيه لا ينصرف إلى غسل ما ظهر بينها،و معنى ما أحاط به الشعر،ما أحاط عليه لا ما أحاط حوله،و لأنّ السؤال فيه عمّا تحت الشعر،مضافا إلى قضاء قاعده الشغل بوجوب غسلها،و لعل الحكم موضع وفاق،قال فى جامع المقاصد:«و أمّا ما بين الشعر-يعنى البشره التى تتراءى بين الشعر-فلا كلام فى وجوب غسله» (۴)،و فى الروض«الخلاف إنّما هو فى وجوب تخليل البشره التى تحت الشعر الخفيف المستوره به،و أمّا ما كان منها مرئيا بين الشعر فيجب غسله قطعا لعدم انتقال اسم الوجه عنه» (۵)،و إن كان فى البشره

۱- (۱) -فى المصدر المطبوع«المتطهّر»بدل«المتوضّئ».

۲- (۲) -نقله عنه الشهيد فى ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۲۵.

۳- (۳) -المسائل الناصريات،ص ۱۱۵.

۴- (۴) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۴.

۵- (۵) -روض الجنان،ج ۱،ص ۹۹.

المستوره بالشعر مطلقا فهى ممّا لا إشكال فى عدم وجوب غسلها أصاله،لعموم الأدله المتقدّمه،و لا تبعا ما لم يتوقف تحصيل العلم بغسل الظاهر عليه،و وجهه ظاهر؛و منه يظهر ضعف[قول]ابن أبى الجنيد بوجوب غسل المستوره مطلقا من باب المقدمه؛نعم لو كان بعض البشره مستورا بشعره أو شعرتين ففى سقوط التخليل إشكال ينشأ من الشكّ فى اندراج مثل ذلك ممّا أحاط به الشعر؛و إن كان فى البشره التى يتراءى للناظر فى بعض أوضاع المواجهه،أو فى أثناء الغسل فالمتّجه وجوب غسلها لعدم وضوح اندراجها فيما أحاط به الشعر،و على هذا فيمكن حمل كلام القائل بوجوب التخليل على الصوره الثانيه،و القائل بعدمه على غيرها فيعود النزاع لفظيّا.

و فى حكم شعر اللحيه شعر الشارب و العنفقه

(١)

و قد يطلق اللحيه عليهما تغليبا،و كذا شعر الناحيه و الجبهه فى الأغمّ؛و لو طال شعر الرأس فستر بعض الوجه وجب غسل ما تحته دون الشعر لخروج نبته عن محل الفرض،و عدم انصراف[A ۶۱/]الروايه إليه، و كذلك الشعر النابت فى باطن الأنف إذا ظهر،و كذا باطن العين.

و لو نبت للمرأه لحيته فكلحيه الرجل،

و به صرّح فى المبسوط و المهذّب و المعتبر و المنتهى و القواعد و التحرير و الذكرى و البيان و جامع المقاصد و الروض (٢)و المدارك،بل فى الأخير«هذا الحكم ثابت بإجماعنا،و ردّ به على الشافعى حيث أوجب تخليلها مطلقا،لأنّ المرأه من شأنها أن لا يكون لها لحيه،فكان وجهها فى الحقيقه نفس البشره؛ و فساده ظاهر».انتهى. (٣)

١- (١) -«العنفقه:ما بين الشفه السفلى و الذقن منه لخفّه شعرها؛و قيل:العنفقه ما بين الذقن و الشفه السفلى،كان عليها شعر أو لم يكن؛و قيل العنفقه ما نبت على الشفه السفلى من الشعر...»انظر: لسان العرب،ج ١٠،ص ٢٧٧ و تاج العروس،ج ٧،ص ٢۵.

٢- (٢) -المبسوط،ج ١،ص ۴٣؛المهذب،ج ١،ص ۴٣؛المعتبر،ج ١،ص ١۴٢؛منتهى المطلب،ج ٢،ص ٢۵؛قواعد الأحكام،ج ١،ص ٢٠٢؛تحرير الأحكام،ج ١،ص ٧۶؛ذكرى الشيعه،ج ٢، ص ١٢۴؛البيان،ص ١۴۵؛جامع المقاصد،ج ١،ص ٢١۵.

٣- (٣) -مدارك الأحكام،ج ١،ص ٢٠٣.

و لو طال شعر الحاجب فستر بعض البشره فالظاهر عدم وجوب التخليل،و لو كشف عن البشره التى تحت الشعر وجب غسلها،و لو عاد إليها الشعر سقط عن البشره،و حيث يجب غسل ما نبت فيها من الشعر و اللحم الزائد و إن كانا خارجين عن مفهوم الوجه لتبعيّتها له عزما و للشك فى البراءه بدون غسلهما؛و غسلهما كغسل الوجه فيعتبر فيهما البدأه من الأعلى إلى الأسفل بالنظر إلى نفسهما لا بالنظر إلى الوجه؛و الجلد المكشوط (١)المتّصل بمحل القرض (٢)كالشعر فى وجوب غسله لا فى قيامه مقام البشره المستوره به؛ و حيث غسل الشعر بدلا عن البشره فالمعتبر غسل الشعر الظاهر لأنّه الظاهر من قوله عليه السّلام

«لكن يجرى عليه الماء» ،و لأنّ غسل الباطن يستدعى بحثا،و هى منفى؛و المعتبر فى الظاهر على الظاهر فى الحسّ فلو اندحج (٣)الظاهر فى الباطن جرى على ظاهر كلّ منهما حكم الظاهر؛و الظاهر أنّ وجوب غسل الشعر حيث يحكم به لا يسقط بغسل ما تحته من البشره.و ربّما يتوهّم أنّ الأمر بغسل الشعر بدلا عن البشره رخصه لا عزيمه كمسح شعر الرأس،و ليس بالوجه لبعده من ظاهر النصّ؛و لو غسل الشعر،ثمّ انكشف ما تحته قبل الفراغ مع بقاء الشعر أو زواله ففى وجوب غسله وجهان،و كذا لو كشط جلد البشره المغسوله فانكشف ما تحته.

تتميم فيه فائدتان:

الأولى:لا يستحب تخليل اللحيه الكثيفه،

وفاقا للمعتبر و المنتهى و كشف اللثام للأصل و خلوّ أخبار البيان على تعدّدها منه،و ظاهر الصحيحتين المتقدّمتين،و لاحتمال

ص:۵۲۴

١- (١) -فى المخطوطه«الفرض»بدل«القرض».

٢- (٢) -كشط الجزور جلدها،كشط عنها و أرفع عنها كشاطها لأنظر إلى لحمها و هو الجلد المكشوط،(أساس البلاغه،ص ۵۴۵)؛كشط الغطاء عن الشيء و الجلد عن الجزور و الجلّ عن الفرس يكشطه كشطا:قلعه و نزعه و كشف عنه،(لسان العرب،ج ٧،ص ٣٨٧).

٣- (٣) -هكذا فى المخطوطه،و لعلّ الصحيح«اندرج».

دخوله فی التعدّی المنهیّ عنه،و لإخلاله بالموالات،و لکونه مذهبا للعامّه (۱)،فیکون الرشد[۶۱/ B]فی خلافهم (۲)،و لما رواه فی کشف الغمّه عن الکاظم علیه السّلام:أنّه کتب إلی علیّ بن یقطین اتقاء:

«اغسل وجهک،و خلّل شعر لحیتک-ثمّ کتب إلیه-توضّأ کما أمر اللّه تعالی،اغسل وجهک مرّه فریضه و أخری سباغا -إلی أن قال-

فقد زال ما کنّا نخاف علیک» (۳)،و لو کان التخلیل مستحبّا لتعرّض له ثانیا،خلافا للتذکره و الذکری فاستحباه استظهارا (۴)،و لما روی من أنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله فعله،و إنّ علیّا علیه السّلام کان یخلّل لحیته؛و ضعف ذلک فی مقابله ما ذکرناه ظاهر؛و أمّا الخفیفه فلا بأس باستحباب تخلیلها حیث لا توجبه خروجا عن شبهه الخلاف.

الثانیه:لا یجب غسل ما استرسل من اللحیه،-

و هو ما خرج عن الوجه طولا و عرضا إجماعا محصّلا و منقولا (۵)،لخروجه عن اسم الوجه،و إن حصلت المواجهه به إذا تعریفه بما یواجه به تعریف لفظی کتعریفهم«سعدانه بأنّها نبت»،مع احتمال أن تکون الموصله للعهد،أو أنّه تعریف له باعتبار معنی آخر فإنّه کما یأتی لمطلق ما یوجّه به الشیء کقولهم وجه الأرض و وجه الجدار،کذلک قد یأتی لخصوص الوجه الذی هو أحد أجزاء الجسد کالرأس،و هو المراد هنا،و هذا لا یدخل فیه الشعر مطلقا کما مرّ فی صدر البحث.و هل یستحبّ غسله؟قولان:فعن ابن الجنید و الشهید ذلک (۶)،لما فی صحیحه زراره:

«ثمّ غرف غرفه فوضعها علی جبینه و أسدله علی أطراف لحیته» (۷)،و یؤیّده الأخبار الدالّه علی أخذ

ص:۵۲۵

۱- ((۱)) -انظر:المجموع،ج ۱،ص ۳۷۶.

۲- ((۲)) -انظر:وسائل الشیعه،ج ۲۷،ص ۱۱۵-۱۱۸؛فرائد الأصول،ج ۱،ص ۶۱۴؛شرح هدایه المسترشدین،ص ۵۲۵-۵۲۶.

۳- ((۳)) -کشف الغمّه،ج ۳،ص ۱۷-۱۸.

۴- ((۴)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۵۵؛ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۲۶.

۵- ((۵)) -انظر:الخلاف،ج ۱،ص ۷۷،مدارک الأحکام،ج ۱،ص ۲۰۱؛کشف اللثام،ج ۱،ص ۵۲۹.

۶- ((۶)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۸۲.

۷- ((۷)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۵،ح ۴.

البله من اللحيه؛و احتجّ من أنكر الاستحباب بقوله عليه السّلام فی صحیحه زراره المتقدّمه

«الوجه الـذی قال اللّه عزّ و جلّ و أمر اللّه عزّ و جلّ بغسـله الذی لا ینبغی لأحد أن یزید علیه و لا ینقص منه إن زاد علیه لم یؤجر و إن نقص عنـه أثـم،مـا دارت علیـه الوسـطی و الإبهـام مـن قصـاص الشـعر إلی الـذقن» ؛و التصـرّف فی دلیـل کـلّ من القـولین ممکن،فیمکن حمـل الأـطراف و اللحیه فیما مرّ علی ما دخل فی حـدّ الوجه،مع احتمال جواز الأخـذ من بلّه المسترسل إذا کانت من غساله الوجه،و إن لم یستحب غسله؛و یمکن حمل قوله

«و إن زاد» علی مـا عـدا مسترسـل اللحیـه،أو علی الزیـاده بقصـد الوجـوب؛و الظـاهر أنّ التأویـل فی الأـوّل أقرب فـالقول بعـدم الاستحباب أوضح،و إن کان الاستحباب للزوم[A ۶۲/]أنسب بقاعده التسامح فی أدلّه السنن.

[الأمر الثالث:غسل الیدین]

الثالث: غسل الیدین من المرفقین إلی أطراف الأصابع،و وجوبه معلوم بنصّ الکتاب و السنّه و الإجماع (۱)،و قد تقدّم القول فی تحقیق معنی الغسل؛و تنقیح الکلام فی بقیه مباحث المقام یتمّ برسم مسائل:

[المسأله]الأولی:

المرفـق کمنبـر و کمجلس،فسـرّه جمـاعه من أصـحابنا بمجمـع عظمی الـذراع و العضـد-أعنی مجموع رأسـی العظمین-فـإنّ فی الساعـد نقره یـدخل فیهـا رأس عظم العضـد،فمقـدارها مـا یحـاذی رأس کـلّ منهمـا رأس الآخر هو المراد بمجمعهما؛ و فسـرّها آخرون بالمفصل (۲)؛و المراد به إمّا نهایه الذراع،أو نهایه العضد-أعنی السطح العرضی القائم بأحدهما-أو نهایتهما معا؛و فسرّها بعض أفاضل المتأخّرین بالفرجه التی بین رأس العظمین.و تعریفه بموصل الذراع فی العضد-کما عن الصحاح (۳)-،أو بموصل

۱- ((۱)) -کما فی المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۳؛و المنتهی المطلب،ج ۲،ص ۳۳.و انظر:جواهر الکلام،ج ۲،ص ۲۸۴.

۲- ((۲)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۴۰.

۳- ((۳)) -الصحاح،ج ۴،ص ۱۴۸۲.

العضـد بالساعـد-كمـا عن المغرب-يوافق التفسـير بـالمجمع.و تعريفه بموصـل العضـد فى الـذراع-كمـا فى القاموس- (١)يوافق التفسير بالمفصـل.و ذكر بعض أفاضـل المتـأخّرين أنّ التعريفين الأولين أيضا يوافقانه،و لعلّه مبنى حمله (٢)على حمل الموصل على السـطح لا الجسم،و هـو تكلّف؛و منهم من تخيّل موافقه الأخير للأوّل أيضـا،و لعلّه ينزّله على معنى أنّه موضع من العضـد يتصل فى الـذراع-أى به-أو بتضـمين الاتّصال معنى الـدخول، و كان الأوضـح تنزيله على أنّه موصـله الكائن فى الذراع مخالف الأوّل.و كيف كان فالمختار هو القول الأوّل،و المسـتند فيه ما حكيناه من صاحب الصـحاح و صاحب المغرب،و هما أضـبط من صـاحب القـاموس مع عـدم صـراحه كلامه فى مخالفتها،مضافا إلى اعتضاد ذلك بالاحتياط،و بظاهر صـحيحه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السّلام قال:

«سألته عن رجل قطعت يده منن المرفق كيف يتوضّأ؟قال:يغسل ما بقى من عضده» (٣).

وجه الـدلاله أنّ الموصوله للعهـد و من للتبعيض،يعنى يغسل الباقى من مرفقه الـذى هو بعض عضده،فيدلّ على أنّ بعض العضـد من المرفق،و ليس إلاّ رأسه الذى ذكر.

[المسأله]الثانيه:

المشهور-كما صرّح به غير واحد منهم-دخول المرفق فى المغسول أصاله،و هو الأقوى، (۴)خلافا للمحكى عن المنتهى (۵)[۶۲/B]و جمع من المتأخّرين فأوجبوا غسله من باب المقدمه (۶).و يدلّ على الأوّل روايه الأقطع المتقدّمه، و قول زراره فى صحيحته عن الباقر عليه السّلام:

«ثمّ غرف ملأهـا ماء، (٧)فوضـعها على جبينه و أسدله على أطراف لحيته،ثمّ غمس يده اليسـرى فغرف بها ملأها،ثمّ وضـعه على مرفقه

ص:۵۲۷

١- (١) -القاموس المحيط ج ٣،ص ٢۴۴.

٢- (٢) -فى المخطوطه«حمل»بدل«حمله».

٣- (٣) -الكافى،ج ٣،ص ٢٩،ح ٩.

۴- (۴) -انظر فى المجال ما أفاده الوحيد البهبهانى فى المصابيح،ج ٣،ص ٢٨٨-٢٨٩.

۵- (۵) -منتهى المطلب،ج ٢،ص ٣۶.

۶- (۶) -كالسيّد السند فى المدارك،ج ١،ص ٢٠۴.

٧- (٧) -فى المخطوطه«غرفه»بدل«ملأها ماء».

الأيمن ثمّ ذكر مثله فى غسله اليسرى» ،فإنّ ظهور

«وضعه على المرفق» فى دخوله أصاله كظهور وضعه على الجبين فى دخوله أصاله.و يدلّ على الثانى ظاهر الآيه فإنّ قضيه التجديد بغايه خروجها عن المعنى.و أمّا ما يجاب به من أنّ الغايه قد تدخل فى المعنى كما فى قوله تعالى إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ، (۱)و قولك«حفظت القرآن من أوّله إلى آخره»؛و قد تخرج كما فى قوله تعالى أَتِمُّوا الصِّيٰامَ إِلَى اللَّيْلِ (۲)و قوله عزّ ذكره فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَيْسَرَهٍ (۳)فلا تدلّ على شيء منها،فغير مرضيّ عندنا،و قد حقّقنا المسأله فى الأصول؛بل الوجه فى الجواب أنّ التحديد بالغايه،و إن اقتضى بظاهره خروجها عن المعنى لكن قد يقوم على إراده خلاف هذا الظاهر قرينه حال أو مقال فيحكم بالدخول كما فى هذه الآيه،فإنّ الدليل الذى تمسّكنا به على الدخول صالح لصرفها عن ظاهرها، مضافا إلى أنّ الشيخ فى الخلاف قال:«إلى فى الآيه بمعنى مع»،و ادّعى ثبوت ذلك من الأئمه عليهم السّلام. (۴)و قال الشيخ الطبرسى فى جامع الجوامع:«لا دلاله للآيه على دخول المرافق إلاّ أن أكثر الفقهاء ذهبوا إلى وجوب غسلها،و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام» (۵)،و هما فى قوه نقل الإجماع.

[المسأله]الثالثه:

المشهور كما صرّح به جماعه وجوب البدأه بأعلى المرفق (۶)،و عن المرتضى (۷)و ابن الجنيد جواز النكس على كراهيّه،و المعتمد الأوّل.و يدلّ عليه صحيحه زراره عن أبى جعفر عليه السّلام فى حكايه وضوء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى أن قال:

«ثمّ غمس يده اليسرى فغرف بها ملأها،ثمّ وضعه على مرفقه اليمنى،و أمرّ كفّه على ساعده حتى جرى

۱- ((۱)) -السوره الإسراء،الآيه ۱..

۲- ((۲)) -السوره البقره،الآيه ۱۸۷.

۳- ((۳)) -السوره البقره/الآيه ۲۸۰.

۴- ((۴)) -الخلاف،ج ۱،ص ۷۸.

۵- ((۵)) -جامع الجوامع،ج ۱،ص ۳۱۵؛لكن مع اختلاف فى الألفاظ.

۶- ((۶)) -كما فى التبيان،ج ۳،ص ۴۵۰-۴۵۱؛مصابيح الظلام،ج ۳،ص ۲۹۳ و انظر:التنقيح الرائع،ج ۱،ص ۸۰؛اللمعات النّيره،ص ۵۹.

۷- ((۷)) -جوابات المسائل الموصليات الثالثه(رسائل الشريف المرتضى،ج ۱)،ص ۲۱۳.

الماء علی أطراف أصابعه،ثمّ غرف بیمینه،ملأها فوضعه علی مرفقه الیسری،و أمرّ کفّه علی ساعده حتی جری الماء علی أطراف أصابعه،ثمّ غرف بیمینه ملأها فوضعه علی مرفقه الیسری و أمرّ کفّه علی ساعده حتی جری الماء علی أطراف أصابعه» ،الحدیث. (۱)

و فی صحیحه الأخری عنه علیه السّلام فی حکایه وضوئه صلّی اللّه علیه و آله:«

ثمّ غمس کفّه[۶۳/ A]الیسری فغرف بها غرفه فأفرغ بها علی ذراعه الیسری من المرفق و صنع بهم مثل ما صنع بالیمنی» ، الحدیث (۲)؛و مثله روایته الأخری.و عن العیاشی فی تفسیره من صفوان قال:

سألت أبا الحسن عن قول اللّه عزّ و جل فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ إلی أن قال:

«قلت له یرد الشعر یعنی فی غسل الیدین قال:إذا کان عنده آخر فعل و إلّا فلا .حجه الآخرین ظاهر الآیه.

و الجواب:إنّ إِلَی فیها لیست غایه للغسل بل للمغسول،و إن توقف علی الإضمار المخالف للأصل لأنّ تعلّقه بالغسل یوجب تعیین النکس و لا قائل به من علماء الإسلام علی ما صرّح به بعضهم،بل القائل بجواز النکس من أصحابنا یقول بکراهته،فیتعیّن أن یکون«إلی»بیانا لنهایه المغسول،فلا یبقی إلاّ التمسّک بالإطلاق،و هو لا ینهض فی مقابله ما عرفت،مضافا إلی ما رواه عروه التمیمی فی الحسن بسهل بن زیاد (۳)قال:

«سألت أبا

۱- (۱) -الکافی،ج ۳،ص ۲۵،ح ۴؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۳۸۷،ح ۲.

۲- (۲) -الکافی،ج ۳،ص ۲۵،ح ۵؛وسائل الشیعه،ج ۱،ص ۳۸۸،ح ۳.

۳- (۳) -سهل.بن زیاد الآدمی القمی:ذهب الشیخ إلی ضعفه فی الفهرست(ص ۲۲۸،الرقم ۳۳۹) و الاستبصار(ج ۳،ص ۲۶۱)و ابن الغضائری فی رجاله(ص ۶۶، الرقم ۱۱)و النجاشی أیضا، قائلا:«...کان ضعیفا فی الحدیث،غیر معتمد علیه فیه...»(رجال النجاشی، ص ۱۸۵، الرقم ۴۹۰)و لکنّ الشیخ فی رجاله عدّه من رجال الإمام الجواد و الإمام الهادی و الإمام العسکری علیهم السّلام و فی أصحاب الإمام الهادی علیه السّلام قائلا:«ثقه رازی».(رجال الطوسی،ص ۳۸۷، الرقم ۵۶۵۹)و قال العلاّمه المجلسی فی الوجیزه(ص ۹۱،الرقم ۸۸۳):«و عندی لا یضرّ ضعفه لکونه من مشایخ الإجازه»؛و ذهب العلاّمه الوحید البهبهانی إلی وثاقته لکثره روایاته و روایه الأجلاّء عنه،و کونه شیخ الإجازه(انظر:منتهی المقال،ج ۲، ص ۴۲۶، الرقم ۱۴۰۶ و موسوعه الرجالیه المیسّره،ص ۲۲۷،الرقم ۲۷۶۸)؛و المؤلّف قدّس سرّه تبع الشیخ فی الرجال-

عبد اللّه عليه السّلام عن قوله تعالى فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرٰافِقِ فقال:ليس هكذا تنزيلها،إنّما هو فاغسلوا وجوهكم و أيديكم من المرافق » (۱)،و حينئذ فيتعلّق الطرف بالغسل كما هو الظاهر،و يدلّ على وجوب البدأه بالمرفق.

فإن قيل:هذا الحديث معارض بالمتواتر فلا يجوز التمسّک به.

قلنا:بعد تسليم تحقّق التواتر فى نحو ذلک يمكن حمل التنزيل فيه على التأويل فيرجع المحصّل إلى أنّ«إلى»فى الآيه بمعنى من؛و قد ذكروا أنّ حروف الجرّ يجوز قيام بعضها مقام بعض

هذا كلّه مع قضاء قاعده الاشتغال المعلوم بتحصيل اليقين بالفراغ،و هو لا يتمّ إلاّ بالبدأه بأعلى المرفق،ثمّ على تقدير وجوب البدأه بالأعلى هل يتعيّن غسل كلّ أعلى قبل كلّ أسفل،أو كلّ أسفل يحاذيه،أو يكفى مجرّد البدأه بالأعلى و غسل الباقى كيف اتّفق،أو يكفى إجراء الماء من الأعلى إلى الأسفل و لو مع الانحراف عن سمت الأعلى وجوه؟أقواها الأخير،و قد تقدّم الكلام فيها فى غسل الوجه.

[المسأله]الرابعه:

يجب غسل ما اشتملت عليه اليد من الشعر و الظفر و إن طال و الكفّ و الإصبع و اللحم الزوائد لتبعيّتها لليد،و الاحتياط.و تجب تخليل الشعر هنا و إن كشف[B ۳/]لأنّ الظاهر من الأمر بغسل اليد غسل بشرتها بتوابعها بخلاف الوجه بناء على أنّه اسم لما يواجه،به فإنّ المواجهه مع وجود الشعر إنّما يكون به لا بالبشره المستوره به،و قد تقدّم الكلام فيه،و الأوضح فى الفرق-بعد قيام الدليل عليه-أنّ وجود الشعر الساتر للبشره هنا نادر جدّا فلا ينصرف الإطلاق إلاّ إلى غسل البشره،و إن تناول ما نبت عليها تبعا بخلاف الوجه فإنّ الغالب وجود الشعر الساتر للبشره فيه فلا يبعد انصراف

۱- (۱)) -الكافى،ج ۳،ص ۲۸،ح ۵.

إطلاق الأمر بغسله فی المستور منه بالشعر إلی غسل الشعر؛و استقرب فی الذکری وجوب غسل الشعر و تخلیله هنا مطلقا (۱)؛و لعلّ الوجه فی عدم قطعه بوجوب الأمرین معا-و إن کان وجوب أحدهما قطعیّا-إمکان منع تبعیّه الشعر للید فی صدق الاسم علیه لخروجه عن حقیقتها و التبعیّه فی الحکم لتوقّفه علی الدلیل،و احتمال الاجتزاء بغسله عن غسل ما تحته من البشره لعموم قوله علیه السّلام فیما مرّ

«کلّما أحاط به الشعر فلیس علی العباد أن یغسلوه و لا یبحثوا عنه و لکن یجری علیه الماء» ،و قوله علیه السّلام فیما مرّ

«إنّما علیک غسل ما ظهر» ؛و الأوّل مدفوع بدلاله العرف علی التبعیّه کما فی الإصبع الزائده.

و الثانی بفهم الأصحاب منه حکم الوجه خاصّیته،و یؤیّده ندره إحاطه الشعر بغیره من مواضع الغسل فربّما یشکّ فی شمول العموم له.

و الثالث بأنّا نمنع أنّ ما تحت الشعر لیس ممّا ظهر کما مرّ التنبیه علیه،و أمّا الظفر فلا إشکال فی غسل ما لا یخرج منه أطراف الأصابع،و أمّا الخارج فالظاهر وجوب غسله أیضا للتبعیّه،و علّل فی الذکری بأنّه من أجزائها،ثمّ فرّق بینه و بین فاضل اللحیه باتّصاله بمتّصل دائما-یعنی أصل الظفر-لما کان ثابتا فی الأصابع دائما صار بمنزله الجزء بخلاف الشعر فإنّ أصله غیر ثابت،بل فی معرض الزوال فصار بمنزله أمر خارج،و الأولی فی الفرق ما نبّه علیه الفاضل (۲)فی شرح الروضه من أنّ الوجه قد حلّ محلّ لا یدخل فیه فاضل اللحیه،بخلاف الید،فإنّ الحکم فیها معلّق علی اسمها المتناول لذلک إذ لم یرد تحدیدها بأطراف[۶۴/ A]الأصابع،و إنّما ورد فی الوضوء السابق ما یدلّ علی أنّه علیه السّلام غسل یده إلی أطراف الأصابع،و ظاهر أنّه علیه السّلام لم یکن فی ظفره زیاده تخرج عن أطراف الأصابع لاستحباب إزالتها فی کلّ أسبوع،مع احتمال أن یجعل الأظفار و إن طالت،

۱- (۱)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۲۶.

۲- (۲)) -و هو العلاّمه الفقیه الشیخ بهاء الدین محمّد بن تاج الدین حسن الأصفهانی المشتهر بالفاضل الهندی فی«المناهج السویّه فی شرح الروضه البهیّه»و هی إلی الآن مخطوطه.

داخله فی أطراف الأصابع؛و أمّا الید الزائده فإن اشتبهت بالأصلیه وجب غسلها من باب المقدمه مطلقا،و إن تمیّزت عنها بالوضع أو بالهیئه أو بضعف البطش و القوه،فإن کانت دون المرفق فالظاهر وجوب غسلها لتبعیّتها للأصلیّه فی الحکم،أو فی شمول الاسم کالإصبع الزائده،و لتوقّف الیقین بالبراءه علی غسلها إذ الظاهر أنّ لا خلاف فی وجوب غسلها کما فی الحدائق (۱)،و فی الذخیره حکی عن بعضهم التصریح بنفی الخلاف،و إن کانت فوق المرفق لم یجب لانصراف الأیدی فی الآیه إلی الأصلیّه،و لو کانت فی نفس المرفق فإن قلنا بوجوب غسله أصاله وجب غسلها کذلک،و إن قلنا بوجوب غسله تبعا من باب المقدمه وجب غسل ما یتوقّف تحصیل العلم بغسل تمام الید علیه،و لو ثبت الزائده فی محل الفرض و خارجه وجب غسل ما یحاذی منها محل الفرض خاصّه. (۲)

و ظاهر الشرائع و الإرشاد،و صریح المختلف وجوب غسل الزائده أصاله مطلقا (۳)، و احتجّ علیه فی المختلف بصدق اسم الید علیها بدلیل صحّه تقسیم الید إلی الزائده و الأصلیه،و مورد القسمه مشترک،و بالمعارضه بما تحت المرفق.

و الجواب:منع صدق الاسم علی الزائده حقیقه لتبادر الأصلیّه،و کون التقسیم للید الحقیقه ممنوع،بل للأعمّ کتقسیم الصلاه إلی الصحیحه و الفاسده عند من یجعلها اسما للصحیحه؛و ما یقال من أنّه لا ریب فی صدق الید الزائده علیها حقیقه،فبعد تسلیمه إنّما یوجب کون المقیّد حقیقه لا المطلق کالماء و ماء الرمان فی أظهر الوجهین؛سلّمنا لکن نمنع الشمول لأنّ الظاهر من الإضافه هنا کونها للعهد لا للعموم.و بعباره أخری ظاهرها العموم فی المعهود لا فی المفهوم،بل یکفی[B ۶۴/]الشکّ عند من یحکم أصل العدم فی أجزاء العبادات،و قد یمنع وجوب اشتراک المقسم فی جمیع أفراد الأقسام،لصحّه تقسیم

ص:۵۳۲

۱- ((۱)) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۴۷.

۲- ((۲)) -ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۲۹.

۳- ((۳)) -شرایع الإسلام،ج ۱،ص ۱۳؛إرشاد الأذهان،ج ۱،ص ۲۲۳؛مختلف الشیعه،ج ۱، ص ۱۲۱،م ۷۴.

الحیوان إلی الأبیض و غیره؛ورد هـذا المنع بأنّ التقسیم عباره عن ضمّ قیود متخالفه إلی مورد القسـمه لیحصل بانضـمام کلّ قید إلیه قسم،فـالقسم عبـاره عن مجموع مورد القسـمه مع القیـد فلاـ یتحقّق بـدون اشـتراک المورد،فـالقسم فی المثـال المـذکور هو الحیوان الأبیض و غیر الأبیض.

قال فی روض الجنان بعد نقل ذلک«و فیه بحث» (۱).

أقول: الظاهر من کلام المانع المنع من قضاء تقسیم الیـد إلی الأصـلیّه و الزائـده کون کلّ زایده یدا کما أنّ تقسیم الحیوان إلی الأبیض و غیره لا یوجب کون کلّ أبیض أو غیر أبیض حیوانا،و لا خفاء فی أنّ هـذا القدر من المنع ممّا لا تعلّق له بمقاله العلاّمه لأنّه لم یـدّع أنّ کلّ زایـده یـدا،و إنّما ادّعی أنّ الیـد کما تکون أصـلیّه تکون زایـده قبال من خصـها بالأصـلیّه، و لعلّه یریـد أنّ التقسیم إلی الزائـده و غیرهـا إنّمـا یقتضـی کون بعض الزائـده یـدا کمـا أنّه المثال إنّما یقتضـی کون بعض الأبیض و بعض غیر الأبیض حیوانا،و لا کلام فیه إذ لا نزاع فی وجوب غسل الزائـده التی تحت المرفق.و یشـکل بأنّ من یقول بأنّ الزائـده التی تحت المرفق فرد من أفراد الیـد حقیقه،یقول به فی الزائـده التی فوق المرفق أیضا؛و من أنکر کون الزائـده یدا أنکره فی المقامین.و أمّا التزامه بوجوب غسل التی تحت المرفق فلیس لکونها یدا،بل جزء من الید أو تبعا.

و ممّـا قرّرنا یتّضـح أن الردّ الـذی حکیناه علی المنع المـذکور ممّا لا مساس به،لأنّ محصّـله أنّ المقسم لا یباین أقسامه،بل یجب صـدقه علیهـا،و هـذا ممّـا لم ینکره المـانع و لم یتوقّف منعه علیه،و لعـلّ صـاحب الروض أشـار بقوله«و فیه بحث»إلی ذلـک؛قال الفاضـل فی المناهـج بعـد نقـل عبـاره الروض:«أقول لعلّه منع أنّ معنی القسـمه ذلک فإنّ القسـمه فی الحقیقه تجزئه الشـیء إلی أجزائه-،استشـهد علیه بتنصیص بعض أهل التحقیق علیه، ثمّ قال-فما قاله المعترض من معنی[A ۶۵/]القسمه هی فی محلّ المنع فیبطل ما فرعه

ص:۵۳۳

۱- (۱)) -روض الجنان،ج ۱،ص ۱۰۰.

علیه من لزوم الاشتراک بین الأقسام فإنّ اشتراک الکلّ بین أجزائه غیر معقول؛و لو سلّم ذلک فی قسمه الکلّی إلی جزئیاته-کما هو المتعارف-فلا شبهه أنّ الحکم علی إطلاقه غیر صحیح،لأنّ قسمه الکلّ إلی أجزائه متعارفه أیضا»،انتهی ملخّصا. (۱)

أقول: و کان هذه الکلمات ناشئه من اشتباه العارض بالمعروض،فإنّ لفظ القسمه کما یطلق علی قسمه الکلّ إلی أجزائه-کما هو هنا مانعه-کذلک یطلق علی قسمه الکلّی إلی جزئیاته کما هو معناها اصطلاحا،و لا ریب فی أنّ أهل اللغه یقسمون الکلّی إلی جزئیاته کأرباب العلوم لکن لا یسمّونه تقسیما،و ظاهر أنّ الکلام هنا فی المعنی لا فی التسمیه فاتّضح أنّ المناقشه المذکوره ممّا لا وجه لها.

[الأمر]الرابع:مسح الرأس

و وجوبه ثابت بالکتاب و السنه و فیه مطالب:

الأوّل:حقیقه المسح إمرار المساح علی الممسوح فالإمرار معتبر فی مفهومه،

و الظاهر أنّه ممّا لا خلاف فیه کما عن التذکره و المنتهی و النهایه (۲)،لکن استقرب فی الذکری عدم الاکتفاء بالوضع، (۳)و هو مشعر بالخلاف أو باحتماله.و نسب الفاضل إلی ظاهر المقنعه الاکتفاء بالوضع (۴)حیث قال:«و یجزئ الإنسان فی مسح الرأس أن یمسح من مقدّمه مقدار إصبع یضعها علیه عرضا».

قلت: بل الظاهر منه مسح مقدار ما یحیط به عرض الإصبع عند الوضع لا المسح بالوضع،ثمّ المعتبر هنا إمرار الید مع البله علی الممسوح،و هو یباین الغسل مصداقا إن أرید به مسح الید ببللها،أی معه علی الممسوح،و ذلک لأنّ حقیقه الغسل،کما مرّ-إجراء الماء علی المغسول من موضع منه إلی آخر،و ظاهر أنّه یباین المسح بالمعنی المذکور فی

۱- (۱) -المناهج السویّه.

۲- (۲) -تذکره الفقهاء،ج ۱،ص ۱۶۱؛منتهی المطلب،ج ۲،ص ۴۰؛نهایه الإحکام،ج ۱،ص ۴۱.

۳- (۳) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۳۶.

۴- (۴) -انظر:مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۱۲۲.

المفهوم؛و أمّا من حيث الوجود فبينهما عموم من وجه،إذ قد يوجد الغسل مع المسح فيما لو مسح ببله زائده بحيث انتقل بعض البله حال المسح من الماسح إلى الممسوح،و من بعض الممسوح إلى بعضه الآخر،و قد يوجد بدونه كالغسل بالغمس و الصبّ،و قد يوجد المسح بدون الغسل كما لو مسح مع قلّه البلّه بحيث تحقّق به إمرار البلّه التى فى الماسح من غير أن يتحقّق الانتقال المذكور.و إن أريد بالمسح مسح البلّه[B ۶۵/]التى فى اليد على الممسوح فبينهما بحسب الصدق عموم من وجه،فإنّ مسح تلك البلّه باليد إمرارها على الممسوح بها فقد يكون ذلك نقلا لها من موضع منه إلى آخر،كما إذا زادت و صلحت لذلك فيكون غسلا؛و قد يكون بدونه فلا يكون غسلا.و أمّا تحقّق الغسل بدونه فواضح.

ثم هل المعتبر فى المسح الواجب أن لا يصدق عليه الغسل و إن جامع حصوله،أو أن لا يجامع حصوله و إن لم يصدق عليه،أو يكفى حصول المسح فى الجمله و إن جامع حصول الغسل،أو صدق عليه؟وجوه:

يدلّ على الأوّل إنّا إن قلنا بأنّ الواجب هنا مسح اليد ببلّتها،فقد عرفت أنّه يباين الغسل مصداقا،و إن جاز أن يقارنه وجودا؛و إن قلنا بأنّ الواجب هنا مسح بلّه اليد على الممسوح كما يدلّ عليه صحيحه زراره:

«ثمّ تمسح يمناك ناصيتك» فالظاهر من المسح ببله اليمنى كون البله حال المسح بلّتها،و ذلك يوجب عدم انتقال البلّه عنها،إذ بالانتقال يخرج عن كونها بلّتها؛و يضعف بالمنع،بل المعتبر كونها قبل المسح فى اليمنى كما لو قيل امسح بدهن هذه الآنيه رأسك،فإنّه لا يقتضى كونه فى الآنيه حال المسح؛سلّمنا لكن يكفى فى إضافه البلّه إلى اليمنى اتّصالها بها و إن انتقلت بالوضع إلى المسموح.

و الوجه الثانى مختار الروض حيث قال:«هل اختلاف حقيقتى الغسل و المسح على وجه العموم و الخصوص من وجه،أو على[وجه]التباين بحيث لا يجتمعان فى مادّه؟ يحتمل الأوّل؛لأنّ المراد بالغسل إجراء الماء على العضو،و بالمسح إمرار اليد عليه مع وجود بلل الوضوء عليها،و هو أعمّ من كونه مع ذلك جاريا على العضو و عدمه،و حينئذ فيصدق الغسل بدون المسح فى إجراء الماء على العضو من دون إمرار اليد،و المسح بدونه

[مع]إمرار الید ببلل غیر جار،و یجتمعان فی إمرارها ببلل یجری علی العضو.و یحتمل الثانی؛لدلاله الآیه و الأخبار علی اختصاص أعضاء الغسل به،و أعضاء المسح به، و التفصیل قاطع للشرکه،فلو أمکن اجتماعهما فی مادّه أمکن غسل الممسوح،فیتحقّق [66/ A]الاشتراک.و لأنّ المصنّف نقل فی التذکره الإجماع علی أنّ الغسل لا یجزئ عن المسح؛و لا شکّ أنّ الماء الجاری علی العضو علی ذلک الوجه غسل،فلا یجزئ إجماعا، و لا اعتبار بعدم نیّه الغسل به؛لأنّ الاسم تابع للحقیقه لا النیّه.و یظهر الفائده فیما لو مسح علی العضو الممسوح ببلل کثیر بحیث جری علیه،فعلی الأوّل یجزئ دون الثانی.و ممّن صرّح بالإجزاء الشهید فی الذکری-ثمّ نقل کلامه الدالّ علی جواز المسح بماء جار علی العضو و إن أفرط الجریان لصدق الامتثال و لأنّ الغسل غیر مقصود قال-و فی تحقّق الامتثال ما مرّ من المنع.و عدم قصد الغسل مع وجوده لا یخرجه عن کونه غسلا،فالمتّجه حینئذ عدم الإجزاء».انتهی. (1)

أقول: تفسیره للمسح بإمرار الید علی العضو مع وجود البلل علیها،و الغسل بإجراء الماء علیه مع جعله للنسبه بینهما عموما من وجه یعطی أنّه اعتبر النسبه بینهما بحسب الوجود لا الصدق لوضوح أنّ بین إمرار الید و إجراء الماء تباینا کلّیا بحسب الصدق.

و قضیته المقابله أن یکون مراده بالتباین،التباین بحسب الوجود،و حینئذ فیرد احتجاجه للتباین،و هو مختاره کما صرّح به أخیرا أنّ مطلوبیه الغسل فی مواضعه و المسح فی مواضعه إنّما یقتضی مطلوبیته لا بشرط عدم تحقق الآخر؛أ لا تری أنّ قول القائل«أعط زیدا یوم الخمیس و عمروا یوم الجمعه»لا یدلّ علی مطلوبیه إعطاء زید یوم الخمیس بشرط عدم إعطاء عمرو فیه،و لا علی مطلوبیه إعطاء عمرو یوم الجمعه بشرط عدم إعطاء زید فیه،علی أنّا نقول لو اشتراط فی امتثال الأمر بالمسح فی مواضعه عدم تحقّق الغسل معه لاشتراط فی امتثال الأمر بالغسل فی مواضعه عدم تحقّق المسح معه لاشتراک الدلیل،و ذلک یوجب عدم إجزاء الغسل بمعونه إمرار الید لاستلزامه عاده تحقّق المسح

1- (1)) -روض الجنان،ج 1،ص 106-107.

معه.و قوله:«و التفصيل قاطع للشركه».فيه:أنّه لا اشتراك بينهما على هذا التقدير،و إنّما المتحقّق مجرّد المقارنه فى الوجود،و ذلك لا يوجب الشركه قطعا؛لو حمل الإجزاء فى تفسيره[B /۶۶]للغسل بفعل ما يوجب جريان الماء،أو ترك تفسيره للمسح على إمرار البلل الذى فى اليد على الممسوح،كانت النسبه المذكوره بينهما بحسب الصدق.

و لا يخفى ضعف ما تمسّك به على التباين على هذا التقدير أيضا،لظهور أنّ قول القائل «أعط عالما يوم الخميس و هاشميا يوم الجمعه»لا دلاله له على اشتراط كون العالم غير هاشمى و لا الهاشميّ غير عالم؛و لزوم الشركه على تقدير عدم التباين إن كان باعتبار جهه التكليفين فممنوع،و إن كان باعتبار المصداق فغير ضائر،و منه يظهر ضعف ما أجاب به عن حجّه الذكرى من منع تحقّق الامتثال.

و أمّا قوله:«أو عدم قصد الغسل مع وجوده لا يخرجه عن كونه غسلا»؛ففيه:إذ ليس المقصود عدم تحقّق الغسل به،بل عدم دخوله فى الوضوء لعدم قصده فإنّ الفرد المشتمل على حقيقتى الغسل و المسح إنّما تمثيل به فى موضع المسح من حيث كونه مشتملا على المسح كما أنّه تمثيل به فى موضع الغسل باعتبار كونه مشتملا على الغسل،إذ اتّحاد جهه غير مطلوبه مع الجهه المطلوبه لا يخرجها عن كونها مطلوبه.

و صاحب المدارك و شارح الدروس بعد أن وافقا صاحب الذكرى فى الحكم بالإجزاء لتحقّق الامتثال،تنظّر صاحب المدارك فى قوله«و لأنّ الغسل غير مقصود» (۱)،و حكم بضعف هذا التعليل شارح الدروس (۲)،و الظاهر أنّ منشأه ما ذكره صاحب الروض،و قد عرفت ما فيه،فاتّضح ممّا ذكرنا أنّ الإجماع الذى حكاه عن التذكره على عدم إجزاء الغسل عن المسح لا ينافى إجزاء المسح الذى يتحقّق فى ضمن الغسل حيث يتّفق لأنّ الجهتين متغايرتان فعدم إجزاء أحدهما لا ينافى إجزاء الأخرى،بل ظاهره الغسل بغير طريق المسح لتعليله المنع باشتماله على الاستيناف و بمغايرته للمسح المأمور به،و من

۱- ((۱)) -مدارك الأحكام،ج ۱،ص ۲۱۵.

۲- ((۲)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۱۱۸.

الظاهر أنّ الاستيناف إنّما يلزم غالبا فى الغسل بغير طريق المسح،إذ فرض بقاء بلل كثير فى اليد بعد الفراغ من الغسل بحيث يمكن جريانه على موضع المسح بالتقاطر،أو مجرّد الوضع بعيد إلاّ فى الغسل بالارتماس،و هو نادر[A ۶۷/]؛و أمّا الغسل بطريق المسح فهو لا يتوقّف غالبا على استيناف.و حمل التعليل على النادر بعيد،و ممّا ينبه على ذلك أنّ الشهيد فى الذكرى ذكر أوّلا عدم إجزاء الغسل عن المسح و استدلّ عليه بمخالفه الأمر، و عدم صدق أحدهما على الآخر،و بتحريم الماء الجديد،و بروايه محمّد بن مروان،ثمّ قال:«و لو جفّ ماء الوضوء عن يديه أخذ من مظانّه-كما مرّ-و لو تعذّر لإفراط الحرّ و شبهه أبقى جزء من اليسرى أو كلّها،ثمّ يغمس فى الماء،أو يكثر الصبّ و يمسح به.

و لا يقدح قصد إكثار الماء لأجل المسح؛لأنّه من بلل الوضوء،و كذا لو مسح بماء جار على العضو و إن أفرط الجريان؛لصدق الامتثال،و لأنّ الغسل غير مقصود»،انتهى. (1)فإنّ معنى عدم إجزاء الغسل عن المسح-كما أورده فى صدر الكلام-إنّما هو عدم إجزاء تحقّق ماهيّه الغسل عن تحقّق ماهيّه المسح،أو عدم إجزاء الغسل بغير طريق المسح عنه، و لهذا لم يناف تصريحه أخيرا بإجزاء المسح المحصّل للغسل كما نقل عنه صاحب الروض؛و لو كان معناه ما فهمه صاحب الروض من عباره التذكره لتحقّق التنافى بين صدر كلام الذكرى و ذيله لاتحاد العبارتين؛و أمّا حمل الفاضل فى المناهج ما ذكره فى الذكرى أخيرا على إجزاء المسح المحصّل للغسل عن المسح المجرّد عنه عند الضروره فلا يخفى ما فيه،لأنّ المفروض فى كلامه وجود الضروره فى حصول الجفاف،لا فى عدم التمكّن من تقليل رطوبه اليد بحيث لا يتحقّق معها الجريان،مع أنّه عن فرضه بعيد على أنّ تعليله كما ترى يعطى عدم اختصاص الجواز بصوره الضروره،و الذى دعاه إلى ارتكاب التكلّف المذكور أنّه وافق صاحب الروض فى أنّ قضيّه الحكم بعدم إجزاء الغسل عن المسح-كما هو مصرّح به فى كلام الأصحاب،و ادّعى عليه الإجماع غير واحد منهم

۱- (۱) -ذكرى الشيعه،ج ۲،ص ۱۴۰-۱۴۳.

كما حكاه فى المناهج-عدم إجزاء المسح المشتمل على الغسل؛و أنت خبير بأنّ العباره المذكوره ممّا لا دلاله لها على ذلك بشيء من الدلالات كما يتبّه عليه عباره الذكرى، و قد أشرنا إليه.و قريب منها عباره الروض حيث[B ۶۷/]علّل قول العلامه«و لا يجزئ الغسل عنه»،أى من المسح بقوله«لأنّهما حقيقتان مختلفتان لا يدخل أحدهما تحت الأمر بالأخرى،و لتحريم الماء الجديد و للخبر»،ثمّ أورد الكلام الذى حكيناه عنه، (۱)فإنّه لو كان قضيه عدم إجزاء الغسل عن المسح التباين لم يلائمه تذييله بالكلام المذكور،و إن كان يرد عليه أنّه لو كان مقتضاه الأعمّ لم يتّجه له التمسّك بعباره التذكره فى إثبات التباين.

و أمّا ما اعترض به فى المناهج على تعليل التذكره و الذكرى لعدم إجزاء الغسل عن المسح باشتماله على استيناف الماء من أنّه غير لازم،فهو غير وارد كما أشرنا إليه؛نعم ربّما يتّجه ذلك على تعليل الروض هذا.و لقد أجاد المحقّق الثانى فى جامع المقاصد حيث فسّر قول العلاّمه«و لا يجزى الغسل عنه»بقوله:«إمّا بأن يستأنف ماء جديدا،أو بأن يقطر ماء الوضوء على محلّ المسح،أو يجريه على المحل بآله غير اليد اختيارا»، (۲)لكن ذكره للأخير غير جيّد،لأنّ المنع منه ليس من جهه تحقّق الغسل به بل من جهه كون الآله غير اليد.

و أمّا الوجه الثالث:فقد عرفت أنّه مختار الذكرى و جامع المقاصد و المدارك و شرح الدروس و اختاره المقدّس الأردبيلى فى شرح الإرشاد و الفاضل السبزوارى فى الذخيره على ما يأتى حكايه عبارته فيها و وافقهم عليه صاحب الحدائق، (۳)بل الظاهر أنّه مذهب سائر الأصحاب،عدا من صرّح منهم بالخلاف كصاحب الروض و المناهج حيث أنّهم أطلقوا ذكر المسح و لم يذكروا من شرائطه أن لا يشتمل على الغسل مع أنّ الغالب تحقّقه.

۱- ((۱)) -روض الجنان،ج ۱،ص ۱۰۶.

۲- ((۲)) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۹.

۳- ((۳)) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۳۶۶.

و أمّا قولهم ب«أنّ الغسل لا يجزى عن المسح»فقد عرفت أنّه لا يدلّ على الشرط المذكور،و هذا هو الأقوى،و يدلّ عليه إطلاق الآيه،و الأخبار الآمره بالمسح،و خلوّ الأخبار البيانيه،و غيرها عن ذكر تقليل بلل اليد بالنفض، (۱)و غيره مع أنّ الغالب بقاء بلل فى اليد يتحقّق بمسحه و الجريان خصوصا مع الإسباغ،و ظاهر البيان كون المسح الواقع بتمامه من المشتمل منه على الغسل و غيره من الوضوء،و أمّا ما رواه محمّد بن مروان فى الخبر عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:قال

«إنّه[A ۶۸/]يأتى على الرجل ستون أو سبعون سنه ما قبل اللّه منه صلاه قلت و كيف ذلك؟قال،لأنّه يغسل ما أمر اللّه بمسحه» فمع ضعفه لا ينافى ما ذكرناه لأنّ الظاهر أنّه تعريض بالعامّه فى غسلهم الرجلين مجرّدا عن المسح، كذا فى شرح الدروس (۲)،و ليس على ما ينبغى كما لا يخفى،بل لأنّ الظاهر من قوله «يغسل»أنّه يتعبّد فى الوضوء بغسل ما أمر اللّه بمسحه كما يفعله العامّه (۳)إذ لو ترك على إطلاقه لدلّ على بطلان الوضوء بمجرّد غسل موضع المسح كيف ما اتّفق،و هو مخالف للضروره و الإجماع.و فى الذخيره ردّد بين الوجهين فقال:«المراد بالغسل الممنوع منه فى الخبر،الغسل بدون المسح،أو مع قصد وجوب الغسل». (۴)و استدلّ المقدّس الأردبيلى على رد القول باشتراط عدم صدق الغسل على المسح ب«أنّه حرج و ضيق،و هو مناف للشريعه السهله»؛ (۵)و هذا كما ترى إنّما يصلح ردّا على القول باشتراط عدم تحقّق الغسل مع المسح كما هو أحد الوجوه المتقدّمه،لا على القول باشتراط عدم الصدق كما هو قضيه بيانه أن لا ريب فى أنّه إذا مسح مع زياده البلّه تحقّق المسح المجرّد عن الغسل بالنسبه إلى سحب موضع التماس،فإنّ وضع الماسح على الممسوح بقوّه يعتاد حصولها حال المسح يوجب انسحاب البلل الذى فى موضع التماس إلى جوانبه الفارغه بحيث لا يبقى فى محل

۱- (۱)) -النفض بالفارسى تكاندن؛من هامش النسخه.

۲- (۲)) -انظر:مشارق الشموس،ج ۱،ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳- (۳)) -انظر:جامع الخلاف و الوفاق،ص ۳۷؛الفقه على المذاهب الخمسه،ص ۳۷.

۴- (۴)) -ذخيره المعاد،ج ۱،ص ۳۰.

۵- (۵)) -مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۱۰۵.

التماسّ إلاّ بلل يسير لا يتحقّق به الغسل،فإذا سحب الماسح على الممسوح تحقّق المسح بدون الغسل فى سحب موضع التماس،و الغسل بالنسبه إلى جوانبه الفارغه المتّصله به التى اجتمع فيها البلّه،فاعتبار الأوّل دون الثانى ممّا لا حرج و لا ضيق فيه؛و يتّضح من ذلك أيضا أنّه لا يجب تقليل البلل،و إن قلنا أنّ النسبه بين الغسل و المسح بحسب الصدق التباين،بل ليس بين هذا القول و القول بأنّ النسبه بينهما من وجه ثمره يعتدّ بها كما يظهر من جماعه،و إنّما يظهر الثمره فى احتساب مسح البلّه المجتمعه بين الأصابع و جوانبها المنتقله من موضع من الممسوح إلى آخر بالمسح من المسح المطلوب[B ۶۸/]و عدمه، و الأمر فى ذلك سهل.

و اعلم: أنّ صاحب الذخيره بعد أن ذكر أنّ الظاهر أنّ معنى المسح إمرار اليد مع رطوبته سواء كان مع الجريان أم لا،و حكم بأنّ النسبه بينه و بين الغسل عموم من وجه قال:

«فلا يضرّ كثره الماء فى المسح بحيث يحصل معه جريان قليل و به صرّح الشهيد فى الذكرى-ثمّ نقل عبارته المتقدّمه ثمّ قال-و بالجمله الظاهر أنّ الجريان القليل غير ضائر إذا لم يقصد أنّ المفروض غسل».انتهى. (۱)و لا يخفى أنّ صدر كلامه يدلّ على أنّ المسح المحصّل للغسل مجز مطلقا،سواء حصل به الجريان الكثير أم القليل،و قضيّه عبارته المتأخّره تخصيصه بما إذ حصل به الجريان القليل،فإن حمل كلامه على ظاهره كان إحداث قول ثالث فى المسأله،و مع ذلك لا يوافقه قوله:«و به صرّح الشهيد فى الذكرى» لأنّه صرّح فى الذكرى بالإجزاء؛و إن أفرط الجريان-كما تقدّم-فالوجه حمل القليل فى كلامه على ما يقابل الكثير الذى يتحقّق بالصبّ،فإنّ الجريان الحاصل بالمسح،و إن كثر، قليل بالنسبه إلى الجريان الحاصل بالصبّ،و حينئذ فيرتفع الإشكال عن كلامه.

الثانى:يختصّ المسح بمقدّم الرأس إجماعا،

حكاه فى الغنيه و الانتصار و الخلاف و المعتبر و التذكره و الذكرى و الروض و المدارك و كشف اللثام و غيرها (۲)،خلافا

ص:۵۴۱

۱- ((۱)) -ذخيره المعاد،ج ۱،ص ۳۰.

۲- ((۲)) -غنيه النزوع،ص ۵۵؛الانتصار،ص ۱۰۳،۱۱۴؛الخلاف،ج ۱،ص ۸۳؛المعتبر،ج ۱،-

للجمهور (۱)؛و یدلّ علیه قول الصادق علیه السّلام فی صحیحه محمّد بن مسلم:

«مسح الرأس علی مقدمه» (۲)،و قوله علیه السّلام فی صحیحته الأخری أو حسنته:

«امسح علی مقدّم رأسک» (۳)،و فی صحیحه زراره فی بیان وضوئه صلّی اللّه علیه و آله

«ثمّ مسح علی مقدّم رأسه» ،و فی صحیحته الأخری

«فقد یجزیک من الوضوء ثلاث غرفات:واحده للوجه و اثنتان للذراعین،و تمسح ببلّه یمناک ناصیتک» (۴)،و فی المرسل عن أحدهما علیهما السّلام فی الرجل یتوضّأ و علیه العمامه؟قال:

«یرفع العمامه بقدر ما یدخل إصبعه فیمسح علی مقدّم رأسه» (۵)؛و بها یقید إطلاق الأمر بمسح الرأس فی الآیه،و ما یدلّ من الأخبار علی إجزاء المسح بشیء من الرأس کصحیحه زراره و بکیر،و علیها ینزل الأخبار[A ۶۹/]البیانیّه المشتمله علی أنّه علیه السّلام مسح رأسه مع إمکان أن یقال الظاهر من إطلاق المسح علی الرأس المسح علی مقدّمه؛لأنّه الفرد الظاهر،و مع الإغماض عن ذلک فهی إنّما وردت حکایه عن فعل شخص فلا عموم لها،و لو سلّم دلالتها علی سائر المطلقات فیجب حملها علی الأخبار المقیّده علی ما هو قاعده الجمع،مع أنّ الصحیحه الأولی ظاهره فی إفاده الحصر،فلو عارضها عموم لوجب تخصیصه بها فتقیید المطلق بها أولی.و أمّا ما رواه الحسین بن عبد اللّه-فی الخبر-

«عن الصادق علیه السّلام فی الرجل یمسح رأسه من خلفه،و علیه عمامه،بإصبعه أ یجزیه (۶)ذلک؟

۱- ((۱)) -انظر:الأم،ج ۱، ص ۲۶؛المجموع،ج ۱، ص ۳۹۵؛المغنی لابن قدامه،ج ۱، ص ۱۴۲؛نیل الأوطار،ج ۱،ص ۱۹۲؛جامع الخلاف و الوفاق،ص ۳۷؛الفقه علی المذاهب الخمسه،ص ۳۶.

۲- ((۲)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۶۲،ح ۱۷۱.

۳- ((۳)) -الکافی،ج ۳،ص ۲۹،ح ۲.

۴- ((۴)) -نفس المصدر،ص ۲۵،ح ۴.

۵- ((۵)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۹۰،ح ۲۳۸.

۶- ((۶)) -و لکن فی المخطوطه«أ یحرّک»بدل«أ یجزیه».

فقال:نعم» (۱)فقد حمله فی الوافی علی مسح مقدّم رأسه من خلفه (۲)و لا بأس به.و أمّا قول الصادق علیه السّلام فی حسنه[الحسین]ابن أبی العلاء (۳):

«امسح الرأس علی مقدّمه و مؤخّره» (۴)، و کذا صحیحته قال:

«سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن المسح علی الرأس فقال:کأنّی أنظر إلی عکنه (۵)فی قفاء أبی یمرّ علیها یده،و سألته عن الوضوء بمسح الرأس مقدّمه و مؤخّره؟ قال:کأنّی أنظر إلی عکنه فی رقبه أبی یمسح علیها» (۶)،فمحمول علی التقیه لإعراض الأصحاب عنها.

و اعلم: إنّ أکثر الأصحاب عبروا فی المقام بلفظ المقدّم و مقدّم الرأس،و لم یتبّهوا علی بیان المراد،و الظاهر أنّهم أرادوا الناصیه،و هی ما أحاط به النزعتان،کما یستفاد من کلمات أهل اللغه؛قال الشیخ الطبرسی فی قوله تعالی فَیُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِی :الناصیه شعر مقدّم الرأس، (۷)و هو ظاهر فی أنّ مقدّم الرأس لا یتجاوز الناصیه.و قال صاحب القاموس

۱- ((۱)) -نفس المصدر،ح ۲۴۰.

۲- ((۲)) -الوافی،ج ۴،ص ۲۸۹.

۳- ((۳)) -الحسین بن أبی العلاء الخفّاف:قال النجاشی:أبو علی الأعور...و أخواه علیّ و عبد الحمید، روی الجمیع عن أبی عبد اللّه علیه السّلام،و کان الحسین أوجههم(رجال النجاشی،ص ۵۲،الرقم ۱۱۷) و عدّه الشیخ فی رجال الإمامین الباقر و الصادق علیهما السّلام(رجال الشیخ،ص ۸۳۷،الرقم ۱۳۳۹ و ۹۸۲،الرقم ۲۲۱۲)و روی عنه ابن قولویه فی کامل الزیارات(ص ۷۳،ح ۷)و للعلاّمه السیّد محمد باقر الشفتی رساله مستقله مبسوطه فی الحسین المذکور فإنّه یقول فی قسم من کلامه ما هذا نصّه هذا نصّه:«...أیضا و یرشد إلی حسن حاله بل جلالته،ملاحظه الأخبار المرویه عنه،فإنّها فی کمال المتانه،بل الظاهر منها أنّه من أهل البصیره فی أحکام الشرعیه،و أنّ له یدا طویلا و إحاطه تامّه بالأخبار»،(الرسائل الرجالیه،ص ۳۵۷-۴۲۲)و ذهب المحقق الخوئی إلی وثاقته؛راجع معجم رجال الحدیث،ج ۶،ص ۱۹۸،الرقم ۳۲۷۶.

۴- ((۴)) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۶۲،ح ۱۷۰.

۵- ((۵)) -«عکنه هی بالضم،فالسکون،واحده العکن کالصرد:طی فی العنق،و أصلها الطیّ فی البطن من السمن».مجمع البحرین،ج ۳،ص ۲۹۹.

۶- ((۶)) -نفس المصدر،ص ۹۱،ح ۲۴۲.

۷- ((۷)) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۳۰۹.

فی تفسیر المقدم:[«المقدّم]من کلّ شیء أوّله و الجبهه و الناصیه» (۱)،و هو ظاهر فی أنّ مقدّم الرأس اسم للناصیه.و قال فی المصباح:«الناصیه قصاص الشعر و جمعها النواصی، و نصوت فلانا و نصوا من باب قتل قبضت علی ناصیته،و قول أهل اللغه النزعتان هما البیاضان اللذان یکتنفان الناصیه،و القفا مؤخّر الرأس،و الجانبین ما بین النزعتین،و القفا و الوسط ما أحاط به ذلک،و تسمیتهم کلّ موضع باسم ما یخصّه کالصریح فی أنّ الناصیه مقدّم الرأس فکیف یستقیم علی هذا تقدیر الناصیه بربع الرأس،و کیف یصحّ إثباته بالاستدلال؟!و الأمور[۶۹/ B]النقلیه إنّما تثبت بالسماع لا بالاستدلال،و من کلامهم جزّ ناصیته،و أخذ بناصیته و معلوم أنّه لا یتقدّر»انتهی. (۲)و لفظه«الجانبین»کأنّه غلط من النساخ،و الصواب«و الجانبان»،أو أنّه و القفا معطوفان علی الناصیه،و المعنی یکتنفان الناصیه و القفا و الجانبین فیکون مؤخّر الرأس بدلا عن القفا،و ما بین النزعتین بدلا عن الجانبین،و فیه تعسّف.و کیف کان فلا یخفی ما فیه من الظهور فی أنّ مقدّم الرأس هو الناصیه،و إنکار صاحب الحدائق (۳)له نظرا إلی أنّه حمل مقدّم الرأس علی الناصیه و لم یعکس لیس بشیء؛لأنّ الظاهر من حمل شیء علی شیء فی مقام التعریف إنّما هو المساوات و إن أجاز،و التعریف بالأعمّ فی الحدود اللفظیّه؛لأنّ الجواز لا ینافی الظهور، و لهذا یعتبر فی التعریف بالأعمّ نصب القرینه علیه دفعا للالتباس کما فی قولهم«سعدانه نبت».و العجب أنّه اعترف قبل ذلک بأنّ مفاد کلامهم فی التقسیم أنّ الناصیه مجموع مقدّم الرأس،ثمّ أتبعه بهذا الإنکار و التدافع ظاهر ثمّ فی کلامه،«الظاهر»دلاله علی أنّ الناصیه هی ما أحاط به النزعتان کما فسرّها به جماعه من أصحابنا منهم العلاّمه فی التذکره و هو المتبادر منها عرفا،و منه یعلم أنّ تعریفه لها أوّلا بقصاص الشعر الذی یفسّر فی کلامهم بآخر منابت شعر الرأس،و کذا تعریف غیره لها به-کصاحب القاموس-مبنی علی التوسّع

۱- ((۱)) -و لکن فی المصدر المطبوع«الناصیه»مقدمه علی«الجبهه»،القاموس المحیط،ج ۴، ص ۱۶۲.

۲- ((۲)) -المصباح المنیر،ج ۲،ص ۶۰۹.

۳- ((۳)) -انظر:الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۵۲-۲۶۲.

حیث أرادوا بقصاص الشعر مجموع مقدّم الرأس؛لظهور أنّ الناصیه لا تطلق علی قصاص مؤخّر الرأس و لا جانبیه،فإذا اعتبرت الآخریه عرفیه،أو إضافیه بالنسبه إلی وسط الرأس صدقت علی مجموع ما بین النزعتین؛و زعم صاحب الحدائق أنّه یرید أنّ الناصیه إما أن یکون عباره عن قصاص الشعر-کما هو المشهور فی کلامهم-أو عن مجموع المقدّم- کما هو المستفاد من هذا التقسیم-فالقول بأنّها الربع-کما هو مختار أبی حنیفه-ممّا لا وجه له،و لا یخفی ما فیه إذ لا یستفاد من کلامه اختلاف أهل اللغه فی تفسیر الناصیه کیف،و قد نسب التقسیم إلی أهل اللغه؟!و ظاهره[۷۰/A]الاتّفاق علیه فکیف یکون خلافه مشهورا؟!بل الوجه أنّ کلامه اللاحق بیان لکلامه السابق کما ذکرنا؛ثمّ الظاهر أنّ الناصیه اسم للمحلّ و تسمیه الشعر بها-کما مرّ عن مجمع البحرین-مجاز تسمیه للحال باسم المحل کتسمیه شعر الصدغ به،و یحتمل علی بعد أن یشترک بینهما لفظ،و ممّا یدلّ علی ما ذکرناه من عبائر الأصحاب ظاهر المفید فی المقنعه حیث قال:«فیمسح من مقدّم رأسه مقدار ثلاث أصابع مضمومه من ناصیته إلی قصاص شعر رأسه»؛ (۱)و قریب منه عباره الشیخ فی النهایه حیث قال:«ثمّ یمسح بباقی نداوه یده من قصاص شعره مقدار ثلاث أصابع (۲)؛و أمّا ما ذکره صاحب الحدائق من«أنّ هاتین العبارتین و إن دلّتا علی کون المسح فی هذا المکان-أعنی الناصیه-لکن لا دلاله لهما علی الانحصار فیه و عدم إجزاء ما سواه» (۳)،فضعفه ظاهر،إذ لا مجال لإنکار ظهور العبارتین فی الانحصار.و قال الصدوق فی الهدایه:«و حدّ الرأس مقدار أربع أصابع من مقدّم الرأس» (۴)؛و لا یخفی ظهوره فی الناصیه،إذ لا قائل بتعیین غیرها،و حمله علی إراده مسح هذا المقدار من المقدّم أیّ موضع کان بعید.و لعلّ الوجه فی اختلافهم فی التحدید بالثلاث و الأربع اختلاف نواصی مستوی الخلقه فی ذلک،و الظاهر أنّها من الثلاث إلی الأربع.و قال فی السرائر:«و مسح مقدّم الرأس ببلّه یده-إلی أن قال-و أقلّ ما یجزئ فی مسح الناصیه ما وقع علیه اسم

۱- ((۱)) -المقنعه،ص ۴۴.

۲- ((۲)) -النهایه،ص ۱۳.

۳- ((۳)) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۵۸.

۴- ((۴)) -الهدایه،ص ۸۱.

المسح» (۱)؛و قضیه الجمع بین صدر کلامه و ذیله اختصاص المقدّم بالناصیه.و قال فی المعتبر:«أمّا اختصاص مقدّم الرأس بالمسح فعلیه إجماع الأصحاب،خلافا للجمهور؛ لنا ما رواه المغیره بن شعبه أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مسح بناصیته». (۲)و قال فی التذکره:«یختصّ المسح بمقدّم الرأس عند علمائنا أجمع،خلافا للجمهور،لأنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله مسح بناصیته فی عرض البیان»،انتهی (۳)و التوفیق بین المدعی و دلیله یقتضی أن یکون مقدّم الرأس هو الناصیه.و قال فی المختلف:«قال ابن بابویه حدّ مسح الرأس أن یمسح بثلاث أصابع مضمومه من مقدّم الرأس-قال-فإن قصد[B ۷۰/]بذلک أنّ محل الفرض فی المسح ذلک بحیث أیّ شیء وقع منه أجزأ فهو حقّ،و إن قصد أنّ المنع علی هذا المحلّ کلّه کان ممنوعا»،انتهی. (۴)و لا خفاء فی أنّ مبدأ التقدیر علی الأوّل قصاص الشعر،و إن لم یصرّح به لوضوحه فیدلّ علی اختصاص المسح عنده بالناصیه؛و أصرح من جمیع ذلک عباره الذکری حیث قال:«یختصّ المسح بالمقدّم إجماعا؛لأنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله مسح بناصیته فی الوضوء البیانی-إلی أن قال-و یجوز المسح علی کلّ من البشره و الشعر المختصّ بالمقدّم؛لصدق الناصیه علیهما-إلی أن قال-و لو کان شعر المقدّم یخرج بمدّه عن حدّ الناصیه لم یجزئ المسح علی الجمّه و هی:مجتمع شعر الناصیه عند عقصیه.نعم لو أدخل یده تحت الجمّه،و مسح بشره الرأس،أو أصل شعر الناصیه أجزأ،و الأغمّ و الأصلع یمسحان مکان ناصیه مستوی الخلقه».انتهی. (۵)و مواضع الدلاله منه علی ما ذکرناه عین خفیه.و ربّما یشعر کلامه بکون الحکم المذکور إجماعیا،حیث لم یتبّه فیه علی ما یشعر بالخلاف کما هو شأنه فی المسائل الخلافیه،و حمل الناصیه فی کلامه و کلام غیره علی ما یتناول ما حولها مجاز لا قرینه علیه فلا سبیل للمصیر إلیه.

۱- ((۱)) -السرائر،ج ۱،ص ۹۹ و ۱۰۱.

۲- ((۲)) -المعتبر،ج ۱،ص ۱۴۴.

۳- ((۳)) -تذکره الفقهاء،ج ۱،۱۶۳.

۴- ((۴)) -مختلف الشیعه،ج ۱،ص ۱۲۲،م ۷۵.

۵- ((۵)) -ذکری الشیعه،ج ۲،ص ۱۳۵ و ۱۴۱ و ۱۴۲.

و ممّن یوهم کلامه بالمخالفه السیّد المرتضی فی المسائل الناصریات (۱)حیث قال:

«قال الناصر فرض المسح متعیّن بمقدّم الرأس و الغایه إلی الناصیه»،فقال السیّد فی الجواب:«هذا صحیح،و هو مذهبنا،و بعض الفقهاء یخالفون فی ذلک،و یجوّزون المسح علی أی بعض کان من الرأس.و الدلیل علی صحّه مذهبنا الإجماع المقدّم ذکره،و أیضا لا خلاف بین الفقهاء فی أنّ من مسح علی مقدّم الرأس فقد أدّی الغرض،و أزال الحدث، و لیس کذلک من مسح مؤخّر الرأس فما علیه الإجماع أولی»،انتهی. (۲)و وجه الدلاله علی المخالفه أنّ السیّد قد صحّح مقاله السائل من کون الناصیه غایه لمسح مقدّم الرأس،بل ادّعی الإجماع علیه،و هذا یدلّ علی أنّ مقدّم الرأس الذی یجب المسح علی أیّ بعض منه أعمّ من الناصیه،و أیضا احتجاجه علی تعیین مسح المقدّم بقیام الإجماع علی تأدّی الغرض به بخلاف مسح المؤخّر،[۷۱/ A]یعطی نفی الواسطه بینهما،و إلاّ لتعرّض لذکرها، فلا یختصّ مقدّم الرأس بالناصیه،و إلاّ لکان ما عداها داخلا فی مؤخّر الرأس،و هو باطل قطعا.و یمکن رفع الأوّل بأنّ المراد بالناصیه نفس القصاص،کما یوهمه بعض عبائر أهل اللغه،فلا یدلّ علی المخالفه،و الثانی بأنّه ترک التعرض لذکر ما بینهما إحاله علی ظهور حکمه من بیان حکم المؤخّر،و إلاّ لدلّ کلامه علی جواز المسح علی النصف المقدّم من الرأس،و لا قائل به ظاهرا.و قال فی جامع المقاصد بعد قول العلاّمه:«بل إمّا علی البشره أو علی الشعر المختصّ بالمقدّم،إذا لم یخرج عن حدّه»ما لفظه:«البشره فی العباره تصدق علی موضع الشعر إذا أزیل بشیء و موضع (۳)النزع الذی لا ینبت علیه الشعر مع کونه من الرأس باعتبار الغالب».انتهی. (۴)و هو یدلّ علی عدم اختصاص المقدّم بالناصیه؛ لحکمه بدخول موضع النزع فیه،و الظاهر أنّ مراده بالنزع مع قوله«کونه من الرأس»أنّه

۱- (۱) -فی المخطوطه«الناصریه»بدل«الناصریات».

۲- (۲) -المسائل الناصریات،ص ۱۱۹،م ۳۰.

۳- (۳) -فی مصدر«بموضع»بدل«موضع».

۴- (۴) -جامع المقاصد،ج ۱،ص ۲۱۹-۲۲۰.

یریـد الاحتراز (۱)عن نزعه فـإنّه قـد یکون کلاـ أو بعضـا فی الوجه،لاـ فی الرأس فـإنّ المراد بـالرأس هنـا مـا فوق وجه مسـتوی الخلقه.و قال فی الروض بعـد قول العلامه:«و یجب مسـح بشـره مقدّم الرأس»ما لفظه:«دون وسـطه،أو خلفه أو أحد جانبیه».و مثله عباره شـرح الدروس (۲).و قریب منهمـا عبـاره الـذخیره حیث قال:«دون سائر جوانبه» (۳)، و ظاهرهم ضـبط حـدود الرأس فیما ذکر،فیـدلّ علی أنّ مقدّم الرأس لا یختصّ بالناصـیه لأنّ وسط الرأس و جانبیه بحسب معناهما العرفی یتصـلان بالناصـیه.و یمکن أن یکون المراد بـالخلف القفـا،و بالجـانبین مـا بین النزعتین و القفـا،و بالوسـط مـا أحـاط به تلک الحـدود،و الناصـیه کما حکاه صاحب المصـباح عن أهل اللغه،و قد مرّ آنفا فیدلّ کلامهم علی أنّ مقدّم الرأس الناصـیه و النزعتان،و أن یکون المراد بالجانبین النزعتین؛لأنّهمـا فی جـانبی الناصـیه،و بـالخلف القفـا و الجـانبین بالمعنی المتقـدّم،و بالوسط ما مرّ،فیـدلّ علی اختصاص المقـدّم بالناصـیه.و ممّا یرید هذا الوجه فی عباره شارح الدروس احتجاجه علی جواز المسح علی الشعر المختصّ بالمقدّم أنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله و الأـئمه علیهم السّـلام کـان علی رءوسـهم الشـعر و یمسـحون علیه،و بلزوم العسـر و الحرج إن لم یجز ذلک،فإنّ الوجهین لظاهرهما إنّما یتمّان إذا خصّ المسح بالناصیه دون النزعه،و إلاّ لأمکن[۷۱/ B]دفعهما بإمکان کون المسح حال وجود الشعر علیها؛و قریب من عباره الروض،عباره الوسیله حیث قال:«و مسح مقدّم الرأس-ثمّ ذکر-أنّ التروک عشرون» (۴)،و عدّ منها مسـح مؤخّر الرأس و مسـح أحـد جانبیه و مسح جمیع الرأس؛فسـرّه فی شـرح الألفیّه بنقیض المؤخّر (۵)، و یمکـن حمله علی ما ذکره فی الروض.

ص:۵۴۸

۱- ((۱)) -صـحّحناها بالسـیاق،و لکـن فی المخطـوطه هکـذا:«أن مراده بـه النزعه قـوله مع کـونه من الرأس الظـاهر أنّه یریـد به الاحتراز».

۲- ((۲)) -مشارق الشموس،ج ۱،ص ۱۱۴.

۳- ((۳)) -ذخیره المعاد،ج ۱،ص ۲۹.

۴- ((۴)) -الوسیله،ص ۵۰.

۵- ((۵)) -المقاصد العلیه،ص ۹۱.

و ممّن صرّح بأنّ مقدّم الرأس هو الناصيه،الشيخ عبد اللّه بن صالح البحرانى (1)و عزاه إلى أكثر الأصحاب و أهل اللغه،و حكى ذلك عنه فى الحدائق و اختار أنّه فيه ما كان من قبّه الرأس إلى القصاص ممّا يلى الجبهه الذى هو كذلك إلى القصاص من خلف قال:«فبأىّ جزء من هذه المسافه مسح تأدّى به الواجب»،و نقل هذا القول عن والده مدّعيا عليه إجماع الطائفه،و وافقه على هذا الدعوى،و استدلّ عليه بأنّه المتبادر من هذا اللفظ فى الأخبار و عبائر الأصحاب،و أيده بتفسير صاحب مجمع البحرين للمقدّم بنقيض المؤخّر قال:«و منه مسح مقدّم رأسه،و يقول صاحب الصحاح مؤخّر الشىء نقيض مقدمه،و قول صاحب المصباح مؤخّر الشىء بخلاف مقدّمه،و بما مرّ من صاحب القاموس فى تفسير المقدّم و من كلّ شىء أوّله،و قال فى الآخر الآخر بخلاف الأوّل». (2)

أقول: لا يخلو تفسيره للمقدّم من إجمال إذ لم يتبيّن منه أنّه النصف المقدّم من الرأس، أو الربع،أو ما يحاذى تمام الوجه،أو الجبهه خاصّه.و كلامه فى أثناء المسأله لا يخلو من اضطراب؛لأنّه نقل عباره الروض و الذخيره و شرح (3)الدروس و زعم أنّ مقابلتهم للمقدّم بالخلف و الوسط و الجانبين،يدلّ على موافقتهم له فى القول قال:«و إلّا لبقى فرد آخر

1- (1) -الشيخ عبد اللّه بن صالح السماهيجى البحرينى(1086-1135 ق)قال المحدّث البحرانى فى شأنه:لا...كان الشيخ المذكور عالما عابدا ورعا شديدا فى الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر،جوادا،كريما،سخيّا،كثيرا لملازمه للتدريس،و المطالعه و التصنيف لا تخلو أيّامه من أحدها له جمله من المصنفات...بعد هجمات العرب ترک بحرين...و سكن فى بلده بهبهان و كتب فيها الإجازه الكبيره المدبّجه للشيخ ناصر الجارودى و ذكر فيها تصانيفه القريب من الخمسين و مشايخه الخمسه و كان هذا الشيخ قدّس سرّه أخباريا صرفا و قد توفّى فى تاسع جمادى الثانيه 1135 و دفن فى قبه السيّد أحمد بن مولانا الكاظم المشهور ب«شاه چراغ». لؤلؤه البحرين،ص 96،و انظر:روضات الجنّات،ج 4،ص 247-255،الرقم 390؛طبقات أعلام الشيعه(الكواكب المنتشره)ص 461-463.

2- (2) -الحدائق الناضره،ج 2،ص 254 و 259-260.

3- (3) -فى المخطوطه«شروح»بدل«شرح».

مغفّل فى الكلام،فلا يدلّ التفريع على الانحصار-ثمّ استشهد بكلام الأكثر فقال-:أكثر عبائر الأصحاب فى هذا المقام قد اشتملت على التعبير بالمقدّم مفردا أو مضافا إلى الرأس،و من الظاهر[البيّن] (۱)أنّ كلّ أحد (۲)لا يفهم من لفظ المقدّم المضاف إلى الرأس أو غيره متى أطلق إلاّ ما قابل المؤخّر».انتهى. (۳)و أنت خبير بأنّ قضيّه موافقته للروض مقابله المقدّم للجوانب الثلاثه،و قضيّه كلام الأخير مقابله للمؤخّر خاصّه؛و التوفيق[/۷۲ A] بينهما لا يخلو عن تكلّف.

و كيف كان فالإجماع الذى حكاه هو و والده ممّا لا أصل له كما عرفت ممّا مرّ؛و أمّا ما نقله من أهل اللغه من أنّ المقدّم نقيض المؤخّر أو خلافه،ففيه أنّه تفسير منهم أنّه لمطلق المقدّم،فلا يصلح لمعارضه قولهم فى مقدم الرأس أنّه الناصيه كما عرفت،مع أنّه بمعناه الأوّل ممّا ينصرف عند الإطلاق إلى الناصيه.ثمّ بعد الإغماض عمّا ذكر،و تسليم أنّ مقدّم الرأس أعمّ من الناصيه فاللازم بمقتضى القاعده المقرّره فى الجمع بين المطلق و المقيّد تقييد مطلقات الأخبار الآمره بمسح المقدّم بالصحيحه المتضمّنه للأمر و بالمسح على الناصيه كما قيّدوا إطلاق الآيه و الأخبار الآمره بمسح الرأس بما دلّ على مسح المقدّم فيختصّ المسح بالناصيه.

و قد أورد على ذلك بوجهين: الأوّل: ما ذكره فى الحدائق من أنّ الاستدلال بالروايه إنّما يتمّ إذا كان قوله عليه السّلام

«و تمسح» جمله مستأنفه،و هو غير متعيّن؛لجواز أن يكون عطفا على ثلاث غرفات بإضمار،فيصير مسح الناصيه داخلا تحت الأجزاء الذى هو أقلّ مراتب الواجب فيسقط الاستدلال.

و الجواب: أنّ العطف المذكور-كما ذكر-مبنيّ على الإضمار،و هو مخالف للأصل فلا يصار إليه من غير قرينه،مع أنّ جعل المسح على الناصيه أقلّ مراتب الواجب إن كان من حيث كونه على الناصيه مخالف للإجماع؛و إن كان من حيث كونه أقلّ المسمّى فهو

۱- (۱) -أضفناها من المصدر.

۲- (۲) -فى المخطوطه«واحد»بدل«أحد».

۳- (۳) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۵۶-۲۵۷.

غیر لازم من فرضه علیها فإنّ المعروف من مذهب الأصحاب أن الفصل فی مسح مقدار ثلاث أصابع کما یأتی.و لا ریب فی إمکان مراعاته فی المسح علیها،فلا وجه لعدّه أقلّ مراتب الواجب.

الثانی: ما ذکره فی الریاض-بعد أن ذهب إلی أنّ المراد بالمقدّم ما قابل المؤخّر-من:

«أنّه ربّما فسرّت الناصیه بمطلق شعر الرأس،و فی کتب جماعه من أهل اللغه أنّها خصوص القصاص الذی هو آخر منابت شعر الرأس،و به تخرج عن صلاحیه تقیید الأخبار المطلقه[فی المقدّم]». (۱)

و الجواب: أنّ تفسیرها بمطلق شعر الرأس ممّا لم یثبت لواحد،و لو ثبت فمحمول علی المجاز لمخالفته لما مرّ من کلمات أهل اللغه،نعم فسّرها فی مجمع البیان فی تفسیر الآیه [B ۷۲/]بشعر مقدّم الرأس، (۲)و الظاهر أنّه مجاز بعلاقه الحلول و المجاوره،و القرینه إسناد الأخذ إلیها،و التفسیر بالقصاص یرجع إلی التفسیر بما بین النزعتین،کما نبّهنا علیه.و لو سلّم التعدّد فلا خفاء فی أنّ حملها فی الروایه علی المعنی الثانی أوضح؛لثبوته بالعرف و اللغه و کلمات الأصحاب،و یؤیّده قرینه الأمر بالمسح علیها فالحمل علیه متعیّن.

و قال المقدّس الأردبیلی:«لعلّ المراد بالناصیه هو مقدم الرأس؛لأنّه الأقرب إلی الناصیه المشهوره،أو اسم له حقیقه».انتهی. (۳)

و کلامه لا یخلو من إجمال فیمکن أن یکون مراده أن الناصیه المشهور فی کلمات أهل اللغه،نفس القصاص،و المراد بها فی الروایه ما بین النزعتین مجاز بعلاقه الکلّ و الجزء،أو حقیقه لأنّه معناها کما صرح به الأصحاب،و حینئذ فرجع کلامه إلی ما ذکرناه،أو أنّه یرید أنّ الناصیه المشهور ما بین النزعتین،أو قصاص الشعر.و المراد بها مقدّم الرأس الذی هو أعمّ ممّا بین النزعتین،أو مجازا،أو حقیقه،و حینئذ فینافی ما ذکرناه

۱- (۱) -ریاض المسائل،ج ۱،ص ۱۳۰.

۲- (۲) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۳۰۹.

۳- (۳) -مجمع الفائده و البرهان،ج ۱،ص ۱۰۳.

فیرد علیه-مضافا إلی ما مرّ-أنّ تفسیرها بالأخیر ممّا لم یعهد من أحد من اللغویین و غیرهم،فدعوی کونها حقیقه فیه ممّا لا وجه له.و أمّا ما رواه حسین بن زید بن علیّ- فی الخبر-عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

«لا تمسح المرأه بالرأس کما یمسح الرجال إنّما المرأه إذا أصبحت مسحت رأسها و تضع الخمار عنها فإذا کان الظهر و العصر و المغرب و العشاء تمسح بناصیتها». (۱)فقد زعم فی الحدائق (۲)أنّه یدلّ علی مقصوده،فإنّ ظاهره أنّها تمسح فی الصبح بعد وضع الخمار عنها فی غیر موضع الناصیه،أو نهایه علیها بخلاف باقی الصلاه فإنّها تدخل یدها تحت الخمار و یمسح علی ناصیتها خاصّه.

و فیه بعد الإغماض عن ضعف سند الروایه أن لا دلاله لها علی مقصوده،إذ لا یلزم من مسحها علی ما زاد علی الناصیه کونه من مقدّم الرأس،و إن أراد إثبات ذلک بصحیحه یدلّ علی أنّ مسح الرأس علی مقدّمه،ففیه أنّه کما یمکن ذلک فی مقام الجمع کذلک یمکن تخصیص مسح المقدّم بالرجل،بل هو قضیّته تخصیص المقدّم بالناصیه،مع أنّ الظاهر من الروایه مسحها لتمام الرأس،و لا قائل به ظاهرا.

۱- (۱) -تهذیب الأحکام،ج ۱،ص ۷۷،ح ۱۹۴.
۲- (۲) -الحدائق الناضره،ج ۲،ص ۲۷۴.

فهرست مصادر الرساله و التقدمه

المصادر العربيه

۱-أجوبه المسائل المهنائيه،للعلّامه الحلّی،قم،۱۴۰۱ ق.

۲-اختیار معرفه الرجال،للشیخ الطوسی،تحقیق جواد القیّومی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۷ ق.

۳-إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان،للعلّامه الحلّی،تحقیق الشیخ فارس الحسّون،قم، مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۴-الاستبصار،للشیخ الطوسی،تحقیق السیّد حسین الموسوی الخرسان،الطبعه الرابعه، طهران،دار الکتب الإسلامیه،۱۳۶۳ ش.

۵-إشاره السبق،لعلاء الدین الحلّی،تحقیق إبراهیم البهادری،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۶-إصباح الشیعه بمصباح الشریعه،لقطب الدین البیهقی الکیدری،تحقیق إبراهیم البهادری، قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۱۶ ق.

۷-أعیان الشیعه،للسیّد محسن أمین العاملی،تحقیق السید حسن أمین،بیروت،دار التعارف.

۸-إقبال الأعمال،للسیّد بن طاوس،تحقیق جواد القیّومی الأصفهانی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۱۴ ق.

ص:۵۵۳

۹-الاقتصاد فیما یتعلّق بالاعتقاد،للشیخ الطوسی،الطبعه الثانیه،بیروت،دار الأضواء، ۱۴۰۶ ق.

۱۰-الأم،لابن إدریس الشافعی،بیروت،دار الفکر،۱۴۰۳ ق.

۱۱-أمالی الصدوق،للشیخ الصدوق،طهران،مؤسسه البعثه،۱۴۱۷ ق.

۱۲-أمالی الطوسی،للشیخ الطائفه الطوسی،تحقیق بهراد الجعفری و علی أکبر الغفّاری، طهران،دار الکتب الإسلامیّه،۱۳۸۰ ش.

۱۳-أمالی المفید،للشیخ المفید،قم،مؤسسه النشر الإسلامی.

۱۴-الانتصار،للسیّد المرتضی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۵ ق.

۱۵-إیضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد،للفخر الدین الحلّی،قم،إسماعیلیان، ۱۳۶۳ ش.

۱۶-بحار الأنوار،للعلاّمه المجلسی،الطبعه الثانیه،بیروت،مؤسسه الوفاء،۱۴۰۳ ق.

۱۷-بهجه الخاطر و نزهه الناظر،لابن عشریه البحرانی،تحقیق السیّد أمیر رضا عسکری زاده،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۶ ق.

۱۸-بصائر الدرجات،لمحمّد بن الحسن الصّفار،إعداد میرزا محسن کوچه باغی،طهران، مؤسسه الأعلمی،۱۴۰۴ ق.

۱۹-البیان،للشهید الأوّل،تحقیق الشیخ محمّد الحسّون،طهران،بنیاد فرهنگی امام المهدی (عج)،۱۴۱۲ ق.

۲۰-تاج العروس من جواهر القاموس،للزبیدی،بیروت،دار إحیاء التراث العربی.

۲۱-تبصره الفقهاء،للشیخ محمّد تقی الرازی النجفی الأصفهانی،تحقیق السیّد صادق الحسینی الأشکوری،قم،مجمع الذخائر الإسلامیه،۱۴۲۷ ق.

۲۲-التبیان فی تفسیر القرآن،للشیخ الطوسی،تحقیق أحمد قصیر العاملی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۰۹ ق.

۲۳-تحریر الأحکام الشرعیه،للعلاّمه الحلّی،تحقیق إبراهیم البهادری،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام، ۱۴۲۰ ق.

۲۴-تحریرات فی الأصول،للسیّد مصطفی الخمینی،طهران،مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی،۱۴۱۸ ق.

۲۵-تحریرات فی الفقه،للسیّد مصطفی الخمینی،طهران،مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی،۱۴۱۸ ق.

۲۶-تذکره الفقهاء،للعلاّمه الحلّی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۴ ق.

۲۷-تراجم الرجال،للسید أحمد الحسینی الأشکوری،قم،دلیل ما،۱۴۲۲ ق.

۲۸-تفسیر الصافی،للفیض الکاشانی،تعلیق الشیخ حسین الأعلمی،الطبعه الثانیه،طهران، مکتبه الصدر،۱۴۱۵ ق.

۲۹-تفسیر العیاشی،لمحمّد بن مسعود العیاشی،تحقیق السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی، طهران،مکتبه العلمیّه الإسلامیّه، ۱۳۸۰ ق.

۳۰-تفسیر القمّی،لعلّی بن إبراهیم القمّی،إعداد السیّد طیّب الموسوی الجزائری،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه دار الکتاب،۱۴۰۴ ق.

۳۱-تفسیر کنز الدقائق،للمیرزا محمّد المشهدی،تحقیق الشیخ مجتبی العراقی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۷ ق.

۳۲-ترتیب کتاب العین،لخلیل بن أحمد الفراهیدی،تحقیق المخزومی،و الفراهیدی، طهران،أسوه،۱۴۱۴ ق.

۳۳-التنقیح الرائع،للفاضل المقداد،تحقیق عبد اللطیف الحسینی،قم،مکتبه السیّد المرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۳۴-تنقیح المقال فی علم الرجال،للعلاّمه المامقانی،تحقیق و استدراک الشیخ محیی الدین المامقانی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۲۳ ق.

۳۵-تهذیب الأحکام،للشیخ الطوسی،إعداد السیّد حسن الموسوی الخرسان،الطبعه الرابعه،طهران،دار الکتب الإسلامیه،۱۳۶۵ ش.

۳۶-الثقات الأخیار من رواه الأخبار،للشیخ حسین المظاهری،قم،مؤسسه الزهراء، ۱۴۲۸ ق.

۳۷-جامع الخلاف و الوفاق،للشیخ علیّ بن محمّد القمّی السبزواری،تحقیق الشیخ حسین الحسینی البیرجندی،قم،۱۳۷۹ ش.

۳۸-الجامع للشرائع،لیحیی بن سعید الحلّی،قم،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۴۰۵ ق.

۳۹-جامع المقاصد،للمحقّق الثانی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۸ ق.

۴۰-جوامع الجامع،للشیخ أبی علی الطبرسی،إعداد أبو القاسم الگرجی،طهران،الطبعه الثالثه،جامعه طهران،۱۳۷۷ ش.

۴۱-جواهر الکلام،للشیخ محمّد حسن النجفی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۴۲-حاشیه إرشاد الأذهان،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد حسّون،طهران،۱۳۸۱ ش«حیاه المحقّق الکرکی و آثاره».

۴۳-حاشیه الشرائع،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد الحسّون،طهران،احتجاج، ۱۳۸۱ ش؛«حیاه المحقق الکرکی و آثاره».

۴۴-الحاشیه علی مدارک الأحکام،للوحید البهبهانی،مشهد،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام، ۱۴۱۹ ق.

۴۵-حاشیه مجمع الفائده و البرهان،للوحید البهبهانی،قم،مؤسسه العلامه الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ ق.

۴۶-الحبل المتین،للشیخ البهائی،تحقیق السیّد بلاسم الموسوی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۴ ق.

۴۷-الحدائق الناضره،للمحدّث البحرانی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۳۶۳ ش.

۴۸-حیاه المحقّق الکرکی و آثاره،للمحقّق الثانی،تحقیق الشیخ محمّد الحسون،طهران، احتجاج،۱۳۸۱ ش.

۴۹-الخرائج و الجرائح،لقطب الدین الراوندی،قم،مؤسسه الإمام المهدی علیه السّلام.

۵۰-خزانه الأدب،للبغدادی،تحقیق محمّد نبیل الطریفی،بیروت،دار الکتب العلمیّه، ۱۹۹۸ م.

۵۱-خلاصه الأقوال،للعلّامه الحلّی،تحقیق جواد القیّومی،قم،نشر الفقاهه،۱۴۱۷ ق.

۵۲-الخصال،للشیخ الصدوق،إعداد علی أکبر الغفّاری،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۳ ق.

۵۳-الخلاف،للشیخ الطوسی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۷ ق.

۵۴-دروس فی علم الأصول،للشهید السید محمد باقر الصدر،الطبعه الثانیه،بیروت، دار الکتب اللبنانی،۱۴۰۶ ق.

۵۵-الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیّه،للشهید الأوّل قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۵۶-دعائم الإسلام،للقاضی نعمان المصری،تحقیق آصف بن علی أصغر الفیضی،مصر، دار المعارف،۱۳۸۹ ق.

۵۷-ذخیره المعاد،للمحقّق السبزواری،قم،أفست مؤسسه آل البیت علیهم السّلام.

۵۸-الذریعه،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،الطبعه الثالثه،بیروت،دار الأضواء،۱۴۰۳ ق.

۵۹-الرجال،لابن الغضائری،تحقیق السیّد محمّد رضا الحسینی الجلالی،قم،دار الحدیث، ۱۴۲۲ ق.

۶۰-ذکری الشیعه،للشهید الأوّل،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۸ ق.

۶۱-رجال ابن داود؛لتقی الدین ابن داود الحلّی،النجف الأشرف،مطبعه الحیدریه.

۶۲-الرجال،للشیخ حرّ العاملی،تحقیق علی الفاضلی،قم،دار الحدیث،۱۳۸۵ ش.

۶۳-رجال الطوسی،للشیخ الطائفه الطوسی،تحقیق جواد القیّومی،الطبعه الثالثه،قم، مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۷ ق.

۶۴-رجال النجاشی،لأبی العباس النجاشی،تحقیق السیّد موسی الشبیری الزنجانی،الطبعه الثامنه،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۷ ق.

۶۵-رساله الجعفریه،للمحقّق الکرکی،تحقیق الشیخ محمّد الحسّون،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۹ ق«رسائل المحقّق الکرکی».

ص:۵۵۷

۶۶-الرساله النفليه،للشهيد الأوّل،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۳۸۱ ش،«رسائل الشهيد الأوّل».

۶۷-الرسائل التسع،للمحقّق الحلّی،تحقيق رضا الأستادی،قم،مكتبه آيه اللّه المرعشی، ۱۳۷۱ ش.

۶۸-رسائل الشريف المرتضی،لعلم الهدی السيّد المرتضی،تحقيق السيّد أحمد الحسينی الأشكوری،و السيّد مهدی الرجائی،قم،دار القرآن الكريم،۱۴۰۵ ق.

۶۹-رسائل الشهيد الأوّل،للشهيد الأوّل،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۷۰-الرسائل العشر،للشيخ الطوسی،إعداد عدّه من الفضلاء،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.

۷۱-رسائل المحقّق الكركی،للشيخ علی المحقّق الثانی،تحقيق الشيخ محمّد الحسّون،قم، مكتبه آيه اللّه المرعشی،۱۴۰۹ ق.

۷۲-الرعايه و البدايه،للشهيد الثانی،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۷۳-الرواشح السماويه،للمير الداماد،تحقيق نعمه اللّه الجليلی و غلامحسين قيصريه ها،قم، دار الحديث،۱۴۲۲ ق.

۷۴-روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات،للسيّد محمّد باقر الخوانساری،تحقيق أسد اللّه إسماعيليان،قم،إسماعيليان، ۱۳۹۰ ق.

۷۵-الروضه البهيّه،للشهيد الثانی،إعداد السيّد محمّد الكلانتر،الطبعه الثانيه،بيروت،دار إحياء التراث العربی،۱۴۰۳ ق.

۷۶-روض الجنان،للشهيد الثانی،قم،مكتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

۷۷-رياض العلماء و حياض الفضلاء للميرزا عبد اللّه الأفندی الأصفهانی،إعداد السيّد أحمد الحسينی،قم،مكتبه آيه اللّه المرعشی،۱۴۰۱ ق.

۷۸-رياض المسائل،للسيّد علی الطباطبائی،قم،مؤسسه آل البيت عليهم السّلام،۱۴۱۸ ق.

۷۹-زبده البيان،للمحقّق الأردبيلی،إعداد رضا الأستادی و علی أكبر زمان نژاد،الطبعه الثانيه،قم،مؤمنين،۱۴۲۱ ق.

۸۰-السرائر،لابن إدريس الحلّی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۰ ق.

۸۱-سماء المقال،لأبی الهدی الکلباسی،تحقیق السیّد محمّد الحسینی القزوینی،قم، مؤسسه ولی عصر(عج)،۱۴۱۹ ق.

۸۲-شـرایع الإسـلام فی مسائـل الحلاـل و الحرام،للمحقّـق الحلّی،تحقیـق عبـد الحسـین محمّـد علی البقّـال،الطبعه الثانیه،قم،إسماعیلیان،۱۴۰۸ ق.

۸۳-شرح أصول الکافی،للمولی صالح المازندرانی،تعلیقات للعلاّمه الشعرانی،بیروت،دار إحیاء التراث العربی،۱۴۲۱ ق.

۸۴-شرح جمل العلم و العمل،للقاضی ابن برّاج،تحقیق کاظم مدیر شانه چی،مشهد، جامعه مشهد،۱۳۵۲ ش.

۸۵-شرح هدایه المسترشدین،للشیخ محمّد باقر النجفی الأصفهانی،تحقیق مهدی الباقری السیانی،قم،عطر عترت،۱۴۲۷ ق.

۸۶-الصحاح(تاج اللغه و صحاح العربیّه)،لابن حمّاد الجوهری،تحقیق أحمد عبد الغفور عطّار،الطبعه الرابعه،بیروت،دار العلم للملایین،۱۴۰۴ ق.

۸۷-صحیح البخاری،لأبی عبد اللّه البخاری،بیروت،دار الفکر،۱۴۰۱ ق.

۸۸-صحیح مسلم،لأبی الحسین النیشابوری،بیروت،دار الفکر،

۸۹-طبقات أعلام الشیعه،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،تحقیق علی نقی المنزوی،طهران، جامعه طهران،۱۳۷۲ ش.

۹۰-طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال،للسیّد علی أصغر الجابلقی البروجردی، تحقیق السیّد مهدی الرجائی،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۱۰ ق.

۹۱-علل الشرائع،للشیخ الصدوق،النجف الأشرف،مطبعه الحیدریه،۱۳۸۶ ق.

۹۲-عمل الیوم و اللیله،للشیخ الطوسی،تحقیق رضا الأستادی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۴ ق«الرسائل العشر».

۹۳-عوالی اللئالی،لابن أبی جمهور الأحسائی،قم،سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۴۰۵ ق.

۹۴-عیون أخبار الرضا،للشیخ الصدوق،إعداد الشیخ حسین الأعلمی،بیروت،مؤسسه الأعلمی،۱۴۰۴ ق.

۹۵-غنائم الأیّام،للمحقّق القمّی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۹۶-غنیه النزوع إلی علمی الأصول و الفروع،لابن زهره الحلبی،تحقیق الشیخ إبراهیم البهادری،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۱۷ ق.

۹۷-فائق المقال فی الحدیث و الرجال،للشیخ أحمد بن عبد الرضا البصری،تحقیق غلامحسین قیصریه ها،قم،دار الحدیث،۱۴۲۲ ق.

۹۸-فرائد الأصول،للشیخ الأنصاری،الطبعه الخامسه،قم،مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق.

۹۹-فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم،للسیّد بن طاوس،النجف الأشرف،الحیدریه، ۱۳۶۸ ق.

۱۰۰-الفصول الغرویه،للشیخ محمّد حسین الأصفهانی،قم،دار إحیاء العلوم الإسلامیه، ۱۴۰۴ ق.

۱۰۱-فقه الرضا،تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،مشهد،المؤتمر العالمی للإمام الرضا علیه السّلام، ۱۴۰۶ ق.

۱۰۲-الفقه علی المذاهب الخمسه،للشیخ جواد المغنیه،الطبعه الخامسه،طهران،مؤسسه الصادق،۱۳۷۷ ش.

۱۰۳-فقه القرآن،للراوندی،إعداد السیّد أحمد الحسینی،الطبعه الثانیه،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۵ ق.

۱۰۴-الفقیه(کتاب من لا یحضره الفقیه)للشیخ الصدوق،تحقیق علیّ أکبر الغفّاری،الطبعه الرابعه،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۶ ق.

۱۰۵-الفوائد الرجالیه،للسیّد مهدی بحر العلوم النجفی،تحقیق محمّد صادق و حسین بحر العلوم،طهران،مکتبه الصادق،۱۳۶۳ ش.

ص:۵۶۰

۱۰۶-فوائد القواعد،للشهيد الثانى،تحقيق السيّد أبى الحسن المطّلبى،قم،مكتب الإعلام الإسلامى،۱۳۷۸ ش.

۱۰۷-الفوائد المليّه،للشهيد الثانى،قم،مكتب الإعلام الإسلامى، ۱۴۲۰ ق.

۱۰۸-الفهرست،للشيخ الطوسى،تحقيق السيّد عبد العزيز الطباطبائى،قم،مكتبه المحقّق الطباطبائى، ۱۴۲۰ ق.

۱۰۹-قاموس الرجال،للمحقّق التسترى،الطبعه الثانيه،قم،مؤسسه النشر الإسلامى، ۱۴۲۴ ق.

۱۱۰-القاموس المحيط،لمجد الدين الفيروزآبادى،بيروت،دار الجيل.

۱۱۱-قرب الإسناد،لعبد اللّه بن جعفر الحميرى،قم،مؤسسه آل البيت عليهم السّلام،۱۴۱۳ ق.

۱۱۲-قواعد الأحكام،للعلّامه الحلّى،قم،مؤسسه النشر الإسلامى،۱۴۱۳ ق.

۱۱۳-القواعد الفقهيه،للمحقّق البجنوردى،تحقيق محمّد حسين الدرايتى و مهدى المهريزى،قم،مؤسسه الهادى،۱۴۱۹ ق.

۱۱۴-القواعد و الفوائد،للشهيد الأوّل،تحقيق عبد الهادى الحكيم،الطبعه الثانيه،قم، مكتبه المفيد.

۱۱۵-قوانين الأصول،للمحقّق القمّى،طهران،مكتبه العلميّه الإسلاميّه،۱۳۷۸ ق.

۱۱۶-الكافى،لثقه الإسلام الكلينى،تحقيق على أكبر الغفّارى،الطبعه الثامنه،طهران، دار الكتب الإسلاميه،۱۳۷۵ ش.

۱۱۷-الكافى فى الفقه،لأبى الصلاح الحلبى،تحقيق رضا الأستادى،أصفهان،مكتبه أمير المؤمنين عليه السّلام،۱۴۰۳ ق.

۱۱۸-كامل الزيارات،لابن قولويه القمى،تحقيق بهراد الجعفرى،طهران،مكتبه الصدوق، ۱۳۷۵ ش.

۱۱۹-كتاب الزهد،لحسين بن سعيد الأهوازى الكوفى،إعداد غلامرضا عرفانيان،قم، العلميّه،۱۳۹۹ ق.

۱۲۰-کتاب الطهاره،للإمام الخمینی،طهران،مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی، ۱۴۲۱ ق.

۱۲۱-الکرام البرره،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،الطبعه الثانیه،مشهد،دار المرتضی، ۱۴۰۴ ق.

۱۲۲-کشف الالتباس،للشیخ الصیمری،قم،مؤسسه صاحب الأمر(عج)،۱۴۱۷ ق.

۱۲۳-کشف الرموز فی شرح مختصر النافع،للفاضل الآبی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۱۲۴-کشف الغطاء،للشیخ جعفر کاشف الغطاء،مشهد،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

۱۲۵-کشف الغمّه فی معرفه الأئمه علیهم السّلام،لأبی الفتح الإربلی،تحقیق علی الفاضلی،طهران، مجمع العالمی لأهل البیت علیهم السّلام،۱۴۲۶ ق.

۱۲۶-کشف اللثام،للفاضل الهندی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۶ ق.

۱۲۷-کفایه الأحکام،للمحقّق السبزواری،تحقیق الشیخ مرتضی الواعظی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۱۲۸-کنز العرفان فی فقه القرآن،للفاضل المقداد،تحقیق السیّد محمّد القاضی،طهران، ۱۴۱۹ ق.

۱۲۹-کنز العمّال،للمتّقی الهندی،الطبعه الخامسه،بیروت،مؤسسه الرساله،۱۴۰۵ ق.

۱۳۰-الکواکب المنتشره فی القرن الثانی بعد العشره،للشیخ آقا بزرگ الطهرانی،تحقیق علی نقی المنزوی،طهران،جامعه طهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۳۱-اللباب فی شرح الکتاب،عبد الغنی الغنیمی،بیروت،دار الکتب العلمیه.

۱۳۲-لسان العرب،لابن منظور المصری،بیروت،دار إحیاء التراث العربی،۱۴۰۸ ق.

۱۳۳-اللمعات النّیره،للآخوند الخراسانی،تحقیق السیّد صالح المدرسی،قم،مرصاد، ۱۳۸۰ ش.

۱۳۴-اللمعه الدمشقیه،للشهید الأوّل،تحقیق الشیخ علی الکورانی،قم،دار الفکر،۱۴۱۱ ق.

ص:۵۶۲

۱۳۵-اللؤلؤه البحرین،للمحدّث البحرانی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام.

۱۳۶-المبسوط فی فقه الإمامیّه،للشیخ الطوسی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۲ ق.

۱۳۷-مجمع البحرین،لفخر الدین الطریحی،تحقیق السیّد أحمد الحسینی،الطبعه الثانیه، نشر الثقافه الإسلامیه،۱۴۰۸ ق.

۱۳۸-مجمع البیان لعلوم القرآن،لأمین الإسلام الطبرسی،الطبعه الرابعه،طهران،۱۴۱۶ ق.

۱۳۹-مجمع الرجال،للمولی عنایه اللّه القهپائی،تحقیق السیّد ضیاء الدین العلاّمه، قم،إسماعیلیان.

۱۴۰-مجمع الفائده و البرهان،للمحقّق الأردبیلی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۲ ق.

۱۴۱-المجموع،لأبی زکریا النووی الشافعی،بیروت،دار الفکر،

۱۴۲-المحاسن،لأبی جعفر البرقی،تحقیق المحدّث الأرموی،طهران،دار الکتب الإسلامیه.

۱۴۳-المحقق الطباطبائی فی ذکراه السنویه الأولی،إعداد اللجنه التحضیریه،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۷ ق.

۱۴۴-المختصر النافع فی فقه الإمامیّه،للمحقّق الحلّی،الطبعه الثالثه،طهران،مؤسسه البعثه،۱۴۱۰ ق.

۱۴۵-مختلف الشیعه،للعلاّمه الحلّی،الطبعه الثانیه،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۳ ق.

۱۴۶-مدارک الأحکام،للسیّد محمّد العاملی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۰ ق.

۱۴۷-المراسم فی،الفقه الإسلامی،للسّر الدیلمی،قم،حرمین،۱۴۰۴ ق.

۱۴۸-المسائل الصاغانیه،للشیخ المفید،تحقیق السیّد مهدی القاضی،المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید،۱۴۱۳ ق.

۱۴۹-المسائل الناصریات،للسیّد المرتضی،طهران،۱۴۱۷ ق.

۱۵۰-مسالک الأفهام،للشهید الثانی،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۲۱ ق.

۱۵۱-مستدرکات علم الرجال،للشیخ علی النمازی الشاهرودی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۲۵ ق.

۱۵۲-مستدرک الوسائل،للمحدّث النوری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۸ ق.

۱۵۳-مستطرفات المعالی،للشیخ علی النمازی الشاهرودی،إعداد،الشیخ حسن بن علی النمازی،طهران،مؤسسه نبأ،۱۴۲۲ ق.

۱۵۴-مستند الشیعه،للفاضل النراقی،مشهد،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۵ ق.

۱۵۵-مشارق الشموس فی شرح الدروس،للمحقّق الخوانساری،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،

۱۵۶-مشایخ الثقات،للشیخ غلامرضا عرفانیان،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۱۵۷-مصابیح الأحکام،للعلاّمه بحر العلوم النجفی،تحقیق السیّد مهدی الطباطبائی و فخر الدین الصانعی،قم،فقه الثقلین ۱۴۲۷ ق.

۱۵۸-مصابیح الظلام،للعلاّمه الوحید البهبهانی،قم،مؤسسه الوحید البهبهانی،۱۴۲۴ ق.

۱۵۹-مصباح الفقاهه،للشیخ محمد علی التوحیدی(تقریرا لما أفاده المحقق الخوئی)، بیروت دار الهادی،۱۴۲۳ ق.

۱۶۰-المصباح المنیر،للفیومی،قم،دار الهجره،۱۴۰۵ ق.

۱۶۱-معالم الدین و ملاذ المجتهدین،للشیخ حسن بن الشهید الثانی،تحقیق عبد الحسین محمّد علی بقّال،الطبعه الرابعه،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۱۰ ق.

۱۶۲-المعالم فی الفقه،للشیخ حسن بن الشهید الثانی،قم،مؤسسه الفقه،۱۴۱۸ ق.

۱۶۳-المعتبر،للمحقّق الحلّی،قم،مؤسسه سیّد الشهداء علیه السّلام،۱۳۶۴ ق.

۱۶۴-معتمد الشیعه،للمحقّق مولی مهدی النراقی،قم،مؤسسه الوحید البهبهانی،۱۴۲۲ ق.

۱۶۵-معجم ألفاظ الفقه الجعفری،للدکتور أحمد الفتح،تقدیم عبد الهادی الفضلی،۱۴۱۵ ق.

۱۶۶-معجم رجال الحدیث،للمحقق السیّد أبی القاسم الخوئی،الطبعه الخامسه،قم،نشر آثار الشیعه،۱۴۱۳ ق.

۱۶۷-المعجم الوسیط،لإبراهیم مصطفی و...،طهران،مکتبه المرتضوی،۱۴۲۷ ق.

۱۶۸-المغنی،لابن قدامه الحنبلی،بیروت،دار الکتاب العربی.

ص:۵۶۴

۱۶۹-مفاتیح الشرائع،للفیض الکاشانی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،قم،مجمع الذخائر الإسلامیه،۱۴۱۰ ق.

۱۷۰-مفتاح الفلاح،للشیخ البهائی،بیروت،دار الأضواء،۱۴۰۵ ق.

۱۷۱-مفتاح الکرامه،للسیّد جواد العاملی،تحقیق الشیخ محمّد باقر الخالصی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۹ ق.

۱۷۲-المقاصد العلیّه للشهید الثانی،قم،مکتبه الإعلام الإسلامی،۱۴۲۰ ق.

۱۷۳-المقتصر من شرح المختصر،لابن فهد الحلّی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،مشهد، مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۲۰ ق.

۱۷۴-المقنع،للشیخ الصدوق،قم،مؤسسه الإمام الهادی علیه السّلام،۱۴۱۵ ق.

۱۷۵-المقنعه،للشیخ المفید،الطبعه الرابعه،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۱۷ ق.

۱۷۶-منتقد المنافع،للمولی حبیب اللّه الکاشانی،قم،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۴۲۶ ق.

۱۷۷-منتقی الجمان فی الأحادیث الصحیح و الحسان،للشیخ حسن بن زین الدین العاملی، تحقیق علی أکبر الغفّاری،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۳۶۲ ش.

۱۷۸-منتهی المطلب،للعلاّمه الحلّی،مشهد،مکتبه الروضه الرضویه،۱۴۱۲ ق.

۱۷۹-منتهی المقال فی أحوال الرجال،لأبی علی الحائری،قم مؤسسه آل البیت علیهم السّلام، ۱۴۱۶ ق.

۱۸۰-منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال،للمیرزا محمد بن علی الأسترآبادی،قم، مؤسسه آل البیت علیهم السّلام ۱۴۲۲ ق.

۱۸۱-الموجز الحاوی،لابن فهد الحلّی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی،قم،مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۹ ق.

۱۸۲-الموسوعه الرجالیه المیسّره،لعلّی أکبر الترابی،الطبعه الثانیه،قم،مؤسسه الإمام الصادق علیه السّلام،۱۴۲۴ ق.

ص:۵۶۵

۱۸۳-المهذّب،للقاضی ابن البرّاج،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۶ ق.

۱۸۴-المهذّب البارع فی شرح المختصر النافع،لابن فهد الحلّی،تحقیق الشیخ مجتبی العراقی،قم،مؤسسه النشر الإسلامی،۱۴۰۷ ق.

۱۸۵-نقد الرجال،للسیّد مصطفی التفرشی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۸ ق.

۱۸۶-نهایه الإحکام فی معرفه الأحکام،للعلاّمه الحلّی،تحقیق السیّد مهدی الرجائی، الطبعه الثانیه،قم،إسماعیلیان،۱۴۱۳ ق.

۱۸۷-النهایه فی غریب الحدیث و الأثر،لابن أثیر الجزری،الطبعه الرابعه،قم،إسماعیلیان، ۱۳۶۳ ش.

۱۸۸-النهایه فی مجرّد الفقه و الفتاوی،للشیخ الطوسی،قم،قدس محمّدی.

۱۸۹-نیل الأوطار،للشوکانی،بیروت،دار الجلیل.

۱۹۰-الوافی،للفیض الکاشانی،إعداد السیّد ضیاء الدین الفانی،أصفهان،مکتبه الإمام أمیر المؤمنین علیه السّلام،۱۴۱۲ ق.

۱۹۱-الوجیزه،للعلاّمه محمّد باقر المجلسی،تحقیق محمّد کاظم رحمان ستایش،طهران، ۱۳۷۸ ش.

۱۹۲-وسائل الشیعه،للشیخ حرّ العاملی،الطبعه الثالثه،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السّلام،۱۴۱۶ ق.

۱۹۳-وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه،للسیّد محسن الکاظمی البغدادی،طهران، مکتبه المصطفوی،۱۳۶۴ ش.

۱۹۴-الوسیله إلی نیل الفضیله،لابن حمزه الطوسی،تحقیق الشیخ محمّد الحسّون،قم، مکتبه آیه اللّه المرعشی،۱۴۰۸ ق.

۱۹۵-الهدایه[فی الأصول و الفروع]،للشیخ الصدوق،قم،مؤسسه الإمام الهادی علیه السّلام، ۱۴۱۸ ق.

المصادر الفارسيه

۱۹۶-آشنائی با چند نسخه خطی،رضا استادی و حسین مدرسی طباطبائی،قم،مهر، ۱۳۵۵ ش.

۱۹۷-آشنائی با علوم اسلامی،استاد شهید مرتضی مطهری،چاپ پنجم،تهران،انتشارات صدرا،۱۳۶۷ ش.

۱۹۸-تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر،سیّد مصلح الدین مهدوی،قم،نشر الهدایه،۱۳۶۷ ش.

۱۹۹-رساله صلاتیه،شیخ محمد تقی رازی نجفی اصفهانی،تحقیق مهدی باقری سیانی، قم،ذو القربی،۱۳۸۳ ش.

۲۰۰-قبیله عالمان دین،شیخ هادی نجفی،قم،عسکریه،۱۴۲۳ ق.

۲۰۱-نجوم السماء فی تراجم العلماء،محمد علی آزاد کشمیری،تحقیق میر هاشم محدّث، تهران،شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲ ش.

۲۰۲-مکارم الآثار،شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی،تعلیقات سید محمد علی روضاتی، اصفهان.

ص:۵۶۷

الفهرست (کتابشناسی ملّا حبیب اللّه کاشانی)

اشاره

فقیه ارجمند آیت اللّه ملّا حبیب اللّه کاشانی(۱۳۴۰ ق)

تحقیق و تصحیح:مجید غلامی جلیسه

[مقدمه محقق]

پیش درآمد

از بزرگان علم گفتن و بررسی آثار و احوال و یک عمر تلاش آنان،هم تاریخ نگاری و تذکره نویسی و کتابشناسی است،و هم تذکّری برای مجاهدان عرصه علم و تلاش عصر حاضر.

ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی فرزند ملّا علی مدد بن رمضان ساوجی از جمله بزرگان عرصه تشیّع به شمار می رود که عمری خالصانه در راه ترویج فرهنگ علوی قدم برداشت،ساده زیست،تلاش نمود،فراگرفت و فراداد،نگاشت و گذاشت و امروز،بعد از گذشت حدود ۸۸ سال از رحلت این بزرگ مرد خطه عالم پرور کاشان هنوز که هنوز است یادش به خلوص و آثارش زنده است.توفیق رفیق این حقیر گردیده است،که گوشه ای از تلاشهای این عالم پرکار و سخت کوش را احیاء و در اختیار اهل دانش قرار دهم،و خداوند را سپاس می گویم و امید آن دارم که این تلاش ره توشه ای برای عقبی باشد و بس.

ص:۵۶۹

زندگی نامه ملاّ حبیب اللّه کاشانی

(۱)

آیت اللّه ملاّ حبیب اللّه کاشانی از عالمان بزرگ سده چهاردهم هجری است که تألیفات گرانبها و مهم و متنوّعی در فقه،اصول،کلام،حدیث و غیر آن دارد.وی پسر علی مدد فرزند رمضان کاشانی است و علاوه بر تبحّر در علوم دینی و ادبی قریحه سرودن شعر نیز داشته است.وی در یکی از کتب خود چنین می نویسد:

در سن چهارده سالگی دوره آموزش صرف و نحو و دروس متداوله را به پایان رسانده و نزد حاج سید حسین و عده دیگری از علما به تحصیل فقه و اصول پرداختم.مقداری از فصول را نزد شیخ محمد اصفهانی خواهرزاده خود و یک قسمت عمده از رسائل شیخ مرتضی انصاری را نیز پیش حاج میرزا ابو القاسم کلانتری تهرانی خوانده و مقداری از حکمت را نیز از حاج ملاّ هادی سبزواری فرا گرفتم.

آیت اللّه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی در سن شانزده سالگی به تحصیل اجازه روایتی و هجده سالگی با اجازه استاد خود حاج سید حسین به مقام اجتهاد نایل شد و تمامی عمر خود را صرف تدریس و تألیف نمود چنان که آن جناب تألیفات خود را بیش از دویست جلد برشمرده و در این رساله به معرفی آنها پرداخته است.

سرانجام آیت اللّه ملاّ حبیب اللّه شریف در بیست و سوم جمادی الاخر سال ۱۳۴۰ قمری در کاشان وفات یافت.جنازه مطهرش با تشییعی باشکوه در مزار دشت افروز کاشان به خاک سپرده شد.

۱- (۱)) -درباره زندگی ایشان مقالات و کتابهایی نگاشته شده است و این حقیر تنها به ذکر چند خطی از زندگی پربار این بزرگمرد بسنده می کنم.علاقه مندان می توانند برای به دست آوردن اطلاعات کافی درباره حیات ایشان به کتاب ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی(فقیه فرزانه)،عبد اللّه موحدی،قم،چاپ دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم،۱۳۷۶ ش و مجله نور علم،ش ۵۴،مقاله رضا استادی،صص ۲۴-۶۵ مراجعه کنند.

فهرست های خودنوشت

اشاره

نوشتن فهرستی از تألیفات،از دیرباز مورد توجه علما و دانشمندان اسلامی بوده است، و کم نبوده اند بزرگانی که اقدام به نگارش فهرستی از مؤلفات خود و یا مؤلفات اساتید، یا دانشمندان مورد علاقه خود را به صورت رساله ای مستقل و یا به ضمیمه آثار دیگر به رشته تحریر در می آوردند. (۱)

فهرست خودنوشت (۲)فهرستی است که صاحب اثر برای نگاشته های خود تنظیم می کند و در آن به معرفی آثار خود می پردازد،و از این کار می تواند سه هدف را دنبال نماید:

۱-معرفی آثار

بسیاری از مؤلفان برای آنکه جامعه علمی بتواند از نگاشته های آنها بهره کافی و وافی ببرد اقدام به معرفی آثار خود می نمودند،این نحو معرفی ها حال یا به صورت رساله ای مستقل و صرفا به جهت معرفی تألیفات بوده است و یا آنکه در ضمن نگاشته های خود اقدام به معرفی آثار خود می پرداخته اند.

۲-جلوگیری از سرقت آثار

بسیار پیش می آمد که دانشمند نماهایی با سرقت کل اثر و یا تلخیصی و یا ترجمه ای از یک تألیف،و نوشتن نام خود بر آن حاصل دسترنج عالمی را از آن خود می کردند.

اینگونه بود که بسیاری از بزرگان با نگارش فهرست آثار خود و صد البته اشاره به

۱- (۱) -در این مجال تنها به بحث فهرست های خودنوشت می پردازیم اما شایان توجه است که اولین کسی که اقدام به نگارش فهرست آثار برای دیگران نموده است نیز یک ایرانی می باشد، پولوس ایرانی (Paulus persa) فهرستی از آثار ارسطو و افلاطون را برای انوشیروان به نگارش در می آورد.ر ک:گنجور و برنامه او.محمد تقی دانش پژوه.هنر و مردم:ش ۱۲۶: صص ۹۲-۹۴.

۲- (۲) - uAutiBi bliography

مضـمون و محتوای آن سـعی بر جلوگیری از اینگونه سرقتها داشته اند،نکته قابل توجه آن است که برای جلوگیری از این مهم لزومـا نیـازی به نگـارش فهرستی مسـتقل از آثار نبوده است و بسـیاری از مؤلفان سـعی می نمودنـد که در ضـمن تألیفات خود عنوان و موضوع دیگر آثـار خود را معرفی نماینـد،امـا یکی از بهترین راهکارهـا برای جلوگیری از این نحو سرقت هـا نوشـتن فهرستی مستقل از تألیفات توسط خود مؤلف به شمار می آمده است.

۳-جلوگیری از نسبت آثار

جنگهای فرقه ای از صـدر اسـلام با به وجود آمـدن دو فرقه شـیعه و سـنی شـروع و در سـیر تاریـخ با به وجود آمدن نحله های مختلف مذهبی و عقیدتی همواره وجود داشته و دارد.

کم نبودنـد کسـانی که با نگارش اثری موافق عقایـد فرقه خود و انتساب آن به بزرگی از دیگر فرق،سـعی داشـته انـد تمایلات عامه را به سـمت و سوی مـذهب خود بکشانند؛ مؤلفان و بزرگان می توانسـتند با نگارش فهرستی از آثار خود صـحت انتساب این نحو آثار را به خود منتفی نمایند.

تاریخچه ای از فهرستهای خودنوشت

پیش قراول نویسـندگان فهرست هـای خودنوشت را بایـد جـالینوس طبیب (۱)(د:ح ۲۱۰ م.)دانست.جـالینوس فهرستی از آثار خـود تهیه نموده که آن را پینـاکس (۲)نامیـده است، این رسـاله در دو مقـاله می باشـد که مقاله اول کتابهای طبی و مقاله دوم کتابهـای منطقی، فلسـفی،بلاـغی،نحـوی وی را شامـل می شود،جـالینوس در این فهرست به توصـیف کتابهـای خود پرداخته و مقصود خود را در هر تألیف بیان می دارد و در ذیل هر کتاب ضـمن اشاره به سن و سال خود،کسانی را که کتاب به آنها اهدا شده نیز نام می برد.

ایوب رهاوی ابرش این رساله را به سریانی ترجمه نموده و حنین بن اسحاق عبادی

۱- ((۱)) - Jalinus

۲- ((۲)) - Pinakes

(د:۲۶۰ ق.)نیز این رساله را برای داود متطبّب به سریانی و برای أبـو جعفر محمّـد بن موسی خـوارزمی به عربی ترجمه نموده است. (۱)

شایان توجه است که به جهت اهمیت این فهرست،بعدها ابو بکر محمد بن زکریای رازی «کتاب فی استدراک ما بقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین و لا جالینوس نفسه فی فهرسته»را تألیف نموده که در آن به جز فهرستی که از آثار خود ارائه می دهد، استدراکی بر رساله آثار خود جالینوس و حنین بن اسحاق به نگارش در می آورد. (۲)

به نظر می رسد جالینوس فهرست دیگری نیز برای تألیفات خود نگاشته است که نسخه ای از آن در دانشگاه تهران به شماره ۴۹۱۴/۲ موجود می باشد،این فهرست در پایان کتاب«جالینوس فی صناعه الطب»آمده است و در آن آمده است:

«و اما سائر الکتب و التفاسیر التی وضعتها فلیس یضطرنی شیء الی ذکرها فی هذا الموضع لان من رأیی أن أحصیها کلها فی مقاله واحده أو فی مقالتین و اجعل عنوان الکتاب لجالینوس فی ذکر کتبه» (۳)

۱- ((۱)) -نسخه منحصر به فرد این رساله در کتابخانه أیا صوفیا به شماره ۳۶۳۱ موجود است،این رساله برای اولین بار توسط مستشرق آلمانی Bergshtrasser در سال ۱۹۲۵ میلادی در لیپزیک تصحیح و با ترجمه آلمانی در مجله ایسیس(۷۲۸/۸)به چاپ می رسد،دکتر مهدی محقق نیز برای دومین بار متن عربی رساله را به همراه ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۷۹ ش در تهران توسط انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی در ۱۲۶ صفحه منتشر می نماید.

۲- ((۲)) -این رساله در عیون الأنباء در ضمن کتاب حاوی قسمت دوازدهم معرفی شده است و نسخه ای از آن موجود نمی باشد و با توجه به عنوان کتاب در این رساله،رازی کتبی را که از جالینوس باقی مانده و حنین بن اسحق ذکر نکرده آورده است.ر.ک:گنجور و برنامه او، محمد تقی دانش پژوه،هنر و مردم،ش ۱۲۶،صص ۹۲-۹۴؛مؤلفات و مصنفات رازی، ص ۲۶۷.

۳- ((۳)) -فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران،ج ۱۴،ص ۴۰۱۷.

مرحوم دانش پژوه احتمال داده است که این رساله با رساله دیگر وی به نام:«کتاب فی مراتب قراءه کتبه»،که اسحاق بن حنین برای بخت یشوع به سریانی و حنین برای أبو الحسن احمد بن موسی خوارزمی به عربی درآورده بی ارتباط نباشد.

ترتیب تاریخی فهرست های خودنوشت

۱-فهرست جالینوس(د:ح ۲۱۰ م).

۲-فهرست أبو موسی جابر بن حیان بن عبد اللّه کوفی(د:۱۶۰ ق).

۳-فهرست عبدان اسماعیلی(د:سده سوم ق).

۴-فهرست محمد بن احمد بن جنید اسکافی(د:۳۸۱ ق).

۵-فهرست ابو الفتح عثمان ابن جنّی(د:۳۹۲ ق).

۶-فهرست کتابهای رازی و نام کتابهای بیرونی،تألیف أبوریحان محمّد بن أحمد بیرونی(د:۴۴۰ ق).

۷-فهرست،ابو الفتح محمّد بن علی کراجکی(د:۴۴۹ ق).

۸-احمد بن علی نجاشی(د:۴۵۰ ق).

۹-محمّد بن حسن طوسی(د:۴۶۰ ق).

۱۰-علی بن حسن بن علی میانجی معروف به عین القضاه همدانی(د:۴۷۱ ق).

۱۱-محیی الدین عربی(د:۵۶۰ ق.).

۱۲-علی بن موسی معروف به ابن طاووس(د:۵۸۹ ق).

۱۳-محمّد بن علی بن محمّد جرجانی(د:سده ۸ ق).

۱۴-محمّد بن مرتضی فیض کاشانی(د:۱۰۹۱ ق).

۱۵-فخر الدین بن محمد علی بن احمد طریحی(د:۱۰۸۵ ق).

۱۶-محمد علی بن ابو طالب حزین لاهیجی(د:۱۱۸۱ ق).

۱۷-الفهرست،ملّا حبیب اللّه بن علی مدد کاشانی(د:۱۳۴۰ ق).

درباره رساله الفهرست

کتاب الفهرست دارای سه بخش کلی است:

فهرست کتابخانه؛

فهرست تألیفات؛

وصیت نامه.

بخش اول این رساله در بردارنـده فهرست کتابهای کتابخانه شخصـی ملّا حبیب اللّه شـریف کاشانی است که طبق دسـته بندی خود وی در ۱۶ فصل بدین قرار است:

۱-در کتب فقهیه از مؤلفات متقدمین و متأخرین و متأخری المتأخرین؛

۲-در ذکر کتب اصول فقه که در تصرف این احقر است؛

۳-در ذکر کتب تفسیر و قرائت و تجوید است که در تصرف این حقیر است؛

۴-در ذکر کتب لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و نحو ذلک من الادبیات؛

۵-در ذکر کتب تواریخ و درایه و رجال و حکایات و نحو ذلك که در تصرف این حقیر است؛

۶-در ذکر کتب حکمت و کلام و منطق و حساب و هیئت و نجوم و نحو ذلك که در تصرف احقر است؛

۷-در مصاحف و کتب دعوات و زیارات و ما یتعلق بذلك که در تصرف این حقیر است؛

۸-در ذکر کتب مصائب ائمه معصومین علیهم السّلام که در تصرف این حقیر است؛

۹-در کتب اخلاق و معارف و مطالب عرفانیه که در تصرف این حقیر است؛

۱۰-در ذکر کتب اخبار و احادیث از شیعه و سنی در اصول دین و فروع دین و غیر ذلك که در تصرف من است؛

۱۱-در ذکر کتب متفرقه که جمله از آن کتب بـاطله است که برای رد،در تصـرف من است و جمله از آن در رد وهابیت باطله است؛

۱۲-در ذکر کتبی که مرحوم ملاّ اسماعیل برزی وصیت کرده بود که به این حقیر داده شود و داده شده مگر چند کتاب آن که در نزد ملاّ میرزا آقا و حاجی ملاّ محمّد یزدی است؛

۱۳-در ذکر کتب حبسی مرحوم حاجی سید حیدر که وصیت کرده که من آنها را بعد از وفات او حبس نمایم الی مدت بیست سال و چون در این مدت یکی از اولاد و اولاد اول او قابل نشوند این کتب بعد از انقضای مدت از مال نور چشمی آقا حسین باشد،لهذا در سیم شهر شعبان سنه ۱۳۱۵ این کتب همه به نحو مذبور حبس نمودم و تولیت آنها را با خود واگذاشتم؛

۱۴-در ذکر کتب موقوفه مرحوم حاجی محمد علی کوزه کنانی که در تصرف این حقیر است چه آن مرحوم تولیت آنها بعد از وفات خود بر اولاد و اولاد خود و با انقراض آنها به اولاد حاجی محمد خان و با انقراض آنها با علم علمای بلدی که این کتابها در آنجا اتفاق افتد و تفصیل این وقف در پشت این کتابها نوشته شده است؛

۱۵-در کتب موقوفه مرحوم آقای ملاّ مهدی نراقی که در تصرف این حقیر است باذن من له التصرف فیها من أعقل اولاد اولاده المذکور و ارشده،چنانکه تفصیل این وقف در پشت این کتابها مرقوم است؛

۱۶-در ذکر کتبی که در قم خریدم فی سنه ۱۳۲۹.

بخش دوم این رساله که شامل تألیفات ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی است و در حقیقت فهرست خودنوشت آثار ملاّ حبیب اللّه کاشانی به شمار می رود نیز دارای ۲ فصل به قرار زیر است:

۱-در ذکر کتبی که از مؤلفات و مصنفات خود این احقر است که در نزد خودم می باشد، مگر جمله ای از آنها که طلاب نسخه اصل آنها را برای استنساخ برده اند و نداده اند؛

۲-در ذکر کتبی که از مؤلفات این احقر که به چاپ رسیده است.

بخش سوم که خاتمه این رساله است نیز در حقیقت وصیت نامه ی مرحوم ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی به شمار می رود.

ص:۵۷۶

نسخه های الفهرست

دو نسخه خطی از کتاب الفهرست ملّا حبیب در دست می باشد:

۱-کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش (۱)

۲-تهران:دانشگاه تهران،ش ۵۹۹۴،نستعلیق سده ۱،۷۳ گ،۱۱*۱۹،۱۷ س [۱۷۵/۱۶] (۲)

لازم به ذکر است که تنها بخش فهرست مصنفات مرحوم ملّا حبیب اللّه کاشانی نیز در انتهای کتاب مغانم المجتهدین که با خط مؤلف به صورت سنگی طبع شده است،توسط محمّد بن حبیب اللّه شریف کاشانی فرزند مولف کتابت شده است.

روش تصحیح

ما در این رساله تنها بخش آثار مؤلف را تصحیح نموده ایم و البته امید آن است که در آینده ای نه چندان دور کل رساله به صورت کتابی مستقل به همراه نمایه هایی مفصل به زیور طبع آراسته گردد.در این تصحیح نسخه کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی که به خط خود مؤلف می باشد،اصل قرار گرفته و دو نسخه دیگر یعنی نسخه دانشگاه با رمز(د)و نسخه چاپ سنگی با رمز(س)به صورت نسخه بدل استفاده شده است.

کلیه نسخه های خطی موجود از آثار مؤلف چه در کتابخانه شخصی مؤلف و چه در دیگر کتابخانه های ایران،شناسایی و در پاورقی،اطلاعات اجمالی و منبع مورد استفاده آنها ذکر شده است،و سعی گردیده در صورت چاپ،اثری از مؤلف ابتدا با اشاره به چاپ آن کتاب رهنمون محققان و پژوهشگران استفاده کننده از آثار آن بزرگوار باشیم.

لازم به ذکر است که برخی از نسخه های خطی ایشان که در حال حاضر در کتابخانه

۱- ((۱)) -عکس این نسخه به شماره ۹۰۵/۵ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی موجود می باشد.

۲- ((۲)) -به ضمیمه کتاب رباعیات می باشد.

شخصی ایشان در کاشان موجود است در این رساله فهرست نشده اند که عبارتند از:

۱-المسائل الحجّیه به زبان فارسی.

۲-فضائل و آداب اعیاد شرعیه به زبان فارسی.

۳-النجم الثاقب فی رد هذا الکافر الناصب به زبان فارسی.

۴-مجالسی در مصائب امام حسین علیه السّلام و یارانش به زبان فارسی.

۵-شرح کتاب الطلاق من مفاتیح الشرایع فیض کاشانی به زبان عربی.

۶-اثنا عشر خطبه به انشاء مؤلف به زبان عربی.

۷-قصیده در مدح صاحب الزمان عج اللّه تعالی فرجه الشریف به زبان عربی.

۸-قصیده فی ذم الدنیا به زبان عربی.

۹-قصیده فی المرثیه به زبان عربی.

۱۰-قصیده فی الاشتیاق الی الموت به زبان عربی.

۱۱-قصیده فی طلب العلم و آدابه به زبان عربی.

۱۲-قصیده فی مرثیه علی نحو قصیده امرء القیس به زبان عربی.

۱۳-الفهرست به زبان عربی.

۱۴-شرح سؤال و جواب رأس الجالوت و امام رضا علیه السّلام به زبان عربی.

و السلام

قم-مجید غلامی جلیسه

ص:۵۷۸

[متن رساله الفهرست]

اشاره

در ذکر کتبی که از مؤلفات و مصنفات خود این احقر است،که در نزد خودم می باشد، مگر جمله از آنها که طلاب نسخه اصل آنها را برای استنساخ برده اند و نداده اند.

[۱]حقایق النحو فی تطبیق مسائل النحو علی المطالب العرفانیه؛ (۱)[۲]مصابیح الظلام فی النحو؛[۳]مصابیح الدجی،شرح سیوطی فی النحو؛[۴]التذکره النوروزیه فی النحو؛ [۵]حدیقه الجمل؛[۶]حاشیه علی شرح القطر و هذه الکتب مما ألفته قبل البلوغ؛[۷]العشره الکامله فی التجوید؛ (۲)[۸]الوجیزه فی الکلمات النحویه؛ (۳)[۹]منظومه فی النحو؛[۱۰]ایضا منظومه فی النحو مسماه بدرّه الجمان؛ (۴)[۱۱]منتخب القوانین؛ (۵)[۱۲]المنظومه فی الأصول؛ (۶)[۱۳]ایضا منظومه فی الفقه مسماه بزبده المقال (۷)؛ (۸)

ص:۵۸۱

۱- (۱) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۱۱.

۲- (۲) -نسخ خطی:قم:گلپایگانی،ش ۱۰۴/۲۰،خط مؤلف،۱۲۹۰ ق،۵ گ[۵۲۵]. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۶/۲.(نسخه ناقص می باشد) کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۱. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط علی اکبر بن یوسف بن محمد صالح کاشانی، ش ۷۱/۲. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۹۴ خطی،نسخ،حسن شریف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق،۱۹ پ-۲۹ ر[ج ۱۳۰/۳].

۳- (۳) -احتمالا همان کتاب«کلمات یبحث عنها النحویون»می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی، ش ۵۷/۶. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی ۹۰۹/۶ خطی،نسخ،حسن شریف بن علی کاشانی،۱۳۰۹ ق، ۳۲ پ-۳۳ پ[۱۳۱/۳].

۴- (۴) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۲/۲.

۵- (۵) -س:-منتخب القوانین.

۶- (۶) -چاپ:چاپ شده[معجم المطبوعات العربیه فی ایران:۲۰۲]

۷- (۷) -س:+فی نظم الأفعال.

۸- (۸) -چاپ:بی جا،بی نا،۶۸ ص،۱۲۷۸ ق.

[۱۴]ایضا منظومه فی الأصول مسماه بمنیه الوصول؛ (۱)[۱۵]منظومه فی الدرایه؛ (۲)[۱۶]منظومه فی علم المناظره؛ (۳)[۱۷]منظومه فی علم اصول الدین مسماه بالجوهر الثمین؛ (۴)[۱۸]منظومه فی الصرف؛ (۵)[۱۹]لباب الفکر فی المنطق؛ (۶)[۲۰]لب النظر فی المنطق أیضا؛ (۷)[۲۱]هدایه الضبط فی علم الخط؛ (۸)[۲۲]نخبه البیان ۹فی علم البیان؛ ۱۰

۱- (۱)) -عنوان کتاب«منیه الوصول فی علم الأصول»می باشد. چاپ:به سعی و اهتمام:ابراهیم خوشگذران؛اسد اللّه مرادی،کاشان:مجمع متوسلین به آل محمد صلّی اللّه علیه و آله،صص ۵۵-۱۳۷۲،۳۱۱ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۲/۴. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۷۲/۲.

۲- (۲)) -نام این کتاب«الدره الفاخره»می باشد. چاپ:تصحیح:سید محمد تقی حسینی،مجله علوم الحدیث،شماره اول،صص ۳۳۵-۳۵۹، ۱۴۱۸ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۷۲/۳..

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۲/۵. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۷۲/۴.

۴- (۴)) -عنوان کتاب جواهر الثمین می باشد. چاپ:تهران:بی نا،۱۳۲۶ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۲/۳. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،۷۲/۱.

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۲/۳.

۶- (۶)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۲.

۷- (۷)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۳. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۹/۲ خطی،نسخ،حسن شریف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق،(۱۰ ر-۱۱ پ)؛[۱۲۹/۳].

۸- (۸)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۴.-

[۲۳]تعلیقات علی تمهید القواعد للشهید الثانی؛ (۱)[۲۴]تعلیقات علی مقدمه الفصول؛ (۲)[۲۵]منظومه فی علم البیان؛ (۳)[۲۶]منظومه فی فن البدیع مسماه بزهره الربیع؛ (۴)[۲۷]فهرسه الأمثال؛ (۵)[۲۸]نخبه الأمثال (۶)؛[۲۹]منتخب الأمثال؛ ۷[۳۰]نظم الأمثال؛

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۸/۲.

۲- (۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۱۲.

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۱۱.

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۱۲.

۵- (۵)) -عنوان کتاب فهرست منتخب الأمثال می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۱. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی ش ۹۰۱ عکسی،نسخ،خط مؤلف،۲۸۱ ص[۱۰۲/۳].

۶- (۶)) -عنوان کتاب«نخبه المقال فی منتخب الأمثال»است. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۱/۱.(دو نسخه که یکی پاکنویس و مفصل تر می باشد).-

[۳۱]الأنوار السانحه فی تفسیر الفاتحه؛ (۱)[۳۲]بوارق القهر فی تفسیر سوره الدهر؛ (۲)[۳۳]تفسیر فارسی علی سوره الجمعه (۳)؛ (۴)[۳۴]تفسیر سوره الملک؛ (۵)[۳۵]تفسیر سوره انا فتحنا؛ (۶)[۳۶]تفسیر سوره قل هو اللّه؛[۳۷]شرح الخطبه الشقشقیه؛ (۷)[۳۸]مصاعد الصلاح؛[۳۹]شرح دعاء الصباح؛ (۸)[۴۰]جذبه الحقیقه شرح دعای کمیل؛ (۹)[۴۱]شرح

ص:۵۸۴

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۴.

۲- (۲)) -چاپ:تحقیق:مؤسسه الضحی الثقافیه،قم:نشر عالمه،۳۵۴ ص،۱۳۸۱ ش. تحقیق:مؤسسه الضحی الثقافیه،قم:شمس الضحی،۳۵۶ ص،۱۳۸۳ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۳.

۳- (۳)) -س:+تفسیر عربی سوره الجمعه.

۴- (۴)) -عنوان تفسیر عربی سوره جمعه«اللمعه فی تفسیر سوره الجمعه»می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۱/۲. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۳/۲ عکسی،نسخ،خط مؤلف،۳۹۹-۴۱۴[۱۰۳/۳].

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۶.

۶- (۶)) -چاپ:تهران:بی نا،۱۳۲۳ ق.[معجم المطبوعات العربیه فی ایران:۲۴۶]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۳/۲. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط ابن علی بن احمد نراقی،ش ۷۱/۱.

۷- (۷)) -عنوان این کتاب«کشف السحاب فی شرح الخطبه الشقشقیه»می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۹.

۸- (۸)) -عنوان این کتاب معارج الصلاح فی شرح دعاء الصباح می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۷.

۹- (۹)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۹/۱. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۸۸۱/۱ عکسی،نستعلیق و نسخ،خط مؤلف،۱-۸۰ [۷۳/۳].

على الخمسه عشر من مناجات السجاد عليه السّلام؛ (۱)[۴۲]شرح على (۲)دعاء السحر؛ (۳)[۴۳]شرح على الجوشن الصغير؛ (۴)[۴۴]شرح دعاء صنمى قريش؛ (۵)[۴۵]شرح عربى على (۶)دعاء عديله؛ (۷)[۴۶]شرح فارسى على العديله مسمى بعقائد الإيمان؛ (۸)[۴۷]رساله فى اصطلاحات اهل الجفر؛[۴۸]رساله فى نخبه من الدعوات الوارده فى الأوقات الشريفه؛[۴۹]شرح على شرح الباب الحادى عشر مسمى بشمس المشارق؛[۵۰]اسرار العارفين فى الأخلاق؛ (۹)[۵۱]توضيح السبل؛ (۱۰)[۵۲]مقدمه السلوك فى اصطلاحات

۱- (۱)) -نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۵۹/۲. قم:مركز احياء ميراث اسلامى،ش ۸۸۱/۲ عكسى،نستعليق و نسخ،خط مؤلف،۸۱-۱۰۴ [۷۳/۳].

۲- (۲)) -س:-على.

۳- (۳)) -چاپ:قم:بى نا،۸۶ ص،۱۴۰۵ ق. نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۵۲/۲.

۴- (۴)) -نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۵۲/۱.

۵- (۵)) -نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۵۲/۴.

۶- (۶)) -س:-على.

۷- (۷)) -نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۳۰.

۸- (۸)) -چاپ:بى جا:بى نا،۱۲۵۹ ق. تهران:بى نا،۳۳۴ ص،۱۳۱۶ ق.(خط محمد تقى بن ملا حسين طالقانى)[فهرست كتب چاپ سنگى فارسى كتابخانه مركزى تبريز:۱۲۱] تهران:بى نا،۳۴۱ ص،۱۳۶۰ ق. قم:بصيرتى،۲۶+۳۴۳ ص.بى تا.

۹- (۹)) -عنوان اصلى كتاب اسرار العارفين و انوار السالكين است كه در سه باب مى باشد. نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۴۰. تهران:ملك ۲۱۳۴/۲،نسخ،احتمالا از مؤلف،۱۲۷۳ ق،(۱۲۳ ر-۱۶۶ ر)؛[۴۳۰/۵].

۱۰- (۱۰)) -نسخ خطى:كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۳۶. كاشان:كتابخانه ملاّ حبيب اللّه شريف كاشانى،ش ۶۸.

الصوفیه؛[۵۳]النخبه المجموعه فی المطالب المتفرقه؛ (۱)[۵۴]القواعد الربانیه فی باطنیات الأخلاق؛ (۲)[۵۵]الملهمه القدوسیه فی المناجاه؛[۵۶]المقالات المخزونه فی المناجاه أیضا؛[۵۷]اکمال الحجه فی المناجاه ایضا؛[۵۸]بدر البلاغه فی الخطب؛[۵۹]دره اللاهوت فی المطالب العرفانیه؛[۶۰]ریاض العرفان فی المثنویات؛[۶۱]شعل الفؤاد؛ [۶۲]تبصره السائر فی دعوات المسافر؛ (۳)[۶۳]النخبه الرفیه فی شرح الدره البهیه فی الاصول؛ (۴)[۶۴]مسائل الأفعال فی أفعال الصلوه؛[۶۵]الکلمات الجذبیه؛[۶۶]رساله فی الرد علی البابیه؛ایضا[۶۷]رساله فی الرد علیهم مسماه برجم الشیاطین فی الرد الملاعین؛ (۵)[۶۸]فضیحه اللئام فی الرد علی من ابدع فی الاسلام؛[۶۹]رساله فی علم المناظره؛ (۶)[۷۰]حکم المواعظ؛[۷۱]رساله فارسیه فی أفعال الحج؛[۷۲]شرح علی القصاص و الدیات من المفاتیح؛ (۷)[۷۳]الدر المکنون فی شرح دیوان المجنون؛ (۸)

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۶/۱.

۲- (۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۱/۳.

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۸. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط آقا محمد آیت اللّه زاده،۶۷/۱.

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۸/۴.

۵- (۵)) -نسخ خطی:قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۱۱۶۴ خطی،نستعلیق و نسخ،خط مؤلف،۱۲۸۵ ق،۵۴ گ[۴۰۶/۳].

۶- (۶)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۸. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۹/۱ خطی،نسخ،حسن شریف بن علی کاشانی، ۱۳۰۹ ق،(۱ پ-۹ پ)؛[۱۲۸/۳].

۷- (۷)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۲.

۸- (۸)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۸. کاشان:مدرسه سلطانی کاشان،ش ۱۸۹/۲،نسخ،بی کا،۱۳۰۰ ق[فهرست مدرسه سلطانی کاشان،ص ۱۹؛نشریه نسخه های خطی:۳۵۶/۴]. کاشان:کتابخانه ارشاد اسلامی کاشان،ش ۲۶:نسخ،محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،-

[۷۴]مقدمه التعلیم و التعلم؛ (۱)[۷۵]صراط الرشاد فی الأخلاق؛ (۲)[۷۶]قوامیس الدرر فی مجلدین فی مطلب متفرقه (۳)؛ (۴)[۷۷]رساله فی تحقیق حکم العصیر؛[۷۸]رساله فی الشکیات؛[۷۹]رساله فی التیمم؛[۸۰]رساله فی حجیه الظن؛ (۵)[۸۱]قبس المقتبس فی شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ (۶)[۸۲]رساله فی معنی الصلوه علی محمّد و آله؛ (۷)

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۹/۱.

۲- (۲)) -عنوان کامل کتاب«صراط الارشاد و میزان العباد»می باشد. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۷/۱۰.

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۰/۱.(جلد اول) کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۰.(جلد دوم)

۴- (۴)) -س:+منتخب القوامیس.

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۸/۳.

۶- (۶)) -چاپ:به ضمیمه کتاب مجمع الفوائد و ملتقی الشوارد فی علوم الأوائل و الأواخر نوشته سید عزیز اللّه امامت کاشانی به چاپ رسیده است. تحقیق:محمود شریفی:فصلنامه علوم حدیث،شماره ۴،صص ۱۲۵-۱۴۰،تابستان ۱۳۷۶ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۹/۳. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۸۸۱/۳ عکسی،نستعلیق و نسخ،خط مؤلف،۱۰۵-۱۱۲ [۷۳/۳].

۷- (۷)) -چاپ:تصحیح:اسد اللّه مرادی بروجردی،کاشان:حسینیه آیت اللّه امامت کاشانی،مجمع متوسلین به آل محمد صلّی اللّه علیه و آله،۳۷۴ ص،۱۳۸۳ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۹/۴. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۸۸۱/۳ عکسی،نستعلیق و نسخ،خط مؤلف،۱۱۳-۱۲۱[۷۴/۳].

[۸۳]البارقات المکلوتیه فی الأخلاق؛ (۱)[۸۴]مسائل الأحکام فی المسائل العملیه؛ (۲)[۸۵]وسیله الأخوان فی رؤوس المسائل العملیه؛ (۳)[۸۶]رساله فارسیه فی الشکیات و السهویات؛[۸۷]رساله فارسیه فی مسائل الإجتهاد و التقلید؛ (۴)[۸۸]منتخب المسائل فی المسائل العملیه؛[۸۹]مغانم المجتهدین فی حکم صلوه الجمعه و العیدین فی زمان الغیبه؛ (۵)[۹۰]رساله فارسیه فی أفعال الصلوه؛[۹۱]منتقد المنافع فی شرح النافع مجلدات کثیره؛ثلاث مجلدات فی الطهاره (۶)و مجلدات خمس فی الصلوه و مجلد فی الإرث و مجلد فی القضا و الشهاده و مجلد فی المتاجر (۷)؛ ۸[۹۲]وسیله المعاد فی فضائل

۱- (۱)) -چاپ:کاشان:مجمع متوسلین به آل محمد صلّی اللّه علیه و آله ۱۹۶ ص،۱۳۷۶ ش. قم:شمس الضحی،۲۸۴ ص،۱۴۲۷ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۹/۷. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۸۸۱/۶ عکسی،نستعلیق و نسخ به خط مؤلف،۱۶۹-۳۴۳ [۷۴/۳].

۲- (۲)) -چاپ:چاپ شده[فهرست کتابهای چاپی فارسی:۳۵۵۳/۲] نسخ خطی:قم:مرکز احیاء میراث اسلامی:ش ۱۸۴۵ خطی،محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،۱۳۰۱ ق،۲۲۰ گ[۲۶۴/۵] مشهد:آستان قدس،ش ۱۴۹۵۴،نسخ،بی کا،۱۳۵ گ[فهرست رایانه ای]

۳- (۳)) -نسخه خطی:قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۳۲۹ خطی،نسخ،محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،۱۲۹۵ ق،۷۲ گ[۴۳۳/۱]. تهران:دانشگاه تهران،ش ۹۴۹۷،منـد علی بن أبو القاسم آقا حسین آقا صالح شعرباف کاشانی، ۱۲۹۵ ق،۳۹ گ[۳۸۵/۱۷]

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۵/۴.

۵- (۵)) -چاپ:بی جا:بی نا،۱۵۸ ص،۱۳۹۰ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۳.

۶- (۶)) -چاپ:قم:بوستان کتاب،۷۱۶ ص،وزیری،۱۳۸۴ ش.

۷- (۷)) -س:و مجلد فی الزکوه و الخمس و الصوم و مجلد فی الحج.-

آل محمد صلّی اللّه علیه و آله؛[۹۳]ذریعه المعاد فی الفضائل أیضا؛ (۱)[۹۴]رساله فارسیه فی الرجعه؛ [۹۵]مستقصی المدارک؛[۹۶]منتخب القواعد؛[۹۷]ریاض الحکایات؛ (۲)[۹۸]تنبیهات

۱- (۱) -چاپ:بی جا:محمد شریف آیت اللّه زاده کاشانی،۳ جلد،۱۳۳۱-۱۳۷۱ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۶/۱.

۲- (۲) -چاپ:بی جا:بی نا،۲۴۳ ص،۱۳۱۷ ق. بی جا:بی نا،۲۴۰ ص،۱۳۲۰ ق. تهران:بی نا،۲۴۷ ص،۱۳۲۲ ق[فهرست کتب چاپ سنگی سازمان مدارک فرهنگی-

الغافلین؛ (۱)[۹۹]اسرار الأنبیاء فی ترجمه الجواهر السنیه؛ (۲)[۱۰۰]مصابیح الصائمین فی

ص:۵۹۰

۱- (۱)) -چاپ:بی جا،بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا،(به همراه تشویقات السالکین و گلزار اسرار و ساقی نامه،رباعیات،نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). تهران:آخوند ملاّ هاشم،۳۷۴ ص،۱۳۲۲ ق. تهران:آخوند ملاّ هاشم،۳۷۴ ص،۱۳۹۲ ق.(افست از چاپ قبلی). نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۶۰/۲. تهران:دانشگاه تهران ۴۲۹۷/۴،

۲- (۲)) -عنوان کامل کتاب«اسرار الأنبیاء و أنوار الأصفیاء»می باشد که این کتاب ترجمه تحت اللفظی از کتاب«الجواهر السنیه»شیخ حر عاملی(د:۱۱۰۴ ق.)است که در آن احادیث قدسیّه گردآوری شده است. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۴/۱. قم:مرعشی،ش ۲۸۵۵،نسخ،محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،۱۲۹۲ ق،۲۴۶ گ [۵۸/۸]. قم:مرعشی،ش ۱۲۴۲،نسخ،علی اکبر بن محمد حسین بن علی اکبر،۱۳۱۰ ق،۱۸۷ گ [۴۱/۴]. چاپ: بی جا:بی نا،۵۶۶ ص،وزیری،۱۴۰۵ ق.

آداب الصوم؛ (۱)[۱۰۱]جمل النواهی فی شرح حدیث المناهی؛ (۲)[۱۰۲]توضیح البیان فی تسهیل الأوزان؛ (۳)[۱۰۳]مجالس الأبرار فی فضائل آل محمد صلّی اللّه علیه و آله؛ (۴)[۱۰۴]شرح اللغز؛ (۵)[۱۰۵]رساله فارسیه در آداب روز جمعه؛ (۶)[۱۰۶]اسرار حسینیه؛ (۷)[۱۰۷]شرح

۱- (۱)) -چاپ:چاپ شده[معجم المطبوعات العربیه فی ایران،ص ۵۴۳]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۴/۲.

۲- (۲)) -چاپ:قم:الکاشانی،۲۷۲ ص،رقعی،۱۳۶۴ ش.(با ترجمه ی متن حدیث مناهی از محمد شریف)[معجم المطبوعات العربیه فی ایران:۲۹۰]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۰.

۳- (۳)) -چاپ:بی جا:بی نا،۲۲۷ ص،رقعی،۱۳۱۳ ق. بی جا:بی نا،رقعی،۱۳۲۸ ق.[فهرس التراث،ج ۲،ص ۲۸۸]. تهران:به اهتمام شیخ محمد حسین بن ملّا محمّد کتابفروش خوانساری،خشتی،۲۲۷ ص، ۱۳۱۳ ق.[مشار فارسی:۱۴۴۹/۱]. قم:بی نا،۵۶۰ ص،رقعی،۱۴۰۴ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵/۱. کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،ش ۶۴. کاشان:مدرسه سلطانی کاشان ۱۴۲/۲،نسخ،بی کا،۱۲۹۵ ق[فهرست مدرسه سلطانی کاشان: ۱۲؛نشریه نسخه های خطی:۳۵۵/۴].

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۶/۳.

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۲/۳.

۶- (۶)) -چاپ:به سعی و اهتمام:ابراهیم خوشگذران؛اسد اللّه مرادی،کاشان:مجمع متوسلین به آل محمد صلّی اللّه علیه و آله،صص ۱۲۳-۱۵۴،۱۳۷۲ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۵/۲.

۷- (۷)) -چاپ:بی جا:بی نا،۲۴ ص،۱۳۲۹ ق. بی جا:بی نا،۲۴ ص، ۱۳۸۰ ق. به اهتمام:حسین درگاهی،تهران:وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معاونت فرهنگی،رقعی،-

لامیه العجم؛[۱۰۸]شرح قصیده السید اسماعیل الحمیری؛ (۱)[۱۰۹]شرح قصیده الفرزدق؛ (۲)[۱۱۰]جنه الحوادث فی شرح زیاره الوارث؛ (۳)[۱۱۱]القول الفصل فی ان منجزات المریض من الأصل؛ (۴)[۱۱۲]تسهیل المسالک إلی المدارک؛ (۵)[۱۱۳]گوهر

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاـ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۵/۱. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۱۹۸۲ خطی،نسخ،محمد بن حبیب الشریف،جمادی الثانی ۱۳۷۳ ق،۳۷ گ[۴۱۴/۵] چاپ:بی جا:بی نا،۱۳۷۴ ش.

۲- (۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۵/۲.

۳- (۳)) -چاپ:به اهتمام:آقا محمد شریف آیه اللّه زاده کاشانی،قم:چاپخانه علمیه،۸۴ صفحه، رقعی،۱۴۰۵ ق.(به ضمیمه شرح زیارت عاشورا به چاپ رسیده است). تحقیق و تعلیق:نزار الحسن،قم:دار جلال الدین،وزیری،۱۹۶ صفحه،۱۳۸۱ ش. تحقیق و تعلیق:نزار الحسن،بیروت:دار العلوم للتحقیق و الطباعه و النشر و التوزیع،۱۹۲ ص، رقعی،۱۴۲۳ ق. تحقیق و تعلیق:نزار الحسن،قم:دار جلال الدین،وزیری،۱۹۶ صفحه،۱۳۸۳ ش. تحقیق و تعلیق:نزار الحسن،بیروت:دار العلوم،وزیری ۱۹۲ صفحه، ۱۴۲۳ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۰.

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّـ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۲/۱. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۲۴۱۳/۲ خطی،نسخ علی بن محمد مهر آبادی،۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ ق،۳۲ ص[۲۹۵/۶]

۵- (۵)) -چاپ:کاشان:بی نا،۴۸ ص،۱۳۷۴ ش. بی جا:بی نا،۴۰ ص،۱۴۰۴ ق. قم:کتابخانه آیه اللّه مرعشی،۴۰ ص،۱۴۰۴ ق. تصحیح:جواد حسینی،کاشان،مجمع متوسلین به آل محمد صلّی اللّه علیه و آله،۹۸ ص،رقعی،۱۳۷۹ ش. قم:المطبعه العلمیه، ۲۸۷+۴۰ ص،بی تا.-

مقصود در وفای به عهود؛ (۱)[۱۱۴]گلزار اسرار؛ (۲)[۱۱۵]ساقی نامه فی مدح علی علیه السّلام؛ (۳)[۱۱۶]ساقی نامه فی الأخلاق؛ (۴)[۱۱۷]شرح الأربعین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السّلام؛ [۱۱۸]أحسن التراتیب فی نظم المکاتیب؛ (۵)[۱۱۹]تذکره الشهداء (۶)فی مصائب

ص:۵۹۳

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۲/۴. تهران:دانشگاه تهران ۵۶۷۲،نستعلیق،محمد بن حبیب اللّه شریف،۱۳۴۹ ق،۳۸ گ [۶۳/۱۶] چاپ:بی جا:بی نا،۵۴ ص،جیبی،بی تا.

۲- (۲)) -چاپ:بی جا:بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،تشویقات السالکین،ساقی نامه،رباعیات،نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). نسخ خطی:تهران:دانشگاه تهران،ش ۴۲۹۷/۵.

۳- (۳)) -چاپ:بی جا:بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،تشویقات السالکین،گلزار اسرار،رباعیات،نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است).

۴- (۴)) -چاپ:تهران:آخوند ملاّ هاشم،۳۷۴ ص،۱۳۲۲ ق.

۵- (۵)) -نسخه خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴. چاپ:بی جا:بی نا،۱۶۱ ص،۱۳۹۴ ق.(خط مؤلّف).

۶- (۶)) -چاپ:بی جا:بی نا،۴۵۴+۱۴،رحلی،۱۳۰۸ ق. بی جا:بی نا،۴۵۲ ص،۱۳۸۹ ق. به کوشش:جعفر رسول زاده،کاشان:مرسل،۱۲۶ ص،۱۳۸۱ ش(برگزیده ۷۲ مجلس از این کتاب است). تصحیح:عباس محمد قلیان،قم:شمس الضحی، ۶۳۲ ص،وزیری،۱۳۸۴ ش. تصحیح:سید علی جمال اشرف،قم:مدین،۵۴۰ ص،وزیری ۱۳۸۵ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی،ش ۶۳. قم:کتابخانه شهید محمد حسین شریعتی،نستعلیق،أبو القاسم بن علی اکبر،۱۳۱۳ ق،۱۵۱ گ [۶۳].

سید الشهداء؛[۱۲۰]نخبه المصائب؛ (۱)[۱۲۱]مفتاح السعادات فی الدعوات؛ (۲)[۱۲۲] رساله فی علم الجفر؛ (۳)[۱۲۳]تشویقات السالکین الی معارج الحق و الیقین؛ (۴)[۱۲۴] کتاب الرباعیات؛ (۵)[۱۲۵]شرح علی زیاره عاشوراء؛ (۶)[۱۲۶]ذریعه الاستغناء فی

۱- (۱)) -چاپ:بی جا:بی نا،۱۱۱ ص،۱۳۳۶ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳.

۲- (۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۷/۱.

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۷/۲. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۱۱۹۸/۲ خطی،نستعلیق،محمد بن نصر اللّه موسوی کاشانی،۱۳۱۳ ق،(۹ پ-۱۸ ر)؛[۴۵۹/۳].

۴- (۴)) -چاپ:بی جا،بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،گلزار اسرار،ساقی نامه،رباعیات،نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). تهران:آخوند ملّا هاشم،۳۷۴ ص،۱۳۲۲ ق. تهران:آخوند ملّا هاشم،۳۷۴ ص،۱۳۹۲ ق. [افست از چاپ قبلی]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۶۰/۱.

۵- (۵)) -چاپ:بی جا:بی نا،۲۴ ص،جیبی،۱۳۸۰ ق. کاشان،بی نا،۸۸ ص،۱۳۷۳ ق. بی جا:بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،تشویقات السالکین،ساقی نامه،گلزار اسرار،ساقی نامه در مدح امیر المؤمنین،نصیحت نامه و شکایت نامه به چاپ رسیده است). نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۶۱. تهران:دانشگاه تهران ۵۹۹۴،نستعلیق،سده ۱۴،۷۳ گ[۱۷۵/۱۶].

۶- (۶)) -چاپ:به اهتمام:آقا محمد شریف آیه اللّه زاده کاشانی،قم:چاپخانه علمیه،۸۴ ص،رقعی، ۱۴۰۵ ق.(به ضمیمه جنه الحوادث فی شرح زیاره الوارث). تحقیق:نزار الحسن،قم:دار جلال الدین،وزیری،۱۱۸ صفحه،۱۳۸۲ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۹. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۹/۷ خطی،نسخ،حسن شریف بن علی کاشانی،-

تحقیق مسئله الغناء؛ (۱)[۱۲۷]رساله فارسیه فی المکاسب و المتاجر؛ (۲)[۱۲۸]رساله فارسیه فی الرضاع؛ (۳)[۱۲۹]رساله فارسیه فی الارث؛ (۴)[۱۳۰]رساله فارسیه فی القصاص و الدیات؛ (۵)[۱۳۱]رساله فارسیه فی خواص الأسماء الحسنی؛ (۶)[۱۳۲]رساله فی عدم جواز صلح حق الرجوع مطلقا؛ (۷)[۱۳۳]رساله فی المعاطاه در نزد آقا یحیی

ص:۵۹۵

۱- (۱)) -چاپ:تحقیق:دانشگاه کاشان:مرکز احیاء آثار ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی(ره)،۱۷۶ ص،وزیری،۱۳۷۵ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۳.

۲- (۲)) -د:رساله فارسیه فی الرضاع...رساله فارسیه فی خواص الأسماء الحسنی.

۳- (۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط آیه اللّه سید فخر الدین امامت،ش ۶۵. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط محمد حسین بن محمد جعفر کاشانی، ۶۶/۲.

۴- (۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط آیه اللّه سید فخر الدین امامت،ش ۶۴/۲.

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،خط آیه اللّه سید فخر الدین امامت،ش ۶۶/۱. کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۶۶/۳.

۶- (۶)) -چاپ:بی جا:بی نا،۹۶ ص،۱۳۲۹ ق. تعریب ه ج.الحسینی؛اعداد و اخراج حسین جهاد الحسانی،نجف:مؤسسه البلاغ،وزیری، ۱۸۹ صفحه، ۱۴۲۰ ق. تحقیق:مؤسسه الضحی الثقافیه،قم:عالمه ۱۴۸ ص، ۱۳۸۱ ش. قم:صائب،۳۵۲ ص،وزیری، ۱۳۸۳ ش. تهران:شمس الضحی،۱۴۸ ص،۱۳۸۳ ش. تهران:یاس بهشت،۳۵۲ ص،۱۳۸۴ ش.

۷- (۷)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۲/۲.

است (۱) ؛ (۲)[۱۳۴]القصیده السینیه فی الأخلاق؛[۱۳۵]التعلیقات علی اعتقادات الصدوق(ره)؛ (۳)[۱۳۶]رساله طویله فی معاملات الفضولی؛[۱۳۷]مجمع الحواشی علی شرح اللمعه؛ (۴)[۱۳۸]ایضاح الریاض فی الحواشی علی الشرح الکبیر فی مجلدین؛ (۵)[۱۳۹]لباب الألقاب فی ألقاب الأطیاب؛ (۶)[۱۴۰]رساله مبسوطه فی اصل البرائه و الإحتیاط؛ (۷)[۱۴۱]مراحل الأصحاب فی تحقیق مسئله الإستصحاب؛ (۸)[۱۴۲]منتخب المقالات فی کتاب المقامات؛ (۹)[۱۴۳]جمله من الأشعار المتفرقه؛[۱۴۴]شرح فارسی بر قصیده مخمسه شیخ زین الدین در مراثی حسین بن علی علیه السّلام؛ (۱۰)[۱۴۵]قصیده مخمسه

۱- ((۱)) -س:-در نزد آقا یحیی است.

۲- ((۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۱.

۳- ((۳)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۴ ز. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۲ عکسی،نستعلیق،خط مؤلف،۱۷۶ ص[۱۰۲/۳].

۴- ((۴)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۳۵.

۵- ((۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۶۲.(جلد دوم و سوم). کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،خط علی بن حسین کاشانی،ش ۷۰. قم:مرعشی،ش ۳۱۴۷،نسخ،بی کا،بی تا،۸۶ گ[۳۷۸/۸].

۶- ((۶)) -چاپ:تهران:مطبعه مصطفوی،۱۶۰ ص،۱۳۷۸ ق.[معجم المطبوعات العربیه فی ایران: ۲۳۱]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۴. کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،خط احمد فرزند مؤلف،ش ۶۹. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۴ عکسی،نسخ،خط مؤلف،۱۱۲ ص[۱۰۵/۳].

۷- ((۷)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲.

۸- ((۸)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۱۹.

۹- ((۹)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۲۳/۱.

۱۰- ((۱۰)) -چاپ:تهران:بی نا،۸۸ ص،۱۳۸۰ ش. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملّا حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۱.

فی مراثی الحسین علیه السّلام؛ (۱)[۱۴۶]قصیده فی ذم هذا الزمان و الاستغاثه بصاحب الزمان(عج اللّه تعالی فرجه الشریف)؛ (۲)[۱۴۷]قصیده فی مرثیه الحسین أیضا؛ (۳)[۱۴۸] أیضا قصیده فی المرثیه؛[۱۴۹]دره الدرر فی تفسیر سوره الکوثر؛ (۴)[۱۵۰]منتخب من درّه الغواص؛ (۵)[۱۵۱]منتخب الأمثال؛[۱۵۲]رساله انتخاب المسائل؛ (۶)[۱۵۳] نصیحت نامه؛ (۷)[۱۵۴]شکایت نامه؛ (۸)[۱۵۵]حواشی بر رساله زینه العباد؛[۱۵۶]

۱- (۱)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۲. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،۹۰۵/۱ عکسی،نسخ و نستعلیق،خط مؤلف،(برگ ۱-۳۴)؛ [۱۰۴/۳].

۲- (۲)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۳. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۵/۳ عکسی،نسخ و نستعلیق،خط مؤلف،۴۵-۵۰ [۱۰۵/۳].

۳- (۳)) -چاپ:تحقیق:فارس حسّون کریم،مجله تراثنا،العدد ۶۱،صص ۱۸۷-۱۴۲۱،۲۱۸ ق. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۸/۴. قم:مرکز احیاء میراث اسلامی،ش ۹۰۵/۲ عکسی،نسخ،و نستعلیق،خط مؤلف،(۸ برگ، ۳۵-۴۵)؛[۱۰۵/۳].

۴- (۴)) -(تفسیر-عربی) چاپ:تهران:بی نا،۵۱ ص،۲۷-۱۳۲۶ ق.[معجم المطبوعات العربیه فی ایران:۲۵۳]. بی جا:بی نا،۵۱ ص،جیبی،۱۳۲۸ ق.

۵- (۵)) -نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۵۵.

۶- (۶)) -چاپ:چاپ شده[فهرست کتابهای چاپی فارسی،ج ۱،ص ۳۴۴]. نسخ خطی:کاشان:کتابخانه ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی،ش ۴۵/۵.

۷- (۷)) -چاپ:تهران:بی نا،۴۳ ص،بی تا. بی جا:بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،تشویقات السالکین، ساقی نامه،گلزار اسرار،ساقی نامه در مدح امیر المؤمنین،شکایت نامه به چاپ رسیده است).

۸- (۸)) -چاپ:بی جا:بی نا،۵۹۲ ص،رقعی،بی تا.(به همراه تنبیهات الغافلین،تشویقات-

حواشی بر رساله شیخ جعفر شوشتری؛[۱۵۷]حواشی بر رساله مجمع المسائل؛[۱۵۸] حواشی بر رساله آقا باقر. (۱)

فصل

در ذکر کتبی که از مؤلفات این احقر به چاپ رسیده است

(۲)

رساله وسیله الاخوان در مسائل عملیه؛رساله مسائل الأحکام؛رساله تقلید؛ تسهیل الأوزان؛شرح فارسی عدیله مسمی به عقائد الإیمان؛ریاض الحکایات مکررا چاپ شده است؛تفسیر سوره انّا فتحنا؛تشویقات السالکین؛تنبیهات الغافلین؛گلزار اسرار؛ساقی نامه فی مدح امیر المؤمنین علیه السّلام؛ایضا ساقی نامه فی الأخلاق؛اشعار و رباعیات متفرقه که با کتب خمسه سابقه مزبور در یک مجلد چاپ شده است؛

۱- (۱)) -س.سرّ المستتر فی الطلسمات و الدعوات.

۲- (۲)) -در نسخه«س»از این بخش به بعد نیامده است و به جای آن این پاراگراف ذکر شده است: و تعدادی دیگر از تصنیفات آن مرحوم. و حقیر محمد شریف آیت اللّه زاده کاشانی فرزند مؤلف مرحوم آقای ملاّ حبیب اللّه شریف کاشانی بعد از وفات والد کتب زیر را به چاپ رسانیده ام: (۱)-گوهر مقصود در وفای به عقود(۲)مصابیح الصائمین فی اسرار الصوم و آدابه(۳)رساله در اعیاد شرعیه(۴)رساله در رجعت ائمه(۵)کتاب اشعار شکایت نامه و نصیحت نامه(۶)کتاب الرباعیات(۷)تسهیل المسالک الی المدارک فی رؤس القواعد الفقهیه(۸)کتاب نخبه المصائب(۹)شرح فارسی بر قصیده مخمسه شیخ زین الدین و اسرار الحسینیه در یک جلد (۱۰)لباب الالقاب فی ألقاب الأطیاب(۱۱)ذریعه المعاد(۱۲)تذکره الشهداء(۱۳)منتخب القوامیس(۱۴)مغانم المجتهدین به خط مؤلف و منظومه زبده المقال به خط ابن المؤلف محمد بن حبیب اللّه الشریف.

وسیله المعاد؛تفسیر المعاد؛ (۱)تفسیر سوره توحید؛تفسیر سوره انّا أعطیناک الکوثر؛ منظومه اصول دین؛منظومه اصول فقه؛منظومه علم درایه؛منظومه علم مناظره؛انتخاب المسائل؛رساله رجعت؛ (۲)اسرار حسینیّه؛شرح خواص الأسماء؛رساله آداب التجاره.

ص:۵۹۹

۱- (۱) -د:-تفسیر المعاد.

۲- (۲) -چاپ:بی جا:بی نا،۱۲ ص،رقعی،بی تا.

رساله فی ترجمه العلّامه الشّیخ محمّد حسین

اشاره

النّجفیّ الإصفهانیّ قدّس سرّه(۱۲۶۶-۱۳۰۸ ق)

لحفیده العلامه الفقید آیه اللّه الشّیخ

مجد الدّین النّجفیّ الأصفهانیّ قدّس سرّه(۱۳۲۶-۱۴۰۳ ق)

تصحیح و تحقیق:مجید هادی زاده بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

مقدّمه

نوشته حاضر،رساله ای است کم برگ،که در شمار آخرین نوشته ها-و گویا آخرین نوشته ی-فقیه معظّم آیه اللّه حاج شیخ مجد الدّین نجفی اصفهانی-نامبردار به «مجد العلماء»-قرار دارد.این رساله را مؤلّف ارجمند،دو ماهی پیش از آنکه جهت معالجت چشم راهی اروپا گردد-سفری که هیچ گاه به وقوع نپیوست،و در تهران با عروج روح بلند ایشان به دار الخلد،طی ناشده باقی ماند-،بر فرزند خود مرحوم آیه اللّه حاج شیخ مهدی غیاث الدین-مجد الإسلام نجفی (۱)-(۱۳۵۵-۱۴۲۲ ق)املاء فرمود؛ تا به عنوان پیشنوشت ایشان بر تفسیر«مجد البیان»-که در صدد چاپ و احیای آن بوده اند-،به طبع درآید.

۱- (۱)) -شرح حال این پدر و پسر و اجدادشان را می توانید در کتاب«قبیله عالمان دین»ببینید.

هرچنـد درونمـایه این رسـاله،در دیگر آثاری که پیرامون فقیه،فیلسوف و عارف مجـذوب حضـرت آیه اللّه العظمی حاج شـیخ محمّـد حسـین اصـفهانی نجفی،بر قلم شـماری از تراجم نگاران متأخّر رفته است،نیز می توانـد دست یاب شود؛امّا بدون تردید رسـاله حاضـر،منبعی اصـیل و اصـلی،پیرامـون زیسـت نـامه علاّـمه نجفی اسـت،چـه بـه املای نـواده آن بزرگ بـوده،و از این رو،اطلاعات منعکس بر آن،به صورت دست اوّل،و برای نخستین بار،از طریق خاندان آن مفضال فرزانه انعکاس می یابد.

*** دو سالی پیش از این،حضـرت حجّه الإسـلام و المسـلمین حاج شـیخ هادی نجفی-که امروزه میراث بر آن خانـدان مکرّم است،و میراثبان تراث علمی کرامند همانان-؛ دستنوشت رساله حاضر را-که به خطّ پدر گرامیش می باشد-به این بنده نمود،تا در فرصتی،آن را باز خواند،و-اگر موافق تدبیر اوفتد تقدیر-در دفتری به طبع رساند.

اکنـون کـه دست انـدرکاران مجمـوعه«میراث حـوزه اصـفهان»،از ایشـان و من-هر دو- رسـاله ای برای طبـع در دفتر پنجم آن مجمـوعه،درخـواست کرده انــد،از آنرو کـه بـه هیــچ روی فرصـت دسـت بردن بـه کـاری علمی و درازدامـن و دراز دامنـه را نداشـتم؛به دعـوت جنـاب نجفی به کـار بـازخوانی این رسـاله پرداختم؛و بـدین ترتیب صورت کنونی آن را تقـدیم«دفـتر پنجم میراث حوزه اصفهان»،می نمایم.

بـدیهی است که آنچه درباره این رساله انجام شـده است را،نمی توان تحقیقی علمی خوانـد؛امّا باز به فضل خداوند متعال امید می برم،تا نشـر همین رساله خرد را نیز نافع گرداند؛و همّتی از نفس نفس نفیس حکیم سالک،مؤلّف کرامند تفسـیر پیش گفته را، همره ما فرماید.

بمنّه و کرمه مجید هادی زاده ۱۳۸۶/۱۰/۲۵ شب پنجم محرّم الحرام ۱۴۲۹

ص:۶۰۲

[ترجمه العلامه الشيخ محمد حسين الاصفهانى قدس سره]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه ربّ العالمين،و صلى اللّه على نبيّنا و آله الطّاهرين.

هـذا تفسير جدّى الأمجد الأورع الأزهد،آيه اللّه على العالمين المبرّى من كلّ دنس و شين (۱)لحاج شيخ محمّد حسين الأصفهانىّ النّجفىّ-والد آيه اللّه أبى المجد الشّيخ محمّد رضا النّجفىّ،والد كاتب هذه السّطور:العبد الحقير مجد الدّين النجفى.

و الحاج الشيخ محمّد حسين النّجفىّ الأصفهانىّ المصنّف،ابن آيه اللّه الحاج الشيخ محمّد باقر النّجفىّ،ابن آيه اللّه الحاج الشيخ محمّد تقىّ النّجفىّ صاحب هدايه المسترشدين-على سوره فاتحه الكتاب،و آيات معدوده من سوره البقره؛مع تقديم مقدّمات مهمّه.

و لمّا كان الكتاب فريدا فى بابه فائقا على أترابه-حتّى أنّى سمعت بعض الأعلام يقول:

«لو تمّ تفسير الشّيخ محمّد حسين النّجفىّ الأصفهانىّ،لا نحتاج إلى تفسير آخر»!،و لقد صدق فى مقاله هذا،فإنّ المفسّرين على كثرتهم و تشعّب فنونهم و اختلاف مسالكهم،إنّما يطلب فى تفسيره حرفته و يسلك طريقته،فيذكر ما يطابق فنّه فيوافق اختصاصه؛هذا

ص:۶۰۳

۱- (۱) -كذا فى المخطوط.و لا يخفى ما فيه من الغلوّ و الارتفاع.و لا بأس به،حيث إنّ أمثاله كثيره فيما يكتبه الانسان بالنسبه إلى أبيه،أو أحد أجداده،لأنّ الكتابه بالنسبه إلى الأسره يعدّ من مواضع إثاره المحبه و الرأفه.

جار اللّه الزّمخشریّ فی کتابه«الکشّاف»یذکر ما یناسب علم المعانی و البیان، و المحسّنات البدیعیّه و المسائل العربیّه غالبا،و یغفل أنّ القرآن العظیم فیه تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ (۱)،و لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۲)؛مع أنّ الزّمخشریّ قد ذکر أمورا أخر استطرادا،و لکن نصب عینیه غالبا ما ذکرناه-؛

و لکن هذا التّفسیر النّفیس و الأثر الخالد،قد ذکر ما ینبغی ذکره مع بیان الحقائق الرّاهنه و المطالب المهمّه الّذی یحتاج المراجعه إلیه.

و بالجمله:کان المصنّف عالما عاملا فقیها متکلّما أصولیّا متبحّرا زاهدا جامعا و ماهرا من أجلّه العلماء العاملین،عدیم النّظیر من الفقهاء الرّاشدین و الحکماء و المتکلّمین و العلماء الرّیاضیّین.

ولد فی أصفهان و کان ولادته فی ثانی یوم من محرّم الحرام من سنه ۱۲۶۶ ق من بطن المخدّره العلویّه بنت آیه اللّه السّیّد صدر الدّین العاملیّ،و أمّها بنت الشّیخ الأکبر الشّیخ جعفر النّجفیّ-:صاحب«کشف الغطاء»و غیرها من المصنّفات-

و کان الشّیخ محمّد حسین النّجفیّ الأصفهانیّ فی أیّام صباه،فطنا زکیّا،و هو لا یشتغل باللّهو و اللّعب.و کان منتهی همّه الدّرس و البحث،و قد أکمل الصّرف و النّحو و البیان و سائر المقدّمات قبل أوان الحلم(:البلوغ)؛ثمّ اشتغل عند والده الحاج الشّیخ محمّد باقر النّجفیّ بالفقه و الأصول؛ثمّ انتقل إلی النّجف الأشرف لأجل تکمیل معلوماته و علومه، و مکث فیها سنین عدیده.و اشتغل فیها عند جماعه من علماء عصره و فقهاء زمانه؛مثل:

العالم العامل و الفقیه الکامل قدوه العلماء المیرزا حبیب اللّه الرّشتیّ الجیلانیّ.و من أساتذته:

الشّیخ الوحید و الحبر المتبحّر الفرید شیخ الطّائفه فی أوانه و أستاذ الفقه و الحدیث فی زمانه الشّیخ راضی النّجفیّ-تغمّده اللّه بغفرانه-.و من أساتذه المصنّف الشّیخ الفقیه العالم العجاب مروّج المذهب و الدّین أستاذ البشر فی القرن الرّابع العشر الحاج میرزا السّیّد الحسن الشّیرازیّ مولدا،و السّامرّائیّ مسکنا،و الغرویّ مدفنا؛

۱- (۱) -سوره النحل،الآیه ۸۹.

۲- (۲) -سوره الأنعام،الآیه ۵۹.

و جمع آخر من العلماء العاملين،حتّى صار مجتهدا كاملا و فقيها جامعا.و يقول مؤلّف كتاب«نقباء البشر»فى صفحه ۵۳۹ فى شرح حال المصنّف-ينقل عن«تكمله أمل الامل» للسّيّد الحسن الصّدر-:

«إنّ الشّيخ محمّد حسين صاحب«التّفسير»تلمذ فى الحكمه و الكلام عند أستاذه الشّيخ ميرزا باقر الشّكّى فى النّجف الأشرف،و رجع إلى أصبهان فى حدود ۱۲۹۶ ق،و هاجر إلى النّجف الأشرف فى سنه ۱۳۰۳»؛ و نقل عن السّيّد الحسن الصّدر ب:

«أنّه رأى جزوات بخطّ مصنّف«التّفسير»حول مسأله أصل البرائه،مع مطالب مهمّه و معارف إسلاميّه فى أصول العقائد؛أملى هو-رحمه اللّه-على بعض تلاميذه و هم يكتبونه».

و خلاصه الكلام:بعد رجوعه إلى أصفهان،شرع بالتّدريس و الإرشاد و هدايه النّاس إلى الدّين القويم،و يعظ النّاس-مواعظ بليغه-،و الطلاّب حافّون به يتلمذون عنده و يعدّون وجوده بينهم موهبه عظيمه!.

و صار صاحب الرّئاسه العظيمه و يعدّ من العلماء المشار إليهم بالبنان.

ثمّ بنى قبّه مظلمه فى داره بأصفهان،يسكنه و كان فيه دائما يذكر اللّه-تبارك و تعالى!- و يتفكّر فى حكمته و جلالته و جبروته،يشتغل بالعباده له-تعالى!-.

و فى سنه ۱۲۹۹ ق سافر إلى مكّه المعظّمه و المدينه المنوّره،و فى سنه ۱۳۰۰ ق رجع من هذه الرّحله.

ثمّ إنّه ترك الرّئاسه و الزّعامه فى أصبهان و صار مشغولا بالزّهد و التّقوى و السّير و السّلوك؛و سافر إلى النّجف الأشرف.

و سبب هذا الانقطاع من الدّنيا-كما حكاه نفسه الشّريف لأخيه الأصغر حجّه الإسلام آيه اللّه الحاج شيخ محمّد علىّ النّجفىّ-هكذا:

ص:۶۰۵

«إنّی کلّما أردت أن أقیم الصّلاه،ساعه أو ساعتین أفکّر فی أمر نیّتها، لأجعله خالصا للّه-تبارک و تعالی!-لتحصیل الخلوص الّذی هو أصل کلّ عباده.و أثّر هذا الفکر فی نفسی تأثیرا عظیما،حتّی منعنی من الأعمال».

ثمّ إنّ المرحوم صاحب«التّفسیر»قد اشتغل فی النّجف الأشرف بریاضات شرعیّه، و ورد فی عالم السّیر و السّلوک،و اشتهر شهره عظیمه فی هذه البلده الشّریفه؛کما ذکر صاحب«المآثر»فی صفحه ۱۶۱،و قال:

«إنّه فقیه مسلّم،و کان یعدّ فی النّجف الأشرف من أجلّه العلماء»؛انتهی.

ظهر لحضره الشّیخ محمّد حسین النّجفیّ الأصبهانیّ-:صاحب«التّفسیر»-فی النّجف الأشرف بعض المکاشفات و الکرامات؛کما نقله جمع کثیر من العلماء.و کان یعیش فیها بلباس خشن و طعام جشب،و کان یقسّم غذاءه و طعامه علی الفقراء و المساکین و الأیتام.

و فی حوادث الدّهر و بلایاه،کان صابرا و شاکرا و وقورا،ذا عظمه و قامه معتدله، و بدنه نحیف،و کانت عیناه غائرتین؛و کان فی أواخر عمره یترنّم بهذا الشّعر الفارسیّ:

آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد

و له تلامذه کثیره،منهم:أخوه آیه اللّه العظمی الحاج آقا نور اللّه النّجفیّ؛و ولده الحبر العالم العلاّمه آیه اللّه العظمی الشّیخ محمّد رضا النّجفیّ-أبو المجد-و غیرهم من العلماء العاملین.

و فی ملحقات«تذکره القبور»فی صفحه ۷۸ ذکر أنّ له قریحه شعریّه؛و نقل من أشعاره هذین البیتین،و الحقّ أنّ هذین البیتین لخاله و أبی زوجته آقا مجتهد:

ص:۶۰۶

باستشاره رندان گسسته ام تسبیح بیار خوشه تا کی که استخاره کنم (۱)

*** رازی که نگفتند و نیش نام نهادند

«نی»دم زد از آن راز و«نی»ش نام نهادند

و خلاصه الکلام:إنّه توفّی غرّه محرّم الحرام سنه ۱۳۰۸ ق المطابق ۲۶ برج الأسد فی النّجف الأشرف بعد أن عاش سعیدا مدّه إحدی و أربعین سنه و أحد عشر شهرا و تسعا و عشرین یوما فی أوائل الظّهر فی یوم الأحد؛و دفن فی مقبره جدّه من طرف الأمّ آیه اللّه السّیّد الصّدر الدّین العاملیّ،فی الصحن المطهّر لمولانا أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب- علیه السّلام-.فقال بعض الشّعراء فی تأریخ وفاته و رحلته باللّغه الفارسیّه:

«با حسین شهید شد محشور»-:۱۳۰۸ ق-

و ذکر باللّغه العربیّه:

«ثلم فی الإسلام ثلمه»-:۱۳۰۸ ق-

و رثاه صدیق والدی العلاّمه آیه اللّه العظمی الشّیخ محمّد رضا النّجفیّ أبو المجد،السّیّد جعفر الحلّیّ الشّاعر المعروف(۱۲۷۷-۱۳۱۵ ق.):

کم یا هلال محرّم تشجینا ما زال قوسک نبله ترمینا

إلی أن قال:

لو تترکنّ لنا الشّریف أبا الرّضا لترکت للشّرع الشّریف أمینا

و القصیده حسنه مطبوعه فی دیوانه. (۲)

و المرحوم صاحب التّفسیر تزوّج بنت خاله آیه اللّه آقا مجتهد المسمّاه بمخدّره«رباب

ص:۶۰۷

۱- (۱) -قد نقل المعلّم الحبیب آبادی فی«مکارم الآثار»،ج ۴،ص ۱۰۹۶ هذا البیت مع البیتین الأخریین عن المصنّف عن جدّه من طریق الأمّ السّیّد محمّد علی المعروف بآقا مجتهد ابن السید صدر الدین الصدر العاملی الکبیر.

۲- (۲) -سحر بابل و سجع البلابل،ص ۴۱۷-۴۱۹.

خانم»؛و رزق منها آیه اللّه العظمی الشّیخ محمّد رضا النّجفیّ أبو المجد،و بنتان.

و نختم ترجمتنا بشعر من أشعار السّیّد جعفر الحلّیّ النّجفیّ فی دیوانه المسمّی ب«سحر بابل و سجع البلابل»؛و هی آخر القصیده:

نسرت عقیق دموعها لمّا غدا بعصاه ینکث لؤلؤأ مکنونا

هذا ما تیسّر لنا شرحه فی شرح حال هذا العالم العامل و الزّاهد العابد؛مع ضیق المجال و تشتّت البال و کمال الاستعجال،لأنّی عازم علی السّفر إلی خارج المملکه لأجل معالجه العینین-رزقنا اللّه و إیّاکم السّلامه و السّعاده فی الدّنیا و الآخره!-.

حفید المصنّف مجد الدّین النّجفیّ المشهور بمجد العلماء

فهارس فنی:

اشاره

*آیات

*روایات

*معصومین و پیامبران علیهم السّلام

*اشخاص

*کتاب ها

*مکان ها

*فرق،مذاهب،طوایف

ص:۶۰۹

آیات

روایات

روایات عربی

إغسل وجهك،و خلّل شعر لحيتك-ثم كتب اليه-توضّأ كما امر اللّه تعالى؛۵۲۵

الداله على طهاره ماء بئر وقع فيها زنبيل من عذره رطبه؛۳۹۵

المآء كلّه طاهر حتى تعلم أنّه قذر؛۴۰۹

الوجه الذى قال اللّه عز و جل و امر اللّه عز و جل بغسله الذى ينبغى لأحد ان يزيد عليه؛۵۲۶

الوضوء الذى افترضه اللّه على العباد لمن جاء

انّما یرقع الیدان بالتکبیر-الی ان قال-و لأن فی رفع الیدین إحضار النیه و اقبال القلب؛ ۴۸۰

انما ینقض الوضوء الثلاث البول و الغائط و الریح؛۴۱۸،۴۲۲

ان من صام یوما تطوعا ابتغاء ثواب اللّه وجبت له المغفره؛۴۶۷

انّه صلی اللّه علیه و آله لم یر علی بول و لا غائط قطّ؛۴۱۷

أنّه قال ذات یوم بعرفات و علی تجاهه:اذن منی یا علی؛۶۶

أنّه قال کنا ظلالا تحت العرش قبل خلق البشر؛۶۷

أنّه قال ما جآء به علی-علیه السلام-اخذ به و ما نهی عنه انتهی عنه.جری له من الفضل ما جری لمحمد صلّی اللّه علیه و آله و لمحمد(ص)الفضل علی جمیع من خلق اللّه؛۹۲

أنّه کان جالسا فی الرّحبه و الناس حول فقام

خلق اللّه من نور وجه علی بن ابیطالب سبعین الف ملک یستغفرون له؛۱۷۹

خلق نور محمد من نور اللّه-عز و جل-من نور عظمته و جلالته و هو نور لاهوتیته؛ ۲۵۷

روی أنّه دخل رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-علی علّی مسرورا مستبشرا و سلّم علیه فردّ-علیه السلام-و قال:ما رایتک اقبلت علیّ مثل هذا الیوم؛۲۹۵

سئلت ابا عبد اللّه علیه السلام عن الرجل نیام و هو ساجد،قال:ینصرف و یتوّضاء؛۴۳۰

سئل رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله-أنّه لیله أسری بک بأیّ لغه خالطبک ربّک؟ فقال:خاطبنی بلغه علی بن ابی طالب؛۲۶۵
سئل عن الرجل یکون فی صلاته فیخرج منه حبّ القرح کیف یصنع؟۴۲۲

سئل عن رجل أصاب من امرأته،ثمّ حاضت

ص:۶۱۵

قبل أن تغتسل؛۴۹۰

سئل عن قوله تعالى ألقيا فى جهنم كل كفار عنيـد يا على!اذا جمع الناس يوم القيامه فى صـعيد واحـد كنت انا و أنت يومئذ عن يمين العرش؛۲۱۲

سألت أبا الحسن عليه السلام عن المذى أينقض الوضوء؟قال:ان كان من شهوه نقض؛۴۴۲

سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل به علّه لا يقدر على الانطجاع و الوضوء؛۴۳۸

سألت ابا عبد اللّه-عليه السلام-عن الحياض يبال فيها؟قال:لا بأس اذا غلب لون الماء؛ ۳۹۴

سألت ابا عبد اللّه عليه السلام.عن القى ينقض الوضوء؟قال:لا؛۴۲۰

سألت ابا عبد اللّه عليه السلام عن المذى؟ فقال:ما هو عندى الاّ كالنخامه؛۴۴۱

سألت ابا عبد اللّه(عليه السلام)عن المسح على الرأس فقال:كأنى أنظر إلى عنكه؛۵۴۳

سألت ابا عبد اللّه عليه السلام عن رجل وقع على امرأته فطمثت بعد ما فرغ أتجعله غسلا واحدا إذا طهرت؛۴۹۰

سألت ابا عبد اللّه عن قوله تعالى فاغسلوا وجوهكم و أيديكم الى المرافق ؛۵۳۰

سألته عن الرجل يتوضأ أيبطن لحيته؟قال:

لا؛۵۱۹

سألته عن الرجل يخفق فى الصلاه؟فقال إن كان لا يحفظ حدثا منه...؛۴۳۴

سألته عن المذى فأمرنى بالوضوء منه.ثم أعدت عليه سنه اخرى فأمرنى بالوضوء؛ ۴۴۳

سألته عن المذى؟فقال:إنّ عليّا كان رجلا مذّاء فاستحيى أن سأل؟۴۴۱

سألته عن المرأه يواقعها زوجها ثمّ تحيض قبل أن تغتسل؛۴۹۱

سألته عن حد العباده التى إذا فعلها فاعلها لكان مؤديا؟قال:حسن النيّه بالطاعه؛۴۶۹

سألته عن رجل قطعت يده من المرفق كيف يتوضّأ؛۵۳۷

سألته عن مآء البحر أحصور هو؟قال:نعم؛ ۳۸۱

سأل رجل عن غدیر اتوه و فیه جیفه؟فقال:

۳۹۳

سأل عن المآء النقیع ببول فیه الدواب؟۳۹۴

سمعت ابا عبد اللّه یقول کان علیّ لا یری فی المذی وضوء و لا غسل ما أصاب الثوب منه؛۴۴۲

سمعت رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و آله- یقول انی خلّفت فیکم الثقلین:کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی؛۲۱۰

سمعت رسول اللّه(ص)یقول:علی بن ابیطالب خیر البشر من أبی فقد کفر؛۲۳۲

سمعت سیّدتی فاطمه-علیها السّلام-تقول:

ص:۶۱۶

عن جابر بن عبد اللّه انصاری رضی اللّه عنهما

ص:۶۱۷

قال کنت عند النبی-صلی اللّه علیه و آله- جالسا اذا اقبل علی(ع)فأدناه و مسح وجهه ببرده؛۲۱۸

عن عبد العزیز بن مسلم قال:کنا مع الرضا- صلوات اللّه علیه-بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعه فی بدء مقدمنا فاداروا أمر الامامه...؛۱۳۴

عن عبد اللّه بن مسعود قال:سمعت رسول اللّه -صلی اللّه علیه و آله-یقول انّ للشمس وجهین:فوجه یضیء لأهل السماء و وجه یضیء لأهل الارض؛۲۲۵

غسل الید من حدث النوم بأنّه لا یدری أین باتت یده؛۵۰۷

فغرف بها غرفه فصبها علی جبهته فغسل وجهه بها؛۵۱۶

فملأ بها کفّ فعمّ به وجهه؛۵۲۰

فی الرجل هل ینقض و وضوئه اذا نام و هو جالس؛۴۳۴

فی الرجل یتوضّأ و علیه العمامه؟قال:یرفع العمامه بقدر ما یدخل اصبعه؛۵۴۲

فی الرجل یخرج منه مثل حبّ القرع قال:

لیس علیه الوضوء؛۴۲۲

فی الرجل یمسح رأسه من خلفه و علیه عمامه،باصبعه أیجزیه ذلک؛۵۴۲

فیمن یجد ثلجا و صعیدا أیّهما أفضل؟فقال:

الثلج إذا بلّ جسده و رأسه افضل؛۵۰۹

فی میت مات و هو جنب؟قال:یغسل غسلا واحدا یجزی ذلک للجنابه؛۴۹۱

قال ابو عبد اللّه(ع):ان اللّه-عز و جل-خلقنا فاحسن خلقنا و صوّرنا فأحسن صورنا...؛ ۹۷

قال رسول اللّه-صلی اللّه علیه و آله-لعلی بن ابیطالب-صلوات اللّه و سلامه علیه-اذا کان یوم القیامه یؤتی بک-یا علیّ!علی نجیب من نور علی رأسک تاج یضیء یکاد نوره؛۲۸۶

قال سألت ابا جعفر(ع)عن قول اللّه تعالی عز و جل فأمنوا باللّه و رسوله و النور الذی انزلنا فقال یا ابا خالد النور و اللّه الائمّه من ال محمد صلوات اللّه علیهم؛۹۰

قال فی المآء الجاری یمر بالجیف و العذره و الدم؛۳۹۴

قد روی عن علی علیه السّلام أنّه صاحب العصا و المیسم؛۴۶

ص:۶۱۸

روایات فارسی

دابه الارض شب عیدی که حاجیان از مکه به منی روند بیرون آید؛۴۳

ص:۶۲۳

شخصی به حضرت امام حسن مجتبی حسن بن مرتضی-صلوات اللّه علیهما-گفت که:

من از شیعیان شمایم.حضرت فرمود که:اگر اوامر و نواهی ما را مطیعی راست می گویی...؛۸۸

شخصی در حضور آن حضرت گفت:

استغفر اللّه!حضرت فرمود که:مادرت به مصیبتت بنشیند می دانی که استغفار چیست؛ ۳۲۸

مردی در زمان رسول خدا(ص)به عمار بن یاسر گفت که ای ابا الیقظان آیه ای در کتاب منقولست که شبی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین،علی بن ابیطالب صلوات اللّه علیه،از کوفه بیرون آمده بود و متوجه نجف بود و جماعتی از عقب آن حضرت بیرون آمده بودند،حضرت فرمود شما کیستید؟ ایشان گفتند که ما شیعیان توایم...؛۸۸

هر که علی علیه السلام را دوست دارد و اعمال طاعت و عبادت بکند،خدای- تبارک و تعالی-از او قبول کند؛۸۹

هرگاه تایب اثر توبه بر او ظاهر نشود او تایب نیست و اثر توبه آن است که خصمان خود را راضی کند؛۳۲۶

یا رسول اللّه این دابه از کجا بیرون می آید؟ گفت از مسجدی که حرمت آن زیادتر باشد از سایر مساجد که آن مسجد الحرام باشد؛ ۴۴

یا علی نمی شناسد خدای-تبارک و تعالی- را کسی بغیر از من و تو؛۵۹

ص:۶۲۴

معصومین و پیامبران

ص:۶۲۵

ص:۶۲۶

ص:۶۲۷

اشخاص

(الف،ب،پ،ت)

ص:۶۳۰

(ث،ج،چ،ح)

حلّی،حسن بن سلیمان؛۶۹،۶۵

ص:۶۳۳

ص:۶۳۴

شبیری زنجانی،سید موسی(آیه اللّه)؛۳۷۲،

ص:۶۳۵

۵۵۷

ص:۶۳۶

(ص،ض،ط،ظ)

(ع،غ،ف،ق)

محدث قمی؛۲۱،۳۱

ص:۶۴۰

ص:۶۴۳

کتابها

ص:۶۴۴

ص:۶۴۶

ص:۶۴۹

ص:۶۵۱

عیون اخبار الرضا؛۲۰۰،۱۹۸،۱۹۷،۱۹۰، ۲۶۲،۲۴۱،۲۰۵

عیون الأبناء؛۵۷۳

ص:۶۵۲

فهرسه الأمثال؛۵۸۳

فیض القدیر؛۶۱

قاموس الرجال؛۳۹۳،۵۶۱

ص:۶۵۳

لب النظر فی المنطق أيضا؛۵۸۲

ص:۶۵۴

منتخب من درّه الغواص؛۵۹۷

ص:۶۵۶

مکانها

ص:۶۵۹

فرق،مذاهب،طوایف

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



